



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطیب

۱۵۱

جلد

کتاب

کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۷
۲۵	مشخصات کتاب
۲۶	اشاره
۴۲	خطبه ۱۸۱: بعد ترس گروهی از سپاه کوفه از امام و پیوستن آنها به خوارج
۴۲	اشاره
۴۳	خطبه در یک نگاه
۴۶	ترجمه
۴۶	شرح و تفسیر: سرنوشت خرده گیران لجوج
۵۰	خطبه ۱۸۲: آماده ساختن مردم برای جهاد با معاویه و غارتگران شام
۵۰	اشاره
۵۱	خطبه در یک نگاه
۵۴	بخش اول
۵۴	اشاره
۵۴	ترجمه
۵۴	شرح و تفسیر: آنچه شایسته شکر اوست
۵۸	بخش دوم
۵۸	اشاره
۵۸	ترجمه
۵۹	شرح و تفسیر: این آسمان با عظمت نشانه ای از اوست
۶۴	بخش سوم
۶۴	اشاره
۶۴	ترجمه
۶۵	شرح و تفسیر: احاطه علمی او به همه چیز

نکته: انواع چیست؟ ۶۹

بخش چهارم ۷۲

اشاره ۷۲

ترجمه ۷۲

شرح و تفسیر: عجز ما از درک صفات او ۷۳

نکته ها ۷۹

۱- رمز پیچیدگی صفات خدا ۷۹

۲- عرش و کرسی چیست؟ ۸۱

بخش پنجم ۸۳

اشاره ۸۳

ترجمه ۸۳

شرح و تفسیر: کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟ ۸۴

نکته ها ۸۷

۱- شوکت سلیمان علیه السلام و مرگ او ۸۷

۲- عمالقه کیانند ۸۹

۳- فراعنه مصر ۹۰

۴- اصحاب رس ۹۰

بخش ششم ۹۲

اشاره ۹۲

ترجمه ۹۲

شرح و تفسیر: ویژگیهای آن مرد الهی ۹۲

نکته: اشاراتی به قیام مهدی ۹۶

بخش هفتم ۹۸

اشاره ۹۸

ترجمه ۹۸

شرح و تفسیر: آنچه لازم بود، گفتیم! ۹۹

بخش هشتم	۱۰۴
اشاره	۱۰۴
ترجمه	۱۰۴
شرح و تفسیر: همگی آماده جهاد شوید!	۱۰۵
نکته ها: یاران باوفای امام علیه السلام	۱۰۸
اشاره	۱۰۸
۱- عمّار یاسر	۱۰۸
۲- ابن تیّهان	۱۱۰
۳- ذو الشّهادتین	۱۱۰
۴- قیس بن سعد بن عباده	۱۱۱
۵- ابو ایوب انصاری	۱۱۱
خطبه ۱۸۳: درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری	۱۱۴
اشاره	۱۱۴
خطبه در یک نگاه	۱۱۴
بخش اول	۱۱۶
اشاره	۱۱۶
ترجمه	۱۱۶
شرح و تفسیر: نقش پیامبران در هدایت امتها	۱۱۷
بخش دوم	۱۲۲
اشاره	۱۲۲
ترجمه	۱۲۲
شرح و تفسیر: هدایت الهی در سایه قرآن	۱۲۳
نکته ها	۱۲۸
۱- یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین	۱۲۸
۲- قرآن ناطق است یا صامت؟	۱۳۱
بخش سوم	۱۳۲

- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ ترجمه
- ۱۳۳ شرح و تفسیر: جایگاه عظیم تقوا
- ۱۴۰ بخش چهارم
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ ترجمه
- ۱۴۱ شرح و تفسیر: عذاب هولناک قیامت!
- ۱۴۴ بخش پنجم
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ ترجمه
- ۱۴۵ شرح و تفسیر: آزمون الهی
- ۱۵۲ بخش ششم
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۲ ترجمه
- ۱۵۲ شرح و تفسیر: به همسایگان الهی بیوندید
- ۱۵۵ نکته: طریق سیر و سلوک الی الله
- ۱۵۸ خطبة ۱۸۴: سخن امام به برج بن مسهر طایی که از خوارج بود
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ خطبه در یک نگاه
- ۱۶۰ ترجمه
- ۱۶۰ شرح و تفسیر: خاموش باش ای روسیاه!
- ۱۶۲ نکته: برج بن مسهر کیست؟
- ۱۶۴ خطبة ۱۸۵: اسرار آفرینش گروهی از حیوانات
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۴ خطبه در یک نگاه
- ۱۶۶ بخش اول

۱۶۶ اشاره

۱۶۶ ترجمه

۱۶۷ شرح و تفسیر: این گونه باید خدا را شناخت

۱۷۶ بخش دوم

۱۷۶ اشاره

۱۷۶ ترجمه

۱۷۶ شرح و تفسیر: ابعاد وجودی پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله

۱۸۰ بخش سوم

۱۸۰ اشاره

۱۸۰ ترجمه

۱۸۲ شرح و تفسیر: قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

۱۸۹ نکته: زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها

۱۹۲ بخش چهارم

۱۹۲ اشاره

۱۹۲ ترجمه

۱۹۲ شرح و تفسیر: نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

۱۹۸ نکته: جلوه هایی از برهان نظم

۲۰۰ بخش پنجم

۲۰۰ اشاره

۲۰۰ ترجمه

۲۰۰ شرح و تفسیر: به ساختمان ملخ نگاه کن!

۲۰۳ نکته: زندگی عجیب ملخها

۲۰۶ بخش ششم

۲۰۶ اشاره

۲۰۶ ترجمه

۲۰۷ شرح و تفسیر: راستی او بزرگ است!

- نکته: درسهایی بزرگ در جمله های کوتاه ۲۱۲
- خطبه ۱۸۶: درباره توحید ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- خطبه در یک نگاه ۲۱۴
- بخش اول ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- ترجمه ۲۱۶
- شرح و تفسیر: نکات دقیقی درباره صفات خدا ۲۱۷
- نکته: چگونگی جمع ضدین ۲۲۵
- بخش دوم ۲۲۸
- اشاره ۲۲۸
- ترجمه ۲۲۸
- شرح و تفسیر: صفات سلبيه خداوند ۲۲۹
- بخش سوم ۲۳۶
- اشاره ۲۳۶
- ترجمه ۲۳۶
- شرح و تفسیر: بخش دیگری از اوصاف بی نظیر او ۲۳۷
- بخش چهارم ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- ترجمه ۲۴۴
- شرح و تفسیر: باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش ۲۴۵
- بخش پنجم ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲
- ترجمه ۲۵۲
- شرح و تفسیر: حتی قادر به خلق پشه ای نیستند! ۲۵۳
- نکته ها ۲۵۵

- ۱- معاد جسمانی و اعاده معدوم ۲۵۵
- ۲- آفرینش شگفت پشه ها! ۲۵۷
- بخش ششم ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- ترجمه ۲۶۰
- شرح و تفسیر: من نکردم خلق تا سودی کنم! ۲۶۱
- نکته: آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟ ۲۶۴
- بخش هفتم ۲۶۸
- اشاره ۲۶۸
- ترجمه ۲۶۸
- شرح و تفسیر: تداوم خلقت و فنا ۲۶۹
- خطبه ۱۸۷: خبر از حوادث آینده ۲۷۲
- اشاره ۲۷۲
- خطبه در یک نگاه ۲۷۲
- بخش اول ۲۷۴
- اشاره ۲۷۴
- ترجمه ۲۷۴
- شرح و تفسیر: حوادث وحشتناکی در پیش است! ۲۷۵
- نکته: حوادث سخت و دردناک آخر الزمان ۲۸۰
- بخش دوم ۲۸۲
- اشاره ۲۸۲
- ترجمه ۲۸۲
- شرح و تفسیر: دستورهایی برای نجات از فتنه ۲۸۲
- نکته: کنار رفتن از برابر امواج فتنه ها ۲۸۵
- خطبه ۱۸۸: توصیه مردم به امور مهم (تقوی - نعمت های الهی - غفلت و ...) ۲۸۶
- اشاره ۲۸۶

خطبه در یک نگاه ۲۸۶

بخش اول ۲۸۸

اشاره ۲۸۸

ترجمه ۲۸۸

شرح و تفسیر: توصیه به تقوا و شکر ۲۸۸

بخش دوم ۲۹۲

اشاره ۲۹۲

ترجمه ۲۹۲

شرح و تفسیر: بهترین واعظ! ۲۹۳

نکته: مرگ را فراموش نکنید ۲۹۶

بخش سوم ۲۹۸

اشاره ۲۹۸

ترجمه ۲۹۸

شرح و تفسیر: راه نجات ۲۹۸

خطبة ۱۸۹: اقسام ایمان و وجوب هجرت ۳۰۲

اشاره ۳۰۲

خطبه در یک نگاه ۳۰۲

بخش اول ۳۰۴

اشاره ۳۰۴

ترجمه ۳۰۴

شرح و تفسیر: ایمان های پایدار و ناپایدار ۳۰۴

نکته ها: عوامل پایداری ایمان ۳۰۶

بخش دوم ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

ترجمه ۳۰۸

شرح و تفسیر: هر چه می خواهید برسید ۳۰۹

۳۱۵	نکته: نقش هجرت در اسلام
۳۱۸	خطبة ۱۹۰: تقوا و پرهیزگاری
۳۱۸	اشاره
۳۱۸	خطبه در یک نگاه
۳۲۰	بخش اول
۳۲۰	اشاره
۳۲۰	ترجمه
۳۲۰	شرح و تفسیر: پیامبر رحمت و جهاد
۳۲۴	بخش دوم
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	ترجمه
۳۲۴	شرح و تفسیر: مشکلاتی که در پیش رو دارید!
۳۲۸	بخش سوم
۳۲۸	اشاره
۳۲۸	ترجمه
۳۲۹	شرح و تفسیر: احوال محشر!
۳۳۶	بخش چهارم
۳۳۶	اشاره
۳۳۶	ترجمه
۳۳۶	شرح و تفسیر: آماده سفر آخرت باشید
۳۴۰	بخش پنجم
۳۴۰	اشاره
۳۴۰	ترجمه
۳۴۰	شرح و تفسیر: هرکاری وقتی دارد!
۳۴۲	نکته: قیام های ناپهنگام
۳۴۴	خطبة ۱۹۱: زهد و تقوا

۳۴۴	اشاره
۳۴۴	خطبه در یک نگاه
۳۴۶	بخش اول
۳۴۶	اشاره
۳۴۶	ترجمه
۳۴۷	شرح و تفسیر: خلقت بدیع خداوند
۳۵۴	بخش دوم
۳۵۴	اشاره
۳۵۴	ترجمه
۳۵۵	شرح و تفسیر: تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است
۳۶۰	بخش سوم
۳۶۰	اشاره
۳۶۰	ترجمه
۳۶۱	شرح و تفسیر: ندای بیدارگر تقوا را بشنوید
۳۶۸	بخش چهارم
۳۶۸	اشاره
۳۶۸	ترجمه
۳۶۹	شرح و تفسیر: سرنوشت دنیا و دنیاپرستان
۳۷۶	خطبة ۱۹۲: خطبه قاصعه (نکوهش ابلیس به جهت تعصب و تکبر)
۳۷۶	اشاره
۳۷۷	خطبه در یک نگاه
۳۸۰	بخش اول
۳۸۰	اشاره
۳۸۰	ترجمه
۳۸۱	شرح و تفسیر: شیطان بنیانگذار اساس تعصب!
۳۸۶	بخش دوم

۳۸۶ اشاره

۳۸۶ ترجمه

۳۸۷ شرح و تفسیر: از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

۳۹۰ نکته ها

۳۹۰ ۱-مسئله حبط اعمال

۳۹۱ ۲-آیا ابلیس فرشته بود؟

۳۹۲ ۳-تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

۳۹۳ ۴-یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

۳۹۴ بخش سوم

۳۹۴ اشاره

۳۹۴ ترجمه

۳۹۵ شرح و تفسیر: او خطرناک ترین دشمن شماست

۴۰۴ بخش چهارم

۴۰۴ اشاره

۴۰۴ ترجمه

۴۰۵ شرح و تفسیر: مانند شیطان و قابیل نباشید

۴۱۲ بخش پنجم

۴۱۲ اشاره

۴۱۲ ترجمه

۴۱۴ شرح و تفسیر: از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

۴۲۳ نکته: رابطه تکبر و تعصب

۴۲۶ بخش ششم

۴۲۶ اشاره

۴۲۶ ترجمه

۴۲۷ شرح و تفسیر: تکبر برای هیچ کس روا نیست

۴۳۲ نکته: رفع یک اشتباه

- ۴۳۴ بخش هفتم
- ۴۳۴ اشاره
- ۴۳۴ ترجمه
- ۴۳۵ شرح و تفسیر: درس دیگری از داستان موسی بن عمران
- ۴۴۰ بخش هشتم
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۰ ترجمه
- ۴۴۱ شرح و تفسیر: چرا زندگی انبیا ساده بود؟
- ۴۴۴ بخش نهم
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴ ترجمه
- ۴۴۵ شرح و تفسیر: درس عجیب دیگری از خانه خدا
- ۴۵۲ بخش دهم
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ ترجمه
- ۴۵۳ شرح و تفسیر: چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟
- ۴۵۷ نکته: «أفضل الأعمال أحمرها!»
- ۴۶۰ بخش یازدهم
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۰ ترجمه
- ۴۶۱ شرح و تفسیر: هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست
- ۴۶۶ نکته: فلسفه عبادات
- ۴۶۸ بخش دوازدهم
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۸ ترجمه
- ۴۶۹ شرح و تفسیر: تعصب بی دلیل

- ۴۷۲ بخش سیزدهم
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ ترجمه
- ۴۷۳ شرح و تفسیر: جای تعصب اینجاست!
- ۴۷۶ نکته: تعصیبهای منفی و مثبت
- ۴۷۸ بخش چهاردهم
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۸ ترجمه
- ۴۷۹ شرح و تفسیر: از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید
- ۴۸۲ بخش پانزدهم
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۲ ترجمه
- ۴۸۳ شرح و تفسیر: عوامل پیروزی مؤمنان پیشین
- ۴۸۶ بخش شانزدهم
- ۴۸۶ اشاره
- ۴۸۶ ترجمه
- ۴۸۷ شرح و تفسیر: اتحاد و پراکندگی، مهم ترین عامل پیروزی و شکست
- ۴۹۰ بخش هفدهم
- ۴۹۰ اشاره
- ۴۹۰ ترجمه
- ۴۹۱ شرح و تفسیر: از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!
- ۴۹۵ نکته: قطره ها و دریا!
- ۴۹۸ بخش هیجدهم
- ۴۹۸ اشاره
- ۴۹۸ ترجمه
- ۴۹۹ شرح و تفسیر: اسلام به شما قدرت و عظمت داد

۵۰۲	بخش نوزدهم
۵۰۲	اشاره
۵۰۳	ترجمه
۵۰۴	شرح و تفسیر: از تعصب و تفرقه بپرهیزید
۵۱۲	بخش بیستم
۵۱۲	اشاره
۵۱۲	ترجمه
۵۱۲	شرح و تفسیر: من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم
۵۱۵	نکته: ذو التذیه کیست؟
۵۲۰	بخش بیست و یکم
۵۲۰	اشاره
۵۲۰	ترجمه
۵۲۲	شرح و تفسیر: پرورش در آغوش پیامبر
۵۲۹	نکته ها
۵۲۹	۱- رابطه بسیار نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله
۵۳۰	۲- داستان غار حرا
۵۳۱	۳- برنامه ویژه پیامبر صلی الله علیه و اله قبل از بعثت
۵۳۴	بخش بیست و دوم
۵۳۴	اشاره
۵۳۵	ترجمه
۵۳۷	شرح و تفسیر: معجزه حرکت درخت
۵۴۲	نکته ها:
۵۴۲	۱- معجزه شجره در روایات اسلامی
۵۴۲	۲- فرق میان سحر و معجزه
۵۴۶	بخش بیست و سوم
۵۴۶	اشاره

۵۴۶	ترجمه
۵۴۶	شرح و تفسیر: من از این گروهم!
۵۵۲	خطبة ۱۹۳: خطبه همام (صفات و روحیات پرهیزکاران)
۵۵۲	اشاره
۵۵۳	خطبه در یک نگاه
۵۵۴	پاسخ به یک سؤال
۵۵۶	بخش اول
۵۵۶	اشاره
۵۵۶	ترجمه
۵۵۷	شرح و تفسیر: صفات والای پرهیزکاران
۵۷۳	نکته: محورهای این بخش از خطبه
۵۷۵	بخش دوم
۵۷۵	اشاره
۵۷۵	ترجمه
۵۷۶	شرح و تفسیر: برنامه شبانه پرهیزکاران
۵۷۹	نکته: خودسازی و قرب به خدا
۵۸۲	بخش سوم
۵۸۲	اشاره
۵۸۲	ترجمه
۵۸۳	شرح و تفسیر: برنامه روزانه پرهیزکاران
۵۸۷	نکته: آنها نقادان عمل خویشند
۵۹۰	بخش چهارم
۵۹۰	اشاره
۵۹۰	ترجمه
۵۹۱	شرح و تفسیر: دوازده وصف دیگر
۶۰۲	بخش پنجم

۶۰۲	اشاره
۶۰۲	ترجمه
۶۰۳	شرح و تفسیر
۶۰۳	نه وصف مهم دیگر
۶۱۶	سرنوشت همام پس از شنیدن این خطبة تکان دهنده
۶۱۹	نکته: نگاه دیگری به خطبه همام
۶۲۲	خطبة ۱۹۴: اوصاف منافقان
۶۲۲	اشاره
۶۲۲	خطبه در یک نگاه
۶۲۴	بخش اول
۶۲۴	اشاره
۶۲۴	ترجمه
۶۲۴	شرح و تفسیر: مشکلات عظیم رسالت
۶۳۰	بخش دوم
۶۳۰	اشاره
۶۳۰	ترجمه
۶۳۱	شرح و تفسیر: خطر منافقان!
۶۳۸	بخش سوم
۶۳۸	اشاره
۶۳۸	ترجمه
۶۳۹	شرح و تفسیر: برنامه ریزی دقیق منافقان!
۶۴۱	نکته: نفاق و منافقان در طول تاریخ
۶۴۶	خطبة ۱۹۵: هدف آفرینش، تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت
۶۴۶	اشاره
۶۴۶	خطبه در یک نگاه
۶۴۸	بخش اول

۶۴۸ اشاره

۶۴۸ ترجمه

۶۴۹ شرح و تفسیر: قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت

۶۵۴ بخش دوم

۶۵۴ اشاره

۶۵۴ ترجمه

۶۵۵ شرح و تفسیر: خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است

۶۶۲ بخش سوم

۶۶۲ اشاره

۶۶۲ ترجمه

۶۶۳ شرح و تفسیر: دورنمای هول انگیز قیامت

۶۷۰ خطبه ۱۹۶: دوران قیام پیامبر ، توصیه به تقوا ، استفاده از فرصت ها پیش از فرارسید مرگ

۶۷۰ اشاره

۶۷۰ خطبه در یک نگاه

۶۷۲ بخش اول

۶۷۲ اشاره

۶۷۲ ترجمه

۶۷۳ شرح و تفسیر: دریای هولناک دنیا

۶۷۶ بخش دوم

۶۷۶ اشاره

۶۷۶ ترجمه

۶۷۶ شرح و تفسیر: تا فرصت باقی است کاری کنید

۶۷۸ خطبه ۱۹۷: فضایل امام و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهی هایش

۶۷۸ اشاره

۶۷۸ خطبه در یک نگاه

۶۸۰ بخش اول

۶۸۰ اشاره

۶۸۰ ترجمه

۶۸۰ شرح و تفسیر: پیوسته گوش بر فرمان بودم!

۶۸۴ بخش دوم

۶۸۴ اشاره

۶۸۴ ترجمه:

۶۸۵ شرح و تفسیر

۶۸۵ چه کسی از من سزاوارتر است

۶۹۰ حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و بعد از آن

۶۹۴ خطبه ۱۹۸: علم خداوند، تشویق به تقوا و بیان برتری اسلام و قرآن

۶۹۴ اشاره

۶۹۵ خطبه در یک نگاه

۶۹۶ بخش اول

۶۹۶ اشاره

۶۹۶ ترجمه

۶۹۶ شرح و تفسیر: احاطه علمی پروردگار

۷۰۰ بخش دوم

۷۰۰ اشاره

۷۰۰ ترجمه

۷۰۲ شرح و تفسیر: تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختیها

۷۱۰ بخش سوم

۷۱۰ اشاره

۷۱۰ ترجمه

۷۱۱ شرح و تفسیر: ارزش والای اسلام

۷۲۲ بخش چهارم

۷۲۲ اشاره

- ۷۲۲ ترجمه
- ۷۲۳ شرح و تفسیر
- ۷۲۳ ظهور اسلام همچون بهاران بود
- ۷۲۵ پاسخ به یک سؤال مهم
- ۷۲۶ نکته: آری او بهار بود!
- ۷۲۸ بخش پنجم
- ۷۲۸ اشاره
- ۷۲۸ ترجمه
- ۷۳۰ شرح و تفسیر: ویژگی های مهم قرآن
- ۷۴۰ نکته ها
- ۷۴۰ ۱- عظمت قرآن از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام
- ۷۴۳ ۲- دانشمندان بیگانه و قرآن
- ۷۴۶ خطبه ۱۹۹: مسئله نماز و زکات و ادای امانت
- ۷۴۶ اشاره
- ۷۴۶ خطبه در یک نگاه
- ۷۴۸ بخش اول
- ۷۴۸ اشاره
- ۷۴۸ ترجمه
- ۷۴۹ شرح و تفسیر: اهمیت فوق العاده نماز
- ۷۵۵ نکته: نقش نماز در تربیت انسان
- ۷۵۸ بخش دوم
- ۷۵۸ اشاره
- ۷۵۸ ترجمه
- ۷۵۸ شرح و تفسیر: برکات زکات
- ۷۶۱ نکته: زکات رکن مهم جامعه اسلامی
- ۷۶۴ بخش سوم

- ۷۶۴ اشاره
- ۷۶۴ ترجمه
- ۷۶۴ شرح و تفسیر: اهمیت ادای امانت
- ۷۶۷ نکته ها
- ۷۶۷ ۱- دو مطلب مهم و پیچیده
- ۷۶۹ ۲- مهمترین نشانه ایمان
- ۷۷۲ بخش چهارم
- ۷۷۲ اشاره
- ۷۷۲ ترجمه
- ۷۷۲ شرح و تفسیر: در خلوت و جلوت با شماسست
- ۷۷۶ خطبه ۲۰۰: سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام فریبی و مکر و حيله بود
- ۷۷۶ اشاره
- ۷۷۶ خطبه در یک نگاه
- ۷۷۸ ترجمه
- ۷۷۸ شرح و تفسیر: سیاستهای او آمیخته با گناه است
- ۷۸۱ نکته: سیاست انسانی و سیاست شیطانی
- ۷۸۶ درباره مرکز

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

اشاره

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.
ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی
بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳
قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطی -
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قبایلهای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قبایله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	نامه ۴
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	نامه ۵
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	نامه ۶
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	نامه ۷
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small>

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
نامه ۱۲	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
نامه ۱۴	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
نامه ۱۵	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
نامه ۱۶	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
نامه ۱۷.....	۲۱۱
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
نامه ۱۸.....	۲۲۷
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
نامه ۱۹.....	۲۳۷
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
نامه ۲۰.....	۲۴۵
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
نامه ۲۱.....	۲۵۱
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	نامه ۲۲
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	نامه ۲۳
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	نامه ۲۴
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	نامه ۲۵
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	نامه ۲۶
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	نامه ۲۷
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید
۳۷۴	نکته‌ها
۳۷۴	۱. خطر منافقان
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

۴۳۹	نامۀ ۲۹
۴۳۹	نامه در یک نگاه
۴۴۲	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	نامۀ ۳۰
۴۴۷	نامه در یک نگاه
۴۵۰	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	نامۀ ۳۱
۴۵۸	نامه در یک نگاه
۴۶۱	بخش اول
۴۶۱	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	بخش دوم
۴۷۰	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	بخش سوم
۴۷۵	شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات
۴۷۹	بخش چهارم
۴۸۰	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	نکته‌ها
۴۸۴	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار
۴۹۱	بخش پنجم
۴۹۲	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	نکته‌ها
۴۹۸	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	بخش ششم
۵۰۱	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

نکته: علوم نافع و غیر نافع	۵۰۵
بخش هفتم	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی	۵۱۳
بخش هشتم	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران	۵۱۶
نکته‌ها	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان	۵۲۰
بخش نهم	۵۲۱
شرح و تفسیر	۵۲۱
بخش دهم	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز	۵۲۸
بخش یازدهم	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر	۵۳۹
بخش دوازدهم	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده	۵۴۱
بخش سیزدهم	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او	۵۴۶
نکته‌ها	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض	۵۵۲
بخش چهاردهم	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند	۵۵۶
بخش پانزدهم	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرتت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

۶۶۵	شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر.....
۶۸۹	بخش بیست و هشتم.....
۶۹۰	شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....
۶۹۴	نکته: موقعیت اجتماعی زنان.....
۶۹۹	بخش بیست و نهم.....
۶۹۹	شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....
۷۰۳	بخش سی‌ام (بخش آخر).....
۷۰۳	شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار.....

خطبه ۱۸۱: بعد ترس گروهی از سپاه کوفه از امام و پیوستن آنها به خوارج

اشاره

و من کلام له علیه السلام

(۱)

و قد أرسل رجلا من أصحابه، يعلم له علم أحوال قوم من جند الكوفة، قد هموا باللحاق بالخوارج، و كانوا على خوف منه عليه السلام، فلما عاد إليه الرجل قال له: «أ أمنوا فقطنوا (۲)، أم جبنوا فظعنوا (۳)؟» فقال الرجل: بل ظعنوا يا أمير المؤمنين. فقال عليه السلام:

از سخنان امام علیه السلام است امام علیه السلام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند

ص: ۱۷

۱- ۱). سند خطبه: با توجه به ارتباط و پیوند این خطبه با خطبه ۴۴، صاحب مصادر اسناد آن را ذیل خطبه ۴۴ آورده است. او می گوید: افراد متعددی که قبل از سید رضی بوده اند داستان این گروه را در کتاب های خود آورده اند، از جمله طبری مورخ معروف در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ هجری و ثقفی در کتاب الغارات و بلاذری در انساب الاشراف. گروه دیگری نیز مانند ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابو الفرج اصفهانی در الأغانی در شرح حال مثقله بن هبیره آن را ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۴۵۱-۴۵۲ و جلد ۲، صفحه ۴۴۱).

۲- ۲). «قطنوا» از ریشه «قطن» بر وزن «فنون» به معنای اقامت گزیدن و توطن کردن است.

۳- ۳). «ظعنوا» از ریشه «ظعن» بر وزن «رهن» نقطه مقابل قطن و به معنای کوچ کردن است.

به سبب ترس از او به گروه خوارج بیوندند، اطلاعی کسب کند. پس از بازگشت، امام علیه السلام از او پرسید آیا احساس امنیت کردند و ماندند یا ترسیدند و کوچ کردند؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان ترسیدند و کوچ کردند. در اینجا امام علیه السلام سخن زیر را ایراد فرمود:

خطبه در یک نگاه

برای آگاهی از اشاراتی که در این گفتار امام علیه السلام آمده لازم است شأن ورود آن را قیلاً بدانیم.

ماجرا چنین بود که مردی به نام «خریت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بعد از ماجرای حکمین با سی نفر (و طبق روایت طبری سیصد نفر) از یارانش نزد امام علیه السلام آمد و با جسارت خاصی به حضرت عرض کرد: «والله یا علی لا أطیع امرک و لا أصلی خلفک و إنی غدا مفارقک؛ به خدا سوگند ای علی من فرمان تو را اطاعت نمی کنم و پشت سرت نماز نمی خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد».

امام علیه السلام به او فرمود: «ثکلتک أمک إذا تعصی ربک و تنکث عهدک و لا تضر إلا نفسک؛ مادرت به عزایت بنشیند! با این کار معصیت خدا می کنی و پیمان خویش را می شکنی و تنها به خویشتن ضرر می زنی». بگو ببینم چرا این کار را می کنی؟ عرض کرد:

برای اینکه افراد را به حکمیت درباره کتاب خدا پذیرفتی و در برابر حق ضعف نشان دادی، هنگامی که به پیروزی نزدیک بودی، به همین دلیل من از تو جدا می شوم.

فرمود: بیا تا من نکته هایی از کتاب خدا را به تو بیاموزم و درباره سنت پیامبر صلی الله علیه و اله با تو سخن بگویم و اموری از حق را برای تو بگشایم که من از آن آگاه ترم شاید آنچه را اکنون انکار می کنی بپذیری و از آنچه آگاه نیستی آگاه شوی.

او گفت: (اکنون آمادگی ندارم) من نزد تو خواهم آمد. فرمود: مراقب باش شیطان تو را فریب ندهد و جاهل و نادانی تو را سبک سر نسازد. به خدا سوگند اگر به سخن من گوش فرا

دهی تو را به راه راست هدایت می کنم. (۱)

این مرد سبک مغز تصمیم گرفت با قوم خود به خوارج بپیوندد و به سرنوشت شوم آنها گرفتار شود. و به دنبال همین ماجرا بود که امام علیه السلام یکی از یاران خود را برای تحقیق حال به دنبال او فرستاد شاید از تصمیم زشت خود منصرف شده باشد؛ ولی چیزی نگذشت که فرستاده امام علیه السلام خبر آورد که او با یارانش کوفه را به سوی خوارج ترک کرده اند.

ص: ۱۹

۱- ۱). تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۷۶ به بعد با تلخیص و شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۱۲۸. در این باره شرح بیشتری در ذیل خطبه آورده ایم ۴۴.

بعدا لهم «كَمَا بَعَدَتْ ثُمُودٌ»! أما لو أشرعت الأسنه إليهم، و صببت السيوف على هاماتهم، لقد ندموا على ما كان منهم. إن الشيطان اليوم قد استفلهم، و هو غدا متبريء منهم، و متخل عنهم. فحسبهم بخروجهم من الهدى، و ارتكاسهم في الضلال و العمى، و صدهم عن الحق، و جماعهم في التيه.

ترجمه

(این فراریان) از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند، آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی خبری هستند که) اگر نوک نیزه ها به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده؛ ولی فردای قیامت از آنها بیزاری می جوید و خود را کنار خواهد کشید. آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند.

شرح و تفسیر: سرنوشت خرده گیران لجوج

سرنوشت خرده گیران لجوج

همانگونه که در شأن ورود این کلام گذشت، سخن از گروه کوچک نادان و متعصبی است که به امام علیه السلام خرده می گرفتند که چرا به حکمیت در برابر قرآن تن دادی؟! حال آنکه آنها و امثالشان بودند که برای پذیرش این امر در ماجرای صفین امام را تحت فشار قرار دادند و بدتر از آن اینکه به دنبال این اعتراض از امام علیه السلام که کانون هدایت بود بریدند و

به خوارج، سرچشمه تعصب و ضلالت پیوستند.

امام علیه السلام در این سخن عوامل بدبختی و تیره روزی این گروه گمراه را تشریح می کند تا دیگران در این دام نیفتند، می فرماید: «از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند»؛ (بعدا (۱) لهم «کَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ»!).

این تعبیر ممکن است اشاره به همان تعبیری باشد که در قرآن مجید درباره قوم ثمود آمده، می فرماید: «أَلَا بُعِدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ» (۲) که نفرینی است برای قوم سرکش و بت پرست شعیب و نیز می تواند اشاره به جهات مشترکی باشد که بین این قوم گمراه و قوم شعیب و قوم صالح وجود داشت؛ آنها مردم بسیار متکبر و خودخواه و لجوجی بودند که داستانشان در قرآن مجید در سوره های متعدد از جمله سوره هود آمده است.

سپس می افزاید: «آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی خبری هستند که) اگر نوک نیزه ها به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقتشان بیارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده، ولی فردای قیامت از آنها بیزاری می جوید و خود را کنار خواهد کشید»؛ (أما لو أشرعت (۳) الأسنه إليهم، و صببت السيوف على هاماتهم (۴)، لقد ندموا على ما كان منهم. إن الشيطان اليوم قد استفلهم (۵)، و هو غدا متبريء منهم، و متخل عنهم).

این سخن در حقیقت اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بارها درباره طاغیان غافل آمده است که وقتی سوار کشتی می شوند و میان امواج خروشان دریا گرفتار

ص: ۲۲

۱-۱. «بعدا» مفعول مطلق برای فعل محذوف و برای تأکید آمده است و در تقدیر چنین است: «أبعدهم الله بعدا».

۲-۲. هود، آیه ۹۵.

۳-۳. «أشرعت» از ماده «شرع» در اصل به معنای رفتن به آبگاہ یا گشودن راهی به سوی آب است و هرگاه این واژه در مورد «رماح» (نیزه ها) رود به معنای متوجه ساختن و نشانه گیری کردن است.

۴-۴. «هامات» جمع «هام» به معنای سر است.

۵-۵. «استفل» از ریشه «فل» بر وزن «شل» به معنای شکسته یا پراکنده شدن است.

می گردند پرده های غفلتشان کنار می رود و به خدا متوجه می شوند ولی هنگامی که به ساحل نجات می رسند باز در همان خواب غفلت فرومی روند. (۱)

نیز اشاره به چیزی است که قرآن کراراً بیان فرموده که در روز قیامت شیطان (۲) و پیشوایان گمراه (۳) از پیروان خود بیزاری می جویند.

و در ادامه این سخن می فرماید: «آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند» (فحسبهم بخروجهم من الهدی، و ارتکاسهم (۴) فی الضلال و العمی، و صدّهم عن الحق، و جماعهم (۵) فی التّیه).

اشاره به اینکه نتیجه آن لجاجت و خیره سری سرگردانی در وادی ضلالت و دور شدن از مسیر هدایت است و این عاقبت شومی است که هرانسان لجوج و خیره سر و جاهل و بی خبر برای خود فراهم می سازد.

قابل توجه است که از این کلام و از مقدمه تاریخی که برای آن ذکر شد به خوبی استفاده می شود که امام حتی نسبت به افراد لجوج و متعصب و بدزبان نیز مهربان بود و تا می توانست در اصلاح آنان می کوشید و هرگاه مواعظ سودمند، مؤثر واقع نمی شد آن ها را با سخنانی کمی خشن تر سرزنش می کرد و سرانجام کارشان را در دنیا و آخرت به آنان نشان می داد شاید به راه حق بازگردند.

ص: ۲۳

۱-۱. عنكبوت، آیه ۶۵.

۲-۲. حشر، آیه ۱۶.

۳-۳. بقره، آیات ۱۶۶-۱۶۷.

۴-۴. «ارتکاس» از ریشه «رکس» بر وزن «مکت» به معنای وارونه شدن و برگشتن چیزی است.

۵-۵. «جماع» و «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

و من خطبه له علیه السلام

(۱)

روی عن نوف البکالی قال: خطبنا بهذه الخطبه أمير المؤمنين علي عليه السلام بالكوفه و هو قائم على حجاره، نصبها له جعده (۲) بن هبیره المخزومی، و علیه مدرعه (۳) من صوف و حمائل سيفه ليف، و فی رجليه نعلان من ليف، و كأن جبينه ثفنه (۴) بعير. فقال علیه السلام:

ص: ۲۵

۱- ۱). سند خطبه: این خطبه آخرین خطبه ای است که امیر مؤمنان علی علیه السلام ایستاده آن را بیان فرمود، (و یک هفته بعد از آن شهید شد) زمخشری در کتاب ربیع الابرار بخشی از آن را آورده است و ابو شاکر لیثی نیز در عیون الحکم و المواعظ بخشی از آن را آورده و ابن اثیر در نهایه لغات مهمی از آن را تفسیر کرده و از تفاوت‌هایی که در کلمات این جمع نسبت به نقل نهج البلاغه دیده می شود چنین برمی آید که آنها این خطبه را از مصادر دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۵۱)

۲- ۲). جعده بن هبیره المخزومی خواهرزاده امیر مؤمنان علیه السلام (مادرش ام هانی خواهر حضرت و دختر ابو طالب است) مردی شجاع، دانشمند و نیرومند بود. عصر پیامبر صلی الله علیه و اله را درک کرد و از سوی علی علیه السلام به فرمانداری خراسان منصوب شد. (اسد الغابه، جلد ۱، صفحه ۲۸۵)

۳- ۳). «مدرعه» به معنای «جبه» (لباس شبیه پالتو)، از ریشه «درع» به معنای زره و پیراهن گرفته شده.

۴- ۴). «ثفنه» در اصل به معنای قسمتهایی از بدن شتر است که روی زمین قرار می گیرد و خشن می شود که در فارسی به آن پینه می گویند.

از خطبه های امام علیه السلام است

از «نوف بگالی» نقل شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام در کوفه روی قطعه ای سنگ، که «جعه بن هبیره مخزومی» نصب کرده بود ایستاد درحالی که پیراهنی خشن از پشم بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل کرده بود و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش از اثر سجده، پینه بسته بود، و این خطبه را ایراد کرد.

خطبه در یک نگاه

از پایان این خطبه استفاده می شود که امام علیه السلام آن را یک هفته قبل از شهادتش ایراد فرموده و هدفش از ایراد آن آماده ساختن مردم برای جهاد با معاویه و غارتگران شام بوده مردم دعوتش را اجابت کردند و هزاران هزار نفر برای جهاد با ستمگران آماده شدند؛ ولی افسوس...

امام علیه السلام در این خطبه برای آماده ساختن روح و جان مردم جهت مبارزه با دشمنان ستمگر به بیان چند نکته مهم می پردازد. در بخش اول و دوم و سوم این خطبه سخن از حمد و سپاس خداوند به میان آمده و همچنین، صفات جمال و جلال او، سپس یگانگی ذات مقدس و علم بی پایان خدا به همه ذرات وجود بیان شده و به اینکه ذات و وصف او برتر از آن است که در فکر و اندیشه ما بگنجد و حتی ملائکه مقرّبین نیز قادر بر این امر نیستند اشاره شده است.

حضرت در بخش چهارم تقوا و پاکدامنی و زهد در دنیا را وصف می کند و نمونه هایی از زندگی پیامبران بزرگ پیشین را مانند حضرت سلیمان بیان می دارد که با آن همه امکانات، زهد در دنیا را فراموش نکردند.

در بخش پنجم سرنوشت شوم گردنکشان جهان؛ مانند فراعنه و عمالقه و اصحاب الرّس بیان شده که پیامبران الهی را کشتند و برای خاموش کردن نور خداوند تلاش کردند اما چیزی نگذشت که فرمان مرگ آنها صادر شد و از صفحه روزگار محو شدند.

در بخش ششم اشاره سربسته ای به ظهور حضرت مهدی علیه السّلام و تشکیل حکومت عدل الهی در سراسر جهان و بخشی از صفات و فضایل او می کند.

در بخش هفتم باز هم به موعظه و نصیحت مردم می پردازد و از بی وفایی و بی اعتباری دنیا سخن می گوید و از شهیدان صفین که به فیض عظیم شهادت رسیدند یاد می کند و از عده ای از آنان، همچون عمار یاسر، ابن تیهان و خزیمه ذو الشهادتین نام می برد و در فراغ آنها سخت می گرید و آنها را این گونه می ستاید که گروهی فرمان بردار بودند، سنت پیامبر را زنده کردند و بدعت را میراندند و همواره آماده جهاد بودند.

در هشتمین بخش با صدای رسا فرمان جهاد را صادر می کند و از همگان به شرکت در این میدان دعوت می فرماید.

ص: ۲۷

الحمد لله الذي إليه مصائر الخلق، و عواقب الأمر. نحمده على عظيم إحسانه، و نير برهانه، و نوامی فضله و امتنانه، حمداً يكون لحقه قضاء، و لشكره أداء، و إلى ثوابه مقرباً، و لحسن مزیده موجبا. و نستعين به استعانه راج لفضله، مؤملاً لنفعه، واثقاً بدفعه، معترف له بالطول، مدعن له بالعمل و القول. و نؤمن به إيمان من رجاه موقناً، و أناب إليه مؤمناً، و خنع له مدعناً، و أخلص له موخياً، و عظمه ممجداً، و لاذ به راغباً مجتهداً.

ترجمه

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می گردد. او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فزاینده اش سپاس می گوئیم؛ سپاسی که آنچه را شایسته حق اوست ادا کند و آنچه درخور شکر اوست انجام دهد و ما را به ثوابش نزدیک سازد و موجب فزونی نعمتش گردد. و از او استعانت می جوئیم استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیان ها مطمئن و به نعمتش معترف و کردار و رفتار به او اذعان دارد. به او ایمان داریم، ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، ایمان کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده مند است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می شود.

شرح و تفسیر: آنچه شایسته شکر اوست

آنچه شایسته شکر اوست

پیش از شروع در تفسیر خطبه لازم است اشاره ای به شخصیت «نوف بکالی» که راوی

اصلی این خطبه است داشته باشیم. در اینکه او از دوستان علی علیه السلام و به قولی در بیان آن حضرت بود گفت و گویی نیست. بعضی معتقدند که از طایفه حمیر در یمن بوده و بعضی او را از طایفه همدان می دانند و در ضبط نام او نیز گفت و گوست: بعضی بکال (بر وزن فعال) و بعضی بکال (بر وزن کتاب) و بعضی بکال (بر وزن طواف) خوانده اند. به هر حال او مردی پاکدل، باایمان و وفادار بود.

*** امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای آماده ساختن دلهای مخاطبان و زدودن زنگار غفلت از آنان، نخست به سراغ حمد و شکر پروردگار می رود و بعد از ذات مقدّسش استعانت می جوید و سپس ایمان قاطع خود را به او ابراز می دارد.

در قسمت حمد و سپاس می فرماید: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می گردد»؛ (الحمد لله الذی إلیه مصائر (۱) الخلق، و عواقب الأمر).

آری آغاز خلقت از اوست و عاقبت هم از آن اوست، همه موجودات این جهان از فیض وجود او سرچشمه گرفته و سرانجام به سوی او بازمی گردند، که این اشاره ای است به مسئله معاد و رستاخیز.

در این جمله سخن از مبدئی بود که او را سپاس می گوئیم؛ ولی این حمد و سپاس برای چیست؟ می فرماید: «او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فزاینده اش سپاس می گوئیم»؛ (نحمده علی عظیم إحسانه، و تیر برهانه، و نوامی (۲) فضله و امتثانه).

تعبیر به «عظیم إحسان» ممکن است اشاره به نعمت ایمان و عقیده خالصانه به پروردگار باشد (به قرینه «تیر برهانه» که اشاره به دلایل آشکار است) و ممکن است اشاره

ص: ۳۰

۱-۱). «مصائر» جمع «مصیر» به معنای محل بازگشت است.

۲-۲). «نوامی» جمع «نامیه» از ریشه «نمو» گرفته شده و به معنای چیزی است که دارای نمو و رویش است.

به نعمت حیات و آفرینش باشد که بزرگترین نعمت خداست؛ ولی تفسیر اول مناسب است.

جمله «و نوامی فضله و امتنان» اشاره به تکامل انسان در جنبه های مادی و معنوی است که از نعمتهای فزاینده خدا سرچشمه می گیرد.

آن گاه به بیان کیفیت این حمد و سپاس پرداخته، می فرماید: «سپاسی که آنچه شایسته حق اوست انجام دهد و آنچه درخور شکر اوست ادا کند و به ثوابش نزدیک سازد. و موجب افزونی نعمتش گردد»؛ (حمدا یکون لحقه قضاء، و لشکره أداء، و إلی ثوابه مقربا، و لحسن مزیده موجبا).

بدیهی است هیچ کس نمی تواند حق شکر و سپاس خدا را ادا کند، حتی همه انبیا و اولیا و فرشتگان مقرب از این کار عاجزند، بنابراین منظور ادای همان چیزی است که در توان آدمی است که موجب پاداش الهی و مزید نعمت او می شود.

به این ترتیب امام علیه السلام در این چند جمله حساب شده از یک طرف اشاره به صفات خداوند بخشنده نعمت می کند و از طرف دیگر اشاره ای به اصول نعمتهای گوناگون او و از سوی سوم کیفیت حمد و شکر را بیان می فرماید، و مجموعه کاملی در این زمینه ارائه می دهد.

بعد از حمد-همانگونه که در سوره «حمد» نیز شبیه آن آمده- به سراغ استعانت جستن از پروردگار می رود و می فرماید: «و از او استعانت می جوئیم، استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیانها مطمئن و به نعمتش معترف و باکرदार و گفتار به او اذعان دارد»؛ (و نستعین به استعانه راج لفضله، مؤمل لنتفعه، واثق بدفعه، معترف له بالطول (۱)، مدعن (۲) له بالعمل و القول).

ص: ۳۱

۱- ۱). «طول» به معنای نعمت و غنا و توان و امکانات آمده است و اصل این کلمه از طول، بر وزن «نور» گرفته شده و از آنجا که توان و قوه و امکانات ضامن بقا و ادامه وجود انسان است و آژه «طول»، بر وزن «قول» به آن اطلاق شده است.

۲- ۲). «مدعن» از ریشه «اذعان» به معنای تصدیق کردن و اطاعت نمودن است.

این تعبيرات پنج گانه اشاره به مطالب مختلفی دارد؛ نخست سخن از امید به فضل خداوند در امور معنوی است؛ سپس امیدواری در منافع مادی، و در مرحله سوم اطمینان به دفع آفات و مضرات از بندگان و در مرحله چهارم در مقام اعتراف به نعمتها برآمدن و بالاخره در مرحله پنجم با قول و عمل حق شکر او را ادا کردن.

امام علیه السلام بعد از بیان حمد شایسته پروردگار و استعانت جستن کامل از ذرات پاک او به سراغ ابراز ایمان به ذات مقدس پروردگار می رود، ایمانی که همه امتیازات در آن جمع است و می فرماید: «به او ایمان داریم ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه شده، ایمان کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده مند است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می شود»؛ (و تؤمن به ایمان من رجاء موقنا، و أناب إليه مؤمنا، و خنع (۱) له مدعنا، و أخلص له موخدا، و عظمه ممجدا، و لاذ به راغبا مجتهدا). .

بدیهی است ایمانی که واجد این صفات و دارای این آثار باشد برترین ایمان و محکمترین عقیده است و چنین ایمانی جز با پاکسازی صفحه دل از زنگار گناه و پرهیز از هواپرستی و تلاش و کوشش در طریق خودسازی و التجاء به درگاه پروردگار حاصل نمی شود.

ممکن است این سؤال برای خوانندگان عزیز پیش آید که چرا امام علیه السلام نخست از حمد و سپاس الهی و سپس استعانت به ذات پاک او سخن می گوید و در پایان به سراغ ایمان می رود، درحالی که ایمان انگیزه حمد و استعانت است؟

پاسخ سؤال این است؛ ایمانی که امام علیه السلام در اینجا از آن سخن می گوید ایمان کاملی است که همه جهات کمال در آن جمع است و این بعد از حمد و ثنای الهی و استعانت به ذات پاک او حاصل می شود. آنچه قبلا برای حمد و استعانت لازم است مراحل ابتدایی ایمان است.

ص: ۳۲

۱- ۱). «خنع» از ریشه «خنوع» به معنای خضوع و فروتنی است.

لم یولد سبحانه فیکون فی العزّ مشارکا، و لم یلد فیکون موروثا هالکا.

و لم یتقدّمه وقت و لا- زمان، و لم یتعاوره زیاده و لا- نقصان، بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التّدبیر المتقن، و القضاء المبرم. فمن شواهد خلقه خلق السّماوات موطّادات بلا عمد، قائمات بلا سند. دعاهنّ فأجبن طائعات مذعنات، غیر متلکّئات و لا مبطّئات؛ و لو لا- إقرارهنّ له بالزّبویّه و اذعانهنّ بالطّواعیه، لما جعلهنّ موضعا لعرشه، و لا مسکنا لملائکته، و لا مصعدا للكلم الطّیب و العمل الصّالح من خلقه.

ترجمه

او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزّت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیاورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است؛ بلکه به سبب نشانه های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش پیش چشم عقلها آشکار شده است. از شواهد خلقت (حکیمانه و) با عظمت او آفرینش آسمانهای پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپاست.

خداوند آنها را به قبول فرمان خویش دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند و اگر اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محلّ عرش خود و مسکن فرشتگان (مقرّب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگانش قرار نمی داد.

این آسمان با عظمت نشانه ای از اوست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه-در ادامه شرح اوصاف خداوند که در آغاز خطبه آمده بود-چنین می فرماید: «او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزّت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیآورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است»؛ (لم یولد سبحانه فیکون فی العزّ مشارکاً، و لم یلد فیکون موروثاً هالکاً. و لم یتقدّمه وقت و لا زمان، و لم یتعاوره (۱) زیاده و لا نقصان).

از جمله قوانینی که بر جهان ماده و ممکنات حاکم است این است که هر گروهی قدم به عرصه حیات می گذارد بعد از مدتی جای خود را به گروه جدیدی می سپارد. فرزندان صفات پدران را به ارث می برند و آنها نیز آن صفات را برای فرزندانشان به ارث می گذارند و چون که ذات پاک پروردگار ازلی و ابدی است، نه از کسی تولد یافته تا همتایی داشته باشد و نه کسی از وی متولد شده تا وارث او گردد.

جمله «و لم یتقدّمه...» اشاره به این است که او مافوق زمان است، زیرا زمان نتیجه حرکت موجودات از نقصان به کمال و از کمال به نقصان است و چون وجود مقدس او عین کمال مطلق است و زیادی و نقصان در او راه ندارد وقت و زمانی نیز برای او تصور نمی شود. (۲)

ص: ۳۴

۱-۱). «یتعاور» از ریشه «تعاور» به معنای دست به دست کردن چیزی و به تناوب چیزی را انجام دادن است و در جمله بالا منظور این است که زیادی و نقصان یکی بعد از دیگری بر ذات مقدس خداوند عارض نمی شود و ذات پاک او در معرض حوادث نیست.

۲-۲). بعضی از شارحان وقت و زمان را به یک معنا و مترادف دانسته اند؛ ولی بعضی دیگر را به معنای زمان معین گرفته اند؛ اما زمان را دارای مفهوم عامی شمرده اند و تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد. قرآن مجید در سوره نساء، آیه ۱۰۳ نیز درباره نماز می گوید: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» «نماز برای مؤمنان وظیفه ثابت و معینی (و دارای وقت خاصی) است».

چون نفی شبیه و هم‌تا، وقت و زمان و زیاده و نقصان از ذات پاک او ممکن است این توهم را به وجود آورد که نتیجه آن تعطیل معرفه الله است و به بیان دیگر راهی به سوی شناخت او وجود ندارد بلافاصله می فرماید: «بلکه به سبب نشانه های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش نزد چشم عقلها آشکار شده است»؛ (بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التدبیر المتقن، و القضاء المبرم).

اشاره به این که گرچه کنه ذات خداوند از دسترس عقول بشر خارج است؛ ولی اثبات اصل وجود او از طریق مطالعه در نظام آفرینش و تدبیر بسیار حکیمانه ای که بر آن حاکم است کاملاً ممکن است. این همان چیزی است که در روایات دیگر اسلامی نیز به آن اشاره شده که درباره کنه ذات خدا نیندیشید، بلکه درباره آثار قدرت و عظمت و علم او در جهان اندیشه کنید و این همان چیزی است که قرآن مجید پایه خداشناسی را بر آن قرار داده و صاحبان اندیشه و «اولو الالباب» را به تفکر در آن در همه حال دعوت می کند و می فرماید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱)

سپس امام علیه السلام انگشت روی مصداق هایی از این بیان کلی و عام می گذارد و می فرماید:

«از شواهد خلقت (حکیمانه و) باعظمت او آفرینش آسمانهای ثابت و پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپاست»؛ (فمن شواهد خلقه خلق السَّمَاوَاتِ موطَّات (۲) بلا عمد (۳)، قائمات بلا سند (۴)).

آن گاه به این حقیقت اشاره می فرماید: «خداوند آسمانها را به قبول فرمان خویش

ص: ۳۵

۱-۱. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲-۲. «موطَّات» از ریشه «وطد» بر وزن «وقت» به معنای ثابت کردن و محکم کردن است.

۳-۳. «عمد» جمع «عماد» به معنای ستون است.

۴-۴. «سند» به معنای تکیه گاه است.

دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند؛ (دعاهنّ فأجبن طائعات مدعنا، غیر متلکئات (۱) و لا مبطنات) .

در اینکه منظور از اطاعت آسمانها نسبت به اوامر الهی و اقرار آنها به ربوبیت پروردگار چیست؟ دو نظر وجود دارد؛ بعضی گفته اند: مراد اقرار و اطاعت به زبان حال است؛ یعنی خداوند آنها را چنان آفریده که از نظر نظام علت و معلول و قوانین آفرینش همه در برابر آن تسلیم هستند بی آنکه از خود علم و آگاهی و اراده ای داشته باشند، زیرا موجودات بی جان و جامدند.

برخی دیگر گفته اند: تعبیرات فوق دلالت می کند که همه جهان هستی - از انسان و حیوان گرفته تا جمادات و همه کرات آسمانی - دارای عقل و شعورند و با اراده خود به ربوبیت پروردگار اقرار و اذعان به اطاعت او دارند.

البته هر کدام از این دو تفسیر درست باشد تفاوتی در آنچه امام علیه السلام در صدد بیان آن بوده است ندارد، زیرا هدف بیان عظمت آفرینش و تسلیم بودن عالم هستی در برابر فرمان اوست.

در ادامه این سخن می فرماید: «اگر این اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محل عرش خود، و مسکن فرشتگان (مقرّب) و محل بالا - رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگانش قرار نمی داد؛ (و لو لا إقرارهنّ له بالربوبیّه و اذعانهنّ بالطّواعیه (۲)، لما جعلهنّ موضعا لعرشه، و لا مسکنا لملائکته، و لا مصعدا (۳) للکلم الطّیب و العمل الصّالح من خلقه) .

در این عبارت امام علیه السلام می فرماید: مطیع بودن آسمانها در برابر فرمان خدا سبب شده است که سه امتیاز به آنها داده شود: نخست اینکه محل عرش خدا باشد. دیگر این

ص: ۳۶

۱- ۱). «متلکئات» از ریشه «تلکؤ»، بر وزن «تکلم» به معنای سستی کردن است.

۲- ۲). «طواعیه» به معنای اطاعت و فرمانبرداری است.

۳- ۳). «مصعد» محل صعود و بالا رفتن است.

که مسکن فرشتگان گردد و سوم اینکه محل صعود گفتار و اعمال صالحه بندگان شود؛ به این معنا که حافظان اعمال و کاتبان افعال، آنها را در نامه های عمل می نویسند و آنچه را شایسته و لایق قرب الهی است به آسمانها می برند.

بدیهی است خداوند محلی را برای این امور برمی گزیند که در سیطره حاکمیت اوست و به تعبیر دیگر چون آسمانها همگی در سیطره او قرار دارند آنها را جایگاه این امور قرار داده است.

تعبیر به ملائکه در جمله بالا- اشاره به فرشتگان مقرب است، و گرنه طبق روایات فرشتگان الهی در همه جای عالم در زمین و هر گوشه ای از آسمان حضور دارند.

در اینکه حقیقت عرش چیست، به خواست خدا در ادامه همین خطبه خواهد آمد.

ص: ۳۷

اشاره

جعل نجومها أعلاما يستدلُّ بها الحيران في مختلف فجاج الأقطار. لم يمنع ضوء نورها ادلهمام سجع الليل المظلم، و لا استطاعت جلايب سواد الحنادس أن تردَّ ما شاع في السِّماوات من تلالؤ نور القمر. فسبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داج، و لا ليل ساج، في بقاع الأرضين المتطأطئات، و لا في يفاع السفح المتجاورات؛ و ما يتجلجل به الرّعد في أفق السّماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام، و ما تسقط من ورقه تزيلها عن مسقطها عواصف الأنواء و انهطال السّماء! و يعلم مسقط القطره و مقرّها، و مسح الذّره و مجزّها، و ما يكفى البعوضه من قوتها، و ما تحمل الأنتى في بطنها.

ترجمه

خداوند ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد تا انسانهای سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد. نه پرده های تاریک شبهای ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می شود و نه چادر سیاه و تاریک آن می تواند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند، منزه است خداوندی که ظلمت شبهای تار و خاموش در نقاط پست زمین و در قله های کوتاه و بلند کوهها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را که غرّش رعد در کرانه های آسمان به وجود می آورد و آنچه برقهای ابر آن را پراکنده می سازد و همچنین آنچه را تندبادها از برگهای درختان فرومی ریزد یا دانه های باران آنها را از شاخه ها جدا می سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران و جایگاه کشش

دانه ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها(بر روی زمین)و غذایی که پشه را کفایت می کند و آنچه انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند،از همه اینها آگاه است.

شرح و تفسیر: احاطه علمی او به همه چیز

احاطه علمی او به همه چیز

امام علیه السلام در ادامه بیان آثار عظمت خداوند در پهنه آسمانها شگفتی های دیگر عالم بالا را بازمی گوید و از ستارگان و ماه سخن می گوید.به گفته ابن ابی الحدید این بخش از کلام امام علیه السلام از فصیح ترین کلمات و زیباترین عبارات تشکیل شده که توحید و تمجید خدا را به عالی ترین وجه بیان می دارد،می فرماید:«خداوند ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد تا انسانهای سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد»؛ (جعل نجومها أعلاما يستدل بها الحيران في مختلف فجاج (۱)الأقطار (۲)).

این سخن اشاره به چیزی است که در قرآن مجید کرارا درباره ستارگان ذکر شده است:«**وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ**» به وسیله ستارگان مردم هدایت می شوند». (۳)و در جای دیگر می فرماید:«**وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ**» او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در ظلمتهای صحرا و دریا هدایت شوید». (۴)

می دانیم که ستارگان ثابت که اکثریت نزدیک به اتفاق ستارگان آسمان را تشکیل می دهند همواره از نقاط معینی طلوع و در نقاط معینی غروب می کنند و جایگاه آنها در آسمان می تواند شمال و جنوب و شرق و غرب را تعیین کند و در سفرهای طولانی در

ص: ۴۰

۱- ۱). «فجاج» جمع «فج»، بر وزن «حج» به معنای ذره و فاصله میان دو کوه است.

۲- ۲). «اقطار» جمع «قطر»، بر وزن «فقل» به معنای ناحیه است.

۳- ۳). نحل، آیه ۱۶.

۴- ۴). انعام آیه، ۹۷.

شبهای تاریک در دریا و صحرا، بهترین راهنماست.

سپس به نکته بدیع دیگری اشاره کرده، می‌افزاید: «نه پرده‌های تاریک شبهای ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک شبها می‌تواند از تالّو نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند»؛ (لم یمنع ضوء نورها ادلهمام (۱) سجف (۲) اللیل المظلم، و لا استطاعت جلابیب (۳) سواد الحنادس (۴) أن تردّ ما شاع فی السّموات من تالّو نور القمر).

در حقیقت امام علیه السّلام در اینجا به این نکته ظریف اشاره می‌فرماید که خداوند از یکسو تاریکی شب را نعمتی بزرگ جهت آسایش و آرامش موجودات آفریده است و از سوی دیگر گروه ستارگان را برای راهیابی در دریا و صحرا قرار داده و ماه را چراغ روشنی بخش؛ ولی این دو منبع نور آن گونه هستند که در عین کارآیی، ظلمت شب و فلسفه آن را نابود نمی‌کنند و جمع میان این نور و ظلمت با دو هدف مختلف نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خداوند است.

آن گاه امام بعد از بیان نشانه‌های عظمت و قدرت خداوند در جهان آفرینش به بیان گسترش علم او به تمام موجودات در زمین و آسمان و در تمام حالات، شرح جالبی بیان می‌فرماید و با اشاره به بیش از ده مورد از آنها گستردگی علم خدا را کاملاً مجسم می‌سازد و می‌فرماید: «منزه است خداوندی که ظلمت شبهای تار و خاموش در نقاط پست زمین و در قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را غرض رعد در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد و آنچه برق‌های ابر آن را پراکنده می‌سازد و همچنین آنچه را تندبادها از برگهای درختان فرومی‌ریزد یا دانه‌های باران

ص: ۴۱

۱-۱). «ادلهمام» به معنای تاریکی شدید است.

۲-۲). «سجف» به گفته بعضی از ارباب لغت جمع «سجاف» به معنای پرده است.

۳-۳). «جلابیب» جمع «جلباب» به معنای روسری‌های بلندی است که از چادر کوتاه‌تر است و زنان بر سر می‌افکنند.

۴-۴). «حنادس» جمع «حدس» بر وزن «قبرس» به معنای ظلمت و تاریکی شدید است.

آن‌ها را از شاخه‌ها جدا می‌سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران و جایگاه کشش دانه‌ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها (بر روی زمین) و غذایی که پشه را کفایت می‌کند و آنچه را که انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه اینها آگاه است؛ (فسبحان من لا یخفی علیه سواد غسق (۱) داج (۲)، و لا لیل ساج (۳)، فی بقاع الأرضین المتطأطئات (۴)، و لا فی یفاع (۵) السّفع (۶) المتجاورات؛ و ما یتجلجل (۷) به الرّعد فی أفق السّماء، و ما تلاشت (۸) عنه بروق الغمام، و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف (۹) الأنواء (۱۰) و انهطال (۱۱) السّماء؛ و یعلم مسقط القطره و مقرّها، و مسح (۱۲) الذّره و مجزّها (۱۳)، و ما یکنفی البعوضه من قوتها، و ما تحمل الأثئی فی بطنها).

به راستی دقت در آنچه امام در بالا درباره علم و آگاهی خداوند نسبت به همه

ص: ۴۲

- ۱-۱. «غسق» به معنای شدت تاریکی است که معمولاً در نیمه شب حاصل می‌شود.
- ۲-۲. «داج» از ریشه «دجو» بر وزن «غلو» به معنای فراگیر شدن ظلمت و تاریکی است.
- ۳-۳. «ساج» از ریشه «سجو» بر وزن «غلو» به معنای سکون و آرامش است.
- ۴-۴. «متطأطئات» جمع «متطأطی» به معنای منخفص است.
- ۵-۵. «یفاع» به معنای هرچیز مرتفع.
- ۶-۶. «سفع» جمع «سفعه» بر وزن «سفره» به معنای سرخ مایل به سیاهی است.
- ۷-۷. «یتجلجل» از «جلجله» گرفته شده که در اصل به معنای صدای رعد است. سپس به هر صدای شدیدی اطلاق شده است.
- ۸-۸. «تلاشت» از «تلاشی» به معنای متلاشی شدن و از هم پاشیدن است. بعضی ریشه این واژه را «لا شیء» یعنی هیچ دانسته‌اند.
- ۹-۹. «عواصف» جمع «عاصف» و «عاصفه» به معنای تندباد است.
- ۱۰-۱۰. «انواء» جمع «نوء» بر وزن «نوع» غروب ستاره در طرف مغرب را گویند و عرب درباره «انواء» عقیده ای داشت که در نکات خواهد آمد به معنای طوفان نیز آمده است.
- ۱۱-۱۱. «انهطال» به معنای فروریختن باران‌های دانه درشت است و گاه به فروریختن اشک نیز اطلاق می‌شود.
- ۱۲-۱۲. «مسحب» اسم مکان از ریشه «سحب» بر وزن «سهو» به معنای به سوی خود کشیدن است.
- ۱۳-۱۳. «مجزّ» اسم مکان است از ریشه «جرّ»؛ یعنی کشیدن.

موجودات، زمین و آسمان بیان فرموده که چگونه عظیم ترین اشیا و کوچک ترین موجودات و پوشیده ترین مخلوقات (مانند جنینی که در میان پرده های سه گانه رحم از همه دیدگان پنهان است) انسان را عمیقا در این فکر فرومی برد که آیا ممکن است گفتار و کردار ما و حتی اندیشه ها و نیات ما از چنین خداوندی پنهان باشد و چیزی از اعمال ما بر او مخفی بماند؟ این یکی از مهم ترین آثار تربیتی ایمان به علم وسیع خداوند به همه اشیاست.

جالب اینکه امام هنگامی که از تاریکی شب یا آرامش آن سخن می گوید، اثرات مختلف آن را در مناطق گوناگون زمین از قله کوههای بلند گرفته تا فراز تپه ها نیز بیان می کند و هنگامی که از ریزش برگها سخن می گوید، از اسباب مختلف این ریزش، طوفانها و بارانها نیز بحث می کند و آنگاه که از نزول قطرات باران دم می زند، از قرارگاه آنها در اعماق زمین که مخزن پربرکتی برای ذخیره آبها هستند نیز سخن می گوید و هنگامی که از غذای یک مگس نام می برد، به مقدار آن نیز اشاره می کند و اینهاست که این خطبه را در ردیف یکی از فصیح ترین و بلیغ ترین خطبه های نهج البلاغه در آورده است؛ فصاحت و بلاغتی در سرحد اعجاز.

ناگفته پیداست که بسیاری از این تعبیرات ریشه در آیات قرآنی دارد؛ آنجا که خداوند به علم و آگاهی خود نسبت به همه موجودات اشاره می کند و می فرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» خدا از جنین هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده ای حمل می کند، آگاه است و نیز از آنچه رحمها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر می زایند) و هم از آنچه افزون می کنند (و بعد از موقع می زایند) و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد. (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» آگاهی از زمان قیام قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را نازل

ص: ۴۳

می کند (و از قدر و اندازه آن باخبر است) و آنچه را که در رحم ها (ی مادران) است، می داند. (۱)

نکته: انواء چیست؟

انواء چیست؟

در این بخش از خطبه بالا اشاره ای به تندبادهای «انواء» شده بود و شایسته است شرح کافی در این باره داده شود.

«انواء» جمع «نوء» بر وزن نوع در لغت به معنای طلوع یا غروب ستارگان است؛ ولی غالباً آن را به معنای طلوع ستاره ذکر کرده اند، هرچند بعضی غروب را نیز به آن افزوده و آن را از لغات اضداد دانسته اند.

یکی از اعتقادات عرب این بود که ماه در طول گردش خود در سال ۲۸ منزل را طی می کند و هرمنزلی ۱۳ روز به طول می انجامد و آغاز هرمنزل با طلوع ستاره ای در مشرق و غروب ستاره ای در مغرب همراه است و معتقد بودند همراه با آغاز هرمنزلی دگرگونی در هوا پیدا می شود و بارانی می بارد یا طوفانی می وزد، از این رو می گفتند: «مطرنا بنوء فلان» یعنی این باران مربوط به طلوع یا غروب فلان ستاره بود.

این اعتقاد تدریجاً شکل خرافی و بت پرستی به خود گرفت و عقیده آنها بر این شد که عامل نزول باران همان ستاره است و باید چشم امید به آن ستاره دوخت و نزول باران را از آن خواست.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار باب مشروحو تحت عنوان «فی النهی عن الاستمطار بالانواء و الطیره و العدوی» (نهی از طلبیدن باران به وسیله انواء و اعتقاد به فال بد و همچنین سرایت در سرنوشت انسانها) آورده و روایات متعددی در این

ص: ۴۴

زمینه ذکر می کند از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «ثلاثة من عمل الجاهلیة، الفخر بالأنساب و الطعن فی الأحساب و الاستسقاء بالأنواء؛ سه کار از اعمال جاهلیت است؛ تفاخر کردن به نسب خویش (بی آنکه نسب افتخار آمیزی باشد یا خود آنها چیزی از افتخار نیاکان را داشته باشند) و اصالت دیگران را بی جهت زیر سؤال بردن یا به اندک چیزی نسبت فرزند نامشروع بودن به افراد دادن و همچنین طلب باران از انواء». (۱)

نکته مهم اینجاست که اگر کسی این مطلب را به صورت بحثی نجومی مطرح کند و بگوید: مقارن هر یک از ستارگان بیست و هشتگانه که در منزلگاههای ماه پیدا می شوند تندبادی به فرمان خدا می وزد یا بارانی می بارد سخن خلافی نگفته و مورد نهی نیست؛ ولی عرب جاهلی پیدایش بادهای و بارانها را به آن ستارگان نسبت می داد و در واقع از قبیل اعتقاد به «ارباب انواع» بود که نوعی از شرک است، زیرا آنان برای «ارباب انواع» تأثیر استقلالی قائل بودند.

و از اینجا روشن می شود که هیچ گونه اشکالی متوجه کلام امام علیه السلام در تعبیر بالا - (تزیلها عن مسقطها عواصف الأنواء) متوجه نمی شود، زیرا منظور امام به یقین این است که هر آنچه مقارن طلوع و غروب ستارگان واقع شود به اذن خدا و فرمان اوست.

ص: ۴۵

و الحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسى أو عرش، أو سماء أو أرض، أو جانّ أو إنس. لا يدرك بوهم، و لا يقدر بفهم، و لا يشغله سائل، و لا- ينقصه نائل، و لا ينظر بعين، و لا يحدّ بأين، و لا يوصف بالأزواج، و لا يخلق بعلاج، و لا يدرك بالحواسّ، و لا يقاس بالناس. ألمدى كلم موسى تكليما، و أراه من آياته عظيما؛ بلا- جوارح و لا- أدوات، و لا نطق و لا لهوات. بل إن كنت صادقا أيها المتكلف لوصف ربيك، فصف جبريل و ميكائيل و جنود الملائكة المقربين، فى حجرات القدس مرجحين، متولّاه عقولهم أن يحدّوا أحسن الخالقين. فإنّما يدرك بالصّفات ذوو الهيئات و الأدوات، و من ينقضى إذا بلغ أمد حدّه بالفناء. فلا إله إلا هو، أضاء بنوره كلّ ظلام، و أظلم بظلمته كلّ نور .

ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان و زمین یا جن و انسی موجود باشد وجود داشته است. خداوندی که نه با فکر و عقل ژرف اندیشان درک می شود و نه با نیروی فهم اندازه ای برای او می توان تعیین کرد. هیچ درخواست کننده ای او را به خود (از دیگری) مشغول نمی سازد و هیچ گاه بخشش و عطایش از خزانه بی کرانش نمی کاهد.

نه به وسیله چشم می بیند و نه در مکانی محدود می شود. نه همتا و همسری دارد و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای؛ نه با حواس درک می شود و نه با مردم مقایسه می گردد. او

همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آنکه نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد. ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده ای! اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که در بارگاه قدس به عبادت و خضوع مشغولند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرومانده است. (آری!) کسی را می توان با صفات شناخت که دارای هیأت و اعضا و ابزاری باشد و عمرش در زمان معینی سپری گردد، معبودی جز او نیست معبودی که با نور خویش هرظلمتی را روشن ساخته و با تاریکیهایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فروبرده است.

شرح و تفسیر: عجز ما از درک صفات او

عجز ما از درک صفات او

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خلقت و قدرت خدا و ذکر نشانه های او در جهان هستی، بیان صفات پروردگار را پی می گیرد و در این فراز، بخش مهمی از صفات ثبوتیه و سلبيه و صفات فعل را بسیار زیبا شرح می دهد و درس خود را در طریق معرفه الله برای مخاطبان تکمیل می کند.

نخست از ازلیت خداوند دم می زند که البتّه با ابدیت او توأم است، می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا جن و انس موجود باشند وجود داشته است»؛ (و الحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسى أو عرش، أو سماء أو أرض، أو جانّ أو إنس).

این امور ششگانه اشاره به مجموعه عالم است، زیرا آنها اصل و اساس و بقیه تابع هستند. در هر حال، این جمله اشاره به یکی از مهم ترین اوصاف جمال الهی است که بقیه صفات به آن بازمی گردد و آن نامتناهی بودن ذات پاک او از هر نظر است. همه مخلوقات زمان و تاریخ حدودی دارند جز ذات پاک او که از ازل بوده و تا ابد ادامه دارد؛ از

این رو به دنبال این وصف اشاره به یازده صفت از صفات سلبيه می کند که همه آنها از نامتناهی بودن ذات پاکش سرچشمه می گیرند.

در جمله اول و دوم می فرماید: «نه با فکر و عقل ژرف اندیش درک می شود و نه با نیروی فهم، اندازه ای برایش می توان تعیین کرد»؛ (لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم).

بعضی از شارحان نهج البلاغه درباره تفاوت این دو جمله گفته اند: و هم اشاره به نیروی درک جزئیات است و فهم اشاره به درک کلیات. این احتمال نیز وجود دارد که وهم اشاره به قوه تخمین و فرض باشد و فهم اشاره به درک و یقین؛ یعنی نه از طریق علم و نه از طریق ظن و گمان به او نمی توان رسید.

اضافه بر این، جمله اول اشاره به درک اصل وجود او و جمله دوم اشاره به اندازه گیری ذات پاک اوست و چون بی نهایت است نه در وهم می گنجد و نه با عقل اندازه گیری می شود.

و در سومین و چهارمین وصف سلبيه می فرماید: «هیچ درخواست کننده ای او را به خود (از دیگری) مشغول نمی سازد و هیچ گاه عطا و بخشش از دارایی او نمی کاهد»؛ (و لا یشغله سائل، و لا ینقصه نائل (۱)).

انسان هر قدر باهوش و زیرک باشد، هنگامی که یک یا چند نفر درباره مطلب مهمی با او روبه رو بشوند نمی تواند مطلب دیگران را درک کند و پرداختن به شخصی او را از دیگری باز می دارد، زیرا وجودی است محدود و متناهی؛ ولی ذات پاک خداوند آنچنان است که اگر تمام مخلوقات در آن واحد، دست به درگاه او بردارند و حاجات خود را طلب کنند او صدای همه را می شنود و از نیات همه باخبر است و هیچ سائلی او را از دیگری به خود مشغول نمی سازد.

همچنین اگر همه بندگان به درگاه او آیند و هر چه می خواهند از او بخواهند و

ص: ۴۹

۱- ۱). «نائل» هم معنای اسم فاعلی دارد و هم معنای مصدری (مساوی نیل بر وزن سیل) به معنای عطا و بخشش یا طلب کننده بخشش است و در اینجا هر دو معنای مناسب است.

خواسته های همه آنها را یکجا بدهد کمترین نقصانی در ملک او حاصل نمی شود و به تعبیر روایتی همه آنها روی هم رفته به منزله رطوبتی هستند که در یک نخ از ملاقات با آب دریا جای می گیرد (۱) که کمترین اثری در وضع آن دریا نمی گذارد، بلکه از آن هم کمتر است، زیرا او خلاق ما یشاء و چشمه جوشان فیض است.

سپس در بیان پنجمین و ششمین وصف او می فرماید: «خداوند نه با چشم می بیند (زیرا جسم نیست) و نه در مکانی محدود می شود (چون محدودیت مکانی از ویژگیهای اجسام است)؛ (و لا ینظر بعین، و لا یحدّ بأین (۲)).

آری! او همه چیز و همه جا را می بیند و همه عالم محضر اوست؛ در عین حال نه چشم دارد نه مکان، زیرا برتر از زمان و مکان و عوارض جسمانی است.

حضرت در هفتمین و هشتمین وصف می فرماید: «نه همتا و همسر و شبیه و مانندی برای او بیان می شود و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای دارد»؛ (و لا یوصف بالأزواج (۳)، و لا یخلق بعلاج).

برای «ازواج» جمع «زوج» معانی زیادی ذکر کرده اند؛ مثل: همتا، همسر، شبیه، مانند، ضدّ و ترکیب.

و مانعی ندارد که همه این مفاهیم در جمله بالا جمع باشد؛ یعنی خداوند از همه این امور منزّه است. جمله «لا یخلق بعلاج» اشاره به این است که انسانها و مانند آنها اگر بخواهند چیزی بیافرینند- یا به تعبیر صحیح تر- هیأت تازه ای از ترکیب اشیا بوجود آورند ناگزیر از وسایل و ابزاری استفاده می کند که گاهی ساده و گاهی بسیار پیچیده است.

ص: ۵۰

۱- ۱. در حدیث قدسی آمده است: «یا عبادی لو أنّ أولکم و آخرکم و إنسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد فسألونی فأعطیت کلّ إنسان مسألته ما نقص ذلک ممّا عندی شیئا إلاّ کما ینقص المخیط إذا دخل البحر» (صحیح مسلم، جلد ۸، صفحه ۱۷؛ کنز العمال، جلد ۱۵، صفحه ۹۲۴).

۲- ۲. «این» به معنای مکان است.

۳- ۳. «ازواج» جمع «زوج» معنای وسیعی دارد و شامل هرگونه نظیر و قرین و همانند می شود.

تنها آفریننده ای که هیچ گونه نیازی به ابزار و ادوات ندارد ذات پاک پروردگار است (۱)، بلکه همان گونه که قرآن مجید می گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲)؛ فرمان او هنگامی که اراده آفرینش چیزی کند این است که می گوید: موجود باش و بی درنگ موجود می شود».

در نهمین و دهمین وصف از اوصاف سلبيه خداوند می فرماید: «با حواس درک نمی شود و با مردم مقایسه نمی گردد»؛ (و لا یدرک بالحواس، و لا یقاس بالناس) .

می دانیم که قلمرو حواس انسان اجسام مادی است، بنابراین ذات پاکی که مافوق جهان ماده است جز با عقل و اندیشه درک نمی شود و آنها که معتقدند خداوند در دنیا و آخرت با این چشم دیده می شوند سخت دچار اشتباه و آلوده به شرک اند. جمله «لا یقاس بالناس» بیانگر یک اصل کلی درباره صفات خداست که در هیچ مورد نباید صفات او را با صفات مخلوق مقایسه کرد که سبب گمراهی و ضلالت است و این همان است که در خطبه اول نهج البلاغه آمده است: «و کمال الإخلاص له نفی الصّفات عنه؛ همانا نهایت اخلاص و توحید پروردگار آن است که صفات مخلوقین را از او نفی کنند».

سرانجام در بیان آخرین وصف چنین می فرماید: «او همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آن که نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد»؛ (الذی کلم موسی تکلیما، و أراه من آیاته عظیما؛ بلا جوارح و لا أدوات، و لا نطق و لا لهوات (۳)).

ص: ۵۱

۱ - ۱). توجه داشته باشید که در متن نهج البلاغه صبحی صالح «یخلق» به صورت فعل مجهول ذکر شده که هیچ مفهوم صحیحی برای آن به نظر نمی رسد درحالی که اکثریت قریب به اتفاق شارحان بزرگ؛ مانند مرحوم ابن میثم، مغنیه، عبده، تستری، خویی و جعفری، همه به صورت فعل معلوم نوشته اند و حق نیز همین است و در جمله قبل «و لا ینظر بعین» گرچه به صورت معلوم مفهوم مناسبی دارد؛ ولی اگر به صورت مجهول باشد با جمله بعد هماهنگ تر است.

۲ - ۲). یس، آیه ۸۲.

۳ - ۳). «لهوات» جمع «لهات» به معنای قطعه گوشت کوچکی است که در آخر سقف دهان قرار دارد و -

چون در گذشته صفات مختلفی از صفات مخلوقین نقل کرد، هرچند نتیجه آن را در عالی ترین وجه برای خدا اثبات نمود در اینجا نیز به مسئله تکلم و سخن گفتن می پردازد و می فرماید: «خدا با موسی سخن گفت؛ ولی نه مثل انسانها که با زبان و دهان و تارهای صوتی مخارج حروف را تنظیم کند و کلمات را به وجود آورده بلکه او امواج صوتی را در فضا آفرید و از این طریق با موسی سخن گفت و موسی سخن خدا را از شش جهت می شنید که این خود از آیات عظیم پروردگار بود، بی آنکه نیاز به جوارح و اعضای صوتی داشته باشد».

ظاهر کلام امام علیه السلام این است که آیات عظیم پروردگار همان شنیدن سخنان خداوند از شش جهت بود، چنان که جمله های «بلا جوارح و لا أدوات، و لا نطق و لا لهوات» نیز شاهد و گواه آن است.

احتمال دیگری را جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا داده اند که منظور از آیات عظیم خداوند، معجزات نه گانه (۱) موسی بن عمران باشد؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد و با نظم کلام امام سازگار نیست مگر با تکلف و ارتکاب خلاف ظاهر.

البته این احتمال وجود دارد که منظور خصوص دو معجزه عصا و ید و بیضا باشد که مقارن تکلم با موسی به وی ارائه شد.

به هر حال اطلاق وصف ناطق، یا لافظ به خداوند صحیح نیست، زیرا این دو لفظ اشاره به حرکت زبان و مخارج حروف و تارهای صوتی دارد که خداوند از آن منزّه است؛ ولی اطلاق لفظ متکلم بر خدا صحیح است، چون او ایجاد کلام می کند و برای اینکه

ص: ۵۲

۱- ۱). منظور از آیات نه گانه همان اموری است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره شده است و آن عبارت است از جراد (بلائی ملخ) قَمَیل (بلائی شپش) ضفادع (بلائی قورباغه ها) دم (رنگین شدن آب نیل به خون) طوفانهای کوبنده و معجزه عصا، و ید و بیضا و قحطی شدید برای فرعونیان و آفات درختان میوه.

موسی یا دیگران تصوّر نکنند او مکان خاصی دارد امواج صوتی را در شش جهت ایجاد می فرماید.

سپس امام علیه السّلام برای تکمیل این اوصاف و اثبات عجز افکار بشری از بیان واقعی پروردگار به دو بیان دیگر می پردازد، نخست می فرماید: «ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده ای، اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که در بارگاه قدس همواره به عبادت و خضوع مشغول اند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرومانده است»؛ (بل إن كنت صادقاً أيها المتكلف (۱) لوصف ربّك، فصف جبريل و ميكائيل و جنود الملائكة المقربين، في حجرات القدس مرجحّين (۲)، متولّّه (۳) عقولهم أن يحدّوا أحسن الخالقين).

اشاره به اینکه انسانی که از بیان اوصاف فرشتگان مقرب الهی عاجز است و نمی تواند حقیقت وجود آنها و چگونگی صفاتشان را دریابد، چگونه انتظار دارد که اوصاف خالق آنها را درک کند و صفات جمال و جلالش را در چنبر اندیشه درآورد تازه این فرشتگانی که ما از بیان اوصافشان عاجزیم خود آنها نیز در این دایره، حیران و سرگردانند.

آن گاه به نکته دوم که دلیل روشن عقلی است پرداخته می فرماید: «کسی را می توان با صفات شناخت که دارای هیأت و ابزار و اعضایی باشد و در زمان معینی عمرش سپری گردد؛ (یعنی هم محدود به حدودی باشد و هم در زمره جسم و جسمانیات؛ خدایی که نه جسم و هیأتی دارد و نه حدّ و حدودی، چگونه با فکر محدود بشری قابل وصف است

ص: ۵۳

-
- ۱-۱). «متکلف» به کسی گفته می شود که خود را به خلاف آنچه واقعیت دارد نشان می دهد و خود را به زحمت می اندازد.
۲-۲). «مرجحین» از فعل رباعی «رجحن» بر وزن «دحرج» به معنای به حرکت درآمدن و به جهت سنگینی به راست و چپ مایل شدن است و در خطبه بالا به معنای خضوع و تواضع آمده است.
۳-۳). «متولّّه» از ریشه «وله» به معنای حیران شدن یا بی قراری بر اثر شدت اندوه یا عشق است.

(فإنما يدرك بالصفات ذوو الهيئات و الأدوات، و من ينقضى إذا بلغ أمد حدّه بالفناء) .

سپس این بخش را با یک نتیجه گیری روشن پایان می دهد و می فرماید: «بنابراین معبودی جز او نیست، معبودی که با نور خویش هرظلمتی را روشن ساخته و با تاریکی هایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است»؛ (فلا إله إلا هو، أضاء بنوره کلّ ظلام، و أظلم بظلمته کلّ نور) .

شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله یا به معنای مطابقی آن توجه کرده و گفته اند: منظور این است که با روشنائی روز، تاریکی شب را برمی چیند و به همه جا نور و روشنائی می تابد و با تاریکی شب اشعه نورانی روز را جمع می کند و ظلمتی آمیخته با آرامش و سکوت بر همه جا حاکم می سازد، و گاه معنای کنایی آن را در نظر گرفته و گفته اند: منظور از ظلمتها اخلاق زشت است که با نور معرفت الله از صفحه روح انسان برچیده می شود و در مقابل، کسانی که در ظلمت جهل و عدم معرفت پروردگار گرفتار شوند، انوار فضیلت و اخلاق انسانی از وجودشان برچیده خواهد شد.

آری با توجه به امکان تفسیر آن بر وفق معنای مطابقی و عدم وجود قرینه بر معنای کنایی، ضرورتی برای تفسیر کنایی به نظر نمی رسد، هرچند جمع میان هر دو معنا مانعی ندارد.

نکته ها

۱- رمز پیچیدگی صفات خدا

بارها گفته ایم به همان اندازه که راه خداجویی روشن و هموار است طریق خداشناسی پیچیده است و به بیان دیگر علم به وجود خدا از طریق مطالعه اسرار آفرینش در زمین و

ص: ۵۴

آسمان و بررسی عجایب آفرینش مخلوقات، کار بسیار سختی است. هرانسانی در هر حد از علم و شعور باشد آثار علم و قدرت و عظمت او را در همه جا و در همه چیز می بیند؛ ولی فهم کنه ذات و صفات او بسیار مشکل است، زیرا همان گونه که امام علیه السّلام در خطبه بالا اشاره فرمود ما در این جا گرفتار قیاس گمراه کننده ای می شویم، ما تنها صفاتی را می شناسیم که از طریق ابزار و ادوات و هیئات و آمیخته با زمان و مکان مفهوم است.

بدیهی است کسی که مافوق زمان و مکان و ابزار و ادوات است و از هر نظر وجود او و صفاتش نامتناهی است درک آن برای ما مشکل و یا به تعبیری غیر ممکن است: «ما لتراب و ربّ الأرباب».

ما حتی قادر به درک اوصاف مخلوقات برتر همچون ملائکه مقربین نیستیم - همان گونه که امام علیه السّلام در خطبه بالا اشاره کرد- تا چه رسد به درک صفات خالق آنها.

به همین دلیل به ما دستور روشنی داده شده و در مرحله درک کنه ذات و صفات به علم اجمالی قناعت کنیم و برای درک علم تفصیلی نکوشیم که در دسترس ما قرار نمی گیرد.

فی المثل ما می دانیم: خدا از همه چیز آگاه و بر هر چیز قادر است اما آگاهی او از طریق صورتهای ذهنی مانند ما انسانهاست؟! البتّه نه! پس از چه طریقی است دقیقاً نمی دانیم.

این حقیقتی است که امام علیه السّلام در خطبه های نهج البلاغه کرارا به آن اشاره فرموده است مخصوصاً در خطبه اشباح، (خطبه ۹۱) به صورت گسترده ای به آن پرداخته است و سایر امامان معصوم علیهم السّلام به ورود در این وادی هشدار داده اند که مرحوم کلینی در کافی و صدوق در کتاب توحید نمونه هایی از آن را نقل کرده اند.

عبد الملک اعین که از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود خدمتش نامه نگاشت که گروهی در عراق خدا را با اوصاف جسمانی توصیف می کنند! فدایت شوم اگر مصلحت می دانی

مذهب صحیح را در توحید برای من بنویس. امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: خدایت رحمت کند سؤال از توحید و پاره ای از انحرافات مردم آن منطقه کرده بودی، بدان! خدایی که مثل و همانندی ندارد و سمیع و بصیر است از اوصافی که افراد ناآگاه درباره او ذکر می کنند و او را شبیه مخلوقات می دانند و به خدا افترا می بندند برتر و بالاتر است.

بدان! مذهب صحیح همان چیزی که در قرآن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن (اشاره به این است که در باب صفات خدا نه تشبیه به مخلوقات قائل شویم و نه اعتقاد به عدم به طور کلی؛ بلکه به معرفت اجمالی قناعت کن). (۱)

۲- عرش و کرسی چیست؟

درباره عرش و کرسی سخن بسیار گفته شده است. ما هم در شرح خطبه اول درباره عرش و حاملان عرش الهی به طور مشروح سخن گفتیم. (۲)

در قرآن مجید بیش از ۲۰ بار واژه عرش تکرار شده است، هرچند همه آنها مربوط به عرش الهی نیست و دوبار واژه کرسی ذکر شده که تنها یک بار آن مربوط به کرسی خداوند است. در نهج البلاغه نیز هفت بار عرش و یک بار کرسی (در خطبه بالا) آمده است.

گرچه عرش به معنای تختهای پایه بلند سلاطین که در اعیاد و روزهای رسمی بر آن جلوس می کردند و کرسی به معنای تخت پایه کوتاه است که در روزهای عادی بر آن می نشستند؛ ولی به یقین آنچه در قرآن و نهج البلاغه و روایات درباره کرسی و عرش الهی آمده است به این معنا نیست و کنایه از امور دیگری است.

بعضی عرش را اشاره به مجموعه عالم هستی و بعضی دیگر آن را علم خدا و بعضی نیز صفات جمال و جلال خدا دانسته اند. آنان کرسی را نیز به همین معنا تفسیر کرده اند.

ص: ۵۶

۱- ۱). کتاب وافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۵، باب ۴۰.

۲- ۲). پیام امام، جلد ۱، صفحه ۱۶۴.

بعضی دیگر کرسی را اشاره به تدبیرات امور جزئیة عالم و عرش را به معنای تدبیر کلی واحدی که همه تدبیرات جزئی از آن سرچشمه می‌گیرد، دانسته اند؛ ولی همان گونه که در سابق هم اشاره کردیم آنچه از قرآن مجید فهمیده می‌شود این است که لااقل یکی از معانی کرسی مجموعه آسمان و زمین و جهان ماده یا حاکمیت بر آن است و عرش اشاره به عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماورای ماده یا حاکمیت بر آنهاست، زیرا قرآن در آیه الکرسی می‌گوید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کرسی حاکمیت خداوند آسمانها و زمین را دربر گرفته است» (۱) و بدیهی است عرش که برتر و بالاتر از کرسی است ماورای آن است.

البته آنچه گفتیم یکی از تفسیرهای روشن عرش و کرسی است و از بعضی روایات تفاسیر دیگری درباره آن استفاده می‌شود.

(۲)

ص: ۵۷

۱- ۱). بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۲). مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار اقوال و روایات متعددی در مورد عرش و کرسی نقل کرده است.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله الّذى ألبسكم الرّياش، و أسبغ عليكم المعاش؛ فلو أنّ أحدا يجد إلى البقاء سلّما، أو لدفع الموت سيّلا، لكان ذلك سليمان بن داود عليه السّلام، الّذى سخر له ملك الجنّ و الإنس، مع النّبوه و عظيم الزّلفه. فلّمّا استوفى طعمته، و استكمل مدّته، رمته قسيّ الفناء بنبال الموت، و أصبحت الدّيار منه خاليه، و المساكن معطله، و ورثها قوم آخرون. و إنّ لكم فى القرون السّالفه لعبره!

أين العمالقه و أبناء العمالقه! أين الفراعنه و أبناء الفراعنه! أين أصحاب المدائن الرّسّ الّذين قتلوا النّبیین، و أطفؤوا سنن المرسلین، و أحيوا سنن الجبّارين! أين الّذين ساروا بالجیوش، و هزموا بالألوف، و عسكروا العساكر، و مدّنوا المدائن!

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می کنم؛ همان خدایی که لباسهای فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیارتان قرار داد. (هشیار باشید دنیا شما را نفریبند چرا که هرگز پایدار نیست).

اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن داود علیه السّلام بود. همان کس که خداوند حکومت جن و انس را افرون بر نبوت و قرب پروردگار مسخر وی ساخت؛ ولی آن گاه که آخرین روزی اش را برگرفت و مدّت زندگانی اش پایان یافت، کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و

دیوار از او خالی گشت، مسکنها (و قصرها)ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر، آن را به ارث بردند. (آری) در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان «عمالقه؟!»، کجا ایند فرعونها و فرزندانشان؟ و کجا هستند صاحبان شهرهای رس؛ همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را زنده ساختند؟ کجا ایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند؛ همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند.

شرح و تفسیر: کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟

کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بحثهای مربوط به صفات جمال و جلال خدا و عظمت جهان هستی به جنبه های عملی می پردازد، زیرا اعمال صالح از عقیده صالح سرچشمه می گیرد امام علیه السلام همگان را در برابر آن همه نعمتهایی که خدا به بندگانش ارزانی داشته دعوت به تقوا می کند و می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می کنم، همان خدایی که لباس های فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیار شما قرار داد؛» (أوصیکم عباد الله بتقوی الله الذی ألبسکم الریاش (1))، و أسبغ علیکم المعاش).

در واقع امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ اشاره می کند که سرچشمه نعمتهای فراوان دیگری است؛ نعمت اول انواع لباسهاست که هم بدن را از سرما و گرما و انواع آسیبها حفظ می کند و هم به انسان وقار، شخصیت، احترام و ارزش می بخشد و او را از حیوانات

ص: ۵۹

۱ - ۱). «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پرهای پرندگان است سپس به هرگونه لباس اطلاق شده است و از آنجا که پرهای پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیباست مفهوم زیبایی و زینت در این واژه نهفته است و ریش به لباس های زینتی گفته می شود.

نعمت دیگر معاش است؛ یعنی انواع روزیهایی که انسان در زندگی به آن محتاج است.

با توجه به اینکه معاش از ریشه معیشت به معنای زندگی است، مفهوم وسیعی دارد که غذا و آب و هوا و مسکن و دارو و درمان را شامل می شود و کلیه مواهب حیات را در بر می گیرد و اینکه بعضی تصور کرده اند مفهوم آن محدود به آب و غذاست صحیح به نظر نمی رسد، گرچه این مفهوم عام، انواع لباس های فاخر را نیز شامل می شود؛ ولی ممکن است ذکر آن به خصوص به جهت اهمیت فوق العاده ای که در زندگی انسان دارد، باشد.

چون بی تقوایها و انواع گناهان از حب دنیا سرچشمه می گیرد، امام علیه السلام به ناپایداری دنیا و فناي آن می پردازد و مخصوصا انگشت روی یک مصداق روشن آن می گذارد و می فرماید: «اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن داود علیه السلام بود؛ همان که خداوند حکومت بر جن و انس را مسخر وی ساخت. افزون بر نبوت و مقام قرب پروردگار؛ (فلو أن أحدا يجد إلى البقاء سلماً، أو لدفع الموت سيلاً، لكان ذلك سليمان بن داود عليه السلام، الذي سخر له ملك الجن والإنس، مع النبوة و عظيم الزلفه (۱)).

آری سلیمان با آن همه جلال و جبروت و قدرت و عزت و کز و فرّ، هرگز نتوانست راه را بر مرگ ببندد و درست در موعد مقرر بدون اندک تأخیری چشم از جهان فرو بست. از همین رو امام علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «ولی آن گاه که آخرین روزی اش را برگرفت و مدت زندگانی اش را کامل ساخت کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و دیار از او خالی گشت و مسکنها (و قصرها) ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر آن را به ارث بردند (و در آنها ساکن گشتند)؛ (فلما استوفى طعمته، و استكمل مدته، رمته قسى (۲) الفناء بنبال (۳) الموت، و أصبحت الديار منه خالية، و المساكن معطله، و

ص: ۶۰

۱-۱). «زلفه» و «زلفی» به معنای قرب و نزدیکی و منزلت است.

۲-۲). «قسى» جمع «قوس» به معنای کمان است.

۳-۳). «نبال» جمع «نبل» به معنای تیر است.

چه تشبیه گویایی! امام علیه السلام قانون فنا را به کمانهایی تشبیه کرده که تیرهای آن مرگ است این کمانها همگان را نشانه گیری کرده اند و منتظرند آخرین لقمه روزی را بخورند و آخرین دقیقه عمر را به پایان ببرند؛ بلافاصله تیرها رها شده و به اهداف خود اصابت می کنند؛ خواه این هدف مورچه ضعیفی باشد یا سلیمان حاکم بر انس و جن و وحش و طیور.

عجب اینکه قانون فنا و مرگ از قوانینی است که هیچ گونه استثنا در آن راه ندارد؛ خوبان و بدان، انبیا و اولیا و اشقیا و ظالمان و اقویا و ضعفا همه و همه را دربر می گیرد و به هیچ کس رحم نمی کند و لحظه ای مهلت نمی دهد: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۱) درباره چگونگی مرگ سلیمان بحث آموزنده ای در نکته ها خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام در نتیجه گیری، می فرماید: «در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه! کجایند فرعون ها و فرزندانشان و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را زنده ساختند کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند؛ (و إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ! أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَ أَطْفَأُوا سِنْنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَحْيَا سِنْنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيوشِ، وَ هَزَمُوا (۲) بِالْأَلُوفِ، وَ

ص: ۶۱

۱- ۴. اعراف، آیه ۳۴.

۲- ۵. «هزموا» از ماده «هزیمت» به معنای شکست و متواری شدن است.

عسکروا العساكر، و مدّنوا المدائن!).

امام علیه السّلام در این عبارات پرمعنا و تکان دهنده بعد از اشاره به مرگ عبرت انگیز سلیمان، نظری به پهنه تاریخ پیشین بشریت افکنده و از قدرتمندانی که در زمان خود بر کشورها با جلال و جبروت حکومت می کردند و امروز جز مشتی خاک از آنها باقی نمانده، یاد می کند به خصوص روی چند گروه از آنها انگشت می نهد:

نخست به «عمالقه» اشاره می کند که از فرزندان «عملاق» یکی از نوادگان نوح پیامبر بودند پیکرهای قوی و نیرومندی داشتند و سالیان دراز بر شامات و غیر شامات حکومت می کردند.

سپس به فراعنه یعنی پادشاهان مصر که از مقتدرترین شاهان تاریخ بودند می پردازد و در سومین مرحله از صاحبان شهرهای رسّ (رودخانه ارس یا چاهای پرآبی که در بعضی از مناطق ایران وجود داشت) سخن به میان می آورد؛ همانها که در برابر پیامبران خداوند ایستادند، آنها را شهید کردند، سنتهای الهی را خاموش ساختند و سنتهای ستمگران را احیا نمودند.

در آخرین مرحله اشاره ای کلی به همه شاهان قدرتمند پیشین می کند که صاحب لشکر فراوان بودند و شهرهای زیادی بنا نهادند؛ ولی سرانجام همگی در برابر مرگ زانو زدند و از فراز تختهای زرین به زیر خاکهای سرد و خاموش منتقل شدند.

نکته ها

۱- شوکت سلیمان علیه السّلام و مرگ او

برخلاف تورات کنونی که سلیمان علیه السّلام را پادشاهی جبار و بتخانه ساز و هوس باز معرفی کرده (۱)، قرآن مجید او را پیامبری بزرگ و پاک و خدا ترس می شمرد و نمونه قدرت و

ص: ۶۲

حاکمیت بی نظیر مطرح می کند که در لابه لای سرگذشت او درسهای بزرگی برای همگان نهفته است.

قرآن می گوید: خداوند مواهب عظیمی به او داد؛ مرکب بسیار سریعی همچون باد که می توانست با آن در مدت کوتاهی سراسر کشورش را سیر کند، نیروهای فعال انس و جن، علم و دانش فراوان حتی آشنایی با نطق پرنندگان به وی بخشید، لشکریان و کارگزاران بسیار در اختیار او قرار داد با این حال مرگ او بسیار عبرت انگیز بود.

در بعضی از روایات آمده است که روزی سلیمان علیه السلام به اصحاب و یاران خود گفت خداوند چنین حکومت عظیمی را در اختیار من قرار داده؛ ولی علی رغم این همه امکانات، یک روز را شاد زندگی نکرده ام، فردا تصمیم دارم به بالای قصر بروم و تنها باشم و نگاهی به اطراف بیفکنم و عظمت خویش را بنگرم و لذت ببرم. به هیچ کس اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را تنها و خوشحال باشم. گفتند: بسیار خوب. فردای آن روز عصایش را گرفت و به بالاترین نقطه قصر رفت. تکیه بر عصا کرده بود و به اطراف پایتخت و شکوه و عظمت آن می نگریست و از این همه نعمت خداداد شاد و خندان بود. ناگهان دید جوان خوش قیافه و خوش لباسی از گوشه قصر به سراغ او آمد. سلیمان گفت: چه کسی به تو اجازه داده وارد قصر شوی؟ من خواستم امروز تنها باشم. جوان گفت: من به اذن پروردگار این قصر وارد شدم. سلیمان علیه السلام گفت: او از من سزاوارتر است بگو بینم کیستی؟ گفت: من فرشته مرگم. سلیمان علیه السلام پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: آمده ام قبض روح تو کنم، سلیمان علیه السلام گفت: بسم الله مأموریت خود را انجام بده این روز شادی من بود گویا خدا نمی خواهد سرور و شادی جز با لقای او صورت بگیرد: «أبی الله عزّ و جلّ أن یكون لی سرور دون لقائه».

فرشته مرگ روح او را قبض کرد در حالی که بر عصا تکیه داشت (حتی اجازه نشستن به او نداد) آری او از دنیا رفت در حالی که همچنان به کمک عصا ایستاده بود و مردم به او نگاه می کردند و تصوّر می کردند زنده است. چند روز بر این حال گذشت. بعضی گفتند به

راستی عجیب است او چند روز است به این حال مانده، نه خسته شده و نه خوابیده، نه غذا و آبی خورده و نوشیده، او حتماً خدای ماست که باید او را بپرستیم. بعضی گفتند نه او ساحر است، چنین وانمود می کند که متکی به عصا ایستاده؛ ولی در واقع چنین نیست مؤمنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیامبر اوست و در قبضه تدبیر پروردگار است.

(باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می شود).

هنگامی که این اختلافات بالا گرفت خداوند متعال موریانه را بر عصای او مسلط ساخت و چیزی نگذشت که عصا شکست و سلیمان علیه السلام فروافتاد. در این هنگام همه از مرگ او آگاه شدند. آری! موریانه ای حکومتی را به هم ریخت. (۱) و همان گونه که امام علی علیه السلام در خطبه بالا اشاره فرموده هنگامی که پیمانۀ عمر سلیمان علیه السلام لبریز شد کمانهای فنا و نیستی او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند.

۲- عمالقه کیانند

«عمالقه» جمع «عملاق» نام شخصی است از فرزندان گان نوح و قبیله عمالقه به او منسوب است؛ آنان افرادی نیرومند و قوی پیکر و جنگجو بودند و به گفته بعضی از مورخان در شمال حجاز، در دو هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح زندگی می کردند.

به مصر حمله کردند و آنجا را تصرف و مدتها در آنجا فرمان روایی داشتند ولی سرانجام در حدود ۱۷ قرن پیش از میلاد، مصریان به آن حمله کردند و به جزیره العرب بازگشتند و در یمن و حجاز و دیگر مناطق این جزیره ساکن شدند و دولتهایی تشکیل دادند.

جبارانی که قرآن مجید در داستان ورود موسی و بنی اسرائیل به بیت المقدس، از آنها یاد کرده به اعتقاد جمعی از مفسران شاخه ای از همان عمالقه بوده اند. سرانجام یوشع فرمانده بنی اسرائیل به امر موسی علیه السلام با آنها پیکار کرد و بر آنها غلبه یافت.

ص: ۶۴

۱- ۱). بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۳۶-۱۳۷ (با تلخیص) این مطلب به طور فشرده در قرآن مجید در سوره سبأ آیه ۱۳ و ۱۴ اشاره شده است.

این قوم چون دارای قدرت فراوانی بودند و قرن ها حکومت‌های مقتدری تشکیل دادند و سپس همگی بر باد رفتند و تنها نامی از آنها بر صفحه تاریخ ماند، امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه بالا می فرماید: «کجایند عمالقه و فرزندان آنها». (۱)

۳- فراعنة مصر

نام پادشاهان مصر به صورت عام، «فرعون» بود همان گونه که به سلاطین روم «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند. یکی از فراعنه معاصر حضرت موسی بود که «رامسیس دوم» نام داشت و دیگری که فرعون معاصر حضرت یوسف بود «ریان بن ولید».

بعضی گفته اند: پادشاهانی که در مصر قبل از ظهور حضرت مسیح حکومت کردند ۳۲ نفر بودند؛ گروهی از سرزمین مصر بودند و جمعی از عمالقه و عده ای از رومیان و عده ای از یونانیان و بعضی از ایرانیان که از طرف کسراها برای فتح مصر فرستاده شده بودند و در آنجا حکومت داشتند که امروز اثری از هیچ یک از آنها نیست.

۴- اصحاب رسّ

واژه رسّ در اصل به معنای اثر مختصر است. بعضی «رسّ» را مخفف «ارس» (رودخانه معروف در شمال ایران) دانسته اند؛ ولی اکثر آن را به معنای چاه می دانند و معتقدند این گروه که اکنون آثار بسیار کمی از آنها به جای مانده، اقوام کشاورزی بودند که چاههای پر آب فراوانی داشتند و به همین دلیل وضع زندگانی آنها خوب بود.

در اینکه آنها در کجا زندگی می کردند و نام پیامبرشان چه بود، اختلاف زیادی در میان مفسران است؛ بعضی آنها را از بقایای عاد و ثمود می دانند و بعضی می گویند آنها در یمامه می زیستند و پیامبری به نام حنظله داشتند. بعضی پیامبر آنها را شعیب علیه السلام می دانند.

ص: ۶۵

۱- ۱). به دائرة المعارف فرید وجدی، لغتنامه دهخدا و تفاسیر ذیل آیه «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» سوره مائده، آیه ۲۲ مراجعه شود.

در کتاب عیون اخبار الرضا از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: آنها قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند: دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رس بنا شده بود این شهرها به نامهای آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر نامیده شده بوده و ایرانیان نام ماههای سال خود را از آن گرفتند. برای آن درخت قربانی می کردند و هنگامی که قربانی را می سوزاندند و دود از آن به آسمان برمی خاست در مقابل درخت به سجده می افتادند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرورفتند خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد؛ ولی ایمان نیاوردند. آن پیامبر از خدا تقاضا کرد که آن درخت صنوبر که بیش از همه مورد احترام بود بخشکد. هنگامی که درخت خشکید آنها تصمیم بر کشتن پیامبرشان گرفتند. «چاهی» عمیق کردند و او را زنده در آن افکندند تا جان سپرد. خداوند به جهت اصرار آنها بر کفر و ظلم به عذاب شدیدی گرفتارشان کرد و نابود شدند. (۱)

*** آری! دنیا از این گونه سلاطین نیرومند و اقوام سرکش و جباران و ستمگران بسیار به خود دیده است که اکنون گردوغبار نسیان نه تنها بر قبورشان که بر تاریخشان نیز نشسته است و این بهترین سند بی وفایی و ناپایداری دنیاست:

بشکاف خاک را و بین اکنون بی مهری زمانه رسوا را

این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را!

ص: ۶۶

۱- ۱). به بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۸ به بعد؛ و تفسیر المیزان، جلد ۱۵؛ و تفسیر نمونه، جلد ۱۵ ذیل آیه ۳۸ سوره فرقان و آیه ۱۲ سوره ق مراجعه کنید.

اشاره

و منها: قد لبس للحكمه جنتها، و أخذها بجميع أدبها، من الإقبال عليها، و المعرفه بها، و التفرغ لها: فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها، و حاجته التي يسأل عنها. فهو مغترب إذا اغترب الإسلام، و ضرب بعسيب ذنبه، و ألصق الأرض بجرانه، بقيته من بقايا حجته، خليفه من خلائف أنبيائه.

ترجمه

بخش دیگری از خطبه: (آن مرد الهی) برای حفظ حکمت و دانش، زرهی بر تن کرده و حکمت را با تمام آدابش دربر گرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است. حکمت و دانش برای او گمشده ای است که همواره در جستجوی آن است و نیازی اوست که پیوسته در طلب آن است. او به هنگامی که اسلام غروب کند و همچون شتری خسته که از راه رفتن بازماند، و بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد. (آری) او باقیمانده ای از حجتهای خداست و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست.

شرح و تفسیر: ویژگیهای آن مرد الهی

ویژگیهای آن مرد الهی

آنچه در این بخش آمده در ظاهر پیوندی با بخشهای سابق این خطبه ندارد. دلیل آن این است که مرحوم سید رضی در بسیاری از موارد همه خطبه را نقل نمی کند، بلکه بخشهایی از آن را به صورت گزینشی انتخاب می کند. تعبیر به «منها» نیز در آغاز این

بخش، گواه روشنی بر این مطلب است و همین امر سبب شده است که این بخش و مرجع ضمیرهای آن در هاله ای از ابهام فرورود و هریک از مفسران، احتمالی درباره آن بدهند؛ ولی به اعتقاد ما قرائنی در مجموع این بخش وجود دارد که هرگونه ابهام را برطرف می سازد که به آن اشاره می کنم.

نخست می فرماید: «او برای حفظ حکمت و دانش، زرهی که حافظ آن است بر تن کرده و حکمت را با همه آدایش را دربر گرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است»؛ (قد لبس للحکمه جنتها (۱)، و أخذها بجمع أديها، من الإقبال عليها، و المعرفة بها، و التفرغ لها).

در اینکه منظور از این شخص حکیم که حکمت همه وجود او را پر کرده و توجه او را به خود جلب نموده و آن را با همه آداب دربر گرفته کیست، احتمالات متعددی داده شده که از جمله چهار احتمال زیر است:

۱- گروهی گفته اند: این کلام، اشاره به حضرت مهدی علیه السلام و دوران غیبت و قیام اوست.

ابن ابی الحدید این نظر را به امامیه نسبت داده است و در آغاز آن را نمی پذیرد؛ ولی در پایان به عنوان کسی که در آخر الزمان متولد می شود و نامش مهدی علیه السلام است، این نظریه پذیرفته است.

۲- فلاسفه گفته اند: مراد از آن نخبگان عرفا هستند که در هر زمان در میان مردم وجود دارند.

۳- از بعضی متصوفه نقل شده که منظور اولیاء الله و سالکان طریق حقیقتند که

ص: ۶۸

۱- ۱). «جَنَّة» از ریشه «جَنَّ» بر وزن «فَنَّ» به معنای پوشاندن چیزی است و به دیوانه از این جهت مجنون گفته می شود که گویی پرده ای بر عقلش کشیده است و جن موجودی است ناپیدا و جنین در رحم پوشیده شده است. باغ را از این جهت «جَنَّت» می گویند که زمینش از درختان پوشیده است و «جَنان» بر وزن زمان به قلب گفته می شود که در سینه پنهان است و «جَنَّة» که در خطبه بالا آمده به معنای زره و سلاح های دفاعی دیگری که انسان خود را با آن می پوشاند.

۴- از جماعت معتزله نقل شده که منظور عالم به عدل و توحید از مؤمنان است که در هر عصر و زمان، افرادی از آنها در میان مردم دیده می شود؛ ولی هنگامی که تعبیرات حضرت را تا پایان این بخش تفسیر کنیم به روشنی در خواهیم یافت که این عبارات تفسیر صحیحی جز حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

به هر حال تعبیر به (قد لبس للحکمه جنتها) اشاره به این است که او حکیم است و برای حفظ حکمت سپری بر تن کرده که منظور از آن، سپر تقوا و پرهیزکاری است، همان گونه که در این حدیث معروف آمده است: «ما أخلص عبد لله عزّ و جلّ أربعين صباحاً إلاّ جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه؛ هیچ بنده ای چهل روز اعمال خود را برای خدا کاملاً خالص نکرد مگر این که چشمه های جوشان حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر شد». (۱)

جمله های بعد از آن نیز، «و أخذها بجميع أدبها...» همه اشاره به این است که او حکیمی است توانا که علم و دانش و حکمت و تدبیر بر همه وجود او حاکم است و با همین ابزار محیط خود را اداره می کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید: «حکمت و دانش برای او گمشده ای است که همواره در جستجوی آن است و نیاز اوست که پیوسته در طلب آن است»؛ (فهی عند نفسه ضالّة التي يطلبها، و حاجته التي يسأل عنها) .

این سخن تأکید دیگری است بر اینکه آن مرد الهی برنامه کارش براساس حکمت قرار گرفته و قبل از ایجاد هر تحوّلی تحوّل علمی و فرهنگی برقرار می کند؛ این سخن هماهنگ با چیزی است که در روایات درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است. از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین می خوانیم: «إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد

فجمع بها عقولهم و کملت بها أحلامهم؛ هنگامی که قیام کننده ما به پا خیزد دست خود را بر سر بندگان بگذارد(آنها را تحت تربیت خود قرار دهد) و به این وسیله عقلهای آنها را متمرکز سازد و افکار آنها را کامل کند». (۱)

در ادامه در بیان یک ویژگی دیگر آن مرد الهی می فرماید: «او به هنگامی که اسلام غروب کند همچون شتری گردد که از راه رفتن بازمانده، بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد»؛ (فهو مغترب إذا اغترب (۲) الإسلام، و ضرب بعسیب (۳) ذنبه (۴)، و ألصق الأرض بجرائه (۵)).

هنگامی که شتر از راه رفتن باز می ماند بر زمین چنان پهن می شود که انتهای دم او به زمین می چسبد و حتی پایین گردن خود را نیز بر آن می نهد و این نشانه نهایت خستگی است و عرب از آن به عنوان کنایه برای نهایت ضعف و ناتوانی استفاده می کند.

این سخن اشاره آشکار دیگری به یکی از اوصاف آن مرد الهی است و که در دوران غیبت او اسلام و مسلمین در نهایت ضعف قرار می گیرند و دشمنان از هر سو برای محو اسلام و شکست مسلمین قیام می کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «العلم سبعة و عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج خمس و عشرين حرفا فبثها في الناس و ضم إليها الحرفين حتى يبتها سبعة

ص: ۷۰

۱- ۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲۸، حدیث ۴۷.

۲- ۲). «اغترب» از ماده «اغتراب» به معنای مهاجرت کردن یا پنهان شدن است.

۳- ۳). «عسیب» استخوان انتهایی دم اسب یا شتر گویند.

۴- ۴). «ذنب» از ریشه «ذنب» بر وزن «ضرب» گرفته شده که به معنای دنبال چیزی را گرفتن است و چون گناه آثار و تبعاتی دارد که انسان را رها نمی کند به آن ذنب بر وزن ضرب گفته شده و «ذنب» بر وزن «هدف» که در خطبه بالا آمده به معنای دم حیوان و دنباله هر چیزی است.

۵- ۵). «جران» به معنای بخش پیشین گردن شتر را گویند و جمله «ضرب بجرائه» کنایه از جا گرفتن و جا خوش کردن است.

و عشرين حرفاً؛ علم و دانش ۲۷ حرف (۲۷ باب) است جميع آنچه پیامبران الهی آورده اند به اندازه دو حرف آن است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نشناختند. هنگامی که قیام کنند ما قیام می کند ۲۵ حرف دیگر را بیرون می آورد و در میان مردم می گستراند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه می کند تا ۲۷ حرف کامل شود» (۱) (اشاره به اینکه آن حضرت انقلاب فرهنگی قوی و پرشتابی پی ریزی می کند که سطح آگاهی و علم در جهان بیش از ده برابر وضع موجودش می شود).

به گفته حافظ:

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

عزیز مصر به زعم برادران حسود ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید

امام علیه السلام در پایان این فراز به نکته روشن تری در این زمینه می پردازد و می فرماید: «او باقیمانده ای از حجتهای خدا است و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست»؛ «بقیه من بقایا حجته، خلیفه من خلایف انبیائه».

همان گونه که از بیان این اوصاف به دست می آید جمله های بالا مرجع ضمیری جز حضرت مهدی نمی تواند داشته باشد به ویژه اینکه واژه های «بقیه» (بقیه الله) و «حجت» و «خلیفه» در فرهنگ دینی ما کاملاً منطبق بر آن حضرت است.

نکته: اشاراتی به قیام مهدی

اشاراتی به قیام مهدی

از این بخش خطبه که اشارات روشنی به قیام حضرت مهدی علیه السلام داشت، به خوبی استفاده می شود که برخلاف تصور ناآگاهان، تکیه گاه اصلی مهدی بر انقلابی فکری،

ص: ۷۱

علمی و فرهنگی است؛ نه قیامی نظامی و مملو از خونریزی. او چنان سطح افکار مردم را بالا می برد که با پای خود به سوی یک حکومت سراسر عدل و داد پیش می روند. بی شک در آغاز راه، اقلیت ماجراجو و منحرف و گردنکشان زورگو و ظالمی در این طریق سدّ راهند که امام آنها را با قدرت نظامی خود برمی دارد. او پیوسته در طلب دانش و ارتقای سطح معلومات امت است و همچون جدّش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله با زبان حال و قال می گوید:

«رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (۱)

ص: ۷۲

۱- ۱). طه آیه، ۱۱۴.

ثم قال عليه السلام أيها الناس، إنني قد بشت لكم المواعظ التي وعظ الأنبياء بها أممهم، وأدبت إليكم ما أدت الأوصياء إلى من بعدهم، وأدبتكم بسوطي فلم تستقيموا، وحدوتكم بالزواج فلم تستوسقوا. لله أنتم! أتتوقعون إماما غيري يظأ بكم الطريق، ويرشدكم السبيل؟

ألا- إنه قد أدبر من الدنيا ما كان مقبلا- وأقبل منها ما كان مدبرا، وأزمع الترحال عباد الله الأخيار، وباعوا قليلا من الدنيا لا يبقى، بكثير من الآخرة لا يفنى. ما ضرر إخواننا الذين سفكت دماؤهم- وهم بصفين- ألا يكونوا اليوم أحياء؟ يسيغون الغصص و يشربون الرزق! قد- والله- لقوا الله فوقهم أجورهم، وأحلهم دار الأمن بعد خوفهم .

ترجمه

سپس آن حضرت فرمود: ای مردم من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند، برای شما بازگو کردم و در میان شما منتشر ساختم. و نیز آنچه را اوصیای پیامبران به امتهای بعد رساندند، (و در آنجا که ضرورت داشت) شما را با تازیانه ام ادب کردم؛ ولی شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از اختلاف و تفرقه پرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید.

شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است (سنتهای پیامبر صلی الله علیه و اله فراموش شده و سنن جاهلی در حکومت امویان

بازگشته است) بندگان نیک خدا به سرعت تصمیم به کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه های فراوان آخرت ماندگار، مبادله نمودند. راستی، برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند، (و این حوادث دردناک را ببینند) چه ضرری کردند؟ به خدا سوگند! آنها به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد.

شرح و تفسیر: آنچه لازم بود، گفتم!

آنچه لازم بود، گفتم!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به اندرزها و مواظب هشدارکننده ای می پردازد و می فرماید: «ای مردم من مواظب و اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند برای شما بازگو کردم و در میان شما گستردم. و (نیز) آنچه را اوصیای پیامبران به امتهای بعد از آنان رساندند، رساندم. (در آنجا که ضرورت داشت) شما را با تازیانه ام ادب کردم؛ ولی (هیچ یک مؤثر نیفتاد و) شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از اختلاف و تفرقه بپرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید»؛ (أيتها الناس، إني قد بثت (۱) لكم المواظب التي وعظ الأنبياء بها أممهم، و أدت إليكم ما أدت الأوصياء إلي من بعدهم، و أدبتكم بسوطي فلم تستقيموا، و حدوتكم (۲) بالزواجر فلم تستوسقوا (۳)).

ص: ۷۴

۱-۱). «بثت» از ریشه «بث»، بر وزن «نص» به معنای منتشر ساختن گرفته شده است.

۲-۲). «حدوتکم» از ریشه «حدو» بر وزن «محو» و «حدی» بر وزن «دعا» در اصل به معنای راندن شتران همراه با آواز مخصوص است. که ساریان ها می خوانند. سپس به هرگونه سوق دادن و بانگ زدن اطلاق شده است.

۳-۳). «تستوسقوا» از «سوق» به معنای اجتماع کردن و به یکدیگر پیوستن است.

این تعبيرات نشان می دهد که امام عليه السلام برای هدایت مردم کوفه که افرادی سست و پراکنده بودند از هر وسیله ای استفاده فرمود و کار فرهنگی گسترده ای را درباره آنها انجام داد تا آنجا که همه مواعظ انبیا و اندرزه های اوصیا را برای آنها جمع، و در اختیارشان قرار داد؛ ولی این باران حیات بخش رحمت الهی، در آن شوره زارها اثر نکرد سپس محبت و نرمش را کنار گذاشت و با شدت با آنها برخورد کرد. شاید به راه بیایند و متحد شوند؛ ولی این میخهای آهنین در آن سنگهای خارا فروزفت و معلوم شد کمترین نقص و عیبی در رهبری و مدیریت و فرماندهی نیست، بلکه همه عیب در آن گروه نابخرد و بی حمیت بود.

این جمله ها نشان می دهد اگر تمام انبیا و اوصیا برای هدایت آنها می کوشیدند، هدایت نمی شدند.

«شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟»؛ (لله أنتم! أتتوقعون إماما غيري يبطأ بكم الطريق، و يرشدكم السبيل؟).

اشاره به اینکه هر گاه پیشوایی چون من نتواند شما را به راه آورد کس دیگری این کار را نمی تواند انجام دهد.

عجب اینکه با آن همه یأس و ناامیدی از این جمعیت، باز امام عليه السلام به نصایح تازه ای می پردازد. شرایط زمان و محیط را برای آنها تشریح می کند و ارزش شهادت در راه خدا را برای آنها بازگو می کند و می فرماید: «آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است»؛ (ألا- إنه قد أدبر من الدنيا ما كان مقبلا، و أقبل منها ما كان مدبرا).

اشاره به اینکه با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام و ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیکبها و فضیلتها به جامعه انسانی روی آورد، ولی اکنون با ظهور بنی امیه و بازماندگان دوران

جاهلیت آن نیکبها و سنتهای الهی از جامعه رخت بر بسته و زشتیهای عصر جاهلیت که پشت کرده بود به جامعه اسلامی روی آورده بود.

سپس به عنوان مقدمه ای برای تجلیل از مقام شهیدان راه خدا و تقویت فرهنگ جهاد و شهادت در برابر ظالمان و ستمگران می فرماید: «بندگان نیک خدا به سرعت عزم بر کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه فراوان آخرت ماندگار، مبادله نمودند»؛ (و أزمع (۱) الترحال (۲) عباد الله الأخیار، و باعوا قلیلا من الدنیا لا یبقی بکثیر من الآخرة لا یفنی).

این تعبیر لطیف اشاره به این است که آن نیکان و پاکانی که شرب شهادت نوشیدند و در راه خدا به این افتخار بزرگ نایل شدند نه تنها زیانی نکردند، بلکه تجارت پرسودی نمودند، متاع قلیل فانی را به متاع کثیر باقی فروختند.

کسانی هم که افتخار شهادت پیدا نکردند اما در جهاد با نفس پیروز شدند و زرق و برق دنیای فانی را به سعادت آخرت فروختند آنها نیز در سلسله این گروه از عباد الله الاخیار جای دارند.

در ادامه این سخن، با تأکید می فرماید: «راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند چه ضرری کرده اند؟»؛ (ما ضرب إخواننا الذین سفکت دماؤهم - و هم بصفین - ألا یكونوا الیوم أحياء؟ یسیغون (۳) الغصص و یشربون الرّتیق! (۴)).

اشاره به اینکه آنها رفتند و آسوده شدند و امروز ما ماندیم و این اوضاع نابسامان.

ص: ۷۶

- ۱- ۱). «أزمع» از ریشه «زمع» بر وزن «شمع» در اصل به معنای تصمیم گرفتن بر چیزی است.
- ۲- ۲). «ترحال» از ریشه «رحلت» به معنای کوچ کردن و رهسپار شدن است.
- ۳- ۳). «یسیغون» از ریشه «سوغ» بر وزن «فوق» و سیغ، بر وزن «سیل» به معنای گوارا.
- ۴- ۴). «رتیق» به معنای کدر است.

دشمنان حق در همه جا جولان می کنند و دوستان حق ضعیف و ناتوان و بی اراده در برابر آنها ایستاده و تماشاگرند. صحنه ای که هرانسان با ایمان و غیوری را سخت آزار می دهد.

در واقع عبارات امام علیه السلام اشاره به جنایات معاویه و لشکر شام و سکوت و سستی مردم کوفه و عراق است. در پایان این سخن، کلام امام علیه السلام اوج می گیرد و می فرماید: «به خدا سوگند! آنها به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد»؛ (قد-والله-لقوا الله فوقاهم أجزورهم، و أحلهم دار الأمن بعد خوفهم).

آری همان گونه که قرآن می فرماید: گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند آنها زنده جاویدانند و در نزد پروردگارشان به انواع روزیها متنعم اند، مرده آنها هستند که تن به ذلت می سپرند و زیر پرچم ظالمان به زندگی مادی و تحقیرآمیز ادامه می دهند.

شهادت همیشه مایه افتخار است ولی در محیطهای آلوده شهادت و رخت بر بستن از آلودگی ها و مفسد و رهایی از دست گروه های فاسد و مفسد افتخار دیگری است. پیامی که علی علیه السلام در محراب عبادت در لحظات شهادت به ما داد درس بزرگی بود فرمود: «فزت و رب الكعبه؛ به خدای کعبه نجات یافتم و رستگار شدم». و به گفته شاعر:

مرده دلانند به روی زمین بهر چه با مرده شوم همنشین

هم دمی مرده دهد مردگی صحبت افسرده دل افسردگی

زیر گل آنان که پراکنده اند گرچه به تن مرده، به دل زنده اند!

زنده شدم از نظر پاکشان آب حیات است مرا خاکشان (۱)

و به گفته شاعر توانایی دیگر (سنائی):

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی کز از این زندگانی چون بمیری بمانی!

از این مرگ صورت نگر تا نترسی از این زندگی ترس کاینک در آنی

ص: ۷۷

اشاره

أين إخواني الذين ركبوا الطريق، و مضوا على الحق؟ أين عمّار؟ و أين ابن التيهان؟ و أين ذو الشهادتين؟ و أين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاقدوا على الميثه، و أبرد برؤسهم إلى الفجره!

قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفه الكريمه، فأطال البكاء ثم قال عليه السلام:

أوه على إخواني الذين تلوا القرآن فأحكموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا التيهه و أماتوا البدعه. دعوا للجهاد فأجابوا، و ثقوا بالقائد فأتبعوه.

ثم نادى بأعلى صوته:

الجهاد الجهاد عباد الله! ألا و إني معسكر في يومى هذا؛ فمن أراد الزواج إلى الله فليخرج!

ترجمه

كجایند برادران من؟ همانها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش افتادند، کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیهان»؟ و کجاست «ذو الشهادتین». (سه نفر از بزرگان یاران امام که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی همچون آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران فرستاده شد!

آن گاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند در فرائض الهی

تدبیر می کردند و به پا می داشتند. سنتها را زنده کرده، بدعتها را میراندند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت شدند، مشتاقانه پذیرفتند به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند سپس با صدای رسا ندا داد- ای بندگان خدا! جهاد، جهاد! آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم، آن کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید.

شرح و تفسیر: همگی آماده جهاد شوید!

همگی آماده جهاد شوید!

در این بخش از خطبه، لحن کلام امام علیه السلام تغییر پیدا می کند و با تعبیراتی بسیار غم انگیز، سخنان گذشته را ادامه می دهد و از شهیدان بزرگواری که در صفین شربت شهادت نوشیدند و جای آنها در میان اصحابش خالی است یاد می کند و می فرماید:

«کجایند برادران من همانها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش رفتند»؛ (این إخوانی الّذین ركبوا الطّریق، و مضوا علی الحقّ؟).

سپس روی چند نفر از این پیشتازان ایثار و شهادت و آگاهی و معرفت، انگشت می نهد و می فرماید: «کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ و کجاست ذو الشّهادتین. (سه نفر از بزرگان اصحاب که شرح حالشان خواهد آمد)»؛ (این عمار؟ و این ابن التّیهان؟).

آن گاه به صورت کلی و عام از همه آنها چنین یاد می کند: «کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران و فاسقان فرستاده شد»؛ (و این ذو الشّهادتین؟ و این نظراؤهم من إخوانهم الّذین تعاقدوا علی المّتیة، و أبرد (1) برؤوسهم إلی الفجره!).

ص: ۸۰

۱- ۱). «أبرد» از ریشه «برود» و «برودت» به معنای سرد شدن است و در مورد کسی که آخر روز وارد محلی می شود این واژه به کار می رود و نیز هنگامی که نامه و یا چیزی را با پیک مخصوص از جایی به جایی می فرستند واژه ابراد اطلاق می شود و «برید» در زمان ما به اداره پست اطلاق می شود.

اشاره به ده ها نفر از صحابیان بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و اله است که همراه علی علیه السلام در صفین بودند و شربت شهادت نوشیدند و جنایتکاران لشکر معاویه، سرهای آنها را جدا کردند و برای معاویه بردند. (۱)

در اینجا خاطره آنان سبب شد که امام علیه السلام حالت تأثر شدیدی پیدا کند آن گونه که راوی این خطبه (نوف بکالی) می گوید: آن گاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

«آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می نمودند و به کار می بستند در فرائض الهی دقت می کردند و آنها را به پا می داشتند. سنتها را زنده کرده و بدعتها را می راندند. بسوی جهاد دعوت شدند و مشتاقانه پذیرفتند، به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند»؛ (قال: ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفه الکریمه، فأطال البكاء، ثم قال علیه السلام: أوّه (۲) علی إخوانی الذین تلوا القرآن فأحکموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنه و أماتوا البدعه. دعوا للجهاد فأجابوا، و ثقوا بالقائد فاتبعوه).

این اوصاف شش گانه حکایت از عظمت مقام آنان در علم و عمل در پاسداری دین و در جهاد و اطاعت از پیشوا و رهبر الهی می کند. هم از قرآن آگاهی داشتند و آن را موبه مو در مورد زندگی اجرا می کردند، هم از واجبات باخبر بودند و به آن عمل می کردند هم پاسداری از سنتها و مبارزه با بدعتها داشتند و به هنگام جهاد اهل ایثار و فداکاری بودند.

در واقع امام علیه السلام می خواهد سرمشقی به یارانش بدهد و بگوید مؤمنان واقعی و

ص: ۸۱

۱- ۱). ابن عبد البرّ از عبد الرحمن بن أبزی نقل می کند: سیصد تن از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند، در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام شرکت داشتند و از آن میان شصت و سه تن به شهادت رسیدند که یکی از آنان عمار یاسر است. (استیعاب، جلد ۲، صفحه ۷۰، شرح حال عمّار).

۲- ۲). «اوّه» این واژه آنگاه که به سکون و او قرائت می شود کلمه ای است که به هنگام شکایت و اظهار درد گفته می شود و معادل آن در فارسی آه است.

حافظان راستین اسلام و صحابه حقیقی پیامبر صلی الله علیه و اله چه ویژگی هایی داشتند. شاید این سخنان داغ در آن دل‌های سرد اثر بگذارد و برای جهاد با ظالمان و جانیان به پا خیزند.

سپس امام علیه السّلام با صدای رسا و بانگ بلند ندا داد: «ای بندگان خدا جهاد، جهاد. آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم آن کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید»؛ (ثم نادى بأعلى صوته: الجهاد الجهاد عباد الله! ألا و إني معسكر في يومي هذا؛ فمن أراد الزّواح إلى الله فليخرج!).

به این ترتیب امام علیه السّلام بعد از آن همه بیانات تکان دهنده و بیدارگر، مردم را برای جهاد به سوی دشمن دعوت کرد و گروه زیادی از مردم از سخنان امام علیه السّلام به شوق آمدند و احساس مسئولیت کردند و آماده حرکت به میدان جهاد شدند.

*** «نوف بکالی (راوی این خطبه) می گوید: امام علیه السّلام پرچمی به امام حسین علیه السّلام برای یک لشکر ده هزار نفری داد و پرچمی به قیس ابن سعد - که رحمت خدا بر او باد - برای ده هزار و به ابو ایوب انصاری برای ده هزار و برای دیگران هر کدام به تعدادهای دیگر، و این در حالی بود که می خواست به صفین بازگردد ولی هنوز روز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - امام علیه السّلام را ضربت زد و لشکرها بازگشتند و ما همچون گله هایی بودیم که شبان خود را از دست می دهد و گرگان از هرسو به آنها حمله ور می شوند و آنها را می ربایند»؛ (قال نوف: و عقد للحسين عليه السّلام في عشرة آلاف، و لقيس بن سعد قدس سرّه في عشرة آلاف، و لأبي أيوب الأنصاري في عشرة آلاف، و غيرهم على أعداد آخر، و هو يريد الرجعة إلى صفين، فما دارت الجمعة حتى ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله، فتراجعت العساكر، فكنا كأغنام فقدت راعيها، تختطفها الذئاب من كل مكان!).

به این ترتیب گرگان شام و غارتگران سپاه معاویه شادمان شدند و از اینکه خطر بزرگی

بار دیگر از آنها دفع شد شادی کردند؛ ولی مؤمنان راستین در دریایی از غم و اندوه فرو رفتند.

در حدیث آمده است هنگامی که خبر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام به شام رسید.

عمرو ابن عاص باخبر شد و با این جمله به معاویه بشارت داد: «إِنَّ الْأَسَدَ الْمَفْرَشَ ذِرَاعِيهِ بِالْعِرَاقِ لَأَقِي شَعُوبَهُ؛ آن شیری که در عراق در کمین ما بود به یاران خود پیوست.» (۱)

نکته ها: یاران باوفای امام علیه السلام

اشاره

یاران باوفای امام علیه السلام

امام علیه السلام در این خطبه نام چند نفر از یاران وفادار و بزرگان اسلام را می برد که در زمره صحابه راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودند. و سپس پیمان وفاداری با امام بستند و در میدان صفین شربت شهادت نوشیدند. و همان گونه که قبلا اشاره شد طبق روایتی ۳۰۰ تن از صحابه پیامبر که در بیعت رضوان و گروهی از آنها از بدریون بودند. با علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری می کردند از این جمع ۶۳ نفر در آن میدان شهید شدند که امام علیه السلام نام سه تن از آنها را می برد. در ذیل شرح حال مختصری از هریک از آنها را می آوریم. سپس به شرح حال قیس ابن سعد و ابو ایوب انصاری که نامشان در پایان این خطبه به عنوان فرمانده آمده است، می پردازیم.

۱- عمار یاسر

کنیه اش ابو یقظان و از کسانی است که در مکه اسلام آورد و مرارتهای فراوانی را متحمل شد. ابن عبد البر در کتاب استیعاب می نویسد: هنگامی که یاسر به مکه آمد با کنیزی به نام سمیه ازدواج کرد و عمار از او متولد شد. عمار کسی بود که در راه خدا از

ص: ۸۳

سوی مشرکان شکنجه شد، هرچند به حکم اجبار کلماتی را در بیزاری از اسلام بر زبان جاری ساخت؛ ولی سخت ناراحت و گریان شد و خدمت پیامبر آمد و آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (۱) که دلیلی بر جواز تقیه در این موارد است، درباره وی نازل گردید. مفسران به اجماع نزول این آیه را درباره عمار می دانند. او از کسانی بود که به سرزمین حبشه هجرت کرد و به دو قبله نماز گزارد. او از مهاجران نخستین است که در جنگ بدر و همه جنگهای اسلامی حضور داشت.

پیامبر صلی الله علیه و اله درباره وی فرمود: «أَنْتَ مَلِيءٌ إِيمَانًا إِلَى أَخْمَصِ قَدَمِيهِ؛ عَمَارٌ سَرْتَا بِمَا مَمْلُوءٌ إِيمَانًا اسْت» و نیز فرمود: «مَنْ أَبْغَضَ عَمَارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ؛ كَسَى كَمَا بَا عَمَارٌ دَشْمَنَ كُنْدَ خَدَا دَشْمَنٍ أَوْ خَوَاهِدُ بُوْدَا». در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که: «بِهَشْتِ مَشْتَاقٍ چَهَارِ نَفَرٍ اسْت: عَلِيٌّ وَ عَمَارٌ وَ سَلْمَانٌ وَ أَبُو ذَرٍّ».

ابن عبد البر می افزاید: اخبار متواتری داریم که پیامبر صلی الله علیه و اله درباره عمار فرمود: «تَقْتَلُ عَمَارًا الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ عَمَارًا رَا كِرْوَه سَتْمَكْرٍ وَ مَتَجَاوِزُ خَوَاهِنْدُ كَشْت». ابن عبد البر این خبر را از صحیح ترین اخبار می شمرد. می دانیم که عمار به دست یاران معاویه در صفین شهید شد و عجب اینکه بسیاری از مردم این خبر را شنیده بودند که مهم ترین سند در جنایات معاویه است؛ ولی باز از خواب غفلت بیدار نشدند.

ابن عبد البر در ادامه سخنان خود روایتی از ابو عبد الرحمن سلمی نقل می کند که می گوید: ما با علی علیه السلام در صفین بودیم. عمّار یاسر را دیدم که به هرسو حرکت می کرد اصحاب محمّد او را همراهی می کردند گویی پرچم آنها بود. و از عمار شنیدم که به هاشم ابن عقبه (عتبه) می گفت ای هاشم به پیش بتاز که بهشت در سایه شمشیرهاست. امروز دوستانم محمد صلی الله علیه و اله و یارانش را ملاقات خواهند کرد. می دانم که ما بر حق و آنها بر باطل اند. عبد الله ابن سلمه می گوید: من در روز صفین به عمار می نگریستم که تشنه شد و تقاضای آب کرد، ظرف شیری برای او آوردند او گفت امروز روز ملاقات دوستان است

ص: ۸۴

چرا که رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود: آخرین شربتی که از دنیا می نوشی شیر است. (۱)

قابل توجه است هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر-بعد از جنگ صفین-به معاویه رسید، در میان مردم خطبه ای خواند و گفت: علی علیه السلام دو دوست نیرومند داشت؛ یکی در صفین قطع شد؛ یعنی عمار یاسر و دیگری امروز؛ یعنی مالک اشتر.

(۲)

۲- ابن تیهان

نام او مالک و کنیه اش ابو الهیثم، از طایفه انصار و از کسانی است که در بیعت عقبه با پیغمبر بیعت کرد و در جنگ بدر حاضر بود. اکثر مورخان معتقدند او در جنگ صفین حضور داشت و در همان جنگ به شهادت رسید و خطبه بالا گواه بر این مطلب است.

ابن ابی الحدید در اینجا نام گروهی از عالمان اهل سنت را ذکر می کند که تصریح کرده اند او در جنگ صفین شهید شده است. (۳)

۳- ذو الشهادتین

نام او خزیمه بن ثابت انصاری و کنیه اش ابو عمار و از کسانی است که در مدینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پیوست. در مورد این که چرا به نام ذو الشهادتین لقب داده شده، ابن اثیر در اسد الغابه می نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اسبی از سواء بن قیس محاربی خریداری کرده بود. سواء معامله را انکار کرد. خزیمه بن ثابت به نفع پیامبر صلی الله علیه و اله گواهی داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود با این که در جریان معامله حضور نداشتی چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد: ما در (مسائل بسیار مهم تری مانند) وحی الهی تو را تصدیق کردیم و می دانیم جز حق نمی گویی (چگونه در

ص: ۸۵

۱- ۱). استیعاب، جلد ۲، صفحه ۶۸ به بعد (شرح حال عمار).

۲- ۲). کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۳۵۳. در حوادث سال ۳۸ هجری.

۳- ۳). شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۷-۱۰۸.

موضوع کوچکی گواهی به صدق تو ندهیم؟) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس خزیمه به نفع یا زیان او گواهی دهد همان یک شهادت او کافی است. (۱)

(البته این یک استثناست به دلیل ایمان محکم خزیمه و شاید به این دلیل که گواهی او سبب علم قاضی می شد).

او نیز در بسیاری از جنگهای اسلامی حضور داشت و ابن عبد البر در استیعاب می نویسد او در صفین هنگامی که عمار شهید شد سخت برآشفته، شمشیر کشید و آن قدر پیکار کرد تا به شهادت رسید. (۲)

۴- قیس بن سعد بن عباده

کنیه او ابو الفضل، مردی رشید و شجاع و باسقاوت و فرزند سعد بن عباده رئیس خزرج بود. قیس بن سعد از بزرگان شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام محسوب می شد و در همه جنگها در رکاب علی علیه السلام شرکت کرد. انس بن مالک درباره او می گوید: قیس بن سعد، رئیس محافظان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله محسوب می شد (و از هر نظر مورد اعتماد بود) و ابن شهاب می گوید: هرگاه مشکل اجتماعی و فتنه ای روی می داد پنج نفر از سیاستمداران عرب، به مشاوره می پرداختند که یکی از آنها قیس بن سعد بود. (۳)

۵- ابو ایوب انصاری

نام او خالد بن زید بود ولی بیشتر او را با کنیه اش می شناسند. و از یاران نخستین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که در جنگ بدر و سایر جنگها شرکت داشت. و این افتخار را پیدا کرد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شد و همچنان میهمان او بود تا

ص: ۸۶

۱- ۱. اسد الغابه، جلد ۲، صفحه ۱۱۴ (ذیل شرح حال خزیمه).

۲- ۲. استیعاب، جلد ۱، صفحه ۲۶۸. (شرح حال خزیمه بن ثابت).

۳- ۳. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۲۱۵. نیز ر. ک: به استیعاب، جلد ۲، صفحه ۱۵۹. (شرح حال قیس بن سعد).

مسجد و خانه ساده پیامبر صلی الله علیه و اله در کنار مسجد ساخته شد. ابو ایوب در همه جنگهای امیر مؤمنان علی علیه السلام شرکت داشت و در جنگ با خوارج در مقدمه لشکر بود. ابو ایوب ده سال پس از شهادت علی علیه السلام زنده بود و در سال ۵۰ از دنیا رفت. (۱)

*** از آنچه در بالا گفته شد این نکته تاریخی روشن می شود که هم رزمان علی علیه السلام در جنگها و در مبارزه با منحرفان شام و دیگر افراد باغی و یاغی چه کسانی بودند؟ چه کسانی در لشکر علی شربت شهادت نوشیدند و چه کسانی فرماندهی لشکر آن حضرت را بر عهده داشتند؟ اگر دلیلی بر حقانیت آن حضرت و نادرستی عقیده مخالفانش جز این نباشد، کافی است.

ص: ۸۷

خطبه ۱۸۳: درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری

اشاره

و من خطبه له علیه السّلام

فی قدره الله و فی فضل القرآن و فی الوصیه بالتّقوی

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است که درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از خطبه های بسیار شیوا و فصیح است مباحث گوناگونی را دنبال

ص: ۸۹

۱- ۱). سند خطبه: گرچه این خطبه را در کتب حدیثی پیش از سید رضی نیافتیم؛ ولی جمعی از کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را در کتب خود آورده اند، گاه به گونه ای ذکر کرده اند که نشان می دهد به منبعی غیر از نهج البلاغه نیز دست داشته اند. از جمله کسانی که این خطبه را در کتاب خود آورده «زمخشری» در کتاب ربیع الابرار درباره انواع آتش دوزخ بخشی از این خطبه را که مربوط به این مطلب است ذکر کرده. ابن اثیر نیز در کتاب خود نهجیه لغات پیچیده ای را از این خطبه تفسیر کرده است. سید هاشم بحرانی هم در کتاب برهان بخشهایی از آن را ذکر کرده که تفاوتهایی با آنچه در نهج البلاغه آمده، دارد و نشان می دهد منبع دیگری در دست داشته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۵۹).

می کند که به جهت روش گزینشی سید رضی قدس سره پیوند بخشهای مختلف آن گاه در هاله ای از ابهام فرورفته است. به هر حال پنج مسئله مهم در این خطبه مورد بحث واقع شده است:

۱- بخشی از صفات جلال و جمال خدا با تعبیرات بسیار پرمعنا.

۲- معرفی قرآن مجید و بیان بعضی از ویژگی های مهم آن.

۳- توصیه به تقوا و پرهیزکاری و شرح آثار و برکات آن.

۴- یادی از قیامت و آتش وحشتناک دوزخ و ناتوانی انسانها از تحمل آن.

۵- بیان طرق نجات از آتش دوزخ و بهره گیری از امکانات دنیا در این راه که از مهمترین آنها کمک به محرومان و درماندگان است.

ص: ۹۰

الحمد لله المعروف من غير رؤيه، و الخالق من غير منصبه. خلق الخلائق بقدرته، و استعبد الأرباب بعزته، و ساد العظماء بجوده؛ و هو الذي أسكن الدنيا خلقه، و بعث إلى الجنّ و الإنس رسله، ليكشفوا لهم عن غطاءها، و ليحدروهم من ضرّاتها، و ليضربوا لهم أمثالها، و ليصّيروهم عيوبها، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرّف مصاحها و أسقامها، و حلالها و حرامها، و ما أعدّ الله للمطيعين منهم و العصاه من جنّه و نار، و كرامه و هوان. أحمده إلى نفسه كما استحمد إلى خلقه، و جعل لكلّ شيء قدر، و لكلّ قدر أجلا، و لكلّ أجل كتابا .

ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده، و بی هیچ زحمت و مشقّتی (جهان را) آفریده است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزّتش گردنکشان را تسلیم خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست. او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جنّ و انس مبعوث ساخت، تا پرده از چهره دنیا برای آنها برگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند، برای آنها (از بی وفایی دنیا) مثلها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند همچنین با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از تندرستی ها و بیماریها، که یکی بعد از دیگری ظاهر می شود، برای آنها بیان کنند. و نیز حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر

فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند. او را آن گونه ستایش می کنم که از بندگانش خواسته است. او برای هر چیز اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی تعیین کرده است.

شرح و تفسیر: نقش پیامبران در هدایت امتها

نقش پیامبران در هدایت امتها

قابل توجه این که «ابن ابی الحدید معتزلی» هنگامی که به این خطبه می رسد سخت تحت تأثیر فصاحت و بلاغت آن قرار می گیرد. سپس به مقایسه آن با یکی از بهترین خطبه هایی که نویسنده معروف عرب (ابن ابی الشحماء عسقلانی) ایراد کرده می پردازد. و ضعفهای آن خطبه را در برابر این خطبه امیر مؤمنان علیه السّلام روشن می نماید، و نتیجه می گیرد که چنین عباراتی جز از مثل علی علیه السّلام صادر نمی شود. وی متعصبانی را که گاه می کوشند خطبه های نهج البلاغه را به غیر امام نسبت دهند سخت نکوهش می کند و آنها را پیروان هوا و هوس می شمرند. (۱)

به هر حال امام علیه السّلام در آغاز این خطبه می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده است و بی هیچ زحمت و مشقتی آفریدگار است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزّتش گردنکشان را بنده خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست»؛ (الحمد لله المعروف من غیر رؤیه، و الخالق من غیر منصبه (۲). خلق الخلائق بقدرته، و استعبد الأرباب بعزّته، و ساد العظماء بجوده).

بی شک رؤیت و مشاهده، ویژه جسمانیات است و خداوند برتر و بالاتر از آن است که

ص: ۹۲

۱-۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۶.

۲-۲. «منصبه» مصدر میمی از ریشه «نصب» بر وزن «غضب» به معنای تعب و خستگی است. مصدر در اینجا معنای اسم مصدری دارد.

جسم باشد و خستگی و زحمت به دنبال انجام کارها مخصوص کسانی است که قدرت محدودی دارند. آن کس که همه صفات او نامحدود است برای آفرینش جهان، کمترین مشقت و خستگی به وجودش راه نمی یابد. آفرینش این جهان برای او حتی آسان تر از آن است که ما چهره دوست خود را در یک لحظه تصور می کنیم و نیز قدرت قدرتمندان در برابر او ناچیز است. با یک طوفان، صاعقه مرگبار، زلزله، سیلاب عظیم، همه چیز را می تواند برهم زند و از درون آب و هوا و زمینی که وسیله حیات و مرکز آرامش انسان است مرگ او را به سویس سوق دهد.

جمله «و ساد العظماء بجوده» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از طریق جود و بخشش، بزرگ می شود هر قدر سخاوتش بیشتر باشد عظمتش بیشتر خواهد بود؛ ولی چون همه مواهب و نعمتهای زمین و آسمان از سوی اوست و خوان نعمتش را همه جا گسترده و همه را مشمول عنایتهای خود ساخته است، از هر عظیمی عظیم تر است.

سپس به دنبال بیان گوشه ای از صفات والای پروردگار، آفرینش انسان و هدف از خلقت او و برنامه تعلیم و تربیت انبیا را مورد توجه قرار داده، می فرماید: «او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جنّ و انس مبعوث ساخت»؛ (و هو الَّذی أسکن الدّنیاء خلقه، و بعث إلى الجنّ و الإنس رسله).

آن گاه به هدف بعثت انبیا اشاره کرده و آن را در چند چیز خلاصه می کند، می فرماید:

«هدف از این بعثت آن بود که پرده از چهره (زشت) دنیا برای آنها برگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند و برای آنها (از بی وفایی دنیا) مثلها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند»؛ (لیکشفوا لهم عن غطائها، و لیحدروهم من ضرّائها، و لیضربوا لهم أمثالها، و لیبصروهم عیوبها).

آری زرق و برق دنیا غفلت آور و عیش و نوش آن، فریبنده و مال و مقامش گمراه کننده است. به همین دلیل یکی از برنامه های اصلی پیامبران الهی هشدارهای پی در پی به انسانهاست تا از هدف اصلی خلقت غافل نشوند و به دانه هایی که در دام است مشغول

نگردند و به جای این که دنیا را پلی برای عبور بنگرند یا منزلگاهی که در وسط راه یک شب در آن توقف می کنند، محل اقامت خود ن سازند.

در ادامه این سخن به چند بخش دیگر از اهداف انبیا اشاره کرده، می فرماید: «هدف این بود که با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از تندرستی ها و بیماریها که یکی بعد از دیگری ظاهر می شود برای آنها بیان کنند همچنین حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند»؛ (و لیهجموا (۱) علیهم بمعتبر (۲) من تصرف مصاحها (۳) و أسقامها، و حلالها و حرامها، و ما أعد الله للمطیعین منهم و العصاه من جنه و نار، و کرامه و هوان) .

اشاره به اینکه انبیا افزون بر آنچه گذشت، سه هدف مهم دیگر را برای هدایت انسانها با قوی ترین بیان دنبال می کردند؛ نخست بیان درسهای عبرت که در این زندگی چند روزه دنیا است. از جمله افراد تندرست و نیرومندی را می بینیم که ناگهان به بستر بیماری می افتند و قدرت بر حرکت ندارند و بیماران دم مرگ را می بینیم که ناگهان از بستر بر می خیزند و همچون افراد تندرست راه فعالیتهای زندگی را در پیش می گیرند. دیگری بیان حلالها و حرامهاست که بخش مهمی از دعوت انبیا را دربرمی گیرد و منطقه امن را از منطقه ناامن نشان می دهد. سوم بیان پاداش ها و کیفرهای مادی و معنوی است - مادی، مانند بهشت و دوزخ و معنوی، مانند احترام و تحقیر است - همه اینها می تواند

ص: ۹۴

۱- ۱). «یهجموا» از ریشه «هجوم» به معنای ورود ناگهانی یا حمله ناگهانی است و در بعضی از موارد معنای قوه و قدرت، در آن منظور است.

۲- ۲). «معتبر» اسم مفعول است از ریشه «عبرت» در اصل به معنای عبور از چیزی است و چون حوادث عبرت انگیز انسان را از چیزی به چیز دیگر که همانند است عبور می دهد به آن عبرت می گویند، بنابراین معتبر به هر چیزی گفته می شود که مایه عبرت باشد و بتوان از آن برای حوادث مشابه پند گرفت.

۳- ۳). «مصاح» جمع «مصحه» به معنای اسم مصدر از ریشه صحت است، بنابراین به معنای حالت تندرستی است.

انگیزه ای برای اطاعت فرمان حق باشد. (۱)

تعبیر «لیهجموا» اشاره به این است که پیامبران الهی با بیانات رسا و تعبیرات آمیخته با انواع تأکیدها که در شنونده تأثیر مهمی بگذارد اهداف تبلیغی خود را دنبال می کردند.

در پایان این بخش بار دیگر امام علیه السلام به حمد و ستایش الهی بازمی گردد و عرضه می دارد: «او را آن گونه ستایش می کنم که (با بخشش نعمتها) از بندگانش خواسته است»؛ (أحمدہ إلی نفسہ کما استحمد إلی خلقہ).

در اینکه مجموع این جمله چه مفهومی را می رساند، شارحان نهج البلاغه غالباً به ابهام گذر کرده اند؛ ولی با توجه به اینکه جمله «استحمد إلی فلان» از نظر لغت مفهومی این است که به او نیکی کرد تا حمدش کنند (۲)، مفهوم جمله این می شود که من او را آن گونه حمد می کنم که (با بخشش نعمتها) از بندگانش خواسته است.

در پایان این بخش به آغاز خطبه بازمی گردد و از محدود بودن زندگی دنیا و حساب دقیقی که بر این جهان حاکم است سخن می گوید و می فرماید: «خداوند برای هر چیز اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی مقرر داشته است»؛ (و جعل لكل شیء قدرًا، و لكل قدر أجلًا، و لكل أجل کتابًا).

آری همه ذرات این عالم حساب دارد و همه چیز در لوح محفوظ ثبت است همان گونه که تمام موجودات این عالم سرآمدی دارند که روزی فراخواهد رسید و عمرشان پایان می گیرد و این درسی است آموزنده برای همه انسانها که از یک سو بدانند زندگی پایدار نیست و از سوی دیگر بدانند که حساب همه از جمله اعمال آنها، به طور دقیق محفوظ است.

ص: ۹۵

۱- ۱. شارحان نهج البلاغه در تفسیر این چند جمله و این که «حلالها و حرامها...» معطوف بر چه چیزی است گفت و گوی زیادی دارند که غالب آنها خالی از تکلفات نیست. بهتر آن است که «حلالها... و ما أعد الله...» عطف بر «بمعتبر» باشد که مفهومی این می شود: پیامبران الهی سه وظیفه دیگر را که در بالا شرح داده شد بر عهده داشتند.

۲- ۲. المعجم الوسيط، واژه «حمد».

منها: فالقرآن آمر زاجر، و صامت ناطق. حجه الله على خلقه. أخذ عليه ميثاقهم، و ارتهن عليهم أنفسهم. أتم نوره، و أكمل به دينه، و قبض نبيه - صلى الله عليه و آله - و قد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدى به. فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه، فإنه لم يخف عنكم شيئاً من دينه، و لم يترك شيئاً رضيه أو كرهه إلا - و جعل له علماً بادياً، و آية محكمة، تزجر عنه، أو تدعو إليه، فراضاه فيما بقى واحد، و سخطه فيما بقى واحد. و اعلموا أنه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم، و لن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم. و إنما تسرون في أثر بين، و تتكلمون برجع قول قد قاله الرجال من قبلكم. قد كفاكم مؤونه دنياكم، و حثكم على الشكر، و افترض من ألسنتكم الذكر .

ترجمه

قرآن امرکننده و بازدارنده است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق.

خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گروه دستورات قرآن قرار داده است. نور خدا را (در میان بندگان به وسیله آن) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حد کمال رساند. پیامبرش صلی الله علیه و اله را در حالی از این جهان برد که احکام هدایتگر قرآن را به خلق، رسانده بود. حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید و توصیف کنید که خود (در قرآن) بیان کرده، خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان ننموده و هیچ مطلبی را که سبب رضا یا ناخشنودیش باشد و انگذاشته است جز اینکه (در قرآن) نشانه ای آشکار

و آیه ای محکم و روشن برای آن قرار داده که از آن بازمی دارد یا به سوی آن دعوت می کند. (بازداشتن از معاصی و دعوت به سوی اطاعت) رضا و خشم او در گذشته و حال یکسان است. (و این احکام مخصوص به گروه خاصی نیست) بدانید خداوند هیچ گاه به سبب کاری که بر پیشینیان خشم گرفته خشنود نمی شود و هرگز بر شما به سبب چیزی که از پیشینیان راضی شده است، خشمگین نمی گردد. (آری) شما در راه روشنی گام بر می دارید. (که همه انبیا به آن دعوت کرده اند) و همان سخنی را می گوید که بزرگان پیش از شما گفته اند. خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمتهایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یادش را با زبان بر شما واجب ساخته است (تا دلهایتان همواره بیدار باشد).

شرح و تفسیر: هدایت الهی در سایه قرآن

هدایت الهی در سایه قرآن

در بخش اول خطبه امام علیه السلام درباره مبدأ و معاد و صفات جمال و جلال الهی و پاداش و کیفر روز قیامت و همچنین بعثت انبیا و رسولان الهی و بیان حلال و حرام برای آنها سخن گفت.

در این بخش درباره قرآن مجید که برترین معجزه پیامبر اسلام و جامع ترین دستور العمل تا روز قیامت است سخن می گوید و اوصاف مختلفی برای آن ذکر می کند که همگی دلالت بر جامعیت قرآن دارد.

می فرماید: «قرآن امرکننده و بازداره است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گرو دستورات قرآن قرار داده است»؛ (فالقُرآن آمر زاجر، و صامت ناطق. حَجَّه اللّٰه علی خلقه. أخذ علیه میثاقهم، و ارتهن علیهم أنفسهم) .

به این ترتیب امام علیه السّلام هفت وصف مهم را برای قرآن ذکر فرموده است که برای بیان اهمّیت قرآن و موقعیت آن کافی است. جمله «آمر زاجر، و صامت ناطق» در واقع هر کدام دو وصف است برای قرآن که واو عاطفه در میان آنها حذف شده است؛ یعنی قرآن اوامر و نواهی ای دارد و در برابر بعضی از امور که مصلحت در سکوت بوده ساکت شده است و در برابر اموری که آگاهی از آن برای همگان لازم بوده زبان گشوده است، یا اینکه قرآن به حسب ظاهر خاموش است، زیرا خطوط و نقوشی بیش نیست؛ ولی در حقیقت با صد زبان سخن می گوید و حقایق را فاش می سازد.

جمله «أخذ علیه میثاقهم» اشاره به پیمانی است که به هنگام اظهار ایمان به توحید و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله خداوند و پیامبرش از مؤمنان گرفته اند، زیرا وقتی کسی اظهار ایمان نسبت به این دو اصل می کند مفهومی تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیامبر صلی الله علیه و اله است.

یا اینکه خداوند از طریق اعطای عقل، از یک سو و فطرت توحیدی، از سوی دیگر این پیمان را از راه تکوین از همه انسانها گرفته است تا به فرمانش گردن نهند و به کتابش عمل کنند.

جمله «و ارتهن علیهم أنفسهم» اشاره به همان حقیقتی است که در قرآن مجید آمده و می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۱) هرکسی در گرو اعمال خویش است.

همان گونه که عین مرهونه (چیزی را که گرو گذاشته اند) بدون پرداختن بدهی ها آزاد نمی شود، همچنین تا انسان وظایف الهیش را انجام ندهد به آزادی و حرّیت واقعی نخواهد رسید.

در ادامه این سخن، امام علیه السّلام با بیان دو وصف دیگر برای این کتاب بزرگ آسمانی، عمق اهمّیت آن را آشکارتر می سازد و می فرماید: «خداوند به وسیله قرآن، نور خود را (در

میان بندگان) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حدّ کمال رساند؛ (أتمّ نوره، و أكمل به دینه) .

منظور از نور در اینجا همان فیض الهی است که از طریق قرآن به بندگان رسیده و تعبیر «أكمل به دینه» اشاره به آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۱) است که با نزول قرآن و پیام ولایت، دین کامل شد.

امام علیه السلام در ادامه سخن به بیان جامعیت احکام اسلام و قرآن پرداخته، می فرماید:

«خداوند پیامبرش صلی الله علیه و اله را در حالی از این جهان برد که احکام هدایت قرآن را به خلق، رسانده بود(و حلال و حرام را به طور کامل برای همگان تبیین نمود)؛ (و قبض نبیه - صلی الله علیه و آله - و قد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدی به)

سپس چنین نتیجه گیری می کند؛ «حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید که خود(در قرآن) بیان کرده است؛ (فعظّموا منه سبحانه ما عظم من نفسه) .

اشاره به اینکه از پیش خود صفاتی برای خدا قرار ندهید و در مقام عبادت و نیایش و تعظیم و تقدیس پروردگار از خود چیزی اختراع نکنید بلکه در همه این امور تابع هدایتها و دستورهای او باشید که در قرآن آمده است(این تعبیر ممکن است اشاره به توقیفی بودن صفات خدا و تعبدی بودن عبادات باشد).

سپس به بیان علت این موضوع می پردازد و می فرماید: «چنان که خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان نکرده است، و هیچ مطلبی را که سبب رضایت او یا ناخشنودیش باشد وانگذاشته، جز اینکه(در قرآن) نشانه ای آشکار و آیه ای محکم و روشن برای آن قرار داده است که از آن بازمی دارد یا به سوی آن دعوت می کند؛ (فإنّه لم يخف عنكم شيئاً من دینه، و لم يترك شيئاً رضیه أو کرهه إلاّ و جعل له علماً بادیا (۲)، و آیه

ص: ۱۰۰

۱- ۱. مائده، آیه ۳.

۲- ۲. «بادی» از ریشه «بدو» بر وزن «جبر» به معنای آشکار شدن گرفته شده و جنبه وصفی دارد و به معنای آشکار و نمایان است.

محکمه، تزجر عنه، أو تدعو إليه).

به بیان دیگر، خداوند نسبت به همه اوامر و نواهی اتمام حجت فرموده و رسول خدا در رساندن پیام الهی کوتاهی نکرده؛ اصول را روشن ساخته و فروع را تبیین کرده است، بنابراین جایی برای ابداعات این و آن نگذاشته است.

در ادامه می فرماید: این احکام مخصوص زمان پیامبر نبود، بلکه «رضا و خشم (و قانون) او در گذشته و حال و آینده یکسان است»؛ (فرضاه فیما بقی واحد، و سخطه فیما بقی واحد).

بنابراین نباید بعضی به این بهانه متوسل شوند که احکام عصر پیامبر مخصوص آن زمان بوده و با تغییر زمان و دگرگونی محیط باید اجتهاد تازه ای به راه اندازیم! در واقع این جمله امام اشاره به مضمون حدیث معروف نبوی است: «حلال محمد حلال أبدا إلى یوم القیامه و حرامه حرام أبدا إلى یوم القیامه». (۱)

در ادامه این سخن و در تأکید وحدت برنامه های الهی درباره همه انسانها، اعم از آیندگان و گذشتگان و حال، می افزاید: «بدانید خداوند هیچ گاه از شما خشنود نمی شود به کاری که بر پیشینیان به سبب آن، خشم گرفته، و هرگز بر شما خشمگین نمی شود به چیزی که از پیشینیان راضی شده است. (آری) شما در راه روشنی گام برمی دارید (که همه انبیا به آن دعوت کرده اند) و همان سخنی را می گوید که بزرگان پیش از شما گفته اند»؛ (و اعلموا أنه لن یرضی عنکم بشیء سخطه علی من کان قبلکم، و لن یسخط علیکم بشیء رضیه ممن کان قبلکم. و إنما تسیرون فی أثر بین، و تتکلمون برجع قول قد قاله الرّجال من قبلکم).

همه این تعبیرات اشاره به آن است که اصول تعلیمات انبیا و رجال وحی یکی است و برنامه سعادت و تکامل انسانها که از سوی خدا به وسیله مردان وحی ابلاغ شده است

ص: ۱۰۱

یکسان است، هر چند با گذشت زمان تکامل بیشتری یافته است و این در واقع یکی از شاخه های توحید است. این همان چیزی است که قرآن مجید می گوید: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان نیز همگی به خدا و فرشتگانش و کتابهای او و رسولانش ایمان آورده اند (و می گویند) ما در میان هیچ یک از رسولان او فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم)». (۱)

امام علیه السلام در پایان این بخش به چند نکته پراهمیت اشاره کرده، می فرماید: «خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمتهایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یاد خود را با زبانهایتان بر شما واجب ساخته است (تا دلهایتان همواره بیدار باشد)؛ (قد کفاکم مؤونه دنیاکم، و حتکم علی الشکر، و افترض من ألسنتکم الذکر).

اشاره به اینکه از یک سو شما را مشمول انواع نعمتها ساخته و به حکم «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (۲) و «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (۳) همه مواهب زمین و آسمان را از نور آفتاب گرفته تا باران حیاتبخش و نسیم روح پرور و چشمه ها و نهرها و منابع زیرزمینی و روزمینی، همه را مسخر شما کرده است. از سوی دیگر، به شما دستور شکرگزاری داده، همان کاری که موجب فزونی نعمت و بقای مواهب الهی و الطاف او خواهد شد. از سوی سوم شما را وادار به یاد او کرده، یادی که مایه آرامش دلها و نجات از چنگال شیطان است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بدانید با ذکر خدا دلها آرامش می پذیرد». (۴) «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ»

ص: ۱۰۲

۱-۱. بقره، آیه ۲۸۵.

۲-۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳-۳. بقره، آیه ۲۹.

۴-۴. رعد، آیه ۲۸.

«مُبْصِرُونَ» آنها که تقوا پیشه کنند هنگامی که وسوسه ای از شیطان به آنها می رسد به یاد خدا می افتند و بینا می شوند (و راه نجات را پیدا می کنند)». (۱)

اینکه ملاحظه می شود امام علیه السلام از میان همه اعمال واجب و مستحب بر ذکر زبانی تکیه کرده به جهت آن است که ذکر با زبان، مایه بیداری دل است و این بیداری سرچشمه اصلی حرکت به سوی خیر و سعادت است. افزون بر این اگر زبان در اختیار ذکر خدا قرار نگیرد در اختیار شیطان قرار خواهد گرفت و می دانیم که بخش مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که توجه به نعمتها و شکر منعم در برابر نعمتها، پایه اصلی معرفه الله است همان گونه که در علم عقاید آمده است.

نکته ها

۱- یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین

از نکات مهمی که در این بخش از خطبه، امام بر روی آن تأکید می کند یکسان بودن اصول احکام الهی در میان همه اقوام و ملل و گذشتگان و مردم امروز و فرداست.

توضیح این که تاریخ بشر در گذشته و حال شاهد و ناظر انواع تبعیض ها در میان اقوام و ملل در وضع قوانین و احکام عرفی بوده است؛ گروهی به جهت رنگ پوست و گروه دیگری به موجب طبقه اجتماعی خاص خود، احکام متفاوتی با دیگران داشتند و در واقع خون سفیدپوستان رنگین تر از رنگین پوستان بوده و طبقه اشراف از نظر قوانین، امتیازات ویژه ای بر دیگران داشتند.

اسلام آمد و با شعار معروف مساوات نژادها و رنگها و قومیتها خط بطلان بر امتیازات

ص: ۱۰۳

معروف است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در ایام حج در سرزمین منا در حالی که بر شتری سوار بود و رو به سوی مردم فرمود: «یا ایها الناس ألا إن ربکم واحد و إن أباکم واحد ألا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی أحمرا، و لا لأحمرا علی اسود إلا بالتقوی. ألا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب؛ ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون (۱) و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا. آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غایبان برسانند». (۲)

این سخن را پیامبر تنها در اجتماع عظیم منا نفرمود، بلکه در موارد دیگر نیز به عنوان یکی از اصول مسلم اسلام به آن اشاره کرد از جمله در حدیثی می خوانیم: «روزی سلمان فارسی وارد مجلس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شد، او را گرامی داشتند و به موجب فضیلتها و سن و سالش در صدر مجلس جای دادند، در این هنگام عمر وارد شد و با اعتراض گفت:

«من هذا العجمی. المتصدّر فیما بین العرب؛ این مرد عجمی که در میان عربها صدر نشین شده کیست؟» پیغمبر بر فراز منبر رفت (کاری که در مواقع بیان یک حکم عام و اساسی انجام می گرفت) و خطبه خواند و فرمود: «إنّ الناس من آدم إلى یومنا هذا مثل أسنان المشط؛ لا- فضل للعربی علی الأ-عجمی و لا- للأ-حمر علی الأ-سود إلا- بالتقوی، سلمان بحر لا یتزف و کنز لا ینفد، سلمان منّا أهل البیت؛ مردم از زمان آدم تا به امروز همگی مانند دندانهای شانه مساوی هستند، عرب فضیلتی بر عجم ندارد و گندمگون فضیلتی بر سیاه پوست مگر به تقوا، سلمان دریایی است که پایان نمی گیرد و

ص: ۱۰۴

۱- ۱). «احمر» به معنای سرخپوست نیست، بلکه به معنای گندمگون است، زیرا سفیدپوستان آن محیط در واقع گندمگون بودند.
۲- ۲). تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۱-۶۲.

گنجی است که تمام نمی شود، سلمان از ما اهل بیت است».^(۱)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که نه تنها انسانهایی که در یک عصر زندگی می کنند در برابر اصول قوانین الهی یکسانند، بلکه انسانهایی که در طول تاریخ بشریت بر صفحه زمین گام نهاده اند در شرایط همگون یکسانند و با توجه به اینکه امتیازات قبیلگی در میان عرب و امتیازات نژادی و طبقاتی در سطح جهان آن روز سخت مورد توجه بود، این حکم اسلام درخشندگی فوق العاده ای دارد.

کلام امام امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه بالا تأکیدی بر همین موضوع است که می فرماید:

آنچه را خدا برای اقوام پیشین پسندیده و راضی شده، برای شما هم پسندیده است و آنچه مورد خشم و نفرت بوده، هم اکنون نیز چنین است. با توجه به اینکه خلیفه دوم هنگامی که به حکومت رسید بار دیگر امتیازات جاهلی از جمله امتیاز عرب را بر عجم - طبق تواریخ شیعه و اهل سنت - برقرار کرد این بیان امام نیز در ادامه بیانات پیامبر است، ارزش فوق العاده ای دارد.

این سخن را با جمله ای از خطبه حجه الوداع که پیامبر اکرم در آنجا اصول قوانین اسلام را برای همگان بیان فرمود پایان می دهیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تَرَابٍ، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» و لیس لعربی علی عجمی فضل إلا بالتقوی؛ ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم. قال: فليبلغ الشاهد الغائب؛ ای مردم پروردگار شما یکی است و پدر شما همه یکی، شما فرزندان آدم و آدم از خاک بود. گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوا. ای مردم آیا من دستور خدا را به شما رساندم؟ همگی گفتند: آری، فرمود:

حاضران این مطلب را به غایبان برسانند».^(۲)

ص: ۱۰۵

۱-۱). بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۴۸.

۲-۲). بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۵۰.

در آغاز این بخش از خطبه، امام علیه السلام فرمود: قرآن خاموش است و گویا، این در حالی است که در خطبه ۱۲۵ در داستان حکمین چنین فرمود: «هذا القرآن إنما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا بد له من ترجمان. وإنما ينطق عنه الرجال؛ این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد مستور و پنهان شده است با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند» قریب به این معنا در خطبه ۱۵۸ نیز آمده است.

آیا این دو تعبیر باهم منافات ندارد؟ پاسخ این است که منظور از ناطق بودن قرآن این است که با لسان عربی مبین احکام خدا را بیان کرده است. هرکسی آماده پذیرش باشد او را به سوی خود فرامی خواند و به خیر و سعادت هدایت می کند، بنابراین برای حق طلبان کاملاً گویاست؛ ولی کسانی که از روی تعصب و لجاج به نزاع برخاسته اند پیام قرآن را نمی شنوند و اگر بشنوند نشنیده می انگارد. برای این افراد باید قاضی و حکم عادلانه باشد که پیام قرآن را به آنها برساند و اتمام حجت کند. مثلاً در داستان جنگ صفین، قرآن پیام روشنی داشت و می فرمود: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» هرگاه گروهی طغیان کنند و بر دیگر مسلمین ستم روا دارند با آنها پیکار کنید تا تسلیم حق شوند». (۱) بر همه واضح بود که علی علیه السلام اضافه بر اینکه از سوی خدا به خلافت پیامبر منصوب شده بود، از سوی قاطبه مؤمنان و اکثریت قریب به اتفاق مهاجر و انصار نیز برای خلافت پذیرفته شده بود و معاویه و لشکر شام یاغیان و طاعیان بودند که می خواستند خود را بر مسلمین تحمیل کنند ولی چون در برابر حکم خدا لجاجت و سرسختی نشان می دادند لازم بود کسی به عنوان حکم آنها را به سوی حق رهنمون شود، هرچند متأسفانه حکمیت در مسیر صحیحی قرار نگرفت و نتیجه مطلوبی نداد.

ص: ۱۰۶

و أوصاكم بالتقوى، وجعلها منتهى رضاه، وحاجته من خلقه. فاتقوا الله الّذى أنتم بعينها، و نواصيكم بيده، و تقلّبكم فى قبضته. إن أسررتم علمه، و إن أعلنتم كتبه؛ قد و كلّ بذلك حفظه كراما، لا يسقطون حقّا، و لا يثبتون باطلا. و اعلموا أنّه «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» من الفتن، و نورا من الظلم، و يخلّمه فيما اشتهدت نفسه، و ينزله منزل الكرامه عنده، فى دار اصطنعها لنفسه؛ ظلّها عرشه، و نورها بهجته، و زوّارها ملائكته، و رفقائوها رسله؛ فبادروا المعاد، و سابقوا الآجال، فإنّ الناس يوشك أن ينقطع بهم الأمل، و يرهقهم الأجل، و يسدّ عنهم باب التّوبه. فقد أصبحتم فى مثل ما سأل إليه الرّجعه من كان قبلكم، و أنتم بنو سبيل، على سفر من دار ليست بداركم، و قد أؤذنتم منها بالارتحال، و أمرتم فيها بالزّاد.

ترجمه

خداوند شما را به تقوا سفارش فرموده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است، پس تقوای الهی پیشه کنید. تقوا در برابر خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید، زمام امور شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار وی قرار دارد. او کسی است که اگر کار خود را پنهان کنید می داند و اگر آشکار سازید ثبت می کند، پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از هیچ حقی غفلت نمی ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی کنند. بدانید آن کس که تقوا پیشه کند خداوند

راهی برای رهایی از فتنه ها به رویش می گشاید و نوری در دل تاریکیها به او اعطا می کند، او را در آنجا که دوست دارد و به آن علاقه مند است (در بهشت) برای همیشه مخلص می سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای خاصان خویش ساخته است جای می دهد. همان جایی که سایه اش از عرش خداست و نور و روشنایی اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند. حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) بر یکدیگر سبقت جوید و بر سرآمد زندگی خود پیشی گیرید، زیرا نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛ مرگشان فرا رسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد) و همچون رهروانی در حال کوچ کردن از خانه ای هستید که خانه شما نیست، فرمان کوچ به شما داده شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به شما داده اند.

شرح و تفسیر: جایگاه عظیم تقوا

جایگاه عظیم تقوا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه با تأکید هرچه بیشتر دعوت به تقوا و دلیل آن را ذکر می فرماید. سپس از آثار تقوا سخن می گوید و در ادامه درباره ناپایداری دنیا و سفر آخرت و زاد و توشه آن که تقواست شرح پرمعنایی می دهد.

نخست می فرماید: «خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است»؛ (و أوصاكم بالتقوى، و جعلها منتهی رضاه، و حاجته من خلقه).

این عبارت نشان می دهد که تقوا برترین خواست پروردگار از بندگان و بالاترین افتخار برای همگان است. و هماهنگ با آیات قرآنی است که می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ»

«أَتَقَاكُمْ» (۱)، «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۲)، «تَلَسَّكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۳) و بالاترین بها را برای تقوا قائل شده است.

حقیقت این است که تقوا احساس مسئولیت از درون است از یک سو زاییده ایمان قوی است و از سوی دیگر سرچشمه اطاعت و پرهیز از گناه است.

تعبیر به حاجت در مورد خداوند؛ نه به این معناست که خداوند احتیاج به بندگان دارد. حاجت در لغت تنها به معنای نیاز و فقر نیست، بلکه گاه به معنای درخواست نیز آمده است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان دلیل رعایت تقوای شدید در پیشگاه الهی پرداخته، می فرماید: «پرهیزکاری در برابر خداوندی پیشه کنید که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار او قرار دارد»: (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينُهُ، وَ نَوَاصِيكُمْ (۴) بیده، و تَقَلِّبْكُمْ (۵) فی قبضته).

آری عالم محض خداست و زمام اختیار همه به دست اوست، هرچند بندگان را در اعمالشان آزاد قرار داده؛ ولی این آزادی به معنای سلب قدرت از ذات پاک او نیست.

در ادامه برای تأکید بیشتر می افزاید: «کسی که اگر کار خود را پنهان کنید می داند و اگر آشکار سازید می نویسد. پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از حفظ هیچ حقی غفلت نمی ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی کنند»؛ (إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفْظَهُ كِرَامًا، لَا يَسْقُطُونَ حَقًّا، وَ لَا يَشْتُونَ بَاطِلًا).

ص: ۱۰۹

۱-۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲-۲. بقره، آیه ۱۹۷.

۳-۳. مریم، آیه ۶۳.

۴-۴. «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موهای پیش سر و اشاره به قدرت قاهره خداوند و کنایه از سلطه او بر همه چیز است.

۵-۵. «تَقَلَّبَ» در اینجا به معنای «تَصَرَّفَ» و هرگونه دگرگونی است، اشاره به این که همه حرکات شما در دست قدرت اوست.

در قرآن مجید نیز می خوانیم: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)؛ سخنان خود را پنهان سازید یا آشکار کنید (تفاوتی نمی کند) او از آنچه در درون سینه هاست آگاه است. «نیز می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (۲)؛ و بی شک نگهبانانی بر شما گمارده شده و الامقام و نویسند (اعمال نیک و بد شما) که می دانند شما چه می کنید».

بدیهی است ثبت اعمال به وسیله فرشتگان حافظ اعمال، برای تأکید است و گرنه از جمله های قبل به خوبی روشن شد که آشکار و پنهان و همه چیز در زمین و آسمان در برابر علم خدا یکسان است.

با توجه به این که جمله «قد وکل بذلک؛ خداوند برای کتابت گروهی را مأمور کرده است» و با توجه به این که کتابت اعمال آشکار را به اعمال محدود ساخته «و إن أعلنتم کتبه» چنین استفاده می شود که فرشتگان الهی مأموریت ندارند همه اعمال پنهانی را بنویسند و خداوندی که ستار العیوب است بخشی از این اعمال را از قلمرو اطلاع آنها خارج ساخته و تنها در اختیار خودش قرار داده است و این حکایت از نهایت لطف او می کند.

در دعای کمیل نیز می خوانیم: «و کلّ سیئه أمرت باثباتها الکرام الکاتبین العذین و کلتهم بحفظ ما یكون منی و جعلتهم شهودا علی مع جوارحی و کنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم و برحمتک اخفیته و بفضلک سترته؛ خداوند گناهان مرا ببخش هر گناهی که فرشتگان و الامقام را مأمور ثبت آن کرده ای همان ها که مأموریت دارند همه آنچه را از من سر می زند بنویسند و آنها را افزون بر اعضای من گواه من قرار دادی و تو در ماورای آنها مراقب آنان هستی و گواه بر چیزی هستی که از آنها پنهان شده است (آری) به رحمت آن را پنهان سختی و به سبب فضل مستور داشتی».

ص: ۱۱۰

۱- ۱. ملک، آیه ۱۳.

۲- ۲. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

سپس امام علیه السلام به بیان آثار و برکات تقوا می پردازد و در عبارت کوتاه و بسیار پرمعنایی چهار نتیجه برای تقوا و پرهیزکاری ذکر می کند. در بیان اولین و دومین اش می فرماید:

«بدانید آن کس که تقوا پیشه کند، خداوند راهی برای رهایی از فتنه ها به رویش می گشاید و نور در دل تاریکیها به او اعطا می کند»؛ (و اعلموا أنه «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» من الفتن، و نورا من الظلم).

قسمت اول این سخن برگرفته از آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۱) است. در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «إِنِّي لِأَعْلَمُ آيَةَ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَفْتَهُمْ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» فما زال يقولها و يعيدها؛ من آیه ای را می دانم که اگر همه انسانها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلاتشان کافی است... پس آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» را تلاوت کرد و بارها تکرار نمود». (۲)

قسمت دوم برگرفته از آیات دیگر است؛ مانند «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای الهی پیشه کنید برای شما وسیله جداسازی حق از باطل (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) قرار می دهد». (۳)

در سومین و چهارمین ثمره پربار تقوا می فرماید: «خداوند او را در آنچه دوست دارد و علاقه مند است (یعنی بهشت) برای همیشه مخلّد می سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای (خاصان) خویش ساخته است جای می دهد»؛ (و یخلّده فیما اشتتهت نفسه، و ینزله منزل الکرامه عنده، فی دار اصطنعها (۴) لنفسه).

در این عبارت نتیجه تقوا را بیرون رفتن از فتنه ها و برطرف شدن ظلمتها از صحنه زندگی پرهیزکاران در این جهان و خلود در مواهب مادی و معنوی در آن جهان ذکر کرده

ص: ۱۱۱

۱-۱. طلاق، آیه ۲.

۲-۲. تفسیر مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶.

۳-۳. انفال، آیه ۲۹.

۴-۴. «اصطنع» یعنی آن را ساخته و پرداخته (از ریشه «صنع» گرفته شده است).

است. در واقع خداوند میان نعمتهای مادی و معنوی این جهان و مادی و معنوی آن جهان را برای پرهیزگاران جمع می کند و جمله های بالا هر کدام اشاره به یکی از این نعمتهاست.

جمله «اصطنعها لنفسه» یا اشاره به این است که خداوند منزلگاه خاص آخرت را برای خاصّیان خویش آفریده یا از قبیل تعبیراتی همچون «بیت الله» و «شهر الله» است که اشاره به عظمت و اهمّیت آن سراسر است.

سپس در شرح اوصاف این جایگاه ویژه می فرماید: «همان جایی که سایه اش از عرش خداست و نور و روشنایی اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند»؛ (ظّلّها عرشه، و نورها بهجته، و زوّارها ملائکته، و رفقاؤها رسله).

راستی چه جایگاه والایی است جایی که مافوق زمین و آسمان و در سایه عرش خداست. پرتو انوار الهی آن را روشن کرده و فرشتگان او هر دم به زیارت انسان می آیند و او با پیامبران بزرگ همنشین است. اوصافی که شنیدنش انسان را به وجد می آورد، پس دیدنش چگونه خواهد بود.

قرآن مجید نیز می گوید: «وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهند بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیق های خوبی هستند». (۱)

در ادامه این سخن که امام علیه السلام دعوت به تقوا کرد و آثار بسیار گران بهای آن را بیان فرمود در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) سبقت جوئید و بر اجل پیشی گیرید (و پیش از آنکه فرصتها از دست برود و عمر به پایان برسد از آن بهره بردارید و زاد و توشه بپندوزید)؛ (فبادروا المعاد، و سابقوا

ص: ۱۱۲

همان گونه که قرآن می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون وسعت آسمان و زمین است». (۱)

در جایی دیگر می فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» فرشتگان بر بهشتیان از هردری وارد می شوند و می گویند سلام بر شما به سبب صبر و استقامتتان. چه نیکوست سرانجام این سرا». (۲)

در ادامه سخن به بیان علت آن می پردازد و می فرماید: «چرا که نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود و (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛ مرگشان فرارسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد)؛ (فَإِنَّ النَّاسَ يُوْشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَ يَرْهَقُهُمُ (۳) الْأَجَلُ، وَ يَسُدُّ عَنْهُمْ بَابَ التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةُ مِنْ كَانِ قَبْلَكُمْ).

این سخن، اشاره به چیزی است که در قرآن آمده و می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد می گوید: پروردگارا مرا بازگردانید شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (ولی فرشتگان می گویند) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می آورد (و پذیرفته نخواهد بود)». (۴)

مقصود امام علیه السلام این است که پیش از آن که به چنین سرنوشتی گرفتار شوید و

ص: ۱۱۳

۱-۱. حدید، آیه ۲۱.

۲-۲. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳-۳. «یرهق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» در اصل به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در اینجا به معنای غلبه و تسلط مرگ بر انسان است.

۴-۴. مؤمنون، آیه و ۹۹ و ۱۰۰.

تقاضایی که پذیرفته نمی شود داشته باشید امروز آنچه از اعمال صالح و توبه از گناه می خواهید انجام دهید.

در ادامه همگان را به سفر آخرت و آمادگی برای این سفر طولانی و پرخطر متوجه می کند و می فرماید: «شما همچون رهروانی هستید در حال کوچ کردن از خانه ای که خانه شما نیست (بلکه سرایی است ناپایدار و منزلگاهی است در مسیر راه)؛ (و اَنتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، علی سفر من دار لیست بدار کم).

سپس می افزاید: «فرمان کوچ به شما اعلام شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) نیز به شما داده اند؛ (و قد أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِرتِحَالِ، و امرتم فیها بالزاد).

در بعضی از آیات قرآن و در بسیاری از روایات این تشبیه گویا برای سرای آخرت و دنیا و ساکنان این جهان دیده می شود که انسانها را به مسافرانی شبیه کرده اند که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند و در راه به منزلگاهی رسیده اند که باید چند روزی در آن توقف کنند و زاد و توشه و مرکب فراهم سازند و از آنجا به راه خود ادامه دهند. زاد و توشه چیزی جز تقوا و مرکب راهوار چیزی جز ایمان نیست. آنها که در تهیه آن کوتاهی کنند، در راه می مانند و هلاک می شوند و هرگز به مقصد نمی رسند. قافله سالاران انبیا و اوصیا هستند که فریاد «الرحیل» (کوچ کنید) را برآورده و ندای زاد و توشه را آماده سازید سر داده اند، هرچند گروهی در خوابند یا بیدارند و گوش شنوا ندارند و بانگ و ندای آنها را نمی شنوند.

قرآن مجید می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» سرای آخرت، سرای جاویدان است. (۱) و نیز می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است. (۲)

ص: ۱۱۴

۱-۱. غافر، آیه ۳۹.

۲-۲. بقره، آیه ۱۹۷.

و اعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم، فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا.

أفأنتم جزع أحدكم من الشوكه تصيبه، و العثره تدميه، و الرّمضاء تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين من نار، ضجيع حجر، و قرين شيطان! أعلمتم أنّ مالكا إذا غضب على النار حطم بعضها بعضا لغضبه، و إذا زجرها توّبت بين أبوابها جزعا من زجرته!

ترجمه

بدانید این پوست نازک تن (انسان) طاق آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید، چنان که شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده اید. آیا ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرومی رود و یا زمین خوردنی که او را کمی مجروح می سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می دهد، مشاهده کرده اید؟ حال چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش بر کنار سنگ های گداخته در مجاورت شیطان قرار گیرید؟ آیا می دانید آن گاه که مالک دوزخ بر آتش خشم می گیرد، آتشها روی هم می غلتند و یکدیگر را می کوبند (و شعله های عظیم از درون آنها برمی خیزد) و آن گاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریادش قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هرسو پرتاب می شوند!

امام علیه السلام به دنبال سفارشهای مؤکدی که درباره تقوا و پرهیزکاری در بخش پیشین گذشت در این بخش از خطبه اشارات تکان دهنده ای به کیفرهای سخت آخرت و عذاب های هولناک دوزخ کرده، می فرماید: «بدانید این پوست نازک تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید!»؛ (و اعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم).

سپس با مقایسه ای ساده و روشن شدت سوزش فوق العاده عذاب دوزخ را مجسم می سازد و می فرماید: «شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده اید. آیا ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرومی رود و یا زمین خوردنی که او را کمی مجروح می سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می دهد، مشاهده کرده اید؟ (شما با این مصائب جزئی ناراحت می شوید و گاه فریادتان بلند می شود، حال فکر کنید) چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش در کنار سنگهای گداخته، در مجاورت شیطان قرار گیرید؟»؛ (فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا).

أفرأيتم جزع أحدكم من الشوكه (۱) تصيبه، و العثره تدميه (۲)، و الرّمضاء (۳) تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين (۴) من نار، ضجيع حجر، و قرين شيطان!

۱- ۱). «شوک» به معنای خار است، سپس به سرنیزه های سربازان و بعد به هر گونه اسلحه اطلاق شده است و چون سلاح نشانه قدرت و شدت است به هر گونه قدرت، شوکت اطلاق می شود.

۲- ۲). «تدمیه» از ریشه «ادماء» به معنای خارج ساختن خون از بدن است.

۳- ۳). «رمضاء» به معنای شدت گرما و همچنین زمین ها و سنگهایی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ و سوزان می شود.

۴- ۴). «طابقین» تشبیه «طابق» است و به فتح و کسر باء هر دو آمده و به معنای آجر بزرگ و طبقه ساختمان است و به چیزی که نان روی آن می پزند و یا غذا در آن سرخ می کنند نیز گفته شده و گویا از واژه تابه فارسی، گرفته شده است.

در تکمیل این سخن می افزایید: «آیا می دانید آن گاه که مالک (دوزخ) بر آتش (دوزخ) خشم می گیرد، آتشیهای بر روی هم می غلتند و یکدیگر را می کوبند (و شعله های عظیم از درون آنها برمی خیزد!) و آن گاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریاد او قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هرسو پرتاب می شوند!»؛ (أعلمتم أنّ مالكا إذا غضب على النار حطم [\(۱\)](#) بعضها بعضا لغضبه، و إذا زجرها توّبت [\(۲\)](#) بين أبوابها جزعا من زجرته!).

مرحوم «مغنیه» هنگامی که به شرح این بخش از خطبه می رسد سخن جالبی دارد.

وی می گوید:

«همه خطبه های نهج البلاغه دو یا سه اصل را همراه با هم تعقیب می کنند، از یک سو حمد و ستایش و تعظیم پروردگار و شرح صفات جمال و جلال و اسمای حسنی او و از سوی دیگر، ثنا و تمجید پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و نور و هدایتی که برای جهان انسانیت آورده از سوی سوم سخن از فکر و فریب دنیا و سکرات مرگ و وحشت قبر و حساب و عذابهای شدید الهی در قیامت.

و شگفت آن که با این همه تکرار، چیزی مکرر در آن نیست، زیرا هر کدام اسلوب تازه و شکل جدید و بدیعی دارد که در قبل و بعد آن دیده نمی شود، چیزی که شارحان نهج البلاغه را به زحمت می افکند و در حیرت فرومی برد». [\(۳\)](#)

به هر حال امام علیه السلام در این سخن ناتوانی و ناراحتی شدید انسان را در برابر مصائب کوچک دنیا شرح می دهد و آن را با مسائل عظیم آخرت و عذاب های شدید آن مقایسه

ص: ۱۱۷

۱-۱. «حطم» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن و خرد کردن چیزی است. این تعبیر در مورد اشیایی که به شدت به هم بخورد و خرد شوند، اطلاق می گردد و به همین مناسبت یکی از نامهای دوزخ «حطمه» است.

۲-۲. «تو ثبت» از ماده «وثوب» به معنای جستن و پریدن است.

۳-۳. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۴۶ (با اقتباس).

می کند و به همگان هشدار می دهد. شبیه این سخن همان است که در دعای کمیل می گوید: «یا ربّ و انت تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا و عقوباتها و ما یجری فیها من المکاره علی اهلها علی أنّ ذلک بلاء و مکروه قلیل مکنه یرسب بقائه قصیر مدّته فکیف احتمالی لبلاء الاخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدّته و یرسب مقامه و لا یرسب عن اهل؛ پروردگارا تو ناتوانی مرا در برابر کمی از رنج و عذاب دنیا و ناراحتیهایی که در دنیا به اهل دنیا می رسد می دانی با این که درد و رنجی است که زمانش کوتاه و بقایش کم و مدتش ناچیز است، پس چگونه طاقت عذاب آخرت و ناراحتیهای شدید آن را دارم، حال آن که مدت آن طولانی و بقایش زیاد است و تخفیفی به مجازات شدگان داده نمی شود».

در ضمن از تعبیرات بالا-چنین استفاده می شود که آتش دوزخ، موجودی هوشیار است و بر اثر خشم فرشته ای که مالک دوزخ است به وحشت درمی آید و به هرسو پرتاب می شود، و نیز از تعبیرات فوق استفاده می شود که عذاب دوزخ هم جنبه جسمانی دارد که سوزش آتش است و هم روحانی که مجاورت و همنشینی با شیطان است.

أَيُّهَا الْيَفْنَ الْكَبِيرِ، الْهَذَى قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمْتَ أَطْوَاقَ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ، وَنَشِبْتَ الْجَوَامِعَ حَتَّى أَكَلْتَ لَحُومَ السَّوَاعِدِ. فَاللَّهُ اللَّهُ مَعَشَرَ الْعِبَادِ! وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّيْحَةِ قَبْلَ السَّيْقَمِ، وَفِي الْفَسْحَةِ قَبْلَ الضَّيْقِ. فَاسْعُوا فِي فِكَائِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَغْلِقَ رِهَائِنَهَا. أَسْهَرُوا عَيْونَكُمْ، وَأَضْمَرُوا بَطُونَكُمْ، وَاسْتَعْمَلُوا أَقْدَامَكُمْ، وَأَنْفَقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَخَذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» وَقَالَ تَعَالَى: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذَلِكَ، وَلَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قَلْبٍ؛ اسْتَنْصِرْكُمْ «وَلَهُ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». وَاسْتَقْرِضْكُمْ «وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ «لِيُنَلِّقَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».

ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه خواهی بود آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنها افکنده می شود و غلهای جامعه دست و گردن را به یکدیگر می بندد و چنان فشار می دهد که گوشت های ساق دستها را می خورد. خدا را خدا را! ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید و پیش از آنکه بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت به سر می برید، پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید فرصت

را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود. چشمها را در دل شب بیدار دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید. خداوند سبحان فرموده: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد» و نیز فرموده است:

«کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا چند برابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی است». به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید.

شرح و تفسیر: آزمون الهی

آزمون الهی

در این بخش از خطبه لحن کلام امام تغییر می کند و پیران کهن سال را مخاطب قرار می دهد و بخشی از دردناک ترین عذاب قیامت را برای آنها بازگو می کند. سپس همه بندگان خدا را به استفاده از فرصت برای نجات از عذاب و کیفر الهی فرامی خواند و دستورات دقیقی در این زمینه می دهد که یکی از آنها دستور انفاق است، می فرماید: «ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه خواهی بود آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنهای افکنده شود و غلهای جامعه دست و گردن را به یکدیگر ببندد و چنان فشار دهد که گوشتهای ساق دستها را بخورد»؛ (آیها الیفن (۱))

ص: ۱۲۰

الكبير، العذی قد لهزه (۱) القتیر (۲)، کیف أنت إذا التحمت (۳) أطواق النار بعظام الأعناق، و نشبت (۴) الجوامع (۵) حتی أكلت لحوم السواعد (۶) .

چرا امام علیه السلام خطاب به پیر کهن سال می کند؟ ممکن است به خاطر این باشد که آفتاب عمر آنها بر لب بام آمده- هر چند مرگ هیچ کس را خبر نمی کند- و باید بیشتر مراقبت کنند و یا به جهت اینکه پیران در جوانان و فرزندان و خانواده خود نفوذ دارند و می توانند آنها را پند دهند. جمله «قد لهزه القتیر» با توجه به این که «لهزه» در اصل به معنای نفوذ و گسترش چیزی در چیز دیگر است و «قتیر» از ریشه «قتر» (بر وزن چتر) تنگ گرفتن و سخت گیری است مفهومی این است که پیری در همه وجود آنها نفوذ کرده، استخوانها سست شده، مغز و اعصاب ضعیف گشته و همه اعضای بدن ناتوان شده است.

امام علیه السلام در اینجا به دو عذاب بسیار دردناک دوزخیان اشاره می کند. یکی طوقه های آتشین که به گردن مجرمان انداخته می شود، به گوشت آنها نفوذ کرده و به استخوانها می رسد و دیگر غلهای جامعه است که دستها را محکم به گردنها می بندد به گونه ای که ساق دست را مجروح می کند. البته این عذابها گرچه بسیار دردناک است ولی به سبب

ص: ۱۲۱

۱- ۱). «لهزه» از ریشه «لهزه» بر وزن «محض» به معنای آشکار شدن و آمیختن و نفوذ کردن در چیزی است.
۲- ۲). «قتیر» در اصل نوک میخهایی است که در سر حلقه های زره قرار دارد. سپس به هرامر مشکل زا و کار سخت گیرانه اطلاق شده است و چون دوران پیری یکی از مشکلات شدید است و از پیری نیز اطلاق شده است و در خطبه بالا نیز به همین معناست.

۳- ۳). «التحمت» از ماده «لحم» بر وزن «فهم» به معنای درهم فرورفتن و محکم شدن آمده است و مفهوم آن در جمله بالا- این است که طوقه های آتشین به استخوانهای گردن می چسبند و «لاحم» به معنای پر کردن شکاف چیزی و به اصطلاح لحیم کردن است. و «لحم» به معنای گوشت نیز از همین معنا سرچشمه گرفته که میان استخوانها را پر می کند.

۴- ۴). «نشبت» از ریشه «نشب» بر وزن «رجب» آویزان شدن است.

۵- ۵). «جوامع» جمع «جامعه» غل و زنجیر است که دستها را به گردن می بندد.

۶- ۶). «سواعد» جمع «ساعده» به معنای ساق دست است.

تأثیر بازدارندگی آنها از گناه، رحمت محسوب می شود.

در ادامه این سخن عموم بندگان را مخاطب ساخته، می فرماید: «خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید پیش از آنکه بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت قرار دارید پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید، فرصت را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود»؛ (فَاللَّهُ مَعِشِرَ الْعِبَادِ! وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّيْحَةِ قَبْلَ السَّيْقَمِ، وَفِي الْفَسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ. فَاسْعُوا فِي فِكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَغْلُقَ رِهَانَهَا (۱)).

در اینجا امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ الهی اشاره می کند که یکی سلامت و تندرستی و دیگر فراهم بودن امکانات که سبب می شود انسان توانایی بر اقدام به هر کاری داشته باشد. آری به همگان هشدار می دهد که از این فرصتها استفاده کنند و خود را از زیر بار مسئولیت رها سازند. عبارت «فاسعوا فی فکاک رقابکم» اشاره به این است که ذمه همه انسانها مشغول به تکالیفی است که تا آن را انجام ندهند آزاد نمی شوند. در زمانهای گذشته در میان بعضی از اقوام چنین معمول بود که اگر بدهکاری توان پرداخت بدهی های خود را نداشت طلبکار شخص بدهکار را به بردگی می گرفت و تا بدهی خود را نمی پرداخت آزاد نمی شد و طوق بندگی او را در گردن داشت، جمله بالا می تواند کنایه ای از این مطلب باشد.

فقره «قبل أن تغلق رهانها» نیز اشاره ای به این است که هرگاه شخص بدهکار در ادای بدهی خود کوتاهی کند چیزی را که به گروگان نزد طلبکار گذاشته است به ملک او درمی آید (البته به مقدار طلبش). امام علیه السلام می فرماید: دیون الهی خود را که همان انجام فرامانها و واجبات است ادا کنید تا گروگان آنها که خود شما هستید رهایی یابد.

ص: ۱۲۲

۱-۱). «رهائن» جمع «رهینه» به معنای گروگان است.

در ادامه این سخن امام علیه السلام آنچه را در عبارات قبل کلی و سربسته بیان فرموده بود به طور مشروح بیان کرده و روی پنج موضوع تکیه می کند و می فرماید: «چشمها را در دل شب بیدار دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید»؛ (أسهروا (۱) عیونکم، و أضمروا (۲) بطونکم، و استعملوا أقدامکم، و أنفقوا أموالکم، و خذوا من أجسادکم فجدوا بها علی أنفسکم، و لا تبخلوا بها عنها) .

منظور از «بیدار داشتن چشمها در دل شب» همان راز و نیاز شبانه مخصوصا نماز شب است و «لاغر ساختن شکمها» اشاره به روزه داشتن و «بکار گرفتن قدم ها» اشاره به قیام شبانه یا گام برداشتن در راه حل مشکلات مردم و کمک به دردمندان و نیازمندان و «انفاق اموال» اشاره به خمس و زکات واجب و صدقات مستحب، و «گرفتن از بدنها و افزودن بر جان و روان» اشاره به ریاضات شرعی و خودسازی و جهاد در راه خداست.

آن گاه امام با استفاده از دو آیه قرآن مجید بر سخنان خویش مهر تأیید می نهد و می گوید: «خداوند سبحان فرموده: اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد»؛ (فقد قال الله سبحانه: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أقدامکم» (۳) .

«و نیز فرموده: کیست که به خداوند قرض نیکو دهد، تا چند برابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی است»؛ (و قال تعالی: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (۴) .

ص: ۱۲۳

۱- ۱). «أسهروا» از ریشه «سهر» بر وزن «سفر» به معنای شب بیداری است.

۲- ۲). «أضمروا» از «ضمور» بر وزن «عبور» به معنای لاغر شدن است و چون به باب افعال می رود (اضمار) لاغر کردن معنا می دهد.

۳- ۳). محمد، آیه ۷.

۴- ۴). حدید، آیه ۱۱.

حضرت در توضیح این آیات می افزاید: «به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید»؛ (فلم یستنصرکم من ذلّ، و لم یستنصرکم من قلّ؛ استنصرکم و له جنود السّماوات و الأرض و هو العزیز الحکیم و استنصرکم و له خزائن السّماوات و الأرض و هو الغنیّ الحمید و إنّما أراد أن لیبلوکم ائیکم أحسن عملاً).

اشاره به اینکه خداوند نهایت لطافت در سخن را به کار برده تا هر کس کمترین آمادگی برای اطاعت در او باشد با این تعبیرات مملوّ از لطف و مهربانی، پند گیرد و در راه اطاعت او گام بردارد.

در حقیقت کلام امام پاسخ به این سخن است که مگر می شود خداوندی که لشکر آسمانها و زمینها را در اختیار دارد از بنده ضعیف و ناتوانی که هرچه دارد از خداست یاری طلبد؟ یا کسی که همه خزائن آسمان و زمین در اختیار اوست از من ضعیفی که سر تا پایم غرق نعمت اوست قرض بگیرد؟ اگر خدا می خواهد ضعیفی را یاری کند چرا خودش یاری نمی کند و اگر می خواهد فقیری بی نیاز شود چرا خودش اقدام نمی کند؟! امام علیه السّلام می فرماید: هدف از همه اینها آزمودن مردم است.

شایان توجه است که همه گفته های بالا- برگرفته از قرآن مجید است. در یک جا می فرماید: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَبَعْضٍ» و اگر خدا می خواست خودش آنها را یاری می کرد و دشمنانشان را کیفر می داد اما می خواهد بعضی

از شما را با بعضی دیگر بیازماید». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید» (۲) و آیات دیگر.

ص: ۱۲۵

۱-۱. محمد، آیه ۴.

۲-۲. ملک، آیه ۲.

اشاره

فبادروا بأعمالكم تكونوا مع جيران الله في داره. رافق بهم رسله، و أزارهم ملائكته، و أكرم أسماعهم أن تسمع حسيس نار أبدا، و صان أجسادهم أن تلقى لغوبا و نصبا: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» أقول ما تسمعون، و الله المستعان على نفسي و أنفسكم، و هو حسبنا و نعم الوكيل!

ترجمه

حال که چنین است به اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای جاودان او باشید. نزد کسانی که خداوند، پیامبران خود را رفیق آنها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوشه‌هایشان را از اینکه صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدنهایشان را از ملاقات هر گونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است. من آنچه را می شنوید می گویم (و به شما اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور ما و بهترین حامی ماست.

شرح و تفسیر: به همسایگان الهی پیوندید

به همسایگان الهی پیوندید

امام علیه السلام در پایان خطبه در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «حال که چنین است به

اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای او باشید؛ (فبادروا بأعمالکم تکنونوا مع جیران اللّٰه فی داره) .

سپس به شرح حال اوصاف این همسایگان پرداخته، می فرماید: «نزد کسانی که خداوند پیامبران خود را رفیق آنها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوشه‌هایشان را از این که صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدنهایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است؛» (رافق بهم رسله، و آزارهم ملائکته، و أکرم أسمعهم أن تسمع حسیس (۱) نار أبدا، و صان (۲) أجسادهم أن تلقی لغوبا (۳) و نصباً (۴): «ذَلِكُ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۵) .

امام علیه السّلام در این بیان زیبا و پرمعنا چهار وصف برای همسایگان الهی بیان می کند که دو وصف، جنبه معنوی دارد و دو وصف آن جنبه مادی؛ مرافقت و دوستی پیامبران و زیارت فرشتگان نسبت به آنها، دو نوع کرامت معنوی و فضیلت روحانی بی مانند است، و نشنیدن کمترین صدای آتش دوزخ و مصونیت در برابر هرگونه درد و رنج و ناراحتی، دو نوع کرامت مادی است که مایه آرامش جسم و جان آنهاست.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان در بهترین غرفه های بهشتی با چنین افرادی

ص: ۱۲۸

-
- ۱-۱. «حسیس» از ریشه «حس» گرفته شده و به گفته ارباب لغت به معنای صدای محسوس و یا صدای ضعیف و خفیف است.
 - ۲-۲. «صان» از «صیانت» نگهداری کردن است.
 - ۳-۳. «لغوب» مصدر و به معنای مشقت و زحمت است.
 - ۴-۴. «نصب» به معنای خستگی و رنج است. بعضی «لغوب» را به مشقت و زحمت روحی و «نصب» را به معنای مشقت جسمانی می دانند. به این ترتیب در بهشت و جوار قرب الهی نه خبری از خستگی روح است و نه جسم.
 - ۵-۵. حدید، آیه ۲۱.

همنشین باشد که مشمول چنین مواهب مهم معنوی و مادی هستند.

در ضمن با استفاده از آیه شریفه قرآن، امام بر اهمیت این نعمتهای بهشتی تأکید می‌نهد و آن را فضیلت بزرگ خدایی می‌شمرد.

جمله «و أكرم أسمعهم...» برگرفته از آیه «لَا يَشْمَعُونَ حَسِيَّتَيْهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» آنها (بهشتیان) صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند و در آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانه متنعم هستند». (۱)

و جمله «و صان أجسادهم...» اشاره به آیه شریفه «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» در آن سرای جاویدان نه رنجی به ما می‌رسد و نه واماندگی و ضعفی». (۲)

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که «جیران الله، همسایگان خدا» چه کسانی هستند که این همه مقامشان بالاست؟

تعبیر به جیران (همسایگان) نشان می‌دهد که آنها از خاصان و مقربان درگاه خدا هستند تا آنجا که شایسته نام «جیران» شده‌اند و با توجه به اینکه فرشتگان و انبیا به سراغ آنها می‌آیند معلوم می‌شود نه پیامبرند و نه فرشته، بنابراین باید آنها از صدیقین و شهدا و خاصیان و حواریونی باشند که همچون پروانه بر گرد شمع وجود انبیا و اولیا گردش می‌کنند و در سایه تقوا و خودسازی کامل به صورت افراد ممتازی درآمده‌اند که مشمول این همه عنایت الهی هستند، همان گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَ مَنِ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْبُنَا أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» (۳)

شاهد این مطلب بیانی است که امام علیه السلام در نامه ۲۷ درباره گروهی از پرهیزگاران که در سطح بالایی از تقوا قرار دارند و زهد و بی‌اعتنایی آنها به زرق و برق دنیا به حد اعلاست،

ص: ۱۲۹

۱-۱. انبیاء، آیه ۱۰۲.

۲-۲. فاطر، آیه ۳۵.

۳-۳. نساء، آیه ۶۹.

آورده است و در آن، عنوان «جیران الله» را به این گروه داده است.

سرانجام بعد از بیان همه گفتنیها در پایان این خطبه برای اتمام حجّت می فرماید:

«من آنچه را می شنوید می گویم (و اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور و بهترین حامی ماست»؛ (أقول ما تسمعون، و الله المستعان علی نفسی و أنفسکم، و هو حسبنا و نعم الوکیل!).

به این ترتیب هم به آنها اتمام حجّت می کند و هم برای موفقیت آنها دعا می نماید و هم توکل خود را بر خدا در همه حال روشن می سازد.

نکته: طریق سیر و سلوک الی الله

طریق سیر و سلوک الی الله

امام علیه السلام در این خطبه بهترین درسها را به سالکان راه حق، جهت خودسازی می دهد و آیین سلوک و سیر الی الله را در جمله های کوتاه و پرمعنا بیان می کند.

نخست با ذکر گوشه ای از عذابهای دردناک دوزخ، آتش خوف الهی را در دلهای آنها شعله ور می سازد، سپس به آنها هشدار می دهد که عمر شما و تندرستی شما عاریتی است، روزی همه را از شما می گیرند، این فرصت را که در دست دارید غنیمت شمیرید همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله: «أغتنم خمسا قبل خمس؛ حیاتک قبل موتک و صحّتک قبل سقمک و فراغک قبل شغلک و شبابک قبل هرمک و غناک قبل فقرک؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار، زندگی خود را قبل از مرگ، تندرستی خود را قبل از بیماری و فراغت خاطرت را قبل از گرفتاری و جوانی را قبل از پیری و غنایت را قبل از فقر». (۱)

ص: ۱۳۰

۱- ۱). کنز العمال، حدیث شماره ۴۳۴۹۰ و بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۷۵ (با اندکی تفاوت).

سپس به ریاضت‌های شرعی اشاره کرده، دستور بیداری و عبادت شبانه و کم خوردن غذا و به کارگیری گامها در راه خدمت به خلق و جهاد و آن گاه انفاق اموال و در یک کلمه کاستن از جسم و افزودن بر جان، می دهد و دل‌های سالکان راه را با وعده های الهی با ذکر آیاتی از قرآن امیدوار و محکم می سازد.

سرانجام انگیزه های معنوی را از طریق ذکر پادشاهای عظیم که در جوار قرب پروردگار در انتظار آنان است، تقویت می نماید. آری این معلم بزرگ انسانیت و این راهبر راهیان قرب الی الله، حق مطلب را در عبارات کوتاهی ضمن ارائه برنامه ای منسجم ادا می کند.

ص: ۱۳۱

خطبه ۱۸۴: سخن امام به برج بن مسهر طایی که از خوارج بود

اشاره

و من کلام له علیه السّلام

قاله للبرج بن مسهر الطّائی، و قد قال له بحیث یسمعه: «لا حکم إلاّ لله»،

و کان من الخوارج.

(۱)

از سخنان امام علیه السّلام است.

این سخن را امام به برج بن مسهر طایی که از خوارج بود فرمود و این در زمانی بود که آن شخص با صدای بلند به گونه ای که امام آن را بشنود شعار خوارج «لا حکم إلاّ لله» را سرداد.

خطبه در یک نگاه

می دانیم جمعیت خوارج-همان گروه نادان و کم عقل و متعصبی که بعد از ماجرای حکمین در صفین بر امام شوریدند- شعارشان «لا حکم إلاّ لله» بود و مقصودشان این بود

ص: ۱۳۳

۱- ۱). سند خطبه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابو هلال عسکری پیش از آنکه نهج البلاغه به وسیله مرحوم سید رضی جمع آوری شود این کلام را در کتاب خود به نام صنعتین آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۶۱).

که نباید برای حلّ مشکل جنگ صفین حکم و داوری تعیین کرد، چون حکم و داور فقط خداست.

این شعار که کاملاً با معنای انحرافی و نادرست به کار می رفت از نشانه های خوارج بود و هنگامی که برج بن مسهر طایی در محضر حضرت این شعار را سر داد امام با کلمات تند و کوبنده ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا دیگری جرأت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه کننده ای سر دهد (درباره این شعار و برداشت نادرست خوارج از آن ذیل خطبه چهلّم به اندازه کافی شرح داده ایم).

ص: ۱۳۴

اسکت قبحك الله يا أثم، فوالله لقد ظهر الحق فكنت فيه ضئيلا شخصك، خفيا صوتك؛ حتى إذا نعر الباطل نجمت نجوم قرن الماعز.

ترجمه

خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته! به خدا سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و صدایت به جایی نمی رسید و آن گاه که باطل، نعره بر آورد تو همچون شاخ بزی آشکار شدی!

شرح و تفسیر: خاموش باش ای روسیاه!

خاموش باش ای روسیاه!

امام علیه السلام در آغاز این کلام، کوتاه، نخست با لحنی قاطع این مرد خارجی را وادار به سکوت می کند. سپس برای اینکه مردم او را به خوبی بشناسند صفات زشت و سابقه سوء او را بر شمرده و می فرماید: «خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته»؛ (اسکت قبحك الله یا أثم).

تعبیر به «أثم» که به گفته بعضی از ارباب لغت به کسی گفته می شود که مشتش بر دهانش کوبیده اند و دندانهای پیشینش شکسته است، نخست اشاره به این است که دهان و دندان تو نشان می دهد آدم بدزبانی هستی که پیش از این، مخالفانت مشتش بر دهانت کوبیدند، و دیگر اینکه کسی که دندانهای پیشین او شکسته باشد نمی تواند به طور فصیح صحبت کند و چنین کسی طبعا باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.

ص: ۱۳۵

سپس در ادامه سخن به سوابق سوء او اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی‌مقدار بودی و صدایت به جایی نمی‌رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزی آشکار شدی!»؛ (فو الله لقد ظهر الحق فکنت فيه ضئیلاً (۱) شخصک، خفياً صوتک؛ حتی إذا نعر الباطل نجت (۲) نجوم قرن الماعز (۳)).

اشاره به اینکه هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام تو در صحنه حاضر نبودی و هرگز از حق دفاع نکردی، بلکه موجودی ناچیز بودی که کسی به سخنانت توجه نمی‌کرد؛ اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده ای و با آنها هم صدا شده ای و احمقانه شعار آنها را سر می‌دهی.

با دقت در سوابق این مرد و گروه هم عقیده او و شرایط موجود آن زمان، روشن می‌شود که برخورد سختگیرانه و خشن امام علیه السلام و تعبیرات کوبنده و تحقیرآمیز آن حضرت بسیار بجا و حکیمانه بوده است و اگر این کار نمی‌شد بیم آن می‌رفت که افراد ناآگاهی تحت تأثیر شعار ظاهر فریب آنان قرار گیرند.

خوارج گروهی قشری، متعصب، نادان و کم عقل بودند که مشکلات عظیمی برای مسلمین به وجود آوردند. بی‌رحمی و قساوت آنها در تاریخ اسلام، کم نظیر است.

خوشبختانه در طول تاریخ، جامعه اسلامی آنها را شناخت و عقب زد و هم اکنون شاید گروه کمی وابسته به آنها وجود داشته باشند که آنها هم تظاهر به اعتقاد باطل خود نمی‌کنند.

ص: ۱۳۶

۱-۱). «ضئیل» از ریشه «ضئوله» بر وزن «کهولت» به معنای کوچک و ناتوان شدن گرفته شده است.

۲-۲). «نجمت» از ریشه «نجم» به معنای ظاهر و آشکار شدن است و ستارگان را از این جهت «نجم» گویند که طلوع و ظهور در آسمان دارند.

۳-۳). «ماعز» به معنای بز است.

نکته: برج بن مسهر کیست؟

برج بن مسهر کیست؟

ابن ابی الحدید، برج بن مسهر را یکی از شعرای مشهور خوارج می‌شمرد و نسب او را به یعرب بن قحطان می‌رساند؛ ولی بعضی معتقدند که برج بن مسهر شاعر، شخص دیگری است. او از افرادی بود که در زمان جاهلیت می‌زیست (احتمالاً عصر ظهور اسلام را نیز درک کرده) و ابو تمام ابیاتی از شعر او را در الحماسه نقل کرده است. (۱) و برج بن مسهر طایبی خارجی که مورد تحقیر علی علیه السلام قرار گرفته، شخص گمنامی است که در کتب معروف رجال، نامی از او به میان نیامده است. تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام که تو شخص ناچیز و گمنامی بودی و یارای سخن گفتن نداشتی نیز مؤید همین است.

ص: ۱۳۷

۱- ۱. اعلام زرکلی، جلد ۲، صفحه ۴۷.

و من خطبه له علیه السّلام

یحمد الله فیها و یشی علی رسوله و یصف خلقا من الحیوان

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است.

که در آن از ستایش خداوند و مدح و ثنای پیامبر صلی الله علیه و اله و سپس اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که یکی از جامع ترین خطبه های نهج البلاغه است و بیشتر از معارف الهیه سخن می گوید در واقع از شش بخش تشکیل یافته است. در بخش اول- همانند بسیاری از خطبه های نهج البلاغه- از حمد و ستایش الهی و ذکر اسما و صفات او با تعبیرات بسیار

ص: ۱۳۹

۱- ۱). سند خطبه: این خطبه را جمعی از بزرگان و مشاهیری که بعد از سید رضی می زیسته اند در کتابهای خود آورده اند؛ مانند طبرسی در احتجاج و زمخشری در ربیع الابرار و بعضی دیگر. با توجه به تفاوت های قابل ملاحظه نقل آنها با آنچه سید رضی نقل کرده است معلوم می شود آنها از منبع دیگری نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۶۷).

دقیق و حساب شده، سخن به میان آمده است.

در بخش دوم از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و مأموریت ویژه و برنامه های عملی او سخن می گوید.

در بخش سوم انگشت روی آفرینش بعضی از جانداران، به عنوان نمونه زنده ای از نشانه های علم و قدرت پروردگار گذارده و به خصوص درباره مورچگان و آفرینش آسمان و زمین و خورشید و ماه، بحث می کند.

در بخش چهارم به نتیجه گیری از آنچه گفته شد می پردازد و عظمت آفریدگار را در پشت این صحنه های شگفت انگیز نشان می دهد و به آنهایی که این آیات عظمت حق را می بینند و راه انکار را می پویند هشدار می دهد.

در بخش پنجم بار دیگر به آفرینش موجود اعجاب انگیز دیگری به نام ملخ و دقایق خلقت او می پردازد و سرانجام در بخش ششم باز به نتیجه گیری جامعی پرداخته و خطبه را با یک بحث کلی درباره نظام آفرینش و عظمت آفریدگار و خضوع همه موجودات در برابر ذات پاک او به پایان می رساند.

*** قابل توجه است که در بسیاری از شروح نهج البلاغه نظم میان خطبه ها از اینجا به هم می خورد؛ بعضی خطبه محل بحث را که طبق نسخه صبحی صالح خطبه ۱۸۵ است، تحت شماره ۲۳۱ آورده اند (مانند ابن ابی الحدید و فیض الاسلام) که به جای این خطبه، خطبه همام را به شماره ۱۸۵ آورده اند. و بعضی تحت شماره ۲۲۷ (مانند نسخه نهج البلاغه بنیاد نهج البلاغه و شرح ابن میثم).

مرحوم شارح خوبی آن را به شماره ۱۸۴ ذکر کرده؛ ولی ما-همان گونه که خوانندگان محترم می دانند-براساس نسخه صبحی صالح پیش می رویم.

الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد، ولا تحويه المشاهد، ولا تراه النواظر، ولا تحجبه السواتر، الدال على قدمه بحدوث خلقه، و بحدوث خلقه على وجوده، و باشتباههم على أن لا شبه له. الذي صدق في ميعاده، و ارتفع عن ظلم عباده، و قام بالقسط في خلقه، و عدل عليهم في حكمه. مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته، و بما وسمها به من العجز على قدرته، و بما اضطرها إليه من الفناء على دوامه. واحد لا - بعدد، و دائم لا بأمد، و قائم لا بعمد. تتلقاه الأذهان لا بمشاعره، و تشهد له المرائي لا بمحاضره. لم تحط به الأوهام، بل تجلّى لها بها، و بها امتنع منها، و إليها حاكمها. ليس بذى كبر امتدّت به النهايات فكبرته تجسيما، و لا بذى عظم تناهت به الغايات فعظّمته تجسيدا؛ بل كبر شأنًا، و عظم سلطانا .

ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی کند، و مکانها او را در بر نمی گیرد، چشمها او را نمی بیند و پوششها وی را مستور نمی سازد، خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات، وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده ها، عدم وجود مثل و مانندی را برای ذات پاکش اثبات کرده است. خداوندی که در وعده هایش صادق و برتر از آن است که به بندگانش ستم روا دارد. در میان بندگان، قیام به قسط کرده و در داوری خود، عدالت را درباره به آنها (به طور

کامل) رعایت می کند. حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیت قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه ای از قدرت خود، و فنای قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است. او یگانه است. اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و ماندنی ندارد)، همیشگی است؛ ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد (او برتر از زمان است) و برقرار است بی آن که نگهدارنده ای داشته باشد. عقل ها او را درمی یابند ولی نه از طریق حواس، و چشمها او را می بینند نه به صورت حضور جسمانی، اندیشه ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده، بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده است و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است. (او بزرگ است) اما نه به این معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است)؛ اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگی دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والا است و سلطه اش با عظمت!

شرح و تفسیر: این گونه باید خدا را شناخت

این گونه باید خدا را شناخت

امام علیه السلام در آغاز این خطبه بعد از ذکر حمد و ستایش پروردگار به بیان اوصاف او می پردازد؛ اوصافی که نفی جسمیت و نفی حدود و شبیه و مانند از او می کند، حضرت می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی کند و مکانها او را دربر نمی گیرد، چشمها او را نمی بیند و پوششها وی را مستور نمی سازد»؛ (الحمد لله الذی لا تدركه الشواهد، و لا تحويه المشاهد، و لا تراه التواظر، و لا تحجبه الشواتر).

آنچه در اوصاف چهارگانه بالا آمده اموری است که هر گونه شائبه جسمیت را از خداوند نفی می کند، نه چشم او را می بیند، نه حواس دیگر او را درک می کند، نه مکانی دارد و نه

چیزی او را مستور و پنهان می سازد.

«شواهد» جمع «شاهده» به معنای حس و «مشاهد» جمع «مشهد» به معنای مکان حضور و ظهور است. «نواظر» جمع «ناظره» قوت بینایی است و «سواتر» جمع «ساتره» به معنای پرده و هر چیزی است که اشیا را مستور می سازد.

اوصاف بالا که در واقع برگرفته از قرآن مجید در آیات مختلف آمده است خط بطلان بر عقیده «مجسمه» (گروهی که برای خدا جسم قائل بودند) می کشد و بیگانگی آنها را از تعلیمات اسلام مشخص می کند.

سپس حضرت اوصاف دیگر از جمله «ازلی» بودن خداوند و نفی هر گونه شبیه و مانند برای او را بیان می کند و می فرماید: «خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات (اسرار آفرینش) وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده ها، عدم وجود مثل و ماندی را برای ذات پاکش اثبات نموده است»؛ (الدالّ علی قدمه بحدوث خلقه، و بحدوث خلقه علی وجوده، و باشتباههم علی أن لا شبه له).

اساس این دلایل سه گانه در این نکته استوار است که امکان ندارد سلسله علتها و معلولهای جهان تا بی نهایت پیش رود، زیرا تسلسل باطل لازم می آید. بنابراین حدوث موجودات دلیل بر این است که یک علت ازلی و ابدی که هستیش از درون ذات اوست در این جهان وجود دارد؛ همه حادثند و او قدیم، همه مخلوقند و او خالق، چون ذات پاکش از هر جهت بی نهایت است شبیه و ماندی نمی تواند داشته باشد، زیرا دو وجود بی نهایت از همه جهات غیر ممکن است؛ برای اینکه هر کدام دیگری را محدود می سازد، ولی مخلوقات که از نظر زمان و مکان و همه چیز محدودند شبیه و مانند بسیار دارند.

آن گاه به ذکر دو وصف دیگر از اوصاف ذات پاک خداوند را که جزو «صفات فعل» محسوب می شود بیان کرده، چنین می فرماید: «خداوندی که در وعده هایش صادق و،

برتر از آن است که نسبت به بندگانش ستم روا دارد (به همین دلیل) در میان بندگان، قیام به قسط کرده (و هیچ گونه تبعیض را در شرایط مساوی روا نمی دارد) و در داوری خود، عدالت را درباره آنها (به طور کامل) رعایت می کند؛ (الْعَدْلُ صِدْقٌ فِي مِعَادِهِ، وَ ارْتِفَاعٌ عَنِ ظَلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حَكْمِهِ).

آری، در وعده های او چیزی جز صدق وجود ندارد، زیرا تخلف در وعده یا به علت عجز است یا به جهت جهل و یا به دلیل نیاز (مثلاً انسان وعده ای می دهد، پس از انجام دادن آن ناتوان می شود و تخلف می کند یا وعده ای می دهد و بعد می فهمد نباید چنین وعده ای را می داد، یا وعده ای را می دهد بعد می بیند تخلف از آن به نفع اوست) بدیهی است هیچ یک از این اوصاف سه گانه: عجز و جهل و نیاز در ذات پاک او راه ندارد، و به همین دلیل خلف وعده درباره او متصور نمی شود.

در بیان دومین وصف، نخست به والا بودن مقام خداوند از ظلم اشاره می کند، همان چیزی که از نیاز یا عجز و جهل سرچشمه می گیرد. سپس انگشت بر دو شاخه از شاخه های عدل خدا می گذارد که یکی از آن دو عدم تبعیض است و دیگری عدالت در قضاوت و داوری و مجازات و کیفر و پاداش، بنابراین جمله های سه گانه «و ارتفع عن ظلم» همه اشاره به عدالت خداوند و نفی ظلم از او در جهات مختلف است.

سپس به بیان چند وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال خدا پرداخته و می فرماید:

«حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیت قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه ای از قدرتش و فنای قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است»؛ (مستشهد بحدوث الأشياء علی أزلّيته، و بما وسمها به من العجز علی قدرته، و بما اضطرها إليه من الفناء علی دوامه).

امام علیه السلام در نخستین جمله می فرماید: «خداوند حدوث اشیا را دلیل بر ازلیت خود قرار داده، زیرا ما در این عالم مجموعه ای از موجودات حادث را می بینیم که به صورت علت و

معلول زنجیروار به علت‌های گذشته بازمی‌گردد. آیا ممکن است این علت و معلول‌های زنجیره ای تا بی‌نهایت پیش رود؟ و هر علتی خود معلول دیگری باشد و به تعبیر دیگر تسلسل علت و معلول را تا بی‌نهایت بپذیریم؟ پاسخ این سؤال به یقین منفی است، زیرا مفهومش این است که بی‌نهایت نیازمند تبدیل به موجود بی‌نیاز شود یا به تعبیر دیگر بی‌نهایت صفر تبدیل به عدد گردد، بنابراین از حدوث اشیا پی به وجودی می‌بریم که از ازل بوده و هستیش از خود اوست و واجب الوجود است.

در جمله دوم به این حقیقت اشاره می‌کند که در جبین هر موجودی نشانه عجز و ناتوانی به چشم می‌خورد؛ عمرها محدود، قدرتها، شایستگی‌ها و استعدادها محدود است، این عجز و ناتوانی دلیل بر این است که دست قدرت مطلقه ای در پشت سر آنهاست که به هر کدام به مقداری که حکمتش اقتضا کرده، توانایی بخشیده است.

در جمله سوم سخن از فنای موجودات است، فناپی که بی‌اختیار به سوی آن پیش می‌روند و مرگی که در انتظار آنهاست؛ چه بخواهد یا نخواهد. روشن است که این موجودات فانی آفریننده خود نیستند و وجودشان از ذاتشان نمی‌جوشد و گرنه فانی نمی‌شدند، بنابراین قدرتی مافوق آنهاست که ازلی و ابدی است و اینها همه متکی به ذات پاک او هستند.

تنها نکته ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که چه تفاوتی میان جمله «مستشهد بحدوث الأشیاء علی‌أزلیته» و جمله ای که در بالا گذشت («الدالّ علی‌قدمه بحدوث خلقه») وجود دارد؟ آیا هر دو بیان اثبات ازلیت خداوند از طریق حدوث موجودات است؛ یعنی یک‌وصف است که با دو عبارت بیان شده یا هر کدام مفهوم جداگانه ای دارد؟ فصاحت و بلاغت امام ایجاب می‌کند که هر یک نکته جدیدی را القا کند.

بعید نیست که جمله گذشته اشاره به دلالت تکوینی باشد و جمله اخیر به دلالت تشریحی؛ یعنی همان گونه که حدوث موجودات با زبان تکوین دلالت بر ازلیت خدا

می کند، در آیات قرآن و روایات معصومین نیز با عبارات مختلف به این موضوع استدلال شده است. (دقت کنید).

قرآن مجید می گوید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می شوند و تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند». (۱) و در جای دیگر می خوانیم: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ» آیا آنها بی سبب آفریده شدند یا خود خالق خویشند». (۲)

این آیه در واقع اشاره به برهان علیت است که در فلسفه برای اثبات وجود خدا آمده و آن این است که عالمی که در آن زندگی می کنیم بدون شک، حادث است. آیا این حادث بدون علت به وجود آمده یا خود علت خویش است یا معلول علتی است که آن هم معلول علت دیگر است و یا مخلوق خداوند واجب الوجودی است که هستی اش در ذات اوست؟ با توجه به باطل بودن سه احتمال اول، احتمال چهارم تثبیت می شود.

آن گاه امام علیه السلام سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار را ذکر می فرماید: «او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و ماندنی ندارد) همیشگی است ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد و برقرار است بی آنکه نگهدارنده ای داشته باشد؛ (واحد لا بعدد، و دائم لا بآمد، و قائم لا بعمد) .

منظور از واحد عددی، اشیا یی است که شبیه و مانند و دوم و سوم برای آنها امکان دارد ولی یک فرد بیشتر از آن موجود نشده است؛ مانند خورشید در منظومه شمسی که یکی بیش نیست ولی دومی برای آن تصور می شود.

این معنا درباره خداوند متصور نیست، زیرا وجود او از هر جهت بی نهایت است و تعدد در آن امکان پذیر نیست، بنابراین وحدت ذات پاک او وحدت عددی نیست، بلکه به این

ص: ۱۴۶

۱- ۱). الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- ۲). طور، آیه ۳۵.

معناست که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد، همان چیزی که در سوره توحید آمده است: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (۱) و به تعبیر دیگر در واحد عددی تعدد امکان پذیر است؛ ولی در واحد ذاتی امکان پذیر نیست.

در جمله دوم «دائم لا- بآمد» اشاره به این می کند که دوام وجود خداوند، دوام زمانی نیست زیرا ذات پاک او فوق زمان و مکان است بلکه دوام او همان دوام ذاتی است.

جمله «قائم لا بعمد» مفهومی است که قیام او به ذات اوست؛ نه به کمک دیگری و به بیان دیگر قائم بودن مفهومی مادی دارد و آن اینکه چیزی روی پای خود بایستد یا به کمک ستونی برپا باشد، و مفهومی مافوق مادی دارد و آن اینکه وجودی مدیر و مدبر عالم هستی باشد آن هم بدون اتکا بر چیز دیگری و قائم بودن خداوند به همین معناست.

به بیانی دیگر، همه موجودات وابسته به ذات پاک او هستند و او قائم به ذات پاک خویش.

سپس کلام امام علیه السلام اوج می گیرد و برای معرفی ذات پاک خدا تا آنجا که اندیشه های بشری اجازه می دهد پیش می رود و ذات پاکش را به طریق ماهرانه ای که نه به تشبیه انجام و نه به تعطیل معرفت ضمن چند جمله کوتاه و پرمعنا معرفی کرده، می فرماید:

«عقلها او را درمی یابند؛ ولی نه از طریق حواس و چشمها او را می بینند؛ ولی نه به صورت حضور جسمانی»؛ (تتلقاه الأذهان لا بمشاعره (۲)، و تشهد له المرائی (۳) لا بمحاضره (۴)).

ص: ۱۴۷

۱-۱. در شرح خطبه ۶۵ در جلد سوم همین شرح به حدیث پرمعنایی اشاره کردیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ شخص سؤال کننده ای که درباره یگانگی خداوند از آن حضرت چیزی پرسید، بیان فرموده که برای واحد چهار معنا ذکر می کند دو معنای آن درباره خداوند غیر ممکن است و دو معنای آن صحیح است. (ر.ک: جلد ۳، صفحه ۷۰).

۲-۲. «مشاعره» به معنای درک به وسیله حواس است و از شعور به معنای احساس گرفته شده است.

۳-۳. «مرائی» جمع «مرآه» به معنای آینه است و گاه به چشم، آینه اطلاق می شود، زیرا عکس موجودات در آن می افتد.

۴-۴. «محاضره» به معنای حضور و مجالست است.

اشاره به اینکه آثار عظمت و قدرت و علم و حکمت او که سراسر جهان را پر کرده دلیل روشنی بر وجود اوست؛ وجودی که پشت پرده غیب و در ماورای طبیعت قرار گرفته و همه جا را تجلیگاه علم و قدرت خود قرار داده است.

در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید: «اندیشه ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است»؛ (لم تحط به الأوهام (۱)، بل تجلی لها (۲) بها، و بها امتنع منها، و إليها حاکمها).

امام علیه السلام طبق آنچه در بالا آمد هم مذهب تعطیل را ابطال می کند و هم تشبیه را؛ یعنی به آنها که می گویند: ما درباره صفات خدا چیزی جز صفات سلبيه را نمی فهمیم، و آنها که خدا را تا سرحد ممکنات پایین می آورند و صفات محدود ممکن را برای او قائل می شوند، اخطار می کند هر دو راه خطا می پویند از یک سو از تلقی اذهان و تجلی صفات سخن می گوید و از سوی دیگر از عدم احاطه افکار به ذات پاک و صفات او، که نتیجه آن، این می شود که ما نسبت به ذات و صفات خداوند علم اجمالی داریم، هر چند از شرح و تفصیل آن عاجز و ناتوانیم.

سپس امام علیه السلام در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید: «(او بزرگ است) اما نه به این

ص: ۱۴۸

۱- ۱). «اوهام» جمع «وهم» بر وزن «فهم» در لغت به معنای خطورات قلبی است و در استعمالات روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قرائن نشان می دهد که در خطبه بالا- و موارد دیگری از خطبه های نهج البلاغه درباره «اندیشه های دور پرواز» استعمال شده است.

۲- ۲). «تجلی لها» ضمیرهای شش گانه ای که در این جمله و دو جمله بعد است همه بازگشت به اوهام (عقول) می کند و مفهومش در جمله اول این است که خداوند از طریق ادراکات عقلی و نظاماتی را که عقل در جهان آفرینش می بیند بر عقل ها تجلی کرده و از طریق درک عقل، عدم امکان درک ذاتش بر عقول مسلم شده است و به وسیله نیروی عقل های قاصر مدعی درک کنه ذاتش را به محاکمه کشیده است (دقت کنید). بعضی احتمالات دیگر درباره مرجع این ضمیر داده شده که صحیح به نظر نرسید.

معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است) اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگ دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه اش با عظمت!؛ (لیس بزی کبر امتدت به النهایات فکبرته تجسیما، و لا بزی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسیدا؛ بل کبر شأنًا، و عظم سلطانا).

اشاره به اینکه وقتی می گوئیم الله اکبر (خداوند از همه چیز بزرگتر است) گاه به ذهن افراد ناآگاه چنین می آید که ابعاد وجودی او شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پر کرده است و هنگامی که می گوئیم خداوند عظمت دارد فکر می کنند نسبت به موجودات دیگر مانند کوهها و دریاها و آسمانها چنین است، در حالی که بزرگی و عظمت خدا جنبه جسمانی ندارد، بلکه عظمت و بزرگی معنوی است، زیرا اگر او دارای جسم بزرگی بود حتما اجزایی داشت و نهایتی و زمان و مکانی، حال آنکه از همه اینها برتر و بالاتر است و چه زیبا فرمود امام صادق علیه السلام آنجا که شخصی در حضورش گفت: الله اکبر، امام علیه السلام از او پرسید: خدا از چه چیز بزرگتر است؟ عرض کرد: «من کل شیء» (از همه چیز) امام علیه السلام فرمود: در این صورت خدا را محدود (به زمان و مکان) ساختی. آن مرد عرض کرد: پس چه بگوئیم؟ فرمود: بگو: «الله اکبر من أن یوصف؛ خداوند برتر از آن است که به وصف درآید». (۱) اشاره به اینکه ما هر وصفی برای او قائل شویم در نهایت از اوصاف مخلوقات است، زیرا در فکر ما بیش از این نمی گنجد، بنابراین او برتر از همه این اوصاف است.

قرآن مجید نیز می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» منزّه است خداوند از توصیف آنها مگر بندگان مخلص خدا». (۲) (که او را به آنچه شایسته است وصف می کنند).

ص: ۱۴۹

۱-۱. الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، حدیث ۸.

۲-۲. صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله الصّيفيّ، و أمينه الرّضيّ -صلى الله عليه و آله- أرسله بوجوب الحجج، و ظهور الفلج، و إيضاح المنهج؛ فبلغ الرّساله صادعا بها، و حمل على المحجّه دالا عليها، و أقام أعلام الإهتداء و منار الضّياء، و جعل أمّراس الإسلام متينه، و عرى الإيمان و ثيقه.

و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضیّ اوست -درود خدا بر او و خاندانش باد- (خداوند) او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد. او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد و انسانها را بر مسیر حق قرار داد در حالی که راه پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچم‌های هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را برپا ساخت، ریسمانهای (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت.

شرح و تفسیر: ابعاد وجودی پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله

ابعاد وجودی پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله

امام علیه السّلام به دنبال بخش اوّل این خطبه که متکفّل بیان دقیق‌ترین صفات جمال و جلال خدا بود به اصل دوّم دین؛ یعنی شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می پردازد و او را با صفاتی که بیانگر همه ابعاد وجودی آن حضرت است وصف می کند و می گوید: «و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضیّ اوست، درود خدا بر او و

خاندانش باد؛ (و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله الصّفيّ، و أمينه الرّضّيّ -صلى الله عليه و آله-).

به یقین اگر خداوند کسی را برمی گزیند و او را امین می داند و از وی راضی می شود به دلیل خلوص کامل و صفا و پاکی او در همه جهات است و این تعبیرات اشاره ای به مسئله عصمت پیامبر از هرگونه خطا و گناه است.

سپس به برنامه های مختلف و اهداف بعثت آن حضرت پرداخته، چنین می فرماید:

«او را برای بیان حجتهای لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد؛ (أرسله بوجوب الحجج، و ظهور الفلج (۱)، و إيضاح المنهج).

به این ترتیب در جمله های سه گانه بالا اهداف بعثت را که اتمام حجت و پیروزی حق بر باطل و روشن ساختن راه سعادت است بیان فرموده است.

آن گاه به برنامه های عملی پیامبر پرداخته، چنین می فرماید: «او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد، و انسانها را بر مسیر حق قرار داد، در حالی که راه پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچمهای هدایت را برافراشت و نشانه های روشن را برپا ساخت، ریسمانهای (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره های ایمان را استوار ساخت» (فبَلِّغِ الرّساله صادعا (۲) بها، و حمل علی المحجّه دالا علیها، و أقام أعلام الإهتداء و منار الضیاء، و جعل أمراس (۳) الإسلام متینه، و عری (۴) الإیمان وثيقه).

در آغاز، سخن از پرداختن به ابلاغ رسالت الهی به طور کلی به میان آمده است، همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»

ص: ۱۵۲

۱- ۱). «فلج» به معنای پیروزی است؛ خواه پیروزی در استدلال باشد یا در عمل.

۲- ۲). «صادع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است و از آنجا که به هنگام زمین گیاهان ظاهر می شوند، معنای ظهور نیز در آن نهفته است.

۳- ۳). «امراس» جمع «مرس» بر وزن «مرض» و «مرس» نیز جمع «مرسه» به معنای تناب است.

۴- ۴). «عری» جمع «عروه» به معنای دستگیره و دستاویز است.

آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان» (۱) سپس از جزئیات این برنامه سخن می گوید که پیامبر صلی الله علیه و اله مردم را از بیراهه به جاده اصلی دعوت کرد و دلایل و نشانه ها را برای پیمودن این راه به آنها گوشزد نمود و چراغ های نورانی بر سر هر راه نهاد تا به هنگام تاریکی نیز از ادامه مسیر باز نایستند و سرانجام با بیانات کافی و تدبیرهای سازنده رشته های اسلام را محکم ساخت و دستگیره های ایمان را استحکام بخشید.

کمتر کلامی را می توان پیدا کرد که در عین کوتاهی و فشردگی این همه مطلب را درباره اهداف و برنامه های پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله بیان کند.

جمله «جعل أمّراس الإسلام متينه» گویا اسلام را به خیمه ای تشبیه می کند که ریسمانهای محکمی از هرسو آن را به زمین های اطراف متصل کرده است تا تندبادها نتواند آن را از جا برکند این ریسمانها اموری مانند جمعه و جماعات و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است که همیشه حوزه اسلام را حفظ کرده و از آن دفاع می نماید، هر جا این تعلیمات اسلامی پیاده شود اسلام بیمه می شود و هرگاه ضعیف گردد دشمنان بر مسلمین چیره خواهند شد.

جمله «و عری الإیمان وثیقه» ایمان را تشبیه به تنابی کرده که دستگیره های مختلفی در آن است و برای نجات از قعر چاه، یا نجات در یرتگاه ها باید به این دستگیره ها چسبید. بدیهی است اگر این دستگیره ها سست و ضعیف باشد نه تنها انسان نجات نمی یابد، بلکه گرفتار سقوط خطرناکی می شود. این دستگیره ها همان فروع و تعلیمات اسلام در برنامه های مختلف عبادی و اجتماعی است که در احادیث نیز به آن اشاره شده است. از جمله در حدیث است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله روزی از یارانش سؤال کرد: «أیّ عری الإیمان أوثق؟؛ کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟» جمعی گفتند: خدا و پیامبرش آگاهترند؟ و بعضی از نماز یا زکات و... نام بردند. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «آنچه

ص: ۱۵۳

گفتید دارای فضیلت است؛ ولی پاسخ اصلی نیست: «و لكن أوثق عرى الإيمان الحبّ في الله و البغض في الله و تولّى اولياء الله و التّبرى من اعداء الله؛ محکمترین دستگیره های ایمان دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و محبت اولیاء الله و بیزاری از اعداء الله است.» (۱)

البته مفاهیم اخلاقی همچون توکل و تفویض و تسلیم و رضا و صبر و یقین و مانند آنها که در روایات به آن اشاره شده نیز می تواند به عنوان دستگیره های ایمان معرفی شود و هیچ کدام با یکدیگر منافاتی ندارند.

ص: ۱۵۴

۱-۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶، حدیث ۶.

و لو فكروا في عظيم القدره، و جسيم النعمه، لرجعوا إلى الطريق، و خافوا عذاب الحريق، و لكن القلوب عليه، و البصائر مدخوله! ألا ينظرون إلى صغير ما خلق، كيف أحكم خلقه، و أتقن تركيبه، و فلق له السمع و البصر، و سوى له العظم و البشر! انظروا إلى النمله في صغر جثتها، و لطافه هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر، و لا بمستدرك الفكر، كيف دبت على أرضها، و صببت على رزقها، تنقل الحبه إلى حجرها، و تعدّها في مستقرّها. تجمع في حرّها لبردها، و في وردها لصدرها؛ مكفول برزقها، مرزوقه بوقفها؛ لا يغفلها المنان، و لا يحرمها الدّيان، و لو في الصّيف ما اليابس، و الحجر الجامس! لو فكّرت في مجارى أكلها، في علوها و سفلها، و ما في الجوف من شراسيف بطنها، و ما في الرأس من عينها و أذنها، لقضيت من خلقها عجا، و لقيت من وصفها تعبا! فتعالى الذى أقامها على قوائمها، و بناها على دعائمها! الم يشركه في فطرتها فاطر، و لم يعنه على خلقها قادر. و لو ضربت في مذاهب فكرك لتبلغ غايته، ما دلّتك الدّلاله إلا على أنّ فاطر النمله هو فاطر النّخله، لدقيق تفصيل كلّ شىء، و غامض اختلاف كلّ حى. و ما الجليل و اللّطيف، و الثّقيل و الخفيف، و القويّ و الضّعيف، في خلقه إلا سواء.

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمّیت نعمت او می اندیشیدند، به راه راست باز

می گشتند، و از آتش سوزان دوزخ می ترسیدند؛ ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است، آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان و پوست آنها را مرتب نموده است. به این مورچه نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی شود و در اندیشه نمی گنجد؛ ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پرسنگلاخ) راه می رود و به روزیش دست می یابد، دانه ها را (از راه های دور و نزدیک) به لانه اش منتقل می کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می نماید. در فصل گرما برای سرما، و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی، ذخیره می کند، روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته است، خداوند منان هرگز از او غافل نمی شود و پروردگار مدبر محرومش نمی سازد، هرچند در دل سنگ سخت و خشک و در میان صخره ای فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از اطراف دنده ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از وصف عجایب او به زحمت خواهی افتاد. پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راههای فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده ای دارد. (به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون!

شرح و تفسیر: قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

در ادامه بحث این خطبه که از خداشناسی آغاز شد و با پیامبرشناسی ادامه یافت، امام علیه السلام بار دیگر به خداشناسی بازمی‌گردد و این بار به ادله اثبات وجود خداوند و علم و قدرت بی پایان او می‌پردازد و به آنها که از بیراهه می‌روند هشدار داده و می‌فرماید: «اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیت نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست بازمی‌گشتند و از آتش سوزان (دوزخ) می‌ترسیدند»؛ (و لو فکروا فی عظیم القدره، و جسیم النعمه، لرجعوا إلی الطریق، و خافوا عذاب الحریق).

اشاره به دو چیز است که اگر اندیشه‌ها در آن به کار گرفته شود آثار آن به زودی در اعمال انسان آشکار می‌شود؛ نخست اندیشه در عظمت قدرت خدا، که کرات عظیم آسمانی و میلیاردها ستاره در یک کهکشان و صدها میلیون کهکشان آفریده و کرانه‌های ملک عظیم او بر هیچ کس روشن نیست و آنچه را درباره عظمت جهان می‌گوییم مربوط به چیزی است که در قلمرو علم قاصر ما قرار گرفته و ای بسا تمام اینها همچون برگ درختی باشد که بر پیکر درخت سر به آسمان کشیده‌ای در میان جنگلی قرار دارد.

اندیشه در این امر سبب می‌شود که انسان در برابر چنین قدرتی خاضع گردد، سر بر آستانش نهد دل به او ببندد و زندگی خود را با نام و یاد او نورانی سازد.

دیگر اینکه در نعمتهایی بیاندیشد که همه وجود ما را دربر گرفته و از لحظه انعقاد نطفه تا پایان عمر ادامه دارد؛ خورشید و ماه و آسمان و زمین را به خدمت ما گماشته و ابرها و بادهای بارانها را سر بر فرمان ما نهاده، در همه جا خوان نعمتش را گسترده و همه را روزی خوار خود ساخته است.

به یقین شکر نعمت که در فطرت هرانسانی است او را به دنبال شناخت منعم می‌فرستد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: چه عاملی سبب می‌شود که با وجود این انگیزه‌های قوی،

انسان از راه بماند و به بیراهه کشیده شود و عذاب دردناک الهی دامان او را بگیرد.

می فرماید: «ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است» (و لكن القلوب علیله، و البصائر مدخوله! (۱)).

در اینجا امام علیه السلام به دو علت عمده اشاره می کند، زیرا منظور از «قلوب»، عقلهاست که بر اثر هوا و هوسها و آفات دیگر، شناخت از کار می افتد و منظور از «بصائر» چشمهای بصیرت است که پرده های گناه و تعصب و خودخواهی بر روی آن افکنده می شود.

بدیهی است آنها هرگز در اصل خلقت چنین نبوده، بلکه بر اثر غفلت و هوا و هوس و شهوت به این روز افتاده اند. امام علیه السلام در این عبارت کوتاه، اشاره به موانع شناخت می کند که در آیات قرآن نیز آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل های آنها نشسته است. (۲) و در جای دیگر می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً» آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و دلش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است. (۳)

همان گونه که در آیات بیشماری نیز همگان را دعوت به مطالعه اسرار آفرینش و تفکر در قدرت و نعمتهای خدا کرده تا از این طریق به راه راست پی برند.

سپس امام علیه السلام بعد از بیان مسأله اسرار آفرینش به صورت کلی انگشت روی بخشی از موجودات شگفت انگیز جهان آفرینش می گذارد و می فرماید: «آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، و گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان پوست آنها را مرتب کرده

ص: ۱۵۸

۱-۱. «مدخوله» از ریشه «دخل» بر وزن «دغل» به معنای فساد و تباهی است.

۲-۲. مطلقین، آیه ۱۴.

۳-۳. جائیه، آیه ۲۳.

است»؛ (ألا- ينظرون إلى صغير ما خلق، كيف أحكم خلقه، و أتقن تركيبه، و فلق له السمع و البصر، و سؤی (۱) له العظم و البشر (۲)!) .

در اینجا امام علیه السلام به امور ششگانه ای درباره حیوانات و حشرات بسیار کوچک اشاره می کند؛ آفرینش مستحکم، ترکیب صحیح، دارا بودن گوش و چشم و نظم خاص استخوان و پوست. آری در عین کوچکی، همه اعضا و ابزار مورد نیاز در اختیار آنهاست و آنچه را خداوند به حیوان عظیمی همچون فیل و کرگدن داده، به آنها نیز به نسبت اندام و نیازشان بخشیده است و به یقین آفرینش این موجودات کوچک به جهت ظرافت و دقت عجیبی که در آنها به کار رفته از آفرینش موجودات عظیم مهمتر است.

آن گاه امام وارد مرحله دقیق تری می شود و از میان موجودات کوچک به شرح بسیار جالبی درباره دو مخلوق صغیر که غالباً انسانها درباره آفرینش آن دو نمی اندیشند می پردازد؛ نخست درباره مورچه چنین می فرماید: «به این مورچه نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی شود و در اندیشه نمی گنجد»؛ (انظروا إلى النملة في صغر جثتها، و لطافه هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر، و لا بمستدرک الفكر) .

سپس می افزاید: «ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پرسنگلاخ) راه می رود و به روزیش دست می یابد، دانه ها را (از راه های دور و نزدیک) به لانه اش منتقل می کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می نماید. در فصل گرما برای سرما و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی ذخیره می کند»؛ (كيف دبّت علی أرضها، و صبّت علی رزقها، تنقل الحبّه إلى حجرها، و تعدّها في مستقرّها. تجمع في حرّها لبردها، و في وردها (۳) لصدرها (۴) .

ص: ۱۵۹

۱-۱). «سؤی» از ریشه «تسویه» به معنای نظام بخشیدن و مرتب نمودن است.

۲-۲). «بشر» جمع «بشره» یعنی ظاهر پوست تن و به معنای انسان نیز می آید.

۳-۳). «ورد» به معنای عطش و نیز آبگاه است و در اینجا کنایه از امکان و توانایی است.

۴-۴). «صدر» یعنی بازگشت از آبگاه و در اینجا کنایه از ناتوانی و فقدان است.

آری، این موجود ضعیف و ناتوان به قدری هوشیار است که راه و رسم زندگی خود را به خوبی می‌داند، با این دست و پای کوچک کوه و دشت و بیابان و درختها را جولانگاه خود قرار می‌دهد و آن دسته از مواد غذایی که با مزاج او سازگار است از میان مواد مختلف بر می‌گزیند و دانه‌های غذایی را از راه‌های دور و نزدیک به لانه خود می‌برد؛ دانه‌هایی را انتخاب می‌کند که از پیچ و خم لانه بگذرد و مشکلی برای عبور و مرور سایر هموعانش ایجاد نکند. دانه‌ها را در جایگاه مخصوص جای می‌دهد به گونه‌ای که فاسد نشود. در فصل تابستان با یک الهام درونی بی‌آن که زمستان را دیده باشد - یعنی متولد همان سال باشد - پیش‌بینی ایامی را که برف و باران سراسر روی زمین را گرفته و جمع‌آوری روزی را بر او غیر ممکن ساخته می‌کند و درست به اندازه نیازش با دوراندیشی مواد غذایی را ذخیره می‌سازد.

در ادامه می‌افزاید: «روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته، خداوند مَنان هرگز از او غافل نمی‌شود، و پروردگار مدبّر محرومش نمی‌سازد، هرچند در دل سنگی سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد»؛ (مکفول برزقها، مرزوقه بوقفها؛ لا - یغفلها المَنان، و لا یحرما الدّیان (۱)، و لو فی الصّیف (۲) الیابس، و الحجر الجامس! (۳)).

اشاره به اینکه خداوند مَنان این موجودات کوچک را که در دشتها و بیابانها و کوهها زندگی می‌کنند از نظر لطفش دور نداشته هر غذایی که موافق طبع آنهاست در اختیارشان قرار داده است، حتی اگر در دل سنگ سخت و خشکی زندگی کنند غذا و رطوبت لازم را هرچند از طریق هوا باشد برای آنها فراهم می‌کند و با الهام درونی آنها را

ص: ۱۶۰

۱-۵). «دیان» به معنای پاداش دهنده و داور حاکم و مدبّر است.

۲-۶). «صفا» به معنای تخته سنگ سخت و صاف است.

۳-۷). «جامس» یعنی خشکیده.

و اداری می سازد که در ایام توانایی برای روزهای ناتوانی ذخیره کنند و این واقعا حیرت آور است.

آیا این حشره می داند چند روز از زمستان را نمی تواند از لانه بیرون آید؟ آیا می فهمد که جیره غذایی او در این مدت چه اندازه است؟ آیا توجه دارد چه موادی ممکن است در این مدت سالم بماند و فاسد نشود؟ و آیا خبر دارد که این مواد در کجاست و از چه جایی باید به دست آورد؟

آری همه اینها را می داند و استاد ازل به او آموخته است.

سپس امام علیه السلام ساختمان شگفت آور این موجود زنده کوچک را با نیروی فکر و اندیشه تشریح می کند و می فرماید: «اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از جوانب دنده ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از وصف عجایب آن به زحمت خواهی افتاد»؛ (و لو فکرت فی مجاری أكلها، فی علوها و سفلها، و ما فی الجوف من شراسیف (۱) بطنها، و ما فی الرأس من عینها و أذنها، لقضیت من خلقها عجبا، و لقیته من وصفها تعبا!).

اشاره به اینکه اگر انسان در آفرینش این موجود کوچک که به زحمت دیده می شود دقت کند، و پرده های غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است کنار بزند، به راستی یک دنیا شگفتی در آن دیده می شود؛ در سر بسیار کوچک او هم چشم است و هم گوش و هم دهان و دو شاخکی همچون دو آنتن دارد که برای برقراری ارتباط از آن استفاده می کند و در شکمش چیزی همانند معده و روده است و دنده های بسیار ظریف و کوچکی از هر طرف آن را احاطه کرده است. اعصاب و عضلات ظریفش به اندازه نیاز اوست و مغز کوچکش مدیریت زندگی پیچیده او را بر عهده گرفته، پاهایش مفاصل مختلف دارد و هر مفصلی همچون مفاصل حیوانات بزرگ کار ویژه ای انجام می دهد.

ص: ۱۶۱

۱-۱). «شراسیف» جمع «شرسوف» به معنای انتهای نرم دنده ها در طرف شکم است.

سپس امام علیه السّلام به نتیجه گیری از بیان بالا پرداخته، چنین می فرماید: «پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا نهاده است، هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبود و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است»؛ (فتعالی المذی أقامها علی قوائمها، و بناها علی دعائمها! لم یشر که فی فطرتها فاطر، و لم یعنه علی خلقها قادر).

امام علیه السّلام در این عبارت همگان را به دو موضوع توجه می دهد و آن اینکه خداوند این پیکر ظریف را بر دست و پای ظریفی که توان حمل آن را دارد بلکه گاه کوله بار سنگینی که چندین برابر وزن اوست بر دوش می گیرد، استوار ساخته و عجب اینکه با کوله بارش از دیوار صاف بالا می رود و گاه به سقف می چسبد و به راه خود ادامه می دهد کاری که از هیچ انسان قهرمانی ساخته نیست. اضافه بر این برای او اسکلتی متناسب حالش آفریده که امام از آن تعبیر به دعائم (ستونها) فرموده است. این اسکلت نه چندان سنگین است که از توان حرکت او بکاهد و نه آن قدر سبک و ظریف که نتواند هیأت او و محتوای درون وجودش را نگهدارد.

آن گاه به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می فرماید: «اگر تمام راه های فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر بررسی همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده ای دارد»؛ (و لو ضربت فی مذاهب فکرک لتبلغ غایاته، ما دلّک الدّلاله إلاّ علی أنّ فاطر النّمله هو فاطر النّخله، لدقیق تفصیل کلّ شیء، و غامض اختلاف کلّ حی).

اشاره به اینکه تصوّر نکنید ساختمان یک موجود بزرگ؛ مانند درخت نخل تناور از ساختمان یک موجود کوچک همچون مورچه مهم تر است، زیرا اگر درست بنگرید هر دو ساختمان بسیار پیچیده و دقیقی دارند و قوانین منظم بر هر دو حاکم است و هدایت های

الهی از لحظه تولد تا پایان عمر در هر دو نمایان است. به علاوه آن درخت بزرگ هم در حدّ خود دارای اعضای مختلف کوچک و بزرگ و قوی و ضعیف است که هر کدام متناسب با وظیفه و مسئولیت‌هایشان ساخته شده اند (و به این ترتیب ارتباط علت و معلول در جمله های بالا آشکار می شود).

کوتاه سخن اینکه گاه انسان آثار مختلفی از نظر کوچکی و بزرگی یک پدیده آورنده می بیند؛ مثلاً ساعت‌هایی را که به اندازه یک سانتی متر است و ساعت‌هایی که چند متر طول و عرض آن است یا کتابی را که چند صفحه پایان یافته با کتابی که دوره آن ده ها جلد است هنگامی که انسان آنها را با یکدیگر مقایسه می کند و اصول کلی حاکم بر آن را یکسان می بیند و ادبیات خاصی که در آن کتاب کوچک و بزرگ به کار رفته هماهنگ مشاهده می کند می فهمد هر دو اثر از یک منبع، سرچشمه گرفته و پدید آورنده هر دو یکی است.

سپس به نکته مهم دیگری در تکمیل این سخن پرداخته می فرماید: «(به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون؛ (و ما الجلیل و اللطیف، و الثقیل و الخفیف، و القوی و الضعیف، فی خلقه إلاّ سواء).

اشاره به اینکه کوچک و بزرگ و آسان و مشکل نسبت به موجودی تصوّر می شود که قدرت و نیروی او محدود باشد. آنچه از استعداد او بیرون است ممتنع، و آنچه به اندازه آخرین حدّ استعداد اوست مشکل و آنچه کمتر از قدرت اوست آسان است؛ ولی ذات پاک خداوند که قدرتی نامحدود دارد همه اینها در برابرش یکسان است؛ حرکت دادن کلّ منظومه شمسی با حرکت دادن یک ذره غبار برای او تفاوتی نمی کند و آفرینش مورچه های بسیار ریز با درختان بسیار بلند و قوی پیکر برای او یکی است.

برای یک مورچه برداشتن یک دانه گندم با دو دانه بسیار فرق می کند؛ ممکن است یکی را به آسانی بردارد و برای برداشتن دومی بسیار خسته و ناتوان گردد، در حالی که ما انسانها در این دو کمترین تفاوتی را احساس نمی کنیم. همچنین ما در تصورات ذهنی

خود می توانیم یک قطره آب را تصوّر کنیم و به همان سادگی و آسانی یک دریای بی کران و موج را این مثالها می تواند عمق بحثی را که درباره قدرت بی پایان خدا در بالا گفتیم، روشن سازد.

نکته: زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها

زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها

گرچه مورچه ها بر اثر کثرت و تنوع و وجود بی شمارشان در کوه و صحرا و درون خانه ها، به صورت یک امر عادی درآمده و توجه عامه مردم را هرگز به خود جلب نمی کند؛ ولی برای دانشمندانی که گاه بیست سال درباره زندگی آنها اندیشیده اند بسیار شگفت آور است و مطالعات آنها درباره اسرار آفرینش مورچگان درهای بزرگی را برای پی بردن به عظمت آفریدگار به روی ما گشوده است که به گوشه ای از آن ذیلا اشاره می شود:

۱. حیوانات و حشراتی که به صورت گروهی زندگی می کنند کم نیستند؛ مانند بخشی از پرندگان و ماهیان و گوزنها و آهوها؛ ولی آنها که زندگی دسته جمعیشان براساس تقسیم کار است کم هستند و مورچگان یکی از شاخص ترین آنها هستند. مورچه های ماده وظیفه جمع آوری غذا، نگهداری نوزادان و حتی نگهداری مادر لانه (ملکه مورچگان) را بر عهده دارند. مورچه های نر کارشان بارور ساختن ملکه و ملکه کارش تخم گذاری است و جالب این که نرها بعد از جفت گیری می میرند. گروهی نیز به صورت نیروهای مسلح هستند که آرواره های قوی دارند و از لانه در برابر هجوم دشمنان پاسداری می کنند.

۲. مورچه های کارگر (ماده ها) زمین را سوراخ می کنند و به تدریج خاک را می کنند تا محل مناسبی برای زندگی آنها در زیر سطح زمین فراهم شود؛ ولی همه مورچه ها در زیر زمین زندگی نمی کنند. گروهی از مورچه ها که آنها را مورچه نجار می نامند، درون چوبها را سوراخ می کنند و در آن لانه می سازند.

ص: ۱۶۴

۳. مورچه ها در اندام کوچک خود که گاهی فقط به دو میلیمتر می رسد تمام دستگانهایی را که در یک حیوان عظیم الجثه است، دارا هستند و حتی چیزی بیش از او دارند، پاهای اضافی و شاخکهایی که آنها را با محیط خود آشنا می سازد و عقل و هوش اجتماعی قوی و آینده نگری.

۴. بسیاری از مورچه ها، حشرات دیگر را به خدمت خود درمی آورند و از آنها استفاده می کنند (در واقع نوعی دامداری دارند) از جمله مورچه گندمزار یکی از این نوع مورچه هاست. جانوری که مورد استفاده این نوع مورچه قرار می گیرد، شپشه های گیاهی است. این حشرات اگر خشمگین شوند مایع شیرینی مانند عسل ترشح می کنند و مورچه ها از آن بهره می گیرند.

بعضی دیگر از مورچه ها، حشرات مخصوصی را که در پوست درختان تخم می گذارند یا سوسکها را به خدمت خود درمی آورند.

۵. اگر تعجب نکنید گروهی از مورچه ها دست به کشاورزی می زنند. نوعی مورچه که به نام مورچه چتری نامیده می شود، باغچه ای در اطراف لانه خود ترتیب می دهد و در آن قارچهای کوچک می پروراند. مورچه های کارگر برای رشد قارچها قطعات کوچکی از برگها را جدا می کنند و با خود می آورند. هنگامی که مورچه کارگر قطعه ای از برگ را با خود می آورد گویی چتری بالای سر دارد و به همین دلیل به این نام نامیده شده است.

۶. نوعی از مورچه ها به مورچه های سپاهی نامیده شده اند که مانند عشایر از جایی به جای دیگر کوچ می کنند. آنها حشراتی واقعا درنده هستند که حتی فیلهها سعی می کنند سر راه آنها قرار نگیرند و گرنه صدمه زیادی به آنها می زنند.

گروهی از این مورچهگان که در مناطق حاره زندگی می کنند گوشت خوارند و هرگاه دسته جمعی به جانوری حمله کنند به زودی از پای در می آید و در مدت کمی همه عضلات حیوان را می خورند و تنها اسکلتی از او به جای می ماند.

۷. مورچه ها معمولا - سری بزرگ و کمری باریک دارند و نسبت به جثه خود بسیار قوی و پرزورند چنان که دانه ای را که چندین برابر آنها وزن دارد با دندان می گیرند و از دیوار بالا

می روند کاری که برای هیچ قهرمان وزنه برداری از انسانها امکان پذیر نیست. آری! مورچه برخلاف جثه کوچک خود، به راحتی می تواند بارهایی را که ده برابر خودش وزن دارد بلند کند یا جابجا نماید.

۸. آینده نگری مورچه و مدیریت او بسیار جالب است؛ در تابستان با الهام درونی به فکر زمستان سخت است در صورتی که چه بسا در طول عمرش هرگز زمستان ندیده باشد. دانه های غذایی را به طرز مطلوبی نگهداری می کند؛ گاه آنها را از لانه بیرون می آورد تا هوا بخورد و فاسد نشود و گاه آنها را به دو یا چند قسمت تقسیم می کند تا سبز نشود و فاسد نگردد، حتی نوشته اند دانه گشنیز را به چهار قسمت تقسیم می کند، زیرا اگر کمتر از آن باشد سبز می شود.

۹. موقعیت شناسی مورچه عجیب است. بعضی از دانشمندان نوشته اند مورچه ای را در وسط دایره ای از آتش قرار دادند او برای نجات خود به هرسو حرکت کرد و چون راه فراری پیدا نکرد سرانجام جان داد. نقطه ای را که او جان داده بود اندازه گیری کردند درست مرکز دایره بود؛ یعنی دورترین نقطه به آتش اطراف.

۱۰. مورچه ها انواع زیادی دارند که بعضی از دانشمندان بالغ بر چهار هزار نوع را شمارش کرده اند و تعداد مورچه های روی زمین را ده برابر مجموع انسانها می دانند.

مطالعات جدید نشان می دهد که مورچه ها در زمینه حل مشکل ترافیک از انسانها پیشی گرفته اند. میلیونها مورچه صبورانه با دنبال کردن یک ساختار ساده «تک گذر» بهترین راه را برای رسیدن به مقصد در اسرع وقت و بدون تأخیر در پیش می گیرند.

شگفتیهای دنیای مورچگان بسیار بیش از آن است که در بالا گفته شد و در این زمینه کتابها یا مقالات فراوانی نوشته شده است و از اینجا روشن می شود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این خطبه بر چه نقطه حساسی از آفرینش خداوند انگشت نهاده است. (۱)

ص: ۱۶۶

۱- ۱). دائره المعارف موسوم به فرهنگ نامه، نوشته موريس پارکر که توسط ده نفر از اساتيد دانشگاههای ایران به فارسی برگردانده شده است؛ فرهنگ معین؛ مقالات مطبوعات روز و حياه الحيوان دمیری.

و كذلك السَّيِّمَاءُ و الهواء، و الرِّيح و الماء. فانظر إلى الشَّمْس و القمر، و النَّبَات و الشَّجَر، و الماء و الحجر، و اختلاف هذا اللَّيْلِ و النَّهَار، و تَفَجَّر هذه البحار، و كثره هذه الجبال، و طول هذه القلائل و تفرَّق هذه اللُّغَات، و الألسن المختلفات. فالويل لمن أنكر المقدِّر، و جحد المدبِّر! زعموا أَنَّهُم كالنَّبات ما لهم زارع، و لا- لاختلاف صورهم صانع؛ و لم يلجؤوا إلى حجِّه فيما ادَّعوا، و لا تحقيق لما ادَّعوا، و هل يكون بناء من غير بان، أو جنايه من غير جان؟!

و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادهای و آب نگاهی بیفکن. به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمدوشد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلّه ها و تعدّد این لغات و زبانهای گوناگون، وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند و) نظام آفرین این جهان را انکار کرده، و مدبّر عالم را نفی کند، آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده ای نیست. آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده اند تحقیقی به عمل نیاورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عاقل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟!

شرح و تفسیر: نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

امام علیه السلام در بخش پیشین این خطبه درباره دقایق و عجایب آفرینش مورچگان،

سخن گفت؛ ولی برای اینکه تصور نشود شگفتیها و نظامات عجیب و خیره کننده منحصر به این مورد یا موارد محدود نیست بلافاصله به سراغ این نکته می رود که اگر در جای جای این جهان پهناور در زمین و آسمان و مخلوقات گوناگون دقت کنید همه همین گونه است. در این میان انگشت روی شانزده پدیده شگفت انگیز این جهان می گذارد؛ از زمین و آسمان گرفته تا بعضی مسائل مربوط به انسان و می فرماید: «و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادها و آب»؛ (و كذلك السَّماء و الهواء، و الزَّيَّاح و الماء) .

در ادامه می افزاید: «نگاهی بیفکن به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمدوشد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلّه ها و تعدّد این لغات و زبانهای گوناگون»؛ (فانظر إلى الشَّمس و القمر، و النَّبات و الشَّجر، و الماء و الحجر، و اختلاف هذا اللَّيْلِ و النَّهار، و تفجّر هذه البحار، و كثره هذه الجبال، و طول هذه القلال (1) و تفرّق هذه اللغات، و الألسن المختلفة) .

امام علیه السّلام در اینجا مجموعه ای از موجودات گوناگون این جهان را مطرح فرموده که هر یک خلقتی شگفت آور و آثاری بسیار دارند. منظور از «سما» اشاره به مجموعه کرات عالم بالا از ثوابت و سیارات گرفته تا کهکشانهاست، بنابراین شمس و قمر که در جمله بعد می آید از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و می دانیم آسمان با این معنا آفرینشی بسیار عجیب دارد، همان گونه که قرآن می فرماید: «لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است ولی بیشتر مردم نمی دانند». (2)

منظور از «هواء» همان هوایی است که گرداگرد کره زمین را گرفته، از همه چیز حیاتی تر و از همه چیز فراوان تر است.

ص: ۱۶۸

۱- ۱). «القلال» جمع «قلّه» قسمت بالای کوه را گویند.

۲- ۲). غافر، آیه ۵۷.

«ریاح» (جمع ریح) اشاره به بادهاست که وظایف مختلفی در چرخه حیات انسان و موجودات زنده بر عهده دارند، ابرها را به حرکت درآورده به سوی زمینهای خشک و بی آب، گسیل می دارند، گیاهان را بارور می کنند، دریاها را موج می سازند و به موجودات دریایی اکسیژن می دهند، هوای آلوده را جابجا می کنند و هوای تصفیه شده جنگلها را به شهرها می فرستند.

«ماء» (آب) در اینجا به قرینه ریح (بادها) اشاره به نزول بارانهای حیات بخش و زنده کننده است همان گونه که قرآن می فرماید: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم. (۱)

سپس امام علیه السلام دستور می دهد به موجودات مختلف این جهان، از خورشید و ماه گرفته تا گیاهان و درختان نگاه کنید و همچنین آبها و سنگها. (به نظر می رسد «ماء» در اینجا که در کنار حجر (سنگ) قرار گرفته اشاره به چشمه ها و نهرهای جاری است) و اختلاف لیل و نهار، اشاره به نظام بسیار دقیق و حساب شده نور و ظلمت است که هر یک به دنبال دیگری می آید و فصول چهارگانه را با آثار و برکاتش پدید می آورد با شب های آرام بخش و روزهای پرتلاش که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

جمله «و تَفَجَّرَ الْبَحَارُ» می تواند اشاره به پیدایش دریاها یا جوش و خروشی باشد که بر اثر امواج کوه پیکر پیدا می شود و می دانیم دریاها کانون عجیب ترین مخلوقات خداست، آن گونه که در دعای امام سجاد علیه السلام آمده است: «یا من فی البحار عجائبه» (۲) و نیز منبع مهمی برای مواد غذایی و معدنی و وسیله خوبی برای نقل و انتقالات به صورت بسیار گسترده و سرچشمه پیدایش ابرها و نزول بارانهاست.

کثرت جبال اشاره به کوه های فراوانی است که کره زمین را همچون زرهی در بر گرفته، طوفانها را درهم می شکند. ابرها را برای آبیاری زمینها نگه می دارد و به پوسته زمین در

ص: ۱۶۹

۱-۱. حجر، آیه ۲۲.

۲-۲. از فقرات دعای ابو حمزه ثمالی.

مقابل جزر و مد ناشی از جاذبه ماه آرامش می بخشد، و دامنه های آن چراگاه آماده ای برای چهارپایان است. همچنین طولانی بودن گله ها سبب می شود منابع آب به صورت برف برفراز آنها ذخیره شود و تدریجا به سوی زمینهای تشنه سرازیر گردد و آنها را آبیاری کند، و انسانها و حیوانات تشنه را سیراب کند. قرآن مجید می گوید: «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ» زمین را بعد از آن گسترش داد، و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، و کوه ها را ثابت و محکم نمود، همه اینها برای بهره گیری شما و چهارپایان است». (۱)

در پایان به نکته مهمی از زندگی بشر اشاره می کند و آن اختلاف لغات و لهجه ها و کثرت زبانهاست. با اینکه پدر و مادر همه یکی است این تعدد لغات از کجا سرچشمه گرفته است و چگونه هر گروهی به زبان خاصی سخن می گویند؟ و هم اکنون بیش از هزار زبان، اعم از زبانهای رسمی و محلی در دنیا وجود دارد. خداوند چنان استعدادی برای خلق لغات به انسانها داده که هر گروهی می توانند برای خود لغت و زبانی ابداع کنند. شاید برای اینکه اسرار زندگیشان تنها نزد خودشان باشد و بیگانگان از آن باخبر نشوند. قرآن مجید می گوید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خداوند رحمن قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت». (۲)

نیز می فرماید: «وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ» و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگهای شماست». (۳)

امام علیه السلام بعد از استدلال قوی و نیرومند و قانع کننده بالا برای اثبات وجود خدا درباره منکران پروردگار سخن می گوید و ادعای بی اساس آنها را با دو دلیل ابطال می کند.

(البته کمتر موردی در قرآن و نهج البلاغه دیده می شود که سخن از مادیها و منکران ذات

ص: ۱۷۰

۱-۱. نازعات، آیات ۳۰-۳۳.

۲-۲. الرحمن، آیات ۱-۴.

۳-۳. روم، آیه ۲۲.

پاک پروردگار به میان آمده باشد، زیرا آنها حداقل در آن زمان، بسیار کم بودند و اکثریت مردم جهان را صاحبان ادیان و مذاهب تشکیل می دادند).

می فرماید: «وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند) و نظام آفرین این جهان را انکار کرده و مدبّر عالم را نفی کند؛ (فالویل لمن أنکر المقدر، و جحد المدبر!) .

اشاره به اینکه آثار تدبیر در سراسر جهان آفرینش آن قدر آشکار است که منکران مدبّر جهان درخور سرزنش و نفرین هستند.

سپس می افزاید: «آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده ای نیست؛ (زعموا أنّهم کالتبّات ما لهم زارع، و لا لاختلاف صورهم صانع) .

البته این تعبیر به خاطر نگاه ساده اندیشانه ای است که انسانها معمولاً نسبت به علفهای خودرو دارند، حال آنکه از نظر یک دانشمند گیاه شناس هربرگی از آنها نیز دفتری از معرفت کردگار است. امروز دانشمندان به این نکته پی برده اند که هزاران نوع گیاه خودرو در دشتهای و کوهها با خواص دارویی مختلف و حیات بخش می روید و هر کدام ساختمان شگرفی برای خود دارند. ریشه ها، ساقه ها، برگها و گلهای هریک از دیگری عجیبت و شگفت آورتر است، پس با دقت معلوم می شود که آنها هم زارع و خالقی دارند با علم و قدرت بی پایان.

آن گاه امام علیه السلام با دو دلیل سخن آنها را در هم می شکند، نخست می فرماید: «آنچه منکران پروردگار می گویند گفتاری است بی دلیل، زیرا آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده اند تحقیقی به عمل نیاورده اند؛ (و لم یلجؤوا (۱) إلى حجة فیما ادّعوا، و لا تحقیق لما أوعوا (۲) .

ص: ۱۷۱

۱- ۱). «لم یلجؤوا» از ریشه «لجؤ» بر وزن «غروب» به معنای پناه بردن، گرفته شده است.

۲- ۲). «أوعوا» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است.

دلیل دوم اینکه هر ساختمان و بنای منظم و حساب شده ای حتما مهندس و معماری داشته است، می فرماید: «آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عقل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟ (و هل یكون بناء من غیر بان، أو جنایه من غیر جان) .

هم اکنون آثار و بناهایی در گوشه و کنار کره زمین وجود دارد که هزاران سال از عمر آن می گذرد و به جهت ظرافتها و هنرنماییهایی که در آنها به کار رفته به عنوان آثار باستانی حفظ می شود و در واقع کتابهایی هستند که تمدن انسانهای پیشین را در خود نگهداری می کنند. نه خداپرستان نه مادیها هیچ کدام ادعا نمی کنند که این ساختمانها به وسیله باد و باران و طوفانها به وجود آمده یا افراد ناآگاه و بی هنری به صورت تصادفی آنها را روی هم چیده اند، بلکه همه بدون استثنا از وجود این بناها پی به بانی صاحب عقل و شعوری می برند و درایت و تدبیر و هنرمندی او را می ستایند.

و جمله «أو جنایه من غیر جان» اشاره به این است که نه تنها بنا و سازندگی احتیاج به علم و تدبیر دارد، بلکه تخریبها و جنایات هدفدار نیز نیاز به برنامه ریزی شخص عاقلی دارد که برای رسیدن به مقصود و مطلوب خویش چه زمان و مکانی را انتخاب کند، از چه وسیله ای استفاده کند و چگونه وارد عمل شود تا به مقصود برسد.

امروز برای تخریب یک بنای عظیم به گونه ای که عوارض نامطلوب جانبی نداشته باشد از وجود متخصصان و آگاهان استفاده می کنند، بنابراین هم ساخت و سازهای حساب شده و هم تخریبهای برنامه ریزی شده هر دو نیاز به عقل و تدبیر دارد. گواه این سخن اینکه امام علیه السلام در بخش آینده این خطبه سخن از ملخ و ساختمان شگفت انگیز او به میان می آورد که کارش تخریب حساب شده زراعتها و گیاهان است.

جلوه‌هایی از برهان نظم

آنچه امام علیه السلام در جمله‌های آخر این خطبه بیان فرمود «و هل یكون بناء من غیر بان، أو جنایه من غیر جان» اشاره لطیفی است به برهان معروف نظم که از مهم‌ترین استدلال‌ات خداشناسی است.

توضیح اینکه هرگاه ما وارد ساختمان مجلل چند طبقه‌ای شویم که دارای اتاقهای خواب متعدد، سالنهای پذیرایی، آشپزخانه، حمام و سرویس بهداشتی و آسانسورهایی باشد هنگامی که به سقفها و دیوارها نگاه می‌کنیم آینه کاریهای زیبا، گچ بریها و نقاشی و رنگ آمیزی جالبی در هر طرف می‌بینیم. وسایل گرمایش و سرمایش، لوله کشیهای آب و گاز، سیم کشیهای برق و تلفن همه منظم و مرتب است.

آیا هیچ کس -در هر حد از عقل و شعور باشد- احتمال می‌دهد که تصادفهای ناشی از حوادث مختلف طبیعی آن را به وجود آورده؟ یا چند کارگر بی سواد مقداری مصالح را فراهم ساخته و بدون هیچ آگاهی از معماری و امور دیگر چنین بنای باشکوهی را به وجود آورده‌اند؟ به یقین هر کس چنین احتمالی دهد یا مزاح می‌کند و یا عقل خود را از دست داده است. همه عقلای دنیا چنین قضاوت می‌کنند که افراد هوشمندی نقشه‌های دقیق آن را قبلاً تهیه کرده‌اند سپس گروهی از معمارها و بناهای ماهر و مهندسان تأسیسات و هنرمندان در تزیینات ساختمان دست به دست هم داده‌اند و چنین اثری را آفریده‌اند.

این سخن درباره هر بنا، هر کارخانه، هر کتاب علمی و... نیز صادق است و از آن تعبیر به برهان نظم می‌شود. می‌گویند همیشه نظم دلیل بر عقل و شعور پدید آورنده آن است و هر قدر نظم دقیقتر و پیچیده تر باشد از عقل و دانش بیشتری حکایت می‌کند.

اگر درست دقت کنیم ساختمان یک مورچه که ممکن است همه روزه زیر دست و

پاهای ما بر اثر بی توجهی از بین رود از این بناهای باشکوه هم مهم تر است. ساختمان پاها، مفصل زانوها، دستها و شاخکها، چشم فوق العاده کوچک و بینا، دستگاه شامه قوی که از راههای دور باخبر می شود، دهان و روده ها و دستگاه هاضمه و سلسله اعصاب و از همه مهم تر آن مغز بسیار کوچک و فوق العاده هوشمند، هر کدام به تنهایی از خالق عالم و قادری که آن را آفریده است حکایت می کند.

اضافه بر این، این حشره کوچک تغذیه و نمو می کند و تولید مثل دارد در حالی که آن ساختمان مجلل، موجود بی جانی است نه تغذیه ای دارد و نه نمو و تولید مثل.

حال اگر به سراغ ساختمان یک انسان و دستگاه های فوق العاده پیچیده و حساس قلب و مغز و اعصاب و دهها هزار کیلومتر رگها و مویرگهایی که تمام ذرات بدن او را هر لحظه آبیاری و تغذیه می کنند در نظر بگیریم ایمان ما به آن خالق عالم و قادر بیشتر می شود.

افزون بر اینها می دانیم در این جهان صدها هزار نوع گیاه و صدها هزار نوع حیوان و پرنده و حشرات و... وجود دارد که هر یک داستان شگفت انگیزی مخصوص به خود دارند.

قرآن مجید نام یکایک آنها را آیتی از آیات خدا نهاده و می گوید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ» (۱)

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

ص: ۱۷۴

و إن شئت قلت في الجراد، إذ خلق لها عينين حمراوين، وأسرج لها حدقتين قمرآوين، وجعل لها السمع الخفي، وفتح لها الفم السوي، وجعل لها الحس القوي، ونايين بهما تقرض، و منجلين بهما تقبض. يرهبا الزرع في زرعهم، ولا يستطيعون ذبها، و لو أجلسوا بجمعهم، حتى ترد الحرث في نزواتها، و تقضى منه شهواتها. و خلقها كله لا يكون إصبعاً مستدقاً.

ترجمه

و اگر بخواهی درباره ملخ سخن بگو که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه، آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است.

خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو داس که با آنها (ساقه ها و برگهای مورد نظر را) می گیرد. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه پیش می آید تا با جست و خیز خود به کشتزارها وارد شود و آنچه را می خواهد انجام دهد (و هر زمان مایل بود- و احتمالاً پس از نابودی کشتزار- آنجا را ترک گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازه یک انگشت باریک نیست!

شرح و تفسیر: به ساختمان ملخ نگاه کن!

به ساختمان ملخ نگاه کن!

حشرات را می توان بر سه گونه تقسیم کرد: گروهی از آنان خدمتگزار انسانها هستند

مانند زنبوران عسل که شهد گلها را برای ما جمع آوری می کنند و عموم زنبورها که گردهای گلها را جابه جا کرده و آنها را بارور می کنند و میوه های درختان را پربرکت می سازند.

بخش دیگری حشرات بی آزارند که (در ظاهر) نه خدمتی دارند و نه زحمت و دردسری، و گروه سومی هستند که جزء آفات و بلاها محسوب می شوند؛ مانند ملخ.

امام در بخش های گذشته این خطبه شرحی درباره شگفتیهای آفرینش مورچه بیان فرمود که موجودی است غالباً بی آزار و سخت کوش و می تواند الگویی برای انسانها باشد؛ ولی در این بخش از خطبه درباره حشره ای سخن می گوید که از مأموران عذاب الهی است و می تواند لشکری فراهم کند و به باغها و زراعتها چنان حمله ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می سازد و خوف و رجا را در انسانها تقویت کرده، می فرماید: «و اگر بخواهی درباره ملخ گفت و گو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است»؛ (و إن شئت قلت فی الجراد (۱)، إذ خلق لها عینین حمراوین، و أسرج لها حدقتین قمراوین (۲)، و جعل لها السمع الخفی، و فتح لها الفم السوی (۳)).

در ادامه سخن می افزاید: «خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو وسیله همچون دو داس که با آنها اشیای مورد نظر را می گیرد»؛ (و جعل لها الحس القوی، و نابین (۴) بهما تقرض، و

ص: ۱۷۶

۱- ۱). «الجراده» یعنی ملخ. ریشه اصلی آن «جرد» بر وزن «فرد» به معنای پوست کندن است که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.

۲- ۲). «قمراوین» تشبیه «قمر» از ماده «قمر» گرفته شده و قمرء جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.

۳- ۳). «سوی» به معنای موجود کاملی است که عیبی در آن نباشد.

۴- ۴). «نابین» تشبیه «ناب» دندان جلو است.

بعضی از دانشمندان می گویند: ملخ موجود عجیبی است که در هر بخشی از اعضای خود شبیه یکی از حیوانات است و به تعبیر دیگر با این که ظاهراً حیوان ضعیفی است ده شباهت به ده حیوان نیرومند دارد: صورتش همچون صورت اسب، چشمانش مانند چشمان فیل، گردنش همانند گردن گاو، شاخکهایش همچون شاخهای گوزن، سینه اش همچون سینه شیر، شکمش همچون شکم عقرب، بالهایش همانند بالهای عقاب، رانهایش همچون رانهای شتر، پاهایش مانند پاهای شتر مرغ و دم او مانند دم مار است و امام علیه السلام در بیان بالا- به هفت ویژگی شگفت آور او اشاره فرموده: چشمها، حدقه ها، گوش پنهان، دهان مخصوص، احساس قوی، دندانهای نیرومند و دو عضو شبیه دو داس در دو طرف دهان.

درباره عجایب خلقت این حشره در نکته ها بحث جالبی خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام به خطرات عظیم این حشره ظاهراً ضعیف پرداخته، می افزاید:

«کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند، حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه پیش می آید تا با جست و خیز خود در کشتزارها وارد شود و آنچه را میل دارد بخورد (و هر زمان مایل بود- و احتمالاً- پس از نابودی کشتزار- آنجا را ترک گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازه یک انگشت باریک نیست»؛ (یرهبها الزّراع فی زرعههم، و لا- یستطیعون ذبّها، و لو أجلبوا بجمعهم، حتّی ترد الحرث فی نزواتها (۲)، و تقضی منه شهواتها. و خلقها کله لا یکون إصبعا مستدّقه (۳)).

راستی عجیب است هر گاه فرماندهان بزرگ تاریخ لشکر خود را برای مبارزه با این

ص: ۱۷۷

۱- ۱). «منجلین» تشبیه «منجل» به معنای داس است و در اینجا کنایه از پاها یا دست های ملخ است که قوسی شکل است و با آن برگ ها و ساقه ها را می گیرد و با دندانش می چیند.

۲- ۲). «نزوات» جمع «نزوه» به معنای پرش است.

۳- ۳). «مستدقه» از ریشه «دقت» به معنای باریک بودن گرفته شده و «مستدقه» به معنای باریک است.

حشره کوچک بسیج کنند قادر بر دفع آن نیستند؛ دسته های ملخها همچون قطعات بزرگ ابر در آسمان ظاهر می شوند و ناگهان بر باغها و زراعتهای وسیع فرود می آیند و در مدّت کوتاهی ساقه های گیاهان و شاخه ها و برگها را می خورند و بیابانی خشک یا درختانی عریان از هرگونه برگ و میوه از خود به یادگار می گذارند.

حتی امروز که با هواپیمای سمپاشی و وسایل دیگر به مبارزه با آنها برمی خیزند تنها در بعضی از موارد ممکن است توفیقی نصیبشان شود، اگر حمله ملخها شدید باشد وسایل امروز نیز قادر به مبارزه با آنها نیست.

نکته: زندگی عجیب ملخها

زندگی عجیب ملخها

یکی از حشرات شگفت انگیز ملخ است حیوانی که در حال عادی به صورت بی ضرر و غیر مزاحم در گوشه و کنار مزارع، باغها، درّه ها و کوه ها زندگی می کند؛ ولی هنگامی که فرمان مرموزی به او داده شود به سرعت تکثیرمثل می کند و به صورت دسته جات عظیم؛ مانند قطعات ابر در آسمان به پرواز درمی آید و بر هرزراعت و باغی فرود آید آن را نابود می کند.

به گفته دانشمندان ساختمان این حشره بسیار پیچیده و عجیب است؛ از جمله اینکه دارای دو زوج چشم مرکب و سه چشم بسیط است، چشمهای مرکب او از چهار هزار قسمت تشکیل شده و هر یک ساختمان مخصوص به خود را دارد و از مجموع آنها چشم مرکب با دید واحد تشکیل می شود. اما چشمهای سه گانه بسیط او در بالای سرش قرار گرفته سینه اش از سه حلقه و شکمش از ده حلقه شبیه به یکدیگر تشکیل شده است.

او دارای دو زوج بال است؛ یک زوج بالهای جلو او که سخت است و به صورت قابی درآمده و جهت پرواز به کار نمی رود و کارش حفاظت بالهای ظریف پرواز است که به

هنگام استراحت چند مرتبه چین می خورد و زیر بالهای سخت جلو محفوظ می ماند.

پاهای عقب ملخ رشد زیادی کرده و برای جهش و پرش به او کمک می کند. ملخها در فصل تابستان یا بهار تخم ریزی می کنند، این تخمها به وسیله نوع ماده از انتهای دم او بیرون می آید و در سوراخهایی از زمین که بوجود آورده قرار می گیرد، نوزادان پس از خروج از تخم بسیار پرخور و حریصند و آنچه را سر راه خود بیابند می خورند و از این جهت در مبارزه با ملخ همیشه باید محلّ تخم ریزی آنها را دانست و وسیله نابودی نوزادها را قبل از خروج از تخم فراهم کرد.

ملخ انواع و اقسامی دارد؛ ملخهای دریایی، ملخهای مراکشی، ملخهای ایتالیایی که بیش از انواع ملخها به زراعتها خسارت وارد می کنند.

از شگفتیهای زندگی ملخ این است که از هنگامی که از تخم بیرون می آید تا زمانی که کامل شود و به پرواز درآید شش بار تغییر شکل می دهد.

توده های ملخ گاهی به قدری زیاد و گسترده می شوند که هزاران کیلومتر مربع از آسمان را می پوشانند. (۱)

ص: ۱۷۹

۱-۱). رجوع شود به الزجیّ الحدیث تألیف و ترجمه محمد کاظم الملکی، جلد ۲، صفحه ۳۲۹ و فرهنگ معین، واژه ملخ.

اشاره

فتبارك الله الّذى يسجد له «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً»، و يعقّر له خدّاً و وجهاً، و يلقي إليه بالطّاعه سلماً و ضعفاً، و يعطى له القياد رهبه و خوفاً! فالطّير مسخّره لأمره؛ أحصى عدد الزّيش منها و النّفس، و أرسى قوائمها على النّدى و اليبس؛ و قدّر أقواتها، و أحصى أجناسها. فهذا غراب و هذا عقاب. و هذا حمام و هذا نعام؛ دعا كلّ طائر باسمه، و كفّل له برزقه.

و أنشأ «السّحاب الثّقال» فأهطل ديمها، و عدّد قسمها. فبلّ الأرض بعد جفوفها، و أخرج نبتها بعد جدوبها .

ترجمه

بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه آنها که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند. پرندهگان مسخّر فرمان اوینند، خداوند شماره پرها و نفسهای آنها را احصا کرده، پاهای (بعضی از) آنها را برای حرکت درون آب و (گروهی دیگر را برای) خشکی محکم ساخته. و برای هر کدام غذای مناسب و خاصّی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و هریک را به شکل خاصّی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شتر مرغ. هریک را به نامی فراخوانده و روزی اش را بر عهده گرفته است. ابرهای سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو

فرستاد. سهم هر مکانی را (از باران) مشخص ساخت و با آن زمینهای خشک را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویاند.

شرح و تفسیر: راستی او بزرگ است!

راستی او بزرگ است!

امام علیه السلام در پایان این خطبه در واقع یک جمع بندی کلی بیان می کند و همه موجودات زمین و آسمان و انواع پرندگان و ابر و باد را سر بر فرمان او می شمرد و می فرماید: «بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه کسانی که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند»؛ (فتبارک (۱) الله الذی یسجد له «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» (۲))، و یعفر (۳) له خدًا (۴) و وجهًا، و یلقى إلیه بالطَّاعه سلما و ضعفًا، و یعطى له القیاد رهبه و خوفًا!).

سجود در اینجا ممکن است اشاره به خضوع ارادی در برابر ذات پاک پروردگار باشد، چون فاعل آن، صاحبان عقل اند که از کلمه «من» فهمیده می شود. این احتمال نیز داده

ص: ۱۸۲

۱- ۱). «تبارک» از ریشه «برکت» در اصل از «برک» بر وزن «برگ» به معنای سینه شتر گرفته شده و از آنجا که شتران به هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می چسبانند این ماده به معنای ثبوت و دوام و استقرار چیزی به کار می رود و به آنگیر از آن جهت «برکه» می گویند که آب مدتی در آن ثابت می ماند و مبارک به چیزی می گویند که خیر آن باقی و ثابت باشد، بنابراین «تبارک» هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود به معنای پربرکت و جاوید است.

۲- ۲). رعد، آیه ۱۵.

۳- ۳). «یعفر» از ریشه «عفر» و «عفر» بر وزن «فقر» و سفر به معنای خاک گرفته شده است، بنابراین تعفیر به معنای خاک مالیدن است.

۴- ۴). «خد» در اصل به معنای شکاف است. سپس به فرورفتگی بین گونه ها و بینی و به خود گونه و دو طرف صورت اطلاق شده و در اینجا به معنای دو طرف صورت است.

شده که منظور هم سجده ارادی تشریحی باشد و هم تکوینی، بنابراین که واژه «من» در اینجا شامل صاحبان عقل و غیر آنها هر دو باشد (و به اصطلاح جنبه تغلیب داشته باشد).

تعبیر «طوعاً و کرها» می تواند اشاره به همین معنا باشد، زیرا آنها سجود تشریحی دارند از روی اراده است و آنها که سجده تکوینی می کنند از روی اراده نیست و می تواند اشاره به این باشد که گروهی در حال اختیار در پیشگاه او سر به سجده می نهند و گروهی به هنگام گرفتاریها و مشکلات، آن گونه که در قرآن مجید آمده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» هنگامی که مشرکان بر کشتی سوار می شوند (در برابر طوفانها و امواج کوه پیکر دریا قرار می گیرند) خدا را با اخلاص و خالی از هر گونه آلودگی به شرک می خوانند ولی هنگامی که خدا آنان را به خشکی می رساند و نجات می دهد باز مشرک می شوند». (۱)

جمله «یَعْفُرُ لَهُ...» اگر به معنای حقیقی آن تفسیر شود، اشاره به سجده معمولی است که انسان پیشانی بر خاک می نهد و اگر به معنای مجازی تفسیر شود هر گونه خضوع تشریحی و تکوینی را شامل می گردد.

همچنین جمله «یُلْقَى إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ...» نیز ناظر به همین معناست که گروهی از عقلا- از روی میل و اختیار و احساس ضعف و ناتوانی سر بر فرمان او می نهند و اما موجودات غیر عاقل بی اختیار تسلیم قوانین آفرینش اند.

جمله «یُعْطَى لَهُ الْقِيَادَ..» اشاره به مرحله ای فراتر از مرحله اطاعت است، زیرا در اطاعت انسان فرمان مولا را می شنود و به پا می خیزد و آن را انجام می دهد؛ ولی در «قیاد» خود را تسلیم او می کند و مولا او را می برد «هرجا که خاطر خواه اوست».

بعضی از لغویان در میان «رهبت» و «خوف» این فرق را گذاشته اند که «خوف» به معنای مطلق ترس است و «رهبت» ترسی است که با اضطراب و خویشتن داری همراه باشد.

سپس امام علیه السلام بار دیگر به بخشی از مخلوقات شگفت انگیز خدا؛ یعنی پرندگان

ص: ۱۸۳

می پردازد که به راستی از عجایب خلقت اند. نه تنها از این جهت که برخلاف جاذبه زمین به آسمان پرواز می کنند و با سرعت عجیب و فوق العاده ای به هرسو می روند، بلکه ساختمان آنها از جهات مختلف- که در پایان این بحث به بخشی از آن اشاره می شود- جنبه استثنایی دارد. حضرت می فرماید: «پرنده گان مسخر فرمان اویند»؛ (فَالطَّيْرُ مَسْخَرَةٌ لِأَمْرِهِ) .

این جمله برگرفته از آیه شریفه «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» آیا پرنده گانی را که بر فراز آسمانها نگه داشته شده اند ندیدند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هایی (از عظمت و قدرت خدا) وجود دارد برای کسانی که ایمان می آورند (و آماده پذیرش حَقِّند)». (۱)

آن گاه به شرح بیشتری درباره پرنده گان پرداخته و به چند نکته مهم اشاره می کند و می فرماید: «خداوند شماره پرها و نفسهای آنها را احصا کرده، پاهای بعضی را برای حرکت درون آب، محکم ساخته و پای گروهی را برای خشکی و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و هریک را به شکل خاصی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شتر مرغ، هریک را به نامی فرا خوانده و روزی اش را بر عهده گرفته است»؛ (أَحْصَى عِدَدَ الرِّيشِ (۲) مِنْهَا وَ النَّفْسِ، وَ أَرَسَى (۳) قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى (۴) وَ الْبَيْسِ؛ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا. فَهَذَا غَرَابٌ وَ هَذَا عِقَابٌ. وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَ كَفَلَ لَهُ بَرزَقَهُ) .

ص: ۱۸۴

۱- ۱). نحل، آیه ۷۹.

۲- ۲). «ریش» به معنای پرهای پرنده گان است و چون پرهای آنها غالبا زینتی است به لباس های زینتی نیز «ریش» اطلاق می شود.

۳- ۳). «ارسی» از ماده «رسو» بر وزن «رسم» به معنای ثابت و پابرجا بودن گرفته شده و ارسی به معنای پابرجا ساختن است.

۴- ۴). «ندی» و «نداوت» به معنای رطوبت است.

امام علیه السلام در این عبارات به نکات زیبایی اشاره می کند. پرهای پرندگان از شگفت انگیزترین بخشهای آنهاست؛ هرکدام شبیه نهال زیبایی است که ریشه اش در گوشت بدن او به طور سطحی فرورفته و شاخ و برگها به صورت منظم از آن روئیده و با چینش مخصوص در اطراف سر، گلو، بالها و سینه ها روی هم قرار گرفته است و هریک از آنها که بیفتند نهال دیگری به جای آن می روید. لطافت آن عجیب و رنگ آمیزی آن عجیب تر است.

سپس به پاهای آنها اشاره می کند که بعضی برای خشکی ساخته شده، کوتاه و محکم و بعضی برای استفاده در کنار دریاها و نهرها، بلند و کشیده که با گردن بلندی همراه است و به حیوان اجازه می دهد غذای خود را از درون آب بگیرد.

آن گاه به مواد غذایی آنها اشاره می کند که برای هریک سهمی از دانه های غذایی و غیر آن قائل شده است و جالب اینکه هیچ یک از پرندگان دندانی برای خرد کردن این دانه ها ندارند. در عوض معده ای به آنها داده (که در عربی به آن «قائصه» می گویند) بسیار پرحرارت و داغ که با ترشحات مناسب دانه ها را نرم و قابل جذب می کند و چون به جهت وجود دشمنان مختلف، وقت زیادی برای برچیدن دانه ندارد، خداوند عضو دیگری به آنها داده به نام چینه دان (که در عربی به آن «حوصله» می گویند) و مانند کیسه ای است برای جمع آوری سریع دانه ها تا به هنگام فرصت به طور تدریجی به سنگدان منتقل کند و آن را هضم و جذب نماید.

آن گاه به انواع گوناگون و کاملاً متفاوت پرندگان اشاره می کند که هریک ساختمانی مخصوص خود و برنامه های ویژه ای در زندگی دارند؛ از کلاغها گرفته تا عقابها و از کبوترها تا شترمرغها و عجایب آفرینش در آنها به قدری زیاد است که انسان را مبهور می کند.

بزرگ است خداوندی که این همه موجودات را به صورتهای مختلف آفریده است.

شاید جمله «دعا کلّ طائر باسمه» اشاره به همین موضوع باشد که هریک از پرندگان

را با ویژگی هایی که اراده کرده آفریده است و در واقع این دعوت تکوینی است با مجموعه ویژگی هایی که از آن تعبیر به اسم شده و شبیه تعبیری است که قرآن مجید در مورد آفرینش همه موجودات دارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید موجود باش آن نیز بی درنگ موجود می شود». (۱)

امام علیه السلام پایان خطبه را به آفرینش ابرهایی اختصاص می دهد که آب، سرچشمه اصلی حیات همه موجودات، از آن فرومی ریزد، می فرماید: «ابره‌ای سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو فرستاد. سهم هر مکانی را مشخص ساخت و با آن زمینهای خشک را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانید»؛ (و أنشأ «السَّحَابَ الثَّقَالَ» (۲) فَأَهْطَلَ (۳) دیمها (۴)، و عدّد قسمها. فَبَلَّ الأَرْضَ بعد جفوفها و أخرج نبتها بعد جدوبها (۵)).

می دانیم ابرها اقسام مختلفی دارند نوعی ابرهای پوششی هستند که تقریباً هیچ آبی ندارند و ابرهایی که آب مختصری با خود حمل می کنند. قسم سوم ابرهای فشرده پر آبی است که رطوبت زیادی با خود دارند و گویی دریاهایی معلق بر فراز آسمان اند و معمولاً در طبقات پایین جو قرار می گیرند و قرآن از آنها به «سحاب ثقال» تعبیر کرده است، می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدَ مِمِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد تا ابرهای سنگین بار را

ص: ۱۸۶

۱- ۱. یس، آیه ۸۲.

۲- ۲. رعد، آیه ۱۲.

۳- ۳. «اهطل» از ریشه «هطل» بر وزن «حتم» به معنای پی در پی باریدن است.

۴- ۴. «دیم» جمع «دیمه» بر وزن «بیمه» به معنای باران پردوام و خالی از رعد و برق است.

۵- ۵. «جدوب» و «جدب» بر وزن «جمع» به معنای خشکی ناشی از عدم نزول باران است.

(بر دوش) کشند (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می فرستیم و به وسیله آنها آب (حیات بخش) را نازل می کنیم و با آن از هر گونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم». (۱)

نکته: درسهایی بزرگ در جمله های کوتاه

درسهایی بزرگ در جمله های کوتاه

این خطبه درسهای مهمی به ما می آموزد؛ از جمله اینکه اسرار عظمت خداوند را حتی در کوچکترین موجودات این جهان جستجو کنیم چه بسا موجودات کوچک و در ظاهر بی اهمیتی همچون مورچه و ملخ را بیابیم که دارای شگفت انگیزترین اسرار خلقت باشند. به همه چیز، به عنوان اینکه نخستین بار است آن را می بینیم نگاه کنیم، تا به عجایبش پی ببریم و از این مخلوقات به خالق دانا و توانایش برسیم.

قابل توجه اینکه پیشینیان درباره اسرار آفرینش موجودات مخصوصا حیوانات اموری گفته اند که خالی از اسطوره و افسانه نیست، در حالی که آنچه امام در این خطبه و خطبه های دیگر نهج البلاغه از اسرار آفرینش بیان می کند خالی از هر گونه اغراق و مطلب خرافی و نادرست است.

ص: ۱۸۷

و من خطبه له علیه السلام

فی التوحید و تجمع هذه الخطبه من أصول العلم ما لا تجمه خطبه

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که درباره توحید ایراد فرموده و آن قدر اصول علمی در آن گرد آمده که در هیچ خطبه ای وجود ندارد.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه درباره صفات خداداد سخن سرداده و بیش از هفتاد وصف از

ص: ۱۸۹

۱-۱). سند خطبه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه نخستین سخنی که در اینجا می گوید از امالی سید مرتضی رحمهم الله که فرموده: «شرح اصول توحید و عدل از سخنان و خطبه های امام امیر المؤمنین علیه السلام گرفته شده و علمای کلام هرچه در این باره گفته اند همه آنها شرح این سخنان است». سپس می افزاید: «این خطبه را طبرسی در احتجاج با تفاوتی نقل کرده که نشان می دهد از غیر نهج البلاغه گرفته است و مرحوم کلینی قبل از سید رضی بخشهایی از آن را در جلد اول اصول کافی آورده است». (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۷) و از سوی دیگر محتوای خطبه آن قدر عالی و بلند است که امکان ندارد از غیر فکر امام معصوم و حجّت خدا برخیزد و می دانیم یکی از دلایل صحت استناد روایات به معصومین، علو مضمون آنهاست.

اوصاف الهی را در آن بیان کرده است که در هیچ خطبه دیگری گستردگی ذکر صفات جلال و جمال، در این حد دیده نمی شود.

در واقع امام علیه السلام در این خطبه قدرت بیان اندیشه الهی خود را در شرح پیچیده ترین مسائل اعتقادی نشان داده و همه دقایق صفات ثبوتی و سلبی و اضافی حق تعالی را با نظم خاصی برشمرده است و سزاوار است که آن را به منزله سوره توحید- که در روایات به عنوان یک سوم قرآن شمرده شده است- در نهج البلاغه بدانیم.

این خطبه در واقع یک بخش است و آن شرح اسما و صفات خداست؛ ولی آن را با کمی مسامحه می توان به سه بخش تقسیم کرد: بخشی درباره صفات ثبوتی خداوند سخن می گوید و بخشی دیگر درباره صفات سلبی و بخشی هم به قدرت پروردگار در مسأله معاد و بازگشت انسانها به زندگی مجدد اشاره دارد.

در مجموع، هر کس این خطبه را با دقت بررسی کند می داند که هرگز فیلسوفان الهی جهان در گذشته و حال خدا را این گونه دقیق و روشن، زیبا و جالب معرفی نکرده اند و حتی اگر مطالعه کننده مسلمان هم نباشد بر گوینده این سخنان هزاران آفرین می گوید.

ص: ۱۹۰

ما وحيده من كيفه، و لا - حقيقته اصاب من مثله، و لا - اياه عنى من شبهه، و لا صمده من اثار إليه و توهمه. كل معروف بنفسه مصنوع، و كل قائم فى سواه معلول. فاعل لا باضطراب آله، مقدر لا بجول فكره، غنى لا باستفاده.

لا تصحبه الأوقات، و لا ترفده الأدوات؛ سبق الأوقات كونه، و العدم وجوده، و الإبتداء أزله. بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له، و بمضادته بين الأمور عرف أن لا - ضد له، و بمقارنته بين الأشياء عرف أن لا - قرين له. ضاد التور بالظلمه، و الوضوح بالبهمه، و الجمود بالبلل، و الحرور بالصرد. مؤلف بين متعادياتها، مقارن بين متبايناتها، مقرب بين متباعداتها، مفرق بين متدانياتها.

كسى كه براى خدا كیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن كس كه براى او مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر كس او را به چیزی تشبیه كند به مقصد نرسیده و آن كس كه به او اشاره كند یا در وهم و اندیشه آورد، او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است. (كنه ذاتش هرگز شناخته نمی شود، زیرا) آنچه كنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است. او فاعلی است كه نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات نیست و مدبری است كه احتیاج به جولان فكر و اندیشه ندارد، بی نیاز است اما نه به این معنا كه (قبلا از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد. نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می كند (بلكه) وجودش بر

زمان پیشی گرفته و بر عدم، سبقت جسته و ازلیتیش بر آغاز مقدّم بوده است. با آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است و با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد، نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داده.

اضداد را باهم ترکیب نمود و متباینات را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت.

شرح و تفسیر: نکات دقیقی درباره صفات خدا

نکات دقیقی درباره صفات خدا

این خطبه شریفه همان گونه که در بالا آمد مشتمل بر مطالب نفیس و مباحث پرارزشی از علم الهی است که در نهایت فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب و انسجام عبارات و زیبایی بیان شده است. در آغاز این خطبه امام علیه السلام به بخشی از صفات سلویه خداوند اشاره می کند و می فرماید: «کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن کس که به او اشاره کند، یا در وهم و اندیشه آورد او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است»؛ (ما و حده من کیفه، و لا حقیقه أصاب من مثله، و لا إیّاه عنی من شبّهه، و لا صمده (۱) من أشار إلیه و توّهّمه) .

امام علیه السلام در بیان نخستین وصف از اوصاف سلویه پروردگار به مسئله نفی کیفیت از خداوند اشاره می کند که همان حالتی است که عارض به جسم مادی یا موجود روحانی می شود و چون در معرض حدوث عوارض بودن دلیل بر مخلوق بودن است ذات پاکی که

ص: ۱۹۲

۱- ۱). «صمد» از ریشه «صمد» گاه به معنای بزرگی و گاه به معنای صلابت و استحکام و گاه به معنای پاک و منزّه بودن آمده است و در اینجا به همین معنای اخیر است.

ازلی و ابدی است در معرض کیفیتی قرار نمی گیرد.

در بیان دومین وصف، هرگونه مثل و مانند و همتا را از او نفی می کند، زیرا اگر مثلی داشته باشد هرگاه مثلثیت در همه جهات باشد، عین او می شود و اگر در بعضی از جهات باشد لازمه آن ترکیب است (ترکیب از ما به الاشتراک و مابه الامتیاز) و ترکیب با واجب الوجود بودن نمی سازد، زیرا هر مرکبی نیازمند به اجزای خود است و نیاز در واجب الوجود مفهومی ندارد و به تعبیر دیگر اجزای در مرتبه قبل از «کل» قرار دارند، بنابراین اگر واجب الوجودی هست باید همان اجزای باشد؛ نه «کل» که مولود آن اجزاست و از طرفی لازمه اجزاء، تعدّد است و در واجب الوجود تعدّد امکان ندارد، زیرا واجب الوجود از هر نظر نامتناهی است و دو «نامتناهی از هر نظر» محال است.

در سومین وصف نفی شبیه از ذات مقدّس او می کند، زیرا ذات نامتناهی از جمیع جهات، شبیه و مانند ندارد. (تفاوت مثل و شبیه از این جهت است که مثل در همه جهات یا اکثر صفات ملاحظه می شود و شبیه ممکن است در پاره ای از جهات باشد).

در چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: آن کس که به خدا اشاره کند یا او را در وهم خویش بگنجاند خدا را نشناخته، زیرا اشاره حسی دلیل بر جسمانیت و دارا بودن جهت و مکان است که خداوند از همه اینها منزّه است و در وهم گنجانیدن به معنای محدود ساختن ذات پاک نامحدود اوست و به همین دلیل می گوئیم: هیچ کس کنه ذات خدا را درک نمی کند و علم ما به او همانند علم اجمالی است، مثلاً می گوئیم: خداوند همان آفریدگار و خالق این جهان است.

در ادامه این سخن به دو وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «(کنه ذاتش هرگز شناخته نمی شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علّتی است»؛ (کلّ معروف بنفسه مصنوع، و کلّ قائم فی سواه معلول). .

بارها گفته ایم خداوند وجودی است از هر نظر غیر متناهی و هرگز در فکر محدود ما

نمی‌گنجد و به همین دلیل برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است و اگر سؤال شود پس چگونه ما خدا را می‌شناسیم؟ می‌گوییم: عمدتاً از دو راه: یکی از طریق اشاره به آثار و افعال او که جهان هستی را پر کرده و بر هر چه نظر کنیم سیمای او را در ماورای آن اجمالاً - می‌بینیم و دیگر از طریق تحلیل حقیقت وجود که به واجب الوجود اجمالاً - منتهی می‌شود و در اصطلاح «برهان صدیقین» نام دارد و در احادیث و دعاها به عنوان «یا من دلّ علی ذاته بذاته» به آن اشاره شده است که آن هم یک علم اجمالی است؛ نه علم به کنه و حقیقت ذات او که از دسترس همه افکار حتی افکار انبیا و اولیا بیرون است.

این نکته نیز روشن است که هر چیزی قائم به دیگری باشد خواه به صورت عرض بر آن عارض باشد و خواه به صورت وجود جوهری وابسته، به هر حال معلول دیگری است و خداوندی که واجب الوجود است معلول نیست؛ بلکه قیوم است؛ یعنی قائم به ذات خویش است و قیام دیگران به اوست.

سپس به افعال و تدبیرات و غنای او اشاره کرده، می‌فرماید: «او فاعلی است که نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات نیست و تدبیرکننده‌ای است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد و غنی و بی‌نیاز است امّا نه به این معنا که (قبلاً از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد»؛ (فاعل لا باضطراب آله، مقدر لا بجول (۱) فکره، غنی لا باستفاده).

زیرا کسی که برای انجام کارش متوسل به ابزار و آلاتی می‌شود و به سبب آن است که قدرتش محدود است لذا از آن ابزار کمک می‌گیرد و کسی که در تدبیراتش نیاز به تفکر و مطالعه دارد به سبب محدود بودن علم اوست که به ناچار با اندیشه و مطالعه بر آن می‌افزاید؛ ولی کسی که علم و قدرتش نامحدود است از همه اینها بی‌نیاز است و نیز همه اغنیا غیر از او از طریق تحصیل مال و مقام و امثال آن از بیرون وجود خود غنی می‌شوند در حالی که خداوند غنی بالذات است.

ص: ۱۹۴

۱- ۱). «جول» و «جولان» به معنای گردش کردن به هرسو است و جولان فکر به معنای اندیشیدن و فکر کردن است.

قرآن مجید می گوید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» ای مردم شما همگی نیازمند خداوند هستید و تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته ستایش است». (۱)

در ادامه بیان این اوصاف می فرماید: «نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می کند(بلکه) وجودش بر زمان پیشی گرفته، و بر عدم سبقت جسته و ازلیتش بر آغاز مقدم بوده است»؛ (لا- تصحبه الأوقات، و لا- ترفده (۲) الأدوات؛ سبق الأوقات کونه، و العدم وجوده، و الإبتداء أزله) .

جمله «لا- تصحبه الأوقات ...» اشاره به این است که زمان، امری حادث است و خداوندی که ذاتش ازلی و ابدی است قرین با حوادث نبوده و نخواهد بود و آلات و ابزار و ادوات، معین و یاور و حامی او نبوده است.

تفاوت این جمله با جمله «فاعل لا باضطراب آله» ممکن است از این نظر باشد که در جمله سابق سخن از افعال خدا بود که نیاز به آلات و ابزاری ندارد و این جمله اشاره به این است که در بقایش کمک از ابزار و ادواتی نمی گیرد.

و جمله های سه گانه «سبق الأوقات کونه ...» در واقع، شرحی است برای جمله «لا تصحبه الأوقات» چون هنگامی که پذیرفتیم هستی او برتر از زمان و مکان است نتیجه می گیریم که وجود او بر زمان پیشی گرفته و هستی او بر عدم سبقت جسته و ازلیت او بر هر آغازی مقدم بوده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه امام می فرماید: وجود خداوند بر عدم سبقت گرفت در حالی که «عدم» چیزی نیست که وجود خداوند بر آن سبقت گیرد.

در پاسخ این سؤال می توان گفت که مقصود از عدم، عدم مخلوقات است؛ یعنی آن هنگام که هیچ یک از این کائنات موجود نشده بود خداوند وجود داشت.

ص: ۱۹۵

۱- ۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲- ۲. «ترفده» از ریشه «رَفَد» بر وزن «رَفَت» به معنای کمک کردن آمده است.

گاه گفته می شود: این جمله کنایه از واجب الوجود بودن خداوند است، زیرا ذاتی که واجب الوجود است همیشه بوده است و خواهد بود و بر عدم غلبه دارد و هرگز «عدم» بر ذات پاک او عارض نمی شود.

جمله «و الإبتداء أزله» (ازلیت خداوند بر ابتدا پیشی گرفت) اشاره به این است که ذات ازلی و ابدی او برتر از این است که آغاز و ابتدایی داشته باشد.

سپس امام علیه السلام به بیان اوصاف دیگری می پردازد که هر یک از دیگری مهم تر است، می فرماید: «به سبب آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است»؛ (بتشعیره (۱) المشاعر عرف أن لا مشعر له)، زیرا وجود حواس از لوازم مخلوقات امکانیه است و واجب الوجود از آن منزّه است. افزون بر این، حواس از عوارض موجودات است و عرض و معروض دو چیز مختلفند حال آنکه می دانیم ترکیب در ذات خداوند راه ندارد.

به تعبیر دیگر خداوند با آفرینش حواس به بندگانش نشان داد که احساس و حواس اموری عارضی هستند و جدای از ذات اشیا. بندگان نیز از اینجا فهمیدند که او دارای حواس نیست، چون ذاتش محل عوارض نیست.

در ادامه می افزاید: «با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد»؛ (و بمضادّته بین الأمور عرف أن لا ضدّ له، و بمقارنته بین الأشياء عرف أن لا قرین له).

تفسیر این سخن، آن است که دو موجود متضاد، به یقین هر دو محدود و دارای دو حالت مختلفند، در حالی که ذات خداوندی نه محدودیت دارد و نه چیزی بر او عارض می شود؛ همچنین دو موجود قرین یکدیگر هر دو محدودند و دارای عوارض مشابه، در حالی که ذات پاک او از هر نظر نامحدود و عاری از عوارض است.

ص: ۱۹۶

۱ - ۱). «تشعیر» از «شعور» به معنای آگاهی یافتن و دانستن و در کاری، دقیق و باریک شدن است؛ ولی در اینجا؛ یعنی دانستن چیزی از طریق حواس.

امام علیه السلام به دنبال این سخن انگشت بر چند مصداق از امور متضاد گذارده، می فرماید:

«نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داد؛ ضادّ الثور بالظلمه، و الوضوح بالبهمة (۱)، و الجمود بالبلل، و الحرور بالصرد (۲)».

بدیهی است این تضادّ فلسفه ای دارد و آن ایجاد تعادل و از میان بردن آثار سوء هر یک با دیگری است. اگر آفتاب، پیوسته در قسمتی از کره زمین بتابد و بخش دیگری پیوسته در ظلمت فرورود حیات و زندگی، به زودی برچیده خواهد شد؛ آنچه در معرض تابش آفتاب است از شدت حرارت می سوزد و نابود می شود و آنچه در ظلمت فرورفته منجمد می گردد و از میان می رود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ» (۳)؛ بگو به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟» «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْمَعُونَ فِيهِ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ» (۴)؛ بگو به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟» «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۵)؛ و از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید و شاید شکر نعمت او را به جا آورید».

در اینجا این سؤال مطرح است که ظلمت، امری عدمی است و چیزی نیست که

ص: ۱۹۷

۱-۱. «بهمة» به معنای سیاهی، تیرگی و شب های تاریک ماه است و در جمله بالا به معنای تیرگی است.

۲-۲. «صرد» به معنای سردی است. بعضی گفته اند: از واژه فارسی گرفته شده و تغییر شکل یافته است.

۳-۳. قصص، آیه ۷۱.

۴-۴. قصص، آیه ۷۲.

۵-۵. قصص، آیه ۷۳.

خداوند آن را آفریده باشد و یا به عنوان ضدّ در مقابل نور قرار گیرد. همین سؤال در آیه شریفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (۱)؛ ستایش مخصوص خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و نورها را پدید آورد» نیز مطرح است.

ولی با توجه به این نکته که ظلمت شب و مانند آن ظلمت مطلق نیست تا عدمی باشد، بلکه ضعف شدید نور است، به همین دلیل شبانگاه هنگامی که ناگهان چراغها خاموش می شود ما چیزی را مطلقاً نمی بینیم؛ ولی به تدریج که چشم ما به آن نور ضعیف درون ظلمت عادت می کند اطراف خود را مشاهده می کنیم، بنابراین ظلمت نیز مخلوقی از مخلوقات خداست که با نور متضادّ است.

جمله «و الوضوح بالبهمه» ممکن است اشاره به تفاوت رنگها باشد که فلسفه آن تمیز اشیا از یکدیگر است. «وضوح» اشاره به رنگهای روشن و «بهمه» اشاره به رنگهای تیره و تاریک است. یا اشاره به حالات نیمه روشن و نیمه تاریک در بین الطلوعین و بین الغروبین است «و الجمود بالبلبل» اشاره به خشکی ها و دریاها و اشیا جامد و مرطوب است که هر کدام فلسفه وجودی خاصی دارد.

«و الحرور بالصیرد» اشاره به فصول سال، یا به طور کلی گرما و سرماست که هر کدام نقشی در حیات موجودات زنده و پرورش آنها دارد.

آن گاه در ادامه این سخن به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «اضداد را با هم ترکیب نمود و موجودات متباین را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت»؛ (مؤلف بین متعاداتها، مقارن بین متبایناتها، مقرب بین متباعداتها، مفرق بین متدانیاتها).

امام علیه السّلام در این بیان اشاره به نکات بسیار مهمی می کند که خداوند در تدبیر جهان هستی به کار گرفته است. در بسیاری از موارد جمع بین ضدّین کرده، روح را که جوهری

ص: ۱۹۸

است لطیف و ماورای ماده با جسم خاکی پیوند داده و موجودات مختلف را در کنار یکدیگر قرار داده است، همان گونه که در ترکیب بدن انسان و جانوران و گیاهان دیده می شود که ده ها فلز و شبه فلز در کنار هم قرار گرفته و ترکیبی بدیع به وجود آورده اند.

جالب اینکه در میان دو ضد؛ مانند قطب مثبت و منفی الکتریسیته، جاذبه و کشش قرار داد، و در میان دو الکتریسیته یکسان؛ مانند دو مثبت یا دو منفی، دافعه قرار داده است.

در میان جنس نر و ماده به طور طبیعی جاذبه و در میان دو هم جنس دافعه قرار داده است.

به این ترتیب امام علیه السلام به چهار بخش از موجودات جهان اشاره کرده است که بخشی از آنها متضادند؛ مانند نور و ظلمت و روح و جسم، و بعضی متباینند؛ مانند انواع گیاهان و جانداران که در عین تباین تضادی هم با یکدیگر ندارند. خداوند در میان همه اینها الفتی ایجاد کرد.

قسم سوم آنهایی هستند که از هم دورند و خداوند آنها را به یکدیگر نزدیک می کند؛ مانند همسرانی از دو قوم جدای از یکدیگر که بر اثر عشق و محبت به هم نزدیک می شوند.

قسم چهارم اموری هستند که ذاتا به یکدیگر نزدیکند؛ ولی خداوند در تدبیر جهان آنها را از هم دور می سازد؛ مانند کرات منظومه شمسی که طبق نظریه معروف، روزی همه در کنار هم بودند اما خداوند آنها را از هم جدا کرد و منظومه شمسی را به وجود آورد.

یا اینکه اجزای ترکیبی و برگهای گیاهان بعد از خشکیدن از یکدیگر جدا می شوند و تبدیل به عناصر فعالی برای پرورش درختان و گیاهان دیگر می گردند، همچنین گاه قطعات ابر را از مناطق مختلف با فرمانی که به بادها می دهد به هم پیوند می زند و باران های حیات بخش نازل می کند و به بادهای دیگر فرمان می دهد که آنها را از هم متلاشی کنند و به جاهای دیگر بفرستند.

آری! ربوبیت و تدبیر او چنین اقتضا می کند که گاه جمع بین ضدین کند و گاه

متباینین را به یکدیگر نزدیک سازد؛ زمانی دورها را نزدیک و هنگامی نزدیکها را دور سازد.

نکته: چگونه جمع ضدین

چگونه جمع ضدین

گروهی معتقدند که جهان از جمع اضداد تشکیل شده و تضاد سبب تکامل است و به گفته بعضی از حکما «لولا التّضاد ما صحّ الفيض عن المبدأ الجواد؛ اگر تضاد نبود فیض از ناحیه پروردگار ادامه نمی یافت». بعضی جمله بالا را که در کلام امام علیه السّلام آمده است (مؤلف بین متعاداتها، مقارن بین متبایناتها...) نیز دلیل بر این مطلب گرفته اند.

طرفداران مکتب ماتریالیسم دیالکتیک یکی از اصول اساسی چهارگانه مکتب خود را نیز جمع ضدین می شمردند و می گویند: هر موجودی ضد خود را در دل خود پرورش می دهد و با ظاهر شدن ضد موجود قبلی از بین می رود و مثال به جوجه و تخم مرغ و امثال آن می زنند و از آن نتیجه می گیرند که جامعه سرمایه داری به طور جبری ضد خود را که جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است در دل خود می پروراند و با ظهور اینها سرمایه داری نفی می شود. بر این اساس مطالب واهی و سستی را بنا نهاده اند که ضعف و ناتوانی آنها در عمل ظاهر و آشکار گردید و همان گونه که مشاهده کردیم دستگاه آنها برچیده شد.

البته باید توجه داشت که جمع بین ضدین (یا نقیضین) یک اصطلاح فلسفی دارد که مفهومش جمع در محل واحد از جمیع جهات است. به این معنا که مثلاً شیئی واحد در آن واحد همه آن سفید و یا سیاه باشد البته محال است. یا یک لحظه معین در مکان واحد هم شب باشد و هم روز یا انسان معینی در زمان معینی هم زنده باشد و هم مرده.

بدیهی است جمع بین ضدین یا نقیضین به این مفهوم غیر ممکن است.

ولی گاه منظور جمع عرفی است؛ مانند اینکه دو جسم سیاه و سفید در آن واحد در کنار هم قرار گیرند. یا در دو زمان متصل به هم، گاه جسمی سفید و گاه سیاه باشد. این معنا نه تنها محال نیست، بلکه بخش های عظیمی از جهان را دربر گرفته است. با توجه به این نکته به اصل مسئله بازمی گردیم و می گوییم: در جهانی که ما زندگی می کنیم مدیر و مدبّر عالم، ذات پاک خداست که گاه نظام اضداد را گسترده است و همان گونه که در کلام امام علیه السلام آمده بود، نور و ظلمت حرارت و برودت خشکی و رطوبت را به هم آمیخته و نظام شب و روز و فصول سال و ابر و باران و آفتاب را مأمور کارهای مهمی کرده است و گاه میان امثال دیده می شود مثلاً اعضای پیکر یک انسان یا یک گیاه نه تنها تضادی ندارند، بلکه با یکدیگر هماهنگ اند.

به هر حال شک نیست که تضادها به گونه ای که گفته شد در بسیاری از مواقع می توانند نقش مهمی در پیشرفت جامعه انسانی و تکامل موجودات داشته باشند؛ رقابتهای سازنده در هر جامعه ای منشأ پیشرفت است و در میدان های مختلف سبب نیرومندی است حتی وجود شیطان در برابر مؤمنان موجب افزایش و قدرت ایمانی آنهاست.

اشاره

لا يشمل بحدّ، و لا يحسب بعدّ، و إنّما تحدّ الأدوات أنفسها، و تشير الالات إلى نظائرها. منعتهـا «منذ» القدمه، و حمتها «قد» الأزلّيه، و جنبتهـا «لو لا» التّكمله! بها تجلّى صانعها للعقول، و بها امتنع عن نظر العيون، و لا يجرى عليه السّكون و الحركه، و كيف يجرى عليه ما هو أجراه، و يعود فيه ما هو أبداه، و يحدث فيه ما هو أحدثه! إذا لتفاوتت ذاته، و لتجزأ كنهه، و لا تمتنع من الأزل معناه، و لكان له وراء إذ وجد له أمام، و لا لتمس التّمام إذ لزمه النّقصان. و إذا لقامت آيه المصنوع فيه، و لتحوّل دليلا بعد أن كان مدلولاً عليه، و خرج بسطان الإمتناع من أن يؤثّر فيه ما يؤثّر في غيره.

الّغذى لا يحول و لا يزول، و لا يجوز عليه الأفل. لم يلد فيكون مولوداً، و لم يولد فيصير محدوداً. جلّ عن اتّخاذ الأبناء، و طهر عن ملامسه النّساء .

ترجمه

حدّ و اندازه ای برای او نیست، و به شمارش در نمی آید، زیرا «واژه ها» خودش را محدود می سازد و «کلمات» به مانند خود اشاره می کند. (منظور از ادوات و آلات واژه هایی همچون «متی»، «قد» و «لعل» است که در عبارات بعد به آن اشاره خواهد شد). اینکه می گوئیم: موجودات از فلان زمان پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن بازمی دارد، و اینکه می گوئیم: به تحقیق به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی که گفته می شود: اگر چنین نبود مشکلی نداشتند، دلیلی بر آن است که به کمال نرسیده اند.

آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده

او با چشم های ظاهر غیر ممکن است سکون و حرکت در او راه ندارد(زیرا) چگونه ممکن است چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را او ظاهر کرده به خودش بازگردد و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ که اگر حرکت و سکون در ذات او راه پیدا کند ذاتش تغییر می پذیرد و کنه ذاتش تجزیه می شود مفهوم ازلیت برای او ممتنع می گردد و باید پشت سری داشته باشد اگر پیش روی دارد، و به سبب نقصان باید در جستجوی کمال باشد، و در این حال نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد و خود دلیل بر وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل وجود او باشند(و سرانجام اینکه) به سبب دارا بودن قدرت مطلقه آنچه در غیر او اثر می گذارد در او اثر نخواهد گذاشت. آری او خداوندی است که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست. کسی را نزد او تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاک تر از آن است که تصور آمیزش با زنان دربار او رود.

شرح و تفسیر: صفات سلبيه خداوند

امام علیه السلام در این بخش، نخست اشاره به صفات دیگری از صفات سلبيه خداوند کرده، می فرماید: «حد و اندازه ای او را فرانمی گیرد، و به حساب و شمارش در نمی آید، زیرا «واژه ها» خودش را محدود می سازند و «کلمات» به مانند خود اشاره می کند؛ (لا یشمل بحدّ، و لا یحسب بعدّ، و إنّما تحدّ الأدوات أنفسها، و تشیر الآلات إلی نظائرها) .

تفسیر جمله اول و دوم روشن است، چون خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود و اگر محدود بود واجب الوجود نبود بلکه ممکن الوجود بود. همچنین اگر به شمارش عددی در آید باید از قبیل ممکنات باشد که تعدد در آن راه می یابد و اگر می گوئیم خداوند یگانه و یکتاست نه به معنای واحد عددی است، بلکه به معنای بی نظیر بودن است:

ولی در تفسیر جمله سوم و چهارم به جهت ابهامی که بر آنها حاکم است، شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر دارند و کلید حل مشکل تفسیر این دو جمله در این امر نهفته است که قرائنی نشان می دهد مرحوم سید رضی به هنگام گلچین کردن خطبه که جزء برنامه همیشگی اوست جمله هایی را در ارتباط با این دو جمله حذف کرده است.

گرچه مرحوم رضی این نکته را رعایت می کند که در میان جمله های مرتبط با یکدیگر جدایی نیفکند ولی گاه ممکن است بدون توجه این مسئله به فراموشی سپرده شود.

شاهد این سخن که بعضی از جملات خطبه در اینجا حذف شده است، روایت تحف العقول است. در آنجا که امام علیه السلام می فرماید: «لا تفوتته» «متی» و «لا تدنیه» «قد» و «لا تحجبه» «لعل» و «لا تقارنه» «مع» و «لا تشتمله» «هو» «انما تحدّ الأدوات أنفسها و تشیر الآله الی نظائرها؛ در ذات پاک خداوند» «متی» (چه زمان؟) راه ندارد که قبل یا بعد از آن وجود داشته باشد و تعبیر به «قد» (که در مورد وقوع چیزی قریب به زمان حال به کار می رود) به او نزدیک نمی شود (تا او را محدود سازد) و «لعل» (شاید) او را محجوب نمی دارد (تا علم او آمیخته به شک گردد) و «هو» (او) تمام وجود وی را شامل نمی شود تا کنه ذاتش آشکار گردد. این کلمات (تعبیراتی همچون متی و قد و لعل و مع و هو) خود را محدود می سازد (یعنی تنها در جایی به کار می روند که زمان و مکان ناآگاهی در آن راه داشته باشد) و این تعبیرات به نظایر خود اشاره می کند (نظایری که در عالم ممکنات وجود دارد؛ نه ذات پاک خدا که بی نظیر است).

سپس در تأکید بر این سخن می فرماید: «همین که می گوییم: موجودات» «از فلان زمان» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن باز می دارد و این که می گوییم: «به تحقیق» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی که گفته می شود: «اگر چنین نبود» مشکلی نداشتند دلیل بر آن است که به کمال نرسیده اید؛ «منعتها» «منذ» «القدمه»،

ص: ۲۰۵

و حمتها «قد» الأزلية، و جنبتها «لولا» التكملة! . (۱)

توضیح اینکه واژه «منذ» در مواردی به کار می رود که تاریخچه ای برای وجود چیزی باشد، بنابراین با توجه به استعمال این واژه در مورد ممکنات به خوبی می توان یافت که اینها حادثند؛ نه قدیم. همچنین واژه «قد» هنگامی که در ماضی به کار می رود به معنای وقوع چیزی قریب به زمان حال است که آن هم با ازلیت سازگار نیست و نیز واژه «لولا» در جایی به کار می رود که مانعی بر سر راه تکامل چیزی به وجود آمده؛ مانند سخنی که قرآن مجید از کافران نقل می کند که به مستکبران می گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» اگر شما نبودیم ایمان آورده بودیم». (۲) و با توجه به ازلیت و ابدیت و کمال مطلق خداوند این ادوات و تعبیّرات هیچ کدام درباره او به کار نمی رود.

امام علیه السلام در بیان اوصاف دیگری از اوصاف خداوند می فرماید: «آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده او با چشم های ظاهر غیر ممکن است» (بها تجلی صانعها للعقول، و بها امتنع عن نظر العیون) .

آری آثار او در جای جای عالم هستی نمایان است و از آنها پی به وجود مقدّس او می بریم؛ ولی با این حال با چشم ظاهر دیده نمی شود، زیرا رؤیت چشم، مخصوص اجسام است که دارای زمان و مکان و اجزا و جهت هستند و خداوند از تمام اینها منزّه است.

آن گاه امام علیه السلام مسئله مهم دیگری را مطرح می کند و درباره نفی سکون و حرکت از ذات پاک خداوند سخن می گوید، می فرماید: «سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه می تواند چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است، و چگونه ممکن است آن چه را او ظاهر کرده به خودش باز گردد و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟» (و لا

ص: ۲۰۶

۱- ۱). باید توجه داشت که «منذ» و «قد» و «لولا» در سه جمله فوق فاعل برای فعل های «منعت» و «حمت» و «جنبّت» هستند و مفعول آنها «قدمه» و «ازلیه» و «تکمله» است و ضمیرهای مؤنث موجود در «منعتها» و «حمتها» و «جنبتها» به مخلوقات باز می گردد.

۲- ۲). سبا، آیه ۳۱.

یجری علیه السکون و الحرکه، و کیف یجری علیه ما هو أجراه، و یعود فیه ما هو أبداه، و یحدث فیه ما هو أحدثه! .

آری حرکت و سکون از عوارض ممکنات است. حرکت آن است که یک شیء در دو زمان در دو جا یا در دو حالت قرار گیرد و سکون آن است که در دو زمان در یک جا یا در یک حالت باشد، بنابراین هم سکون حادث است و هم حرکت، زیرا هر دو وصف بیان حالت دوم چیزی است که زمانی بر آن گذشته است. به تعبیر دیگر در حالت اول نه سکون است نه حرکت و در حالت دوم است که سکون و حرکت معنا می یابد که اگر در جای اول باشد سکون است و اگر در جای دیگری باشد حرکت است.

اضافه بر این اگر حرکت در مکان و زمان و کیفیت و مانند اینها باشد از عوارض جسم است و همچنین اگر حرکت در جوهر باشد و می دانیم خداوند نه جسم است و نه جوهر.

نتیجه اینکه حرکت و سکون از مخلوقات خدا و از ممکنات است و هرگز به ذات پاک واجب الوجود راه ندارد.

در ادامه این سخن امام علیه السلام به دلایل این موضوع پرداخته و هشت دلیل برای آن ذکر می فرماید:

نخست اینکه «اگر حرکت و سکون در ذات خداوند راه پیدا کند ذاتش تغییر می پذیرد»؛ (إذا لتفاوتت ذاته) و می دانیم او وجودی است دارای کمال مطلق و دور از هر گونه تغییر، و ذاتی است ثابت.

دیگر اینکه «کنه ذاتش تجزیه می شود»؛ (و لتجزأ کنهه)، زیرا لازمه حرکت آن است که موجودی به چیزی رسد که نداشته است، بنابراین وجود او ترکیبی از ما بالفعل و ما بالقوه است (یعنی چیزی که هست و چیزی که بعدا به آن خواهد رسید).

سوم اینکه «مفهوم ازلیت برای او ممتنع می گردد»؛ (و لامتنع من الأزل معناه) .

زیرا حرکت و سکون، چنان که گفتیم، هر دو حادث است و ذات پاک او ازلی و قدیم است و جمع میان حادث و قدیم ممکن نیست.

چهارم اینکه اگر حرکت در ذات او راه پیدا کند «باید پشت سری داشته باشد اگر پیش روی دارد»؛ (و لکان له وراء إذ وجد له أمام)، زیرا حرکت به هر سو باشد و به هر مفهومی در نظر گرفته شود، سمت و سوی دارد که سمت و سوی آن، پیش رو محسوب می شود و عکس آن پشت سر.

پنجم اینکه لازمه حرکت جستجوی کمال است پس به سبب نقصان باید در جستجوی کمال باشد؛ (و لالتمس التمام إذ لازمه التقصان)، زیرا حرکت یا به سوی تکامل است یا به سوی نقصان و هر کدام باشد مفهومی آن است که موجود متحرک کمال مطلق نیست.

ششم اینکه اگر حرکت در ذات پاک او باشد «نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد»؛ (و إذا لقامت آیه المصنوع فیه) .

هفتم اینکه اگر چنین باشد «او دلیل وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل وجود او باشند»؛ (و لتحوّل دلیلاً بعد أن کان مدلولاً علیه) .

هشتم اینکه «به سبب دارا بودن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می گذارد در او اثر نخواهد گذاشت»؛ (و خرج بسلطان الإمتناع من أن یؤثر فیه ما یؤثر فی غیره). اشاره به اینکه سلطه نفوذناپذیر و غیر قابل تغییر او سبب می شود که معرض در حوادث نباشد و آنچه در غیر او مؤثر است در او تأثیر نکند، زیرا ذات پاکش غیر قابل تغییر است:

آنچه تغیر نپذیرد تویی آنکه نمرده است و نمیرد تویی

کوتاه سخن اینکه حرکت خواه در عرض باشد یا جوهر، در کمیت باشد (مانند رشد بدن انسان یا نمو گیاهان) یا در کیفیت باشد (مانند دگرگونی رنگ ها در جهان طبیعت و کم و زیاد شدن گرما و سرما در فصول سال) خواه به سوی کمال باشد (مانند رشد کودک) و خواه به سوی نقصان باشد (مانند ضعف و ناتوانی پیران) هیچ یک از آنها در ذات پاک خداوند راه ندارد، چون واجب الوجود است و کمال مطلق، و حرکت مخصوص ممکنات و موجودات دارای نقصان است.

افزون بر این، حرکت نشانه تجزیه پذیری و حادث بودن است که در ذات بسیط ازلی راه ندارد.

سپس امام در ادامه این اوصاف به بیان هفت وصف دیگر می پردازد که رابطه نزدیکی با مسئله حرکت دارد، می فرماید: «آری! او خداوندی که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست»؛ (الْمَدَى لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَفُولُ).

تغییر و زوال و افول و غروب همه از عوارض موجودات امکانیه و محدود و ناقص است و این اوصاف برای او متصور نیست.

آن گاه می فرماید: «کسی را نزد او تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاکتر از آن است که تصور آمیزش با زنان دربار او رود»؛ (لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا، وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا. جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَطَهَرَ عَنِ مَلَامَسَةِ النِّسَاءِ).

بی شک همه این امور، زادن و زاییده شدن و صاحب زن و فرزند شدن از عوارض موجودات جسمانی است و خداوند سبحان نه جسم است و نه عوارض جسمانی دارد، اضافه بر این، این امور هم نشانه حدوث است و هم نیاز، و او نه حادث است و نه نیازمند.

جمله «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا» اشاره به وضع متعارف موجودات زنده است که از یک سو متولد می شوند و از سوی دیگر فرزندان از آنها متولد می شود، بنابراین نقض و ایراد در مورد حضرت آدم که او صاحب فرزند شد ولی خودش از کسی متولد نشد وارد نمی شود، زیرا آدم فردی استثنایی بود، به علاوه اگر آدم متولد از انسانی نشد متولد از خاک شد که این خود نوعی ولادت است.

اشاره

لا- تناله الأوهام فتقدّره، و لا تتوهمه الفطن فتصوّره، و لا تدرکه الحواس فتحسّه، و لا تلمسه الأیدی فتمسّه. و لا يتغيّر بحال، و لا يتبدّل في الأحوال. و لا تبليه اللّیالی و الأيام، و لا یغیره الضّیاء و الظّلام. و لا یوصف بشیء من الأجزاء، و لا بالجوارح و الأعضاء، و لا- بعرض من الأ-عراض، و لا بالغيریه و الأبعاض. و لا یقال: له حدّ و لا نهایه، و لا انقطاع و لا غایه؛ و لا أنّ الأشياء تحویه فتقلّه أو تهویه، أو أنّ شیئا یحمله، فیمیله أو یعدّله. لیس فی الأشياء بوالج، و لا- عنها بخارج. یخبر لا بلسان و لهوات، و یسمع لا بخروق و أدوات. یقول و لا یلفظ، و یحفظ و لا یتحفّظ، و یرید و لا یضمّر. یحبّ و یرضی من غیر رقّه، و یبغض و یغضب من غیر مشقّه. یقول لمن أراد کونه: «کُنْ فَيَكُونُ» لا بصوت یقرع، و لا بנדاء یسمع؛ و إنّما کلامه سبحانه فعل منه أنشأه و مثله، لم یکن من قبل ذلك کائنا، و لو کان قدیما لکان إلها ثانيا .

ترجمه

دست وهم و خیال به دمان کبریایش نمی رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصور آورد. نه حواس قادر بر ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست ها می توانند او را لمس کنند تا ملموس شود، هیچ گاه تغییر نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد و شد شب ها و روزها وی را کهنه نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی دهد، هرگز توصیف به داشتن اجزا و جوارح و

اعضا، و عرضی از اعراض و تفاوت و ابعاض نمی شود، حد و نهایتی برای او نیست، و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا و پایین برند، و چیزی او را حمل نمی کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد.

نه درون اشیا داخل است و نه از آنها خارج، خبر می دهد اما نه با زبان و حنجره و می شنود ولی نه با کمک استخوان ها (ی شنوایی) و پرده گوش، سخن می گوید؛ اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می کند؛ اما نه با تصمیم گیری درونی دوست می دارد و خشنود می شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می دارد و خشم می گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون، هرگاه اراده چیزی کند، می گوید: «موجود باش» و بی درنگ موجود می شود؛ نه به این معنا که صدایی از او در گوش ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان چیزی است که ایجاد می کند و صورت می بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت خدا معبود دوم بود.

شرح و تفسیر: بخش دیگری از اوصاف بی نظیر او

بخش دیگری از اوصاف بی نظیر او

از نکات مهمی که در کلام امام علیه السلام در این خطبه کاملاً متجلی و آشکار است این است که امام علیه السلام با تعبیرات بسیار متنوع هرگونه وصفی از اوصاف مادی و جسمانی را از خداوند نفی می کند؛ زیرا بسیاری از مردم در طریق معرفه الله گرفتار تشبیه می شوند و خدا را با اوصاف مخلوقات در ذهن خود تصور می کنند که اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است.

این معلم بزرگ توحید و معرفه الله، به طور مکرر به این مسئله بازمی گردد و با عبارات زیبا و دلنشین مخاطبان خود را از پرتگاه تشبیه رهایی می بخشد.

به همین دلیل در ادامه بحث های سابق، در این بخش از خطبه می فرماید: «دست وهم و خیال به دامان کبریا پیش نمی رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصوّر آورد، نه حواس قادر بر ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست ها می توانند او را لمس کنند تا ملموس شود. هیچ گاه تغییر نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد و شد شب ها و روزها وی را کهنه نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی دهد؛ (لا تناله الأوهام فتقدّره، و لا تتوهّمه الفطن فتصوّره، و لا تدركه الحواسّ فتحسّه، و لا تلمسه الأيدي فتمسّه. و لا يتغيّر بحال، و لا يتبدّل في الأحوال. و لا تبليه اللّيالي و الأيّام، و لا يغيّره الضياء و الظلام).

«اوهام» جمع «وهم» به معنای قوه خیال است که تعلق به ماده و محسوسات دارد و اگر خداوند در وهم بگنجد باید مکان و زمان و کیفیت و کمیتی برای او تصور شود؛ حال آنکه ذات پاکش از این امور منزّه است، جسم دارای اجزاست و زمان و مکان و تغییر و حرکت و اینها اموری هستند که در ذات لایتنهای او راه ندارند.

«فطن» جمع «فطنه» به معنای قوه عقل و خرد است و به افراد تیزهوش «فطن» گفته می شود. قوه عقل نیز به کمک وهم و تصورات ذهنی وابسته به اجسام، فعالیت دارد، بنابراین اگر با عقل و به کمک وهم درک شود باز پای عوارض جسمانی در میان می آید.

تعبیر به «و لا - تلمسه ...» - با توجه به اینکه لمس و مسّ دو معنا دارد، مسّ به تماس با اجسام اطلاق می شود و لمس به طلب و تلاش برای تماس گفته می شود - اشاره به این است که هرچه انسانها بکوشند با دست خود او را لمس کنند غیر ممکن است، چون جسم نیست تا لمس شود.

اما با توجه به ثبات ذاتش، تغییر او با گذشت زمان و پدیده هایی همچون نور و ظلمت ممکن نیست؛ زیرا بارها گفته ایم او وجودی است کامل و نامتناهی از هر جهت و مافوق زمان و مکان و حرکت، و چنین ذاتی دستخوش حوادث و تغییرات نمی شود و اسیر

چنگال شب و روز و نور و ظلمت نمی گردد.

آن گاه در ادامه این سخن می فرماید: «هرگز توصیف به داشتن اجزا و داشتن جوارح و اعضا، و عرضی از اعراض و دارا بودن تفاوت و ابعاض نمی شود»؛ (و لا یوصف بشیء من الأجزاء، و لا بالجوارح و الأعضاء، و لا بعرض من الأعراض، و لا بالغيریه و الأبعاض).

روشن است تمام این امور یعنی دارا بودن اجزا و اعضای بدن و قبول عوارض -مانند رنگ ها و کیفیت و کمیت متفاوت- همه از خواص جسم و جسمانیات و ماده و ممکنات است و همچنین تفاوت با اشیای دیگر، زیرا لازمه آن ترکیب از قدر مشترک و مابه الامتیاز است و هرگونه ترکیب دلیل است بر احتیاج مرکب به اجزای خود، و موجود محتاج، واجب الوجود بی نیاز از همه چیز نتواند بود.

در ادامه بیان اوصاف سلبيه خداوند امام علیه السلام اوصاف دیگری را بیان می فرماید که:

«حد و نهایتی برای او نیست و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند یا پایین آورند، و چیزی او را حمل نمی کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد!»؛ (و لا یقال: له حدّ و لا نهایه، و لا انقطاع و لا غایه؛ و لا أنّ الأشیاء تحویه فتقله (۱) أو تهویه (۲)، أو أنّ شیئا یحملة، فیميله أو یعدّله).

این اوصاف ششگانه (حد، نهایت، انقطاع، پایان، احاطه کردن و حمل کردن) همه از اوصاف جسم و جسمانیات است و خداوندی که منزّه از جسمانیت است هیچ یک از این اوصاف در ذات پاکش راه ندارد و به فرض که بعضی از این اوصاف درباره غیر موجودات مادی نیز صادق باشد بی شک از اوصاف ممکن الوجود است که همواره و از هر نظر

ص: ۲۱۴

۱- ۱). «تقلّ» از ریشه «قلّ» بر وزن «ذلّ» به معنای بالا گرفتن و برتری جستن است و نوک کوه را به همین جهت قلّه نامیده اند، که در بلندترین نقطه کوه واقع شده است.

۲- ۲). «تهوی» از ریشه «هوی» بر وزن «تهی» به معنای سقوط از بلندی است و هوا بر وزن «قفا» به تمایل و عشق گفته می شود.

محدود است و بارها گفته ایم ذات پاک واجب الوجود از هر نظر نامحدود است. بنابراین هیچ یک از این اوصاف را به خود نمی پذیرد.

افزون بر این، اوصاف ذکر شده لوازمی دارد که آنها نیز مربوط به عالم اجسام است؛ احاطه کردن بر چیزی سبب می شود آن را بالا برد و یا پایین بیاورد و حمل کردن چیزی گاه سبب می شود آن را به یک طرف متمایل کنند یا ثابت نگهدارند و همه اینها از اوصاف اجسامند.

حتی بعضی از فلاسفه گفته اند خداوند به «لا نهاییه» نیز وصف نمی شود، زیرا این تعبیر لا نهایت جسمانی را تداعی می کند.

به هر حال امام علیه السلام در جای جای این خطبه سعی بر این می فرماید که همه مخاطبان را از گرفتار شدن در دام تشبیه رهایی بخشد و خداوند را از هر گونه وصف مخلوقات منزّه شمارد.

سپس در ادامه این اوصاف، اوصاف دیگری را می شمرد و می فرماید: «نه درون اشیا داخل است، و نه از آنها خارج!» (بلکه همه جا هست و به همه چیز احاطه دارد)؛ (لیس فی الأشياء بوالج (۱)، و لا عنها بخارج).

گاه ممکن است برای بعضی این گونه تعبیرات که درباره احاطه ذات پاک خداوند به همه اشیا در این خطبه و خطبه ها و روایات دیگر آمده؛ چیزی شبیه تناقض جلوه کند که چگونه ممکن است وجودی نه داخل اشیا باشد نه خارج از آن؛ ولی این یک واقعیت است؛ در یک تشبیه ناقص می توان گفت ذات مقدس او روح عالم هستی است. روح انسان در بدن او هست نه به معنای جزء بدن و از بدن خارج است نه به عنوان بیگانگی از بدن، بلکه احاطه تدبیر و تصرف در جسم دارد و هر زمان روح از جسم خارج شود؛ یعنی رابطه تدبیر و تصرفش قطع گردد، می میرد. آری خداوند به منزله روح عالم هستی است.

ص: ۲۱۵

در ادامه این سخن امام علیه السلام به بیان پنج وصف دیگر پرداخته، می فرماید: «خداوند خبر می دهد؛ اما نه با زبان و حنجره، و می شنود؛ ولی نه با کمک استخوانها (ی شنوایی) و پرده گوش، سخن می گوید؛ اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می کند؛ اما نه با تصمیم گیری درونی»؛ (بخبر لا بلسان و لهوات (۱)، و یسمع لا بخروق (۲) و أدوات. یقول و لا یلفظ، و یحفظ و لا یتحفظ، و یرید و لا یضم). .

اشاره به این که صفاتی همچون سمیع و حفیظ و متکلم و مرید بر ذات پاک او اطلاق می شود؛ ولی مجرد از عوارض جسمانی و اسباب مادی، چون او نه جسم است و نه ماده، اگر سخن می گوید امواج صوتی را برای موسی بن عمران یا غیر او در فضا ایجاد می کند، و اگر می شنود یا در حفظ دارد به معنای علم او به تمام سخنان و گفته ها و آگاهی او بر تمام حوادث گذشته است که نتیجه و عصاره حفظ و شنوایی و اراده است. به بیان دیگر این تعبیرات از قبیل مجازات مافوق الحقیقه است و هرگز نباید با شنیدن این الفاظ که بشر برای زندگی روزمره خود ابداع کرده است و عموماً رنگ جسمانی و مادی دارد تصور کنیم ذات پاک خداوند نیز همین گونه است. بلکه هنگام به کارگیری این الفاظ درباره خدا باید از تمام پوششهای جسمانی و مادی به درآید و در نتیجه و عصاره این امور خلاصه شود تا بتوان آنها را در مورد خداوند به کار برد و در واقع از قبیل «خذ الغایات و اترک المبادی» است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در جمله «یحفظ و لا یتحفظ» احتمال داده اند منظور این است که خداوند موجودات را از حوادث آفات حفظ می کند و خودش نیاز به حافظی

ص: ۲۱۶

۱- ۱). «لهوات» جمع «لهات» یعنی قطعه گوشتی که در آخر دهان و قبل از حلق آویزان است و به همین مناسبت به حلق نیز اطلاق می شود و در خطبه مورد بحث به همین معناست.

۲- ۲). «خروق» جمع «خرق» بر وزن «برق» به معنای شکاف و سوراخی است که در دیوار یا غیر آن وجود دارد و در اینجا یعنی سوراخ گوش.

ندارد؛ ولی از توجه به سایر اوصافی که قبل از این وصف آمده روشن می شود که مفهوم صحیح این کلام همان است که در بالا آمد؛ یعنی اشاره به نیروی حافظه است.

سپس به دو وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «دوست می دارد و خشنود می شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می دارد و خشم می گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون»؛ (یحِبُّ و یرضی من غیر رَقَّة، و یبغض و یغضب من غیر مشقَّة).

گرچه بعضی تصور کرده اند که «یحِبُّ و یرضی» دو معنای متفاوت دارند و همچنین «یبغض و یغضب» ولی لحن کلام امام علیه السلام نشان می دهد که هر دو را در یک معنا و یا قریب به یک معنا به کار برده است.

در هر حال، این دو وصف شبیه اوصافی است که قبلاً ذکر شد، اسباب آن جنبه آسمانی دارد؛ ولی نتیجه آن در مورد خداوند صادق است، محبت و رضایت ما آمیخته با رقت قلب و نوعی آرامش و تمایل باطنی است و بغض و غضب ما به جهت درد و رنج درونی، همراه تحریک اعصاب و بالا رفتن فشار خون است. بدیهی است این معانی در مورد خداوند صادق نیست و لذا این اوصاف را تفسیر به نتیجه کرده اند و گفته اند: محبت و رضایت خداوند نسبت به بنده اش به این صورت است که عملاً او را مشمول نعمتها و توفیقات بیشتر می کند و بغض و غضب او به کسی به این است که نعمت و سعادت و توفیق را از او می گیرد.

این گونه تفسیر به نتیجه، یکی از اصول اساسی است که در مورد بسیاری از صفات خداوند به کار می رود.

سپس امام علیه السلام در تکمیل این سخن می فرماید: «هرگاه اراده چیزی کند، می گوید:

«موجود باش» و بلا درنگ موجود می شود، نه به این معنا که صدایی از او در گوش ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان کاری است که ایجاد می کند و صورت می بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود

داشت خدا معبود دوم بود؛ (يقول لمن أراد كونه: «كُنْ فَيَكُونُ» (۱)، لا بصوت يقرع، و لا بنداء يسمع؛ و إنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه و مثله، لم يكن من قبل ذلك كائنا، و لو كان قديما لكان إلها ثانيا). .

مقصود امام عليه السلام از این سخن این است که جمله «کن فیکون» که در آیات قرآن مجید آمده به معنای فرمانی لفظی؛ مانند فرمان رؤسا و پادشاهان به زیردستان خود نیست که الفاظی بر زبان می رانند و در گوش مخاطبین می نشیند و گاه که اصرار بر چیزی دارند فریاد می کشند که تا فاصله زیادی فریادشان شنیده می شود، بلکه اوامر خداوند همان فرمان تکوینی او و به تعبیر دیگر فعل است، تا اراده چیزی کند (اراده نیز به معنای علم به نظام اصلح است) بی درنگ موجود می شود، اگر اراده کند کائنات در یک لحظه موجود شوند در همان یک لحظه آسمان و زمین و ستارگان و کهکشانها ایجاد می شوند و اگر اراده کند به طور تدریجی در هزار سال یا میلیونها سال به وجود آیند بی کم و کاست همان خواهد شد.

در ضمن، فعل خداوند که همان آفرینش موجودات است براساس شبیه سازی قبلی هرگز نبوده است، زیرا اگر چنین باشد مفهوم آن تعدد وجود ازلی و تعدد خداوند و معبود خواهد بود و همان گونه که در بحث های توحیدی گفته ایم تعدد در این مورد محال است، زیرا وجود نامتناهی و نامحدود از هر جهت، تعدد نمی پذیرد.

ص: ۲۱۸

لا يقال: كان بعد أن لم يكن، فتجری علیه الصِّفات المحدثات، و لا يكون بينها و بينه فصل، و لا له عليها فضل، فيستوى الصانع و المصنوع، و يتكافأ المبتدع و البديع. خلق الخلائق على غير مثال خلا من غيره، و لم يستعن على خلقها بأحد من خلقه. و أنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال، و أرساها على غير قرار، و أقامها بغير قوائم، و رفعها بغير دعائم، و حصنها من الأود و الإعوجاج، و منعها من التهافت و الإنفراج.

أرسي أوتادها، و ضرب أسدادها، و استفاض عيونها، و خدّ أوديتها؛ فلم يهن ما بناه، و لا ضعف ما قواه. هو الظاهر عليها بسلطانة و عظمتة، و هو الباطن لها بعلمه و معرفته، و العالی على كلّ شيء منها بجلاله و عزّته. لا يعجزه شيء منها طلبه، و لا يمتنع عليه فيغلبه، و لا يفوته السّريع منها فيسبقه، و لا يحتاج إلى ذي مال فيرزقه. خضعت الأشياء له، و ذلّت مستكينه لعظمتة، لا تستطيع الهرب من سلطانه إلى غيره فتمتنع من نفعه و ضرّه، و لا كفء له فيكافئه، و لا نظير له فيساويه.

شایسته نیست گفته شود: خداوند موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می شود و میان او و آنها تفاوتی باقی نمی ماند و هیچ گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع و مصنوع و ایجادکننده و ایجادشونده یکسان خواهد شد. مخلوقات را بدون همانندی که از دیگری گرفته باشد

آفرید و در آفرینش آنها از کسی یاری نجست. زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی قراری به او ثبات بخشید. بدون هیچ پایه ای آن را برپا نمود و بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کثرت و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد.

خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد کرد چشمه هایش را جاری ساخت و درّه هایش را (برای جریان سیلاب ها) شکافت. آنچه را بنا کرد هرگز سست نشد و هرچه را قوت بخشید ناتوان نگشت. او با عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن باخبر است، با جلال و عزتی بر همه چیز آن مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب کننده ای از چنگ قدرتش نمی گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد. تمامی اشیا در برابر وی خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند.

هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش سود و زیانش خودداری کند. نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود.

شرح و تفسیر: باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به صفات دیگری از صفات خداوند اشاره کرده و بحثهای گذشته را بدین وسیله تکمیل می کند.

نخست به سراغ ازلیت خداوند می رود و می فرماید: «شایسته نیست گفته شود او موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می شود و بین او و آنها تفاوتی باقی نمی ماند و هیچ گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛

در نتیجه صانع و مصنوع و ایجادکننده و ایجادشونده یکسان خواهد شد؛ (لا یقال: کان بعد أن لم یکن، فتجری علیه الصّیفات المحدثات، و لا یكون بینها و بینہ فصل، و لا له علیها فضل، فیستوی الصّانع و المصنوع، و یتکافأ المبتدع و البدیع (۱)).

سپس به شرح یکی دیگر از صفات بارز خداوند یعنی قدرت بارز او می پردازد و در این زمینه نخست به مسئله ابداع و آفرینش بی سابقه را مطرح کرده و می فرماید: «مخلوقات را بی نمونه ای که از دیگری گرفته باشد آفرید و در آفرینش آنها از کسی یاری نجست»؛ (خلق الخلاق علی غیر مثال خلا من غیره، و لم یستعن علی خلقها بأحد من خلقه).

هنگامی که به جهان خلقت نظر می افکنیم انواع بیشماری مخلوقات در عالم جانداران و گیاهان و جمادات می بینیم که هر یک شکل و ساختمان بدیع و آفرینش ویژه و جالبی دارد. موجوداتی که هرگز سابقه نداشته و خداوند آنها را از کتم عدم به عرصه وجود آورد و در مسیر تکامل پیش فرستاد در حالی که اگر انسانها صنایعی دارند هم به اقتباس از دیگری است؛ مثلاً روز نخست کسی با دقت در بال و پر پرندگان و کیفیت پرواز آنها به فکر ساختن نوعی هواپیمای بسیار ابتدایی افتاد. سپس دانشمندان در زمان های بعد یکی پس از دیگری اختراع پیشین را گرفته و به تکمیل آن پرداختند تا در عصر و زمان ما به اوج تکامل خود رسید.

بر این اساس، مخترعان ما یا در اختراعات خود از طبیعت الهام می گیرند و یا از دیگری؛ نه کار بدون سابقه انجام می دهند و نه کاری بدون کمک گرفتن از دیگران. در حالی که کارهای آنها محدود است؛ ولی خداوند در پهنه آفرینش و در ایجاد این همه

ص: ۲۲۱

۱- ۱). روشن است که ضمیرها در «بینها» و «علیها» به «محدثات» بازگشت می کند و هرگاه «صفات المحدثات» به صورت اضافه و بدون الف و لام خوانده شود (آن گونه که در بعضی نسخه ها آمده، مطلب روشن تر خواهد بود. همچنین اگر طبق بعضی از نسخ «مبدع» به جای «مبتدع» باشد. مفهوم عبارت روشن تر می شود، زیرا «مبدع» به معنای آفریننده و «بدیع» در این صورت به معنای آفریده شده است و مفهوم اسم مفعولی دارد.

مخلوقات متنوع و بی‌شمار، نه نیاز به سابقه دارد و نه نیاز به کمک.

آن گاه به سراغ چهره دیگر از قدرت بی پایان او می رود و می فرماید: «خداوند زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی قراری به او ثبات بخشید. بدون هیچ پایه ای آن را برپا کرد و بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد؛» (و أنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال، و أرساها على غير قرار، و أقامها بغير قوائم، و رفعها بغير دعائم، و حصنها من الأود (۱) و الإعوجاج، و منعها من التّهافت (۲) و الإنفراج (۳)).

امروز این مطلب برای همه ما مسلم است که میلیونها سال است کره زمین به دور خود و به دور خورشید در مدار معینی در حرکت است و این حرکت سریع به قدری منظم و آرام است که ساکنان زمین هرگز آن را احساس نمی کنند و به همین دلیل دانشمندان پیشین کره زمین را مرکز عالم و ثابت می دانستند.

این چه قدرتی است که زمین با این همه عظمت را در میلیونها سال در عین حرکتهای متعدد، آن را ثابت نگهداشته بی آن که پایه ای بخواهد و یا ستونی داشته باشد و یا اینکه با گذشت این همه زمان شکافی بردارد و اجزای آن درهم بریزد؛ آیا جز قدرت عظیم پروردگار می تواند چنین برنامه ای برای زمین تنظیم کند؟

امروز ما می دانیم قرار گرفتن زمین در فاصله معینی از خورشید و در وضعی کاملاً یکنواخت و آرام، نتیجه تعادل دقیقه قوه جاذبه و دافعه است. براساس نیروی جاذبه به هر دو جسم یکدیگر را نسبت مستقیم جرمها و به نسبت معکوس مجذور فاصله ها جذب می کنند. این نیرو سبب می شود کره خاکی ما به سرعت به سوی خورشید پیش رود و

ص: ۲۲۲

۱-۱). «اود» به معنای فشار و سنگینی است که گاه موجب کجی و اعوجاج می شود.

۲-۲). «تهافت» یعنی فروریختن و خرد شدن.

۳-۳). «انفراج» به معنای شکاف برداشتن است.

مجذوب آن شود و تبدیل به دود و بخار گردد از سوی دیگر حرکت دورانی بر گرد یک مرکز سبب فرار آن جسم از مرکز می شود که آن را نیروی گریز از مرکز می نامند و هرچه قدر حرکت سریع تر باشد نیروی گریز از مرکز بیشتر است، لذا هنگامی که قلاب سنگ را به دور دست به طور سریع به گردش در می آورند ناگهان آن را رها می کنند به شدت به نقطه دور پرتاب می شود.

حال برای اینکه زمین میلیونها سال در مدار خود به صورت یکنواخت گردش کند تنها راه این است که نیروی جاذبه که تناسب با جسم زمین و خورشید دارد با نیروی دافعه که بر اثر حرکت و گریز از مرکز حاصل می شود کاملاً مساوی باشد؛ حتی اگر کمی فاصله زیادتر و یا کمتر گردد و یا کمی حرکت کندتر و یا سریع تر شود این معادله دقیق بر هم می خورد و زمین در فضا سرگردان می شود و یا به سوی خورشید جذب می گردد.

اکنون این سؤال باقی می ماند که این تعبیرهای مختلف برای چیست؟

بعضی از شارحان نهج البلاغه آنها را از قبیل عطف تفسیری دانسته اند؛ ولی به نظر می رسد مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام هر یک از اینها را در معنای خاصی به کار برده تا همه جوانب مطلب را روشن سازد. توضیح اینکه هنگامی که بخواهند چیزی را ثابت قرار دهند نخست قرارگاهی می خواهد که بر آن تکیه کند، سپس احتیاج به پایه های زیرین و بعد از آن ستونهای محکم و قوی دارد. امام علیه السلام می فرماید: خدا زمین را ثابت نگهداشته بی آنکه نیازی به یکی از این امور سه گانه داشته باشد. در فضای بی کران با نرمی شنا می کند و بدون تکیه گاه و ستون در یک حال ثابت است.

در جمله بعد فرمود: خداوند زمین را از اود و اعوجاج و تهافت و انفراج بازداشت که هر کدام از این چهار واژه معنای خاص خود دارد. «اود» اشاره به سنگینی و فشاری است که گاه موجب کجی (اعوجاج) و گاه موجب فروریختن (تهافت) و یا شکاف (انفراج) در بنا می شود. خداوند زمین را از همه اینها حفظ کرد.

سپس در ادامه این سخن به بعضی دیگر از عجایب و شگفتیهای زمین و تدبیرهای

الهی برای آماده ساختن آن برای زندگی انسانها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد نمود، چشمه هایش را جاری ساخت و درّه هایش را (برای جریان سیلابها) شکافت. آنچه را بنا نمود هرگز سست نشد و هرچه را قوت بخشید ناتوان نگشت»؛ (أرسی اوتادها، و ضرب أسدادها (۱)، و استفاض عیونها، و خدّ (۲) اودیتها؛ فلم یهن ما بناه، و لا ضعف ما قواه) .

جمله اول اشاره به آیات متعددی است که در قرآن درباره کوهها آمده و خداوند آنها را به منزله میخ های زمین قرار داده تا از لرزه ها و بی قراریها زمین را نجات دهد. در سوره نبأ می خوانیم: «وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا» خداوند کوهها را میخهای زمین قرار داد. (۳) و (۴)

از آنجا که یکی از آثار کوهها این است که به صورت سدی در مقابل سیلابها و تندبادها درمی آید از آن تعبیر به «اسداد» فرموده است. با توجه به اینکه خلل و فرج کوهها و فضاهای خالی در گوشه و کنار آنها سبب ذخیره آب و سپس جاری شدن چشمه ها می گردد و نیز شکافهای کوهها که سبب پیدایش دره ها و هدایت آب باران به جلگه ها و دره ها می شود روی این دو مسئله نیز تکیه فرموده است.

آن گاه در پی بیان ربوبیت و تدبیر خداوند که از صفات فعل اوست به سراغ صفات ذات می رود و به علم و قدرت و وحدانیت خداوند با تعبیرهای بسیار عمیق و دلنشین اشاره کرده، می فرماید: «او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن باخبر است. با جلال و عزتش بر همه چیز مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب

ص: ۲۲۴

۱- ۱). «اسداد» جمع «سدّ» است که معنای معروفی دارد.

۲- ۲). «خدّ» در اصل از خدّ انسان گرفته شده که به معنای دو فرورفتگی واقع در دو طرف بینی است. سپس به گودالها و شکافهای وسیع و عمیق در زمین اطلاق شده است و در خطبه بالا به در معنای شکافتن به کار رفته است.

۳- ۳). نبأ، آیه ۷.

۴- ۴). شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳ سوره رعد آیه ۱۵ سوره نحل آمده است.

کننده ای از چنگ قدرتش نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد؛ (هو الظاهر علیها بسلطانہ و عظمتہ، و هو الباطن لها بعلمه و معرفتہ، و العالی علی کل شیء منها بجلالہ و عزتہ. لا یعجزہ شیء منها طلبہ، و لا یمتنع علیہ فیغلبہ، و لا یفوتہ السریع منها فیسبقہ، و لا یحتاج إلی ذی مال فیرزقہ).

دلیل همه این صفات در واقع قدرت و علم بی پایان اوست، آن کس که قدرت نامحدود دارد بر همه چیز غالب است و بر همه موجودات برتری دارد، چیزی بر او غالب نمی‌شود و کسی از حیطة قدرتش نمی‌تواند بگریزد و طبعاً نیاز به هیچ کس ندارد، چون بر هر چیز قادر و تواناست.

همچنین کسی که علمش بی پایان است از درون و برون اشیا آگاه است و اساساً درون و برون برای او معنا ندارد، همان گونه که قوی و ضعیف، دور و نزدیک و بالا و پایین همه نزد او یکسان است.

بدیهی است توجه به این صفات افزون بر بالا- بردن سطح معرفت انسان نسبت به خدا، آثار بسیار مهمی در تربیت نفوس و تزکیه انسان دارد.

آن گاه در ادامه شرح قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی می‌افزاید: «تمامی اشیا در برابرش خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند. هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش سود و زیان او خودداری کند؛ (خضعت الأشياء له، و ذلت مستکینه لعظمتہ، لا تستطیع الهرب من سلطانه إلی غیره فتمتنع من نفعه و ضرّہ).

آری همه جهان ملک خداست و قوانین او در همه جا حکومت می‌کند و هر جا برویم تحت سلطه او هستیم و بیرون از آن چیزی جز عدم نیست و فرار به جای دیگر مفهومی ندارد.

در اینجا این سؤال برای شارحان نهج البلاغه مطرح شده که فرار از زیان قابل درک

است؛ ولی فرار از منفعت چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ گفته اند: منظور این است که اگر کسی نخواهد و امدار دیگری گردد تا در برابر خواسته های او مسئولیتی داشته باشد و به تعبیر دیگر از منافع و عطایای او بگریزد تا ناچار نباشد سر بر فرمان او نهد چنین کاری در مورد خداوند و مهر و قهر او مفهومی ندارد.

قرآن مجید می گوید: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا بازدارد اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد». (۱)

در اینجا نیز سخن از امتناع از پذیرش رحمت و کیفر الهی است؛ می فرماید: در هر حال شما راهی جز پذیرش ندارید؛ خواه رحمتی برای شما بخواهد یا مصیبتی در برابر رحمت او به هر حال و امدار خواهید بود.

سرانجام این فراز از خطبه با تأکید بر یگانگی ذات پاک پروردگار پایان می گیرد، حضرت می فرماید: «نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود»؛ (و لا کفء له فیکافئه، و لا نظیر له فیساویه).

بارها گفته ایم، ذات پاک خداوند از هر نظر نامحدود است. بدیهی است دوگانگی در وجود نامحدود امکان ندارد، زیرا تعدد همیشه همراه با محدودیت است، چون هر یک از آن دو فاقد وجود دیگری است و یا به تعبیر دیگر مرز هر کدام به دیگری که می رسد نقطه پایان آن است و این امر با نامحدود بودن ذات پروردگار او سازگار نیست.

جالب اینکه این فراز از توحید شروع می شود و بعد از ذکر مجموعه ای از صفات ذات و صفات افعال با تأکید بر توحید پایان می گیرد.

ص: ۲۲۶

هو المفنى لها بعد وجودها، حتى يصير موجودها كمفقودها. و ليس فناء الدنیا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها و اختراعها. و كيف و لو اجتمع جميع حيوانها من طيرها و بهائمها، و ما كان من مراحها و سائمها، و أصناف أسناخها و أجناسها، و متبلده أممها و أكياسها، على إحداث بعوضه، ما قدرت على إحداثها، و لا عرفت كيف السبيل إلى إيجادها، و لتحيّرت عقولها في علم ذلك و تاهت، و عجزت قواها و تناهت، و رجعت خاصته حسيه، عارفه بأنّها مقهوره، مقرّه بالعجز عن إنشائها، مدعنه بالضعف عن إفنائها!

ترجمه

اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد. فناءى جهان بعد از وجودش، شکفت آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر تمام جانداران اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان می روند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و انواع و اقسام گوناگون آنها اعم از آنها؛ که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسان ها) زیرکند (آری اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق پشه ای ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت. (نه تنها نمی توانند پشه ای بیافرینند بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می شود و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده بازمی گردند و به

شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود اقرار می کنند؛ حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند!

شرح و تفسیر: حتی قادر به خلق پشه ای نیستند!

حتی قادر به خلق پشه ای نیستند!

به دنبال بحث عمیقی که در بخش گذشته این خطبه درباره آفرینش جهان مخصوصا زمین و شگفتیهایش گذشت، امام علیه السلام در این بخش، سخن از مسئله فنا و نابودی جهان می گوید و قدرت بی پایان خدا را بر ایجاد و نابودی جهان، آشکار می سازد و می فرماید:

«اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را درهم می پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد»؛ (هو المفنئ لها بعد وجودها، حتی یصیر موجودها کمفقودها).

سپس در تکمیل این سخن، می افزاید: «فنای جهان بعد از وجودش شگفت آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر همه جانداران؛ اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان بازمی گردند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و تمام انواع و اقسام گوناگون آنها؛ اعم از آنها که کم هوش (یا غیرعقل) هستند و آنها که (مانند انسانها) زیرکند (آری اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت»؛ (و لیس فناء الدنیا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها و اختراعها. و کیف و لو اجتمع جمیع حیوانها من طیرها و بهائمها، و ما کان من مراحها (۱) و سائمها (۲)، و أصناف أسناخها (۳) و أجناسها، و متبلده (۴) أممها و

ص: ۲۲۸

۱-۱. «مراح» از ریشه «روح» به معنای استراحتگاه حیوانات است.

۲-۲. «سائم» از «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای دنبال چیزی رفتن است، سپس به معنای به چرا رفتن حیوانات آمده است.

۳-۳. «أسناخ» جمع «سنخ» در اصل به معنای اصل و ریشه است و در اینجا؛ یعنی انواع حیوانات.

۴-۴. «متبلده» از ریشه «بلاد» به معنای کم فهمی است. نقطه مقابل کیاست (تیزهوشی).

أَكْبَاسَهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعْوَضِهِ، مَا قَدَرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا) .

این سخن نه تنها در زمان صدورش از امام علیه السّلام واقعیت داشت، بلکه امروز نیز کاملاً صادق است، زیرا اگر همه دانشمندان جهان، جمع شوند تا پشه ای بیافرینند توانایی ندارند، زیرا مسئله پیدایش حیات از موجودات بی جان همچنان لاینحل باقی مانده است. افزون بر این، ساختمان پشه از نظر بالها و پاها و مغز و اعصاب و دستگاه تغذیه و تولیدمثل به قدری پیچیده و ظریف و دقیق است که به فرض مسئله پیدایش حیات هم حل شود باز دانشمندان از انجام دادن مثل آن عاجزند.

جمله های (ما قدرت علی إحداثها، و لا- عرفت کیف السبیل إلى إیجادها) هر یک به نکته ای اشاره دارد. جمله اول اشاره به عجز انسانها و حیوانات از ایجاد پشه و جمله دوم اشاره به عدم آگاهی به عوامل و اسباب آن است.

همین معنا در قرآن مجید نیز درباره آفرینش مگس آمده است که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» کسانی را که غیر از خدا عبادت می کنید هرگز قادر نیستند مگسی بیافرینند هرچند همگی بر این کار اجتماع کنند». (۱)

در ادامه این سخن می افزاید: «(نه تنها نمی توانند پشه ای بیافرینند، بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می شود. و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده بازمی گردند و به اعتراف به شکست خود و اقرار به ناتوانی از ایجاد پشه ای می کنند. حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند؛ (و لتحیرت عقولها فی علم ذلک و تاهت، و عجزت

ص: ۲۲۹

قواها و تناهت، و رجعت خاسئه (۱) حسیره (۲)، عارفه بانها مقهوره، مقرّه بالعجز عن إنشائها، مدعنه بالضعف عن إفنائها!).

آری این پشه های کوچک اگر تصمیم به اذیت و آزار انسانها و سایر جانداران بگیرند و خداوند کنترل تولید مثل را از آن بردارد به قدری افزایش پیدا می کنند که فضای زندگی را بر انسانها تیره و تار می سازند و همه مواد حشره کش در برابر نابودی آنها در مانده می شود و اگر امروز می بینیم با موادی می توان آنها را در مناطق محدودی از بین برد از آن رو است که به طور محدود، تولید مثل می کنند و گرنه مانند ملخها که از کنترل خارج می شوند گروههای عظیمی تشکیل می دهند که مانند ابر فضا را می پوشانند.

این پشه های به ظاهر ضعیف، قدرتمایی خود را در بعضی موارد- به فرمان خدا- نشان داده اند گاه به صورت گروهی که به یک فیل حمله می کنند او را از پای در می آورند.

بعضی از آنها- در شرایط خاصی- ناقل میکروبیهای خطرناک یا سموم کشنده هستند که هر انسانی را در مقابل خود، ناتوان می سازد تا توانایی خود را به اثبات رساند.

نکته ها

۱- معاد جسمانی و اعاده معدوم

بعضی از شارحان نهج البلاغه به تناسب جمله «هو المفنی لها بعد وجودها» که در آغاز این بخش از خطبه آمده بود، درباره معاد جسمانی سخن گفته اند و آیاتی همچون آیه ذیل را شاهد اصل مطلب گرفته اند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا»

ص: ۲۳۰

۱- ۱). «خسأ» از «خسأ» بر وزن «مدح» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و «خاسی» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است.

۲- ۲). «حسیره» از «حسر» بر وزن «حبس» در اصل به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش چیزی است. سپس به معنای ضعیف و خستگی به کار رفته است.

«يَدْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» روزی که آسمان را چون طوماری درهم می پیچیم سپس همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم بازگردانیم». (۱)

سپس افزوده اند: همه انبیا، به خصوص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله خبر از فناى این جهان داده اند و افزوده اند که فلاسفه با این امر مخالفت کرده اند نه به این جهت که فناى عالم غیر ممکن است، بلکه به این جهت که با بقای علت که ذات پاک خداست، معدوم شدن این جهان ممکن نیست.

سپس به شرح مسئله امتناع اعاده معدوم پرداخته اند و به تردید بعضی در مسئله معاد جسمانی اشاره کرده اند؛ ولی حق این است که نه فناى عالم غیر ممکن است، زیرا خداوند فاعل مختار است و هنگامی که مصلحت بداند چیزی را ایجاد می کند و اگر مصلحت بداند آن را به دیار عدم می فرستد، و نه مسئله معاد جسمانی جای تردید است، زیرا قرآن با صراحت در آیات بی شماری به آن اشاره کرده و هیچ دلیل عقلی بر امتناع آن وجود ندارد. (۲)

مسئله محال بودن اعاده معدوم نیز ارتباطی به مسئله معاد ندارد، زیرا اگر می گوئیم اعاده معدوم محال است؛ یعنی بازگرداندن آن چیز با همه خصوصیات حتی زمان و مکان محال است و به یقین زمانی که سپری شد باز نمی گردد؛ ولی بازگشت انسان ها در معاد و رستاخیز مفهومش بازگشت زمان و مکان گذشته نیست، زیرا هیچ عاقلی نمی گوید همان زمانی که در دنیا در آن می زیستند در قیامت باز می گردد، بلکه منظور بازگشتن انسان با همه ویژگیهای او در زمان و مکان دیگر است. مثلاً هنگامی که حضرت مسیح مرده ای را زنده کرد به یقین همان شخص سابق بود، هرچند در زمان و مکان دیگری زنده شد.

احیای اموات در قیامت نیز چنین است.

ص: ۲۳۱

۱-۱. انبیاء، آیه ۱۰۴.

۲-۲. شرح این مطلب را در پیام قرآن بحث معاد جسمانی مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه آنچه در این خطبه آمده چیزی جز آنچه در قرآن مجید آمده نیست، بلکه امام با تعبیرات زیبا و عمیقی در واقع آیات معاد را در اینجا شرح داده است.

۲- آفرینش شگفت پشه ها!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه تصریح می فرماید که اگر همه موجودات جمع شوند تا پشه ای را بیافرینند قدرت ندارند و اگر زاد و ولد پشه ها به فرمان الهی از کنترل خارج شود هیچ قدرتی در جهان توان نبود کردن آنها را ندارد و همان گونه که در بالا گفتیم این سخن نه تنها در عصر نزول قرآن و عصر امام علیه السلام مقرون به واقعیت بود، بلکه در عصر ما نیز چنین است، زیرا:

پشه ها خلقت پیچیده ای دارند؛ بسیاری از آنها تنها در آبهای راكد کنار نهرها، باتلاق ها و مانند آن پرورش می یابند. به این ترتیب که پشه ماده هر بار قریب ۱۵۰ تخم می ریزد نوزاد از تخم به زودی بیرون می آید. هر نوزاد لوله تنفس بسیار ظریف و باریکی دارد که به سطح آب مربوط می شود و نوزاد به آن آویزان می ماند. چند روز بعد پوسته ای در اطراف او نمایان می شود و در درون پوسته که ظاهرا بی حرکت است تغییرات فراوانی در ساختمان او پیدا می شود. چند روز بعد پشه نابالغ از پوسته خارج می شود و به پرواز در می آید و بقیه عمر خود را در هوا زندگی می کند.

تحولات عجیبی که در این مدت کوتاه در ساختمان پشه پدید می آید و موجودی آبی تبدیل به پرنده ای تمام عیار می گردد راستی شگفت آور است.

دانشمندان می گویند پشه های نر از شیرهای گیاهان و عصاره میوه ها تغذیه می کنند؛ ولی پشه ماده بیشتر خون می مکد. هنگامی که پشه به کسی نیش می زند در جستجوی خوراک خود؛ یعنی خون است.

همه پشه ها حشراتی کوچک اند که تنها دو بال دارند و اگر زیر ذره بین گذارده شوند

ساختمانی بسیار ظریف و شگفت انگیز در آنها دیده می شود که ساختن آن برای انسان غیر ممکن است آن هم به صورتی موجودی زنده دارای رشد و نمو و تغذیه و تولید مثل.

عجب اینکه بعضی از آنها چنان بی رنگ هستند که با چشم دیده نمی شوند.

پشه های معمولی گرچه موجوداتی مزاحم اند و ممکن است یک شب خواب را به طور کامل از انسانی نیرومند و قوی البنیه بگیرند؛ ولی غالباً خطرناک نیستند؛ اما در میان پشه ها پشه های خطرناک و سمی نیز وجود دارد که می توانند قوی ترین حیوانات را از پای در آورند. (۱)

ص: ۲۳۳

۱-۱. فرهنگنامه.

اشاره

و إنّ الله سبحانه، يعود بعد فناء الدّنيا وحده لا شیء معه. كما كان قبل ابتدائها، كذلك يكون بعد فنائها، بلا وقت و لا مکان، و لا حین و لا زمان.

عدمت عند ذلك الآجال و الأوقات، و زالت السّینون و السّاعات. فلا شیء إلاّ الله الواحد القهار الذی إليه مصیر جمیع الأمور. بلا قدره منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناع منها كان فناؤها، و لو قدرت علی الامتناع لدام بقاؤها. لم يتكاهده صنع شیء منها إذ صنعه، و لم یؤده منها خلق ما خلقه و برأه، و لم یكونها لتشدید سلطان، و لا لخورف من زوال و نقصان، و لا للإستعانه بها علی نذ مکاثر، و لا للإحتراز بها من ضدّ مثار، و لا للإزدياد بها فی ملكه، و لا لمکاثره شریک فی شرکه، و لا لوحشه کانت منه، فأراد أن یستأنس إليها .

ترجمه

خداوند سبحان بعد از فناى جهان تنها باقى مى ماند، چیزی با او نخواهد بود و همان گونه که قبل از آفرینش جهان تنها بود بعد از فناى آن چنین خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتى وجود خواهد داشت نه مکانى و نه حین و نه زمانى. در آن هنگام سرآمدها، اوقات، سالها و ساعتها همه از میان مى رود و چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست، همان خدایى که همه امور به او بازگشت مى کند، کائنات همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتى نداشتند، به هنگام فنا و نابودى نیز توان امتناع را ندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع مى داشتند بقای آنها ادامه مى یافت. در آن زمان که موجودات را آفرید آفرینش

آن برای او رنج آور نبود و به سبب خلقت آنها خستگی برای او پدید نیامد. خداوند (هرگز) موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید و نه برای ترس از زوال و نقصان، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جو و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم، نه برای افزودن بر ملک خویش، نه برای فزون طلبی در برابر شریکی همپراز و نه به سبب وحشت از تنهایی و انس گرفتن با مخلوقات خود.

شرح و تفسیر: من نکردم خلق تا سودی کنم!

من نکردم خلق تا سودی کنم!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه و در ادامه بحثهایی که قبلاً درباره وجود و عدم جهان فرمود، می افزاید: «خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان تنها باقی می ماند، چیزی با او نخواهد بود و همان گونه که قبل از آفرینش جهان تنها بود بعد از فنای آن چنین خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتی وجود خواهد داشت نه مکانی و نه حین و نه زمان؛ (و إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، یَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَّةِ لَا شَيْءٍ مَعَهُ. کَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ، وَ لَا حِينَ وَ لَا زَمَانَ).

سپس در ادامه همین بحث می فرماید: «در آن هنگام سرآمدها و اوقات و سالها و ساعتها همه از میان خواهد رفت (نه موجودی باقی مانده نه وقت و نه زمانی و نه مکانی، زیرا زمان و مکان، زاییده اجسام است و هنگامی که جسمی نباشد زمان و مکانی نیز نیست)؛ (عَدَمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالَ وَ الْأَوْقَاتِ، وَ زَالَتِ السَّنُونَ وَ السَّاعَاتِ).

حضرت در نتیجه گیری می افزاید: «در آن هنگام، چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست، همان خدایی که همه امور به او بازگشت می کند و کائنات همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به هنگام فنا و نابودی نیز توان امتناع را ندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع می داشتند بقای آنها ادامه می یافت؛ (فَلَا شَيْءٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ

الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ الْأُمُورِ. بلا قدره منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناع منها كان فناؤها، و لو قدرت على الإمتناع لدام بقاؤها)

اشاره به این که همه جهان خلقت، در برابر اراده خداوند، تسلیم است؛ نه در آغاز آفرینش خود، اختیاری داشتند نه به هنگام فنا و پایان زندگی، چون اگر آفرینش و فنا به دست آنها بود از آنجا که بی شک هر موجودی خواهان بقای خویش است همه موجودات جاودان می شدند.

البته این سخن منافاتی با اختیاری بودن افعال انسانها ندارد، زیرا منظور مولا علیه السلام بیان آغاز و پایان خلقت است که از اختیار همه بیرون است و مطابق برنامه ای حکیمانه و زمان بندی شده انجام می گیرد.

آن گاه به این نکته اشاره می فرماید: «در آن زمان که چیزی را آفرید آفرینش آن برای او رنج آور نبود و به سبب خلقت موجودات خستگی برای او پدید نیامد»؛ (لم يتكأده (۱) صنع شيء منها إذ صنعه، و لم يؤده (۲) منها خلق ما خلقه و برآه).

زیرا خستگی و ضعف و ناتوانی مربوط به کسی است که قدرت محدودی دارد، هنگامی که بخواهد زیر بار کاری برود که بیش از قدرت اوست ناتوان و فرسوده می شود و اگر در حد اعلای قدرت او باشد خسته می شود؛ اما برای کسی که قدرتش بی پایان است برداشتن یک پر کاه از زمین با یک کوه عظیم یکسان است. او نیاز به ابزار و آلاتی ندارد که از آن کمک بگیرد، بلکه به محض اینکه اراده کند همه چیز انجام می شود: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۳)

ص: ۲۳۷

۱- ۱). «لم يتكأده» از «كئد» بر وزن «وعد» به معنای به زحمت افتادن گرفته شده و جمله «لم يتكأده» یعنی چیزی او را به زحمت نیفکند و «كئود» به معنای پرمشقت و رنج است.

۲- ۲). «لم يؤده» در اصل از ریشه «أود» بر وزن «قول» به معنای ثقل و سنگینی گرفته شده و «لم يؤده» یعنی بر او سنگین و سخت نبود.

۳- ۳). یس، آیه ۸۲.

این بیان مولا- هماهنگ با چیزی است که در بخشی از آیه الکرسی در قرآن مجید آمده است، آنجا که می فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا» تخت حاکمیت خداوند آسمان ها و زمین را دربر گرفته و حفظ این دو برای او سنگین و موجب زحمت نیست». (۱) و در جایی دیگر بعد از اشاره به آفرینش آسمان و زمین می فرماید: «وَلَمْ يَكُنْ يَخْلُقْهُنَّ» هرگز به موجب آفرینش آنها خسته نشد». (۲)

سپس حضرت در ادامه به بیان این نکته مهم می پردازد که نه آفرینش جهان خلقت برای جلب نفع و دفع ضرری بوده، چون او غنی بالذات است و نه فانی ساختن آنها بعد از آفرینش به جهت ناراحتی و خستگی از وجود آنها بوده است و به این ترتیب هرگونه نیاز را در آفرینش جهان و سپس در فانی ساختن جهان از ذات پاک او نفی می کند.

در قسمت اول به اهداف هفتگانه ای که معمولاً انسان ها را برای انجام کارهای خویش در نظر می گیرند اشاره کرده و همه را که از نشانه های ضعف و نقصان است از او نفی می کند، می فرماید: «هرگز موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید (زیرا او وجودی است نامحدود و بی نیاز از هر نظر)»؛ (و لم یکنونها لتشدید سلطان).

«و نه برای ترس از زوال و نقصان»؛ (چون او واجب الوجود است و زوال و نقصان در وی راه ندارد)؛ (و لا لخوف من زوال و نقصان).

«و نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جویی (چرا که او همتایی ندارد)»؛ (و لا للاستعانه بها علی نذ مکاثر (۳)).

«و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم (چون او ضدّ و دشمنی ندارد و همه چیز و

ص: ۲۳۸

۱- ۱. بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۲. احقاف، آیه ۳۳.

۳- ۳. «مکاثر» از «کثرت» به معنای فزونی گرفته شده و «مکاثر» به کسی می گویند که فزون طلب و برتری جوی باشد.

همه کس سر بر فرمانش دارند»؛ (و لا للإحتراز بها من ضدّ ماثور (۱)).

«و نه برای افزودن بر ملک خویش»؛ (زیرا او نیازی به مخلوقات خود ندارد تا با افزایش آنها نیازش برطرف گردد)؛ (و لا للإزدیاد بها فی ملکه).

«و نه برای فزون طلبی در برابر شریکی همطراز (چون نه شریکی دارد و نه قربینی)»؛ (و لا لمکاثره شریک فی شرکه).

«و نه به سبب وحشت از تنهایی و برای انس گرفتن با مخلوقات خود (زیرا وحشت تنهایی به جهت احساس خطر از ناحیه دشمن یا بروز مشکلات است ولی او نه دشمنی دارد و نه مشکلی)»؛ (و لا لوحشه کانت منه، فأراد أن یستأنس إلیها).

بدیهی است همه این اهداف هفتگانه به جلب منفعت و دفع ضرر بازمی گردد؛ ولی امام علیه السّلام آن دو را به طرز بلیغی تشریح فرموده و انگشت روی همه مصادیق مهم آن گذارده است به گونه ای که از آن رساتر و گویاتر تصور نمی شود.

روشن است هنگامی که همه این اهداف نفی شود، ثابت می گردد که خداوند آفرینشی که دارد برای فیض بخشی و لطف به آفریدگان است؛ نه جهت جلب منفعتی برای به خویش، چون جلب منفعت یا دفع ضرر از لوازم ممکنات است و او واجب الوجود است.

نکته: آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

آنچه امام علیه السّلام در این بخش از خطبه پیرامون فنای دنیا در آغاز و در پایان بیان فرموده به گونه ای که خداوند در آغاز تنهای تنها بوده و در پایان نیز چنین می شود، سؤالی را برای

ص: ۲۳۹

۱- ۱). «ماثور» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» گرفته شده که در اصل به معنای «پراکنده ساختن» است (و اگر به گاو نر «ثور» می گویند به جهت آن است که زمین را شخم می زند و «ماثور» در اینجا به معنای مهاجم است، زیرا لازمه هجوم پراکنده ساختن لشکر مقابل است).

خواندیم. در پاسخ سؤال اول می توان گفت: همان گونه که خداوند فیاض است حکیم علی الاطلاق نیز هست و او فاعل مجبور نیست ممکن است حکمتش چنان ایجاب کند که در آغاز چیزی نباشد سپس موجود شود، بنابراین فیاض بودن او مانع از عدم اشیا در قبل از آفرینش نیست.

و در پاسخ سؤال دوم ممکن است گفته شود که در آغاز جهان ویران می شود همان گونه که در آیات بالا اشاره شد؛ ولی بعد از ویرانی به کلی محو می گردد به گونه ای که جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند. سپس آنچه را فانی شده بود- به صورت اعاده معدوم، البته در شکل معقولش (۱)- را به صحنه حیات می آورد، و درست همانند آنچه در سابق بود همان بهشت و همان دوزخ، همان انسانها و همان قبرها، و این امر معقولی است و در بخش آینده این خطبه نیز اشاراتی به این مطلب دیده می شود.

ص: ۲۴۱

۱-۱). اعاده معدوم شکل نامعقولی دارد و شکل معقولی؛ شکل نامعقول آن این است که موجود فانی شده با همه ویژگی ها و حتی ویژگی زمان سابق باز گردد. این محال است، زیرا بازگشت زمان معنا ندارد و تناقض است؛ ولی شکل معقول آن این است که همه چیز جز زمان به صورت نخست باز آید و شاید عدم توجه به این تفاوت سبب شده که دانشمندان گرفتار یک نزاع لفظی در مسئله اعاده معدوم بشوند؛ بعضی آن را محال بدانند و بعضی ممکن.

ثم هو يفتنيها بعد تكوينها، لا لسأم دخل عليه في تصريفها و تدبيرها، و لا لراحه واصله إليه، و لا لثقل شيء منها عليه. لا يملّه طول بقائها فيدعوه إلى سرعه إفتائها، و لكنّه سبحانه دبرها بلطفه، و أمسكها بأمره، و أتقنها بقدرته، ثم يعيدها بعد الفناء من غير حاجه منه إليها، و لا استعانه بشيء منها عليها، و لا لانصراف من حال وحشه إلى حال استئناس، و لا من حال جهل و عمى إلى حال علم و التماس، و لا من فقر و حاجه إلى غنى و كثره، و لا من ذلّ وضعه إلى عزّ و قدره .

ترجمه

سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد، فانی می کند نه به خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه (با فنای آنها آسایشی یابد؛ نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد می شود و نه اینکه طول بقای موجودات، اسباب ملالت اوست و این امر او را به تسریع در فنای آنها دعوت می کند، بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته است. سپس همه آنها را بعد از فنا باز می گرداند (و حیات نوین می بخشد) بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی خبری، علم و تجربه ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد.

در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام علیه السلام به دنبال بیان روشنی که درباره اهداف ایجاد جهان آفرینش بیان فرمود از فنای این جهان و هدف سخن می گوید و می فرماید: «سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد نابود می کند؛ نه به سبب خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه (با فنای آنها) آسایشی یابد؛ و نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد می شود و نه اینکه طول بقای موجودات اسباب ملالت اوست، و این امر او را به تسریع در فنای آنها دعوت می کند؛» (ثم هو یفنیها بعد تکوینها، لا لسأم (۱) دخل علیه فی تصریفها و تدبیرها، و لا لراحه واصله إلیه، و لا لثقل شیء منها علیه. لا یملّه طول بقائها فیدعوه إلی سرعه إفنائها).

زیرا همه این امور خستگی و ناتوانی و ملالت و طلب استراحت، از محدود بودن قدرت و توان فاعل ناشی می شود و آن کس که قدرتش بی پایان است در معرض هیچ یک از این حوادث نیست. اینها همه از صفات ممکنات است و اگر کسی توهم چنین صفاتی را برای خدا کند گرفتار اشتباه بزرگ تشبیه (واجب به ممکن) شده است.

در اینجا این سؤال مطرح شده که مگر کسی چنین احتمالاتی را درباره خداوند می دهد که امام در مقام نفی آن است؟

بدون شک صاحبان عقول مستقیمه چنین احتمالی را به فکر خود راه نمی دهند؛ ولی ممکن است افراد عادی گرفتار چنین وسوسه هایی بشوند؛ آنهایی که خدا را جسم می دانند و چشم و گوش و دست و پا و گیسوان او قائل شده اند چه جای تعجب که گرفتار

ص: ۲۴۴

۱- ۱). «سأم» به معنای خستگی و ملالت است و اگر می بینیم در جمله های بعد ملامت نیز نفی شده، تکرار نیست، بلکه در جمله نخست، ملالت ناشی از تدبیر جهان از ذات پاک خداوند نفی شده و در جمله آخر ملالت ناشی از طول بقای جهان.

این اوهام شوند؟! سؤال های دیگری که در اینجا مطرح شده این است که امام علیه السّلام این گونه از اهداف را برای فنای دنیا نفی می کند؛ ولی به جای آن هدف مثبتی را نام نمی برد.

پاسخ این سؤال روشن است؛ خداوند حکیم همه کارهایش از روی حکمت است و آثار و فوایدش به انسان و سایر موجودات برمی گردد؛ نه به ذات پاکش که از همه چیز مستغنی است، ممکن است هدف اصلی از افنا این باشد که انسانها گرفتار اشتباه نشوند، وجودشان را از ناحیه خودشان ندانند و آسمان و زمین را ازلی و ابدی نپندارند و بدانند هر چه جز اوست وابسته به اراده اوست.

آن گاه در ادامه و تکمیل این سخن و در یک جمع بندی از بحثهای گذشته می فرماید:

«بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته، سپس همه آنها را بعد از فنا بازمی گرداند (و حیات نوین می بخشد) بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی خبری، علم و تجربه ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلّت به عزت و قدرت راه یابد»؛ (و لکنّه سبحانه دبرها بلطفه، و أمسکها بأمره، و أتقنها بقدرته، ثمّ يعيدها بعد الفناء من غير حاجة منه إليها، و لا استعانه بشيء منها عليها، و لا- لانصراف من حال وحشه إلى حال استثناس، و لا من حال جهل و عمى إلى حال علم و التماس (۱)، و لا من فقر و حاجة إلى غنى و كثره، و لا من ذلّ و ضعه (۲) إلى عزّ و قدره).

آنچه امام علیه السّلام در ذیل این خطبه بیان فرموده و در ضمن شش جمله، اهدافی را که شایسته ذات پاک او نیست نسبت به آفرینش جهان، نفی می کند، با کمی تفاوت همان اهداف هفتگانه ای است که در بخشهای قبل گذشت و امام علیه السّلام به جهت جمع بندی، آنها

ص: ۲۴۵

۱- ۱). «التماس» از «لمس» به معنای طلب چیزی است.

۲- ۲). «ضعه» از ریشه «وضع» به معنای نهادن یا فرو نهادن گرفته شده و «ضعه» به معنای پستی است.

را در تعبیرات نوین آورده است و خلاصه همه این است که نه ایجاد جهان آفرینش از روی نیاز او بوده و نه فانی ساختن و نه خلق جدید بعد از عدم.

در اینجا باز این سؤال مطرح شده است که اگر خداوند ایجاد و افنا و سپس خلق جدید را برای نیازهای خود و رفع انواع کمبودها انجام نداده است پس چه هدفی داشته و چرا امام علیه السلام اشاره به آن هدف فرموده است؟

پاسخ بخش اول این سؤال همان است که در بالا- بود؛ وجودی که از هر نظر، کامل است هرگز جهت گیری افعالش به سوی خویش نیست، بلکه به سوی مخلوقات و ممکنات است و چیزی از آن عاید او نمی گردد و به بیان دیگر مخلوقاتش هرچه دارند از او دارند، چیزی از خود ندارند که به او دهند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۱)

آری!

او نکرده خلق تا سودی کند بلکه تا بر بندگان جودی کند

ص: ۲۴۶

۱- ۱. حجر، آیه ۲۱.

و من خطبه له علیه السّلام

و هی فی ذکر الملاحم

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است که از حوادث آینده خبر می دهد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع دو بخش دارد، در بخش اول، امام علیه السّلام سخن از گروهی به میان آورده که در آینده برای دفاع از حق، و نشر عدل و داد قیام می کنند، در زمانی که انواع مفساد جهان را پر کرده و مردم سخت در فشار و گرفتاری هستند که تناسب با ظهور

ص: ۲۴۷

۱ - ۱). سند خطبه: این خطبه را «ابو الحسن مدائنی» (که از دانشمندان قرن سوم هجری است) در کتاب صفین نقل می کند و خطبه ای را که او نقل کرده از این جا شروع می شود: «اذا کثر فیکم الأخلاط...» و در ادامه آن بعد از عبارت مفصّلی خطبه مورد بحث را با تفاوت و اضافاتی آورده و به خوبی روشن است که خطبه را از جای دیگری گرفته است، زیرا اولاً او مدتها پیش از سید رضی می زیسته است و ثانياً آنچه را او نقل کرده نسبت به آنچه را سید رضی آورده، اضافات قابل ملاحظه ای دارد. زمخشری نیز در کتاب ربیع الابرار بخشی از این خطبه را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۸).

حضرت مهدی علیه السلام و یاران او دارد.

در بخش دوم، اصحاب و یاران و مردم زمان خویش را نصیحت می کند که از فتنه ها بپرهیزند و از گرد پیشوای خود پراکنده نشوند و مراقب فتنه های شدیدتری باشند که در پیش روی آنهاست.

گفتنی است که مدائنی-همان گونه که در سند خطبه اشاره شد-قسمت های دیگری را از این خطبه که مرحوم سید رضی ذکر نکرده است در کتاب خود با نام صفین آورده و در پایان آن می گوید: مردی از اهل بصره (هنگامی که پیش گویی های علی علیه السلام را با آن شرح و تفصیل شنید) به مردی از اهل کوفه که در کنار او نشسته بود، گفت: من گواهی می دهم که این مرد بر خدا و پیامبر دروغ می بندد. مردی که از اهل کوفه بود، به او گفت: از کجا فهمیدی؟ (ولی او جوابی نداد) سپس می افزاید: آن مرد کوفی می گوید به خدا قسم علی علیه السلام از منبر پایین نیامد مگر این که آن مرد بصری فلج شد و دست و پای او از کار افتاد. او را در محملی گذاشتند و به خانه اش بردند و در همان شب از دنیا رفت. (۱)

ص: ۲۴۸

۱-۱). مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۹. همین مطلب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۶، صفحه ۱۳۶ آورده است.

ألا- بأبي و أمي، هم من عدّه أسماؤهم في السّماء معروفه و في الأرض مجهوله. ألا فتوقّعوا ما يكون من إِدبار أموركم، و انقطاع وصلكم، و استعمال صغاركم. ذاك حيث تكون ضربه السّيف على المؤمن أهون من الدرهم من حلّه. ذاك حيث يكون المعطى أعظم أجرا من المعطى. ذاك حيث تسكرون من غير شراب، بل من النّعمه و النّعيم، و تحلفون من غير اضطرار، و تكذبون من غير إخراج. ذاك إذا عَضَّكم البلاء كما يعضّ القتب غارب البعير. ما أطول هذا العناء، و أبعد هذا الرّجاء!

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول. بدانید شما باید منتظر عقب گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی کفایتان باشید و این در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان تر است از یافتن یک درهم حلال و نیز در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش تر است. این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آنکه شراب نوشیده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید، سوگند یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید، دروغ می گوئید در حالی که ناچار نیستید و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر پشت او را می آزارد (و مجروح می کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و امید رهایی چه دور!

حوادث وحشتناکی در پیش است!

امام در آغاز این خطبه گروهی از خاصّیان در گاه پروردگار را نام می برد که اجمالاً- مأموریت مهمّی بر دوش دارند و می گوید: «هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول»؛ (ألا بآبی و أمّی (۱)، هم من عدّه أسماؤهم فی السّماء معروفه و فی الأرض مجهوله).

در اینکه این گروه کیانند و مأموریتشان چیست؟ در متن خطبه، به اجمال گذشته و لذا در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف است؛ بعضی معتقدند آنها یازده امام معصوم از نسل علی علیه السّلام هستند که نامهای آنها در میان فرشتگان آسمان معروف است اما زمینیان تنها گروه خاصّی از آنها و موقعیتشان را می شناسند.

بعضی دیگر از میان اهل سنّت گفته اند: اشاره به جمعی از مؤمنان خاص و اولیاست که در تعبیر آنها به عنوان قطب و ابدال ذکر شده است، تعبیراتی که معمولاً- صوفیان در کلمات خود به کار می برند؛ ولی قرائن متعدّد نشان می دهد که منظور از آن، حضرت مهدی و یاران خاص اوست، زیرا امام بعد از این جمله از حوادث سخت و دردناکی خبر می دهد که انسان را به یاد علائم آخر الزمان و ظهور حضرت مهدی علیه السّلام می اندازد. افزون بر این، در بخشی از خطبه که مدائنی در کتاب صفّین آورده است (۲)، اشاره به «خسف در بیداء» شده است؛ یعنی شکافتن بیابان و فرورفتن گروهی در آن و می دانیم که «خسف بیداء» جزو علائم ظهور حضرت مهدی علیه السّلام است که در روایات به آن اشاره شده است. (۳)

ص: ۲۵۰

۱- ۱). در ترکیب عبارت فوق- همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه (خویی) گفته است- «هم» مبتدا و «بآبی و أمّی» در جایگاه خبر و «من» بیانیه است. این عبارت شبیه جمله «بآبی اتم و أمّی» است که در اینجا به جای ضمیر مخاطب ضمیر غایب به کار رفته و در آخر جمله قرار گرفته است.

۲- ۲). مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۸.

۳- ۳). به بحث علامات ظهور المهدی علیه السّلام در کتاب سفینه البحار ماده «هدی» و بحار الانوار، جلد ۲، صفحات ۱۱۹ و ۱۸۱ به بعد مراجعه شود.

از اینجا روشن می شود که مأموریت آنها همان مأموریتی است که در روایات فراوان در منابع شیعه و اهل سنت درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است که «یملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً». (۱)

بعضی در ذیل این جمله سؤالی را مطرح کرده اند که چگونه امام می گوید: پدر و مادرم فدای آنها باد در حالی که یک نفر آنها حضرت مهدی است بقیه از یاران و اصحاب او هستند؟

پاسخ این سؤال این است که این گونه تعبیرات از زبان امامان درباره غیر امامان که برنامه بسیار مهمی را اجرا کرده اند، دیده می شود؛ مانند آنچه در ذیل زیارت وارث آمده است: «بأبی أنتم و أمی طبتم و طابت الأرض الّتی فیها دفنتم» که معروف است بعضی از امامان علیهم السلام نیز این زیارت را در برابر قبور شهدای کربلا خوانده اند.

مرحوم اربلی در کشف الغمه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کند که روزی فرمود: من عمویم حمزه و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم به آنها گفتم: «بابی و أمی أنتما ای الأعمال وجدتما افضل؟ پدر و مادرم به فدایتان باد چه اعمالی را (در آن جهان) افضل و برتر یافتید؟ آنها گفتند: همه پدران و مادران فدای تو باد» وجدنا افضل الأعمال الصّیّلاه علیک و سقی الماء و حبّ علی بن ابی طالب؛ برترین اعمال را درود فرستادن بر تو و آب دادن به تشنگان و محبت علی بن ابی طالب یافتیم». (۲)

سپس امام پیش گوییهایی از حوادث آینده دردناکی دارد که در انتظار مردم است؛ حوادثی که شبیه علاماتی است که برای ظهور حضرت مهدی ذکر شده است، می فرماید:

«بدانید شما باید منتظر عقب گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی کفایتان باشید»؛ (ألا فتوقّعوا ما یکون من إدبار أمورکم، و انقطاع

ص: ۲۵۱

۱- ۱). این روایات در همه کتابهایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده- اعم از کتابهایی که شیعه نوشته اند یا اهل سنت- آمده است.

۲- ۲). کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۹۵ و بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۲۸۴.

وصلکم، و استعمال صغار کم).

بدیهی است هنگامی که افراد کم تجربه و خام و نالایق در اجتماعی بر سر کار آیند عقب گردها شروع می شود و پیوندهای اجتماعی می گسلد! حال چرا گروهی از زمامداران برای مدیریت ها به سراغ صغار و کم تجربه ها می روند؟ فقط برای آن است که آنها بندگانی هستند «جان و دل بر کف، چشم بر امر و گوش بر فرمان» و این بزرگ ترین عامل بدبختی آنهاست.

آن گاه امام علیه السلام به شرح مبسوطی درباره این حوادث دردناک پرداخته، چنین می فرماید: «و این وضع در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان تر است از یافتن یک درهم حلال و این در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش تر است!»؛ (ذاک حیث تکون ضربه السیف علی المؤمن أهون من الدرهم من حله. ذاک حیث یکون المعطی أعظم أجرا من المعطى).

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، قبل از هر چیز مسئله حلال و حرام اموال را یادآور می شود، زیرا سرنوشت مادی و معنوی جامعه ها به آن بستگی دارد، می فرماید: به قدری اموال آلوده و حرام و غصب و رشوه و تقلب در جامعه زیاد می شود که به دست آوردن یک درهم حلال از تحمل ضربه شمشیر در یک جنگ مشکل تر می شود و به همین دلیل آنهایی که انفاق در راه خدا می کنند کمتر مشمول اجر و پاداش الهی می شوند، چون می دانند که اموالشان پاک نیست؛ ولی گیرندگان که از این معنا باخبر نیستند یا می دانند ولی به حکم اضطرار، آن مال مشکوک یا حرام را می گیرند، مسئولیتی در پیشگاه خدا ندارند و اجر و پاداششان بیشتر است در حالی که در یک جامعه سالم مطابق حدیث معروف: «انّ الید العلیا خیر من الید السفلی؛ دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است» (۱) قضیه برعکس است یعنی معطی (دهنده) اجرش بیشتر از معطی

ص: ۲۵۲

(گیرنده) است.

در هر حال آنچه درباره فزونی اموال حرام در آخر الزمان در این بیان امام علیه السلام آمده، در روایات دیگر نیز به وضوح به چشم می خورد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَمْحُ يَوْثُقُ بِهِ أَوْ دَرَهْمٌ مِنْ حَلَالٍ؛ كَمْتَرِينَ شَيْءٍ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَبْدَأُ بِمِثْلِ مَا يَكُونُ فِي أَوَّلِهِ مِنْ حَلَالٍ» (۱).

از آنچه گفتیم روشن شد جمله بالا مفهوم پیچیده و ناشناخته ای ندارد که جمعی از شارحان نهج البلاغه درباره آن به بحث پرداخته و احتمالات بعید و ضعیفی داده اند.

سپس به مشکلات دیگر آن جامعه فاسد که مردم باید به حکم اجبار در انتظار آن باشند، پرداخته می فرماید: «این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آنکه شراب خورده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید و سوگند یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید و دروغ می گوید در حالی که ناچار نیستند»؛ (ذاك حيث تسكرون من غير شراب، بل من النعمه و النعيم، و تحلفون من غير اضطرار، و تكذبون من غير إخراج).

این بلاهای سه گانه در هر جامعه ای باشد آن را به ویرانی می کشد، ثروتمندان، مست ثروت شوند و خدا و خلق او را به فراموشی بسپارند که مستی نعمت از مستی شراب خطرناک تر است. مستی شراب ممکن است با گذشتن یک شب پایان یابد ولی مستی نعمت ممکن است یک عمر باقی بماند همچنین قسم خوردن بی جهت، ارزش نام خدا را پایین می آورد و دروغ گفتن بدون اجبار بر پایه های اعتماد را لرزان می سازد و زندگی در چنین جامعه ای بسیار مشکل و طاقت فرساست.

و در پایان این پیشگویی، چنین می فرماید: «و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر، پشت او را می آزارد (و مجروح

ص: ۲۵۳

می کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و این امید رهایی چه دورا!؛ (ذاک إذا عَضَّكُمْ [\(۱\)](#) البلاء كما يعَضُّ القتب [\(۲\)](#) غارب [\(۳\)](#) البعير. ما أطول هذا العناء، و أبعد هذا الرجاء!).

بسیاری از شارحان معتقدند این جمله از جمله های ما قبل جداست و سید رضی - آن گونه که معمول اوست - به هنگام گزینش عبارات دلنشین مولا، جمله هایی را رها کرده است.

این سخن بعید نیست، زیرا «ذاک» ظاهراً اشاره به نجات و فرجی است که برای اهل ایمان پس از آن همه بلاها حاصل می شود و جمله «ما أطول هذا العناء و أبعد هذا الرجاء» شاهد خوبی بر این معناست که امام می فرماید: «امید نجاتی بعد از این همه رنج و سختی وجود دارد».

جمله «ألا بآبی و أمی» نیز نشان می دهد که امام با این سخن در انتظار گروهی است که جامعه اسلامی را از شرّ و فساد نجات می دهند و به هر حال مناسب ترین تفسیر برای مجموع این بحث همان است که در بالا - اشاره شد و گفتیم ناظر به حوادث سخت و دردناک آخر الزمان و نجات جامعه بشری از آنها به وسیله ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

در اینجا توجه به دو نکته لازم است: نخست این که چرا امام علیه السلام مشکلات و بلاها را تشبیه به «قطب» (جهاز چوبی مخصوص شتر که برای حلّ مشکل کوهان او گذارده می شود) کرده است که پشت شتر را می آزارد؟ بعید نیست این تشبیه از آن رو باشد که «قطب» را برای رهایی از مشکل برآمدگی کوهان شتر می گذارند؛ ولی مشکل دیگری

ص: ۲۵۴

۱ - ۱). «عَضُّ» از «عَضَّ» بر وزن «خَزَّ» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان است، سپس به کنایه در مورد حوادثی که انسان را ناراحت می کند، به کار رفته است.

۲ - ۲). «قطب» جهاز شتر است (چارچوبه کوچکی است کمی بزرگتر از کوهان شتر که روی آن می گذارند تا شخصی که بر آن سوار می شود کوهان وی را نیاز دارد).

۳ - ۳). «غارب» فاصله میان گردن و کوهان است.

ایجاد می شود که پشت و گردن شتر را آزار می دهد و گاه مجروح می کند. حوادث و بلاهای آن زمان نیز چنین است که هر چاره ای برای آن اندیشیده شود، مشکل دیگری دامان مردم را می گیرد.

دیگر اینکه امام علیه السّلام چگونه می فرماید: «امید نجات دور است» در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود امید نجات نزدیک است؟

پاسخ آن است که ظهور آن حضرت مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط تحقق یابد، نزدیک است و اگر تحقق نیابد دور است و به تعبیر دیگر: مؤمنان می توانند با فراهم کردن شرایط ظهور؛ یعنی خودسازی و آمادگی کامل و دعاهای پی در پی، ظهور آن حضرت را از نزدیک سازند و هر گاه این امور ترک شود ظهور به تأخیر خواهد افتاد، بنابراین ظهور از یک نظر نزدیک است و از یک نظر دور و امیدواریم که به لطف پروردگار نزدیک باشد.

نکته: حوادث سخت و دردناک آخر الزمان

حوادث سخت و دردناک آخر الزمان

در این خطبه و بعضی خطبه های دیگر نهج البلاغه و روایاتی از پیامبر اکرم و امامان اهل بیت علیهم السّلام خبرهایی از آینده تاریک و سختی برای مؤمنان داده شده است.

از ویژگیهای آن زمان، پشت کردن بسیاری از مردم به مسئله حلال و حرام است. آنچه را به دستشان برسد از هر جا و هر کس باشد برای خود حلال می شمردند و این آلودگی همه زندگی آنها را می آلود.

ویژگی دیگر که مستی نعمت است سبب می شود مبدأ و معاد را به فراموشی بسپارند و همچون مستان شراب، در عالم بی خبری به سر ببرند. دور زدن احکام و تکیه بر

ص: ۲۵۵

بهبانۀ های واهی برای انجام هر کار ناروا و تمسّک به حیلۀ های شرعی یکی دیگر از ویژگیهای آن زمان است. بدعتها به صورت سنتها و سنتها به صورت بدعتها در می آید.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «یأتی علی الناس زمان لا یبقی أحد إلا أکل الزبا فإن لم یأکله أصابه من غباره؛ زمانی بر مردم فرامی رسد که همه رباخوار می شوند و اگر کسانی رباخوار نباشند گرد و غبار ربا بر دامنشان می نشیند». (۱)

در حدیث دیگری در وصایای رسول خدا به ابن مسعود آمده است: «زمانی بر مردم فرا می رسد که انواع غذاهای لذیذ را می خورند و بر مرکبها (ی گران قیمت) سوار می شوند و مردان، همچون زنان که برای همسر خود، زینت می کنند خود را می آرایند. زنان، بی پرده خارج می شوند و مانند سلاطین جبار در اجتماع خودنمایی می کنند. این گروه منافقان این امت در آخر الزمان اند- تا آنجا که می فرماید: «یا بن مسعود یأتی علی الناس زمان الصّابر علی دینه مثل القابض علی الجمره بکفّه؛ زمانی بر مردم فرامی رسد که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در کف دست است». (۲) و حوادث دردناک دیگری که ذکر همه آنها به طول می انجامد.

این پیشگوییها در واقع افزون بر اینکه جنبه اعجاز دارد، هشدار است به گروههای وفادار به اسلام که خود را نبازند و بدانند این دوران پایانی دارد که به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا می انجامد.

ص: ۲۵۶

۱- ۱). مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۳، ابواب ربا، باب ۱، حدیث ۱۸.

۲- ۲). سفینه البحار، ماده «زمان».

اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزْمَةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَ لَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذُمَّوا غِبَّ فَعَالِكُمْ. وَ لَا تَقْتَحِمُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فُورِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ أَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَ خَلُّوا قِصْدَ السَّبِيلِ لَهَا: فَقَدْ لَعِمْرَى يَهْلِكُ فِي لَهْبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ.

إِنَّمَا مِثْلِي بَيْنَكُمْ كَمِثْلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا.

فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَ أَحْضَرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا .

ترجمه

ای مردم! افسارهای این حیوانات را که بارهای سنگین بر پشت دارند از دست خود رها سازید (اشاره به فتنه هاست). هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به خاطر اعمال خود نکوهش خواهید کرد. خود را در آتش فتنه ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. راه را برای عبور آن، باز گذارید. به جانم سوگند مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می شوند، اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می برند! مثل من در میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره می برد. ای مردم! بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشهای قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملا درک کنید.

شرح و تفسیر: دستورهایی برای نجات از فتنه

دستورهایی برای نجات از فتنه

به دنبال پیشگویی‌هایی که امام علیه السلام از حوادث سخت و دردناک آینده در بخش گذشته

خطبه فرمود، در این بخش به یاران خود دستوراتی می دهد که آنها از خطرات این حوادث محفوظ دارد.

نخست می فرماید: «ای مردم! افسار این حیوانات (اشاره به فتنه هاست) را که بارهای سنگینی بر پشت دارند از دست خود رها سازید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزْمَةَ (۱) الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ) .

این جمله کنایه از این است که حوادثی در اطراف شما رخ می دهد که بارهای فتنه و فساد را بر دوش دارند، شما رهبری آنها را به عهده نگیرید و به پیشرفت آن کمک نکنید و در واقع دستور قرآن مجید را به آنها یادآور می شود که می فرماید: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» همکاری و کمک به گناه و تجاوز بر دیگران، نکنید. (۲)

سپس می افزاید: «هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به موجب اعمال خود نکوهش خواهید کرد، خود را در آتش فتنه ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید؛ (و لَا تَصَدَّعُوا (۳) عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذْمُوا غَبَّ (۴) فَعَالِكُمْ. و لَا تَقْتَحِمُوا (۵) مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فُورٍ (۶) نَارَ الْفِتْنَةِ، و أَمِيطُوا (۷) عَنِ سُنَنِهَا (۸)، و خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ (۹) لَهَا) .

ص: ۲۵۸

۱- ۱. «ازمه» جمع «زام» به معنای افسار است.

۲- ۲. مائده، آیه ۲.

۳- ۳. «تصدعوا» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است. سپس به معنای پراکنده شدن و اختلاف یا افشای چیزی آمده است. در این خطبه به همان معنای پراکنده شدن است.

۴- ۴. «غَبَّ» آخر و عاقبت چیزی است؛ ولی گاه به معنای یک روز در میان نیز آمده است و در این خطبه یعنی اول.

۵- ۵. «تقتحموا» از ریشه «اقتحام» انداختن خود در چیزی بدون مطالعه است.

۶- ۶. «فور» و «فوران» به معنای جوشش و جوشیدن است.

۷- ۷. «امیطوا» از ریشه «میط» بر وزن «صیت» به معنای دور شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای دور ساختن است.

۸- ۸. «سنن» به معنای راه و طریق است و «سنن» بر وزن «کهن» جمع «سنت» به معنای روشهاست.

۹- ۹. «قصد السبیل» یعنی وسط راه؛ خواه راه حق باشد یا باطل؛ ولی در بسیاری از موارد بر معنای راه میانه مستقیم حق، اطلاق می شود. قرآن مجید می گوید: «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» (نحل، آیه ۹) و در این خطبه به معنای اول است که مطلق میانه راه باشد.

این سخن اشاره به آن است که اگر مردم با فتنه‌ها همکاری نکنند و نه تنها وارد فتنه نشوند، بلکه از آن دوری گزینند و راه را برای عبور آن باز بگذارند، ضایعاتش بسیار کمتر است؛ درست مانند سیلاب عظیمی که مردم توانایی بر کنترل آن ندارند؛ ولی اگر راه آن را باز گذارند که به درّه‌ها و دشت‌ها سرازیر شود ضایعاتش کمتر از آن است که وارد آن شوند و در درون آن قرار گیرند.

آن گاه در ادامه به ذکر علت پرداخته، می‌فرماید: «به جانم سوگند! مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می‌شوند؛ اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می‌برند»؛ (فقد لعمری یهلک فی لهبها المؤمن، و یسلم فیها غیر المسلم).

اشاره به اینکه موج فتنه به قدری قوی است که مؤمنان اگر بخواهند با آن به مقابله برخیزند نابود می‌شوند و غیر آنها که خود را کنار می‌کشند سالم می‌مانند. در چنین مواردی نباید نیروها را بیهوده از دست داد، بلکه باید آنها را حفظ کرد و منتظر فرصت مناسب بود. این همان چیزی است که فلسفه اصلی تقیه را در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی تشکیل می‌دهد، حفظ نیروها و انتظار فرصت.

در پایان خطبه امام علیه السلام اشاره به موقعیت خود می‌کند تا غافلان بیدار شوند و از وجود پرفیض او بهره‌گیرند، می‌فرماید: «مثل من در میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره‌می‌برد. ای مردم بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشه‌های قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملاً بفهمید»؛ (إنما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمه، یتضیء به من ولجها. فاسمعوا أیها الناس و عوا (۱) و أحضروا آذان قلوبکم تفهموا).

ص: ۲۵۹

۱ - ۱۰). «عوا» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای نگاه داشتن و فهمیدن و حفظ کردن است و چون به صیغه امر و فعل مضارع در آید، واو، از آن حذف می‌شود.

آری امام علیه السّلام هنگامی که حوادث تلخ آینده و ظلمات فتنه ها را پیش بینی می کند راه نجات آن را نیز نشان می دهد و می فرماید: اگر سخنانی را که من می گویم به خوبی بشنوید و حفظ کنید و دقیقا در آن بیندیشید برای نجات شما از شرّ اشرار و فتنه های فتنه جویان بسیار مؤثر است.

امام علیه السّلام در اینجا وجود خود را به چراغی پر نور در میان امواج ظلمت، تشبیه کرده و به مردم دستور می دهد به سوی این چراغ بیایند و در حوزه پرتوافشانی آن قرار گیرند.

نخست دستور می دهند سخنان را بشنوند و نگهداری کنند. سپس فرمان می دهد که درباره آن تعمق نمایند و حقیقت آن را درک کنند (و این است تفاوت مفهوم جمله «فاسمعوا أیها النّاس و عوا» با جمله «و أحضروا آذان قلوبکم تفهموا» که یکی شنیدن و درک کردن و نگهداری نمودن و دیگری دقت کردن و به عمق آن رسیدن را می گوید).

نکته: کنار رفتن از برابر امواج فتنه ها

کنار رفتن از برابر امواج فتنه ها

گاه فتنه هایی در جوامع بشری بروز می کند که افراد باایمان نه قادر بر دفع آن هستند و نه توان تشکیل یک گروه مبارز را دارند و افرادی که مستقیما در برابر این فتنه ها قرار گیرند و خود را به آب و آتش بزنند، سرنوشتی جز شکست و نابودی ندارند.

بهترین راه در چنین شرایطی، کنار رفتن از جلو سیلاب فتنه و در انتظار یافتن فرصت مناسب برای قلع و قمع آن است. بدیهی است اقدامات نسنجیده، نتیجه ای جز هدر دادن نیروها و از بین بردن فرصتهای آینده ندارد. فلسفه نهی از قیامها در عصر امامان معصوم نیز همین است و این در واقع شاخه ای از شاخه های تقیّه است؛ تقیّه ای که فلسفه اش حفظ نیروها برای استفاده از فرصت مناسب است.

امام امیر المؤمنین علیه السّلام با اینکه شجاع ترین فرد امت و از مبارزان صف اول در مقابل دشمنان اسلام بود در خطبه بالا به نکته دقیقی که گفته شد توجه می دهد و بر آن تأکید می کند.

ص: ۲۶۰

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

فی الوصیه بأمور

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن مردم را به امور مهمی توصیه می کند

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السلام به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست همه مردم را به تقوا و پرهیزکاری و اجتناب از معصیت خداوند سفارش می کند و نعمتهای الهی را به آنها یادآور می شود تا انگیزه ای باشد بر تقوا و اطاعت.

دیگر اینکه همگان را به یادآوری مرگ و انتقال از دنیا و چگونگی این انتقال سفارش می کند، با تعبیراتی تکان دهنده که می تواند عامل دیگری بر اطاعت و ترک گناه باشد.

ص: ۲۶۱

۱ - ۱). سند خطبه: در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها منبعی که برای این خطبه غیر از نهج البلاغه ذکر کرده است، کتاب «الاعجاز و الایجاز» ثعالبی است و با توجه به اینکه (او از معاصران سید رضی است و) روایت او تفاوت های متعددی با جملات نهج البلاغه دارد، معلوم می شود آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۱۷) البته محتوای خطبه به گونه ای بلند است که صدور آن از غیر امام معصوم بسیار بعید می نماید.

در نکته سوم هشدار می دهد که روزها و شبها و ساعات عمر به سرعت می گذرد، به پا خیزید و خانه آخرت خویش را آباد کنید.

ص: ۲۶۲

أوصيكم، أيها الناس، بتقوى الله و كثره حمده على آلائه إلكم، و نعمائه عليكم، و بلائه لديكم. فكم خصيكم بنعمه، و تداركم برحمه! أعورتكم له فستركم، و تعرّضتم لأخذه فأمهلكم!

ترجمه

ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما می شود) سفارش می کنم. چه بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، خود را در معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به شما مهلت داد.

شرح و تفسیر: توصیه به تقوا و شکر

توصیه به تقوا و شکر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه همان گونه که قبلاً اشاره شد همه مخاطبان خود را به تقوا و حمد و سپاس الهی در برابر نعمتها دعوت می کند و می فرماید: «ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما می شود) سفارش می کنم؛ (أوصيكم، أيها الناس، بتقوى الله و كثره حمده على آلائه إلكم، و نعمائه عليكم، و بلائه لديكم)» (۱)

ص: ۲۶۳

۱- ۱). «بلاء» گاه از ریشه «بلو» (ناقص واوی) و گاه از ریشه «بلی» (ناقص یایی) آمده است. اوّلی -

لدیکم).

گرچه «آلاء» و «نعماء» در بسیاری از موارد به یک معنا که همان نعمت‌ها است به کار می‌رود؛ ولی بعضی معتقدند که آلاء اشاره به نعمتهای معنوی و نعماء اشاره به نعمتهای مادی است، مخصوصاً هنگامی که این دو واژه در کنار هم قرار گیرند.

واژه «بلاء» گاه به معنای آزمایش و امتحان و گاه به معنای حوادث خیر یا شر می‌آید و در جمله بالا به تناسب جمله‌های قبل از آن به معنای حوادث خیر است. بعضی نیز گفته‌اند: مقصود حوادث دردناکی است که خداوند، انسان را با آن آزمایش می‌کند و سبب ارتقای رتبه و فزونی پاداش او در درگاه خدا می‌شود که از این نظر نعمت محسوب می‌گردد.

به هر حال این سخن امام علیه السلام شبیه همان چیزی است که علمای کلام در بحث معرفه الله بر آن تکیه دارند و می‌گویند: انگیزه اصلی این بحث همان مسئله شکر منعم است، زیرا انسان خود را غرق نعمتهایی می‌بیند و چون که شکر بخشنده نعمت در فطرت آدمی نهفته است، به فکر بخشنده نعمت می‌افتد، به سراغ او می‌رود تا او را بشناسد و همین امر می‌تواند سبب اطاعت او و ترک عصیان‌ش شود.

سپس امام علیه السلام به شرح بعضی از این نعمتها پرداخته، می‌فرماید: «چه بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، و خود را در معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به

ص: ۲۶۴

شما مهلت داد؛ (فکم خصکم بنعمه، و تدارکم برحمه! اءورتم (۱) له فسترکم، و تعرضتم لأخذہ (۲) فأمهلکم!) .

امام علیه السّلام در این بخش نخست اشاره به نعمتها و رحمتهایی می کند که اختصاص به این امت دارد؛ مانند خاتمیت پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و اله و بهترین امت بودن و عدم نزول بلا- بر امت، تا هنگامی که پیامبر در میان آنهاست یا مشغول استغفارند. و بعد از آن به مسئله پرده پوشی پروردگار در مقابل پرده دری افراد گنهکار، همچنین دادن فرصت کافی برای توبه و بازگشت به سوی خود و عدم تعجیل در مجازات آنها می پردازد که هر یک از آنها نعمتی بسیار بزرگ است.

ص: ۲۶۵

-
- ۱- ۱). «ءورتم» از ریشه «عار» به معنای عیب گرفته شده و به هر چیزی که اظهار آن عیب شمرده می شود، عورت اطلاق می کنند و هنگامی که به باب افعال برود (مانند جمله بالا) به معنای اظهار عیب است.
- ۲- ۲). «أخذ» در اصل به معنای گرفتن است و چون برای مجازات کردن قبلا- مجرم را دستگیر می کنند این واژه به معنای مجازات نیز به کار می رود.

اشاره

و أوصيكم بذكر الموت و إقلال الغفله عنه. و كيف غفلتكم عما ليس يغفلكم، و طمعكم فيمن ليس يمهلكم! فكفى واعظا بموتى عايتموهم، حملوا إلى قبورهم غير راكبين، و أنزلوا فيها غير نازلين، فكأنهم لم يكونوا للدنيا عمّارا، و كأنّ الآخره لم تزل لهم دارا. أوحشوا ما كانوا يوطنون، و أوطنوا ما كانوا يوحشون، و اشتغلوا بما فارقوا، و أضاعوا ما إليه انتقلوا. لا عن قبيح يستطيعون انتقالا، و لا فى حسن يستطيعون ازديادا. أنسوا بالدنيا فغرتهم، و وثقوا بها فصرعتهم.

ترجمه

شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که او از شما غافل نمی‌شود؟ چگونه طمع می‌ورزید در کسی (اشاره به فرشته مرگ است) که به شما مهلت نمی‌دهد؟! بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آنها را می‌بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می‌برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می‌گذارند بی آن که بخواهند! (چنان از دنیا بیگانه می‌شوند که) گویی هرگز به عمران آن نپرداختند و چنان به آخرت می‌پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است! (آری) از آنجا که وطنشان بود وحشت و دوری می‌کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند وطن می‌گزینند. آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی که به آن منتقل گشتند. (سرای آخرت) را تباه کردند، نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می‌توانند بر کارهای

نیک خود چیزی بیفزایند، آنها به دنیا انس گرفتند و فریشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد!

شرح و تفسیر: بهترین واعظ!

بهترین واعظ!

امام در این بخش از خطبه به نکته مهمی اشاره می کند که می تواند انگیزه نیرومندی برای تقوا که در بخش گذشته آمد، بوده باشد و آن ذکر مرگ است؛ نخست به بیان سفارشی کلی درباره مرگ پرداخته، چنین می فرماید: «شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می کنم. چگونه غافل می شوید از چیزی که او از شما غافل نمی شود؟! و چگونه طمع می ورزید در کسی که (اشاره به فرشته مرگ است) به شما مهلت نمی دهد!؛ (و اوصیکم بذكر الموت و إقلال الغفلة عنه. و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم، و طمعکم فیمن لیس یمهلکم!).»

آری! هیچ عقلی اجازه نمی دهد انسان از حادثه ای که به هر حال در انتظار اوست، غافل بماند و از چیزی که راه گریزی ندارد امید واهی فرار بیند، عاقل کسی است که این واقعیت را بپذیرد که مرگ سرنوشت حتمی همه انسانها، بلکه همه موجودات است و به گفته شاعر که اشاره به قبر خویش می کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

سپس امام علیه السلام به شرح دقیق و تکان دهنده ای از لحظات مرگ و حوادث آن در ضمن ۱۲ جمله کوتاه و پرمعنا می پردازد:

نخست می فرماید: «بهترین واعظ و اندرز دهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آنها را می بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می گذارند بی آن که بخواهند!؛ (فکفی واعظا بموتی

ص: ۲۶۸

عائتموهم، حملوا إلی قبورهم غیر راکبین، و أنزلوا فیها غیر نازلین).

آری! آنها بر دوش مردم سوارند و به سوی منزلگاه ابدی خویش پیش می روند بی آنکه از خود اختیاری داشته باشند و آنان را در حفره قبر وارد می کنند بی آنکه بخواهد.

سپس با بیان دو وصف دیگر، سرنوشت آنها را روشن تر می سازد و می فرماید: «چنان از دنیا بیگانه می شوند که گویی هرگز به عمران آن نپرداخته اند و (چنان به آخرت می پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است!)»؛ (فکأنهم لم یکونوا للدنیا عمّارا (۱) و کأنّ الآخره لم تزل لهم دارا).

اشاره به اینکه همه چیز در یک لحظه تمام می شود و به قدری از دنیا فاصله می گیرند که گویی هرگز در آن نمی زیستند و چنان به آخرت نزدیک می شوند که گویی از ازل در آنجا می زیستند.

در ادامه می افزاید: «از آنجایی که وطنشان بود وحشت و دوری می کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند به عنوان وطن برمی گزینند»؛ (أوحشوا ما کانوا یوطنون، و أوطنوا ما کانوا یوحشون).

آری! هنگامی که از کنار قبرستانهای خاموش عبور می کردند، از دیدن منظره قبرستان در وحشت فرومی رفتند و روی از آن برمی گرداندند، به ویژه اگر هنگام شب عبورشان به قبرستان می افتاد؛ ولی اکنون آنجا وطن آنها شده است و اگر آنها را با این حال به خانه و کاشانه شان بازگرداندند هم مردم از آنها وحشت می کنند و هم آنها- اگر درک و شعوری می داشتند- از مردم وحشت می کردند.

از سوی دیگر مشکل مهم آنها این است که سرای آخرت را آباد نکردند و هرچه نیرو داشتند بر سر عمران سرای دنیا گذاشتند همان گونه که امام علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی

ص: ۲۶۹

۱- ۱). «عمّار» جمع «عامر» از ریشه «عمار» و «عمران» به معنای آباد کردن گرفته شده و عمّار به معنای آبادکنندگان است.

که به آن منتقل گشتند (سرای آخرت) را تباه کردند؛ (و اشتغلوا بما فارقوا، و أضعوا ما إليه انتقلوا) .

از آن بدتر که راه جبران بسته است، آن گونه که امام به دنبال این سخن می فرماید: «نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند»؛ (لا عن قبیح یستطیعون انتقالا، و لا فی حسن یستطیعون از دیادا) .

آیا میوه ای که از درخت جدا شد خواه رسیده باشد یا کال، ممکن است به شاخه ها باز گردد و راه خود را ادامه دهد؟ آیا فرزندی که از مادر متولد می شود خواه جنین کامل باشد یا ناقص، امکان دارد به رحم مادر باز گردد و به تکامل خویش ادامه دهد؟ هرگز. آری راهیان دیار آخرت نیز چنین اند، امکان بازگشتی به دنیا ندارند و به همین دلیل، پرونده اعمال آنها برای همیشه بسته می شود؛ نه خطایی را می توانند جبران کنند و نه حسنه ای بر حسنات بیفزایند و بزرگ ترین مصیبت برای دنیاپرستان گنهکار و آلوده همین مصیبت است و گرنه مردن اگر توأم با اعمال صالح باشد نه تنها مصیبت نیست، بلکه سعادت است و رحمت؛ شکستن قفس و آزاد شدن مرغ روح انسان و پرواز آن در فضای عالم بالا- به همین دلیل مولای متقیان علی علیه السلام هنگامی که ضربه اشقی اولین و آخرین، عبد الرحمن بن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد، فرمود: «فزت و ربّ الکعبه؛ به خدای کعبه دستگار شدم».

در جمله آخر این فقره به بیان دلیل این ناکامی و تیره روزی می پردازد، می فرماید:

(اینها به موجب آن بود که) «آنها به دنیا انس گرفتند و فرییشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد» (أنسوا بالدّنيا فغرتهم، و ثقوا بها فصرعتهم (۱)).

آری اعتماد بر دنیا همچون اعتماد بر سراب است که انسان را در بیابان سوزانی به

ص: ۲۷۰

۱- ۱). «صرعت» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای بر خاک افکندن گرفته شده است.

دنبال خود می کشد و تشنه تر می کند و سرانجام امید او را به یأس مبدل می سازد و یا همچون اعتماد بر دیواری شکسته است که به زودی فرومی ریزد و انسان زیر آوار آن می ماند.

نکته: مرگ را فراموش نکنید

مرگ را فراموش نکنید

نه تنها امیر مؤمنان که همه معلمان اخلاق و هادیان راه نجات، و از همه بالاتر قرآن مجید برای بیدار کردن خفتگان بر مسئله مرگ و پایان زندگی تکیه می کنند و بارها یادآور می شوند که این زندگی جاودان نیست و به سرعت زوال می یابد؛ کودکان دیروز جوانان امروز و جوانان امروز پیران فردا هستند و پیران فردا همچون برگ خزان با تندباد اجل فرومی ریزند و به صفوف گذشتگان می پیوندند.

توجه به این حقیقت راستی عبرت انگیز و بیدارگر است؛ بسیاری از مردم در عمل آن چنان هستند که گویی زندگی جاوید دارند، حال آنکه به حیات خود تا یک ساعت دیگر اطمینان ندارند. توجه به این نکته کافی است که انسان را از مرکب غرور پیاده کند و چشمان او را بر حقایق بگشاید و راه را به انسان نشان دهد.

یاد مرگ و پایان زندگی هنگامی اثربخش تر می شود که انسان در حوادثی که هنگام مردن رخ می دهد کاملاً دقت ورزد و اموری را که مولای ما امیر مؤمنان در خطبه بالا- انگشت بر آن نهاده بررسی کند، جدا شدن از عزیزان، فاصله گرفتن از ثروتها، کاخها و مقامها، بیگانه شدن از همه دوستان و فرود آمدن در وادی خاموشان و پنهان شدن زیر توده های خاک تیره و از همه مهم تر بسته شدن پرونده زندگی و عدم امکان جبران خطاهای گذشته، همه اینها به راستی بهترین واعظ و اندرزگوست.

ص: ۲۷۱

به همین دلیل در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «إِنَّ أَكْبَرَهُم ذَكَرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ باهوش ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد و بیش از همه آماده آن باشد». (۱)

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «هل يحشر مع الشهداء أحد؛ آیا احدی از غیر شهیدان با شهدا محشور می شود؟» فرمود: «نعم من يذكر الموت في اليوم و الليله عشرین مره؛ آری کسی که در شبانه روز، بیست بار به یاد مرگ بيفتد (و خود را با اعمال صالح و توبه از گناه آماده سازد)». (۲)

این بحث را با حدیث عبرت انگیز دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم که می فرماید: «انسان هنگامی که در آخرین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند؛ نخست به اموالش می نگرد و می گوید: به خدا قسم من در جمع آوری تو حریص و بخیل بودم، حال بگو: سهم من نزد تو چیست؟ می گوید: فقط به اندازه کفنت از من برگیر و با خود ببر! سپس رو به فرزندانش می کند و می گوید: من شما را دوست می داشتم و از هر جهت شما را حمایت می کردم. بهره من نزد شما چیست؟ می گویند: همین اندازه که ما تو را به سوی قبر می بریم و در زیر خاک ها پنهان می سازیم! سپس متوجه عملش می شود و به آن می گوید: به خدا سوگند! من نسبت به تو (اعمال) بی رغبت بودم و تو بر من سنگین بودی، اکنون من چه بهره ای نزد تو دارم! می گوید: من در قبر و قیامت با توام». (۳) و (۴)

ص: ۲۷۲

-
- ۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۶۷.
 - ۲- ۲. محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۰.
 - ۳- ۳. الکافی، جلد ۳، صفحه ۲۳۱، حدیث ۱.
 - ۴- ۴. در جلد سوم این کتاب (پیام امام امیر المؤمنین)، صفحه ۴۳۱ به بعد و در جلد چهارم، صفحه ۵۸۳ به بعد توضیحات بیشتری را در این زمینه می خوانید.

اشاره

فسابقوا-رحمکم اللہ-إلى منازلکم الّتی أمرتم أن تعمروها،و الّتی رغبتم فیها،و دعیتم إليها.و استتمّوا نعم اللّٰه علیکم بالصّبر علی طاعته، و المجانبه لمعصيته،فإنّ غدا من الیوم قریب.ما أسرع السّاعات فی الیوم،و أسرع الأیام فی الشّهر،و أسرع الشّهور فی السنه،و أسرع السّنین فی العمر!

ترجمه

شما-خدایتان رحمت کند-به سوی منازلی که مأمور عمران آنها هستید و به آن ترغیب و دعوت شده اید،بشتابید.نعمتهای خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید،زیرا فردا به امروز نزدیک است،و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می گذرد و روزها در ماه و ماهها در سال و سالها در عمر!

شرح و تفسیر: راه نجات

راه نجات

امام علیه السلام در ادامه بخش پیشین خطبه که از مرگ و پایان زندگی و انتقال سریع به جهان آخرت و تأسّف از کوتاهی ها و تقصیرها سخن می گفت،در این بخش پایانی خطبه راه نجات را نشان می دهد و می فرماید:«(اکنون که چنین است)شما-خدایتان رحمت کند-به سوی منازلی که مأمور عمران آنها هستید و به آن ترغیب و دعوت شده اید، بشتابید»؛ (فسابقوا-رحمکم اللّٰه-إلى منازلکم الّتی أمرتم أن تعمروها،و الّتی

رغبتم فیها، و دعیتم إلیها) .

به یقین منظور از منازل، منازل آخرت است که هم در آیات و روایات، دستور به عمران و آباد ساختن آن داده شده و هم ترغیب و دعوت به سوی آن شده است، چنان که قرآن مجید می گوید: «و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» و شتاب کنید برای رسیدن به آموزش پروردگارتان و بهشتی که به وسعت آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «و اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می کند و هر کس را بخواهد و شایسته و لایق بیند به راه راست هدایت می نماید». (۲) در سوره بقره می فرماید: «و اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» و خدا دعوت به بهشت و آموزش طبق فرمان خود می کند». (۳)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به یکی دیگر از برنامه های راه نجات اشاره کرده، می فرماید: «نعمت های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید»؛ (و استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته، و المجانبه لمعصيته) .

این سخن می تواند اشاره به تکمیل نعمت های مادی دنیا باشد و یا تکمیل این نعمتها با افزودن نعمتهای گرانبهای پروردگار در قیامت، زیرا صبر بر طاعت و دوری از معصیت به مقتضای «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۴) سبب فزونی نعمتهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است و می دانیم شکر حقیقی آن است که انسان نعمتهای خدا را در مسیر طاعت به کار گیرد و هرگز از آنها در جهت نافرمانی گناه، بهره نبرد.

ص: ۲۷۴

۱-۱. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲-۲. یونس، آیه ۲۵.

۳-۳. بقره، آیه ۲۲۱.

۴-۴. ابراهیم، آیه ۷.

در حدیثی از حضرت (علی علیه السلام) می خوانیم: «اقل ما يلزمكم لله أن لا تستعينوا بنعمته على معاصيه؛ كمتريں چيزى كه
برای خدا بر شما لازم است این است كه از نعمت هاى او برای انجام گناه كمك نگیرید». (۱)

در پایان به صورت ذكر دليل برای آنچه قبلا گفته شد، چنین می فرماید: «زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در
روز با شتاب و سرعت می گذرد و روزها در ماه و ماه ها در سال و سال ها در عمر»؛ (فإنّ غدا من الیوم قریب. ما أسرع
الساعات فى الیوم، و أسرع الأيام فى الشهر، و أسرع الشهور فى السنه، و أسرع السنین فى العمر! (۲)).

منظور از «غد» در عبارت بالا یا روز مرگ است، چنان كه شاعر می گوید:

على الموت إعداد النفوس و لا أرى

بعیدا غدا ما أقرب الیوم من غد

«من مرگ را سبب آمادگی نفوس انسان می بینم و فردای مرگ را دور نمی بینم چه نزدیک است امروز به فردا»

یا اینکه منظور فردای قیامت است، آن گونه كه در خطبه ۲۸ آمده است: «ألا و إنّ الیوم المضمار و غدا السباق؛ بدانید امروز روز
تمرین است و فردای قیامت روز مسابقه».

ولی با توجه به اینکه بخش مهمی از این خطبه درباره مرگ و پایان زندگی و بسته شدن پرونده اعمال، سخن می گوید در
اینجا مناسب همان معنای اول است و جمله های ذیل كه درباره سرعت گذشت روزها و ماهها و سالها و عمر سخن می
گوید، شاهد دیگری

ص: ۲۷۵

۱- ۱). نهج البلاغه، كلمات قصار، ۳۳۰.

۲- ۲). «عمر»، بر وزن «دهل» و «عمر» بر وزن «ظهر» هر دو به يك معناست؛ یعنی مدت زندگانی است و بعضی گفته اند: «عمر» به
چهل سال اول گفته می شود و «عمر» به تمام عمر یا قسمت دوم آن اطلاق می گردد.

بر این معناست.

جالب اینکه امام برای نشان دادن شتاب گذشت عمر از اجزای کوچک آن آغاز کرده؛ نخست عبور سریع ساعتها در روز را بیان دارد. می رود، سپس گذشت روزها در ماه و ماه ها در سال و سالها در عمر، تا این گذشت سریع کاملاً مفهوم گردد و راستی چنین است.

بسیاری از پیران در برابر این سؤال که عمرتان چگونه گذشت؟ می گویند: به سرعت برق و با یک چشم برهم زدن، گویی دیروز بود که با کودکان در کوچه ها بازی می کردیم و با جوانان می گفتیم و می خندیدیم، ناگهان در آینه دیدیم برف پیری بر سر و صورت ما نشسته است، اندام سست شده و تاب و توان از اعضا رفته، قامت خمیده و نفسها به شماره افتاده است.

مجموع این خطبه مخصوصاً بخش آخر آن هشدار بسیار مؤثری است برای بیدار کردن عقلهای خفته. ابن ابی الحدید در یکی از سخنان خود در پایان این خطبه چنین می گوید: «کلام شریف و جیز بالغ فی معناه و الفصل کله نادر لا نظیر له؛ این سخن پرارزش فشرده گویایی است و همه این فصل کم نظیر، بلکه بی مانند است».^(۱)

ص: ۲۷۶

۱-۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد صفحه ۱۰۰، ۱۳.

و من کلام له علیه السلام فی الإیمان و وجوب الهجره

(۱)

از کلمات امام علیه السلام است که درباره اقسام ایمان و وجوب هجرت، سخن می گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که در عین کوتاهی، بسیار پرمحتوا و مشتمل بر چهار بخش است: در بخش اول، امام علیه السلام درباره اقسام ایمان (ایمان پایدار و ناپایدار) سخن می گوید و در بخش دوم از حقیقت مفهوم مهاجرت در اسلام پرده برمی دارد و آن را برنامه ای دائم و مستمر معرفی می نماید و در بخش سوم به مشکل بودن فهم برخی از احادیث معصومین یا عدم

ص: ۲۷۷

۱-۱). سند خطبه: این خطبه را افزون بر سید رضی، جمعی از بزرگانی که قبل از او می زیسته اند یا بعد از او دیده به جهان گشوده اند در کتب خود، نقل کرده اند. مرحوم محمد بن حسن صفار متوفای سال ۲۹۰ هجری در کتاب بصائر الدرجات و مرحوم صدوق متوفای سال ۳۸۱ هجری در کتاب عیون الاخبار و کتاب خصال، در هر کدام قسمتی از خطبه را آورده است و همچنین در غرر الحکم آمدی متوفای ۵۵۰ هجری و ثعالبی در کتاب الایجاز و الاعجاز آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۱۹).

قدرت بر تحمل مفهوم آن اشاره می کند و سرانجام در بخش چهارم به گستردگی دانش خود اشاره می فرماید و از مردم دعوت می کند که هرچه می خواهند از وی بیسند، پیش از آن که حضرتش را از دست بدهند.

ص: ۲۷۸

فمن الإيمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب، و منه ما يكون عواری بین القلوب و الصدور، إلى أجل معلوم. فإذا كانت لكم براءه من أحد فقفوه حتى يحضره الموت، فعند ذلك يقع حدّ البراءه.

ترجمه

بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی است در میان قلبها و سینه ها تا سرآمدی معلوم، هرگاه خواستید از کسی بیزاری جوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهایش توبه نکرد و تزلزل پیدا کرد) زمان بیزاری جستن است.

شرح و تفسیر: ایمان های پایدار و ناپایدار

ایمان های پایدار و ناپایدار

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، اشاره به اقسام ایمانهای ثابت و غیر ثابت می کند و می فرماید: «بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلبها و سینه ها تا سرآمدی معلوم است»؛ (فمن الإيمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب، و منه ما يكون عواری بین القلوب و الصدور، إلى أجل معلوم).

تقسیم ایمان به ثابت و مستقر و متزلزل و ناپایدار و به بیان دیگر عاریتی، چیزی است که در احادیث اسلامی به آن اشاره شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (۱) این چنین می خوانیم: «فالمستقرّ الإيمان الثابت و المستودع المعار؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع ایمان عاریتی است». (۲)

در حدیث دیگری از امام ابو الحسن در تفسیر همان آیه آمده است: «ما كان من الإيمان المستقرّ فمستقرّ إلى يوم القيامة و أبدا و ما كان مستودعا سلبه الله قبل الممات؛ ایمانی که مستقر باشد تا ابد ادامه خواهد یافت و اما ایمان عاریتی، خداوند آن را قبل از ممات می گیرد». (۳)

گرچه در تفسیر آیه فوق نظرات مختلفی داده شده است، از جمله این که منظور از مستقر آنهایی هستند که از قرارگاه رحم به دنیا گام نهادند و مستودع آنهایی هستند که هنوز در رحم مادرانند؛ ولی مانعی ندارد که یک آیه دارای چند تفسیر باشد.

به هر حال اگر انسان دارای نفس مطمئنه شود و ایمان در اعماقش نفوذ کند، ایمان او مستقر است و با دگرگونی ها شرایط و تهدیدها و تطمیع ها متزلزل نمی شود؛ ولی اگر راسخ نباشد، زوال آن در برابر زر و زور کاملا ممکن است.

عوامل تزلزل ایمان متعدد است؛ عدم آگاهی از دلایل محکم و هواپرستیها و ضعف نفس و آلودگی به گناهان بزرگ. هر یک از اینها اموری هستند که ممکن است در پایان عمر ایمان انسان را متزلزل سازند و سرانجام آدمی بی ایمان از دنیا برود.

تعبیر به (عواری بین القلوب و الصّیدور) کنایه از این است که ایمان هنوز در قلب و روح آدمی نفوذ نکرده و به همین دلیل استقرار نیافته است. درست مانند انسانی که به کنار دیوار خانه ای می رسد و وارد آن نمی شود. به یقین چنین شخصی استقرار ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن مردم را از بیزاری جستن از افراد پیش از پایان

ص: ۲۸۰

۱- ۱. انعام، آیه ۹۸.

۲- ۲. میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۲۶۵، حدیث ۱۳۵۰.

۳- ۳. تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۷۵۱، حدیث ۲۰۷.

عمرشان بر حذر می دارد؛ زیرا سرنوشت انسان ها در پایان عمرشان روشن می شود.

حضرت می فرماید: «هر گاه خواستید از کسی بیزاری بجویید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل ایمان یافت آن زمان) بیزاری جستن است؛ (فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقُفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ) .

به این ترتیب درباره هیچ کس حکم قطعی نمی توان کرد؛ نه افراد با ایمان و نه افراد بی ایمان، زیرا ممکن است در پایان راه بر اثر عوامل مختلفی برگردد و اگر حکمی بشود حکم موقت و مرحله ای است.

نکته ها: عوامل پایداری ایمان

عوامل پایداری ایمان

در بخش نخستین این خطبه که در بالا- آمد، امام علیه السلام اشاره ای پرمعنا بر تقسیم ایمان به دو قسم پایدار و ناپایدار فرمود. اکنون سؤال در این است که چه اموری سبب ثبات یا تزلزل ایمان می شود؟

پاسخ این سؤال اجمالاً- معلوم است، زیرا گناهان سنگین و بی توجهی به وظایف شرعی، به یقین از اسباب تزلزل ایمان و سوء خاتمه است؛ ولی در آیات و روایات روی موارد خاصی تکیه شده است، از جمله:

همنشینی با بدان و منافقان؛ در آیه ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان می خوانیم که بعضی از دوزخیان در قیامت از داشتن دوستان بد اظهار تأسف می کنند و می گویند: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي» «لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» ای وای بر من کاش فلان کس را دوست خود انتخاب نکرده بودم، او مرا از ذکر حق گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود».

در آیه ۵۶ و ۵۷ سوره صافات از قول بعضی از بهشتیان می خوانیم که از فراز بهشت نگاهی به دوزخ می افکند و به دوست گمراه دوزخیش می گوید: «تَاللَّهِ إِنَّ كَيْدَ لَتَزْدِينِ وَ لَوْ لَا نِعْمَهُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ» به خدا سوگند! نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و اگر نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضارشدگان در دوزخ بودم».

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند چه چیز ایمان را در انسان ثابت و راسخ می کند؟ در پاسخ فرمود: «الَّذِي يَثْبُتُ فِيهِ الْوَرَعُ، وَالَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ وَرَعٌ وَتَقْوَا اِيْمَانٍ رَا فِي اِنْسَانٍ تَثْبِيْتٌ مِي كُنْدٌ وَ طَمَعٌ اَنْ رَا بِيْرُوْنٌ مِي سَازْدُ». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ كَانَ فَعَلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَابْتَدَأَ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاهِ وَ مِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ؛ كَسِيٌّ كَمَا رَفَاتَارُشُ بَا كَفَاتَارُشُ هَمَاهِنِكْ اَسْتُ بِي نَجَاتٍ اَوْ كَوَاهِي دِه، وَ اَنْ كَسٍ كَمَا مُوَافِقٌ نِيْسْتُ اِيْمَانُشُ عَارِيْتِي اَسْتُ (وَ بَر بَادٌ مِي رُوْدُ)». (۲)

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز به «کمیل» راه پایدار بودن را نشان داد و فرمود: «یا کمیل! إِنَّمَا تَسْتَحِقُّ أَنْ تَكُونَ مُسْتَقْرَأً إِذَا لَزِمَتْ الْجَادَّةُ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا تَخْرُجُكَ إِلَى عَوْجٍ وَ لَا تَزِيلُكَ عَنْ مَنَهْجٍ مَا حَمَلْنَاكَ عَلَيْهِ وَ هَدَيْنَاكَ إِلَيْهِ؛ اَيُّ كَمِيْلٍ! تَنْهَاهَا فِي صُوْرَتِي مُسْتَحِقٌّ ثَبَاتِ اِيْمَانٍ هَسْتِي كَمَا اَزْ جَادَةَ رُوْشْنِي كَمَا تُوْرَا بِي كَثْرِي نَمِي بَرْدُ حَرَكْتِ كِنِي وَ اَزْ رُوْشِي كَمَا بِي تُوْ اَمُوْخْتِه اِيْمٍ وَ بِي سُوِي اَنْ هِدَايْتِ شُدِه اَي، جَدَا نَشُوِي». (۳)

البته عوامل ثبات و تزلزل ایمان منحصر به آنچه گفته شد نیست؛ ولی بخش مهمی را می توان در عوامل فوق جستجو کرد.

ص: ۲۸۲

۱-۱. میزان الحکمه، جلد ۱، حدیث ۱۳۵۹.

۲-۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۰.

۳-۳. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۲.

و الهجره قائمه على حدّها الأوّل. ما كان لله في أهل الأرض حجه من مستسرّ الإيمه و معلنها. لا يقع اسم الهجره على أحد بمعرفه الحجه في الأرض. فمن عرفها و أقرّ بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الإستضعاف على من بلغته الحجه فسمعتها أذنه و وعاهها قلبه.

إنّ أمرنا صعب مستصعب، لا يحمله إلاّ عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، و لا يعي حديثنا إلاّ صدور أمينه، و أحلام رزينه.

أيّها النّاس، سلوني قبل أن تفقدوني، فلأننا بطرق السّماء أعلم منّي بطرق الأرض، قبل أن تشغّر برجلها فتته تطأ في خطامها، و تذهب بأحلام قومها .

هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است! خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد. (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند در برابر دشمن قوی شوند) و نام هجرت بر کسی اطلاق نمی شود مگر اینکه حجت خدا را بر روی زمین بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هرچند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی شود. (بدانید) شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی شود و احادیث ما

را جز سینه ها و افکار امین و عقلهای وزین درک نمی کنند.

ای مردم! از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راه های زمین آشناترم! (آری پرسید) پیش از آنکه فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگدمال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را برآید.

شرح و تفسیر: هر چه می خواهید برسید

هر چه می خواهید برسید

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست تفسیر روشنی از مسئله هجرت دارد. می دانیم در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله در مدینه، نشانه ایمان، هجرت بود؛ یعنی کسانی که در مناطق دیگر از جمله مکه ایمان پیدا می کردند باید به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله بشتابند؛ هم تعالیم اسلام را فراگیرند و هم جمعیت مؤمنان را با حضور خود تقویت کنند؛ ولی بعد از سیطره اسلام بر جزیره العرب، هجرت ظاهرا مفهوم خود را از دست داد. دیگر لزومی نداشت کسانی که در مناطق دیگر ایمان پیدا کرده اند به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله بشتابند؛ ولی هجرت به مفهوم دیگری که در واقع روح همان هجرت نخستین است، پایدار ماند.

امام علیه السّلام اشاره به این معنای هجرت می کند و می فرماید: «هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است. خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند از این طریق در مقابل دشمن قوی شوند)»؛ (و الهجره قائمه علی حدّها الأوّل. ما كان لله في أهل الأرض حاجة من مستسرّ (۱))

ص: ۲۸۴

۱-۱). «مستسرّ» از ریشه «سرّ» گرفته شده و به معنای کسی است که در پی اخفا کردن چیزی است.

«امّه» (به کسر همزه) در عبارت بالا- به معنای حالت است و در اینجا به ایمان اشاره دارد؛ یعنی کسی که ایمان خود را پنهان سازد؛ ولی بعضی امه (با ضم همزه) خوانده اند که بر طبق آن معنا جمله این می شود: آن افرادی از امت اسلامی که ایمان خود را پنهان سازند و آن افرادی که ایمان خود را آشکار نمایند.

سپس امام علیه السلام بعد از این بیان اجمالی به شرح معنای هجرت در کلامی شفاف می پردازد و می فرماید: «نام هجرت بر کسی اطلاق نمی شود مگر اینکه حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند، (هرچند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی شود؛ (لا يقع اسم الهجره على أحد بمعرفة الحجّه في الأرض. فمن عرفها و أقرّ بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الإستضعاف على من بلغته الحجّه فسمعتها أذنه و وعاهها قلبه). (۲)

عصاره کلام امام علیه السلام این است که هجرت در هر زمان و هر مکانی همچون عصر پیامبر صلی الله علیه و اله باقی و برقرار است؛ اما نه به این معنا که اهل ایمان از جایی به جای دیگر بروند، بلکه به این معنا که حجت خدا را یعنی جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و اله و به تعبیر روایت معروف نبوی، امام زمان خود را بشناسند و به او ایمان آورند؛ خواه این امر از طریق هجرت مکانی صورت گیرد یا بدون آن، حاصل شود. کسی که امام زمان خود را بشناسد

ص: ۲۸۵

۱ - ۱). مطابق آنچه در بالا- آمد «ما» در جمله «ما كان لله...» نافیه است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه «ما» را زمانیه به معنای «مادام» دانسته اند و گفته اند مفهوم جمله این است: تا زمانی که خداوند نیاز به ایمان مردم دارد، هجرت باقی و برقرار است و نیاز در اینجا به معنای طلب و ناظر به همان اوامر و نواهی خداوند خطاب به مردم است؛ ولی معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

۲ - ۲). توجه داشته باشید که در بعضی نسخ صبحی صالح «الا» حذف شده ولی در نسخه تصحیح شده موجود است و جمله بدون «الا» معنای درستی ندارد.

مهاجر واقعی است، زیرا هدف از هجرت که شناخت حجت خدا در زمین است برای او حاصل شده و کسانی که چنین نباشند مستضعف اند که گاه معذورند و گاه غیر معذور. آنها که راه برای شناخت نداشته باشند جزء گروه اول اند (یعنی معذورند) و آنها که راه برای شناخت داشته باشند و عمل نکنند جزو گروه دوم اند (یعنی غیر معذورند).

«مستضعف» در قرآن و روایات اسلامی به دو معنا اطلاق شده: کسانی که از نظر زندگی مادی در فشارند؛ مانند آنچه در آیه پنج سوره قصص آمده، می فرماید: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. این آیه اشاره ای به داستان بنی اسرائیل و فرعونیان است و اصل کلی را در باب مستضعفان بیان دارد.

دوم کسانی که از نظر دینی در فشار واقع شده اند و قادر بر هجرت از محل زندگی خود نیستند؛ قرآن مجید درباره آنها می گوید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۱) این آیه ناظر به مسلمانان مکه است که توانایی هجرت نداشتند و مشرکان به آنها اجازه نمی دادند مراسم دینی خود را آزادانه انجام دهند. قرآن مسلمانان مدینه را تشویق به نجات آنها از چنگال مشرکان می کند و نام مستضعف بر آنها می نهد.

گاه این واژه در روایات معنای سومی نیز دارد و آن کسی است که توانایی بر تحقیق از حقّ و شناخت آن را ندارد؛ خواه بر اثر ضعف فکری باشد یا عدم دسترسی به منابع تحقیق. در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت درباره مستضعف سؤال کردند، فرمود: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حَيْلَهُ إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى

الإيمان، لا يستطيع أن يؤمن ولا يستطيع أن يكفر؛ مستضعف کسی است که راهی بر شناخت کفر و ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان را اختیار کند و نه می تواند کفر را بپذیرد». (۱)

منظور امام علیه السلام در خطبه بالا همین معنای سوم است.

درباره حقیقت مهاجرت در بخش نکات، شرح بیشتری خواهیم داد.

سپس امام نکته دوم را بیان می فرماید: «شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی شود و احادیث ما را جز سینه ها و افکار امین و عقل های وزین درک نمی کنند؛ (إن أمرنا صعب مستصعب (۲)، لا - يحمله إلا - عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، و لا يعي (۳) حدیثنا إلا صدور أمينه، و أحلام رزینه (۴)).»

نظیر این تعبیر امام در احادیث دیگر نیز از امامان معصوم رسیده است و ممکن است اشاره به روایات دقیق و عمیق توحیدی مربوط به صفات جمال و جلال خدا و مقامات پیامبر و ائمه معصومان علیه السلام و نفوذ آنها در جهان تکوین به اذن خدا و شفاعت گسترده آنان از خاطیان امت و آگاهی آنها بر غیب و حوادث آینده به تعلیم الهی بوده باشد که همه کس توان تحمل آنها را ندارد، زیرا بسیاری از ناآگاهان صفات خدا را همچون صفات مخلوقات می پندارند و پیامبر امام معصوم را در حدّ انسانی معمولی بدیهی است این گونه افراد تحمل پذیرش آن احادیث را ندارند، همان گونه که در بعضی از خطبه های نهج البلاغه آمده است وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام بخشی از اخبار غیبی را بیان فرمود،

ص: ۲۸۷

۱-۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۴۰۴، باب المستضعف، حدیث ۱.

۲-۲). «مستصعب» از ریشه «صعب» به معنای مشکل شمردن و دشوار دانستن چیزی است و آمدن این دو واژه (صعب و مستصعب) پشت سر یکدیگر برای تأکید است.

۳-۳). «یعنی» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای فهمیدن و حفظ کردن است.

۴-۴). «رزینه» از «رزانت» به معنای وقار گرفته شده و رزین به شخص باوقار و متین و سنگین و آرام گفته می شود.

افراد ضعیف و نادانی که توان پذیرش آن را نداشتند حضرت را (نعوذ بالله) به دروغ گفتن متهم کردند.

نمونه ای از این مقامات در قسمت آخر همین خطبه آمده است که به یقین همه توان درک و تحمل آن را ندارند.

رابطه این بخش خطبه با آنچه امام علیه السلام درباره مسئله هجرت بیان فرمود این است که مهاجران برای معرفت امام زمان خود باید سینه ای وسیع و روحی گسترده و فکری پرمایه داشته باشند تا بتوانند از این چشمه های پرفیض الهی بهره کافی ببرند.

سپس در سومین و آخرین نکته، خطاب به عموم مردم می فرماید: «ای مردم از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راه های زمین آشناترم (آری برسید) پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگدمال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را برباید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، سلونی قبل أن تفقدونی، فلأنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض، قبل أن تشغر (۱) برجلها فتنه تطأ فی خطامها، (۲) و تذهب بأحلام (۳) قومها)

این سخن از همان احادیث صعب و مستصعب است که ناآگاهان به مقامات معصومین آن را بر نمی تابند؛ ولی بارها علی علیه السلام آن را فرموده و به هر سؤالی از هر کس پاسخ داده است.

ص: ۲۸۸

۱- ۱). «تشغر» از «شغور» بر وزن «شعور»، معانی مختلفی دارد از جمله معنای هجوم است که مناسب با جمله بالاست و نیز از معانی آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه.

۲- ۲). «خطام» به معنای «زمام» و دهنه شتر و مانند آن است و جمله «تطأ فی خطامها» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسار گسیخته همه جا لگدمال می کند.

۳- ۳). «احلام» جمع «حلم» بر وزن «نهم» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا نیز آمده است و در اینجا مراد، معنای اول است.

جالب اینکه این سخن تنها در منابع شیعه نیامده است؛ دانشمندان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل کرده اند؛ یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل «الاستیعاب» می گوید:

«ما كان أحد من الناس يقول سلوني غير علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه؛ از مردم جمله «هرچه را می خواهید از من پرسید» بر زبان جاری نکرد جز علی بن ابی طالب». (۱)

در همان کتاب از ابو الطفیل نقل می کند که من، علی علیه السلام را دیدم خطبه می خواند و می گفت: «سلونی فوالله لا تسألونی عن شیء إلا أخبرتکم؛ و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه إلا وأنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل أم فی جبل؛ هرچه می خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند از چیزی سؤال نمی کنید مگر اینکه پاسخ آن را به شما می گویم، از قرآن از من پرسید به خدا قسم من می دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در دشت و کدام در کوه». (۲)

در حدیثی از عبد الله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می گوید: «والله لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعه أعشار العلم و أیم الله لقد شارککم فی العشر العاشر؛ به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیه السلام از نه دهم علوم و دانشها (به لطف پروردگار) بهره مند است و به خدا سوگند در یک دهم باقی مانده (که در اختیار مردم است) شریک است». (۳)

این سخن را با حدیث دیگری پایان می دهیم. محمد بن یوسف بلخی شافعی در کتاب خود چنین آورده است:

«از علی علیه السلام روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی...؛ از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید»، از من درباره آسمانها

ص: ۲۸۹

۱-۱. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۵۰.

۲-۲. همان، صفحه ۵۲.

۳-۳. همان، صفحه ۵۰.

سؤال کنید که به همه بخشهای آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت:

ای پسر ابو طالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو بینم در این ساعت جبرئیل کجاست؟ امام علیه السلام مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرورفت سپس سر برداشت و فرمود:

من همه آسمانهای هفتگانه را جستجو کردم و جبرئیل را نیافتم و تصور می کنم تو جبرئیل باشی. سؤال کننده گفت: آفرین آفرین بر تو ای فرزند ابو طالب، پروردگارت به تو بر فرشتگان مباحث می کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد. (۱)

در ضمن آگاه تر بودن حضرت به طرق آسمانها به جهت اهمیتی است که آسمانها نسبت به زمین دارند.

نکته: نقش هجرت در اسلام

نقش هجرت در اسلام

می دانیم تاریخ اسلام براساس هجرت نوشته شده است؛ یعنی مسلمانان مبدأ تاریخ خود را میلاد پیامبر اکرم گرفته اند و نه بعثت او، بلکه مبدأ را سال هجرت قرار داده اند و این نشان می دهد که مهم ترین فصل زندگی مسلمانان هجرت است و در واقع هجرت بود که صفحه جدیدی در تاریخ اسلام گشود و سرآغاز حکومت اسلامی و پیشرفت مسلمانان در همه زمینه ها شد.

محیط مکه علی رغم تبلیغات سیزده ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، آمادگی برای پذیرش اسلام به طور کامل را نداشت، زیرا سران زورمند قریش سعی داشتند هر حرکتی را که بر ضد خود می دیدند در نطفه خفه کنند؛ آنها بت پرستی را حافظ منافع کثیف خود و توحید را مزاحم می دانستند؛ ولی پیامبر اکرم گروهی از جوانان پاکدل را در این مدت،

ص: ۲۹۰

۱ - ۱). احقاق الحق، جلد ۷، صفحه ۶۲۱. همین روایت با کمی تفاوت در بحار الانوار (از کتاب فضایل شاذان بن جبرئیل) جلد ۳۹، صفحه ۱۰۸، حدیث ۱۳ نقل شده است.

آهسته آهسته تربیت کرد و قبل از آنکه که خود به مدینه هجرت کند آنها را به مدینه فرستاد. جمعی از پاکدلان مدینه به آنها پیوستند و با یکدیگر هم پیمان شدند و در چنین شرایطی پیامبر به مدینه آمد و مورد استقبال واقع شد و آزادانه به نشر اسلام پرداخت و نخستین مسجد به زودی ساخته شد.

حرکت هجرت به عنوان فریضه ای الهی همچنان ادامه یافت؛ یعنی هر کس در هر کجا از جزیره العرب مسلمان می شد می بایست به مدینه نزد پیامبر بشتابد و جمعیت مسلمانان را تقویت کند و آنها که مهاجرت نمی کردند طبق صریح آیه مشمول ولایت اسلامی نبودند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» (۱)

سرانجام هنگام فتح مکه که اسلام سایه خود را بر همه منطقه گسترانید موضوع هجرت ظاهرا پایان یافت و افرادی که بعد از آن تاریخ از مکه به مدینه می آمدند جزو مهاجران محسوب نمی شدند و طبق روایت مشهوری پیامبر اکرم فرمود: «لا هجره بعد فتح مکه؛ بعد از فتح مکه هجرتی در کار نیست». (۲)

سپس هجرت مفهوم وسیع و گسترده تری پیدا کرد؛ کسانی که از بلاد کفر به بلاد اسلام می رفتند جزو مهاجران بودند و همچنین کسانی که برای دفع شر دشمنان اسلام از منطقه ای به منطقه دیگر منتقل می شدند از مهاجرین محسوب می شدند، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ هَاجِرُوا وَ تَمَسَّكُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ الْهَجْرَةَ لَا تَنْقُطُ مَا دَامَ الْجِهَادُ؛ ای مردم هجرت کنید و اسلام را محکم بگیرید، زیرا هجرت تا زمانی که جهاد برپاست قطع نمی شود». (۳)

سپس از این معنا هم فراتر رفت و هجرت درونی و معنوی افزون بر هجرت برونی و

ص: ۲۹۱

۱- ۱. انفال، آیه ۷۲.

۲- ۲. کنز العمال، حدیث ۴۶۲۵۱.

۳- ۳. همان، حدیث ۴۶۲۶۰.

مکانی، بر آن افزوده شد، همان گونه که در احادیث متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «والمهاجر من هجر الخطایا و الذنوب؛ مهاجر کسی است که از خطایا و گناهان هجرت کند». (۱)

حتی در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «يقول الرجل هاجر و لم يهاجر إنما المهاجرون الذين يهجرون السيئات و لم يأتوا بها؛ بعضی می گوید: ما مهاجرت کردیم در حالی که مهاجرت نکرده اند؛ مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناهان هجرت کنند و هرگز آن را انجام ندهند». (۲) به این ترتیب کسانی که هجرت مکانی کنند اما هجرت معنوی و درونی نداشته باشند؛ یعنی از گناهان دوری نکنند در زمره مهاجران واقعی نیستند.

دلیل این گونه توسعه در مفهوم هجرت روشن است؛ زیرا روح و جهان هجرت، رفتن از کفر به سوی ایمان و از عصیان به سوی اطاعت است.

از همین رهگذر در خطبه بالا معرفت امام هر زمان و رسیدن به خدمت او برای فراگیری معارف دینی به عنوان هجرت شناخته شده است.

ص: ۲۹۲

۱- ۱). میزان الحکمه، جلد ۱۱، حدیث ۲۱۰۶۵.

۲- ۲). سفینه البحار، ماده «هجرت».

و من خطبه له علیه السلام

یحمد الله و یشی علی نبیه و یعظ بالتقوی

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن حمد خدا می گوید و بر پیامبر ثنا می فرستد و به تقوا و پرهیزگاری اندرز می دهد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از درخشان ترین خطبه های امیر مؤمنان علی علیه السلام است از چند بخش

ص: ۲۹۳

۱-۱). سند خطبه: ابن ابی الحدید درباره این خطبه می گوید: بدان این خطبه از برجسته ترین خطبه های مولا و از کلمات کم نظیر آن حضرت است و انواع صنایع بدیع و فصاحت و بلاغت که خالی از هر گونه تکلفی است در آن به کار رفته است. خطیب معروف عرب، ابن نباته بسیاری از تعبیرات این خطبه را گرفته و در جای جای خطبه های خود برای زیبا ساختن آنها به کار برده است. نویسندگان مصادر نهج البلاغه بعد از نقل این عبارت چنین نتیجه می گیرند که ابن ابی الحدید این خطبه را در جای دیگری غیر از نهج البلاغه نیز یافته است به خصوص اینکه ابن نباته متوفای سال ۳۷۴ مدتی قبل از تألیف نهج البلاغه از دنیا چشم بر بسته است. آمدی نیز بخشهایی از این خطبه را در غرر الحکم آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد صفحه ۲۳، ۳)

تشکیل شده است:

در بخش اول شکر و سپاس خداوند را می گوید و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله می دهد و از پیروی آن حضرت بر دشمنانش به لطف پروردگار سخن می گوید.

در بخش دوم ضمن تأکید بر مسئله تقوا، همگان را به آمادگی برای سفر آخرت دعوت می کند و از پایان زندگی و مشکلات مرگ و حوادث پس از آن سخن می گوید.

در بخش سوم ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا و شرح عذاب دردناک الهی در قیامت که در انتظار مجرمان است از سرنوشت لذت بخش صالحان در سرای دیگر و نعمتهای بی نظیر بهشتی و آرامش کامل و پاداش عظیم و فناپذیر آنها بحث می کند.

در بخش چهارم بار دیگر امام علیه السلام به آنچه در بخش دوم بیان فرمود باز می گردد و با تعبیرات جدیدی همه را تشویق به آمادگی برای سفر آخرت می کند.

در بخش پنجم که آخرین بخش خطبه است اصحاب و یاران خود را مخاطب ساخته و از حرکات عجولانه و قیامهای بی ثمر و تصمیمهای خام برای نیل به شهادت و مانند آن، بر حذر می دارد و تصریح می کند که اگر در مسیر حق باشید در بستر، هم بمیرید شهید خواهید بود.

ص: ۲۹۴

أحمدہ شکرًا للإنعامہ، و أستعینہ علی وظائف حقوقہ، عزیز الجند، عظیم المجد.

و أشهد أنّ محمّدًا عبده و رسوله دعا إلى طاعته، و قاهر أعداءه جهادا عن دینه؛ لا ینبئ عن ذلك اجتماع علی تکذیبہ، و التماس لإطفاء نوره.

ترجمه

خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمانهایش از او یاری می‌طلبم، خداوندی که سپاهش شکست ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است و گواهی می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و اله بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا در طریق جهاد، برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش کردن نورش او را از مسیر خود باز نداشت.

شرح و تفسیر: پیامبر رحمت و جهاد

پیامبر رحمت و جهاد

امام علیه السّلام در این بخش، از حمد و سپاس خداوند آغاز می‌کند و می‌گوید: «خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمانهایش از او یاری می‌طلبم. خداوندی که سپاهش شکست ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است»؛ (أحمدہ

شکرا لإِنعامه، و أستعینه علی وظائف حقوقه؛ عزیز الجند، عظیم المجد (۱).

تعبیر به «وظایف حقوق» ممکن است اشاره به واجبات الهی؛ مانند نماز و روزه و خمس و زکات باشد که جز با توفیق الهی به طور کامل انجام نمی‌گیرد و ممکن است اشاره به حقوق الهی ناشی از نعمتهایی همچون گوش و چشم و عقل و هوش و جوانی و سلامت باشد، چون هر کدام شکری را می‌طلبد.

سپس به ذکر شهادت به رسالت پیامبر و بعضی از اوصاف برجسته آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «شهادت می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا، در طریق جهاد برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش ساختن نورش، او را از مسیر خود باز نداشت»؛ (و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله دعا إلى طاعته، و قاهر أعداءه جهادا عن دینه؛ لا یشیه (۲) عن ذلك اجتماع علی تکذیبه، و التماس لإطفاء نوره).

امام علیه السلام در این قسمت از کلامش به دو نکته مهم از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اشاره فرموده است: نخست اینکه او همواره در پیکار با دشمنان پیروز می‌شد و این دلیل روشنی بر مدیریت صحیح پیامبر درباره برنامه های مبارزاتی و جنگی با دشمن است.

افزون بر عنایات و امدادهای الهی. دیگر این که هرگز اتحاد دشمنان در برابر او در عزم و اراده آن حضرت تأثیر نمی‌گذاشت و او را ناتوان نمی‌ساخت و از برنامه خود منصرف نمی‌کرد؛ شجاعانه پیش می‌رفت و به مقصود خود می‌رسید.

معروف است هنگامی که پیامبر در مکه بود سران قریش به آن حضرت گفتند: تو به

ص: ۲۹۶

۱ - ۱). «مجد» به معنای گستردگی، شرافت و جلالت و شکوه و جلال و عظمت آمده است و این صفت به طور کامل مخصوص خداوند است.

۲ - ۲). «یشیه» از ریشه «ثنی» بر وزن «سعی» در اصل به معنای پیچیدن خبری است و هنگامی که با عطف، بر وزن «کتف» همراه شود، به معنای پیچیدن پهلو و کنایه از بی‌اعتنایی و انصراف از چیزی است.

بتهای ما بدگویی می کنی و ما را سفیه می شمری و اتحاد جمعیت ما را به پراکنندگی مبدل ساخته ای! اگر هدف به دست آوردن مال است هرچه می خواهی به تو می دهیم. هرگاه طالب مقامی، مقام برجسته ای به تو خواهیم داد و اگر این برنامه ها ناشی از بیماری توست به درمانت می پردازیم، پیامبر فرمود: هیچ یک از اینها نیست، بلکه خداوند مرا به عنوان رسولش به سوی شما فرستاده و کتابی بر شما نازل کرد. اگر آنچه را آوردم می پذیرید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید صبر می کنم تا خداوند میان من و شما داوری کند.

سران قریش رو به عمویش ابو طالب کردند و گفتند از او بخواه که به بتهای ما بد نگوید یا با هم پیکار می کنیم تا یکی از دو گروه- ما و آنها- از بین برود. پیامبر فرمود: «یا عمّاه لو وضعت الشمس فی یمنی و القمر فی شمالی ما ترک هذا القول حتّی أنفذه أو أقتل دونه؛ ای عمو! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند (و بر همه منظومه شمسی مرا حاکم کنند) من دست از برنامه خود بر نمی دارم تا آن را به انجام برسانم یا در این راه کشته شوم».^(۱)

ص: ۲۹۷

۱- ۱). تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۷؛ بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۴۳ و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۴.

اشاره

فاعتصموا بتقوى الله، فإن لها حبلا وثيقا عروته، و معقلا منيعا ذروته. و بادروا الموت و غمراته، و امهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله: فإن الغايه القيامه؛ و كفى بذلك واعظا لمن عقل، و معتبرا لمن جهل! و قبل بلوغ الغايه ما تعلمون من ضيق الأرماس، و شدّه الإبلاس، و هول المطلع، و روعات الفزع، و اختلاف الأضلاع، و استكاك الأسماع، و ظلمه اللحد، و خيفه الوعد، و غمّ الضريح، و ردم الصفيح.

ترجمه

به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قله آن بلند و اطمینان بخش است، (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و سختیهایش بروید، و پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید، زیرا پایان کار همه قیامت است، و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است و پیش از فرارسیدن قیامت، مشکلاتی است که می دانید از جمله تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی در پی، درهم فرورفتن استخوانها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک!).

شرح و تفسیر: مشکلاتی که در پیش رو دارید!

مشکلاتی که در پیش رو دارید!

بعد از حمد و سپاس الهی و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله، امام علیه السلام در این بخش به

مهمترین موضوع سرنوشت ساز در زندگی انسانها؛ یعنی تقوا می پردازد و می فرماید: «به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قله آن بلند و اطمینان بخش است»؛ (فاعتصموا بتقوی الله، فإن لها جبلا وثیقا عروته، و معقلا (۱) منیعا (۲) ذروته (۳)).

در حقیقت عالم دنیا به منزله چاهی فرض شده که نجات از مشکلات آن جز با چنگ زدن به ریسمانی محکم که همان تقواست ممکن نیست و بار دیگر به محلی تشبیه شده که مرکز طوفان هاست و برای نجات از عوارض منفی آن باید به دامنه کوه بلندی پناه برد و به این ترتیب تقوا هم وسیله نجات است، از حسیض ذلت به اوج سعادت و عزت، و هم عاملی است برای دفاع در مقابل طوفان شهوات و هوا و هوس ها.

سپس امام علیه السلام یکی از مهم ترین وسائل عبرت و اندرز را مطرح می کند و آن را به صورت دقیق و تکان دهنده ای ترسیم می کند، می فرماید: «و (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و سختیهایش بروید، پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید چرا که پایان کار همه قیامت است و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است»؛ (و بادروا الموت و غمراته، (۴) و امهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله: فإن الغایه القیامه؛ و کفی بذلک واعظا لمن عقل، و معتبرا لمن جهل!).

بدیهی است کسی که سفر پر خوف و خطر و غیر قابل بازگشتی در پیش دارد، باید حداکثر آمادگی را برای آن پیدا کند و اسباب آن را از هر نظر فراهم سازد، آن هم سفری

ص: ۳۰۰

۱-۱). «معقل» به معنای ملجأ و پناهگاه و کوه بلند است، از «عقل» به معنای منع گرفته شده است.

۲-۲). «منیع» از «منع» به معنای نفوذناپذیر، دست نیافتنی، و برج و باروی بلند است.

۳-۳). «ذروته» به قله کوه ها و قسمت بلند هر چیزی اطلاق می شود.

۴-۴). «غمرات» جمع «غمره» بر وزن «ضربه» به معنای از بین بردن آثار چیزی است. سپس به هر چیزی که همه چهره زمین یا غیر آن را بپوشاند، اطلاق شده است. در خطبه بالا غمرات موت، شاید آن است که بر همه وجود انسان مسلط می شود.

همچون سفر سرنوشت ساز آخرت و بی شک اگر انسان با پرونده ای پاک و نامه اعمالی پر از حسنات و خالی از سیئات به سراغ آن رود، جای نگرانی نیست.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر بخشی از حوادث تکان دهنده مرگ و قبر می پردازد و می فرماید:

«و پیش از فرارسیدن قیامت، اموری است که می دانید از جمله: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی در پی، درهم فرورفتن استخوانها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک)؛ (و قبل بلوغ الغایه ما تعلمون من ضیق الأرماس (۱)، و شدّه الإبلاس (۲)، و هول المطّلع (۳)، و روعات (۴) الفزع، و اختلاف الأضلاع (۵)، و استکاک (۶) الأسماع، و ظلمه اللحد، و خیفه الوعد، و غمّ الضّریح (۷)، و ردم (۸) الصّفیح (۹)).

با توجه به اینکه مرگ در نزد ما به معنای پایان همه چیز نیست و روح بعد از آن، هوشیار می ماند و بسیاری از مسائل بعد از مرگ را لمس می کند، قبرهای تنگ و تاریکی

ص: ۳۰۱

-
- ۱-۱. «ارماس» جمع «رمس» به معنای قبر و خاکی است که قبر را با آن پر می کنند. در این خطبه به همان معنای قبر است.
 - ۲-۲. «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که در مواقع ناگوار به انسان دست می دهد.
 - ۳-۳. «مطّلع» در اصل به معنای محل بلندی است که وقتی انسان از آنجا نگاه می کند از وضع اطراف آگاه می شود. سپس به مواقع روز قیامت یا عالم برزخ که انسان از نتیجه اعمالش آگاه می شود، اطلاق شده است.
 - ۴-۴. «روعات» جمع «روع» به معنای ترس و وحشت است.
 - ۵-۵. «اضلاع» جمع «ضلع» دنده هایی است که اطراف سینه را گرفته است.
 - ۶-۶. «استکاک» از ریشه «سکّ» به معنای مسدود کردن چیزی است و به بستن در و ناشنوا شدن گوش نیز اطلاق می شود و «استکاک الاستماع» یعنی کر شدن گوشها در آستانه مرگ.
 - ۷-۷. «ضریح» قبر یا شکافی است که در وسط قبر برای «لحد» ایجاد می کنند.
 - ۸-۸. «ردم» بستن چیزی است و این واژه به پر کردن گودال با خاک و همچنین به سدهای بزرگ نیز اطلاق شده است.
 - ۹-۹. «صّفیح» به معنای سنگ های عریض و الواح پهن است.

که در مقایسه با خانه های وسیع و زیبا بسیار وحشت انگیز است و نگرانیهای مربوط به فشار قبر و وحشت از آینده، جدایی از دوستان و عزیزان و احساس تنهایی مطلق و متلاشی شدن اعضای پیکر در زیر خاک و در یک کلمه منتقل شدن از محیطی آرام و مرفه به محیطی بسیار وحشتناک، همه اینها اموری است که فکر آن لرزه بر اندام می اندازد و به همگان هشدار می دهد که آماده برای چنین سفر پرخوف و خطری بشوند.

شایان توجه است که امام علیه السلام ضمن ده تعبیر گویا و کوتاه و تکان دهنده، گویی همه چیز را در مقابل چشم مخاطبان در ارتباط با مسئله مرگ و قبر مجسم می سازد؛ اموری که همه بدون استثنا باید در انتظار آن باشند و اندیشه در آن انسان را از خواب غفلت، هر چند عمیق باشد بیدار می سازد و به اصلاح برنامه های زندگی و ادار می کند.

شاید به همین دلیل در دستورات اسلامی آمده است هنگامی که میت را به سوی قبر می برید قبل از رسیدن به قبر او را به زمین بگذارید، اندکی صبر کنید باز جلوتر ببرید و به زمین بگذارید و اندکی صبر کنید و به این ترتیب او را برای ورود به جایگاه وحشتناکش آماده کنید. (۱)

ص: ۳۰۲

۱- ۱). وسائل الشیعه، جلد ۲، صفحه ۸۳۸ و کتاب الطهاره، ابواب الدفن، باب حدیث ۱۶، ۶.

اشاره

فَاللّٰهُ عِبَادَ اللّٰهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنِ، وَأَنْتُمْ وَالسَّاعَةُ فِي قَرْنٍ. وَكَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا، وَأَزْفَتْ بِأَفْرَاطِهَا، وَوَقَفَتْ بِكُمْ عَلَى صَرَاطِهَا. وَكَأَنَّهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلَازِلِهَا، وَأَنَاخَتْ بِكَلَالِهَا، وَأَنْصَرَمَتْ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَأَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حَضْنِهَا، فَكَانَتْ كِيَوْمٍ مَضَى، أَوْ شَهْرٍ انْقَضَى، وَصَارَ جَدِيدُهَا رِثًا، وَسَمِينُهَا غَنًّا. فِي مَوْقِفِ ضَنْكَ الْمَقَامِ، وَأُمُورٍ مَشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ، وَنَارٍ شَدِيدَةٍ كَلْبِهَا، عَالٍ لَجْبِهَا، سَاطِعٍ لَهْبِهَا، مَتَغَيِّظٍ زَفِيرِهَا، مَتَأَجِّجٍ سَعِيرِهَا، بَعِيدٍ خَمُودِهَا، ذَاكَ وَقُودِهَا، مَخُوفٍ وَعَيْدِهَا، عَمَّ قَرَارِهَا، مَظْلَمَةٍ أَقْطَارِهَا، حَامِيَةٍ قَدُورِهَا، فَظِيْعَةٍ أُمُورِهَا. «وَسَيِّقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» قَدْ أَمِنَ الْعَذَابَ، وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ؛ وَزَحْزَحُوا عَنِ النَّارِ، وَأَطْمَأْنَنْتَ بِهِمُ الدَّارَ، وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارَ. الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً، وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِيَةً، وَكَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشُّعًا وَاسْتِغْفَارًا؛ وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْخُّشًا وَانْقِطَاعًا. فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَأْبَأً، وَالْجِزَاءَ ثَوَابًا، «وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» فِي مَلِكٍ دَائِمٍ، وَنَعِيمٍ قَائِمٍ.

ترجمه

از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (و بدانید) که دنیا شما را به همان راه خود می برد (که دیگران را برد و سرنوشتی چون سرنوشت آنها دارید) شما و قیامت را با یک رشته بسته بسته اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویی نشانه های آن فرارسیده و علائم آن نزدیک شده و شما را در مسیر خود قرار داده است. گویا زلزله هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است. دنیا از اهلس بریده و آنها را از آغوش

گرم خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه هایش کهنه و فربه هایش لاغر شده است (سپس هنگامی که) مردم به عرصه محشر می آیند گنه کاران در برابر صحنه وحشتناکی قرار می گیرند، در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند و زیانه هایش آشکار، غرش آن پرهیجان، شعله هایش فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش گیره اش شعله ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک، جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ هایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است.

پرهیزکاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از آن جایگاه، بسیار خوشنودند؛ همان ها که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است. به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد. (آری) آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند. (سرانجام) در سرایی دائم و در میان نعمتهای پایدار اقامت می گزینند.

شرح و تفسیر: احوال محشر!

احوال محشر!

در این بخش از خطبه امام علیه السلام به دنبال بحثی که درباره مرگ و شداید آن بیان فرمود، همه مردم را به آمادگی برای این سفر پر خوف و خطر دعوت می کند و با تعبیرات تکان دهنده ای از آغاز قیامت و پایان دنیا سخن می گوید و می فرماید: «از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (بدانید) که دنیا شما را به همان راه خود می برد (که دیگران را برد، و سرنوشتی همچون سرنوشت آنها دارید) شما و قیامت را با یک رشته بسته اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویا نشانه های آن فرارسیده و علائم آن نزدیک شده، و

شما را در مسیر خود قرار داده است، گویا زلزله هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است؛ (فَاللّٰهُ اللّٰهُ عِبَادَ اللّٰهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بَكْمَ عَلٰى سَنَنِ (۱)، وَ أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ (۲). وَ كَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا (۳)، وَ أَزْفَتْ (۴) بِأَفْرَاطِهَا (۵)، وَ وَقَفَتْ بِكَمْ عَلٰى صَرَاطِهَا. وَ كَأَنَّهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلْزَلِهَا، وَ أَنْأَخَتْ (۶) بِكَلَاكِلِهَا (۷)).

جمله «أنتم و الساعة في قرن» با توجه به اینکه «قرن» به معنای طنابی است که چند شتر را با آن می بندند، اشاره به این است که فاصله شما از قیامت دور نیست. این تعبیر ممکن است اشاره به قیامت صغرا، یعنی مرگ باشد یا قیامت کبرا، یعنی روز رستاخیز، زیرا عمر دنیا هر قدر باشد ناچیز است و قیامت فرامی رسد.

تفاوت جمله «و كأنها قد جاءت بأشراطها» و جمله «و أزفت بأفراطها» در این است که در جمله اول می گوید: نشانه های قیامت فرارسیده و در جمله دوم سخن از فراهم شدن مقدمات آن است.

جمله «و أناخت بكلاكلها» را بعضی اشاره به سختیهای قیامت دانسته اند، زیرا هنگامی که شتر می خوابد و سینه به زمین می چسباند سنگینی خود را بر زمین می افکند؛ ولی بعید نیست که اشاره به آن باشد که برنامه مرگ و قیامت همچون شتری است که بر در خانه همه می خوابد. کنایه از اینکه هیچ کس از آن رها نیست.

سپس حضرت درباره اوضاع دنیا می فرماید: «دنیا از اهلش بریده و آنها را از آغوش گرم

ص: ۳۰۵

۱-۱). «سنن» به معنای طریقه و روش است و گاه به جاده نیز اطلاق می شود.

۲-۲). «قرن» ریسمان و طنابی است که شتران متعدد را با آن به یکدیگر متصل می کنند.

۳-۳). «أشراط» جمع «شرط» بر وزن «شرف» به معنای علامت و نشانه است.

۴-۴). «أزفت» از ریشه «أزف» بر وزن «شرف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

۵-۵). «أفراط» جمع «فرط» بر وزن «شرط» کوه کوچک و علامت است و خطبه بالا ناظر به معنای دوم است.

۶-۶). «أناخت» از «أناخه» به معنای خواباندن شتر است.

۷-۷). «كلاكل» جمع «كلكل» بر وزن «جنگل» به معنای سینه است.

خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه هایش کهنه و فربه هایش لاغر شده است؛ (و انصرمت الدنیا بأهلها، و آخرجتهم من حَضَنها (۱)، فکانت کیوم مَضی أو شهر انقضی، و صار جدیدها رثًا (۲)، و سمینها غثًا (۳)).

آری آنها که عمری کوتاه داشتند گویی به منزله یک روز بود و آنها که عمری طولانی داشتند به منزله یک ماه که گذشت.

جمله «أخرجتهم من حَضَنها» اشاره به این است که دنیا مدتی آنها را در آغوش خود پرورش می دهد، سپس آنها را رها می سازد و به کام مرگ می فرستد.

جمله های «صار جدیدها رثًا، و سمینها غثًا» اشاره به دگرگونی همه نعمتهای دنیا است؛ نوها کهنه می شوند و از دست می روند و چاقها لاغر می گردند و با این جهان وداع می گویند.

آن گاه در ادامه این سخن از وضع انسان در پایان جهان، به بحث از مواقف قیامت می پردازد، گویا در اینجا کلامی در تقدیر است و یا مرحوم سید رضی به هنگام گزینش عبارات بعضی از جمله ها را نیاورده است، می فرماید: «(سپس هنگامی که مردم به عرصه محشر می آیند گنه کاران در برابر صحنه وحشتناکی قرار می گیرند) در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند، و زبانه هایش آشکار، غرّش آن پر هیجان، شعله هایش فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش گیره اش شعله ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک و جوانبش تیره و ظلمانی، دیگهای جوشان و امورش سخت و وحشتناک است؛ (فی موقف ضنک (۴) المقام، و أمور

ص: ۳۰۶

۱-۱). «حَضَن» به معنای سینه و آغوش است.

۲-۲). «رثًا» به معنای کهنه است.

۳-۳). «غثًا» به معنای لاغر و نقطه مقابل سمین است.

۴-۴). «ضنک» به معنای سختی و تنگی است.

مشتبهه عظام، و نار شدید کلبها (۱)، عال لجبها (۲)، ساطع لهبها، متغیظ زفیرها، متأجج (۳) سعیرها، بعید خمودها، ذاک (۴) و قودها، مخوف و عیدها، عم (۵) قرارها، مظلمه أقطارها، حامیه قدورها، فظیعه أورها) .

تعبیر به «موقف» اشاره به صحنه قیامت یا عرصه دوزخ است، به قرینه وصفی که بعد از آن آمده است و قابل توجه اینکه امام علیه السّلام در این عبارت و اوصاف دوازده گانه ای که برای آتش جهنّم برشمرده، همه ویژگیهای این اعجازات الهی با دقت و فصاحت تمام بیان کرده، به گونه ای که پشت گنه کاران را می لرزاند.

آتش سوزان و خطرناک، آتشی است که هم شعله هایش شدید باشد و هم بر اثر انفجاراتی که در آن رخ می دهد صدای وحشتناکی از آن برخیزد؛ به آسانی خاموش نشود و آتش گیره اش کاملاً آماده شعله ور شدن باشد؛ دودهای انبوه و کشنده، درون و اطرافش را فراگیرد به گونه ای که روز روشن در درون آن همچون شب ظلمانی گردد.

امام علیه السّلام این اوصاف را چنان بیان می کند که گویی با چشم خود همه را در پشت پرده غیبت می بیند.

سپس به احوال بهشتیان می پردازد و آن را نیز چنان دقیق و روشن ترسیم می کند که شعله اشتیاق را در دل مؤمنان برمی افروزد، می فرماید: «و پرهیزگاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از این جایگاه، بسیار خوشنودند»؛

ص: ۳۰۷

۱-۱). «کلب» به معنای گاز گرفتن سگ است، سپس به معنای هرگونه گزندگی و ناراحتی شدید به کار رفته است.

۲-۲). «لجب» به معنای خروش امواج است.

۳-۳). «متأجج» از ریشه «أجج» به معنای برافروخته شدن آتش است که توأم با صدا باشد.

۴-۴). «ذاک» از ریشه «ذکاء» بر وزن «دواء» به معنای شدت داشتن شعله و حرارت آتش گرفته شده است.

۵-۵). «عم» صفت مشبّهه به معنای نابینا از ریشه «عمی» بر وزن «جفا» به نامه نابینا شدن گرفته شده است.

(«وَسَيَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» (۱) قد أمن العذاب، و انقطع العتاب؛ و زحزحوا (۲) عن النار، و اطمأنت بهم الدار، و رضوا المثوى و القرار) .

امام در این عبارت کوتاه پنج امتیاز بزرگ برای این دسته از پرهیزکاران بهشتی بیان فرموده که همه را می توان در آرامش و آسودگی کامل خلاصه کرد، در امان بودن از عذاب و قطع عتاب و دور شدن از آتش و استقرار کامل در سرای بهشتی و خشنودی از این سرنوشت.

آن گاه به معرفی این گروه پرداخته و بخشی از اعمال آنها را شرح می دهد و می فرماید:

«آنها کسانی هستند که در دنیا اعمالشان پاک چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است»؛ (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً، وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِيَةً، وَ كَانَتْ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشُّعًا وَ اسْتِغْفَارًا؛ وَ كَانَتْ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْحُّشًا وَ انْقِطَاعًا) .

امام علیه السّلام در این چهار وصف، مقام والای آنها را به عالی ترین صورت ترسیم کرده و آن را دلیل بر بهشتی بودن آنها شمرده است.

از یک سو اعمالشان در دنیا از هر گونه آلودگی به گناه و ریا و خود بزرگی بینی پاک بوده و چشمانشان از خوف خدا و مصائب بندگان مظلوم پروردگار گریان بوده است و از سوی دیگر با شب بیداری و خشوع و خضوع و استغفار از لغزشها شبهایشان همچون روز و روزهای آنها به سبب دوری از دنیاپرستان و درگیر شدن در غوغاهای مادی و انقطاع الی الله همچون شب بوده است، آری این است اوصاف بهشتیان و الامقام و سعادت‌مندان اهل نجات و به یقین با داشتن این صفات، شایسته چنان افتخاری هستند، لذا امام علیه السّلام در پایان این سخن می افزاید: «به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش

ص: ۳۰۸

۱- ۱). «زمر» جمع «زمره» بر وزن «عمره» به معنای گروه کوچک است.

۲- ۲). «زحزحوا» از ریشه «زحزحه» بر وزن «قهقهه» به معنای دور کردن گرفته شده است.

(عظیم) را ثوابشان قرار داد و آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند، در سرایی دائم و در میان نعمتهای پایدار اقامت می گزینند؛ (فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَأْبَأً، وَالْجَزَاءَ ثَوَابًا، «وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» (۱) فی ملک دائم، و نعیم قائم) .

به این ترتیب امام علیه السّلام هم شایستگی های آنها را شرح می دهد و هم جزا و پاداش عظیمشان را. چند صباحی با هوای نفس به مبارزه برخاستند و با عبادت پروردگار و خوف و خشیت او در روزها و شبها شایستگی خود را ثابت کردند و خداوند جواد و کریم پاداش و جزای بسیار برتر و بالاتر، پاداشی زوال ناپذیر و جاودانه نصیبشان کرد.

ص: ۳۰۹

۱-۱). فتح، آیه ۲۶.

فارعوا عباد الله ما برعايته يفوز فائزكم، و ياضاعته يخسر مبطلكم. و بادروا آجالكم بأعمالكم؛ فإنكم مرتهنون بما أسلفتم، و مدینون بما قدّمتم.

و كأن قد نزل بكم المخوف، فلا رجعه تنالون، و لا عثره تقالون. استعملنا الله و إياكم بطاعته و طاعه رسوله، و عفا عنّا و عنكم بفضل رحمته.

ترجمه

ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می شوند. با اعمال صالح بر مرگ خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده اید. و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده اید جزا داده می شوید. گویی مرگ و حشتناک به سراغ شما آمده؛ نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش. خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد.

شرح و تفسیر: آماده سفر آخرت باشید

آماده سفر آخرت باشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بیان سرنوشت بدکاران و نیکوکاران به هنگام مرگ و در قیامت مطلبی را بیان می دارد که سبب نجات و پیروزی به هنگام مرگ و قیامت است، می فرماید: «ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می شوند»؛

(فارعوا عباد الله ما برعایته یفوز فائزکم، و یاضاعته یخسر مبطلکم (۱)).

روشن است که این تعبیر گویای امام، اشاره به تقوا و عمل صالح است که رعایت آن سبب رستگاری و پشت کردن به آن سبب زیان و خسران است. همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش پرهیزد آنها رستگاران واقعی هستند.

(۲)

در ادامه این سخن، از کوتاهی عمر انسان و عدم اعتماد به بقای عمر و ابهام حاکم بر لحظه تحقق موت سخن می گوید و همه را به شتاب برای اندوختن اعمال صالح دعوت می کند و می فرماید: «با اعمال صالح بر مرگ خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده اید و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده اید جزا داده می شوید»؛ (و بادروا آجالکم بأعمالکم؛ فإنکم مرتهنون بما أسلفتم، و مدینون (۳) بما قدّمتم).

چه تعبیر زیبایی است (تعبیر به رهن و دین) نسبت به گناهان پیشین؛ گویی گناهان به صورت وامی به گردن انسان می افتد و همه وجود، به منزله رهن در برابر این وام گروگان است که تا توبه نکند و با اعمال صالح جبران ننماید همچنان گرفتار آن است.

قرآن مجید می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» هر کس گرو اعمال خویش است». (۴)

در حدیث معروف نبوی (خطبه شعبانیه درباره اهمیت ماه مبارک رمضان) می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ؛ ای مردم

ص: ۳۱۲

۱-۱). «مبطل» از ریشه «بطلان» به معنای بیهوده گرا و کسی است که در صدد ابطال حق است.

۲-۲). نور، آیه ۵۲.

۳-۳). «مدینون» از ریشه «دین» به معنای جزا گرفتن است و «مدینون» به کسانی گفته می شود که به سبب کاری که انجام داده به آنها جزا داده می شود.

۴-۴). مدثر، آیه ۳۸.

جان شما در گرو اعمال شماست آن را به وسیله استغفار آزاد سازید». (۱)

در ادامه به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «گویی مرگ وحشتناک به سراغ شما آمده، نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش خواستن»؛ (و کأن قد نزل بكم المخوف، فلا رجعه تنالون، و لا عثره تقالون (۲)).

در حقیقت امام علیه السلام به این واقعیت اشاره می کند که ممکن است هر لحظه مرگ دامان انسان را در حادثه ای بگیرد، به خصوص این که ما مرگ های ناگهانی را که بر اثر ایست قلبی یا حوادث دیگر اتفاق می افتد با چشم خود می بینیم، مرگی که بازگشت ناپذیر است و اسباب ظاهری در برابر آن عاجز و ناتوان است.

سپس امام علیه السلام این فراز را با دعای کوتاه و جامعی پایان می بخشد و می گوید: «خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش در گذرد»؛ (استعملنا الله و إياكم بطاعته و طاعة رسوله، و عفا عنا و عنكم بفضل رحمته).

ص: ۳۱۳

۱- ۱). وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۲۷، حدیث ۲۰، باب ۱۸ از ابواب احکام شهر رمضان.

۲- ۲). «تقالون» از ریشه «اقاله» به معنای بازگرداندن و در اینجا کنایه از قبول عذر است.

الزموا الأرض، و اصبروا على البلاء. و لا تحزّكوا بأيديكم و سيوفكم في هوى ألسنتكم، و لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم. فإنّه من مات منكم على فراشه و هو على معرفه حقّ ربّه و حقّ رسوله و أهل بيته مات شهيدا، و وقع أجره على الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت التّيه مقام إصلاّته لسيفه؛ فإنّ لكلّ شيء مدّه و أجلا.

ترجمه

بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد نزنید). در برابر مشکلات و بلاها شکبیا باشید، دست و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد، شهید از دنیا رفته است، پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد (بدانید) هرکاری، وقتی دارد و سرآمدی.

شرح و تفسیر: هرکاری وقتی دارد!

هرکاری وقتی دارد!

امام علیه السّلام در بخش پایانی این خطبه به کسانی که برای شهادت بی تابی و عجله می کردند و اصرار داشتند که نابه هنگام و بدون برنامه امام علیه السّلام آنها را به مبارزه با دشمن دعوت کند، چنین دستور می دهد: «بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد

نزدید) در برابر بلاها و مشکلات شکبیا باشید، دست ها و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید؛ (الزموا (۱) الأرض، و اصبروا علی البلاء. و لا تحركوا بأیدیکم و سیوفکم فی هوی ألسنتکم، و لا تستعجلوا بما لم یعجله الله لکم).

همان گونه که گروهی از جهاد فی سبیل الله فرار می کنند، گروهی به عکس عجله دارند و نابه هنگام طالب جهاد و گاه شهادت در راه خدا هستند. گرچه نیات این گروه مقدس است ولی اعمال بدون برنامه و بی موقع به یقین آثار منفی و نادرستی دارد. به همین دلیل امام علیه السلام از این کار نهی می کند.

سپس به صورت دلیل چنین می فرماید: «زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد؛ (فإنه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربّه و حق رسوله و اهل بینه مات شهیداً، و وقع أجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت التیة مقام إصلاته (۲) لسیفه).

در پایان در جمله ای فشرده می افزاید: «(بدانید) هرکاری، وقتی دارد و سرآمدی؛ (فان لكل شیء مده و أجلا).

این جمله های حکیمانه در هر عصر و هر زمان کارآیی دارد و پاسخ خوبی است برای افراد تندرو و وقت ناشناس که نیات پاکی دارند و چه بسا عاشق جهاد و شهادتند؛ ولی

ص: ۳۱۶

۱- ۱). «الزموا» از «لزوم» به معنای ملازم و همراه چیزی بودن است و جمله «الزموا الأرض» به معنای دستور به توقف و عدم حرکت است.

۲- ۲). «اصلات» به معنای شمشیر کشیدن است.

زمان مناسب آن را تشخیص نمی دهند. پیوسته بیتابی می کنند و به رهبر خود فشار می آورند؛ ولی رهبر آگاه، تسلیم فشارها نمی شود و میوه را بی موقع نمی چیند؛ اما آنان را بشارت می دهد که خداوند پاداشی را که می خواهند به سبب تبتشان به آنها می دهد. اگر در ادعای خود صادق و ایمانشان به مبدأ و معاد و پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندانش محکم باشد، مشمول ثواب مجاهدان راه خدا و شهیدان می شوند.

این سخن نه تنها در مورد جهاد و شهادت، بلکه درباره همه کارهای خیر، صادق است که باید به موقع اقدام کرد و در غیر موقع، نیتهای خالص، کار اعمال صالح را انجام می دهد.

شبیبه همین نکته مهم را در خطبه پنجم با تعبیر دیگری بیان کرده، می فرماید: «و مجتنبی الثمره لغير وقت ایناعها کالزراع بغير أرضه؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسب و شوره زار بپاشد».

این سخن در عصر و زمان ما نیز صادق است؛ گروهی برای مبارزه با منافقان داخلی و دشمنان خارجی بیتابی می کنند و در انتظار زمان مناسب و برنامه ریزی نیستند و یا برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام و جانفشانی در رکابش سخت بیتابند به همه آنها می توان گفت اگر پایه های ایمان شما محکم و تباتتان خالص باشد، خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان را به شما عنایت می کند.

نکته: قیام های نابهنگام

قیامهای نابهنگام

در جوامعی که تحت فشار شدید از سوی دشمن خارجی یا داخلی قرار دارند، گاه کاسه صبر گروهی از مردمی ساده اندیش لبریز می شود و دست به قیامهای نابهنگام می زنند که نه تنها به شکست می انجامد، بلکه دشمن را بیدار می کند و فرصتهای آینده را نیز بر

باد می دهد. یکی از مشکلات رهبران مدیر و مدبر همین گروه ها هستند.

در تاریخ شیعه از این قیامهای نابه هنگام، بعد از واقعه کربلا مواردی دیده می شود که امامان اهل بیت علیه السلام از آن نهی می کردند؛ ولی گاه بعضی از شیعیان مخلص نیز با آنها همراهی می نمودند.

مسئله مهم این است که مبارزه و قیام برای سرکوب دشمن شرایط زیادی را می طلبد که رهبران مدیر و مدبر تلاش می کنند همه آن شرایط فراهم گردد تا قیام به نتیجه قطعی برسد. اگر دیگران «مو» را می بینند آنها پیچش «مو» را می بینند و اگر ساده اندیشان «ابرو» را می بینند آنها به «اشارت ابرو» نگاه می کنند.

از خطبه بالا استفاده می شود که امیر مؤمنان علیه السلام با اینکه بزرگ ترین مبارز و مجاهد اسلام بود، گرفتار چنین اشخاص شده بود که نقطه مقابل، کندروان، بی حال و تنبل قرار داشت، در دو سوی افراط و تفریط.

گاه عشق به شهادت پس از شنیدن آیات و روایات مربوط به مقامات شهدا، افرادی را به پیمودن این راه دعوت می کرد؛ ولی امام در خطبه بالا بهترین راه را به آنها نشان می دهد و می فرماید: «عجله نکنید، بیتاب نباشید، هر کار زمان و وقتی دارد و بدانید اگر مؤمن و مخلص باشید خدا به ثبات شما همان ثوابی را می بخشد که به شهیدان راهش می دهد».

و من خطبه له عليه السلام

يحمد الله و يثنى على نبيه و يوصى بالزهد و التقوى

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن حمد خداوند و ثنای بر پیامبر خدا می گوید و به زهد و تقوا توصیه می کند.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در حقیقت از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول ناظر به حمد و ثنای الهی، آمیخته با ذکر نعمتهای و بخشی از صفات جمال و جلال اوست. سپس شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است و توضیح شرایطی که آن حضرت در آن شرایط برای هدایت مردم مبعوث شده است.

بخش دوم از تقوا و آثار و برکات آن سخن می گوید و توصیه می کند که مردم در همه امور زندگی به این دستگیره محکم الهی چنگ زنند.

ص: ۳۱۹

۱-۱). سند خطبه: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود و آمدی در غرر الحکم قسمتهایی از این خطبه را با تفاوتهایی ذکر می کنند که نشان می دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۸)

در بخش سوم به دنیاپرستی و فریفته زرق و برق آن شدن هشدار می دهد و به معرفی دنیا و نشان دادن عیوب آن می پردازد تا همگان بیدار شوند و عبرت گیرند.

ص: ۳۲۰

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَالْغَالِبِ جَنْدُهُ، وَالْمُتَعَالَى جَدَّهُ أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمَةِ التَّوَامِ، وَآلَائِهِ الْعِظَامِ. أَلْهَدَى عَظْمَ حَلْمِهِ فَعَفَا، وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَعَلَّمَ مَا يَمْضَى وَ مَا مَضَى، مُبْتَدِعَ الْخَلَائِقِ بَعْلَمَهُ، وَ مَنْشَأَهُمْ بِحُكْمِهِ، بِإِقْتِدَاءِ وَ لَا تَعْلِيمٍ، وَ لَا احْتِدَاءِ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَ لَا إِصَابِهِ خَطِيئًا، وَ لَا حَضْرَهُ مَلًا.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسَ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرِهِ، وَ يَمْوَجُونَ فِي حَيْرِهِ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَهُ الْحَيْنَ، وَ اسْتَغْلَقَتْ عَلَى أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ .

ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه خلایق را فراگرفته، سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است، او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و برکات و فیض عظیمش می ستایم، همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) در می گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده، دادگر است و از آینده و گذشته باخبر.

خداوندی که به علم خود، آفریدگان را ابداع کرده و با فرمانش آنها را ایجاد نموده است، بی آنکه (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند و یا از نمونه ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد، الگو پذیرد و یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و بی آنکه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از آنان کمک گیرد)، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده و فرستاده اوست، او را زمانی

مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آنها را به هرسو می کشید و قفل های نادانی و گمراهی بر قلب هایشان زده شده بود.

شرح و تفسیر: خلقت بدیع خداوند

خلقت بدیع خداوند

امام علیه السّلام در بخش اوّل این خطبه که از فصیح ترین خطبه های آن حضرت است از حمد خدا آغاز می کند و او را به سه وصف می ستاید و عرضه می دارد: «ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه آفریده ها را فرا گرفته و سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است»؛ (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي (۱) فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَالْغَالِبِ جَدَّهُ، وَالْمَتَعَالَى جَدَّهُ).

تعبیر به «الفاشی فی الخلق حمده» که از گستردگی حمد خداوند در میان همه مخلوقات خبر می دهد؛ ممکن است اشاره به این باشد که همه اقوام باایمان او را حمد و ثنا می گویند و یا اشاره به حمد و سپاسی است که همه موجودات جهان به ویژه نعمتهای پروردگار با زبان حال یا زبان قال، حمد و تسبیح او را می گویند.

پیروز بودن لشکر خدا از آن رو است که نه تنها فرشتگان الهی بلکه همه عالم سپاه و لشکر خداست و هیچ کس و هیچ چیز تاب مقاومت در برابر آنها را ندارد: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲)

جمله «و المتعالی جدّه» برگرفته از آیه شریفه «وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» (۳) است و با توجه به اینکه «جدّ» در اینجا به معنای عظمت است، اشاره به این است که عظمت ذات

ص: ۳۲۲

۱-۱). «الفاشی» از ریشه «فشو» بر وزن «کشف» به معنای گسترش یافتن و منتشر شدن گرفته شده است.

۲-۲). فتح، آیه ۷.

۳-۳). جن آیه، ۳.

سپس انگشت بر نعمتهای مادی و معنوی خداوند گذارده و در برابر آنها حمد خدا می گوید و عرضه می دارد: «او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و برکات و فیض عظیمش می ستایم»؛ (أحمد علی نعمه التّوأم (۲)، و آلائه العظام).

با توجه به اینکه «توأم» (بر وزن غلام) جمع توأم (بر وزن جوهر) به معنای اشیایی است که همراه با یکدیگر است.

اشاره به این است که نعمتهای الهی غالباً نعمتهای به هم پیوسته است، مثلاً نعمت زبان هم وسیله گفتار است و هم عاملی برای هدایت غذا به زیر دندان برای جویدن و هم وسیله بسیار مهمی برای فرو بردن غذا و هم چشیدن طعمها و باخبر شدن از سلامت و فساد غذاها و همچنین نعمتهای بی شمار دیگر و چه زیبا سروده است آن شاعر توانا:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت اسباب راحتی که نشاید شمار کرد

از چوب خشک میوه و در نی شکر نهاد و از قطره دانه ای در شاهوار کرد

اجزای خاک مرده به تأثیر آفتاب بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

چندین هزار منظر زیبا بیافرید تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد

توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

ص: ۳۲۳

۱-۱). اینکه پدر بزرگ را جدّ می گویند به واسطه بزرگی مقام و سنّ اوست.

۲-۲). «توأم» بر وزن «غلام» جمع «توأم» بر وزن «جوشن» در اصل به معنای فرزند دوقلو است و هردو را توأمین می گویند. سپس به هر چیزی که همراه شیء دیگری باشد توأم اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به این نکته است که نعمتهای پروردگار به صورت مفرد نیستند، بلکه غالباً گروهی از نعمتها همراه یکدیگرند.

لال است در دهان بلاغت زبان وصف از غایت کرم که نهان و آشکار کرد (۱).

ممکن است قرار گرفتن «آلاء» در مقابل «نعم» اشاره به نعمتهای معنوی در مقابل نعمتهای مادی باشد. سپس به معرفی خداوندی که حمد و ستایش او را کرده می پردازد و او را با پنج وصف مهم یاد می کند که هر یک به تنهایی می تواند انگیزه حمد و ستایش باشد، می فرماید: «همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) در می گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده دادگر است و از آینده و گذشته باخبر، خداوندی که به علم خود آفریدگان را ابداع کرده، و با حکمش آنها را ایجاد نموده است»؛ (الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کلّ ما قضی، و علم ما یمضی و ما مضی، مبتدع الخلاق بعلمه، و منشئهم بحکمه).

این اوصاف پنجگانه که از فزونی حلم خداوند آغاز می شود و به آفرینش خلاق و ابداع کائنات منتهی می گردد، مهم ترین بخش از صفات خداست که شامل علم و قدرت و عدالت و لطف و مرحمت است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که آفرینش خداوند بدون هیچ گونه سابقه تعلم، تجربه و مشورت است، می فرماید: «بی آنکه (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند، و یا از نمونه ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد الگو پذیرد، یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و نه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از آنان کمک گیرد)؛ (بلا اقتداء و لا تعلیم، و لا احتذاء (۲) لمثال صانع حکیم، و لا إصابه خطا، و لا حضره ملا).

در واقع کسی که در صنعت خود از دیگری الهام می پذیرد، ممکن است از یکی از پنج طریق زیر باشد:

ص: ۳۲۴

۱-۱. بوستان سعدی، قسمت توحید.

۲-۲. «احتذاء» یعنی هماهنگ شدن از ریشه «حذو» بر وزن «جذب» به معنای هماهنگی گرفته شده است.

نخست، از دیگری تقلید کند، دوم آموزش ببیند، سوم نمونه ای از صنعتگر دانشمندی ببیند و با استفاده از آن به مقصود خود برسد، چهارم از خطاهای خود تجربه ببیند و پنجم گروهی را به مشورت و همکاری دعوت کند؛ اما خداوند صانع حکیم، خلقتش در همه جا بی سابقه و بی نیاز است از همه آنچه در بالا آمده، لذا درباره آفرینش او لفظ ابداع (خلقت بدون سابقه) به کار می رود.

این مسئله، فوق العاده اهمیت دارد که انسانها هرچه می سازند و هر مصنوعی به وجود می آورند حتما نمونه هایی از آن را در جهان آفرینش دیده اند؛ مثلا مخترعان هواپیما، بی شک از پرندگان الهام فراوان گرفته اند به همین دلیل شباهت زیادی در میان انواع هواپیماها با انواع پرندگان دیده می شود. در عین حال برای رسیدن به مقصود باید از علوم و تجارب پیشینیان بهره بگیرند و همیشه در کنار خود آزمایشگاه وسیع و گسترده ای داشته باشند تا خطاهای خود را از طریق آزمایش برطرف سازند و غالبا برای تکمیل کار خود شورا تشکیل می دهند و از همایشها و کنگره ها استفاده می کنند، در حالی که خداوند حکیم در خلقت گسترده و انواع نامحدود مخلوقاتش نیاز به هیچ یک از این امور ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این بخش از خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، شهادت به رسالت پیامبر پرداخته و وضع عصر قیام آن حضرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا تشریح می کند تا اهمیت این دعوت الهی آشکارتر و ملموس تر شود، می فرماید: «و گواهی می دهم که (محمد صلی الله علیه و اله) بنده و فرستاده اوست او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آنها را به هرسو می کشید و قفلهای نادانی و گمراهی بر قلبهایشان زده شده بود»؛ (و أشهد أن محمدا عبده و رسوله؛ ابنته و الناس یضربون فی غمره (۱))، و یموجون فی حیره.

ص: ۳۲۵

۱-۱). «غمره» آب فراوانی است که همه چهره چیزی را می پوشاند، سپس به معنای هرگونه شدت -

قد قادتهم أزمه الحين (۱)، و استغلقت على أفئدتهم أقفال الزين (۲) .

امام عليه السلام با چند تشبیه گویا وضع مردم را در عصر جاهلیت کاملاً ترسیم فرموده است؛ گاه آنها را به کسی تشبیه می کند که در گرداب وحشتناکی افتاده و پیوسته فریاد می کشد و کمک می طلبد، و گاه به حیواناتی تشبیه کرده که زمام آنها به دست افراد فاسد و مفسدی است که آنان را به سوی پرتگاه می کشند، و گاه دل های آنها را شبیه مخزنی می داند که قفل محکمی بر در آن خورده و هیچ علم و دانش و آگاهی و فضیلتی وارد آن نمی شود.

به راستی تا انسان به وضع مردمی که در عصر جاهلیت می زیستند از نظر فکری و عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آگاه نشود، به عظمت مقام پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و دعوت او آشنا نخواهد شد، به همین دلیل امام در خطبه های متعددی از نهج البلاغه با تعبیرهای بسیار گویا وضع آن زمان را برای نسلهایی که آن عصر را درک نکرده بودند و یا درک کرده و به فراموشی سپرده بودند، یادآور می شود از جمله:

در خطبه دوم می فرماید: «أرسله بالدين المشهور... والناس في فتن انجزم فيها جعل الدين...» .

در خطبه ۲۶ می فرماید: «إن الله بعث محمدا... و أنتم معشر العرب في شر دين و في شر دار...» .

در خطبه ۵۹ می فرماید: «بعثه و الناس ضلال في حيره و حاطبون في فتنه...» . و

ص: ۳۲۶

۱- ۱). «حين» (با فتح حاء) به معنای مرگ و هلاکت است و به معنای غم و اندوه شدید که انسان را تا سرحد مرگ پیش می برد نیز استعمال شده است و حين (با کسر حاء) به معنای زمان است. در خطبه بالا با فتح حاء می باشد.

۲- ۲). «رين» (با فتح راء) در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای مختلف می نشیند. در فارسی آن را زنگ و زنگار می گویند و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن آن فلز یا از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

در خطبه ۱۹۵ می خوانیم: «أرسله و أعلام الهدى دارسه و مناهج الدّین طامسه...» .

هرگاه مجموعه عبارات امام علیه السّلام را در مجموع این خطبه ها، کنار هم قرار دهیم، ترسیم بسیار گویایی از وضع زمان جاهلیت و مشکلات عظیم مردم آن زمان در مسائل عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی در برابر ما مجسّم می شود و آن گاه به اهمّیت اسلام و خدمات رسول خدا در تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی پی خواهیم برد.

ص: ۳۲۷

عباد الله! أوصيكم بتقوى الله فإنها حق الله عليكم، و الموجه على الله حَقَّكم، و أن تستعينوا عليها بالله، و تستعينوا بها على الله: فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِزُ وَالْجَنَّةُ، و فِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ. مسلکها واضح، و سالکها رابح، و مستودعها حافظ. لم تبرح عارضه نفسها على الأمم الماضين منكم و الغابرين، لحاجتهم إليها غدا، إذا أعاد الله ما أبدى، و أخذ ما أعطى، و سأل عما أسدى. فما أقل من قبلها، و حملها حق حملها! أولئك الأقلون عددا، و هم أهل صفه الله سبحانه إذ يقول: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می کنم، زیرا تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند نیز می شود! و نیز توصیه می کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید، زیرا پرهیزگاری، امروز پناهگاه و سپر بالای شماست و فردا راه رسیدن به بهشت است.

جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانت دارش (خداوند) حافظ آن است. تقوا همواره خود را به امتهای پیشین و آینده عرضه داشته و می دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند، در آن روز که خدا آنچه را آفریده باز می گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می ستاند و از همه (صاحبان نعمت) نعمتهایش را بازخواست می کند (که با نعمتهای او چه کردند؟).

اما چقدر کمند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها عددشان کم و شایسته تمجید هستند که خداوند (در قرآن مجید) درباره آنان فرموده: «اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

شرح و تفسیر: تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

این بخش از کلام امام علیه السلام هدف اصلی خطبه را تشکیل می دهد و آنچه در بخش نخست گذشت در واقع مقدمه و زمینه ساز این بخش است، زیرا تا ایمان به خدا و نبوت پیامبر اکرم نباشد سخن از تقوا گفتن موضوعی ندارد؛ نخست می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می کنم، زیرا که تقوا حق خداوند بر شما است و سبب حق شما بر خداوند (نیز) خواهد بود»؛ (عباد الله! أوصيكم بتقوى الله فإنها حق الله عليكم، و الموجه على الله حَقكم).

این تعبیر درباره تقوا بدیع است که از یک سو حق خداست بر بندگان و از سوی دیگر سبب می شود بندگان بر خداوند حقی پیدا کنند؛ اما حق خداست به دلیل آنکه نتیجه تقوا همان اطاعت جمیع اوامر و نواهی پروردگار است و اطاعت حق خدا بر بندگان است، و اما حق بندگان است، زیرا بر اثر آن استحقاق پاداش خواهند یافت.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه تقوا را در اینجا به اطاعت کامل از فرمانهای خدا تفسیر کرده اند در حالی که تقوا آن خداترسی درونی و پای بند بودن باطنی به اصولی است که اثرش اطاعت فرمان خداست؛ تقوا همان چیزی است که در مراحل نخستین به صورت عدالت ظاهر می شود و در مراحل عالی به صورت عصمت، و اینها همه از صفات باطنی است.

کسی که در برابر اطاعت و گناه بی تفاوت است بی تقواست و آن کس که پای بند به

اصول الهی و متعهد به آنهاست، با تقواست و آثار هر دو در اعمال نمایان می شود. سپس امام برای بدست آوردن این گوهر گرانها چنین می فرماید:

«شما را توصیه می کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید (که پیمودن این راه بی یاری خدا بسیار مشکل است) و به یاری تقوا بر خداوند حق (پاداش) پیدا کنید؛ (و آن تستعینوا علیها بالله، و تستعینوا بها علی الله) .

آری پیمودن راه تقوا، تقوایی که بر زندگی انسان احاطه کند، جز به یاری خداوند میسر نیست. حتی انبیا و اولیا خود را در این راه به خدا می سپردند و از او یاری می جستند و می گفتند: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم». (۱)

در دعای پرمعنائی که بعد از زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به آن توصیه شده، می خوانیم: «كَلَّمَا وَقَفْتَنِي بِخَيْرِ فَأَنْتَ دَلِيلِي عَلَيْهِ وَطَرِيقِي إِلَيْهِ؛ هر زمان مرا به کار نیکی دادی تو راهنمای من به سوی آن و نشان دهنده مسیر من بودی». (۲)

آن گاه امام به دو اثر مهم تقوا به عنوان دلیل اشاره کرده، می فرماید: «زیرا پرهیزگاری امروز، پناهگاه و سپر بلای شماسست و فردا راه رسیدن به بهشت است»؛ (فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرَزُ وَالْجَنَّةُ) .

آری! همه حوادث تلخ فردی و اجتماعی که زندگی را در کام انسان در این جهان، ناگوار می کند بر اثر گناه و خروج از جاده عدل و انصاف است؛ تقوا سبب می شود که انسان در این جهان از سقوط در پرتگاه گناه و عواقب دردناک آن رهایی یابد و زندگی شیرین توأم با آرامش و سعادت داشته باشد و فردای قیامت به مقتضای: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است». (۳)

ص: ۳۳۱

۱-۱. هود، آیه ۸۸. این سخن از زبان شعیب در برابر قوم سرکش او در قرآن نقل شده است.

۲-۲. بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۵۵.

۳-۳. بقره آیه، ۱۹۷.

راه وصول به بهشت و نعمتهای بی نظیر بهشتی است، آیا گوهری گرانبهاتر از این پیدا می شود که هم در دنیا حافظ انسان باشد و هم در آخرت نجات دهنده او گردد؟

سپس در ادامه سخن به سه نکته مهم درباره تقوا اشاره می کند، نخست می فرماید:

«جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانتدارش (خداوند) حافظ آن است» (و فی غد الطریق إلی الجنّة. مسلکها واضح، و سالکها رابح، و مستودعها حافظ).

اما واضح بودن جاده تقوا به جهت آن است که از یک سو با فطرت انسان، کاملا هماهنگ است و از سوی دیگر در عالم تشریح در کتاب و سنت، مسیر این جاده، تبیین شده است.

اما سود بردن سالک این راه به جهت آن است که از یک سو در قیامت به مقتضای «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱) پرهیزکاران را به سوی بهشت دعوت می کند و از سوی دیگر در دنیا صاحب آن را از آلودگیها و پستیها و زندگی تاریک و ظلمانی رهایی می بخشد و او را آبرومند و سربلند و مورد احترام قرار می دهد.

اما حافظ بودن نگاهدارنده آن (بنابر اینکه «مستودع» را به معنای اسم مفعولی بگیریم) به سبب آن است که خداوند اجر و پاداش پرهیزکاران را بر عهده گرفته، بنابراین امانت آنها نزد خدا محفوظ است و فرشتگان الهی نیز حافظ اعمال پرهیزکارانند، و اگر «مستودع» را به معنای اسم مکان (مخزن و جایگاه) بدانیم جایگاه تقوا قلب انسان است که آن را به خوبی حفظ می کند و از آن مراقبت می نماید. بعضی نیز «حافظ» را به معنای محفوظ گرفته اند، بنابراین مفهوم جمله این می شود که پرهیزکاران در سایه تقوا محفوظ اند.

نکته دومی که امام به آن اشاره می کند، این است که تقوا حقیقتی است پایدار که محدود به زمان و مکانی نبوده و نخواهد بود، می فرماید: «تقوا همواره خود را به امت های

ص: ۳۳۲

پیشین و آینده عرضه داشته و می دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند؛ در آن روز که خدا آنچه را که آفریده باز می گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می ستاند و از همه نعمت هایش (صاحبان نعمت را) بازخواست می کند (که با نعمت های او چه کردند؟)؛ (لم تبرح (۱) عارضه نفسها علی الأمم الماضین منکم و الغابین، (۲) لحاجتهم إليها غدا، إذا أعاد الله ما أبدی، و أخذ ما أعطی، و سأل عما أسدی (۳) .

آری تقوا همچون قصر زیبا، باشکوه و آرام بخشی است که همگان را به سوی خود فرا می خواند و در برابر دیدگان همه انسانها بوده و خواهد بود و همه کتب آسمانی و انبیا و اولیای الهی به سوی آن دعوت کرده اند. قرآن مجید می گوید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» ما به کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها داده شده بود سفارش کردیم به شما نیز سفارش می کنیم که تقوای الهی پیشه کنید». (۴)

امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «اما چه کم هستند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها عددشان کم و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن مجید) می فرماید: اندکی از بندگان من سپاسگزارند؛ (فما أقل من قبلها، و حملها حق حملها! أولئك الأقلون عددا، و هم أهل صفه الله سبحانه إذ يقول: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۵) .

اما چرا تقوا با آن همه اهمیتی که دارد طالبانش کم است؟ پاسخ این سؤال چندان

ص: ۳۳۳

۱- ۱). «لم تبرح» از ریشه «برح» به معنای دور شدن و کنار رفتن گرفته شده و هنگامی که با کلمه نفی همراه می شود، معنای اثبات را می رساند.

۲- ۲). «غابین» جمع «غابر» از غبور، بر وزن «عبور» گرفته شده که به معنای باقی ماندن چیزی است، بنابراین «غابین» یعنی بازماندگان.

۳- ۳). «اسدی» از ریشه «سدى» بر وزن «عبا» به معنای نیکی کردن گرفته شده است.

۴- ۴). نساء، آیه ۱۳۱.

۵- ۵). سبأ، آیه ۱۳.

پیچیده نیست، زیرا تقوا مخالف هوای نفس است و گام برداشتن برخلاف هوای نفس کار آسانی نیست. جاده تقوا بسیار پرسنگلاخ و پرفراز و نشیب است، هرچند پایانی لذت بخش دارد؛ ولی جاده هوای نفس، اما صاف و لذت بخش؛ اما پایانش بسیار دردناک است.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که خداوند بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود نگاهی به آن بیفکن. هنگامی که جبرئیل مناظر زیبای بهشت را دید عرض کرد پروردگارا «لا- یترکها أحد إلا- دخلها؛ هیچ کس نیست که بهشت را رها سازد و وارد آن نشود»؛ اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای ناراحتیها (و مخالفت هوای نفس) پیچید، فرمود نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «یا ربّ أخشی أن لا- یدخلها أحد؛ پروردگارا از این می ترسم که هیچ کس وارد آن نشود». هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون که جبرئیل به آن منظره وحشتناک نگاه کرد عرض کرد: «یا ربّ لا یدخلها أحد؛ پروردگارا هیچ کس به سراغ آن نخواهد آمد» اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای شهوات پیچید فرمود نگاهی به آن بیفکن. وقتی که جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «یا ربّ أخشی أن یدخلها کلّ أحد؛ پروردگارا از آن می ترسم که همه وارد آن شوند». (۱)

این حدیث پرمعنا در واقع شرحی است بر حدیث فشرده ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است: «حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ». (۲)

ص: ۳۳۴

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۲.

۲- ۲. همان مدرک و نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

اشاره

فأهطعوا بأسماعكم إليها، و أَلْظُوا بجدِّكم عليها، و اعتاضوها من كلِّ سلف خلفا، و من كلِّ مخالف موافقا. أيقظوا بها نومكم، و اقطعوا بها يومكم، و أشعروها قلوبكم، و ارحضوا بها ذنوبكم، و داووا بها الأسقام، و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن أضعها، و لا يعتبرنَّ بكم من أطاعها. ألا- فصونوها و تصونوا بها، و كونوا عن الدنِّيا نزَّاهًا، و إلى الآخرة و لاها. و لا تضعوا من رفعته التَّقوى، و لا ترفعوا من رفعته الدنِّيا. و لا تشيموا بارقها، و لا تسمعوا ناطقها، و لا تجيِّبوا ناعقها و لا تستضيئوا بإشراقها، و لا تفتنوا بأعلاقها، فإنَّ برقها خالب، و نطقها كاذب، و أموالها محروبه، و أعلاقها مسلوبه. ألا و هي المتصدِّيه العنون، و الجامحه الحرون، و المائنه الخؤون، و الجحود الكنود، و العنود الصِّدود، و الحيود الميود .

ترجمه

گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید، و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا شوید، خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید و بیماری جان و دل را با آن مداوا کنید.

به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی بگیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختیها شدند) عبرت بگیرید. مبادا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند. به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را نیز در پرتو آن

محافظت نمایند. در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق باشید.

آن کس را که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمرید و آن کس که دنیا عزیزش کرده، ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را به آن ترغیب می کند گوش فراندهید و به ندایش پاسخ مگویید.

از درخشندگی ظاهریش روشنایی نخواهید و فریفته اشیای به ظاهر نفیس آن نگردید، زیرا زرق و برقش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده و متاعش به سرقت رفته است.

آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوه گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرامی خواند و یا همچون حیوان سرکشی است که صاحبش را از خود می راند، دروغگویی است پرخیانت، ناسپاسی است حق شناس و دشمنی است بازدارنده و پشت کننده ای است مضطرب و نگران!

شرح و تفسیر: ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

امام علی علیه السلام در این بخش از خطبه بحث گسترده و عمیقی درباره آثار تقوا برای انسانهای بیدار دل بیان فرموده است و در دوازده جمله کوتاه و پرمعنا ابعاد مختلف آن را به نمایش گذارده است:

نخست می فرماید: «گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید.

و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا شوید؛ (فأهطعوا) (۱)

ص: ۳۳۶

۱- ۱). «اهطعوا» از ریشه «هطوع» بر وزن «طلوع» به معنای به سرعت به سراغ چیزی رفتن گرفته شده است.

بأسماعكم إليها، و أَلْطُوا (۱) بجدِّكم عليها، و اعتاضوها من كلِّ سلف خلفاء، و من كلِّ مخالف موافقا).

گویی تقوا همه انسانها را به سوی خود فرامی خواند و آثار نیک خود را برای همگان تشریح می کند، لذا امام می فرماید: به سرعت گوش خود را به دعوت تقوا بسپارید و به دنبال آن برخیزید و به تهیه مقدمات آن پردازید و اگر تقوا داشته باشید از دست رفتن سرمایه های دنیا غمی ندارد و تقوا در برابر مخالفان مدافع شماست.

واژه «مخالف» در اینجا ممکن است اشاره به گناهان پیشینی باشد که آثار آن با تقوا برچیده می شود و یا منظور دشمنان و مخالفان انسان باشد، زیرا خداوند وعده پیروزی به پرهیزگاران داده است همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است. (۲) و نیز می فرماید:

«وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً» هرگاه شکیبایی و تقوا پیشه کنید مکر مخالفان به شما نمی رسد. (۳)

سپس در شش جمله دیگر می افزاید: «خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید، و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید، و بیماریهای جان و دل را با آن مداوا کنید؛ (ایقظوا بها نومکم و اقطعوا بها یومکم، و أشعروها قلوبکم، و ارحضوا (۴) بها ذنوبکم، و داووا بها الأسقام).

جمله «ایقظوا بها نومکم» ممکن است اشاره به خواب معمولی باشد؛ یعنی در پرتو تقوا پاسی از شب را بیدار باشید و با خدا راز و نیاز کنید. (در مقابل و اقطعوا بها یومکم) این احتمال داده شده که مراد بیدار شدن از خواب غفلت به سبب تقواست. جمله «أشعروها

ص: ۳۳۷

۱- ۱). «الطوا» از ریشه «لَطَّ» بر وزن «خَطَّ» به معنای ملازم چیزی بودن مشتق شده است.

۲- ۲). نحل، آیه ۱۲۸.

۳- ۳). آل عمران، آیه ۱۲۰.

۴- ۴). «ارحضوا» از «رحض» بر وزن «محض» به معنای شستشو دادن است.

قلوبکم» (با توجه به اینکه شعار لباس زیرین است) ممکن است به این اشاره باشد که دل خود را با تقوا نورانی کنید و یا تقوا را شعار و علامت خویش قرار دهید و یا دل‌های خود را با تقوا بیدار سازید. (چنانچه «اشعروا» از ریشه شعور باشد).

جمله «داووا بها الأقسام» دردهای اجتماعی است که به واسطه تقوا درمان می شوند.

در نهمین تا دوازدهمین جمله‌ها می فرماید: «به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی بگیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختی‌ها شدند) عبرت بگیرید، مبادا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند! (و زندگی شما عبرتی برای آنان گردد) به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را نیز در پرتو آن محافظت نمایید؛ (و بادروا بها الحمام (۱)؛ و اعتباروا بمن أضعها، و لا يعتبرن بکم من أطاعها. ألا فصونوها و تصونوا (۲) بها).

قرآن مجید نیز می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنة آن مانند پهنة آسمان و زمین است». (۳)

در جای دیگر می فرماید: «وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ» لباس پرهیزکاری لباس خوبی است». (۴) آری لباس تقوا را باید حفظ کرد و با لباس تقوا نیز باید مصون و محفوظ بود.

جمله «و اعتباروا...» اشاره به این است که نتیجه بی تقواییها در همین زندگی دنیا در

ص: ۳۳۸

۱- ۱. «حمام» (به کسر حاء) به معنای مرگ است.

۲- ۲. «تصونوا» از ریشه «صون» بر وزن «قوم» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «تصون» یعنی خویشتان را حفظ نمودن.

۳- ۳. حدید، آیه ۲۱.

۴- ۴. اعراف، آیه ۲۶.

برابر چشمان شماس؛ هم با چشم می بینید و هم در تاریخ می خوانید که افراد و جوامع بشری بر اثر بی تقواییها به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند. شما از آنان عبرت بگیرید و نگذارید دیگران از شما عبرت گیرند.

قرآن مجید بعد از اینکه داستان یوسف و برادران و همسر عزیز مصر و مشکلاتی که بر اثر بی تقوایی دامن گروهی را گرفت و آثار پربرکتی را که از تقوا عاید یوسف علیه السلام شد بیان می کند و می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» به یقین در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است. (۱)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان عواقب سوء دنیاپرستی می پردازد که از شاخه های بی تقوایی است و در ضمن نه جمله کوتاه، دستوراتی درباره برحذر شدن از دنیای فریبنده بیان کرده، چنین می فرماید: «در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق باشید. آن کس که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمیرد و آن کس که دنیا عزیزش کرده ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را ترغیب به آن می کند گوش فراندهید و به ندایش پاسخ مگویید.

از درخشندگی ظاهریش روشنایی خواهید و فریفته اشیا (به ظاهر) نفیس آن نگردید؛ (و کونوا عن الدنیا نزاه) (۲)، و اِلَى الْآخِرَةِ وَلَاهَا (۳). و لا- تَضَعُوا مِنْ رَفَعَتِهِ التَّقْوَى، و لا- تَرْفَعُوا مِنْ رَفَعَتِهِ الدُّنْيَا. و لا تَشِيمُوا (۴). بارقها (۵) و لا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، و لا تَجِيبُوا نَاعِقَهَا (۶). و لا تَسْتَضِيئُوا بِإِسْرَاقِهَا، و لا تَفْتَنُوا بِأَعْلَاقِهَا (۷).

ص: ۳۳۹

- ۱-۱. یوسف، آیه ۱۱۱.
- ۲-۲. «نزاه» جمع «نازه» به معنای عقیف النفس و خویشتن دار است.
- ۳-۳. «ولاه» جمع «واله» به معنای مشتاق و شیدا است.
- ۴-۴. «لا تشیموا» از ریشه «شیم» بر وزن «غیب» به معنای چشم به چیزی دوختن، گرفته شده است.
- ۵-۵. «بارق» ابری است که از آن برق می جهد و به معنای شمشیری درخشان نیز آمده است.
- ۶-۶. «ناعق» از ریشه «نعق» بر وزن «برق» به معنای بانگ زدن بر حیوانات است سپس به هربانگ زدن اطلاق شده است.
- ۷-۷. «اعلاق» جمع «علقه» بر وزن «فتنه» به معنای شیء نفیس و پرارزش است (هرچند جنبه ظاهری داشته باشد) و از ریشه «علاقه» گرفته شده، زیرا اشیا نفیس سبب تعلق قلب به آنها می شود.

در واقع امام علیه السلام در این عبارت پر معنای نفوذ دنیا را در فکر و جان انسانها مورد توجه قرار داده و درباره همه آنها هشدار می‌دهد؛ دوری از زرق و برق دنیا، عشق به آخرت، حمایت از پرهیزگاران، بی‌اعتنایی به مقامات دنیاپرستان، چشم‌ندوختن به اموال و ثروتها و کاخها و زینت‌های ظاهری، گوش ندادن به وسوسه‌های دنیاپرستان، دست‌رَد به سینه آنها گذاشتن، فریب درخشش ظاهری دنیا را نخوردن و به اموری که مورد علاقه صاحبان زر و زور است، دل‌نیستن.

به یقین هر کس این هشدارهای نه‌گانه را به کار ببندد در دام شیطان و دنیاپرستان نخواهد افتاد.

سپس امام علی علیه السلام به بیان دلیلهای روشنی برای هشدارهای بالا پرداخته، چنین ادامه می‌دهد: «زیرا زرق و برقش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران‌قیمتش غارت‌شده، و متاعش به سرقت رفته است!»؛ (فإنّ برقه‌ها خالب (۱)، و نطقها کاذب، و أموالها محروبه (۲)، و أعلاقها مسلوبه).

در واقع هر یک از این دلایل چهارگانه اشاره به بخشی از تعبیرات گذشته است:

فریبنده بودن زرق و برق دنیا به جهت آن است که دوام و بقایی ندارد و دروغ بودن سخنانش به دلیل این است که با هیچ کس در هیچ زمان وفا نکرده است. غارت‌شده بودن اموالش به جهت این است که پیوسته دنیاپرستان آن را از دست یکدیگر غارت می‌کنند و به سرقت رفته بودنش از آن روست که هر مال‌ظاهرا نفیسی که در دست کسی است فرد دنیاپرستی چشم به آن دوخته و در فرصت مناسب آن را می‌رباید.

آن‌گاه بار دیگر امام به همه مخاطبان خویش هشدار می‌دهد و با ذکر شش وصف

ص: ۳۴۰

۱-۱). «خاطب» به معنای فریبنده از «خلابه» به کسر خاء به معنای فریب دادن گرفته شده است.

۲-۲). «محروبه» به معنای غارت‌شده از «حرب» به معنای جنگ که سبب غارت می‌شود، گرفته شده است.

دیگر از اوصاف رذیله دنیا همگان را از گرفتار شدن در دام آن بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

«آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوه‌گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و یا همچون حیوان سرکشی صاحبش را از خود می‌راند، دروغ‌گویی است پر خیانت، ناسپاسی است حق‌شناس و دشمنی است بازدارنده و پشت‌کننده ای است مضطرب و نگران؛ (ألا و هی المتصدیه (۱) العنون (۲)، و الجامحه (۳) الحرون (۴)، و المائه (۵) الخؤون (۶)، و الجحود الکنود (۷)، و العنود الصدود (۸)، و الحیود (۹) المیود (۱۰)» .

ص: ۳۴۱

-
- ۱- ۱. «متصدیه» به معنای زنی است که خود را به مردان عرضه می‌دارد که به زن بدکاره تفسیر می‌شود، از ریشه «تصدی» به معنای عرضه کردن گرفته شده است.
 - ۲- ۲. «عنون» از ریشه «عنّ» بر وزن «ظنّ» به معنای خودنمایی گرفته شده است.
 - ۳- ۳. «جامحه» به معنای چموش و سرکش از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته شده است.
 - ۴- ۴. «حرون» نیز به معنای سرکش است، با این تفاوت که «جموح» حیوانی است که بدون کنترل به هر طرف می‌رود و «عنون» حیوانی است که سرکشی می‌کند و می‌ایستد و قدم از قدم بر نمی‌دارد.
 - ۵- ۵. «مائه» یعنی دروغگو از ریشه «مین» بر وزن «عین» به معنای کذب گرفته شده است.
 - ۶- ۶. «خؤون» به معنای خیانتگر از ریشه خیانت است.
 - ۷- ۷. «کنود» یعنی ناسپاس و بخیل. در اصل به زمینی می‌گویند که چیزی از آن نمی‌روید.
 - ۸- ۸. «صدود» یعنی اعتراض‌کننده و بازدارنده. از ریشه «صدّ» گرفته شده که در دو معنا استعمال می‌شود: اعراض و منع.
 - ۹- ۹. «حیود» به معنای گریزان و پشت‌کننده، از «حید» بر وزن «صید» گرفته شده است.
 - ۱۰- ۱۰. «میود» به معنای منحرق و مضطرب از ریشه «میدان» بر وزن «ضربان» به معنای تزلزل و اضطراب و انحراف گرفته شده است.

حالتها انتقال، و وطأتها زلزال، و عزّها ذلّ، و جدّها هزل، و علوها سفّل.

دار حرب و سلب، و نهب و عطب. أهلها على ساق و سياق، و لحاق و فراق.

قد تحيّرت مذاهبها، و أعجزت مهاربها، و خابت مطالبها؛ فأسلمتهم المعازل، و لفظتهم المنازل، و أعتبهم المحاول: فمن ناج معقور، و لحم مجزور، و شلو مذبوح، و دم مسفوح، و عاصّ على يديه، و صافق بكفّيه، و مرتفق بخديّه، و زار على رأيه، و راجع عن عزمه؛ و قد أدبرت الحيله، و أقبلت الغيله، «و لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» هيهات هيهات! قد فات ما فات، و ذهب ما ذهب، و مضت الدّنيا لحال بالها، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنظَرِينَ»

ترجمه

حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزّتش ذلّت، برنامه های جدی اش شوخی و بلندی اش عین سقوط است.

دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباهی و هلاکت است و اهل آن همواره آماده حرکت (به سوی پایان زندگی) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند.

راههای حیرت زا، گریزگاههایش ضعیف و مقاصدش یأس آور و نومیدی زاست (هنگامی که فرمان مرگ دنیاپرستان صادر می شود) دژهای محکم صاحبان خود را تسلیم می کنند و خانه هایشان آنان را بیرون می افکنند و تدبیرشان آنها را خسته و ناکام

می سازد. در این حال آنها یا نجات یافته ای مجروحند یا مرده ای پاره پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می گزد، یا حسرت‌مندی که دستها را به هم می ساید، یا حیرت زده ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر فرورفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می خورد (و خود را شایسته سرزنش می بیند) و یا از تصمیم برگشته ای (که راه چاره را در برابر خویش مسدود می بیند. آری!) این در حالی است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیرکننده فرارسیده «و هنگام فرار و نجات نیست». هیهات هیهات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می دهد (و کسی از آنان یاد نمی کند) «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد!».

شرح و تفسیر: سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

با توجه به اینکه حبّ دنیا و دل‌بستگی شدید به امور مادی سرچشمه انواع گناهان و جنایات و خلافکاریهاست و با توجه به اینکه در عصر امام به موجب فتوحات اسلامی، ثروت زیادی در کشور اسلام فراهم شده بود و عده ای غرق ناز و نعمت بودند، امام بارها در خطبه هایش مردم را از دنیاپرستی نهی می کند و با تعبیراتی که در کلام دیگری، نظیر آن دیده نشده است آثار زشت دنیاپرستی را بر ملا می سازد، لذا در این بخش از خطبه امام علیه السلام نخست با پنج جمله کوتاه بر بی اعتبار بودن مواهب مادی تأکید می کند و می فرماید: «حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزّتش ذلّت، برنامه های جدی اش شوخی، و بلندی اش عین سقوط است»؛ (حالتها انتقال، و وطأتها زلزال، و عزّها ذلّ، و جدّها هزل، و علوها سفلی (۱)).

ص: ۳۴۴

۱- ۱). «علو» و «سفل» به معنای بلندی و پائینی است که گاه به ضمّ حرف اوّل و گاه به کسر آن تلفظ می شود.

اما دگرگونی حال دنیا بر کسی پوشیده نیست چه بسا شبانگاه، بر تخت قدرت نشسته و قصد کشورگشایی دارد؛ ولی سحرگاه نه تن سر و نه سر تاج دارد! با یک گردش چرخ نیلوفری نیرومندان سقوط می کنند و ضعیفان به قدرت می رسند و عزیزان دیروز ذلیلان امروز می گردند.

اما متزلزل بودن گامهای آن به آن علت است که قرارگاه انسان در این جهان دائما متزلزل است بر هر چیز تکیه کند- مال، ثروت، جوانی و سلامتی- همه اموری متزلزلند. و اما اینکه عزّتش عین ذلّت است، بعضی از شارحان آن را به این معنا تفسیر کرده اند که عزّت های مادی و نامشروع سبب ذلّت در آخرت است و بعضی گفته اند: سبب دوری از خدا در همین دنیاست؛ ولی تفسیر روشن تر آن است که عزّتهای مادی سبب وابستگیهای شدید می شود، وابستگیهایی که او را به ذلّت می کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هر کس و ناکس سر فرود آورد.

اما اینکه جدّ آن هزل و شوخی است علت آن ناپایداری و سرعت زوال و عدم استقرار است و بلندی اش پستی است از این رو که افراد بلند مقام برای حفظ قدرت خویش تن به پستیهای فراوانی می دهند و از افراد آلوده و کثیف برای حفظ قدرت خود بهره می گیرند.

سپس با دو وصف دیگر، این مطلب را کامل تر می سازد و می فرماید: «دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباہ شدن و هلاکت است و اهل آن پیوسته آماده حال حرکت (به سوی مرگ) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند»؛ (دار حرب و سلب، و نهب و عطب. أهلها علی ساق و سیاق (۱)، و لحاق و فراق (۲)).

ص: ۳۴۵

۱- ۱). «ساق» به معنای ساق پاست و تعبیر به «علی ساق» در جایی گفته می شود که کسی بر پا ایستاده و آماده انجام کاری است و «سیاق» از ریشه «سوق» به معنای راندن و به پیش بردن است، بنابراین جمله «علی ساق و سیاق» مفهومش این است که اهل دنیا آماده حرکت و راهی شدن به سوی جهان دیگرند.

۲- ۲). «لحاق» و «فراق» نقطه مقابل یکدیگرند؛ «لحاق» به معنای ملحق شدن و «فراق» به معنای جدا شدن است.

واژه «حرب و سلب، و نهب» هرچند همه به معنای غارت کردن و بردن اموال کسی است؛ ولی به نظر می‌رسد در میان آنها تفاوت دقیقی است «حرب» آن است که همه اموال کسی را ببرند، زیرا در لغت به عنوان «اخذ جمیع ماله» تفسیر شده است؛ ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آنچه در دست دارند تفسیر شده است و لذا در حدیث داریم: «من قتل قتیلاً - فله سلبه؛ کسی که در میدان جنگ فردی را به قتل برساند لباس و سلاحش از آن اوست». (۱)

و اما «نهب» که در لغت به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است ممکن است اشاره به غارت‌های گروهی و دسته جمعی باشد، بنابراین معنای کلام امام علیه السلام این می‌شود که: دنیا گاه تمام هستی انسان را می‌برد و گاه بخشی از آن را و گاه گروهی از غارتگران به عناوین مختلف بر سر کار می‌آیند و اموال گروه‌هایی از مردم را به غارت می‌برند.

آری، به راستی دنیا - اگر خوب دقت کنیم - میدان کارزاری است که غارتگران در آن به جان هم افتاده‌اند و غارت در اشکال مختلف آن صورت می‌گیرد و سرانجامش «عطب» یعنی هلاکت و نابودی است و اینها همه در حالی است که همه انسانها در آستانه سفر، به جهان دیگر قرار دارند و کسی از فردای خود باخبر نیست. سپس امام علیه السلام در سه جمله دیگر به بخش دیگری از مشکلات و معایب دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «راه‌های حیرت‌زا، گریزگاه‌های ناتوان‌کننده و مقاصدش یأس آور و نومیدی‌زاست»؛ (قد تحیرت مذاهبها، و أعجزت مهاربها (۲)، و خابت مطالبها).

اشاره به اینکه انسانهای بیدار هرگاه بخواهند از مشکلات آن نجات و رهایی یابند آن هم کار آسانی نیست. تشخیص دادن راه فرار در آن بسیار مشکل و پیدا کردن گریزگاه بسیار پیچیده است.

ص: ۳۴۶

۱ - ۱). بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۷۳. این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده و نیز در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۰۷ و ۳۰۹ نیز آمده است.

۲ - ۲). «مهارب» جمع «مهرب» بر وزن «مطلب» به معنای گریزگاه از ریشه حرب بر وزن چرب به معنای گریختن گرفته شده است.

این مسئله را ما با تجربه دریافته ایم که افراد هنگامی که گرفتار دنیا می شوند سپس بیدار می گردند و قصد فرار دارند دست و پای آنها را امور مختلفی می بندند و با زحمت زیاد، باید راه را پیدا کنند.

سپس به سرنوشت دنیاپرستان اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که فرمان مرگشان صادر می شود» دژهای محکم، صاحبان خود را تسلیم می کنند و خانه هایشان آنان را بیرون می افکنند و تدبیرشان آنها را خسته و ناکام می سازد؛ (فأسلمتهم المعقل (۱)، و لفظتهم (۲) المنازل، و أعتهم المحاول (۳)).

آری! هنگامی که پیمانۀ آنها لبریز می شود همه چیز او را در برابر حوادث تنها می گذارد؛ نیرومندترین قلعه ها و محکم ترین خانه ها دفاعی از او نمی کنند و تدبیرهایش نتیجه معکوس می دهند و او را تسلیم مرگ می سازند و مطابق ضرب المثل معروف:

«چون قضا آید طیب ابله شود».

در نتیجه سرنوشت مغروران دنیاپرست به یکی از چند صورتی که امام در ادامه این سخن بیان فرموده، رقم می خورد، می فرماید: «یا نجات یافته ای مجروحند یا مرده ای پاره پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می گزد، یا حسرت مندی که دستها را به هم می ساید، یا حیرت زده ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می خورد (و خود را شایسته ملامت می بیند) و یا از تصمیم برگشته ای (که راه چاره را در برابر خود مسدود می بیند)؛ (فمن ناج معقور (۴)، و لحم مجزور (۵)، و شلو (۶) مذبوح، و دم

ص: ۳۴۷

۱-۱). «معقل» جمع «معقل» بر وزن «مجلس» به معنای دژ محکم و پناهگاه است.

۲-۲). «لفظت» از ریشه «لفظ» بر وزن «حذف» به معنای بیرون افکندن گرفته شده و الفاظ را از این جهت الفاظ می گویند که گویی از دهان پرتاب می شود.

۳-۳). «محاول» جمع «محاله» بر وزن «حواله» یعنی قدرت تدبیر و تصرف.

۴-۴). «معقور» از ریشه «عقر» بر وزن «فقر» یعنی مجروح کردن و کشتن شتر یا قطع کردن دست و پای حیوان.

۵-۵). «مجزور» به معنای مقطوع و سربریده از ریشه «جزر» بر وزن «مرز» قطع کردن است.

۶-۶). «شلو» بخشی از گوشت حیوان مذبوح را گویند.

مسفوح (۱)، و عاض (۲) علی یدیه، و صافق (۳) بکفیه، و مرتفق (۴) بخدیه (۵)، و زار (۶) علی رایه، و راجع عن عزمه).

امام عاقبت کار مغروران ناکام در این دنیا را در نه صورت بالا به گونه ای بیان فرموده که دقیق تر و گویاتر از آن تصوّر نمی شود؛ این اصناف نه گانه هر کدام به نوعی ضربات دنیا را بر پیکر خود احساس می کنند و قدر جامع آن است که پایان کارشان شقاوت و حسرت و ندامت است چه آنها که ضرباتشان سنگین است و در کام مرگ فرومی روند و چه آنها که زنده می مانند و حسرت می خورند.

تاریخ نمونه های زیادی از هریک از این گروههای نه گانه را نشان می دهد و ای بسا خود، نیز در عمر کوتاهمان آنها را با چشم خود دیدهایم.

آن گاه در آخرین جمله های این خطبه به این حقیقت اشاره می کند که به هنگام فرا رسیدن حوادث بلاخیز و مرگ حتمی، راهها مسدود می شود، می فرماید: «این در حالی

ص: ۳۴۸

۱- ۷). «مسفوح» یعنی ریخته شده و در اصل از «سَفَح» بر وزن «صبر» به معنای ریختن است و بیشتر در مورد خون ریزی به کار می رود.

۲- ۸). «عاض» یعنی گاز گیرنده از ریشه «عَضَّ» بر وزن «سَدَّ» به معنای گاز گرفتن با دندان است و این تعبیر معمولاً درباره کسانی به کار می رود که از شدت ناراحتی یا ندامت دستهای خود را با دندان می گزند.

۳- ۹). «صافق» یعنی کسی که دستهای خود را به هم می زند. از ریشه «صَفَقَ» بر وزن «دَفَعَ» به معنای ضربه زدن است که با صدا همراه باشد و در اینجا اشاره به کسانی است که از شدت ناراحتی دستهای خود را به هم می کوبند.

۴- ۱۰). «مرتفق» به معنای کسی است که دستهای خود را تکیه گاه قرار می دهد و در عبارت بالا کنایه از کسی است که گرفتار حیرت شدیدی شده و سر خود را به دستها تکیه داده و در فکر فرورفته است و «ارتفاق» تکیه کردن است.

۵- ۱۱). «خدّی» تشبیه خدّ به معنای گونه انسان است.

۶- ۱۲). «زار» به معنای ملامت کننده و توبیخ کننده است. از ریشه «زَرَى» بر وزن «زرد» عیب جویی و ملامت کردن است و لذا به معنای کوچک و حقیر شمردن نیز آمده است.

است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیرکننده فرارسیده «و هنگام فرار و نجات نیست»؛ (و قد أدبرت الحيله، و أقبلت الغيله (۱)، «وَلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ» (۲).

می افزاید: «هیئات هیئات!» (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می دهد (کسی از آنان یاد نمی کند) نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد؛ «هیئات هیئات! قد فات ما فات، و ذهب ما ذهب، و مضت الدنیا لحال بالها (۳)، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» .

آری! آنها که روزی بر مرکب غرور سوار بودند در کاخهای پر زرق و برق می زیستند و خود را فرمانروایان زمین و آسمان می پنداشتند، هنگامی که پنجه های نیرومند قضا گلوی آنها را گرفت، چنان ذلیلانه تسلیم شدند و با دنیا وداع گفتند که گویی هرگز نبودند؛ چشمی برای آنها گریان نشد و خاطری پشیمان نگشت و بعد از آنها دنیا همچنان به راه خویش ادامه می دهد و پیش می رود و اقوام و ملتها و قدرتمندان و زورمندان، یکی بعد از دیگری می آیند و می روند و گرد و غبار نسیان و فراموشی بر تاریخشان پاشیده می شود.

جمله «وَلَايَتٍ حِينَ مَنَاصٍ» که عینا از قرآن مجید (۴) گرفته شده درباره گروههایی از اقوام پیشین است که گرفتار غرور اختلاف بودند و زندگی دنیا را جاودان می پنداشتند - و هنگامی که در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند فریاد می زدند و کمک می خواستند؛ ولی وقت نجات گذشته بود.

ص: ۳۴۹

۱- ۱). «غیله» به معنای شرّ و تصمیم خطرناک مخفیانه و غافلگیرانه است. این واژه به ترور کردن اطلاق می شود.

۲- ۳). «مناص» به معنای فرار گاه و پناهگاه از ریشه «نوص» به معنای فرار است.

۳- ۴). «بال» به معنای قلب و درون است.

۴- ۵). ص، آیه ۳.

و جمله «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» نیز آیه ای دیگر از قرآن مجید (۱) است که اشاره به حال فرعونیان می کند در آن هنگام که همگی در دریا غرق شدند و باغها و چشمه ها و کاخها و نعمتها را به دیگران واگذارند و رفتند بی آنکه چشمی برای آنها بگرد.

این تعبیر که «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین» ممکن است کنایه از حقارت و پستی و نبودن یار و یاور برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است هنگامی که می خواهند عظمت مقام کسی را که از دست رفته است بیان کنند می گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه به سبب فقدانش تاریک شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن، گریستن اهل آسمانها و زمین باشد، زیرا گاه فرشتگان برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند؛ نه برای جبّاران و ستمکاران.

ص: ۳۵۰

و من خطبه له علیه السلام تسمی القاصعه

(۱)

و هی تتضمن ذم ابلیس لعنه الله، علی استکباره و ترکه السّیجود لآدم علیه السّلام، و أنّه أوّل من أظهر العصیّه و تبع الحمیّه، و تحذیر الناس من سلوک طریقتّه.

از خطبه های امام علیه السلام که خطبه قاصعه نامیده شده است.

این خطبه متضمن نکوهش ابلیس (لعنه الله علیه) می باشد به جهت تکبر ورزیدن و

ص: ۳۵۱

۱- ۱). سند خطبه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان این نکته که خطبه قاصعه طولانی ترین خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام است که مسائل مهمی را در مواظب بازگو می کند، می افزاید (گروهی قبل از سید رضی این خطبه را در کتابهای خود آورده اند از جمله) نسخه ای از این خطبه نزد سید بن طاوس بوده که در کتاب یقین آن را آورده است و می گوید این نسخه را با اخباری در فضایل اهل بیت علیهم السّلام در مجموعه ای دیدم که بزرگان پیشین آن را نقل کرده اند و تاریخ کتاب آن سنه ۲۸۰ هجری بوده است. مرحوم کلینی نیز در جلد چهارم کتاب کافی فصلی از این خطبه را آورده. همان گونه که مرحوم صدوق در جلد اول کتاب من لا یحضره بخششی از آن را آورده است. همچنین زمخشری بعد از سید رضی در جلد اول ربیع الابرار بعضی از فصول این خطبه را ذکر کرده همان گونه که ماوردی در اعلام النبوه معجزه ای را که امیر مؤمنان علی علیه السّلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این خطبه در مورد حرکت درخت نقل فرموده آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۵۶).

ترک سجده برای آدم علیه السلام و این که او نخستین کسی است که تعصب و تکبر را ظاهر ساخت و نیز امام علیه السلام در این خطبه مردم را از پیمودن راه و رسم ابلیس (و تعصب و تکبر) بر حذر می دارد.

خطبه در یک نگاه

در مورد شأن ورود این خطبه چنین گفته اند که اهل کوفه در اواخر دوران خلافت امام علیه السلام (بر اثر فراوانی ثروت و انتقال فرهنگ فاسد بعضی از همسایگان به کشور اسلامی و مشکلاتی که در عصر خلفا در جامعه اسلامی به وجود آمد) گرفتار مفساد زیادی شده بودند که از همه مهم تر، برتری جویی قبائل بر یکدیگر و تعصبات جاهلی بود تا آنجا که گاه جوانان جلف و بی بندوبار با یکدیگر درگیر می شدند و هرگاه یکی از آنان مجروح یا مضروب می شد فریاد بلند می کرد و اهل قبیله خود را به یاری می طلبید آنها نیز چشم و گوش بسته به یاری او می شتافتند و چه بسا در این میان خونهای زیادی ریخته می شد.

امام علیه السلام برای خاموش کردن آتش این فتنه ها این خطبه را که همه آن درباره مذمت و نکوهش تکبر و تعصبات جاهلی است، ایراد فرمود و حق سخن و نصیحت را به عالی ترین وجهی بیان کرد.

خطبه ای است بسیار فصیح و بلیغ و کوبنده و تکان دهنده و به همین دلیل نام آن را خطبه قاصعه (کوبنده) نهاده اند هر چند کلمه قاصعه در این خطبه به کار نرفته است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه وجوه دیگری برای نامگذاری این خطبه به تناسب معانی مختلفی که واژه قاصعه دارد، ذکر کرده اند؛ از جمله مرحوم شارح خوبی در وجه تسمیه این خطبه به قاصعه هفت وجه ذکر کرده که از هر کدام از یکی از معانی «قاصع» در لغت گرفته شده است؛ ولی آنچه را در بالا ذکر کردیم از همه مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال این خطبه از بخشهای متعددی تشکیل یافته که شارحان نهج البلاغه هر کدام به سلیقه خود آن را به چند بخش تقسیم کرده اند؛ بعضی به پنج بخش و بعضی به

یازده بخش و بعضی به نوزده بخش.

مسلم است که تمام بخشهای این خطبه بر یک محور دور می زند و آن کوبیدن تعصبهای جاهلی و تکبر و خود برترینی، مخصوصاً تعصبات قبیله‌گویی و نژادی و گروهی است که سرچشمه بسیاری از اختلافات و نابسامانی‌ها و مفسد اجتماعی است و دقت در مجموع خطبه و همچنین شأن ورود آن این حقیقت را روشن می سازد.

بر این اساس ما آن را به بیست بخش تقسیم کردیم:

در بخش اول، نخست به حمد و سپاس خداوند و سپس به طرد شیطان به جهت تعصب و تکبر در برابر آدم علیه السلام اشاره می کند.

بخش دوم، اشاره به آفرینش انسان از خاک دارد که روح تواضع را زنده می کند سپس بار دیگر عاقبت شوم شیطان به علت کبر و تعصبش را یادآور می شود.

بخش سوم، هشدار به همه مردم است که در دام شیطان نیفتند و راه او را نپویند.

در بخش چهارم، نکوهش از کسانی می کند که در دام تکبر و افتخارات موهوم جاهلیت افتاده اند.

بخش پنجم، هشدار به همگان است که از اطاعت و پیروی حاکمان متکبر و متعصب بپرهیزند.

بخش ششم، دستور به عبرت گرفتن از امت های پیشین می دهد همانان که متکبرانیشان بیچاره شدند و متواضعانشان که در رأس آنها انبیا بودند که به سعادت نائل آمدند.

بخش هفتم، اشاره به زندگی ساده موسی بن عمران و برادرش هارون و لباس ساده ای که آنها به هنگام ملاقات با فرعون متکبر و خودخواه در تن داشتند، می کند و تواضع انبیاء و اولیاء الله را که در همه زندگانی آنها منعکس بود، نشان می دهد.

بخش هشتم، اشاره به انتخاب سرزمینی خشک و سوزان برای بنای کعبه با مصالحی ساده است تا کبر و غرور را از سرها بیرون کند و مراسمی را که مظهر ساده زیستی و تواضع

کامل است، به تصویر بکشد.

در بخش نهم، امام علیه السلام به دامهای مختلف شیطان مخصوصاً ظلم و ستم اشاره می کند و انجام فرایض دینی مانند نماز و روزه و زکات را وسیله دفاع در برابر شیطان می شمرد.

بخش دهم به سرچشمه های تعصب و غرور اشاره دارد.

بخش یازدهم اشاره به تعصب مثبت و نشانه ها و آثار آن است.

بخش دوازدهم سرنوشت امتهای پیشین را درس عبرتی می شمرد و همگان را به مطالعه احوال آنها دعوت می کند.

بخش سیزدهم به آثار بسیار ارزنده وحدت و اتحاد و عواقب شوم تشّت و اختلاف اختصاص دارد.

در بخش چهاردهم بار دیگر مخاطبان را به تاریخ گذشته بازمی گرداند و آثار شوم اختلاف فرزندان اسماعیل و اسحاق و بنی اسرائیل را برمی شمرد.

در بخش پانزدهم به نعمت بسیار مهم وجود پیامبر اکرم و آثار آن در جامعه اسلامی اشاره می فرماید.

در بخش شانزدهم بازگشت گروهی از مردم به عادات جاهلیت را بعد از قیام پیامبر مورد نکوهش شدید قرار می دهد.

در بخش هفدهم بر اعمال زشت ناکثین و قاسطین انگشت می نهد.

در بخش هجدهم امام علیه السلام به موقعیت خودش نسبت به پیامبر اسلام به عنوان اولین کس از مردان که به او ایمان آورد و همراه با او بود اشاره می کند.

در بخش نوزدهم از معجزه باهره درختی که به فرمان پیامبر از جا کنده شد و به سوی او حرکت کرد، به طور مبسوط سخن می گوید.

بخش بیستم از امتیازات و سجایای اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید و به عنوان «ختمه مسک» خطبه را پایان می دهد.

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ؛ وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُمَا حَمِيًّا وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَاصْطَفَاهُمَا لَجَلَالِهِ. وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ. ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقْرَبِينَ، لِيُمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَكَ وَهُوَ الْعَالَمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَمَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَـجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» اعترضته الحمية فافتخر على آدم بخلقه، و تعصّب عليه لأصله. فعدوّ الله إمام المتعصّبين، و سلف المستكبرين، الذي وضع أساس العصبيّة، و نازع الله رداء الجبريّة، و اذّرع لباس التّعزّز، و خلع قناع التذلّل.

ألا ترون كيف صغّر الله بتكبره، و وضعه بترفعه، فجعله في الدنيا مدحورا، و أعدّ له في الآخرة سعيرا؟!!

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزّت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - ساخته، و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده و برای جلال خویش برگزیده است، لعن و نفرین را بر بندگانی که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز برمی خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور ساخته است).

سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آنها

را از متکبران جدا سازد و با اینکه از همه آنچه در دلهاست باخبر و از اسرار نهان آگاه است، به آنها فرمود: «من بشری از گل می آفرینم آنگاه که آفرینش او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید»، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس که تعصب و نخوت او را فراگرفت و به جهت خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه اش نسبت به آدم تعصب ورزید، از این رو این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود و پوشش تواضع و فروتنی را از تن درآورد.

آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش کوچک شمرد و بر اثر خود برتر بینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و در آخرت آتش فروزان دوزخ را برایش آماده ساخت؟

شرح و تفسیر: شیطان بنیانگذار اساس تعصب!

شیطان بنیانگذار اساس تعصب!

همان گونه که در شأن ورود خطبه اشاره شد، هدف اصلی از بیان این خطبه طولانی و مملو از اندرزهای عالی و انسان ساز، مبارزه با کبر و غرور و تعصبهای جاهلی و طائفی بوده که در عصر آن حضرت، سرچشمه نزاعهای خونین قبایل و افراد شده است. بدین جهت امام علیه السلام خطبه را با حمد و سپاس الهی، همان خدایی که عظمت و کبریا مخصوص ذات اوست آغاز می کند و می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - برگزیده است و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده، و برای جلال خویش برگزیده، و لعن و نفرین را بر بندگانی که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز برمی خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور ساخته است)»؛ (الحمد لله الذی لبس العز و الکبرياء، و

اختارهما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمى (۱) و حرما على غيره، و اصطفاهما لجلاله. و جعل اللعنه على من نازعه فيهما من عباده).

بی شک عزت (شکست ناپذیری) عظمت (بزرگی) مخصوص ذات پاک خداوند است، زیرا غیر او در برابرش موجوداتی ضعیف و ناتوانند، افزون بر اینکه هرچه دارند از او دارند، هر زمان اراده کند به آنها می بخشد و هر لحظه اراده کند از آنان می گیرد.

جمله های پنجگانه ای که در عبارت بالا آمده که می فرماید: لباس عزت و عصمت برازنده غیر او نیست و این دو صفت را مخصوص خود قرار داده و گاه از آن تعبیر به حمی و حرم (منطقه ممنوعه ای که غیر، حق ورود در آن را ندارد) و گاه تعبیر به گزینش برای ذات پاک خود می کند و گاه لعنت را نثار کسانی که راه کبر و برتری جویی را در پیش می گیرند، عبارات مختلفی است که یک حقیقت را دنبال می کند و همه این عبارات می گوید:

بندگان خدا جز تواضع و فروتنی در برابر خداوند و نسبت به یکدیگر، راهی ندارند.

حقیقت این است که خداوند نه نیازی به بزرگی نمایی دارد، نه احتیاجی که او را به بزرگی بستایند؛ ذات مقدس او از هر نظر دارای بزرگی و عظمت است؛ ولی از آنجا که تکبر و خودبرتربینی در بندگان، سرچشمه اکثر نابسامانیها و بدبختیها و ظلم و ستم انسانها به یکدیگر است در جمله های بالا آنها را از این موضوع بر حذر داشته و همگان را به تواضع و فروتنی دعوت می کند.

به همین دلیل در ادامه این سخن درباره نخستین آزمون تواضع به هنگام آفرینش آدم اشاره کرده، می فرماید: «سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آنها را از متکبران جدا سازد و با اینکه از تمام آنچه در دلهاست با خیر و از اسرار نهان آگاه است به آنها فرمود: من بشری از گل می آفرینم آن گاه که آفرینش

ص: ۳۵۷

۱- ۱). «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از ریشه حمایت به معنای ممانعت و دفاع کردن از چیزی، گرفته شده و به همین جهت به پرهیز کردن بیمار از آنچه برای او ضرر دارد «حمیه» بر وزن «جزیه» گفته می شود.

او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس؛ (ثم اختبر بذلك ملائكته المقربين، ليميز المتواضعين منهم من المستكبرين، فقال سبحانه و هو العالم بمضمرة القلوب، و محجوبات الغيوب: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ»).

به یقین، آزمون خدا با آزمون بندگان متفاوت است؛ ما هنگامی که چیزی یا کسی را می آزماییم می خواهیم جهل خود را درباره آن تبدیل به علم کنیم، لذا از آن تعبیر به اختبار (خبر گرفتن و خبردار شدن) می کنیم؛ ولی خداوند که طبق جمله های بالا- عالم به مکنونات دلها و محجوبات غیوب است هرگز نمی خواهد با آزمایشهای خود چیزی بر علمش بیفزاید، بلکه آزمایش او برای این است که نیات باطنی و خلیقات درونی و اسرار مخفی بندگان در لباس افعال ظاهر گردد تا مستحق جزا شوند، زیرا نیت به تنهایی برای این معنا کافی نیست، آنچه برای ثواب و عقاب لازم است انجام اعمال است.

این همان چیزی است که امام علیه السلام در جایی دیگر می فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُم بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِتَبَيِّنِ السَّخَطِ لِرِزْقِهِ وَ الرِّضَايِ بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سَبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَكِنْ لِنَظْهِرِ الْأَفْعَالَ الَّتِي بَهَا يَسْتَحَقُّ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ؛ خداوند انسان ها را با اموال و فرزندانشان می آزماید تا آن کس که از روزی خود ناخشنود است از آن کس که خرسند است شناخته شود هر چند خداوند به احوالشان از خودشان آگاهتر است (آری! او بندگان خود را می آزماید) تا افعالی که سبب استحقاق پاداش یا کیفر است آشکار گردد». (۱)

سپس به شرح حال ابلیس پرداخته و دلیل مخالفت او را با فرمان قطعی خداوند چنین بیان می کند: «تعصب و نخوت او را فراگرفت و به جهت خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه اش نسبت به آدم تعصب ورزید، از این رو این دشمن

ص: ۳۵۸

خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود، و پوشش تواضع و فروتنی را درآورد؛ (اعتراضیه الحمیه فافتخر علی آدم بخلقه، و تعصّب علیه لأصله. فعّدوّ الله إمام المتعصّبین، و سلف المستکبرین، الذی وضع أساس العصیّیه، و نازع الله رداء الجبریّیه، و اذّرع (۱) لباس التّعزّز (۲)، و خلع قناع التّدلّل).

در واقع سبب اصلی مخالفت آشکار ابلیس نسبت به فرمان قطعی خداوند همان تعصّب و غرور بود که از یک محاسبه غلط و سرچشمه گرفته از خودبینی و خودخواهی ناشی شده بود او تنها از آفرینش آدم جنبه خاکی او را می دید و لذا اصل خود را که از آتش است از او برتر می دانست: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۳) و بخش مهم وجود آدم را که همان روح الهی بود «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۴) به کلی نادیده می گرفت.

آری! خودبینی و خودخواهی بدترین حجاب است که انسان را از درک واضح ترین حقایق بازمی دارد. ابلیس حتی در برتری آتش بر خاک نیز گرفتار خطا و اشتباه شد، زیرا خاک منبع اصلی حیات، نمو گیاهان، پرورش گلها و میوه ها و انواع برکات است در حالی که آتش موجود خطرناکی است که تنها در بخشی از زندگی انسان به کار می آید.

به هر حال تعبیر امام درباره ابلیس به «عدوّ الله» اشاره به این است که او تنها دشمن آدم نبود، بلکه دشمن خالق آدم و معترض به فرمان او بود. او سنگ نخستین تعصب را بنا نهاد و آیین استکبار و تکبر را آغاز کرد؛ کاری که در واقع جنگ با خدا محسوب می شود، زیرا عزّت و بزرگی تنها شایسته ذات پاک اوست و زیننده بندگان تنها تواضع و فروتنی

ص: ۳۵۹

۱-۱. «ادرع» از «درع» بر وزن «فکر» به معنای پیراهن گرفته شده و گاه به معنای جامه در تن کردن نیز به کار می رود.

۲-۲. «تعزّز» به معنای به خود بالیدن و خود را بزرگ و عزیز شمردن است.

۳-۳. ص، آیه ۷۶.

۴-۴. ص، آیه ۷۶.

است و به گفته بزرگان علمای اخلاق امّ الرذائل تکبر و غرور است.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم که یکی از یارانش می گوید: از آن حضرت سؤال کردم کمترین مرحله الحاد و کفر چیست؟ فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ؛ تکبر نخستین مرحله آن است». (۱)

در حدیث دیگر از امام باقر و امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که به اندازه ذره ای تکبر در قلبش باشد وارد بهشت نخواهد شد». (۲)

آن گاه امام روی سخن را به مخاطبین کرده و از سرنوشت شوم شیطان برای هشدار به آنان بهره برداری کرده می فرماید: «آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و بر اثر خودبرتربینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده ساخت؟»؛ (أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْحُورًا (۳)، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟) .

این تعبیرها اشاره به آیات قرآن مجید است، در یکجا می فرماید: «فَأَخْرَجَ مِنْهَا فِتْنًا رَجِيمًا وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» از بهشت بیرون رو! که تو رانده شده در گاه مایی و لعنت من بر تو تا روز قیامت باد». (۴)

در جایی دیگر می فرماید: «قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» فرمود به حق سوگند! او حق می گویم که جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهم کرد». (۵)

ص: ۳۶۰

۱-۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹، حدیث ۱، از باب کبر.

۲-۲). همان، صفحه ۳۱۰.

۳-۳). «مدحور» به معنای رانده شده از ریشه «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن گرفته شده است.

۴-۴). حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۵-۵). ص، آیات ۸۴ و ۸۵.

و لو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف الأبصار ضياؤه، و يبهر العقول رواؤه، و طيب يأخذ الأنفاس عرفه، لفعل. و لو فعل لظلت له الأعناق خاضعه، و لخفت البلوى فيه على الملائكة. و لكن الله سبحانه يتلى خلقه ببعض ما يجهلون أصله، تميزا بالاختبار لهم، و نفيًا للاستكبار عنهم، و إبعاد للخلاء منهم.

فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذ أحبط عمله الطويل، و جهده الجهد، و كان قد عبد الله ستّة آلاف سنه، لا يدري أمن سنى الدّنيا أم من سنى الآخرة، عن كبر ساعه واحده. فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته؟ كلا، ما كان الله سبحانه ليدخل الجّنه بشرا بأمر أخرج به منها ملكا. إنّ حكمه فى أهل السّماء و أهل الأرض لواحد. و ما بين الله و بين أحد من خلقه هواده فى إباحه حمى حرّمه على العالمين.

ترجمه

اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنائی اش دیده ها را بر بارید و زیبایى و جمالش عقول را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد گردنها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود؛ ولی خداوند سبحان خلق خود را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزدايد و آنها را از کبر و غرور دور سازد، بنابراین، از کاری که خداوند با ابليس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود، سالهایی که

معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت. چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟ نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ گاه خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی کند که بر اثر همان صفت فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است.

حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد.

شرح و تفسیر: از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه در ادامه آزمایش ابلیس که در بخش قبل گذشت به نکته مهمی اشاره می کند و آن اینکه خداوند بندگانش را با اموری آزمایش می کند که فلسفه آن بر آنها پوشیده است و گاه تحمل آن بر آنها سخت و سنگین است می فرماید:

«اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را برآید و زیبایی و جمالش عقلها را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد گردنها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود»؛ (و لو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف (۱) الأَبصار ضياءً، و يبهر (۲) العقول رواؤه (۳)، و طيب يأخذ الأنفاس عرفه (۴) لفعّل. و لو فعل لظَلَّتْ له الأعناق خاضعه، و لَخَفَّتْ البلوى فيه على الملائكة). .

ص: ۳۶۲

۱-۱). «يخطف» از «خطف» بر وزن «عطف» به معنای ربودن با سرعت گرفته شده است.

۲-۲). «يبهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای حیرت و مبهوت ساختن گرفته شده است.

۳-۳). «رواء» به معنای ظاهر زیباست.

۴-۴). «عرف» به معنای بوی خوش است.

اشاره به اینکه اگر امتحانات الهی هماهنگ با خواسته دل افراد باشد، امتحان عملا بی اثر خواهد شد، زیرا همه بر طبق آن عمل می کنند؛ هم خداپرستان و هم هواپرستان و چنین امتحانی بی نتیجه خواهد بود؛ ولی اگر برخلاف میل افراد بود صفوف مؤمنان خداپرست و مخلص از خودخواهان هواپرست و غیر مخلص جدا خواهد شد.

امتحان مغروران و متکبران باید با اموری باشد که غرور و تکبر را بشکند همان گونه که در امتحان فرشتگان و ابلیس واقع شد.

به همین دلیل امام در ادامه این سخن می افزاید: «اما خداوند سبحان خلق خود را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزدايد و آنها را از کبر و غرور دور سازد؛ (و لکنّ الله سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون أصله، تمییزا بالاختبار لهم، و نفیا للاستکبار عنهم، و إبعادا للخیلاء (۱) منهم) .

از اینجا روشن می شود چرا فلسفه همه احکام شرع، آشکار نیست. درست است که فلسفه بسیاری از آنها به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده ولی قسمت قابل ملاحظه ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده، این برای آن است که مطیعان مخلص از متمردان و گردنکشان شناخته شوند. البته مخفی بودن اسرار این احکام غیر از آنچه گفته شد دلایل دیگری نیز می تواند داشته باشد.

سپس امام علیه السلام عاقبت کار ابلیس مستکبر و گردنکش را به منظور این که درس عبرتی برای همگان باشد مطرح می کند و به آنها هشدار می دهد که راه ابلیس را نپویند تا به سرنوشت او گرفتار نشوند می فرماید: «از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود سالهایی که معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت؛» (فاعتبروا بما کان من فعل الله یابلیس إذ أخط

ص: ۳۶۳

۱- ۱). «خیلاء» به معنای تکبر است.

عمله الطویل، و جهده (۱) الجهد، و کان قد عبد الله سنه آلاف سنه، لا یدری أ من سنی (۲) الدنیا أم من سنی الآخره، عن کبر ساعه واحده).

تدبیر «لا یدری أ من سنی الدنیا أم من سنی الآخره». مفهومی این نیست که امام از این مسئله خبردار نبود، بلکه اشاره به این است که توده مردم از آن آگاه نیستند و منظور از سالهای دنیا همین سالهایی است که بر ما می گذرد که مقدارش معلوم است و منظور از سالهای آخرت آن است که در قرآن به طور مکرر به آن اشاره شده است: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» و یک روز نزد پروردگار تو (در جهان آخرت) مانند هزار سال است از آنچه می شمارید». (۳)

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است شش هزار سال عبادت با تکبیر یک ساعت از میان برود؟ پاسخ آن روشن است، چون سازندگی کاری است پیچیده و طولانی؛ ولی تخریب کاری ساده و سریع است؛ یک خانه بزرگ را ممکن است سالها صرف ساختن آن کنند ولی در یک آتش سوزی چند ساعته نابود شود؛ یک سد عظیم را سالها می سازند ولی با چند دینامیت و مواد منفجره در مدتی بسیار کوتاه متلاشی می شود.

مسئله «حبط اعمال» بر اثر پاره ای از گناهان مطلب مهمی است که در پایان همین بخش در نکته ها خواهد آمد.

آن گاه امام در ادامه به این نکته اشاره می کند که متکبران از انسانها نیز سرنوشتی همچون ابلیس دارند، می فرماید: «چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند، نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ گاه

ص: ۳۶۴

۱- ۱). «جهد»، بر وزن «مهد» و «جهد» بر وزن «کفر» هر دو به معنای سعی و تلاش خسته کننده است و «جهید» فعل از همین ریشه است که برای تأکید ذکر می شود، بنابراین «جهد و جهید» به معنای آخرین مرتبه تلاش و کوشش است.

۲- ۲). «سنی» در اصل سنین بوده که به هنگام اضافه نون آن حذف شده و سنین جمع سنه به معنای سال بوده است.

۳- ۳). حج، آیه ۴۷. نزدیک به همین تعبیر نیز در سوره سجده، آیه ۵ آمده است.

خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی کند که بر اثر همان صفت فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است؛ (فمن ذا بعد إبلیس یسلم علی اللّٰه بمثل معصیتہ؟ کلاً، ما کان اللّٰه سبحانه لیدخل الجنّہ بشراً بأمر أخرج به منها ملکاً).

سپس در تأکید بر این معنا می فرماید: «حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد!» (إِنَّ حکمه فی أهل السّماء و أهل الأرض لواحد. و ما بین اللّٰه و بین أحد من خلقه هواده (۱) فی إباحه حمی (۲) حرّمه علی العالمین).

اشاره به اینکه همه مکلفان در برابر خداوند یکسانند و هیچ کس را بر دیگری امتیاز نیست، خداوند با کسی خویشاوندی ندارد، گناه برای همه گناه و طاعت برای همه طاعت است. مبدا بعضی تصور کنند مجازات سنگین ابلیس در برابر تکبرش از ویژگیهای او بوده و دامان دیگران را نخواهد گرفت.

نکته ها

۱- مسئله حبط اعمال

در این بخش از خطبه آمده بود که عبادات شش هزار ساله ابلیس به سبب یک ساعت تکبر بر باد رفت.

مسئله احباط و تکفیر، و به تعبیر دیگر بر باد رفتن اعمال نیک یا جبران اعمال سوء با توبه و اطاعت، از مسائل مهمی است که در میان متکلمان و مفسران و ارباب حدیث مورد بحث و گفتگوست.

ص: ۳۶۵

۱-۱). «هواده» به معنای احترام و محبت و نرمش آمده است.

۲-۲). «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از «حمی» بر وزن «نفی» به معنای منع گرفته شده است.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بعضی از اعمال سوء، آن قدر اهمیت دارد که می تواند آثار اعمال نیک را از بین ببرد، از جمله کفر به خداوند و پیامبر و یوم المعاد است که در آیه ۸۸ سوره انعام می خوانیم: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» هرگاه مشرک شوند اعمالی را که انجام دهند از بین می رود و در آیه ۱۴۷ سوره اعراف می فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» کسانی که آیات ما و روز قیامت را انکار کردند اعمالشان بر باد می رود».

در مورد تکفیر نیز قرآن مجید در آیه ۷ سوره عنکبوت می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهان آنها را می پوشانیم (و می بخشیم)».

البته این به آن معنا نیست که روز قیامت مجموعه حسنات و سیئات را در برابر هم قرار دهند، اگر حسنات بیشتر بود، سیئات مورد نظر قرار نگیرد و اگر سیئات بیشتر بود، حسنات به طور کلی نادیده گرفته شود، این نوع احباط و تکفیر مورد قبول نیست و با آیات قرآن نیز نمی سازد. در آیه ۷ و ۸ سوره زلزال می خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» هر کس به مقدار ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند و هر کس به اندازه ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

کوتاه سخن اینکه هر یک از کار نیک و بد اثر خاص خود را عند الله در قیامت خواهد داشت؛ ولی این مطلب استثنائاتی دارد که بعضی از کارهای نیک، خطاها را می پوشانند و بعضی از کارهای زشت، حسنات را از میان می برند. (۱)

۲- آیا ابلیس فرشته بود؟

در این بخش از خطبه آمده بود که ابلیس فرشته ای بود که خدا او را به جهت گناه سنگینش از بهشت بیرون راند و مطرود در گاه حق شد.

ص: ۳۶۶

۱- ۱). شرح بیشتر درباره این مسئله را در تفسیر نمونه ذیل، آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه فرمایید.

این تعبیر ممکن است این تصور را ایجاد کند که ابلیس واقعا از فرشتگان بوده است، در حالی که قرآن با صراحت می گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» او از جن بود سپس از طاعت فرمان پروردگارش خارج شد». (۱) از سوی دیگر قرآن به وضوح می گوید:

فرشتگان معصوم اند و هرگز گناه نمی کنند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» آنها بندگان گرامی خدا هستند در هیچ سخنی بر او پیشی نمی گیرند و فرمان او را به گردن می نهند». (۲)

چگونه ممکن است فرشته معصوم نه تنها نافرمانی کند، بلکه راه کفر و معارضه با پروردگار را بیوید؟!

از اینجا روشن می شود که ابلیس به موجب داشتن عبادات فراوان در صفوف فرشتگان جای گرفته بود؛ نه اینکه واقعا جزء فرشتگان بود. این تعبیر گرچه تعبیری مجازی است؛ ولی با وجود قرائن روشن نباید جای تردید باشد.

۳- تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

از آیات قرآن و روایات اسلامی و خطبه بالا- به خوبی استفاده می شود که تکبر ابلیس سرانجام به کفر او انجامید، آن هم بالاترین درجه کفر، زیرا به حکمت خدا اعتراض کرد و دستور پروردگار را درباره سجده بر آدم علیه السلام غیر حکیمانه پنداشت و به همین دلیل به شدیدترین مجازاتها گرفتار شد و آن طرد ابدی از درگاه خدا و حبس عبادات شش هزار ساله بود.

این سخن پیامی به همه ما دارد که تکبر و تعصب را کوچک نپندارید که گاه ممکن است به کفر و حبس اعمال و طرد از درگاه خداوند بیانجامد. البته ابلیس می توانست باز گردد و توبه کند؛ ولی نخستین شرط توبه او این بود که فرمان خدا را در مورد سجده بر

ص: ۳۶۷

۱- ۱). کهف، آیه ۵۰.

۲- ۲). انبیاء، آیه ۲۶ و ۲۷.

آدم علیه السّلام اطاعت کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است که: «و الله لو أنّ إبليس سجد لله بعد المعصیه و التّکبیر عمر الدّنیاء، ما نفعه ذلك و لا قبله الله منه ما لم یسجد لادم كما أمر الله أن یسجد له؛ به خدا سوگند اگر ابلیس به اندازه عمر دنیا بعد از آن معصیت، سجده برای خدا می کرد، سودی به حال او نداشت و خدا از او نمی پذیرد جز اینکه باز گردد و بر آدم سجده کند. آن گونه که خدا به او دستور داده بود». (۱)

۴- یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

از پیام های مهم این بخش از خطبه این است که رابطه خلق با خالق رابطه اطاعت و بندگی است و همه انسانها، بلکه همه مخلوقاتی که در شرایط یکسان قرار دارند، در احکام او یکسانند و آن گونه که جمعی از یهود و نصارا خود را فرزندان خدا و خاصان او می پنداشتند و مجازاتی جز اندک برای خود در برابر اعمالشان قائل نبودند: «و قالت الیهود و النّصارى نحن أبناء الله و أحبّاءه» (۲) خیالی باطل و فکری بی اساس است.

بنابراین هرگاه تکبر و تعصّب و نافرمانی سبب رانده شدن کسی از درگاه خدا شود و هر کس در هر جا آلوده به چنین صفتی گردد، سرنوشتی غیر از آن نخواهد داشت. نژادها، اقوام، انسانها و غیر انسانها همه مشمول همین قاعده اند.

ص: ۳۶۸

۱- ۱). الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۷۱.

۲- ۲). مائده، آیه ۱۸.

فاحذروا عباد الله عدو الله أن يعديكم بدائه، وأن يستفزكم بدائه، وأن يجلب عليكم بخيله ورجله. فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، وأغرق إليكم بالنزع الشديد، وركبكم من مكان قريب، فقال: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْمَرْضِ وَالْمُغْوِيَّاتِ لَهُمْ أَجْمَعِينَ» قذفا بغيب بعيد، ورجما بظن غير مصيب، صدقه به أبناء الحميه، وإخوان العصبيه، وفرسان الكبر والجاهليه. حتى إذا انقادت له الجامحه منكم، واستحكمت الطماعيه منه فيكم، فنجمت الحال من السير الخفي إلى الأمر الجلي، استفحل سلطانه عليكم، ودلف بجنوده نحوكم، فأقحموكم ولجات الدل، وأحلّوكم ورطبات القتل، وأوطؤوكم إثنان الجراحه، طعنا في عيونكم، وحرّا في حلوقكم، ودقّا لمناخركم، وقصدا لمقاتلكم، وسوقا بخزائم القهر إلى النار المعده لكم. فأصبح أعظم في دينكم حرجا، وأورى في دنياكم قدحا من الذين أصبحتم لهم مناصبين، وعليهم متألبين. فاجعلوا عليه حدّكم، و له جدّكم.

ای بندگان خدا!! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید. نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده اش را فریاد زند و بر ضد شما برانگیزد. به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است و گفته است: پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه می دهی و

همه را اغوا می‌کنم (و از رحمت محروم می‌سازم) او در این سخن تیری در تاریکی به سوی هدفی دور دست انداخت و گمانی نادرست داشت (زیرا خواسته اش درباره همه انسانها صورت نپذیرفت، ولی) فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل، او را عملاً تصدیق کردند و این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان لذت را در برابر خود تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش به شما حمله ور شد. تا شما را به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را در زیر پاهای آنها کردند، نیزه های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما کردند (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده بود، کشانند. بنابراین ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست و خطرناک تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می‌ورزید و برای درهم شکستن آنان عده و عده گرد می‌آورید، از این رو قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید.

شرح و تفسیر: او خطرناک ترین دشمن شماست

او خطرناک ترین دشمن شماست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به نتیجه گیری از داستان گمراهی و طرد شیطان بر اثر تکبر و عصیان می‌پردازد و به همگان هشدار می‌دهد که گرفتار سرنوشت او نشوند.

می‌فرماید: «ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده اش را فریاد زند و بر ضد شما گرد آورد؛ (فاحذروا عباد الله عدو»

ص: ۳۷۰

اللّٰهُ اَنْ يَّعْدِيَكُمْ (۱) بَدَائِهِ، وَ اَنْ يَّسْتَفْزِمَ (۲) بَدَائِهِ، وَ اَنْ يَّجْلِبَ (۳) عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ (۴) .

این گفتار مولا- برگرفته از آیه قرآن است که می فرماید: «وَ اَسْتَفْزِمُ مِنْ اَسِيْتَعَتٍ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجُلِكَ» هر کدام از آنها را می توانید با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده ات بر آنها گسیل دار. (۵)

«خیل» هم به معنای اسبهاست و هم به معنای اسب سواران و در اینجا به معنای لشکر سواره است و «رجل» به معنای لشکر پیاده است و اشاره به دستیاران فراوانی است که شیطان از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای گمراه ساختن مردم به او کمک می دهند؛ بعضی سریع تر (همچون لشکر سواره) و بعضی آرام تر همچون لشکر پیاده.

البته صفات رذیله و عوامل گناه و مراکز فساد و تبلیغات و گمراه کننده و ابزار گناه نیز به نوعی لشکر پیاده و سواره شیطانند که امام بندگان خدا را از همه این امور بر حذر می دارد.

سپس برای تأکید این سخن به جان خود سوگند می خورد و می فرماید: «به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده، و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است»؛ (فلمعمری لقد فوّق (۶) لكم

ص: ۳۷۱

۱ - ۱). «یعدی» از «عدو» بر وزن «صبر» در اصل به معنای تجاوز کردن است و «عدوان» یعنی ستم کردن و «عداوت» به معنای دشمنی و «عدوی» به معنای دویدن و همچنین به معنای سرایت کردن بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و منظور در خطبه بالا همین معنای اخیر است؛ یعنی شیطان بیماری کبر و غرور و تعصب خویش را به شما منتقل می کند.

۲ - ۲). «یستفز» از «استفزاز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن است.

۳ - ۳). «یجلب» از «جلب» به معنای فریاد زدن بر کسی یا راندن او از محلی به محلّ دیگر گرفته شده است.

۴ - ۴). «رجل» جمع راجل به معنای پیاده یا لشکری پیاده است.

۵ - ۵). سوره اسراء، آیه ۶۴.

۶ - ۶). «فوّق» از «فوق» به معنای محلی از زه کمان که انتهای تیر را برای پرتاب به آن تکیه می دهند گرفته شده -

سهم الوعید، و أغرق (۱) إلیکم بالترع (۲) الشدید، و رماکم من مکان قریب) .

آن گاه شاهد این سخن را از کلام خود ابلیس (طبق آیه های قرآن) چنین بیان می کند: «شیطان گفته است پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه می دهم و همه را اغوا می کنم (و از رحمت محروم می سازم)»؛ (فقال: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ») .

اینکه امام به جان خود سوگند می خورد نشان می دهد که مطلب فوق العاده جدی است؛ چه چیز شریف تر از جان امام است و اینکه می فرماید: «شیطان تیر تهدید را در چله کمان گذارده و آن را تا به آخر کشیده و از مکانی نزدیک شما را نشانه گرفته است» اشاره به این است که خطر شیطان در شدیدترین صورت که کمتر خطا می کند متوجه شماست و راه نفوذ خویش را این بدبخت بی نوا نیز نشان داده است و آن آرایش مظاهر مادی دنیا و زیباسازی زرق و برق مواهب مادی و غرق ساختن در گرداب شهوات است.

تعبیر امام علیه السلام به اینکه شیطان تمام قوا و نیروهای خود را برای حمله به شما آماده ساخته و از مکان نزدیکی شما را نشان گرفته و از هر نظر در تیررس او قرار دارید اشاره به این است که عوامل و سوسه های شیطانی در درون و برون انسان فراوان است، هوای نفس از یک طرف و عوامل بیرونی گناه از سوی دیگر جمله (لأغويهم أجمعين) که با «لام» قسم شروع شده و با «نون» تأکید ثقیله و تصریح به واژه «اجمعين» پایان گرفته شاهد بر این است که او در اهداف شوم خود بسیار جدی است و به همین دلیل انسانها باید کاملاً بیدار و هوشیار باشند تا در دامهای رنگارنگ او نیفتند.

ص: ۳۷۲

۱ - ۱). «اغرق» از ریشه «اغراق» و «غرق» بر وزن «ورق» به معنای کشیدن زه کمان تا حد ممکن برای تیراندازی گرفته شده است. سپس به هر کاری که در آن نهایت تلاش شود اطلاق گردیده است.

۲ - ۲). «ترع» به معنای چیزی را از جا برکندن و یا کشیدن است؛ مانند کشیدن کمان به هنگام تیر.

لازم به ذکر است که جمله «رَبِّ بَمَا أَغْوَيْتَنِي...؛ پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی...» از دروغها و افتراهای شیطان به ساحت قدس پروردگار است و نشان می دهد که او تا چه حد جسور و بی پرواست که چنین دروغ بزرگی را به خدا می بندد، خداوندی که هدایتگر همگان است و اسباب هدایت را در اختیار آنها گذارده و چون سخن شیطان واضح البطلان بوده قرآن اشاره ای به بطلان آن نمی کند. خداوند کدام عامل گمراهی برای شیطان فراهم ساخت آیا به او و فرشتگان فرمود: فاذا نفخت فيه من رُوحی فقعوا له ساجدين (شرافت آدم به جهت روح ویژه الهی اوست؛ ولی شیطان حسود و خودخواه آن را نادیده گرفت و به مسئله آفرینش او از طین (گل) بسنده کرد! آیا سبب گمراهی از ناحیه خود او نبود؟!)

سپس امام در ادامه این سخن می فرماید: «او در این سخن (همه را گمراه می کنم) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نادرست داشت زیرا خواسته اش درباره همه انسانها صورت پذیرفت»؛ (قدفا بغیب بعید، و رجما بظنّ غیر مصیب).

جمله «رجما بظنّ غیر مصیب» به همین صورت در بسیاری از نسخه های نهج البلاغه آمده است و گاه تصور می شود که با آیه شریفه «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت، همگی از او پیروی کردند مگر گروهی از مؤمنان» (۱) سازگار نیست، در حالی که این آیه درباره قوم سبأ است نه درباره همه انسانها و گرنه مؤمنان در میان امت پیامبران تعدادشان کم نیست.

جمعی از شارحان نهج البلاغه، نسخه دیگری را که بدون کلمه «غیر» و به صورت «رجما بظنّ مصیب» است ترجیح داده اند، زیرا گمان شیطان را درباره انسانها مطابق واقع دانسته اند، چون فقط اندکی از انسانها از وساوس او برکنار مانده اند آن گونه که قرآن

ص: ۳۷۳

مجید می گوید: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»

(۲)

افزون بر این با جمله بعد همین خطبه نیز سازگارتر است که می فرماید: «فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل او را عملاً تصدیق کردند»؛ (صدقه به أبناء الحمیه، و إخوان العصبیه، و فرسان الکبر و الجاهلیه).

تعبیر به «أبناء الحمیه» کنایه از این است که آنها به قدری آلوده به تکبر هستند که گویی فرزندان تکبرند همچنین تعبیر «برادران عصبیت» کنایه از ارتباط تنگاتنگ آنها با تعصبات قومی و قبیله‌گی و مانند آن است و نیز «و فرسان الکبر و الجاهلیه» کنایه از آن است که آنها آن قدر گرفتار کبر و جهل و غرورند که گویی بر مرکبی از جهل و کبر سوار شده و به پیش می تازند.

سپس می افزاید: «این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان از شما را در برابر خدا تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار، پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش سوی به شما حمله ور شد»؛ (حتی إذا انقادت له الجامحه (۳) منکم، و استحکمت الطماعیه (۴) منه فیکم، فنجمت (۵) الحال من السر الخفی إلى الأمر الجلی. استفحل (۶) سلطانہ علیکم، و دلف (۷) بجنوده نحوکم).

ص: ۳۷۴

۱- ۱. سبأ، آیه ۱۳.

۲- ۲. ص، آیه ۲۴.

۳- ۳. «جامحه» به معنای حیوان سرکش است. از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته شده است.

۴- ۴. «الطماعیه»، «طماعیه» و «طمع» به یک معناست.

۵- ۵. «نجمت» از «نجوم» به معنای نمایان شدن گرفته شده و ستاره را نجم می گویند چون در آسمان ظاهر می شود. گاه به گیاهان بدون ساقه نیز نجم گفته می شود، زیرا از زمین بیرون می آید.

۶- ۶. «استفحل» از ریشه «استفحال» و از فحل، بر وزن «نخل» به معنای عظیم و برجسته گرفته شده و «استفحال» به معنای سنگینی کردن و طاقت فرسا شدن است.

۷- ۷. «دلف» از «دلوف» به معنای آهسته راه رفتن و گامهای کوتاه برداشتن گرفته شده است و در-

اشاره به اینکه ابلیس نخست می کوشد افرادی را که در برابر او سرکشی می کنند تسلیم خود گرداند و پایگاه خویش را در میان آنان محکم کند، آن گاه سلطه خود را بر آنان گسترش می دهد و با لشکر خویش به آنان حمله ور می شود، در حالی که قدرت دفاع از خود را ندارند و بدترین صورت گرفتار انواع مصائب مادی و معنوی می شوند، همان گونه که در ادامه این سخن در هشت جمله کوتاه و پرمعنا آثار حمله گسترده لشکر شیطان را بر شمرده می فرماید: «آنها شما را به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را در زیر پاها له کردند، نیزه های خود را در چشمان شما فروبردند، گلوی شما را بردند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده کشانند» (فأقحموكم (۱) ولجات (۲) الذلّ، و أحلوكم و رطات (۳) القتل، و أوطؤوكم (۴) إثمًا (۵) الجراحه، طعنا فی عیونکم، و حرًا (۶) فی حلوقکم، و دقًا لمناخرکم (۷)، و قصدا لمقاتلکم، و سوقا بخزائم (۸) القهر إلی النار المعده لکم).

این تعبیرات بسیار دقیق و حساب شده که با بلاغت فوق العاده ای همراه است، نهایت

ص: ۳۷۵

-
- ۱-۱. «اقحموكم» از ریشه «قحوم» به معنای بی مطالعه در کاری وارد شدن و «اقحام» یعنی به زور و قهر و غلبه کسی را به کاری واداشتن.
- ۲-۲. «ولجات» به معنای غارها و پناهگاهها جمع «ولجه» بر وزن «درجه» به معنای غاری است که رهگذران در مشکلات به آن پناه می برند.
- ۳-۳. «ورطات» به معنای مشکلات و بن بستها و مهلکه ها جمع «ورطه» بر وزن «غفله» است.
- ۴-۴. «اوطؤوكم» از ریشه «وطئ» به معنای پایمال کردن و زیر پا له کردن گرفته شده است.
- ۵-۵. «اثمًا» از «ثخونه» در اصل به معنای ضخامت و غلظت و سنگین شدن گرفته شده و «اثمًا» مبالغه و شدت در کشتار دشمن است.
- ۶-۶. «حرًا» به معنای قطع کردن و بریدن است.
- ۷-۷. «مناخر» جمع «منخر» بینی یا سوراخ بینی است.
- ۸-۸. «خزائم» جمع «خزامة» بر وزن «کتابه» حلقه ای است که در بینی شتر می کنند و ریسمان در آن می اندازند و به هنگام سرکشی آن را می کشند.

بدبختی شکست خوردگان در برابر شیطان را مجسم می کند: اگر از برابر لشکرش بگریزید و به پناهگاهی پناهنده شوند جز پناهگاه ذلت نخواهد بود و اگر مقاومت کنند جز مرگ و نابودی سرنوشتی نخواهند داشت. مرگ آنها نیز ساده نخواهد بود، مرگی است آمیخته با لگدمال شدن مجروحان و فرورفتن نیزه ها در چشم ها؛ بریده شدن گلوها و خرد شدن بینی ها و سرانجام همچون شتری که ریسمان در سوراخ بینی او کرده باشند به سوی آتش قهر و غضب الهی کشیده می شوند.

آن گاه امام در یک نتیجه گیری قاطع می فرماید: «بدین ترتیب ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست خطرناک تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می ورزید و برای درهم شکستن آنان عده و عده گردآوری می کنید، بنابراین قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید؛ (فأصبح أعظم فی دینکم حرجا (۱)، و أوری (۲) فی دنیاکم قدحا (۳) من الذین أصبحتم لهم مناصبین (۴)، و علیهم متألین (۵). فاجعلوا علیه حدکم (۶)، و له جدکم (۷)).

ص: ۳۷۶

-
- ۱- ۱. «حرج» بر وزن «خرج» و «خرج» بر وزن «حرم» به معنای گرفتگی و ناراحتی و محدودیت شدید است و در اصل به معنای اجتماع درختان درهم پیچیده است.
 - ۲- ۲. «آوری» از ریشه «وری» بر وزن «نفی» در اصل به معنای مستور ساختن است و به آتشی که در وسایل آتش افروزی نهفته شده و از طریق جرقه زدن بیرون می آید وری گفته می شود و در جمله بالا به معنای آتش افروختن آمده است.
 - ۳- ۳. «قدح» خارج کردن آتش از آتش زنه (چیزی مانند کبریت) است.
 - ۴- ۴. «مناصبین» جمع «مناصب» به معنای کسی است که به دشمنی برخواسته، از ریشه نصب به معنای عدوات گرفته شده است.
 - ۵- ۵. «متألین» گروهی است که اجتماع بر انجام کاری می کنند از ماده «ألب» بر وزن «سلب» به معنای تجمع و تحریک کردن گرفته شده است.
 - ۶- ۶. «حدّ» و «حدّت» به معنای شدت و غضب، و در اصل به معنای تیز کردن است.
 - ۷- ۷. «جدّ» یعنی قطع. از آنجا که هر موجود با عظمتی از دیگران جدا و ممتاز می شود پدر بزرگ «جدّ» -

اشاره به اینکه با توجه به آنچه در بخش های قبل این خطبه گفته شد ابلیس بزرگترین دشمن دین و دنیای شماست؛ و از هر دشمنی خطرناکتر است؛ باید تمام نیروهای خود را برای دفع او بسیج کنید.

در این عبارت، امام علیه السلام از فساد و تباهی تعبیر به «حرج» یعنی دشواری، نموده (و در بعضی از نسخه ها جرح به معنای جراحت و زخم آمده که تعبیر مناسب تر به نظر می رسد) و از وسوسه های گمراه کننده شیطان تعبیر به قدح (چیزی که با آن آتش می افروزند) فرموده است، زیرا یک آتش زنه کوچک ممکن است خانه یا محله ای را به آتش بکشاند؛ وسوسه های شیطانی نیز گاه باعث اختلاف و از هم پاشیدگی جامعه ها می شود مخصوصا تعصبهای کور و کبر و غرور که خطبه، بیشتر ناظر به آن است می تواند آتش جنگل های قبیله‌گی را روشن سازد و زمین را از خون افراد بی گناه رنگین کند.

تعبیر به «جد» (با فتح جیم) به معنای قطع، اشاره به قطع رابطه و عدم اطاعت از فرمان ابلیس است. (در بعضی از نسخه ها «جد» با کسر جیم آمده که به معنای تلاش و کوشش است و با جمله قبل تناسب بیشتری دارد؛ بعضی در مبارزه با ابلیس نهایت جد و جهد را بنمایند.

فلعمر الله لقد فخر على أصلكم، و وقع في حسبكم، و دفع في نسبكم، و أجب بخیله علیکم، و قصد برجله سیلکم، یقتنصونکم بكلّ مکان، و یضربون منکم کلّ بنان. لا تمتنعون بحیله، و لا تدفعون بعزیمه، فی حومه ذلّ، و حلقه ضیق، و عرصه موت، و جوله بلاء. فأطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه، فإنّما تلك الحمیه تكون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته. و اعتمدوا وضع التذلل علی رؤوسکم، و إلقاء التعرّز تحت أقدامکم، و خلع التکبر من أعناقکم، و اتّخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوّکم إبلیس و جنوده؛ فإنّ له من کلّ أمه جنودا و أعوانا، و رجلا و فرسانا، و لا تكونوا کالمتکبر علی ابن أمه من غیر ما فضل جعله الله فیہ سوی ما ألحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد، و قدحت الحمیه فی قلبه من نار الغضب، و نفخ الشیطان فی أنفه من ریح الکبر الذی أعقبه الله به الندامه، و ألزمه آثام القاتلین إلى یوم القیامه.

به خدا سوگند، او (شیطان) بر اصل و ریشه شما (آدم) برتری جویی کرد و نسبت به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت، با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست. آنها هر جا شما را ببیند صید می کنند و انگشتانتان را قطع می نمایند (و کار آیی را از شما می گیرند) هرگز نمی توانید (به آسانی) از چنگ آنها

رهایی یابید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه پست و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا- قرار گرفته اید، بنابراین (ریشه ها را بخشکانید و) شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در دلهایتان پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا که در مسلمان پیدا می شود از القائنات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه های اوست. تاج تواضع بر سر نهید و خود برترینی را زیر پا افکنید، حلقه های زنجیر تکبر را از گردن فرونهد و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان؛ یعنی ابلیس و سپاهیانش قرار دهید، زیرا او از هرامتی لشکریان و یاورانی، پیادگان و سوارانی دارد (که با کمک آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می کند).

شما مانند آن متکبر (قایل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادر با جان برابرش) بی آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خود برترینی ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود. (سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و شیطان، باد غرور در بینی او دمید، همان کبر و غروری (که سبب قتل برادرش شد) و در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند.

شرح و تفسیر: مانند شیطان و قایل نباشید

مانند شیطان و قایل نباشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه همگان را بسیج می کند که در برابر شیطان و وسوسه های او بایستند و سابقه سوء و دشمنی او را با عبارات گویا و پر معنا بیان می کند و می فرماید: «به خدا سوگند! او (شیطان) بر اصل و ریشه شما تفاخر کرد و به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت و با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست؛ (فَلَعَمْرُ اللَّهِ (۱) لَقَدْ فَخَّرَ عَلِيَّ أَصْلَكُمْ، و وقع في حسبكم (۲))»

ص: ۳۸۰

۱- ۱). «لَعَمْرُ اللَّهِ» «عمر» به فتح «عین» به معنای عمر، به ضم «عین» است که در موارد قسم بکار می رود، بنابراین جمله لعمری؛ یعنی به جان خودم سوگند و «لَعَمْرُ اللَّهِ»؛ یعنی به بقای ذات پاک خدا سوگند.

۲- ۲). «حسب» واژه حسب معمولاً همراه نسب ذکر می شود؛ ولی معنای متفاوتی دارد. حسب در اصل به معنای قدر و منزلت و شرافت چیزی است و چون اصل و نسب نیز در قدر و منزلت انسان تأثیر دارد گاه این واژه، نسب والا و ارجمند را نیز شامل می شود. به اندازه و مقدار هر چیزی نیز حسب گفته می شود. این واژه در واقع از ماده حساب گرفته شده، زیرا افراد افتخارات خود و پدرانشان را به هنگام ذکر حسب خویش شمار می کنند.

و دفع فی نسبکم، و أجب بخیله علیکم، و قصد برجله سیلکم). .

این تعبیرات پرمعنا برگرفته از آیات قرآن مجید است؛ در آیه ۳۳ سوره حجر می خوانیم که شیطان آدم را بدین گونه تحقیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجِدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد». او به جهت غرور و حسادت و تکبرش جمله «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از کلام خدا را که بزرگترین فخر آدم است به فراموشی سپرد و در آیه ۱۲ از سوره اعراف می خوانیم که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» من از او بهترم، مرا از آتش فروزان آفریده ای و او را از گل (بی مقدار) که با این از نسب آدم عیبجویی می کند، در حالی که اگر کبر و غرور اجازه می داد می دانست که خاک منبع انواع برکات و حیات موجودات است و بر آتش برتری دارد. در آیه ۶۴ سوره اسراء می خوانیم که خداوند به او می گوید: «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» (برای آزمایش انسانها) لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار» و در آیه ۱۶ سوره اعراف می خوانیم که شیطان می گوید: «الْأَعْدَانُ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ» من سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می کنم».

آری چنین دشمنی که نه شخصیت والای آدم را قبول دارد و نه اصل و نسب او را می پذیرد و تمام نیروهای خود را برای گمراه ساختن او بسیج کرده است بسیار خطرناک است و باید از او برحذر بود.

در ادامه این سخن می افزایید: «آنها هر جا شما را بیابند صید می کنند و انگشتانتان را قطع می نمایند؛ هرگز نمی توانید (به آسانی) با حيله، آنها را منع کنید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه ذلت آور و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا قرار گرفته اید؛» (۱) یقتنصونکم بکل مکان، و یضربون منکم کل بنان (۲). لا تمتعون بحيله، و لا تدفعون بعزیمه. فی حومه (۳) ذل، و حلقه ضیق، و عرصه موت، و جوله بلاء).

جمله «و یضربون منکم کل بنان» شبیه چیزی است که در قرآن مجید در مورد حمله فرشتگان در میدان جنگ بدر به کفار آمده است که می فرماید: «وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» و تمام انگشتانشان را قطع کنید». (۴) قطع انگشتان اگر در مورد دست ها باشد سبب می شود که انسان از انجام غالب کارها ناتوان شود، زیرا هر کاری ابزاری لازم دارد و ابزار کار را معمولاً با انگشتان می گیرند و اگر انگشتان پا باشد تعادل انسان را به هنگام راه رفتن برهم می زند. در خطبه مورد بحث، اشاره به این است که شیاطین به شما حمله می کنند و شما را از کار می اندازند به گونه ای که قدرت بر تصمیم گیری و چاره اندیشی نخواهید داشت.

سپس امام علیه السلام انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته و با تشبیهات بسیار زیبایی در نهایت فصاحت و بلاغت به همگان هشدار می دهد و از آثار مرگبار تعصیبهای کور و تکبرها بر حذر می دارد، می فرماید: «شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در دلهایتان پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا را که در مسلمان پیدا می شود از

ص: ۳۸۲

-
- ۱- ۱). «یقتنصون» از «قنص» بر وزن «حبس» به معنای صید کردن گرفته شده است.
 - ۲- ۲). «بنان» جمع «بنانه» در لغت هم به معنای انگشتان آمده هم سر انگشتان و کسی که انگشتان یا سر انگشتان او قطع شود کار آیی خود را از دست می دهد.
 - ۳- ۳). «حومه» به معنای بخش اصلی و حساس چیزی است. به بخش اصلی جنگ یا مذلت و خواری نیز «حومه» گفته می شود.
 - ۴- ۴). انفال، آیه ۱۲.

القائات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه های اوست»؛ (فأطفئوا ما كمن في قلوبكم من نيران العصبية و احقاد الجاهلية، فإنما تلك الحمية تكون في المسلم من خطرات الشيطان و نخواته (۱)، و نزغاته (۲)، و نفثاته (۳)).

در این تعبیر امام علیه السلام تعصبهای ناروا و کینه های جاهلیت را تشبیه به آشتی کرده که در اعماق دلها کمین می کند، ناگهان سر برمی آورد و همه وجود انسان را فرامی گیرد و از آن به بیرون سرایت می کند و گاه قوم و قبیله ای را به آتش می کشد. امام علیه السلام این صفت رذیله را از وساوس شیطان می شمرد که از برون به درون مسلمانان القا می گردد؛ یعنی مسلمان واقعی از آن بیگانه است.

در ادامه می فرماید: «تاج تواضع بر سر نهید، و خود بر تربینی را زیر پا افکنید، حلقه های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان؛ یعنی ابلیس و سپاهیانش برگزینید»؛ (و اعتمدوا وضع التذلل علی رؤوسکم، و إلقاء التعزز تحت أقدامکم، و خلع التکبر من أعناقکم؛ و اتخذوا التواضع مسلحة (۴) بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده).

ص: ۳۸۳

-
- ۱-۱). «نخوات» جمع «نخوه» به معنای تکبر است.
 - ۲-۲). «نزغات» جمع «نزغه» به معنای فساد است. از ریشه «نزغ» بر وزن «وضع» به معنای وارد شدن در کاری به قصد، افساد گرفته شده است.
 - ۳-۳). «نفثات» جمع «نفثه» به معنای مقدار کمی از آب دهان است که به بیرون ریخته می شود و در اصل از «نفث» بر وزن «حبس» به معنای دمیدن گرفته شده است. و چون به هنگام دمیدن به چیزی گاهی آب دهان بیرون می افتد، در این معنا به کار رفته است و در جمله بالا - کنایه از وسوسه های شیطان است، زیرا معمول در میان ساحران این بوده که به هنگام سحر اورادی می خوانند و به شخص مورد نظر خود می دمیدند، لذا کنایه از وسوسه شدن است.
 - ۴-۴). «مسلحه» به معنای محل جمع آوری و به تعبیر دیگر زاغه مهمات است و به سنگر گاه نیز گفته می شود، زیرا معمولاً در سنگر مقدار قابل ملاحظه ای اسلحه گردآوری می کنند و در جمله بالا به همین معنا آمده است.

در این عبارت امام علیه السلام تواضع را تشبیه به تاج و خودپسندی را به موجود بی ارزشی که زیر پاها می افتد و تکبر را به غل و زنجیری که بر گردن می نهند و فروتنی را به سنگرگاه محکمی که انسان را در برابر دشمن حفظ می کند، تشبیه کرده است که هریک پیام روشنی برای انسانها و مخصوصا افراد با ایمان دارد.

سپس امام علیه السلام دلیل روشنی برای این دستورات بیان کرده، چنین می فرماید: «زیرا او از هرامتی لشکریان و یاورانی، پیاده گان و سوارانی دارد، که با کمک آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می کند»؛ (فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، و رجلا و فرسانا) .

به یقین همه آنها از جن نیستند، بلکه گروهی از انسانهای شیطان صفت و گمراه و گمراه کننده جزو اعوان و انصار او هستند، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم». (۱)

آن گاه اشاره کوتاه و پرمعنایی به داستان قابیل می کند. دومین نفر (بعد از شیطان) که گرفتار تکبر و تعصب ناروا شد و دست به جنایت عظیمی زد و در گرداب پشیمانی و بدبختی گرفتار شد می فرماید: «شما مانند آنها متکبر (قابیل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادرش) بی آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خود برترینی به جهت دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود»؛ (و لا- تکنونوا کالمتکبر علی ابن اُمّه من غیر ما فضل جعله الله فیه سوی ما ألحقت العظمه بنفسه من عداوه الحسد) .

تعبیر به «ابن ام» (فرزند مادر) به جای برادر برای اشاره به جنبه عاطفی موضوع است؛ یعنی با آن همه پیوند عاطفی که میان این دو بود تکبر و حسادت کار خود را کرد و او را به قتل برادر واداشت. شبیه همین معنا را در داستان موسی و هارون می خوانیم که هارون هنگامی که برادرش موسی سخت از گوساله پرستی بنی اسرائیل خشمگین شده بود و بر

ص: ۳۸۴

سر هارون فریاد می زد، برای تحریک عواطف برادر گفت: «يَا بَيْنَ أُمَّ لَا- تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» ای پسر مادرم (ای برادر) ریش و سر مرا مگیر». (۱)

جمله «سوی ما ألحقت» به اصطلاح از قبیل استثنای منقطع است. در اینجا برای شدت مذمت آمده است مثل اینکه می گوئیم: «فلان کس هیچ فضیلتی نداشت جز اینکه دروغ می گفت و خیانت می کرد».

تعبیر به «عداوه الحسد» اشاره به این است که حسادت انسان را به دشمنی و عداوت می کشاند، عداوتی که می تواند سرچشمه قتل و کشتار برادر گردد.

سپس امام علیه السلام به توضیح این ماجرا پرداخته چنین می فرماید: «(سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و شیطان، باد کبر و غرور در بینی او دمید همان کبر و غروری که در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند»؛ (وقدحت الحمیه فی قلبه من نار الغضب، و نفخ الشیطان فی أنفه من ریح الکبر الذی أعقبه الله به الندامه، و ألزمه آثام (۲) القاتلین إلى یوم القیامه) .

از جمله های بالا به خوبی استفاده می شود که انحرافات نخست از درون انسان بر می خیزد سپس شیطان به آن دامن می زند و سرانجام آثار شوم آن به فرمان خدا دامن انسان را می گیرد، بنابراین هرچه هست از درون آلوده خود انسان است و بقیه آثار اعمال اوست و این پاسخی است برای کسانی که می گویند چرا شیطان چنین و چنان می کند و چرا پروردگار متعال ما را گرفتار فلان حوادث شوم می سازد.

ابن ابی الحدید در ذیل این جمله، از طبری مورخ معروف، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقَلَ مِی كُنْدَ كِه فَرَمُود: «مَا مِنْ نَفْسٍ تَقْتَلُ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كَفْلٌ مِنْهَا وَ

ص: ۳۸۵

(۱-۱). طه، آیه ۹۴.

(۲-۲). «آثام» جمع «اثم» به معنای گناه است و در اصل به آن حالتی گفته می شود که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از رسیدن به نیکیها و کمالات بازمی دارد.

ذلك بآنه اول من سنّ القتل؛ هیچ کس از روی ظلم و ستم کشته نمی شود مگر این که بر فرزند نخست آدم (قابیل) سهمی از آن را می نویسند، زیرا او اولین کسی است که سنت شوم قتل را گذاشت».

سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این سخن: کلام امیر المؤمنین علیه السلام را در خطبه بالا تأیید می کند. (۱)

برقرار ساختن سنت حسنه و سنت سیئه و آثار آن، بحث دامنه داری در روایات اسلامی دارد که در جای مناسب به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت و در یک جمله کوتاه می توان گفت: هر کس در امر خیر پیشگام شود مردم را در انجام آن تشویق می کند و سهمی در ایجاد انگیزه برای دیگران و ثواب آنها دارد و هر کس در کار شرّی پیشگام شود به سبب حرمت شکنی و تشویق افراد سست ایمان به گناه، سهمی در گناه آنها دارد.

ص: ۳۸۶

۱-۱). شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۱۴۶.

ألا- وقد أمتعتم في البغي، و أفسدتم في الأرض مصارحه لله بالمناصبه، و مبارزه للمؤمنين بالمحاربه. فالله الله في كبر الحميه و فخر الجاهليه! فإنه ملاقح الشنآن، و منافخ الشيطان، التي خدع بها الأمم الماضيه، و القرون الخاليه. حتى أعنقوا في حنادس جهالته، و مهاوى ضلالته، ذللا عن سياقه، سلسا في قياده. أمرا تشابهت القلوب فيه، و تتابعت القرون عليه، و كبرا تضايقت الصدور به.

ألا- فالحذر الحذر من طاعه ساداتكم و كبرائكم! المذنبين تكبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، و ألقوا الهجينه على ربهم، و جاحدوا الله على ما صنع بهم، مكابره لقضائه، و مغالبه لآلائه. فإنهم قواعد أساس العصبية، و دعائم أركان الفتنه، و سيوف اعتراء الجاهليه. فاتقوا الله و لا- تكونوا لنعمه عليكم أضدادا، و لا- لفضله عندكم حسدا. و لا تطيعوا الأدياء المذنبين شربتم بصفوكم كدرهم، و خلطتم بصحتكم مرضهم، و أدخلتم في حقكم باطلهم، و هم أساس الفسوق، و أحلاس العقوق. اتخذهم إبليس مطايا ضلال. و جندا بهم يصول على الناس، و تراجعهم ينطق على ألسنتهم، استراقا لعقولكم و دخولا في عيونكم، و نفثا في أسماعكم.

فجعلكم مرمى نبه، و موطن قدمه، و مأخذ يده.

آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه

با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید. خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت پرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه وسوسه های شیطان است. اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل فرورفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرفتند و آنها را به هر جا که خاطر خواه او بود برد. آنها پیروی از چیزی کردند که دلها در آن شبیه و هماهنگ بود و قرنهای در پی بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه ها با آن تنگ شد.

به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه) بزرگترها و رؤسایان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر می ورزند و خویش را بالا-تر از نسب خود می شمردند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت می دهند و به انکار نعمتهای او بر می خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر نعمتهایش چیره شوند، زیرا آنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت اند.

از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید. از افراد بی اصل و نسب اطاعت نکنید همانها که بر اثر صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آنها را راه دادید، آنها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند آنها کسانی هستند که شیطان آنان را مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده و سپاهی که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای بیان مقاصد خوش) بهره می گیرد تا عقلهایتان را بدزدد، در چشمهای شما نفوذ کند و در گوشهایتان (باطیل را) بدمد و به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود و پایمال قدمهایش قرار داد و گلوی شما را در دست خود فشرد!

از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

امام علیه السلام بعد از مقدماتی که در فرازهای قبل درباره خطرات کبر و غرور و تعصبهای ناروا بیان فرمود، در این بخش از خطبه به مخاطبان خود مستقیماً هشدار می دهد و از عواقب سوء پیروی این خط شیطانی بر حذر می دارد و کسانی را که به بهانه های واهی تعصبات قبیلگی و برتری قومی بر قوم دیگر آتش اختلاف و جنگ و جدال را می افروختند با اخطارهای کوبنده خود از این راه بازمی دارد و می فرماید: «آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید»؛ (ألا و قد أمعنتم [\(۱\)](#) فی البغی، و أفسدتم فی الأرض مصارحه [\(۲\)](#) لله بالمناصبه [\(۳\)](#))، و مبارزه للمؤمنین بالمحاربه).

بعضی از شارحان نهج البلاغه مخاطبان این جمله ها را سپاهیان شام و طرفداران معاویه دانستند شاید به جهت اینکه لحن خطاب حضرت را بسیار تند و شدید دیده اند که متناسب با مردم کوفه و عراق نبوده است، در حالی که از شأن ورود خطبه و همه خطابهای آن به خوبی استفاده می شود مخاطبان همان سرکشان کوفه و عراق بودند که به جهت تعصبات جاهلیت قبائل را به جان هم می انداختند و منشأ فساد و خونریزی می شدند. این کار از یک سو دشمنی صریح با خدا محسوب می شد و از سوی دیگر مبارزه آشکار با مؤمنان راستین.

ص: ۳۸۹

۱- ۱). «امعنتم» از ریشه «امعان» به معنای زیاده روی در انجام چیزی است. در اصل از ریشه «معن» بر وزن «دهن» به معنای سیراب شدن زمین گرفته شده است.

۲- ۲). «مصارحه» از ریشه «صرح» به معنای وضوح و روشنی گرفته شده و «مصارحه» به معنای مقابله کردن با کسی و چیزی به طور آشکار می باشد.

۳- ۳). «مناصبه» از ریشه «نصب» بر وزن «نسب» به معنای تعب و زحمت گرفته شده است و «مناصبه» یعنی تظاهر به عداوت کردن که موجب رنج و تعب و زحمت طرفین می شود.

سپس لحن کلام را شدیدتر می کند و می فرماید: «خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه وسوسه های شیطان است»؛ (الله فی کبر الحمیه و فخر الجاهلیه! فإِنَّه ملاقح الشَّنَان، و منافخ الشَّیطَان).

با توجه به اینکه «ملاقح» جمع «ملقح» بر وزن مجرم، معنای اسم فاعلی دارد، مفهوم جمله این است که کبر و تعصب سبب تولید کینه و عداوت است و نیز «منافخ» جمع «منفخ» بر وزن «مصرف» آلت و ابزاری است که به وسیله آن می دمند و مفهوم آن این است که شیطان از این طریق در دلها وسوسه می کند و آنها را به راه فساد می کشد.

آن گاه امام علیه السلام به آثار و خطرات این وسوسه ها و نفخات شیطانی اشاره کرده می فرماید: «اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل به سرعت فرورفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرا گشتند و وی آنها را به هر جا که خاطرخواهش بود برد!»؛ (الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّى أَعْنَقُوا (۱) فِي حَنَادَس (۲) جَهَالَتَهُ، وَ مَهَاوِي (۳) ضَلَالَتِهِ، ذَلَلَا (۴) عَنِ سِيَاقِهِ، سَلَسَا (۵) فِي قِيَادِهِ).

«آنها پیروی از چیزی کردند که دلها در آن، شبیه و هماهنگ بود و قرنهای پی در پی بر

ص: ۳۹۰

-
- ۱- ۱). «اعنقوا» از ریشه «عنق» به معنای گردن گرفته شده و «عناق» یعنی گردن کشیدن و به سرعت دنبال چیزی رفتن.
 - ۲- ۲). «حنادس» جمع «حناس» بر وزن «قبرس» به معنای تاریکی است و به همین جهت سه شب آخر ماه که با تاریکی شدید محاق آمیخته می شود، حنادس گفته می شود.
 - ۳- ۳). «مهاوی» جمع «مهواه» یعنی گودال و گاه به معنای گودال عمیقی است که سیل در آن می افتد و راه فرار ندارد.
 - ۴- ۴). «ذلل» جمع «ذلول» به معنای شخص منقاد و تسلیم و حیوان رام است.
 - ۵- ۵). «سلسل» جمع «سلس» بر وزن «خشن» به معنای رام و فرمانبردار است.

آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه ها با آن تنگ شد؛ (أمرًا تشابهت القلوب فيه، و تتابع القرون عليه، و کبرا تضایقت الصدور به) .

اشاره به اینکه مسئله کبر و غرور و خطرات و آثار شوم آن، امری ریشه دار در همه امتهای و ملتها و سرچشمه جنگهای خونین و نزاعهای دامنه دار و انواع جنایات و غفلتها و بی خبریها بوده است.

برتری جویها و تعبات کور، چهره تاریخ بشر را تاریک کرده و مهمترین دام شیطان در اعصار و قرون پیشین و در امروز و فرداست.

یکی از شارحان نهج البلاغه (مرحوم مغینه) در شرح خود از فیلسوف معروف انگلیسی «راسل» نقل می کند که می گوید هر انسانی دوست دارد خدا باشد و عجیب تر این که کمتر کسی است که باور کند این امر محال است. سپس این شارح دانشمند می افزاید این سخن، صحیح است ولی آنها که آرزو می کنند خدایی کنند و به آن نمی رسند، برای سیر کردن درون تشنه خویش از برتری جویی و افتخار به استخوانهای پوشیده اموات و نیاکانشان یا پست و مقامی که دارند و یا ذکر نامشان در صفحات جراید بهره می گیرند.

سپس امام علیه السلام انگشت روی نقطه اصلی درد گذارده که همان پیروی بی قید و شرط از رؤسای قبائل و سردمداران فساد و متکبران خودخواه است که مردم را به جهت هوسهای خود می کشانند و فتنه و فساد بر پا می کنند، می فرماید: «به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کور کورانه) بزرگترها و رؤسایان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر می ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می شمردند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت می دهند و به انکار نعمتهای او بر می خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر نعمت هایش چیره شوند؛ (ألا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم! الذین تکبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، و ألقوا الهجینه (1) علی ربهم، و

ص: ۳۹۱

۱- ۱). «هجینه» به معنای نقص و صفت زشت و قبیح است و از ریشه «هجوئه» گرفته شده است.

جاحدوا الله على ما صنع بهم، مکابره لقضائه، و مغالبه لآلائه (۱).

این سخن در واقع، برگرفته از آیات قرآن مجید است که در قیامت از اطاعت سران و بزرگان خود اظهار ندامت می کنند و عرضه می دارند «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنُومُ لَعْنَا كَبِيرَا» پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. پروردگارا آنها را از عذاب دو چندان ده و آنها را شدیداً لعن فرما». (۲)

هر گاه به دقت تاریخ گذشته بشر را مشاهده کنیم می بینیم یکی از سرچشمه های عمده جنگها و خون ریزیها برتری جویی های نژادی و قومی بوده است که هنوز هم ادامه دارد و یکی از عوامل مهم جنگ جهانی اول و دوم که بخش عظیمی از جهان را ویران کرد و دهها میلیون انسان را به خاک و خون کشاند همین امر بود.

در حالی که اگر انسان خوب بنگرد اصل او خاک و اصل و ریشه دیگرش نطفه بی ارزش است و پایان کارش مرداری است گندیده. اسلام تفاخر به آبا و مناصب و به خود بستن القاب غرور آفرین و غفلت زا را نهی کرده؛ در حدیث شریف نبوی می خوانیم: «حَبَّ الرَّجُلِ دِينَهُ وَ مَرُوتَهُ، خَلْقَهُ وَ أَصْلَهُ عَقْلُهُ؛ شَخْصِيَّتِ انْصَانِ دِينِ او وَ ارْزَا او اخْلَاقِ او وَ اصل و ریشه او عقل و خرد اوست». (۳)

پیامبر صلی الله علیه و اله این سخن را زمانی گفت که گروهی برای تحقیر سلمان فارسی اصل و نسبش را پرسیدند و او اصل و نسب خود را آزادی از قید بردگی به کمک پیامبر و هدایت به وسیله او شمرده بود.

ص: ۳۹۲

۱ - ۱. «آلاء» جمع «آلاء» بر وزن «جفا» یا «الی» بر وزن «فعل» به معنای نعمت است و گاه به معنای خصوص نعمتهای معنوی آمده است، مخصوصاً هنگامی که در کنار واژه نعمت قرار گیرد و گفته شود: «النعم و الآلاء».

۲ - ۲. احزاب، آیه ۶۷ و ۶۸.

۳ - ۳. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۸۱، حدیث ۱۶.

جمله «ألقوا الهجینه علی ربهم» اشاره به این است که آنها نسب خود را برتر می شمردند و دیگران را پست تر، و در واقع زشتی نسب دیگران را به خدا نسبت می دادند و معتقد بودند خدا خلق برتری آفریده که آنها بودند و خلق پست تری که دیگران هستند، آنها نعمتهای الهی را به لیاقتها و شایستگیهای خودشان نسبت می دادند و الطاف و الاء الهی را انکار می کردند.

سپس امام علیه السّلام به ذکر دلیلی برای پرهیز از پیروی این گونه کسان پرداخته، چنین می فرماید: «آنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت اند»؛ (فإنهم قواعد أساس العصبیه، و دعائم أركان الفتنه، و سیوف اعتراء (۱) الجاهلیه) .

امام علیه السّلام تعصب و فتنه را به خانه ای تشبیه می کند که شالوده آن را سردمداران فاسد و مفسد و ستونهای آن را متکبران خودخواه تشکیل می دهند و همه را از سکونت در چنین خانه ای بازمی دارد و نیز شعارهایی که در زمان جاهلیت برای تحریک قبایل بر ضد یکدیگر می دادند تشبیه به شمشیرهای برنده می کند و سپس سردمداران فساد را به منزله این شمشیرها می شمارد.

در زمان جاهلیت، معمول بود که هر گاه قبیله ای از قبایل مورد تهدید از سوی مخالفان قرار می گرفت به جای فکر کردن در طریق اصلاح و آرامش و صلح، رؤسای متعصب و جاهل قبایل دستور می دادند که شعارهای جنگ سر داده شود و از همه وسایلی که می توانستند احساسات افراد جاهل و بی خبر را تحریک کنند و آتش جنگ را شعله ور سازند، بهره می گرفتند و مخصوصاً هر قبیله ای را با نام نیاکان و بزرگان پیشین صدا می زدند و در اینجا سران قبایل به منزله آن شمشیرها شمرده شده اند.

تاریخ نشان می دهد که سران مقام پرست در دورانیهای گذشته برای حفظ منافع

ص: ۳۹۳

۱- ۱). «اعتراء» به معنای نسبت دادن از ریشه «عزو» بر وزن «رزم» گرفته شده است.

نامشروع خود مردم بی خبر را با انواع شعارهای مهیج، بسیج می کردند و غافلان را قربانی منافع خویش می ساختند و امروز نیز رسانه های جمعی جهان برای حفظ قدرت مستکبران و منافع سرمایه داران بزرگ از همین روش به صورتی گسترده تر بهره می گیرند و همان گونه که قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً» زمامداران وارد هر شهر و دیاری شوند آنجا را به فساد می کشند و عزیزانشان را ذلیل می کنند». (۱) همین گروه بودند که پیوسته در برابر پیامبران که برای آگاه ساختن توده های مردم و برقرار ساختن عدالت اجتماعی مبعوث شده بودند، به دشمنی برمی خاستند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین (آنها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم». (۲)

سپس می افزاید: «از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمَةِ عَلَیْكُمْ أَضْدَادًا، و لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَکُمْ حَسَادًا) .

در واقع آنها که نعمتهای خدا را کفران می کنند و به جای بهره گیری از آن برای خدمت به خلق، راه کبر و غرور و خودبرتربینی را پیش می گیرند اینها به دشمنی با نعمتهای خودشان برخاسته و نسبت به مواهب الهی در حق خودشان حسادت ورزیده اند، زیرا کار آنها با کار حسودان و دشمنان در نتیجه یکی است؛ هر دو مایه سلب نعمت و فضل الهی است. آن گاه امام به نکته دیگری اشاره می فرماید و می گوید: «از افراد بی اصل و نسب (که جامه اسلام را بر تن پوشیده و کبر و غرور را پیشه کرده اند و راه فساد را

ص: ۳۹۴

۱- ۱). نمل، آیه ۳۴.

۲- ۲). سبأ، آیه ۳۴.

می روند) اطاعت نکنید؛ (و لا تطيعوا الأعداء (۱)).

بعضی از مفسران «ادعیاء» را به همان معنای اصلی آن (افراد ناپاک زاده و بی اصل و نسب) تفسیر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای منافقان می دانند، زیرا نفاق نیز از پستی اصل و نسب و گوهر ذات ریشه می گیرد. برخی دیگر آن را به معنای فرومایگان دانسته اند.

این نکته نیز قابل دقت است که تکبر و خود برتر بینی که موضوع اصلی این خطبه است در بسیاری از اوقات از عقده حقارت سرچشمه می گیرد همان طور که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «ما من رجل تکبر او تجبر إلا لذلّه وجدها فی نفسه؛ هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی کند جز به جهت حقارتی که در درون وجود خود می یابد». (۲)

در ادامه این سخن به شرح اوصاف معنای گروه ادعیاء پرداخته و می فرماید: «همانها که به موجب صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آنها را راه دادید؛ (الذین شربتم بصفوکم کدرهم، و خلطتم بصحتکم مرضهم، و أدخلتم فی حقکم باطلهم).

اشاره به اینکه این منافقان مستکبر، از حسن نیت شما سوء استفاده کردند و افکار و نیت آلوده و اعمال بیمارگونه و مطالب باطل و بی اساسشان را در روح و جان و اجتماع شما تزریق کردند؛ بر همه شما لازم است که آنها را بشناسید و حساب خود را از آنها جدا کنید و این فاسدان مفسد و افکار و برنامه های آنها را از جامعه خود بیرون بریزید. آن گاه امام در توضیح بیشتری می افزاید: آنها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند!؛ (و هم أساس الفسوق، و أحلاس (۳) العقوق (۴)).

ص: ۳۹۵

۱- ۱). «ادعیاء» جمع «دعی» بر وزن «جلی» در اصل به معنای پسر خوانده است؛ یعنی فرزندی که از پدر دیگری است و شخصی که او را به خود نسبت می دهد و چون این گونه افراد گاه اصل و نسب روشنی ندارد و یا فرزند نامشروع هستند، «دعی» به معنای فرومایه، پست، بی اصل و نسب و زنازاده نیز آمده است.

۲- ۲). الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۲.

۳- ۳). «احلاس» جمع «حلس» بر وزن «حرص» به معنای پارچه نازکی است که روی پشت شتر- می اندازند و غالباً همراه اوست. سپس به هر چیزی که ملازم و همراه دیگری باشد «حلس» گفته می شود و لذا «احلاس البیوت» به کسانی گفته می شود که خانه نشین شده باشند.

۴- ۴). «عقوق» در اصل به معنای چاک زدن و پاره کردن است. سپس این واژه به مخالفت کردن با پدر و مادر یا دیگران اطلاق شده است و «احلاس العقوق» به معنای کسانی است که ملازم و همراه سرکشی و عصیان اند.

با توجه به اینکه «فسوق» در اصل به معنای خروج از اطاعت است و «عقوق» به هرگونه عصیان گفته می‌شود مفهوم جمله بالا این است که همه گناهان و مفسد اجتماعی از سردمداران فاسد و مستکبر سرچشمه می‌گیرد و به مصداق «الناس علی دین ملوکهم» این گروه توده مردم را به دنبال خود می‌کشاند.

در ادامه این سخن از رابطه این گروه با ابلیس و ارتباط افکار و برنامه آنان با وسوسه های او سخن می‌گوید و چنین می‌فرماید: «شیطان آنها را (سردمداران گمراه قبایل و جوامع را) مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده، و سپاهی که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می‌کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای بیان مقاصد خویش) بهره می‌گیرد تا عقلهایشان را بدزدد، در چشم های شما نفوذ کند و در گوش هایتان (باطیل را) بدمد؛ (اتخذهم ابلیس مطایا ضلال. و جندا بهم یصول (۱) علی الناس، و تراجمه ینطق علی ألسنتهم، استراقا لعقولکم و دخولا (۲) فی عیونکم، و نفثا (۳) فی أسمعکم) .

در واقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران سوار می‌شوند و به کمک آنها به توده مردم حمله ور می‌گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه مطالب خود را به گوش آنها می‌رساند و همه منابع فهم آنها را اعم از عقل و

ص: ۳۹۶

۱- ۵). «یصول» از ریشه «صوله» به معنای حمله کردن است.

۲- ۶). «دخول» غالباً به معنای ورود در چیزی می‌آید و گاه به معنای مشوش و معیوب ساختن نیز آمده است و جمله بالا به همین معناست.

۳- ۷). «نفث» در اصل به معنای ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با کمی دمیدن انجام می‌گیرد به معنای نفخ (دمیدن) هم آمده است.

چشم و گوش از کار می اندازد. با آرزوهای دورودراز و انواع هوا و هوسها عقل آنها را می گیرد و با تزئین زرق و برق دنیا، دید حقیقی را از آنها سلب می کند و سخنان ظاهر فریب به گوش آنها می خواند و وسوسه می کند و سرنوشت آنها همان می شود که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است:

«به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود و پایمال قدمهای خویش قرار داد و گلوی شما را در دست خود فشرد»؛ (فجعلکم مرمی نبله (۱)، و موطنی قدمه، و مأخذ یده).

بدیهی است هنگامی که انسان، عقل و دید و ادراک خود را از دست بدهد در زیر دست و پای دشمن لگدمال می شود و تیرهای او بدنش را نشانه می گیرد و گلوی او را می فشارد.

غالب شارحان نهج البلاغه جمله «و مأخذ» را اشاره به اسارت در چنگال شیطان گرفته اند؛ بنابراین مفهوم سه جمله چنین می شود: شیطان شما را نابود و یا ذلیل و اسیر خود می سازد؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم با جمله های قبل هماهنگ تر است.

سخنان پرمعنای امام علیه السلام درباره نفوذ شیطان در انسانها در حقیقت با الهام از قرآن مجید بیان شده است که می فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» شیاطین به دوستان و پیروان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود». (۲)

و در آیه ۱۱۲ انعام می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم آنها مخفیانه سخنان فریبنده و بی اساس به یکدیگر القا می کردند».

شبه آنچه در این خطبه آمده در خطبه هفتم نیز گذشت که فرمود: «اتخذوا

ص: ۳۹۷

۱-۱). «نیل» به معنای چوبه تیر است.

۲-۲). انعام، آیه ۱۲۱.

الشَّيْطَانُ لَأَمْرَهُمْ مَلَائِكًا وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا... فنظر بأعينهم، و نطق بألسنتهم، فركب بهم الزَّلل، و زَيْن لهم الخطل؛ آنها شیطان را اساس کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنها را به عنوان دامهای خویش برگزید... با چشم آنها نگاه کرد و با زبانشان سخن گفت و بر مرکبهای لغزشها سوار نمود و سخنان بیهوده و باطل را در نظرشان زینت بخشید».

نکته: رابطه تکبر و تعصب

رابطه تکبر و تعصب

«تکبر» به معنای خودبرتربینی و «تعصب» به معنای وابستگی و غیر منطقی به شخص یا چیزی و دفاع بی قید و شرط از آن است از ماده «عصب» (بر وزن غضب) یعنی رشته های مخصوص که عضلات انسان را به مغز مربوط می کند و مجموعه آن «سلسله اعصاب» را تشکیل می دهد.

سپس به گروه و جمعیتی که باهم همکاری و همفکری دارند اطلاق شده و چنین جمعیتی را «عصبه» (بر وزن سفره) می گویند و واژه «تعصب» معمولاً به وابستگیهای غیر منطقی و بی قید و شرط گفته می شود و سرچشمه آن غالباً جهل و کوتاه فکری و خود بزرگ بینی است، زیرا کسی که می خواهد بزرگی به خود ببندد سعی می کند کسانی را که به او وابستگی دارند یا او به آنها وابستگی دارد بزرگ بشمارد، نقاط ضعف آنها را نبیند و اگر نقاط قوتی دارند بزرگ نمایی کند تا خود از این طریق بزرگی بفروشد.

این رذیله اخلاقی مخصوصاً هنگامی که در شکل تعصب نژادی و قبیله‌گی ظاهر شود سرچشمه مفساد بسیاری است و در طول تاریخ همواره منشأ جنگها و خشونتها و درگیریهای خونین بوده است.

از تاریخ جاهلیت گرفته تا دنیای امروز هیچ یک از آسیبهای تکبر و تعصب در امان

ص: ۳۹۸

نمانده اند؛ در حوادث شوم عصر جاهلیت می خوانیم که دوبار درگیری شدید بین قبایل عرب واقع شد که به نام «فجار» در تاریخ مشهور شده است. فجار اول زمانی واقع شد که مردی از طایفه بنی کنانه بدهی قابل ملاحظه ای به مردی از طایفه هوازن داشت. و قادر به پرداختن آن نبود. مرد هوازنی در سوق عکاظ (بازاری که هر سال یک بار در نزدیک طایف تشکیل می شد) میمونی مشاهده کرد و گفت چه کسی پیدا می شود که این میمون را در قبال طلبی که من از فلان کس دارم بفروشد و مقصودش از این سخن، تحقیر مرد کنانی بود که از پرداخت بدهی اش عاجز شده بود. در این هنگام مردی از طایفه بنی کنانه رسید و با شمشیر خود میمون را کشت. مرد هوازنی فریاد کشید و مرد کنانی هم طایفه بنی کنانه را به یاری خود طلبید و دو قبیله به جان هم افتادند و درگیری شدیدی واقع شد که نزدیک بود به جنگ تمام عیاری تبدیل شود.

فجار دوم که مدتی بعد از وفات عبدالمطلب روی داد به این سبب حاصل شد که جوان نادانی از قبیله بنی غفار در گوشه ای از بازار عکاظ نشسته بود و پای خود را دراز کرده بود و می گفت من برترین مرد عربم و هر کس قبول ندارد این دو پای مرا قطع کند جوان بی خرد دیگری همچون او که از قبیله بنی قیس بود شمشیر کشید و پای وی را مجروح کرد. فریاد از دو طرف برخاست و قبایل آن دو به جان هم افتادند و درگیری شدیدی بین طرفین اتفاق افتاد و بعد از مدتی عداوت و دشمنی با یکدیگر صلح کردند. (۱)

در قرن اخیر نیز جنگ جهانی دوم همان گونه که می دانیم بر اثر نژادپرستیهای آلمانیهای نازی رخ داد که در طول آن دهها میلیون نفر کشته و دهها میلیون مجروح و مفقود الاثر شدند و ویرانیهای عظیمی در اروپا و نقاط دیگری از جهان روی داد و حتی امروز نیز عامل اصلی تجاوزهای مستکبران و جنایتکاران اسرائیلی چیزی جز خود برتری و تعصبهای نژادی نیست.

با توجه به آنچه در بالا آمد به عمق کلام امام علیه السلام در این خطبه که این همه اظهار

ص: ۳۹۹

نگرانی در ظهور و بروز آثار کبر و تعصب می کند آشناتر می شویم، لذا در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «من كان في قلبه حبه من خردل من عصبية، بعثه الله يوم القيامة مع أعراب الجاهلية؛ کسی که در قلبش به اندازه یک دانه خردل تعصب ناروا باشد خداوند او را روز قیامت با اعراب جاهلیت محشور می کند».^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «من تعصّب او تعصّب له فقد خلع ربق الإيمان؛ کسی که تعصب بورزد یا برای او تعصب بورزند، رشته ایمان را از گردن خود برداشته است».^(۲)

ص: ۴۰۰

۱-۱. منهاج البراعة، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۹.

۲-۲. همان.

اشاره

فاعتبروا بما أصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته، ووقائعه و مثلاته، و اتعظوا بمثاوی خدودهم، و مصارع جنوبهم، و استعیدوا بالله من لواقح الكبر، كما تستعیدونه من طوارق الدهر.

فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصه أنبيائه و أوليائه؛ و لكنه سبحانه كره إليهم التكابر، و رضى لهم التواضع، فألصقوا بالأرض خدودهم، و عفروا في التراب و جوههم. و خفضوا أجنحتهم للمؤمنين، و كانوا قوما مستضعفين. قد اختبرهم الله بالمخمصه، و ابتلاهم بالمجهده، و امتحنهم بالمخاوف، و مخضهم بالمكاره. فلا تعتبروا الرضى و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة، و الاختبار في موضع الغنى و الاقتدار، فقد قال سبحانه و تعالى:

«أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ نُسَارِعِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ .

ترجمه

از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب الهی و کیفرها و مجازاتهای او رسید عبرت بگیرید و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند آموزید و به خدا از آثار شوم کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او پناه می برید. اگر خدا به کسی از

بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصّش داده بود؛ ولی خداوند سبحان تکبر را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنها گونه های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می نهادند و صورتها را به خاک می ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرومی نهادند و همچون مستضعفان، ساده می زیستند.

خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقّت و رنج مبتلا ساخت؛ با امور خوفناک امتحان نمود و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید.

ثروت و اولاد (بود و نبود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا نگیرید که این ناشی از جهل و بی خبری نسبت به آزمایشهای الهی در مورد بی نیازی و قدرت است (همان گونه که) خداوند سبحان فرموده است: «آیا گمان می کنند مال و فرزندان که به آنها می بخشیم دلیل بر این است که نیکها را به سرعت برای آنان فراهم می سازیم (چنین نیست)، بلکه آنها درک نمی کنند». (آری) خداوند کسانی را از بندگانش که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها مستضعفند آزمایش می کند.

شرح و تفسیر: تکبر برای هیچ کس روا نیست

تکبر برای هیچ کس روا نیست

به دنبال هشدارهایی که امام علیه السّلام در بخش گذشته این خطبه درباره پیروی از مستکبران و سرکشان بیان فرمود، در این بخش از خطبه، دست همه مخاطبان را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می برد و سرگذشت امتهای مستکبر و سردمداران کبر و غرور را در آزمایشگاه بزرگ تاریخ به آنها نشان می دهد و می فرماید: «از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب خدا و کیفرها و مجازاتهای او رسید عبرت بگیرید»؛ (فاعتبروا بما أصاب الأمم المستکبرین من قبلکم من بأس اللّٰه و صولاته، (۱) و وقائعه و

ص: ۴۰۲

۱-۱). «صولات» جمع «صول» بر وزن «قول» و به معنای پریدن و با قهر و غلبه بر چیزی مسلط شدن است.

گروهی-همچون فرعون و فرعونیان را در میان امواج خروشان آب غرق کرد و بدنهای بی جان آنها طعمه ماهیان دریا شد. گروهی را با زلزله های شدید و کوبنده و سپس بارانی از سنگ به دیار عدم یا به اعماق زمین فرستاد و شهرهای آنها چنان زیر و رو شد که جز تل خاکی باقی نماند؛ همانند قوم لوط و گروهی را با طوفان چنان درهم شکست که افراد قوی پیکر آنها در برابر تندباد همچون پر کاه به هرسو پرتاب می شدند مانند قوم عاد و گروهی را گرفتار صاعقه ها کرد که در یک چشم برهم زدن بیش از خاکستری از آنها باقی نمانده بود، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ما هریک از آنان (سرکشان و مستکبران) را به گناهشان گرفتیم بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنها را صیحه آسمانی (صاعقه) فروگرفت و بعضی دیگر را در زمین فروبردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به آنها ستم نکرد آنها خودشان بر خویش ستم کردند». (۲)

سپس می فرماید: «و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند گیرید و به خدا از آثار شوم کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او پناه می برید»؛ (و اتعظوا بمتاوی (۳) خدودهم، و مصارع جنوبهم، (۴) و استعیدوا بالله من لواقح (۵)

ص: ۴۰۳

-
- ۱- ۱). «مثلات» جمع «مثله» بر وزن «عضله» به معنای عقوبت و مجازات و از جمله عذابهایی است که بر امتهای پیشین نازل شده آنچنان که به صورت ضرب المثل درآمده است.
 - ۲- ۲). عنکبوت، آیه ۴۰.
 - ۳- ۳). «مئاوی» جمع «مئوی» از ریشه «ثواء» به معنای اقامت گزیدن مکانی گرفته شده است، بنابراین مئوی به معنای منزلگاه و مکان و مئاوی به معنای امکان است.
 - ۴- ۴). «جنوب» جمع «جنب» بر وزن «جمع» در اصل به معنای پهلو و کناره است.
 - ۵- ۵). «لواقح» جمع «لاقح» به معنای بارور کننده از ریشه «لقاح» به معنای بارور شده گرفته شده است و در جمله بالا اشاره به عوامل پیدایش کبر و غرور است.

الكبر، كما تستعذونه من طوارق الدّهر) .

به نظر می رسد که این سه دستور که امام بیان فرمود: «اعتبروا» و «اتّعظوا» و «استعیدوا» (عبرت بگیرید، پند بیاموزید و به خدا پناه ببرید) مراحل سه گانه ای است که انسان آگاه در پیمودن راه حق به هنگام مطالعه حالات پیشینیان در پیش دارد: نخست از سرنوشت پیشینیان که آن همه نعمت و قدرت و عزت داشتند و بر اثر کبر و غرور در گرداب هلاکت فرورفتند و مقایسه وضع خود با آنان بیدار می شود، سپس درسها و پنجهایی از تاریخ زندگی و مرگ آنها می آموزد و سرانجام به خدا پناه می برد که گرفتار کبر و غرور نشوند.

جمله «كما تستعذونه من طوارق الدّهر» اشاره به این است که آثار شوم کبر از حوادث دردناکی، همچون زلزله ها و طوفان ها و حوادث دردناک طبیعی، کمتر نیست.

سپس این معلم بزرگ آسمانی برای ایجاد نفرت هرچه بیشتر در دلها نسبت به کبر و غرور از راه دیگری وارد می شود و می فرماید: «اگر خدا به کسی از بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصّش داده بود؛ ولی خداوند سبحان کبر ورزیدن را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنها گونه های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می نهادند، و صورتها را به خاک می ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرومی نهادند و همچون مستضعفان ساده می زیستند؛ (فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصه أنبيائه و أوليائه؛ و لكنّه سبحانه كره إليهم التّكابر، و رضی لهم التّواضع، فألصقوا بالأرض خدودهم، و عَفَرُوا (1) في التّراب و جوههم. و خفضوا أجنحتهم للمؤمنين، و كانوا قوما مستضعفين) .

ممکن است جمعی از مستکبران چنین پندارند که اظهار تکبر نشانه شخصیت است و این موهبتی از مواهب الهی است. امام در جمله بالا می فرماید: اگر این کار، کار خوبی

ص: ۴۰۴

۱- ۱). «عَفَرُوا» در اصل از «عَفَر» به معنای خاکمال کردن و خاک آلود نمودن گرفته شده است.

بود و نعمت و کرامت محسوب می شد خداوند قبل از هر کس برای انبیا و اولیا مجاز می شمرد در حالی که کاملاً برعکس است؛ کبر و غرور را صفتی نفرت انگیز به آنها معرفی کرده و تواضع را همچون تاج افتخار بر سر آنها نهاده است. به همین دلیل هم در پیشگاه خدا خاضع بودند و صورت بر خاک می نهاد و هم در برابر مؤمنان اظهار فروتنی می کردند.

جمله «و خفضوا أجنحتهم» کنایه لطیفی از تواضع است، زیرا مرغ هنگامی که می خواهد به جوجه های خود محبتی آمیخته با تواضع داشته باشد، پر و بال خود را فرو می نهد و جوجه ها را زیر بال و پر می گیرد.

جمله «و كانوا قوما مستضعفین» در اینجا به معنای ضعف و ناتوانی نیست، بلکه به این معناست که خود را در شکل گروههای ضعیف جامعه درمی آورند و زندگانی همچون زندگانی آنها داشتند.

آن گاه امام علیه السلام برای رفع اشتباه گروهی از مستکبران که دارا بودن مال و ثروت و فرزندان را نشانه قرب خود در درگاه خدا می پنداشتند به سراغ زندگی انبیا و اولیای خاص خود می رود و مشکلات و انواع امتحانات آنها را با تعبیراتی گویا و پر معنا برمی شمرد و بر چهار نوع از آزمونهای آنان انگشت می نهد و می فرماید: «خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد، و به مشقت و رنج مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان نمود، و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید»؛ (قد اخترهم الله بالمخمصه (۱)، و ابتلاهم بالمجهده (۲)، و امتحنهم بالمخاوف، و مخضهم (۳) بالمکاره).

مواد امتحانی خداوند، بی شمار است؛ گاه با نعمت و گاه با نعمت، گاه با بیماری و گاه

ص: ۴۰۵

۱ - ۱). «مخمصه» به معنای گرسنگی و خالی بودن شکم از غذاست، و از ریشه «خمص» بر وزن «لمس» به معنای فرورفتگی و گرسنگی شدید که باعث فرورفتن شکم می شود گرفته شده است.

۲ - ۲). «مجهده» مصدر میمی به معنای مشقت از «جهد» بر وزن «مهد» و «جهد» بر وزن «کفر» به معنای خستگی ناشی از تلاش و کوشش است.

۳ - ۳). «مخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل، یعنی حرکت دادن شدید مشکمی که در آن ماست است برای گرفتن کره. سپس به هر گونه حرکت شدید و پر زحمت اطلاق شده است.

سلامت و گاه با عزت و گاه سلب عزت، آزمایش می کند؛ ولی این آزمونها را می توان به بخشهای متعددی تقسیم کرد؛ تنگی معشیت و گرسنگی و تشنگی، حوادث طاقت فرسا؛ مانند مشکلاتی که مسلمانان در صدر اسلام از شعب ابی طالب گرفته تا غزوات مختلف و ناامنیها که حاصل از تهدیدات دشمن است و نیز بیماری ها و مصائب.

زندگی تمام پیامبران الهی گواه بر این امتحانات است. زندگانی موسی بن عمران از آغاز تولد تا زمانی که به خانه شعیب پناهنده شد و در زمانی که برای دعوت فرعونیان قد علم کرد و حوادث بعد از آن و گرفتاریهایی که در چنگال بنی اسرائیل داشت و همچنین مراحل مختلف زندگی ابراهیم علیه السلام از بابل گرفته تا سرزمین مصر و سپس مکه و مخصوصا زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که بی نیاز از توضیح است همه شاهد و گواه بر این معناست.

سپس با ذکر این مقدمه به رفع اشتباه مهمی می پردازد که بسیاری از مردم در گذشته و حال به آن گرفتار بوده اند و خیال می کردند که فزونی اموال و ثروت، دلیل بر خوشبختی و قرب در درگاه الهی است، می فرماید: «بنابراین ثروت و اولاد (بودن بود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا نگیرید که این ناشی از جهل و بی خبری از آزمایشهای الهی در مورد بی نیازی به قدرت است»؛ (فلا تعتبروا الرّضی و السّخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنه، و الاختبار فی موضع الغنی و الاقتدار).

سپس امام علیه السلام به آیه ای از قرآن که در این مورد صراحت دارد استدلال کرده می فرماید: «خداوند سبحان و متعال فرموده است: «آیا گمان می کنند مال و فرزندان که به آنها می بخشیم (به جهت خشنودی و رضایتی است که از آنها داریم (و) دلیل بر این است که نیکیهها را به سرعت برای آنان فراهم می سازیم (چنین نیست) بلکه آنها درک نمی کنند»؛ (فقد قال سبحانه و تعالی: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنِنَا نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱)).

آن گاه به عنوان نتیجه گیری از این آیه شریفه می فرماید: «(آری) خداوند کسانی را از

ص: ۴۰۶

بندگان که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها مستضعفند آزمایش می کنند؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَاءِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ).

تعبیر به «فی أنفسهم» در مورد مستکبران اشاره به این است که آنها هرگز بزرگ نیستند؛ بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که خود را بزرگ می پندارند و تعبیر به «فی أعینهم» (با توجه به اینکه ضمیر آن به «مستکبران» برمی گردد اشاره به این است که اولیاء الله هرگز ضعیف و ناتوان نیستند، بلکه مستکبران آنها را به موجب زهد و پارسایی و تقوا و پای بندی آنها به قوانین مستضعف گمان می کنند و از اینجا روشن می شود که واژه مستضعف در اینجا با همین واژه در جمله های بالا- متفاوت است؛ در آنجا که می فرماید:

«پیامبران مستضعف اند» اشاره به ساده زیستی و تواضع آنهاست و در اینجا که می فرماید:

«اولیاء الله در چشم مستکبران مستضعف اند» اشاره به ناتوانی و ضعف و زبونی است که آنها می پندارند.

نکته: رفع یک اشتباه

رفع یک اشتباه

در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده است که در میان اقوام پیشین افرادی بودند که برتری در مال و ثروت و عده و نفرات را دلیل بر قرب در درگاه حق می دانستند و همین اشتباه سبب می شد که به موازات امکانات فراوان مادی، مقامات معنوی برای خود قائل باشند و در اینجا به مغالطه ای دست می زدند؛ می گفتند این نعمت های خداست و اگر خدا کسی را مشمول نعمتهایش قرار دهد حتما او را دوست داشته و کسی را که خدا دوست دارد مقرب درگاه اوست و با همین پندار به تحقیر مادی و معنوی مؤمنان تهیدست می پرداختند.

ص: ۴۰۷

غافل از اینکه بخشیدن امکانات مادی دلایل مختلفی دارد؛ گاه موهبت الهی است و گاه آزمایش و امتحان است و گاه جنبه عذاب استدراجی دارد؛ یعنی خداوند به افرادی که قابل اصلاح نیستند پی درپی نعمت می دهد و ناگهان نعمت ها را به یکباره از آنها سلب می کند تا مجازاتشان سخت و دردناک باشد؛ درست همانند شخص متجاوزی را که اجازه می دهند از درخت میوه بالاتر و بالاتر رود تا هنگام سقوط تمام استخوان هایش درهم بشکند.

ص: ۴۰۸

و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون عليه السلام على فرعون، و عليهما مدارع الصوف، و بأيديهما العصي، فشرطا له- إن أسلم- بقاء ملكه، و دوام عزّه؛ فقال:

«ألا تعجبون من هذين يشيطان لي دوام العزّ، و بقاء الملك؛ و هما بما ترون من حال الفقر و الدّلّ، فهلاً ألقى عليهما أساوره من ذهب؟» إعظاماً للذهب و جمعه، و احتقاراً للصوف و لبسه! و لو أراد الله سبحانه لأنبئائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان، و معادن العقيان، و مغارس الجنان، و أن يحشر معهم طيور السماء و وحوش الأرضين لفعل، و لو فعل لسقط البلاء، و بطل الجزاء، و اضمحلت الأنبياء، و لما وجب للقابلين أجور المبتلين، و لا استحقّ المؤمنون ثواب المحسنين، و لا لزمت الأسماء معانيها. و لكنّ الله سبحانه جعل رسله أولى قوّه في عزائمهم، و ضعفه فيما ترى الأعين من حالاتهم، مع قناعه تملأ القلوب و العيون غنى، و خصاصه تملأ الأبصار و الأسماع أذى.

ترجمه

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند در حالی که پیراهنهای بلند پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپانها) بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزّت و قدرتش پایدار و حکومتش برقرار خواهد بود؛ ولی فرعون گفت: آیا از این دو نفر

تعجب نمی کنید که بقای ملک و دوام عزتم را تضمین می کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می بارد؟! (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به جهت بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، در حالی که اگر خداوند سبحان می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجهای طلا و معادن زر ناب و باغهای خرّم و سرسبز را به روی آنها بگشاید؛ می گشود و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آنها گسیل دارد؛ می داشت؛ ولی اگر این کار را می کرد ارزش آزمایش از میان می رفت، پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر می شد و وعده های الهی بی فایده می گشت، مطیعان، مستحقّ اجر و پاداش امتحان دهندگان نمی شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی گشت. اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد؛ ولی فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی آرایش بودند).

شرح و تفسیر: درس دیگری از داستان موسی بن عمران

درس دیگری از داستان موسی بن عمران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، نکوهش کبر و غرور و تعصب را که هدف اصلی مجموع خطبه است از طریق دیگری که بسیار آموزنده است، دنبال می کند و به داستان موسی بن عمران هنگامی که به اتفاق برادرش در حالی که لباسهای بسیار ساده در تن داشتند و بر فرعون وارد شدند و مورد تحقیر فرعون متکبر واقع گشتند اشاره می کند و می فرماید:

«موسی بن عمران با برادرش هارون (علیهما السلام) بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که

جبه پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپانها) بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزت و قدرتش پایدار، و حکومتش برقرار خواهد بود؛ (و لقد دخل موسی بن عمران و معه أخوه هارون علیه السلام علی فرعون، و علیهما مدارع (۱) الصّوف، و بأیدیهما العصی، (۲) فشرطا له - إن أسلم - بقاء ملکه، و دوام عزّه).

موسی و هارون مخصوصا با لباس و عصای خشن چوپانی وارد بر فرعون شدند تا از یکسو خیال بافیهای او و اطرافیانش را درباره اینکه شخصیت در گرو مال و ثروت و زر و زینت است، درهم بشکنند و از سوی دیگر اعلام دارند دوران آن گونه زندگی پایان یافته و دوران جدیدی از حکومت الهی با کمک مستضعفان آغاز شده است.

در ادامه این سخن به بیان واکنش فرعون در برابر دعوت موسی و هارون پرداخته می فرماید: «فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید که بقای ملک و دوام عزتم را (به شرط اسلام آوردن) تضمین می کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است. این سخن را فرعون به جهت بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت؛» (فقال: «أ لا تعجبون من هذین یشرطان لی دوام العزّه، و بقاء الملک؛ و هما بما ترون من حال الفقر و الذلّ، فهلا ألقى علیهما أساوره (۳) من ذهب؟» إعظاما للذهب و جمعه، و احتقارا للصّوف و لبسه!).

آری! نظام ارزشی دستگاه فرعون بر همین محور می چرخید آنها که ثروت زیور و ثروت بیشتری داشتند شخصیت والا-تری نصیبشان شده بود و پشمینه پوشان پابرهنه، افراد

ص: ۴۱۱

۱- ۱). «مدارع» جمع «مدرع» بر وزن «منبر» به معنای جبه است.

۲- ۲). «عصی» جمع «عصا».

۳- ۳). «اساوره» و «اساور» و آن نیز جمع «اسوره» و آن نیز جمع «سوار» بر وزن «غبار» یا «سوار» بر وزن «کتاب» در اصل از کلمه فارسی «دستور» به معنای دستبندی که به عنوان زینت در دست می کنند گرفته شده است.

پست و پلیدی شمرده می شدند؛ یعنی ارزشهای انسانی و درون ذاتی کمترین نقشی در بیان شخصیت افراد در آن نظام نداشت. و تنها ارزشهای اعتباری و پنداری و برون ذاتی محور شخصیت بود.

در اینجا امام علیه السلام این حقیقت را که ارزش واقعی آن نبود و فرعون و فرعونیان می پنداشتند، با بیان بسیار زیبایی شرح می دهد و می فرماید: «اگر خداوند سبحان می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجهای طلا و معادن زرناب، و باغهای خرّم و سرسبز را به روی آنها بگشاید، می گشود و اگر اراده می کرد پرنندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آنها گسیل دارد، می داشت (به یقین قادر بر این امور بود) ولی اگر این کار را می کرد ارزش آزمایش از میان می رفت؛ پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر می شد و وعده های الهی بی فایده می گشت؛ و مطیعان مستحق اجر و پاداش امتحان دهندگان نمی شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی گشت»؛ (و لو أراد الله سبحانه لأنبیائه حیث بعثهم أن یفتح لهم کنوز الذّهبان (1)، و معادن العقیان (2)، و مغارس (3) الجنان، و أن یحشر معهم طیور السّماء و وحوش الأرضین لفعل، و لو فعل لسقط البلاء، و بطل الجزاء، و اضمحلت الأنباء، و لما وجب للقابلین أجور المبتلین، و لا استحقّ المؤمنون ثواب المحسنین، و لا لزمت الأسماء معانیها).

اشاره به اینکه خداوند حکیم به خوبی می تواند پیامبرانش را با همه نیروهای مادی بسیج کند و به همه زر و زیورها بیارید؛ همه ثروتها، باغها، قصرها و وسایل تجمل را در اختیار آنان بگذارد و چیزی در اختیار یک نفر از پیامبرانش قرار دهد که حتی همه سلاطین دنیا دسته جمعی آن را نداشته اند- زیرا او خالق آسمانها و زمینهاست- ولی او

ص: ۴۱۲

۱- ۱). «ذهبان» جمع «ذهب» به معنای طلاست.

۲- ۲). «عقیان» مفرد و به معنای طلای ناب و خالص است.

۳- ۳). «مغارس» جمع «مغرس» یعنی محلّ غرس درختان درختان.

حکیم است و می داند اگر چنین کند هدف اصلی بعثت از دست خواهد رفت، بلکه نتیجه معکوس به بار می آید ارزشها تبدیل به ضد ارزشها می شود و ایمان و اخلاق و تربیت به تباهی می گراید.

امام علیه السلام در بیان آثار سوء چنین امری به شش مفسده به تفصیل اشاره می کند:

۱- آزمون و امتحان بندگان در چنان شرایطی عملاً بی اثر می شد، زیرا افراد بی ایمان نیز به جهت زرق و برق و امکانات فراوان انبیا به دنبال آنها می شتافتند بی آنکه آیین آنها را پذیرا شده باشند.

۲- دومین پیامد نامطلوب اینکه ثواب نیکوکاران از بین می رفت، زیرا ایمان آنها با آن شرایط خالص نبود.

۳- وعده های الهی و اخبار وحی در مورد حلال و حرام انگیزه برای اطاعت مردم نبود، بلکه انگیزه های مادی آنها را به حرکت درمی آورد و نیز اخبار زندگی آنها برای آیندگان به عنوان درس و سرمشق، پذیرفته نمی شد.

۴- کسانی که به انبیا ایمان می آوردند پاداش پرارزش مجاهدان و آزمودگان واقعی را دریافت نمی داشتند.

۵- مؤمنان راستین مستحق ثواب نیکوکاران نبودند چون زحمتی متحمل نمی شدند.

۶- ششمین پیامد فاسد اینکه نامهای پرارزشی همچون مؤمنان، صالحان، مجاهدان و مخلصان، مصادیق واقعی خود را از دست می دهد؛ همچنین اوصافی که برای پیامبران و اولیاء الله از زهد و تقوا و بی اعتنایی به دنیا ذکر می شود مفهوم خود را از دست می دهد.

سپس امام برای تبیین و توضیح همین معنا می افزاید: «اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد، فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی آرایش بودند)»؛ (و لکن الله سبحانه جعل رسله أولى قوه

فی عزائمهم، و ضعفه فیما تری الأ-عین من حالا-تهم، مع قناعه تملأ القلوب و العیون غنی، و خصاصه (۱) تملأ الأبصار و الأسماع أذی).

در واقع آنها مردان قدرتمندی بودند که می توانستند زروزیور دنیا را برای خود فراهم سازند؛ اما بی اعتنایی به مظاهر مادی، به آنها اجازه نمی داد که به دنبال این امور بروند، اموری که سرچشمه کبر و غرور و خودخواهی و خودپسندی است.

ص: ۴۱۴

۱- ۱). «خصاصه» از «خصاص» بر وزن «اساس» گرفته شده و در اصل به معنای شکافی است که در دیوار خانه به وجود می آید سپس به فقر که موجب شکاف در زندگی است اطلاق شده است.

و لو كانت الأنبياء أهل قوه لا ترام، و عزه لا تضام، و ملك تمدّ نحوه أعناق الرجال، و تشدّ إليه عقد الرجال، لكان ذلك أهون على الخلق في الاعتبار، و أبعدهم في الاستكبار، و لآمنوا عن رهبة قاهره لهم، أو رغبه مائله بهم، فكانت التّيات مشتركه، و الحسنات مقتسمه. و لكنّ الله سبحانه أراد أن يكون الاتّباع لرسله، و التصديق بكتبه، و الخشوع لوجهه، و الاستكانه لأمره، و الاستسلام لطاعته، أمورا له خاصه لا تشوبها من غيرها شائبه. و كلما كانت البلوى و الاختبار أعظم كانت المثوبه و الجزاء أجزل .

اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ گاه مغلوب نمی شدند، و سلطنت و شوکتی که گردنها به سوی آن کشیده می شد و از راههای دور بار سفر به سوی آنان می بستند- اگر چنین بودند- پذیرش دعوت آنان برای مردم آسانتر و سرکشی در برابر آنان مشکل تر بود. و مردم به جهت ترسی که بر آنها مستولی می شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می ساخت به آنها ایمان می آوردند. در این حال تّیات و انگیزه ها خالص نبود(و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می شد(و اجر کمی داشتند).

ولی خداوند سبحانه اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل اطاعتش اموری

باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص نکنند، (و به یقین) هر قدر امتحان و آزمایش عظیم تر (و مشکل تر) باشد ثواب و پاداشش فروتر خواهد بود.

شرح و تفسیر: چرا زندگی انبیا ساده بود؟

چرا زندگی انبیا ساده بود؟

امام علیه السلام در بخش سابق این خطبه اشارات پرمعنایی به زندگی ساده انبیا از جمله موسی بن عمران داشت و در ادامه آن در این بخش از خطبه به بیان آثار معنوی و تربیتی آن می پردازد و می فرماید: «اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ گاه مغلوب نمی شدند، و سلطنت و شوکتی که گردنها به سوی آن کشیده می شد و از راههای دور، بار سفر به سوی آنان می بستند- اگر چنین بودند- پذیرش دعوت آنان باری مردم آسان تر و سرکشی در برابر آنان مشکل تر بود. و مردم به جهت ترسی که بر آنها مستولی می شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می ساخت به آنها ایمان می آوردند. در این حالت نیت و انگیزه ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می شد (و اجر کمی داشتند)؛ (و لو كانت الأنبياء أهل قوه لا ترام (۱)، و عزه لا تضام (۲)، و ملک تمدّ نحوه أعناق الرجال، و تشدّ إليه عقد (۳) الرجال (۴)، لكان ذلك أهون على الخلق في الاعتبار، و أبعدهم في الاستكبار، و لآمنوا عن رهبة قاهره لهم، أو رغبه مائله بهم، فكانت النيات مشتركة، و الحسنات مقتسمه) .

ص: ۴۱۶

۱-۱. «ترام» از ریشه «روم» بر وزن «قوم» به معنای طلب کردن است.

۲-۲. «تضام» از ریشه «ضیم» به معنای ذلیل کردن است.

۳-۳. «عقد» جمع «عقده» یعنی گره.

۴-۴. «رحال» جمع «رحل» چیزی است که بر پشت شتر می گذارند و روی آن می نشینند و «شدّ رحال» به معنای آماده شدن برای سفر یا سفر کردن است.

آری آنچه در برنامه های دینی اهمیت فوق العاده دارد اخلاص و خلوص نیت است و به یقین اگر پیشوایان دین جلال و شکوه سلاطین را داشته باشند نیتها غالباً آلوده می گردد، گروه کثیری از مردم برای تأمین دنیا و برخورداری از امکانات آن پیشوایان به سراغ آنها می روند که: «النَّاسُ عِبَادٌ لِلَّهِ» و گروه دیگری با انگیزه های دوگانه؛ انگیزه های مادی و معنوی به سراغ آنها می روند که اولی به یگانگی از خدا و دومی نوعی از شرک است.

سپس در ادامه این سخن برای تأکید این مطلب می افزاید:

«ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل اطاعتش، اموری باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص نکند»؛ (و لکنَّ الله سبحانه أراد أن يكون الاتِّباع لرسوله، و التَّصديق بكتبه، و الخشوع لوجهه، و الاستكانه (۱) لأمره، و الاستسلام لطاعته، أمورا له خاصَّة لا تشوبها (۲) من غيرها شائبة).

در واقع امام علیه السلام به پنج چیز اشاره می کند که همه آنها باید با خلوص نیت انجام گیرد:

۱- قبول دعوت پیامبران، ۲- تصدیق به کتابهای آسمانی، ۳- خشوع عملی در برابر ذات پاک خدا، ۴- تسلیم درونی و قلبی در برابر فرمان او، ۵- تسلیم عملی و انجام اوامر او.

به این ترتیب باید ایمان و عمل و اخلاق همه خالصانه صورت گیرد- قرآن مجید نیز می فرماید: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۳) و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۴).

ص: ۴۱۷

۱- ۱). «استکانه» به معنای خضوع است.

۲- ۲). «تشوب» از «شوب» بر وزن «شوق» به معنای خدعه کردن و چیزی را به چیز دیگری برای فریب آمیختن است.

۳- ۳). زمر، آیه ۳.

۴- ۴). بینه، آیه ۵.

آن گاه در ادامه این سخن نتیجه نهایی این برنامه را چنین بیان می فرماید: «هرقدر امتحان و آزمایش عظیم تر (و مشکل تر) باشد ثواب و پاداشش فزونتر خواهد بود»؛ (و کَلِّمَا كَانَتِ الْبُلُوبُ وَالْاِخْتِبَارُ اَعْظَمَ كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَالْجِزَاءُ اَجْزَلًا).

اشاره به اینکه ساده بودن زندگی انبیا و دوری آنان از زرق و برق دنیا اهل ایمان را در برابر آزمون سخت تری قرار می دهد و بدیهی است هرقدر آزمون سخت تر باشد پاداش قبول شدگان در آن سنگین تر خواهد بود، و در واقع این یک درس بزرگ اخلاص برای همه کسانی است که می خواهند در خط انبیا حرکت کنند که آنها نیز همین راه را طی کنند تا پیروان مخلصی تربیت نمایند.

ص: ۴۱۸

ألا ترون أنّ الله، سبحانه، اختبر الأولين من لدن آدم صلوات الله عليه، إلى الآخرين من هذا العالم؛ بأحجار لا تضرّ ولا تنفع، ولا تبصر ولا تسمع. فجعلها بيته الحرام «الذي جعله للناس قياما». ثمّ وضعه بأوعر بقاع الأرض حجرا، وأقلّ نتائق الدنيا مدرا، وأضيق بطون الأودية قطرا.

بین جبال خشنه، ورمال دمه، و عیون وشله، و قری منقطعه؛ لا یزکوبها خفّ، و لا حافر و لا ظلف. ثمّ أمر آدم علیه السّلام و ولده أن یتنوا أعطافهم نحوه، فصار مثابه لمنتجع أسفارهم، و غایه لملقی رحالهم. تهوی إلیه ثمار الأفنده من مفاوز قفار سحیقه و مهاوی فجاج عمیقه، و جزائر بحار منقطعه، حتّی یهزّوا مناكبهم ذللا یهللون لله حوله، و یرملون علی أقدامهم شعئا غبرا له. قد نبذوا السّیرابیل وراء ظهورهم، و شوّهاوا بإعفاء الشّعور محاسن خلقهم، ابتلاء عظیما، و امتحانا شديدا، و اختبارا مبینا، و تمحیصا بلیغا، جعله الله سببا لرحمته، و وصله إلی جنته .

ترجمه

آیا نمی بینید خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها را در این عالم با سنگهایی (منظور خانه کعبه است) آزمایش نموده که نه زیان می رساند نه سودی می بخشد، نه می بیند و نه می شنود، و این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است.

سپس آن را در سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و تنگ ترین

دَرّه‌ها، در میان کوه‌های خشن و شنهای نرم و روان و چشمه‌های کم‌آب و آبادیهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می‌یابد و نه اسب و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه‌ای دارد و نه سرزمین پرباری).

سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به سوی آن رخت سفر بربندند، آنجا را مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان فلاتها و دشتهای دور دست و از درون دَرّه‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها به سوی آن سرازیر می‌شود تا شانه‌ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد این خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدنهای پرگردوغبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت زیباییهای خود را دگرگون ساخته‌اند. این آزمایشی است بزرگ و امتحانی است شدید و آشکار و پاکسازی مؤثری که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است.

شرح و تفسیر: درس عجیب دیگری از خانه خدا

درس عجیب دیگری از خانه خدا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه هدف نهایی خود را که نفی تکبر و دعوت به ساده زیستی است از طریق دیگری دنبال می‌کند و با تعبیرات بسیار زیبا، گویا و رسا آن را شرح می‌دهد، به گونه‌ای که هیچ‌گونه گوینده‌ای هرچند فصیح و بلیغ باشد به گرد او نمی‌رسد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید که خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها در این عالم با سنگهایی که نه زیان می‌رساند نه سودی می‌بخشد، نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزمایش نمود و این سنگها را خانه محترم خود قرار داد و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است»؛ (أ لا ترون أنّ الله، سبحانه، اختبر الأوّلین من لدن آدم صلوات الله علیه، إلى الآخِرین من هذا العالم؛ بأحجار لا تضرّ و لا تنفع، و لا تبصر و لا تسمع. فجعلها بيته الحرام) «الذی جعله للنّاس قیاما» .

ص: ۴۲۰

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه-قدیمی ترین معبد جهان- نخست به دست آدم ساخته شد(سپس در زمان ابراهیم تجدید بنا گردید) و نیز از آن استفاده می شود که سادگی فوق العاده این خانه و مصالح ظاهرا کم ارزش آن همه برای این بوده است که مردم در جنبه مادی آن خیره نشوند، بلکه یکپارچه به مسائل معنوی آن بیندیشند. نیز می فرماید: «خانه کعبه چنان مرکزیتی دارد که توجه به آن و مراسمی که هر سال گرداگرد آن انجام می شود، سبب پایداری مسلمین و قوت و عزت و اتحاد و پیشرفت و تعالی آنان در جهات مختلف است».

این جمله در کلام امام علیه السلام برگرفته از آیه شریفه ۹۷ سوره مائده است که می فرماید:

« جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُرَبَاءُ الْقِيَامَ لِلنَّاسِ » خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است.»

«قیام» در اینجا مصدری است که به معنای اسم فاعل آمده؛ یعنی زندگی مردم را از جهت مادی و معنوی برپا می دارد، همان گونه که ستونهای قوی، خیمه و خانه برپا می دارد.

«بیت الله» از یک سو، رمز وحدت و اتحاد مسلمانان و سربلندی و عظمت آنهاست و از سوی دیگر مراسمی دارد که دلها را از زنگار گناه پاک می کند و نور معنویت بر آنها می پاشد.

آن گاه امام علیه السلام بعد از ذکر سادگی خانه کعبه به ذکر ویژگیهای سرزمین مکه که این خانه در آن قرار گرفته است، پرداخته، چنین می فرماید: «سپس خداوند آن را در سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و تنگ ترین درّه ها در میان کوههای خشن و شنهای نرم و روان و چشمه های کم آب و آبادیهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می یابد و نه اسب و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه ای دارد و نه سرزمین زراعی و دامداری)»؛ (ثم وضعه بأوعر (۱) بقاع الأرض حجرا، و أقلّ نتائق (۲))

ص: ۴۲۱

۱- ۱). «اوعر» از «وعر» بر وزن «قعر» به معنای زمین سفت و سخت است.

۲- ۲). «نتائق» جمع «نتیقه» به معنای مرتفع از ریشه «نتق» بر وزن «فتق» به معنای کندن و بلند کردن گرفته شده است.

الدنيا مدرا (۱). و اَضيق بطون الأودية قطرا (۲). بين جبال خشنه، و رمال دمه (۳)، و عيون وشله (۴)، و قری منقطعه؛ لا يزكو (۵) بها خفّ، (۶) و لا حافر (۷) و لا ظلف (۸) .

امام عليه السّلام در این اوصاف هشتگانه ای که برای سرزمین مکه بیان فرموده، داد سخن را درباره محرومیت این سرزمین از جهات مختلف سر داده است؛ نخست از سنگلاخ بودن آن سخن می گوید که هر کس به این سرزمین مشرّف شود می بیند خانه خدا در درّه تنگی میان کوههای خشک و خشن و صعب العبور قرار گرفته که امروز با زحمت زیاد به وسیله حفر تونلهای فراوان توانسته اند جاده ها و خیابانهای مناسبی از درون این کوهها برای عابران سواره و پیاده بسازند.

سپس به کمبود خاک برای زراعت اشاره می کند که راستی چنین است؛ امروز مجبورند برای پرورش مقصداری درخت، خاکهایی از نقاط دور و نزدیک به آنجا حمل کنند و سپس به تنگ بودن دره های آن اشاره می کند، می دانیم دره های وسیع که دارای سرزمین زراعی خوب است یکی از بهترین نقاط برای زندگی بشر است و بسیاری از شهرهای بزرگ نیز در چنین درّه ها واقع شده است، ولی دره های تنگ به هیچ وجه قابل

ص: ۴۲۲

۱-۳). «مدر» به معنای خاکهای خشکیده به هم چسبیده است و به ملتهایی که فاصله میان سنگها و آجرها را به هنگام بنا می پوشاند، مدر می گویند.

۲-۴). «قطر» به معنای ناحیه و منطقه است.

۳-۵). «دمته» از ریشه «دماثه» به معنای نرم بودن گرفته شده است.

۴-۶). «وشله» به معنای کمی آب از «وشل» بر وزن «حشر» به معنای جریان خفیف آب گرفته شده است.

۵-۷). «یزکو» از «زکاه» به معنای نمو و رویش گرفته شده است.

۶-۸). «خف» در اصل به معنای کفش و در اینجا کنایه از شتر است، زیرا قسمت پایین پای او گویی در کفشی قرار دارد.

۷-۹). «حافر» به معنای حفرکننده و در اینجا کنایه از اسب است، زیرا سم او زمین را حفر می کند.

۸-۱۰). «ظلف» به معنای سمهای شکافدار و کنایه از گاو و گوسفند است.

زندگی نیست.

آن گاه به کوههای خشن مکه که کمترین گیاهی بر آن می‌روید و شنهای نرمی که عبور و مرور بر آن بسیار مشکل است و طوفانها آن را جابه‌جا می‌کند و چشمه‌های کم‌آب آن و آبادیهای پراکنده‌ای که بیابانهایی خشکی در میان آنها قرار گرفته، اشاره می‌کند و سرانجام آماده‌نبودن این سرزمین برای پرورش حیوانات اهلی همچون شتر و گاو و گوسفند را از ویژگیهای آن می‌شمارد. به راستی اگر خانه خدا در میان این کوهها قرار نداشت هرگز کسی فکر نمی‌کرد که مکه را محل زندگی خود قرار دهد؛ ولی خداوند برای تربیت نفوس و زدودن آثار کبر و غرور چنین منطقه‌ای را به عنوان برترین معبد روی زمین برگزیده و همه مستطیعان را برای انجام مناسک حج به آنجا فراخوانده است.

ابراهیم خلیل الله که مأمور تجدید بنای کعبه بود نیز طبق آنچه قرآن بیان کرده، به همین حقیقت اعتراف کرد و عرضه داشت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسِيكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم توسست ساکن ساختم. (۱)

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر موقعیت خانه کعبه و ویژگیهای سرزمین مکه به مسئله حج و زیارت خانه خدا می‌پردازد که از زمان آفرینش آدم آغاز شده است و تا پایان جهان ادامه دارد، می‌فرماید: «آن گاه آدم و فرزندان او را فرمان داد که به سوی آن رخت سفر بربندند و آنجا مرکز اجتماع و سرمنزله مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان فلاتها و دشتهای دور دست و از درون دره‌های عمیق و جزائر از هم پراکنده دریاها با سرعت به آن جا روی می‌آورد؛ (ثم أمر آدم عليه السلام و ولده أن يثنوا (۲) أعطافهم (۳) نحوه،

ص: ۴۲۳

۱- ۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲- ۲. «یثنوا» از ریشه «ثنی» به معنای تا کردن و چیزی را به چیزی نزدیک کردن گرفته شده است.

۳- ۳. «اعطاف» جمع «عطف» بر وزن «کتف» به معنای شانه (انسان) است.

فصار مثابه (۱) لمنتجع (۲) أسفارهم، و غایه لملقی رحالهم (۳). تهوی إليه ثمار الأفئدة من مفاوز (۴) قفار (۵) سحیقه (۶) و مهاوی (۷) فجاج (۸) عمیقه، و جزائر بحار منقطعه). .

این تعبیرات زیبای امام برگرفته از آیات شریفه قرآن مجید است؛ امام علیه السّلام مکه را به عنوان «مثابه» (جایگاه، پناهگاه و مرکز اجتماع) شمرده، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا» به خاطر بیاورید هنگامی خانه کعبه را محلّ اجتماع و مرکز امن و امان قرار دادیم». (۹)

از آن تعبیر به «منتجع» (محلّی که برای سود به آنجا می روند) کرده، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «لِيُشْهِدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» مردم به زیارت خانه خدا می روند تا بهره های فراوان از آن گیرند». (۱۰)

جمله «تهوی الیه ثمار الافئده» برگرفته از آیه شریفه «فَجَعَلُوا أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» خداوند دلهای مردم را به آنها متوجه ساز می باشد. (۱۱)

ص: ۴۲۴

- ۱-۱). «مثابه» به معنای محل بازگشت از ریشه «ثوب» بر وزن «فوق» به معنای بازگشتن گرفته شده است.
- ۲-۲). «منتجع» یعنی محل فایده از «نجوع» به معنای مفید بودن گرفته شده است و لذا به چراگاه و آسایشگاه و محل تفریح نیز منتجع گفته می شود.
- ۳-۳). «ملقی رحالهم» یعنی بارانداز آنها، از ریشه «القاء» و «رحال» جمع «رحل» گرفته شده است.
- ۴-۴). «مفاوز» جمع «مفازه» به معنای بیابان است.
- ۵-۵). «قفار» جمع «قفر» به معنای خالی بودن از سکنه است.
- ۶-۶). «سحیقه» به معنای دور دست از «سحق» بر وزن «سقف» به معنای کوفتن و نرم کردن و دور ساختن گرفته شده است.
- ۷-۷). «مهاوی» جمع «مهاوی» به معنای گرداب و پرتگاه است از «هوی» بر وزن «حلی» با ضم «ح» و تشدید «ی» به معنای سقوط کردن و پایین افتادن گرفته شده است.
- ۸-۸). «فجاج» جمع «فج» به معنای گردنه و گذرگاه میان دو کوه است از «فج» بر وزن «حج» به معنای پاها را از هم گشادن و دور کردن گرفته شده است.
- ۹-۹). بقره، آیه ۱۲۵.
- ۱۰-۱۰). حج، آیه ۲۸.
- ۱۱-۱۱). ابراهیم آیه، ۳۷.

تعبیر «من مفاوز قفار» هماهنگ است با آیه شریفه «وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» و مردم را دعوت عام به حج کن تا پیاده ها و سواره ها بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند». (۱)

به این ترتیب حرکت اقوام مختلف از مناطق جهان را به سوی مکه منعکس می کند و به دنبال آن اشاره ای به اعمال و مناسک آموزنده حج نموده، می فرماید: «این حرکت برای آن است که:» (هنگام سعی) شانه ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد خانه کعبه طواف کنند و با موهای آشفته و بدنهای پرگردوغبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت زیباییهای خود را دگرگون ساخته اند؛ (حتی یهزوا (۲) مناکبهم ذللا یهللون لله حوله، و یرملون (۳) علی أقدامهم شعنا (۴) غبرا (۵) له. قد نبذوا السراويل (۶) وراء ظهورهم، و شوها (۷) یا عفاء (۸) الشعور محاسن خلقهم).

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به بخش مهمی از مناسک حج اشاره فرموده از جمله پوشیدن لباس احرام و ترک کردن آنچه به محرم حرام است از زیباییها و همچنین طواف گرد خانه خدا و سعی میان صفا و مروه با آداب خاص که هریک از برنامه و آموزه ای از آموزه های حج است و به راستی تا انسان در این مراسم شرکت نکند و از نزدیک این برنامه خودسازی را نبیند نمی تواند به عمق تأثیر این تعلیمات آشنا شود. در ادامه این سخن

ص: ۴۲۵

۱- ۱. حج، آیه ۲۷.

۲- ۲. «یهزوا» از ریشه «هز» بر وزن «حظ» به معنای تکان دادن است.

۳- ۳. «یرملون» از ریشه «رمل» بر وزن «عمل» به معنای راه رفتن سریع (هروله کردن) گرفته شده است.

۴- ۴. «شعث» جمع «اشعث» یعنی ژولیده مو.

۵- ۵. «غبر» جمع «اغبر» به معنای غبار آلود است.

۶- ۶. «سراويل» جمع «سربال» به معنای پیراهن است و گاه به هرگونه لباسی اطلاق شده و در خطبه بالا همین معنا مراد است.

۷- ۷. «شوها» از ریشه «شوه» بر وزن «قول» به معنای بدنما و بدمنظر شدن است.

۸- ۸. «اعفاء» به معنای رها ساختن است و «اعفاء الشعور» یعنی رها ساختن موها تا بلند شدن آن.

می افزاید: «این آزمایشی بزرگ و امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاکسازی است مؤثر که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است»؛ (ابتلاء عظیم، و امتحانا شدیداً، و اختباراً مبیناً، و تمحیصاً بلیغاً، جعله الله سبباً لرحمته، و وصله إلی جنته).

تعبیر به ابتلاء امتحان و اختبار هر سه تعبیر دلالت بر آزمودن دارد؛ ولی در یکی با وصف عظیم و دیگری شدید و دیگری مبین ذکر شده و مقصود امتحانی بسیار مهم است که هم بزرگ باشد هم شدید و هم آشکار و آزمون حج دارای این اوصاف سه گانه است و جمله (تمحیصاً بلیغاً) اشاره به نتیجه این آزمون است که تأثیر عمیقی در خالص گردانیدن دلها و نیات دارد، آن گونه که در روایات وارد شده است که زوّار خانه خدا هنگامی که از این مراسم بزرگ برمی گردند، چون انسانی هستند که از نو تولد یافته اند.

همان گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم می فرمود: «من أمّ هذا البيت حاجاً أو معتمراً مبرأ من الکبر، رجوع من ذنوبه کهیئه یوم ولدته أمّه؛ کسی که قصد این خانه به عنوان حج یا عمره کند در حالی که دور از کبر و غرور باشد، از گناهان خود پاک می شود آن گونه که از مادر متولد شده بود». (۱)

تمام این بیانات در راستای هدف خطبه است که همان مبارزه با کبر و غرور و خودخواهی و خودبینی است، زیرا حج لباس غرور و خودبینی را از تن انسان بیرون می آورد و درس تواضع و اخلاص و فروتنی را به او می آموزد.

ص: ۴۲۶

اشاره

و لو أراد سبحانه أن يضع بيته الحرام، و مشاعره العظام، بين جنّات و أنهار، و سهل و قرار، جمّ الأشجار، داني الثّمار، ملتفّ البني، متّصل القرى، بين بَرّه سمراء، و روضه خضراء، و أرياف محدقه، و عراض مغدقه، و رياض ناضره، و طرق عامره، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء. و لو كان الأساس المحمول عليها، و الأحجار المرفوع بها، بين زمّده خضراء، و ياقوته حمراء، و نور و ضياء، لخفّف ذلك مصارعه الشّكّ في الصّيدور، و لوضع مجاهده إبليس عن القلوب، و لنفى معتلج الرّيب من النّاس، و لكنّ الله يختبر عباده بأنواع الشّدائد، و يتعيّد بهم بأنواع المجاهد، و يبتليهم بضروب المكاره، إخراجا للتّكبر من قلوبهم، و إسكانا للتّدلّ في نفوسهم، و ليجعل ذلك أبوابا فتحا إلى فضله، و أسبابا ذللا لعفوه .

ترجمه

اگر خداوند سبحان می خواست می توانست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پردرخت که میوه هایش در دسترس باشد دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و پرگل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمینهای پرآب و گلزارهای پرتراوت و جاده های آباد قرار دهد؛ اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز کوچک تر می شد و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن

را بالا- برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و درخشنده بود، شک و تردید در سینه ها کمتر رخنه می کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می شد؛ ولی خداوند، بندگانش را با انواع شدائد می آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می سازد و با اشکال گوناگون گرفتاریها امتحان می کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جای دهد تا درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب آسان عفوش را در اختیارشان قرار دهد.

شرح و تفسیر: چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟

چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه در تکمیل آنچه در بخش پیشین گذشت به این نکته اشاره می فرماید که خداوند می توانست خانه کعبه را در خوش آب و هوایترین مناطق زمین قرار دهد و بنایش را با سنگهای گرانبهای زینتی بسازد؛ ولی چنین نکرد مبادا مردم متوجه جهات مادی شوند و اجر و پاداششان کم گردد و در بیان این معنا چنان داد سخن داده که از آن زیباتر و گویاتر تصور نمی شود، می فرماید: «اگر خداوند سبحان می خواست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پردرخت که میوه هایش در دسترس دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و پرگل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمین های پر آب و گلزارهای پرتراوت و جاده های آباد قرار دهد، می توانست اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز کوچک تر می شد»؛ (و لو أراد سبحانه أن يضع بيته الحرام، و مشاعره (۱) العظام، بين جنّات و أنهار، و سهل

ص: ۴۲۸

۱ - ۱). «مشاعر» جمع «مشعر» به معنای محلی است که بعضی از اعمال حج در آنجا انجام می شود و به جهت آن «مشعر» می گویند که شعارهای اسلامی در آنجا اجرا می گردد و نیز فکر و شعور و اندیشه را به کار می اندازد.

و قرار، جَمَّ (۱) الأشجار، دانی الثَّمار، ملتفَّ (۲) البنی، (۳) متَّصل القری، بین بَرَّه (۴) سمراء، (۵) و روضه خضراء، و أریاف (۶) محدقه (۷)، و عراض (۸) مغدقه (۹)، و ریاض ناضره (۱۰)، و طرق عامره، لکان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء).

امام علیه السَّلام با ترسیم دقیق و زیبایی که برای یک منطقه خرم و سرسبز با ذکر دوازده وصف مختلف بیان فرموده، همه گفتنیها را در این زمینه گفته و به تمام زیباییها که برای یک سرزمین خرم و آباد است با دقت هرچه تمام تر، اشاره کرده و فصاحت و بلاغت را به اوج رسانده است.

به یقین اگر خانه خدا در سرزمین بسیار خوش آب و هوایی که امام اوصاف آن را بیان فرموده قرار می داد، به گردشگاه مهمی تبدیل می شود که گروهی برای خوشگذرانی به آنجا می آمدند و درس های تربیتی و اخلاقی حجج به فراموشی سپرده می شد.

آن گاه درباره ساختمان خانه کعبه می فرماید: «و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ همراه با نور و

ص: ۴۲۹

-
- ۱- ۱). «جم» به معنای فراوان و انبوه است.
 - ۲- ۲). «ملتف» به معنای مجتمع و تراکم از ریشه «لف» بر وزن «کف» به معنای پیچیدن گرفته شده است.
 - ۳- ۳). «بنی» جمع «بنیه» یعنی بنا.
 - ۴- ۴). «بَرَّه» و «بَرَّ» به معنای گندم.
 - ۵- ۵). «سمراء» یعنی گندمگون.
 - ۶- ۶). «اریاف» جمع «ریف» زمینی است که در آن زراعت می شود و آباد است و به معنای روستا نیز آمده است.
 - ۷- ۷). «محدقه» یعنی محلی که باغ و بوستان دارد.
 - ۸- ۸). «عراص» جمع «عرصه» حیاط خانه است.
 - ۹- ۹). «مغدقه» یعنی فراوان و زیاد و در اصل از «غدق» بر وزن «شفق» به معنای آب فراوان گرفته شده است.
 - ۱۰- ۱۰). «ناضره» به معنای شاداب و سرسبز از ریشه «نضره» به معنای شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت حاصل می شود.

درخشش بود، سبب می شد شک و تردید در سینه ها کمتر رخنه می کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می شد؛ (و لو كان الأساس (۱) المحمول عليها، و الأجر المرفوع بها، بين زمّده خضراء، و ياقوته حمراء، و نور و ضياء، لخفف ذلك مصارعه (۲) الشك في الصدور، و لوضع مجاهده إبليس عن القلوب، و لنفي معتلج (۳) الزيب من الناس).

به یقین برنامه ای همچون حج برای این تنظیم شده که انسان در پرتو آن با هوای نفس و وسوسه های شیطانی مبارزه کند و هرگاه این مراسم، منظره جالبی داشته باشد این مبارزه کم رنگ خواهد شد؛ ولی هنگامی که با زحمت و مشقت و در محیطی خشک و ساده برگزار گردد وسوسه های شیاطین و هوای نفس، فعّال می شود و اینجاست که بازار مبارزه، داغ و بندگان باایمان، نیرومند و قوی می شوند و آثار تربیتی حج در آنها آشکار می گردد. منظور از «مصارعه الشك» مبارزه وسوسه ها و شك و تردیدها از درون با قلب مؤمن است و منظور از «مجاهده ابليس» وسوسه های او از برون است و مفهوم «معتلج الزيب» تلاطم امواج تردیدهاست که در تکالیف شاق مذهبی، گاهی مؤمنان را تکان می دهد. «شك» و «زيب» را گرچه به یک معنا تفسیر کرده اند؛ ولی به گفته بعضی از ارباب لغت، «زيب» به معنای شك و تردیدی است که بعدا پرده از روی آن برداشته می شود، در حالی که شك ممکن است همچنان باقی بماند.

آنگاه امام در یک نتیجه گیری کلی چنین می فرماید: «ولی خداوند، بندگانش را با انواع

ص: ۴۳۰

-
- ۱- ۱). «اساس» به کسر همزه جمع «اس» (به فتح همزه یا به کسر یا به ضم) به معنای پایه و شالوده است.
 - ۲- ۲). «مصارعه» به معنای کشتی گرفتن و مبارزه، از «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به زمین افکندن گرفته شده است و بیماری «صرع» را از این جهت «صرع» گفته اند که انسان، غش می کند و او را به زمین می افکند.
 - ۳- ۳). «معتلج» به معنای «تلاطم» از ریشه «اعتلاج» یعنی نزاع کردن با یکدیگر و برآشفتن و به تلاطم افتادن.

شاید می‌آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می‌سازد و با اقسام گوناگون گرفتاریها امتحان می‌کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جایگزین نماید و درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفو را به آسانی در اختیارشان قرار دهد؛ (و لکن الله یختبر عباده بأنواع الشدائد، و یتعبد لهم بأنواع المجاهد، و یتلیمهم بضروب المکاره، إخراجاً للتکبر من قلوبهم، و إسکاناً للتذلل فی نفوسهم، و لیجعل ذلک أبواباً لفتح (۱) إلی فضلہ، و أسباباً لذللاً (۲) لعفوه).

اشاره به اینکه واجبات شرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و خمس و همچنین منهیات و ترک انواع هوا و هوسها، اموری هستند غالباً سنگین و پر زحمت تا صفوف مطیعان و متواضعان در برابر فرمان حق را از هواپرستان خودخواه جدا سازد و اگر غیر از این می‌بود هرگز این جدایی صفوف صورت نمی‌گرفت.

واژه «شدائد» و «مجاهد» و «مکاره» گرچه مفاهیمی نزدیک به هم دارد و همه اشاره به کارهای سخت و دشوار است؛ ولی از سه زاویه به آن نگاه شده، شدتی که شکیبایی می‌طلبد و مشقتی که تحمل و بردباری می‌خواهد و کراهتی که صبر و استقامت طلب می‌کند.

قابل توجه است که امام علیه السلام چهار نتیجه که لازم و ملزوم یکدیگرند، برای این امر بیان فرموده است: ۱. بیرون راندن تکبر از دلها. ۲. جانشین کردن فروتنی به جای آن که هدف اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد. ۳. گشودن درهای بهشت. ۴. شمول عفو و رحمت الهی.

ص: ۴۳۱

۱-۱). «فتح» به معنای مفتوح و گشاده است.

۲-۲). «ذلّل» جمع «ذلول» به معنای رام و تسلیم است.

«أفضل الأعمال أحمرها!»

آنچه در بالا در کلام امام علیه السلام آمده، همان چیزی است که در روایات اسلامی تحت عنوان «أفضل الأعمال أحمرها» دیده می شود (۱)؛ این حدیث که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله نقل شده است نشان می دهد طاعات و اعمال خیر هر قدر انجام آن از نظر جسمانی یا روحی سنگین تر باشد فضیلت و ثواب آن بیشتر است.

«احمر» از ریشه «حمر» در لغت به معنای گزندگی و تندی و تیزی و سختی و سوزندگی چیزی است و این تعبیر نشان می دهد که اعمال پرزحمت و گزنده و سخت در پیشگاه خدا ارزش بیشتری دارد. دلیل آن هم روشن است، زیرا نیروی بیشتری از نظر جسم و روح برای انجام آن لازم است و می دانیم پاداش اعمال به اندازه نیروهایی است که برای انجام آن به کار گرفته می شود.

این نیرو همیشه جنبه جسمانی ندارد (مانند پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتن در شرایطی که دلیل بر عظمت این برنامه می شود) در بسیاری از اوقات جنبه روحی دارد؛ مثلاً «اخلاص نیت» به گونه ای که کمترین شائبه غیر خدا در آن نباشد کار آسانی نیست یا تواضع و خضوع در آنجا که با روح سرکش آدمی نمی سازد کار بسیار سختی است و همین امر سبب شد که ابلیس آن را تحمل نکند و رشته بندگی خدا را برای همیشه بگسلد.

هر کدام از این سختیها از یک سو سبب پاداش عظیم الهی می گردد و از سوی دیگر نفوس انسانی را تربیت و تقویت می کند و اینکه ریاضتها سبب صفای نفس و قوت و قدرت آن است از همین جا سرچشمه می گیرد.

مبارزه با کبر و تعصب که موضوع اصلی این خطبه است از روشن ترین مصادیق «أفضل الأعمال أحمرها» است و نیز زیارت خانه خدا در آن سرزمین خشک و سوزان؛ با

ص: ۴۳۲

برنامه هایی خاص بر نفس آدمی شاقّ و سنگین است؛ از تروك احرام گرفته تا سعی صفا و مروه و طواف خانه خدا و وقوف در بیابان عرفات و مشعر و منا و حلق رأس، مصداق روشن دیگری از آن است.

ص: ۴۳۳

اشاره

فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِى عَاجِلِ الْبَغْىِ، وَ آجَلِ وَ خَامِهِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ، فَإِنَّهَا مَصِيدُهُ إِبْلِيسَ الْعَظْمَى، وَ مَكِيدَتَهُ الْكِبْرِى، الَّتِى تَسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مَسَاوِرَهُ السَّمُومِ الْقَاتِلَهُ، فَمَا تَكْدَى أُبْدَاءَهُ، وَ لَا تَشْوَى أَحْدَاءَهُ، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَ لَا مَقَلًّا فِى طَمْرِهِ. وَ عَنِ ذَلِكِ مَا حَرَسَ اللّٰهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّيِّمَاتِ وَ الزَّكَاةِ، وَ مَجَاهِدَةِ الصَّيِّمِ فِى الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ، وَ تَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَ تَذَلِيلًا لِنَفُوسِهِمْ، وَ تَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ، وَ إِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ، وَ لَمَّا فِى ذَلِكِ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتَّرَابِ تَوَاضَعًا، وَ التَّصَاقِ كِرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالأَرْضِ تَصَاغِرًا، وَ لِحُوقِ الْبَطُونِ بِالْمَتُونِ مِنَ الصَّيِّمِ تَذَلُّلًا؛ مَعَ مَا فِى الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكِ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْفَقْرِ.

انظروا إلى ما فى هذه الأفعال من قمع نواجم الفخر، و قدع طوابع الكبر .

ترجمه

خدا را خدا را! از كيفر سريع سرکشى و سرانجام وخيم ظلم و ستم و سوء عاقبت تكبر بر حذر باشيد، زيرا اين امور دام بزرگ ابليس و نيرنگ عظيم اوست كه همچون زهرهاى كشنده در قلوب مردان نفوذ مى كند. هرگز از تأثير فرونمى ماند و كسى از هلاكتش جان سالم به در نمى برد، نه عالم به جهت علم و دانشش و نه فقير به سبب لباس كهنه اش، و به همين جهت خداوند بندگان باايمان خود را با نمازها و زكاتها و مجاهدتها به وسيله روزه هاى واجب (از بغى و ظلم و كبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود،

چشمانشان خاضع و نفوس آنان رام گردد، قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزدايد.

و به همین دلیل ساییدن پیشانیها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پرارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی و چسبیدن شکمها به پشت به هنگام روزه مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات موجب صرف ثمرات و درآمدهای زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می گردد (و همه این امور بندگان را از آفت کبر و غرور بازمی دارد و به تواضع و فروتنی دعوت می کند) به آثار این اعمال بنگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را درهم می شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دلها) جلوگیری می کند.

شرح و تفسیر: هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست

هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه باز به دنبال هدف اصلی مجموع خطبه؛ یعنی نکوهش کبر و غرور و نشان دادن آثار سوء آن است؛ ولی این هدف را از مسیر جالب دیگری دنبال می کند و به سراغ عبادت و واجبات و فرایض الهی می رود و نشان می دهد که آنها چگونه برای زدودن آثار کبر و غرور، مؤثراند.

ابتدا مقدمتاً به طور کلی به عواقب سوء بغی و ظلم، هشدار می دهد و می فرماید: «خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید»؛ (فَاللَّهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَ آجَلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ).

سپس به ذکر دلیل روشنی برای این هشدار پرداخته، می فرماید: «زیرا (این امور سه گانه) دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای کشنده در قلوب مردان نفوذ می کند. هرگز از تأثیر فرو نمی ماند و کسی از هلاکتش جان سالم به در نمی برد، نه»

ص: ۴۳۶

عالم به جهت علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه اش؛ (فإنها مصیده (۱) إبلیس العظمی، و مکیدته الکبری، الّتی تساور (۲) قلوب الرّجال مساوره السّموم القاتله، فما تکدی (۳) أبدا، و لا تشوی (۴) أحدا، لا عالما لعلمه، و لا مقلاً (۵) فی طمره (۶)).

امور سه گانه ای که امام علیه السّلام در آغاز این سخن به آن هشدار می دهد، بعضی به معنای تجاوز از حد به معنای ستم کردن و تکبر و خودبرتربینی است لازم و ملزوم یکدیگرند.

افراد متکبر تنها خودشان را می بینند و به همین جهت برای حقوق دیگران ارزشی قائل نیستند و دست به ظلم و ستم می زنند و نیز بعضی به معنای تجاوز از حد، به ظلم و ستم می انجامد و همه اینها سموم کشنده و دامهای خطرناکی از دامهای شیطانند که جز اولیاء اللّه و افراد صلح باایمان را از آن گریزی نیست.

جمله «فما تکدی أبدا...» اشاره به فراگیر بودن این هشدار است؛ مبدا دانشمندی تصوّر کند که تنها با علم و دانشش می تواند از این دام شیطان رهایی یابد و یا شخص فقیری با فقرش ممکن است از آسیب آن در امان بماند؛ هر کس - بدون استثنا - آلوده بغي و ظلم و کبر گردد عاقبت شوم و تاریکی خواهد داشت.

آن گاه امام عبادت اسلامی را مطرح و روی بسیاری از آنها انگشت می گذارد و تأثیر مثبت آنها را در زدودن آثار کبر و غرور و زنده کردن روح تواضع و فروتنی شرح می دهد و

ص: ۴۳۷

۱- ۱). «مصیده» (به سکون صاد و فتح یاء) و بعضی به کسر میم خوانده اند به معنای آلت صید دام است.

۲- ۲). «تساور» از «سور»، بر وزن «غور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است و در اینجا به معنای نفوذ سموم در دلها آمده است.

۳- ۳). «تکدی» از ریشه «کدی» بر وزن «کسب» به معنای بخل ورزیدن و محبوس ساختن و از اثر انداختن است.

۴- ۴). «تشوی» از ریشه «شی» بر وزن «شیر» گاه به معنای بریان کردن و پختن و گاه به معنای دست و پا و اطراف بدن آمده و هنگامی که به باب افعال برود به ضرباتی گفته می شود که به نقطه حساس وارد نگردد و خطا کند و به اطراف وارد شود.

۵- ۵). «مقلاً» «مقلّ» به معنای فقیر است و از ریشه «قلیل» گرفته شده است.

۶- ۶). «طمره» به معنای لباس کهنه و مندرس است.

می فرماید: «و به همین جهت است که خداوند، بندگان باایمان خود را با نمازها و زکاتها و مجاهدتها به وسیله روزه واجب (از بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود؛ چشمانشان خاضع، و نفوس آنان رام گردد؛ قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزداید»؛ (و عن ذلك ما حرس الله (۱) عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات، و مجاهده الصیام فی الأيام المفروضات، تسکینا لأطرافهم، (۲) و تخشيعاً لأبصارهم، و تذليلاً لنفوسهم، و تخفيضاً (۳) لقلوبهم، و إذهاباً للخلاء (۴) عنهم).

اشاره به اینکه یکی از فلسفه های مهم این عبادات، درهم شکستن انگیزه های کبر و غرور است که سرچشمه تجاوز و ظلم می شود. ارکان و آداب نماز به طور کامل، انسان را به تواضع دعوت می کند. ایستادن همچون عبد خاضع در برابر خداوند و سپس رکوع و از همه مهم تر سجده از یک سو روح تواضع را در انسان پرورش می دهد و از سوی دیگر او را از هرگونه گناه بازمی دارد «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» (۵).

همچنین زکات که در واقع اکرام و احترامی به نیازمندان و مستمندان است، کبر و

ص: ۴۳۸

۱- ۱). «عن ذلك ما حرس الله» در ترکیب و تفسیر این جمله، شارحان اختلاف کرده اند. ابن ابی الحدید می گوید «ما» در این جمله زایده و «ذلك» اشاره به بغی و ظلم و کبر است، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: خداوند بندگان را از این امور سه گانه به وسیله نماز و روزه و زکات حفظ فرموده است و بعضی دیگر مانند شارح خوئی گفته اند که «عن» در اینجا برای بیان علت است و «ما» مصدریه است و معنای جمله این می شود که خداوند بدین سبب بندگان را با نماز و زکات و روزه از کبر و غرور و ظلم، حراست کرده است.

۲- ۲). «اطراف» این واژه در فارسی امروز به معنای جوانب است؛ ولی در لغت عرب طرف، بر وزن «هدف» به معنای قطعه و پاره ای از هر چیز است و به هنگامی اطراف بدن گفته می شود مراد دست و پا و انگشتان است.

۳- ۳). «تخفيض» از «خفض» بر وزن «لفظ» به معنای سهولت و نرمش و پایین آوردن گرفته شده است.

۴- ۴). «خیلاء» به معنای تکبر و خودبینی است.

۵- ۵). عنکبوت، آیه ۴۵.

غرور را از روح و جان ثروتمندان و متمکنان می زداید و نیز روزه که انسان را با تشنگی و گرسنگی در صف فقرا و نیازمندان قرار می دهد، درهم شکننده کبر و غرور است؛ هرچند فلسفه این عبادات به این منحصر نمی شود؛ ولی به یقین یکی از فلسفه هایش همین است که امام علیه السلام در اینجا بدان اشاره فرموده است.

در سایر روایات اسلامی نیز به این معنا اشاره شده است؛ مثلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ عَلَّهَ الصَّيْلَاهُ أَنَّهُا إِقْرَارُ بِالرَّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ قِيَامُ بَيْنِ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ الْخُضُوعِ...؛ فلسفه نماز اقرار به ربوبیت خداوند متعال و نفی هرگونه شرک و قیام در برابر ذات پاک خداوند با تسلیم و تواضع و خضوع است».

(۱)

و نیز درباره فلسفه زکات از همان حضرت نقل شده است که می فرماید: «و هو موعظه لأهل الغنى و عبره لهم ليستدلوا على فقراء الآخرة بهم؛ ادای زکات پند و اندرزی است برای اغنیا و درس عبرتی است برای آنها تا از این طریق به فقر و نیازمندی خود در آخرت آشنا شوند». (۲)

نیز از همان حضرت درباره فلسفه صوم چنین می خوانیم: «عَلَّه الصَّوْمُ عِرْفَانُ مَسِّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ لِيَكُونَ ذَلِيلًا مُسْتَكِينًا...؛ فلسفه روزه این است که گرسنگی و تشنگی را احساس کند تا متواضع و خاضع گردد...» (۳)

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به شرح آنچه در جمله های بالا- به صورت اجمال درباره فلسفه نماز و روزه و زکات بیان کرده بود، پرداخته چنین می فرماید: «(خداوند نماز را واجب کرد) به این جهت که ساییدن پیشانیها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پرارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی، و

ص: ۴۳۹

۱-۱. وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴، کتاب الصلاة، باب وجوب الصلاة، حدیث ۷.

۲-۲. همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۵، کتاب الزکاه، ابواب ما یجب فیه و ما تستجب، باب ۱، حدیث ۷.

۳-۳. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۷۳، حدیث ۱۷۶۷.

چسبیدن شکمها به پشت، به هنگام روزه، مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات، موجب صرف ثمرات زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می گردد (و همه این امور، بندگان را از آفت کبر و غرور بازمی دارد و به تواضع و فروتنی دعوت می کند)؛ (و لما فی ذلک من تعفیر (۱) عتاق (۲) الوجوه بالتراب تواضعا، و التصاق کرائم (۳) الجوارح بالأرض تصاغرا (۴)، و لحوق البطون بالمتون (۵) من الصیام تذللًا؛ مع ما فی الزکاه من صرف ثمرات الأرض و غیر ذلک إلى أهل المسکنه و الفقر).

به یقین آنچه در بالا آمد، بخشی از فلسفه های این عبادات مهم اسلامی است، زیرا عبادات، فلسفه های مهمی دارد که یکی از مهمترین آنها همان پرورش روح تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و غرور است. فلسفه نهی از فحشاء و منکر و معراج مؤمن بودن در نماز و نیز پرورش روح تقوا و اخلاص در سایه روزه و مبارزه با آفت اختلاف طبقاتی در زکات و غیر اینها، غیر قابل انکار است.

در سایر روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به این امور دیده می شود. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران وحی کرد: آیا میدانی چرا من تو را از میان خلقم برای سخن گفتن با او برگزیدم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا نمی دانم، فرمود: «یا موسی اِنّی قلبت عبادی ظهرا و بطنا فلم أجد أحدا أذلّ لی نفسا منک یا موسی اِنَّک إذا صلیت وضعت خدیک علی التراب؛ ای موسی من تمام بندگانم را زیر و رو کردم احدی را مثل تو متواضع در برابر خود ندیدم؛ ای موسی! هنگامی تو نماز

ص: ۴۴۰

۱-۱). «تعفیر» به معنای به خاک مالیدن است از «عفر» به معنای خاک و غبار است.

۲-۲). «عتاق» جمع «عتیق» شیء پرارزش و گرانبهاست و به اشیای قدیمی پرارزش، عتیقه می گویند، و «عتاق الوجوه» اشاره به بخشهای پرارزش صورت یعنی پیشانی است.

۳-۳). «کرائم» جمع «کریمه» یعنی گرانقدر، باارزش، شریف و بزرگوار.

۴-۴). «تصاغرا» به معنای کوچکی کردن از ریشه «صغر» بر وزن «پسر» به معنای کوچکی شده است.

۵-۵). «متون» جمع «متن» به معنای پشت و گاه به معنای اصل می آید و در اینجا معنای اوّل مراد است.

می خوانی دو طرف صورت خود را بر خاک می نهی». (۱)

در پایان این فقره در یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «به آثار این اعمال (نماز و روزه و زکات و سجده) بگیریید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را درهم می شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دل ها) جلوگیری می کند»؛ (انظروا إلی ما فی هذه الأفعال من قمع (۲) نواجم (۳) الفخر و قدع (۴) طوالع الکبر) .

قابل توجه است که بعضی از این عبادات همه روز تکرار می شود تا روزی خالی از برنامه «کبرزدایی» بر انسان نگذرد.

نکته: فلسفه عبادات

فلسفه عبادات

بی شک، خداوند بزرگ از عبادت ما و فرشتگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان، راه ایمان یا کفر را پیش گیرند چیزی بر جلال او افزوده یا از آن کاسته نمی شود. «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (۵) و نیز می فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۶)

هر کس هر چیز دارد از برکات ذات پاک پروردگار و رشحه ای از رشحات وجود اوست بنابراین مخلوق کاری نمی تواند انجام دهد که بر عظمت خالق بیفزاید و از اینجا به خوبی

ص: ۴۴۱

۱- ۱. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.

۲- ۲. «قمع» به معنای غلبه کردن و ریشه کن نمودن است.

۳- ۳. «نواجم» جمع «ناجمه» به معنای هر چیزی است که در ابتدا ظاهر می شود. از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور گرفته شده است.

۴- ۴. «قدع» به معنای بازداشتن است.

۵- ۵. ابراهیم، آیه ۸.

۶- ۶. آل عمران، آیه ۹۷.

می تواند نتیجه گرفت که فلسفه و فایده احکام عموماً و عبادات خصوصاً به خود انسانها بازمی گردد.

عبادات، فلسفه مشترک و فلسفه خاص دارد؛ فلسفه مشترک عبادات، خضوع و تواضع در پیشگاه خدا و شکستن بت کبر و غرور و سرکشی و طغیان است. افزون بر این، عبادات انسان را به یاد خدا می اندازد و قلب و روح را زنده نگاه می دارد و آثار غفلت و بی خبری را می زداید و بدین ترتیب عبادات انسان را همیشه در مسیر عبودیت و بندگی حق نگاه می دارد.

اضافه بر این، هر یک از عبادات، فلسفه ویژه خود را نیز دارد؛ نماز نهی از فحشا و منکر می کند و روزه مبارزه با هوای نفس را تقویت می نماید و زکات، اختلاف طبقاتی را از بین می برد یا کاهش می دهد، حج باعث اتحاد صفوف مسلمانان و قوت و قدرت اسلام می گردد و در روایات اسلامی که در باب فلسفه احکام آمده به همه این امور اشاره شده است. (۱)

ص: ۴۴۲

۱- ۱). به کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۲۵۲ مراجعه فرمایید.

اشاره

و لقد نظرت فما وجدت أحدا من العالمين يتعصب لشيء من الأشياء إلا عن عله تحتل تمويه الجهلاء، أو حجه تليط بعقول السوء فهاء غيركم. فإنكم تتعصبون لأمر ما يعرف له سبب ولا عله. أمّا إبليس فتعصب على آدم لأصله، و طعن عليه في خلقته، فقال: أنا نارى و أنت طينى.

و أمّا الأغنياء من مترفه الأمم، فتعصبوا لآثار مواقع النعم، فقالوا:

«نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»

ترجمه

من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم، هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند، جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزند که نه سببی دارد و نه هدفی.

ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید؛ آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل. و اما ثروتمندان عیاش و متکبر امتهای پیشین، تعصبشان به سبب نعمتهای گوناگون (وزر و زیورها) و فزونی نفراشان بود؛ آنها می گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر (الهی) را نمی بینیم. (اما شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب کورکورانه خود ندارید).

تعصب بی دلیل

امام علیه السلام در این فقره برای مبارزه با کبر و غرور و تعصبات جاهلی به بیان نکته دیگری می پردازد که حاصلش این است که افراد متعصب برای خود دلایلی دارند، هرچند ضعیف و نادرست؛ اما تعصبهای زشت شما که سبب نزاع و خونریزی می شود هیچ دلیلی ندارد و این نشان می دهد که تعصب شما از آنها زشت تر و بدتر است.

می فرماید: «من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب و تکبر به خرج دهد جز اینکه (ظاهراً) دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزید که نه سببی دارد و نه هدفی»؛ (و لقد نظرت فما وجدت أحدا من العالمین يتعصب لشيء من الأشياء إلا عن علةٍ تحتمل تمويه (۱) الجهلاء، أو حجة تليط (۲) بعقول السّفهاء غیر کم. فإنکم تتعصبون لأمر ما يعرف له سبب و لا علة). .

اشاره به اینکه هرچه تاریخ گذشتگان و اقوام امروز را مطالعه می کنم به این نتیجه می رسم که آنها بهانه ای برای تعصب خود داشتند یا پوشاندن حقیقت بر جاهلان و یا نفوذ در افکار سفیهان و ساده لوحان و در نتیجه رسیدن به یک سلسله منافع مادی؛ ولی تعصبات شما اثر و فایده و هیچ دلیل مقبول و یا نیمه مقبولی ندارد، جز سخنانی ناروا و سپس دیوانه وار به جان هم افتادن و احیاناً خون ریختن. تفاوت جاهلان و سفیهان در

ص: ۴۴۴

-
- ۱- ۱). «تمویه» یعنی مشتبه ساختن و در اصل به معنای دادن آب طلا به روی مس برای فریب جاهلان بوده است.
 - ۲- ۲). «تلیط» از ریشه «لوط» بر وزن «موت» به معنای چسبیدن چیزی به چیزی است و هنگامی که مطلبی مورد علاقه قلبی کسی باشد که گویی به آن چسبیده و از آن جدا نمی شود جمله «لاط بقلبی» را به کار می برند. این واژه هم به صورت اجوف واوی و هم به صورت اجوف یایی به کار می رود.

این است که جاهلان هیچ آگاهی ندارند؛ ولی سفیهان نیمه آگاهند و هر دو گروه با دلایل دروغین ممکن است. در مسیر منافع متعصبان و مستکبران گام بردارند.

بدیهی است منظور امام این نیست که تعصب شما معلول بدون علت است، زیرا هر چیزی در جهان از نظر فلسفی علتی دارد، بلکه منظور این است که متعصبان پیشین بهانه های ظاهرفریبی داشتند شما آن را هم ندارید چنان که تعصب مخاطبان حضرت از پایین بودن فرهنگ و خیالات واهی جاهلی سرچشمه می گرفت که حتی در قالب یک بهانه قابل طرح، نمی گنجید.

آن گاه امام علیه السلام به دو نمونه از تعصبهایی که ظاهرا با دلایلی-هرچند نادرست-همراه بوده اشاره می فرماید: یکی تعصب و استکبار ابلیس و دیگری تعصب ثروتمندان مستکبر پیشین.

می فرماید: «اما ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید، آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل»؛ (أَمَا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلٰى آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيَّ وَ أَنْتَ طِينِيَّ).

ابلیس به یقین از آتش آفریده شده بود، زیرا او از جن بود و آفرینش طایفه جن از آتش بود و آدم نیز از خاک و گل و در ظاهر آتش دارای نور و روشنایی است، در حالی که گل تیره و تاریک است و این می تواند بهانه ای برای خودبرتربینی ابلیس باشد، در حالی که اولاً آتش سوزنده است و خاک احیاکننده. افزون بر این، فضیلت آدم در روح الهی او بود و لذا خداوند می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۱) ولی ابلیس در اثر خودخواهی و تعصب نمی خواست این حقیقت را دریابد.

آن گاه به گروه دوم پرداخته می فرماید: «اما خود ثروتمندان عیاش و متکبر امتهای پیشین، تعصبشان به سبب نعمتهای گوناگون (وزر و زیورها) و فرونی نفراشان بود؛ آنها

ص: ۴۴۵

می گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر نمی بینیم (اما شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب خود ندارید)؛ (و أما الأغنياء من مترفه (۱) الأمم، فتعصبوا لآثار مواقع (۲) النعم، فقالوا: «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمَعِيدِينَ» (۳) .

اشاره به اینکه آنها نعمتهای پروردگار را در جنبه های مادی که شامل نیروی انسانی و اموال سرشار می شد وسیله برتری جویی و تعصب قرار دادند و از پذیرش دعوت انبیا سرباز زدند و سرانجام به کیفر الهی گرفتار شدند؛ ولی تعصب مخاطبان آن حضرت که به بهانه های واهی و کودکانه به نزاع و درگیری می پرداختند، نه مثل تعصب شیطان و نه مثل تعصب مترفان و مستکبران پیشین، بلکه بر محور مسائلی دور می زد که حتی ارزش بهانه جویی را هم نداشت و این بدترین نوع تعصب است.

ص: ۴۴۶

-
- ۱- ۱). «مترفه» و «مترف» به طوری که در لسان العرب آمده از ریشه «ترف» بر وزن «هدف» به معنای تنعم گرفته شده و معمولاً به کسی می گویند که فرونی نعمت او را مست و مغرور کرده و به طغیان واداشته است.
 - ۲- ۲). «مواقع» جمع «موقع» به معنای محلّ است و مواقع النعم اشاره به نعمتهایی است که مورد بهره برداری قرار می گیرد و منظور از آثار لذّاتی است که از آن برای صاحبان نعمت فراهم می شود.
 - ۳- ۳). سبأ، آیه ۳۵.

اشاره

فإن كان لا بدّ من العصبية فليكن تعصّبكم لمكارم الخصال، و محامد الأفعال، و محاسن الأمور، التي تفاضلت فيها المجداء و النجداء من بيوتات العرب و يعاسب القبائل؛ بالأخلاق الرّغيبه، و الأحلام العظيمه، و الأخطار الجليله، و الآثار المحموده. فتعصّبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذّمام، و الطّاعه للبرّ، و المعصيه للكبر، و الأخذ بالفضل، و الكفّ عن البغي، و الإعظام للقتل، و الإنصاف للخلق، و الكظم للغیظ، و اجتناب الفساد فی الأرض .

ترجمه

اگر قرار است تعصّبی انجام گیرد، باید تعصّب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد. همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندانهای بارز عرب و سران با شخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر پیشی می جستند (یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه های والا- و مقامهای بلند و آثار ستوده (آری! اگر می خواهید تعصّبی داشته باشید) درباره خصلتهاى مطلوب، تعصّب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کارهای نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش، خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین.

جای تعصب اینجاست!

تعصب-چنان که قبلا نیز اشاره شد-به معنای پای بندی و وابستگی شدید به چیزی است که به دو شکل ظهور می کند؛در شکل منفی که همان وابستگیهای شدید دور از منطق و بی قیدوشرط به مسائل کم ارزش و گاه بی ارزش و موهوم است که سرچشمه بسیاری از نزاعهای خونین و کشمکشهای پردردسر است.

در شکل مثبت؛یعنی ایستادگی و پایدردی بر اموری که ارزشهای والای انسانی و اخلاقی و اجتماعی را تشکیل می دهد و این نوع تعصب نه تنها عیب نیست،بلکه یکی از نقاط قوت و مثبت است؛مانند کسی که برای حفظ دین و ایمان و یا حفظ کشور و ناموس و آبرویش پافشاری به خرج می دهد.

به همین جهت امام علیه السلام برای اینکه مخاطبان متعصب خود را از تعصیبهای منفی و زشت نجات دهد پیشنهاد تعصیبهای مثبت به آنها می کند تا خلاء عاطفی آنها را برطرف سازد و نیروهای درونی آنان را به سوی یک برنامه مثبت سوق دهد و این کاری است که همه رهبران آگاه در اجتماعات برای اصلاح مفاسد اجتماعی باید انجام دهند؛به جای آنکه در مقابل امواج سهمگین انگیزه های منفی بایستند،شکل آنها را تغییر دهند و به سوی کانالهای مثبت سوق دهند و لذا می فرماید:

«اگر قرار است تعصیبی صورت گیرد باید تعصب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد،همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان عرب و سران با شخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر پیشی می جستند»؛
(فإن كان لا بد من العصبية فليكن تعصية بكم لمكارم الخصال، و محامد الأفعال، و محاسن الأمور، التي تفاضلت فيها المجداء (1) و التجداء (2) من بيوتات العرب و

ص: ۴۴۸

۱- ۱). «مجداء» جمع «مجید» به معنای عزیز و بزرگوار و الامقام است.

۲- ۲). «نجداء» جمع «نجید» به معنای شجاع از «نجد» به معنای زمین مرتفع گرفته شده است.

اشاره به اینکه سرمشق شما در این امور نباید جاهلان بی منطق باشد، بلکه به افراد با شخصیت و عاقل و هوشیار اقتدا کنید همانها که در کسب فضایل و مکارم اخلاق از یکدیگر پیشی می گرفتند و نیروهای خود را در این میدان مسابقه انسانی به کار می بردند.

سپس در چند جمله کوتاه به شرح آن پرداخته می فرماید: «(یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه های والا و مقامهای بلند و آثار ستوده (در کسب این امور تعصب به خرج دهید)؛ (بالأخلاق الرغیبه، و الأحلام العظیمه، و الأخطار الجلیله، و الآثار المحموده).

این امور چهارگانه که در کلام حضرت آمده است در واقع ابعاد شخصیت انسان را بیان می کند، اخلاق شایسته، فکر بلند، مقام والا و آثار نیک. (مانند آثار علمی و خدمات اجتماعی). کسی که این امور را در خود جمع کند به یقین انسان شایسته و پرارزشی است که می تواند الگو برای دیگران باشد.

آن گاه در ادامه این سخن امام علیه السلام انگشت روی جزئیات مسائل اخلاقی گذاشته، به ده نمونه از مکارم اخلاق و صفات بارز انسانی اشاره کرده و همگان را به آن دعوت می کند، می فرماید: «(اگر می خواهید تعصبی داشته باشید) درباره خصلت های مطلوب تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کار نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش، خودداری از ستم؛ بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین»؛ (فتعصّبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذّمام، (۲) و الطّاعه للبرّ، و

ص: ۴۴۹

۱-۳). «يعاسيب» جمع «يعسوب» در اصل به معنای ملکه زنبورهاست. سپس به رؤسا و افراد با شخصیت اطلاق شده است.

۲-۴). «ذمام» به معنای عهد و پیمان و حقّ و حرمت است.

المعصية للكبر، و الأخذ بالفضل، و الكفّ عن البغى، و الإعظام للقتل، و الإنصاف للخلق، و الكظم للغیظ، و اجتناب الفساد فی الأرض). .

بی شك انسانی که جامع این صفات دهگانه باشد، انسان شایسته و پرارزشی است و جامعه ای که این اصول در آن حکمفرما گردد، جامعه ای است از هر نظر سالم و سعادتمند و پیشرو.

شایان ذکر است صفات مزبور بر دو گونه است: بعضی اشاره به پرهیز مفسد فردی و جمعی می کند؛ مانند «اعظام قتل» و «مخالف با تکبر» و «اجتناب از فساد در زمین» بخشی دیگر به کارهای مفید و سازنده، ناظر است مانند «حفظ حقوق»، «وفای به عهد»، «انجام نیکیها» و «جود و بخشش».

«حفظ جوار» به معنای رعایت حقوق همسایگان، در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حسن الجوار یعمّر الدّیار و یزید فی الأعمار؛ نیکی به همسایگان سبب آبادی و فزونی در عمر است». (۱) «حسن جوار» تنها به این نیست که انسان تولید مزاحمتی برای همسایگان نکند بلکه در مشکلات به یاری آنها بشتابد و اگر احیاناً مزاحمتی از سوی آنها شد با رفق و مدارا برخورد کند و به یقین اگر این دستور اسلامی را همه رعایت کنند موجی از محبت و دوستی در سرتاسر شهرها و آبادیها پیدا می شود.

«وفاء به ذمام» اشاره به وفای به عهد و پیمان است که در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد و انصاف درباره خلق، اشاره به این است که حقوق خود و دیگران را به یک چشم نگاه کند؛ آنچه برای خود می خواهد برای دیگران نیز بخواهد و آنچه برای خود نمی خواهد برای دیگران نیز نپسندد.

ص: ۴۵۰

تعصبات منفی و مثبت

در وجود انسان انگیزه های گوناگون و پیچیده ای است که اگر بر اثر جهل و نادانی به کانالهای نامطلوبی سوق داده شود نتایج آن بسیار منفی و گاه مرگبار است. در این گونه موارد رهبران جامعه نباید به فکر نابود کردن انگیزه ها باشند، بلکه باید آنها را به مسیرهای مفید و سازنده هدایت کنند و به تعبیر دیگر با انتخاب جایگزینهای مثبت نه تنها با انگیزه ها مقابله نکنند، بلکه از آن بهره بگیرند.

یک سیلاب عظیم اگر مهار نشود سبب ویرانی و نابودی جان و اموال مردم است؛ ولی اگر سدّی قوی در برابر آن بکشند و مهارش کنند و آب از دریچه های معینی بیرون آید، سبب عمران و آبادی است؛ مقادیر عظیمی برق تولید می کند، کارخانه های بزرگی را به راه می اندازد، آب را برای تمام مدت سال ذخیره می کند و کشاورزی را رونق می بخشد.

در تعبیرات اسلامی، این مطلب به خوبی نمایان است؛ مثلاً در خطبه نکاح می خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّ النِّكَاحَ وَ حَرَّمَ الزَّوْجَ السَّيِّئَ» اشاره به اینکه خداوند هرگز دستور به سرکوبی غریزه جنسی نمی دهد، بلکه مسیر صحیح نکاح را تعیین فرموده تا به اعمال منافی عفت کشیده نشوند. حضرت لوط پیامبر هنگامی که قوم خود را از اعمال منافی عفت نهی می کند به آنها پیشنهاد ازدواج با دخترانش را می دهد و می فرماید: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» (۱)

در سوره نور در کنار حدّ زنا: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۲) به همکاری عمومی جامعه برای ازدواج سالم جوانان دستور می دهد و می فرماید:

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ»

ص: ۴۵۱

۱-۱. هود، آیه ۷۸.

۲-۲. نور، آیه ۲.

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: «شوم المرأه کثره مهرها...» (۲) و در بعضی دیگر آمده: «شومها شدّه مؤونتها» (۳) یعنی بدقدمی زن در سنگینی مهریه و زیادی هزینه های زندگی است.

در میان مردم چیزی به نام خوش قدمی و بدقدمی وجود دارد که به شکل خرافی بسیار زیانبار است؛ ولی اسلام به آن یک لباس منطقی پوشانده، بی آنکه اصل آن را نابود کند.

در مورد تعصّب نیز مطلب از همین قرار است؛ انگیزه هایی در درون انسان است که او را به سوی تعصّب می کشاند و هرگاه رها شود، به جنبه های منفی که مایه کبر غرور و گاه نزاعهای خونین است، کشیده می شود؛ ولی امام علیه السلام سعی می کند آن را به سوی جنبه های مثبت هدایت کند، می فرماید: اگر بناست که افراد، قبائل و اقوام تعصّبی به خرج دهند، چه بهتر که این تعصّب در مکارم الاخلاق و محاسن افعال حمایت از مظلومان، مبارزه با ظالمان و نیکی درباره همگان صورت گیرد.

ص: ۴۵۲

۱-۱. نور، آیه ۳۲.

۲-۲. وسائل الشیعه، ابواب المهور، باب ۵، حدیث ۱۱ و ۱۰.

۳-۳. همان.

و احذروا ما نزل بالأمم قبلكم من المثلات بسوء الأفعال، و ذمیم الأعمال. فتذكروا فی الخیر و الشرّ أحوالهم، و احذروا أن تكونوا أمثالهم.

فإذا تفكرتم فی تفاوت حالیهم، فالزموا كل أمر لزم العزّه به شأنهم، و زاحت الأعداء له عنهم، و مدّت العافیة به علیهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت الكرامه علیه حبلم من الاجتناب للفرقه، و اللزوم للألفه، و التناصّ علیها، و التواصی بها، و اجتنبوا كل أمر كسر فقرتهم، و أوهن متّهم؛ من تضاعن القلوب، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الأیدی.

از کیفرهایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امتهای پیشین وارد شد، بر حذر باشید، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از اینکه شما هم مانند آنان شوید، هرگاه به تفاوت دو حال آنها (پیروزی و شکست) می اندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزّت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را بر آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست.

عامل این خوشبختی پرهیز از تفرقه، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن بود. از هرکاری که ستون فقرات آنها را درهم شکست و قدرشان را سست کرد اجتناب کنید: از کینه های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن پرهیزید.

از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید

امام علیه السلام در این بخش و چند بخش آینده، مخاطبان خود را به مطالعه در احوال پیشینیان دعوت می کند عوامل ضعف و قدرت آنها را برمی شمرد و اسباب پیروزی و شکست را در جای جای زندگی آنان به مخاطبان خود نشان می دهد، تا از تجارب آنان بهره گیرند و در پرتو هدایت‌های تاریخ، راه صحیح زندگی را پیدا کنند. این نوع آموزش (آموزش از طریق مطالعه تاریخ پیشینیان) چیزی است که قرآن مجید در اکثر سوره ها بر آن تأکید می کند و بسیار مؤثر و تکان دهنده است.

می فرماید: «کیفرهایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امت‌های پیشین وارد شد بر حذر باشید، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از اینکه شما مانند آنان باشید»؛ (و احذروا ما نزل بالأمم قبلکم من المثلات بسوء الأفعال، و ذمیم الأعمال. فتذکروا فی الخیر و الشرّ أحوالهم، و احذروا أن تكونوا أمثالهم).

در این جمله امام علیه السلام به سرنوشت اقوامی، همچون قوم عاد، ثمود و قوم نوح و قوم لوط و سرنوشت فرعونها و نمرودها عذابهایی که بر اثر اعمال زشتشان بر سر آنها فرو آمد اشاره می کند و همه را از مبتلا شدن به چنان سرنوشتی بر حذر می دارد.

تعبیر به «سوء الأفعال و ذمیم الأعمال» ممکن است تأکید بر روی یک معنا باشد و آن کارهای زشت و ناپسند است. این احتمال نیز وجود دارد که «سوء افعال» اشاره به اعمال گناه آلود باشد و «ذمیم اعمال» ناظر به کارهای ناپسند، هرچند به مرحله گناه نیز نرسد؛ مانند غفلت از جان محرومان و ترک انصاف وجود و بخشش و ایثار که مورد نکوهش عقل و خرد است.

آن گاه بعد از بیان این اجمال به تفصیل می پردازد، همان روشی که قرآن مجید، کرارا از آن برای بیان مسائل مهم استفاده می کند، می فرماید: «هرگاه به تفاوت دو حال آنها

(پیروزی و شکست) بیندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را برای آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست؛ «فإذا تفكرتم في تفاوت حالهم، فالزموا كل أمر لزم العزّه به شأنهم، و زاحت الأعداء له عنهم، و مدّت العافيه به عليهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت الكرامه عليه جيلهم» .

سپس امام، عواملی را که باعث فراهم شدن این امور پنجگانه (عزت، شکست دشمن، عافیت، نعمت و کرامت) شد به این صورت بیان می فرماید: «(این امور عبارتند از) پرهیز از تفرقه و پراکندگی، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن است»؛ (من الاجتناب للتفرقه، و اللزوم للألفه، و التحاضّ علیها، و التواصي بها) .

این عوامل چهارگانه گرچه همه به مسئله اتحاد و وحدت بازمی گردد؛ ولی هر یک از تعبیرات ناظر به نکته ای است؛ اجتناب از فرقه ناظر به نفی عوامل تفرقه است و لزوم الفت، ناظر به اثبات عوامل وحدت است. «تحاض» اشاره به تشویق است (احتمالا تشویقهای عملی) و «تواصي» اشاره به سفارش کردن از طریق بیان است. و همه اینها در مسیر اتحاد صفوف و یکدلی است.

سپس امام علیه السلام به جنبه منفی این مسئله؛ یعنی تفرقه و عوامل آن می پردازد و با تعبیری پرمعنا به آنها هشدار می دهد که از عوامل اختلاف به شدت پرهیزند، می فرماید:

«از هر کاری که ستون فقرات آنها را درهم شکست و قدریشان را سست کرد اجتناب کنید»؛ (و اجتنبوا كل أمر كسر فقرتهم (۱)، و أوهن مئتهم (۲)) .

ص: ۴۵۵

۱- ۱). «فقره» به معنای مهره پشت است که جمع آن «فقرات» است و به منزله ستونی است که پشت انسان را نگه می دارد و به او اجازه خم و راست شدن می دهد.

۲- ۲). «منه» به معنای قوت است و «منت» بر وزن «عزت» به معنای نعمت بزرگ است که موجب قدرت و قوت می شود و به گفته راغب در مفردات در اصل از «من» که واحد وزن است گرفته شده است.

در ادامه این سخن بعد از ذکر این اصل کلی، انگشت بر عوامل خاص آن می گذارد و می فرماید: «عوامل اختلاف آنها» از کینه های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن بود؛ (من تضاغن القلوب، و تشاحن الصّیّ دور، و تدابر النفوس، و تخاذل الأیدی).

این چهار عامل، عوامل اصلی اختلافند که بعضی جنبه باطنی دارد؛ مانند کینه هایی که در سینه ها پنهان است و حسادت و بخل، و بعضی جنبه ظاهری دارد؛ مانند پشت به یکدیگر کردن و در برابر حوادث برادران و دوستان و مؤمنان را تنها گذاشتن. آری! این امور در هر قوم و ملتی پیدا شود پشتشان را می شکنند و قدرشان را می گیرد.

ص: ۴۵۶

اشاره

و تدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم، كيف كانوا في حال التّحصيص و البلاء. ألم يكونوا أثقل الخلائق أعباء، و أجهد العباد بلاء، و أضيّق أهل الدّنيا حالا. اتّخذتهم الفراعنه عبيدا فساموهم سوء العذاب، و جرّ عوهم المرار، فلم تبحر الحال بهم في ذلّ الهلكه و قهر الغلبه، لا- يجدون حيله في امتناع، و لا- سييلا- إلى دفاع. حتّى إذا رأى الله سبحانه جدّ الصّبر منهم على الأذى في محبّته، و الاحتمال للمكروه من خوفه، جعل لهم من مضايق البلاء فرجا، فأبدلهم العزّ مكان الذلّ، و الأمن مكان الخوف، فصاروا ملوكا حكاما، و أئمه أعلاما، و قد بلغت الكرامه من الله لهم ما لم تذهب الآمال إليه بهم .

ترجمه

در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟ آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بنندگان(خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت تری قرار نداشتند؟ فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته آنها را در بدترین شکنجه ها قرار دادند و تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلّت و هلاکت به سبب قهر و غلبه ظالمان ادامه یافت.

نه چاره ای داشتند که از آن وضع سر باز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می یافتند، تا زمانی که خداوند سبحان جدّیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملايمات در مسیر

محبتش و تحمل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگناهای بلا برای آنان فراهم ساخت؛ ذلت را به عزت، و ترس و ناامنی را به امتیت مبدل کرد و آنها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی کرد.

شرح و تفسیر: عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

با توجه به اینکه موضوع اصلی این خطبه مبارزه با کبر و غرور و تعصبهای منفی است و در فصل سابق امام علیه السلام توجه مخاطبان خود را به احوال امتهای پیشین و پیروزیهای آنها در سایه اتحاد و اتفاق بیان نمود، در این فصل بار دیگر مخاطبان را به مطالعه احوال پیشینیان و امتحانات سخت و سنگین آنان جلب می کند و نشان می دهد چگونه در برابر امتحانات الهی بر دشمن پیروز شدند و عزت و عظمت و امتیت را خداوند به آنها بازگرداند و می فرماید: «در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟» (و تدبروا احوال الماضین من المؤمنین قبلکم، کیف کانوا فی حال التّمحیص و البلاء).

در ادامه این بحث، به شرح امتحانات سخت آنها پرداخته، می فرماید: «آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت تری قرار نداشتند؟» (ألم یکنوا أثقل الخلائق أعباء (۱)، و أجهد العباد بلاء، و أضیق أهل الدّنيا حالا).

سپس به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و انگشت بر مشکلات سخت زندگی آنها گذارده، می افزاید: «فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته ایشان را در

ص: ۴۵۸

۱- ۱). «اعباء» جمع «عباً» بر وزن «فکر» به معنای بار سنگین است.

بدترین شکنجه‌ها قرار دادند، تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به سبب سلطه و قهر ظالمان ادامه یافت؛ نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند!؛ (اتخذتهم الفراعنه عبيدا فساموهم (۱) سوء العذاب، و جرعوهم المرار (۲)، فلم تبرح الحال بهم في ذل الهلكه و قهر الغلبه، لا يجدون حيله في امتناع، ولا سيلا إلى دفاع).

گرچه مشکلات زندگی اقوام پیشین و امتحانات سخت و سنگین آنها محدود به زمان فراعنه نبود؛ ولی از آنجا که در قرآن مجید بارها به مشکلات عظیم بنی اسرائیل در زمان فرعون اشاره شده و همه مسلمانان با آنها آشنا هستند، امام علیه السلام مخصوصا به زندگی آنها اشاره می‌کند که از یک سو همه آنان را به صورت بردگان درآورده بودند و سخت‌ترین کارها را از آنها می‌کشیدند و کمترین امکانات را در اختیارشان می‌نهادند و در صورت احساس خطر مردانشان را می‌کشتند و زنان را برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگاه می‌داشتند. سالیان دراز بر آنها گذشت و هیچ راهی برای نجات نیافتند ولی سرانجام لطف خداوند شامل حال آنها شد و به طرز معجزه آسایی بر دشمنان پیروز شدند. و فراعنه و اعوان آنها را به دیار عدم فرستاد، همان طور که در ادامه سخن می‌فرماید: «(این صف همچنان ادامه یافت) تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر محبتش و تحمیل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگناهای بلا- برای آنان قرار داد»؛ (حتی إذا رأى الله سبحانه جد الصبر منهم على الأذى في محبته، و الاحتمال للمكروه من

ص: ۴۵۹

-
- ۱- ۱). «ساموا» از ریشه «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای جستجوی چیزی کردن و یا تحمیل کار به دیگری آمده و از آن یک نوع ادامه و استمرار نیز استفاده می‌شود، بنابراین جمله «ساموهم..» مفهومش آن است که پیوسته آنها را شکنجه می‌دادند.
- ۲- ۲). «مرار» در اصل نوعی درخت با برگ و چوب بسیار تلخ است. سپس به هر حادثه تلخ و ناگواری اطلاق شده است.

خوفه، جعل لهم من مضایق البلاء فرجا) .

آری! هنگامی که انسان از میدان امتحان سربلند درآید خداوند ابرهای تیره و تار مشکلات را کنار می زند و آفتاب درخشان پیروزی چهره خود را نمایان می سازد. آن گونه که درباره حضرت موسی و یارانش و اقوام دیگری همانند آنها واقع شد.

امام علیه السلام در این جمله تنها اشاره ای کلی به پیروزی آنها کرده، سپس در ادامه سخن، آن را شرح می دهد و می فرماید: «ذَلَّتْ رَأْسًا لِبَرَاءَتِهِمْ مِنْكُمْ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ» (و با این عنایت الهی) و آنها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی کرد؛ (فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الدَّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مَلُوكًا حَكَّامًا، وَأُمَّةً أَعْلَامًا، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ) .

قرآن مجید در مورد بنی اسرائیل و فرعونیان در این زمینه توضیح بیشتری دارد که زوایای این پیروزی را نشان می دهد، می فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های فراوان دیگر که در آن غرق بودند این گونه ما آن (اموال و حکومت) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «وَأَنْتُمْ عَلَى الْأَرْضِ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». (۲)

ص: ۴۶۰

۱- ۱) . دخان، آیه ۲۵-۲۸.

۲- ۲) . قصص، آیه ۵.

اشاره

فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعه، والأهواء مؤتلفه، والقلوب معتدله، والأیدی مترادفه، والسّيوف متناصره، والبصائر نافذه، والعزائم واحده. ألم يكونوا أربابا في أقطار الأرضين، و ملوكا على رقاب العالمين! فانظروا إلى ما صاروا إليه في آخر أمورهم، حين وقعت الفرقة، و تشتت الألفه، و اختلفت الكلمه و الأئفده، و تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحاربين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضاره نعمته، و بقي قصص أخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين.

ترجمه

بنگرید (اقوام پیشین در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود چگونه بودند آیا) (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند، حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی و اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد باهم پرداختند (در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها گرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان.

اتحاد و پراکندگی، مهم ترین عامل پیروزی و شکست

امام علیه السلام پس از سخنان پرمعنایی که درباره اقوام پیشین و سرنوشت عبرت انگیز آنها بیان فرمود، در این بخش از خطبه به نتیجه گیری پرداخته و روی عامل اصلی پیروزی و شکست که همان اتحاد صفوف و اختلاف است، انگشت می نهد و با تعبیرات گوناگونی در ضمن هفت جمله ابعاد وحدت کلمه را منعکس می کند و می فرماید: «بنگرید (اقوام پیشین) در آن هنگام که جمعیتهاشان متحد، خواسته ها هماهنگ، اندیشه ها معتدل، دستها پشتیبان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیده ها نافذ و تصمیمها یکی بود، چگونه بودند؟ آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی کردند؟» (فانظروا کیف كانوا حيث كانت الأملاء (1) مجتمعه، والأهواء مؤتلفه، والقلوب معتدله، والأیدی مترادفه، والسیوف متناصره، والبصائر نافذه، والعزائم واحده. ألم یكونوا أربابا فی أقطار الأرضین، و ملوکا علی رقاب العالمین).

امام علیه السلام در این عبارات زیبا و پرمعنا اتحاد و اتفاق را در همه مظاهرش بیان کرده، آن را عامل سربلندی و حاکمیت و قدرت عظیم شمرده است؛ اتفاق در خواسته ها، اتفاق در برنامه ها و تصمیمها، اتفاق در عمل، اتفاق به هنگام صلح و جنگ و در یک کلمه، اتحاد صفوف در جمیع مظاهر حیات.

دلیل این سخن کاملا روشن است؛ افراد هر کدام به تنهایی قدرت زیادی ندارند و همچون قطره ای هستند که اگر در بیابانی قرار گیرند با یک تابش آفتاب و وزش باد بخار می شوند؛ ولی همین قطرها هنگامی که به هم پیوستند دریای خروشان را تشکیل می دهند که می تواند منبع هر گونه خیر و برکت باشد. تار عنکبوت به تنهایی به قدری

ص: ۴۶۲

۱- ۱). «املاء» جمع «ملاء» به معنای جمعیت و گاه به معنای جمعیت خاصی مانند اشراف یک قوم است.

ضعیف و کم دوام است که در برابر یک نسیم مقاومت نمی کند؛ اما امروز آنها را به هم می تابند و جلیقه های ضد گلوله درست می کنند که مقاومتش از هر چیز بیشتر است و این است نقش اتحاد و اتفاق.

صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی چون به هم برتافتی اسفندیارش نگسلد!

ممکن است جمله های فوق درباره بنی اسرائیل باشد. در آن زمانی که موسی بن عمران قیام کرد و صفوف آنها را متحد ساخت و عنایات الهی نیز شامل حال آنها شد و بر پهنه کشور مصر و سرزمینهای اطراف آن حاکم شدند و بعد از موسی حکومت های عظیمی؛ مانند حکومت داود و سلیمان تشکیل دادند. نیز ممکن است یک اصل کلی و عمومی باشد که بارها در تاریخ پیشینیان به وقوع پیوسته است که هر زمان اتحاد صفوف و اتفاق نظر و تصمیم و برنامه حاصل شد پیروزی به دنبال آن بود.

به هر حال بیان امام علیه السلام این حقیقت را منعکس می کند که گرچه برای پیروزی و پیشرفت و ترقی، عوامل زیادی وجود دارد؛ ولی از همه مهم تر مسئله اتحاد و اتفاق است.

در ادامه این سخن امام علیه السلام عامل اصلی شکست را یاد آور می شود که همان اختلاف نظر و تشتت صفوف است و در ضمن پنج جمله به ابعاد مختلف آن اشاره کرده، می فرماید: «حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی گرایید و اهداف و دلهایشان از هم دور شد و به گروه های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد باهم پرداختند (آری در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها بر گرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت گیرندگان»؛ (فانظروا إلی ما صاروا إلیه فی آخر أمورهم، حین وقعت الفرقة، و تشتت الألفه، و اختلفت الکلمه و الأفئده، و تشعبوا مختلفین، و تفرقوا متحاربین، قد خلع الله عنهم لباس کرامته، و سلبهم غضاره (۱))

ص: ۴۶۳

(۱- ۱). «غضاره» به معنای خوبی و شادابی و وسعت است.

نعمته، و بقی قصص أخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین).

آری! هنگامی که نیروهای یک ملت در مسیر اختلاف گام بردارند، الفت و محبت به پراکندگی و عداوت تبدیل شود و آتش اختلاف کلمه و تفرق افکار از میان آنها زبانه کشد.

به جای اینکه با دشمنی که قصد نابودی آنها را دارد بجنگند، به جنگ با خود می پردازند و نیروهایشان در این راه به هدر می رود. خداوند نیز دست مرحمتش را از سر آنها بر می دارد و لباس ذلت بر اندامشان می پوشاند.

این بخش از کلام امام علیه السلام نیز می تواند اشاره به سرگذشت بنی اسرائیل بعد از پیروزی های پی در پی باشد که بر اثر اختلاف و پراکندگی قدرت خویش را از دست دادند و در دنیا پراکنده و در به در شدند و نیز می تواند اشاره به همه اقوامی باشد که بعد از پیروزی در سایه اتحاد، دوران نکبت آنها به سبب کفران نعمت و اختلاف شروع شد و در سرایشی سقوط قرار گرفتند.

ص: ۴۶۴

فاعتبروا بحال ولد إسماعيل و بنى إسحاق و بنى إسرائيل عليه السلام. فما أشدّ اعتدال الأحوال، و أقرب اشتباه الأمثال!

تأملوا أمرهم فى حال تشبّتهم و تفرّقهم، ليالى كانت الأكاسره و القياصره أربابا لهم، يحتازونهم عن ريف الآفاق، و بحر العراق، و خضره الدنيا، إلى منابت الشّيح، و مهافى الرّيح، و نكد المعاش، فتركوهم عالّه مساكين إخوان دبر و وبر، أذلّ الأمم دارا، و أجدبهم قرارا، لا ياوون إلى جناح دعوه يعتصمون بها، و لا إلى ظلّ ألفه يعتمدون على عزّها. فالأحوال مضطربه، و الأيدى مختلفه، و الكثره متفرقه؛ فى بلاء أزل، و أطباق جهل! من بنات مؤؤوده، و أصنام معبوده، و أرحام مقطوعه، و غارات مشنونه.

ترجمه

اکنون از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب درس عبرت بگیرند.

چقدر احوال امتهای یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است! در کار آنها در آن زمان که گرفتار تشبّت و پراکندگی بودند بیندیشید، آن زمان که کسراها و قیصرها مالک و ارباب آنان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی آب و علف، محل وزش تندبادها و مکانهایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند، و آنها را به صورت گروهی فقیر و مسکین همنشین شتران مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. آنها را ذلیل ترین امتهای از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمینها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از

حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند، وضع آنها ناآرام، قدرتها پراکنده، جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، پرتش، قطع رحمها و جنگها و غارت‌های پی در پی از آثار آن دوران بود.

شرح و تفسیر: از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!

از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بحث مشروعی که در بخش‌های قبل درباره عوامل پیروزی و شکست اقوام پیشین بیان فرمود، انگشت روی مصادیق عینی این مطلب می‌گذارد و دست مخاطبان خویش را گرفته، به اعماق تاریخ گذشته می‌برد و سرگذشت فرزندان اسماعیل و اسحاق و بنی اسرائیل را به آنها نشان می‌دهد تا از آن عبرت بگیرند، می‌فرماید: «حال که چنین است از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب، درس عبرت بیاموزید، و چقدر احوال آنها یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است»؛ (فاعتبروا بحال ولد إسماعیل و بنی إسحاق و بنی إسرائيل علیه السلام. فما أشدّ اعتدال (۱) الأحوال، و أقرب اشتباه (۲) الأمثال!).

به این ترتیب امام به آنها توصیه می‌کند که با مقایسه حال خود به پیشینیان، عوامل پیروزی را از شکست بشناسند و در دام شیطان و هوای نفس و تعصب و غرور گرفتار نشوند.

باید توجه داشت که فرزندان ابراهیم به سه شاخه تقسیم شدند. یک شاخه

ص: ۴۶۶

۱-۱). «اعتدال» معنای معروفی دارد و آن میان حد افراط و تفریط است و معنای دیگری و آن مساوات دو چیز و شباهت آنها به یکدیگر است (هر کدام عدل دیگری است) و در عبارت بالا همین معنا مراد است.

۲-۲). «اشتباه» نیز دو معنا دارد؛ نخست در فهم یا انجام چیزی راه خطا رفتن و دوم شباهت دو چیزی به یکدیگر است و در اینجا معنای دوم اراده شده است.

بنی اسماعیل بودند که اجداد پیامبر اکرم را تشکیل می دادند و دیگر بنی اسحاق بودند که به دو شاخه تقسیم شدند؛ گروهی فرزندان یعقوب بودند که بنی اسرائیل را تشکیل می دهند و گروهی فرزندان «عیسو» که «ادومیان» از نسل آنها هستند (ادومیان قوم نیرومندی بودند که در منطقه «ادوم» بخش جنوبی بحر المیت تا شمال عربستان زندگی می کردند).

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا وجود دارد که امام یک قانون کلی بیان می کند و می فرماید: «تاریخ پیوسته تکرار می شود و اقوام و امت ها همواره، شرایط مشابهی دارند که هرملتی از آن می تواند به سرنوشت خودش پی ببرد».

آن گاه به شرح و بسط این سخن پرداخته و از روش اجمال و تفصیل که روش مؤثری برای بیان حقایق است بهره می گیرد، می فرماید: «در کار آنها که گرفتار تشّت و پراکندگی بودند، بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و اربابشان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی آب و علف، محل وزش تندبادها و مکانهایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند»؛ (تأملوا أمرهم فی حال تشّتهم و تفرّقهم، لیلی کانت الأكاسره (۱) و القیاصره (۲) اربابا لهم، یحتازونهم (۳) عن ریف (۴) الآفاق، و بحر العراق، و خضره الدنیا، إلی منابت الشّیح (۵)، و مهافی (۶) الرّیح، و نکد (۷) المعاش).

ص: ۴۶۷

-
- ۱- ۱. «اکاسره» جمع «کسری» (به کسر و فتح کاف) لقب عمومی برای پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بوده است. (مثل واژه شاه)
 - ۲- ۲. «قیاصره» جمع «قیصر» بر وزن «حیدر» لقب عمومی پادشاهان روم؛ مانند فرعون که لقب عمومی پادشاهان مصر بوده است.
 - ۳- ۳. «یحتازونهم» از ریشه «حیازت» به معنای در اختیار گرفتن و تملک کردن چیزی است و در اینجا به معنای برگرفتن آن افراد از سرزمینهای آباد و سرسبز و تبعید کردنشان به جای دیگر است.
 - ۴- ۴. «ریف» یعنی زمین حاصلخیز و پربرکت.
 - ۵- ۵. «شیح» گیاه تلخ و خوشبویی است که در بیابانها می روید و در فارسی به آن درمنه می گویند.
 - ۶- ۶. «مهافی» جمع «مهفی» به معنای محلی است که تندبادها در آن می وزد.
 - ۷- ۷. «نکد» به معنای شیء قلیل است.

اشاره به اینکه زندگی پربرکت شهری و روستایی را از آنها گرفتند و آنان را به بیابانها راندند و در محیطهای بی آب و علف آواره ساختند.

در ادامه می افزاید: «آنان را به صورت گروهی فقیر و مسکین، همنشین شتران مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. (شغلشان ساربان، خوراکشان شیر شتر، لباس و خیمه هایشان از پشمهای خشن تهیه می شد) آنها را دلیل ترین امتهای از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمینها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند؛ (فتر کوهم عاله (۱) مساکین اخوان دبر (۲) و وبر (۳)، اذّل الأمم دارا، و أجدبهم قرارا لا یاوون (۴) إلى جناح دعوه يعتصمون بها، و لا إلى ظلّ ألفه يعتمدون علی عزّها) .

سپس امام به شرح نتیجه این وضع پرداخته، می فرماید: «حالات آنها ناآرام، قدرتها پراکنده جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرورفتند، دختران زنده به گور شده، پنهانهای مورد پرستش، قطع رحمها و جنگها و غارتها پی در پی از آثار آن بود؛ (فالأحوال مضطربة، و الأیدی مختلفه، و الکثره متفرقه، فی بلاء أزل (۵)، و أطباق جهل! من بنات مؤوده (۶)، و أصنام معبوده، و أرحام مقطوعه،

ص: ۴۶۸

-
- ۱- ۸). «عاله» جمع «عائل» به معنای فقیر است و «عیلوله» برطرف ساختن نیازهای دیگری است.
 - ۲- ۹). «دبر» جمع «دبره» بر وزن «شجره» یعنی جراحت و زخم پشت حیوان.
 - ۳- ۱۰). «وبر» پشم شتر (و گاه به خصوص کرک گفته می شود) و منظور از اخوان وبر در عبارت بالا، ساربان شتر است.
 - ۴- ۱۱). «یاوون» از ریشه «اواء» بر وزن «کتاب» به معنای وارد شدن و سکنا گزیدن در مکانی است.
 - ۵- ۱۲). «ازل» به معنای تنگ و سخت است؛ به معنای حبس کردن نیز آمده است.
 - ۶- ۱۳). «مؤوده» از «وآد» بر وزن «رعد» در اصل به معنای ثقل و سنگینی است. سپس به دخترانی که در زیر خاک در عصر جاهلیت پنهان می کردند نیز اطلاق شده، زیرا آنها را در زیر خاک پنهان می کردند و انبوهی خاک و سنگ به روی آنها می ریختند.

اشاره به اینکه اختلاف و پراکندگی و تشّت آرا و افکار، همیشه بلاهای شدیدی بر سر جوامع انسانی نازل می کند و آنها را در جهل و نادانی فرومی برد، همان گونه که تاریخ درباره جاهلیت عرب نشان می دهد که دست به اعمال ضدانسانی وحشتناکی می زدند که امام به چهار نمونه آن اشاره فرموده است؛ دخترانشان را به بهانه حفظ حرمت و ابراز غیرت و یا نجات از ننگ زنده به گور می کردند و سنگ و چوبهایی را که با دست خود ساخته و پرداخته بودند، می پرستیدند. هر قبیلۀ ای بتی مخصوص به خود داشتند.

قریش، بنی کنانه، اوس و خزرج بت «منات» پرستش می کردند. بنی ثقیف، بتهای «لات و عزی» و هذیل بت «سواع» و قبیلۀ بنی کلب بت «ود» و طوایف دیگر بتهای دیگر را، بت «هبل» به عنوان بزرگترین بت بر فراز کعبه نصب شده بود و بتهای «اساف» و «نائله» بر صفا و مروه قرار داشت و همه در برابر این سه بت تعظیم می کردند و خانه کعبه که کانون توحید و یگانه پرستی بود تبدیل به بتخانه ای بزرگ شده بود.

قطع رحم، در کلام امام می تواند اشاره به کشتن فرزندان به علت فقر یا به عنوان عبادت در مقابل بتها بوده باشد و «غارات مشنونه» اشاره به جنگهای متعددی است که در عصر جاهلیت میان قبائل عرب به بهانه های واهی درمی گرفت و به گفته بعضی از مورخان هیچ گاه آتش این جنگها خاموش نشد تا اسلام ظهور کرد و به جنگهای قبیلگی و کشتن پسران و دختران و پرستش بتها پایان داد.

این است سرنوشت کسانی که رشته اتحاد را پاره کنند و به پراکندگی و نفاق روی آورند که در میان هر قوم و ملتی به شکلی ظهور می کند و منحصر به عصر جاهلیت نیست.

ص: ۴۶۹

۱-۱). «غارات» جمع «غاره» در اصل به معنای هجوم بردن است و هنگامی که هجوم از هر طرف باشد «غارات مشنونه» گفته می شود و چون حملات در بسیاری از اوقات توأم با بردن اموال است واژه غارتگری در فارسی به معنای بردن اموال اطلاق شده؛ ولی ظاهراً در عربی به این معنا نیامده است.

۲-۲). «مشنونه» از «شن» بر وزن «ظن» به معنای هجوم بردن از هر طرف است.

قطره ها و دریا!

شاید این سخن را کرارا شنیده باشید که قطره های باران هر کدام به تنهایی قوت و قدرتی ندارند، اما هنگامی که به هم پیوستند و تشکیل نهر عظیمی دادند و پشت سر نیرومندی متراکم شدند می توانند کارهای بزرگی را انجام دهند از جمله نیروی مهم برق تولید می کنند که کارخانه های عظیمی را به حرکت درمی آورد، فضای شهرها و روستاها را روشن می سازد و مزارع و باغهای گسترده ای را آبیاری می کند و در یک کلام حیات و زندگی می بخشد.

انسانها نیز همین گونه اند؛ هر انسانی هر قدر قوی و نیرومند باشد به تنهایی کاری از او ساخته نیست، همچون یک قطره درشت باران؛ ولی هنگامی که این نیروهای کوچک به هم پیوستند دنیا را تکان می دهند. نه تنها در میدان نبرد با دشمن سدّ عظیمی ایجاد می کنند، در عالم اقتصاد و علم و دانش نیز سبب پیشرفت های عظیمی می شوند. اگر قطرات علم دانشمندان در طول تاریخ و در جوامع بشری به هم نمی پیوست امروز شاهد و ناظر این پیشرفتهای علمی نبودیم و تمدن بشر همچون تمدن دوران حجر بود.

هنگامی که اختلاف در جوامع انسانی ظاهر شود نه تنها پیشرفتی حاصل نمی گردد، بلکه همه قدرت و قوت در مبارزه با یکدیگر نابود می گردد و اثری جز ویرانی و عقب ماندگی نخواهد داشت.

امام علیه السلام در این خطبه شریفه بارها بر این معنا تأکید فرمود و مخاطبان خود را به اعماق تاریخ بشریت برده و نتیجه اتحاد و اختلاف را آشکارا به آنها نشان می دهد.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بر این موضوع تأکید بسیار زیادی شده است؛ ولی همیشه به دست آوردن اتحاد صفوف کار آسانی نیست. آفات زیادی دارد؛ از جمله تعصّبها و تکبر و خودبزرگ بینی و ترجیح منافع محدود کوتاه مدت، بر منافع گسترده

درازمدت که امام علیه السلام در این خطبه به آن اشاره فرموده از آفات مهمّ وحدت است.

امام علیه السلام در خطبه های دیگر نهج البلاغه نیز بر این معنا تأکید کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۲۷ خواندیم که می فرماید: «وإياكم و الفرقة فإنّ الشاذّ من الناس للشيطان كما أنّ الشاذّ من الغنم للذئب؛ از جدایی و تفرقه بپرهیزید، زیرا افراد تنها و جدا از جمعیت نصیب شیطانند، همان گونه که گوسفند جدا از گله طعمه گرگ است».

در خطبه ۸۶ نیز تعبیر گویای دیگری دارد که می فرماید: «و لا تباغضوا فإنّها الحالقه؛ باهم دشمنی نکنید که دشمنی و عداوت هر خیر و برکتی را از بین می برد».

این سخن را با پیام مهمی از قرآن مجید پایان می دهیم که می فرماید: «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم و اصبروا إنّ الله مع الصابرين» نزع مکنید که سست خواهید شد و قوت و قدرت شما از دست خواهد رفت و صبر و استقامت (در برابر عوامل نفاق) داشته باشید که خدا با صابران است». (۱)

ص: ۴۷۱

اشاره

فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم، وجمع على دعوته ألفتهم: كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها، وأسالت لهم جداول نعيمها، والتفت المله بهم في عوائد بركتها، فأصبحوا في نعمتها غرقين، و في خضره عيشها فكهين. قد تربعت الأمور بهم، في ظل سلطان قاهر، و آوتهم الحال إلى كنف عزّ غالب، و تعطفّت الأمور عليهم في ذرى ملك ثابت. فهم حكّام على العالمين، و ملوك في أطراف الأرضين. يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم، و يمضون الأحكام فيمن كان يمضيها فيهم. لا تغمز لهم قناه، و لا تفرع لهم صفاه .

ترجمه

اکنون به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد (بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترده و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت، آیین حقّ با همه برکاتش آنان را دربر گرفت تا آنجا که در میان نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند.

امور آنها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد و تحت حمایت عزّت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قله های حکومتی پایدار، سامان یافت.

در سایه این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و سلاطین گرداگرد زمین و بر کسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند و احکام را درباره کسانی به اجرا

در آوردند که در گذشته آنها مجریان امور بودند، نه نیزه های آنها کج می شد و نه سنگ آنان درهم می شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست ناپذیر بود).

شرح و تفسیر: اسلام به شما قدرت و عظمت داد

اسلام به شما قدرت و عظمت داد

به دنبال بحثی که امام علیه السلام در بخش گذشته این خطبه درباره بدبختیهای عصر جاهلیت و مشکلات و نابسامانیها و فقر و ناامنی بیان فرمود، در این بخش از خطبه به شرح برکاتی که در سایه قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اتحاد و اتفاق و الفت مردم به یکدیگر نصیب آنها شد، پرداخته و با عباراتی بسیار گویا و زیبا آن را تشریح می کند و می فرماید:

«به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد»؛ (فانظروا إلی مواقع نعم الله علیهم حین بعث إلیهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم، و جمع علی دعوته ألفتهم).

آری در عصر جاهلیت، هر قوم و قبیله ای، بلکه هر فردی دنبال منافع و هوا و هوس خویش بود و اختلاف و پراکنندگی عظیمی بر آنها حاکم شده بود؛ ولی خداوند در سایه توحید و آیین اسلام همه را در زیر یک پرچم گردآوری کرد و تحت یک فرمان قرار داد و در سایه همین امر همه چیز دگرگون شد.

آن گاه به شرح این نعمتها پرداخته و با تشبیهات و استعارات زیبایی آنها را یک به یک برمی شمارد و می افزاید: «(بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت و آیین حق با همه برکاتش آنان را دربر گرفت تا آنجا که در میان نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند»؛ (کیف نشرت النعمه علیهم جناح کرامتها، و أسالت لهم جداول (۱))

ص: ۴۷۴

۱-۱). «جداول» جمع «جدول» به معنای جوی آب است.

نعیمها، و التفت المله بهم فی عوائد برکتها، فأصبحوا فی نعمتها غرقین، و فی خضره عیشها فکھین (۱).

امام علیه السلام نخست نعمتهای الهی را به پرنده ای تشبیه می کند که جوجه های خود را زیر بال و پر می گیرد و به آنها گرمی و آرامش و امتیث می بخشد، سپس آن را به نهرهای آب زلالی تشبیه می کند که به سوی مزارع و باغها در حرکت است و آنها را خرم و سرسبز و شاداب می سازد و نتیجه آن را غرق شدن در نعمتها و آسوده زیستن در یک زندگی شیرین و آرام ذکر می کند.

در ادامه این سخن، به نعمت مهم حکومت اسلامی، حکومتی مقتدر و سرفراز اشاره کرده، می فرماید: «امور آنها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد، و تحت حمایت عزت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه های حکومتی پایدار، سامان یافت»؛ (قد تربعت (۲) الأمور بهم، فی ظلّ سلطان قاهر، و أوتهم الحال إلی کنف عزّ غالب، و تعطفت الأمور علیهم فی ذری (۳) ملک ثابت).

تاریخ اسلام، بهترین گواه بر صدق تمام تعبیرات امام علیه السلام در زمینه پیروزی عرب بالخصوص و مسلمانان عموماً در سایه اسلام است، چیزی که مورخان شرق و غرب همه به آن معتقدند.

در پایان این سخن اشاره به پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان کرده و با تعبیری رسا می فرماید: «در سایه این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و سلاطین گرداگرد زمین

ص: ۴۷۵

۱-۱). «فکھین» جمع «فکه» بر وزن «خشن» به معنای شادمان و خندان است و در اصل از «فکاهه» بر وزن قبالة به معنای مزاح کردن و خندیدن گرفته شده است. بعضی معتقدند ریشه اصلی آن «فکاهه» به معنای میوه است گویی شوخیها و مزاحها همچون میوه های شیرینی است که از آن لذت می برند.

۲-۲). «تربعت» از «تربیع» به معنای چهار زانو نشستن است. سپس به معنای اقامت در مکانی با آرامش و اطمینان به کار رفته است.

۳-۳). «ذری» جمع «ذروه» (به ضم ذال و کسر آن) قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلّه کوهها گفته می شود.

و بر کسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند، و احکام را درباره کسانی که در گذشته مجریان امور بودند، نه نیزه های آنها کج می شد و نه سنگ آنان درهم می شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست ناپذیر بود)؛ (فهم حکام علی العالمین، و ملوک فی أطراف الأرضین. یملکون الأمور علی من کان یملکها علیهم، و یمضون الأحکام فیمن کان یمضیها فیهم! لا تغمز (۱) لهم قناه (۲)، و لا تفرع (۳) لهم صفاه (۴)).

اشاره به اینکه پادشاهان و حاکمانی که در دوران قبل آنها را بر اثر اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی به بند می کشیدند و برده و بنده خود می ساختند، در سایه اتحاد و قدرتی که مسلمین از ایمان گرفته بودند در برابر آنان زانو زدند و به نیروی شکست ناپذیری مبدل شدند.

یکی از مستشرقین می گوید: قدرت مسلمین به جایی رسیده بود که اگر کسی به فکر مبارزه با آنها می افتاد، می گفتند: دیوانه است و عقل خود را از دست داده است.

ص: ۴۷۶

۱- ۱). «تغمز» از ریشه «غمز» بر وزن «طنز» به معنای اشاره با چشم و دست برای عیب جویی است و گاه به معنای کج و معوج شدن به کار می رود و در جمله بالا معنای دوم مراد است.

۲- ۲). «قناه» به معنای نیزه و گاه به معنای عصا آمده است و به کاریز و مسیر آبها که به صورت مستقیم کشیده می شود، قنات می گویند و در اینجا به معنای نیزه است.

۳- ۳). «لا تفرع» از ریشه «فرع» بر وزن «فرع» یعنی کوبیدن چیزی بر روی چیزی به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد.

۴- ۴). «صفاه» به معنای تخته سنگ پهن و صاف و در جمله بالا کنایه از قدرت است.

ألا وإنكم قد نفضتم أيديكم من حبل الطاعة، وثلتم حصن الله المضروب عليكم، بأحكام الجاهليّة. فإنّ الله سبحانه قد امتنّ على جماعه هذه الأئمّه فيما عقد بينهم من حبل هذه الألفه التي ينتقلون في ظلّها، وياوون إلى كنفها، بنعمه لا يعرف أحد من المخلوقين لها قيمه، لأنّها أرجح من كلّ ثمن، وأجلّ من كلّ خطر.

و اعلموا أنّكم صرتم بعد الهجره أعرابا، و بعد الموالاه أحرابا. ما تتعلّقون من الإسلام إلا باسمه، و لا تعرفون من الإيمان إلا رسمه.

تقولون: النار و لا العار! كأنكم تريدون أن تكفّوا الإسلام على وجهه انتهاكا لحريمه، و نقضا لميثاقه الذي وضعه الله لكم حرما في أرضه، و أمنا بين خلقه. و إنكم إن لجأتم إلى غيره حاربكم أهل الكفر، ثم لا جبرائيل و لا ميكائيل و لا مهاجرون و لا أنصار ينصرونكم إلا المقارعه بالسيف حتّى يحكم الله بينكم.

و إنّ عندكم الأمثال من بأس الله و قوارعه، و أيامه و وقائعه، فلا تستبطنوا وعيده جهلا بأخذه، و تهاونا ببطشه، و يأسا من بأسه. فإنّ الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين أيديكم إلا لتركهم الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. فلعن الله السيّفهاء لركوب المعاصي، و الحلماء لترك التناهي.

ألا و قد قطعتم قيد الإسلام، و عطّتم حدوده، و أمّتم أحكامه .

آینده تاریکی در انتظار شماست!

آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید، خداوند سبحان بر این امت ممت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در نهایت امتیت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز باارزشی پرارزش تر است.

بدانید شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) باز گشتید و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کردید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید. شما می گوید: «النار و لا العار» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امتیت خلقش شمرده، نقض کنید.

شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند و شکست و زبونی شما فرارسد.

نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد (در قرآن مجید) در دسترس شماست. بنابراین تهدیدهای الهی را به جهت جهل و سبک شمردن خشم پروردگار و ایمنی از کیفر او دور نشمرید، زیرا خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت. آگاه

باشید شما رشته اسلام را قطع کردید و حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را به نابودی کشانیدید (با این حال انتظار نجات دارید؟!).

شرح و تفسیر: از تعصّب و تفرقه بپرهیزید

از تعصّب و تفرقه بپرهیزید

به دنبال بحثی که در فرازهای گذشته درباره بنی اسرائیل و ضعف آنها قبل از قیام موسی علیه السلام سپس قدرت و قوت آنان در سایه این قیام وحدت ساز و آن گاه ضعف و ذلت مجدد به جهت پشت کردن به آیین موسی بیان فرمود، همین مراحل سه گانه را درباره مسلمانان یادآور می شود: مرحله اول که مربوط به عصر جاهلیت بود و مرحله دوم که ارتباط با عصر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و آن همه موفقیت ها و پیروزی ها داشت، در بخش های سابق این خطبه گذشت. اکنون امام در این بخش به بیان مرحله سوم که دوران عقب گرد مسلمانان از وحدت و پیروزی پیشینه است، پرداخته چنین می فرماید:

«آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید»؛ (ألا و إنکم قد نفضتم (۱) أیدیکم من جبل الطّاعه، و ثلتم (۲) حصن الله المضروب علیکم، بأحكام الجاهلیه).

سپس به شرح این سخن پرداخته، می افزاید: «چنان که خداوند سبحان بر این امت ممت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در امتیت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز باارزشی پرارزش تر است»؛ (فإن الله سبحانه قد امتن علی جماعه هذه الأمه فیما عقد بینهم من جبل

ص: ۴۷۹

۱- ۱). «نفضتم» از ریشه «نفض» بر وزن «نبض» به معنای تکان دادن چیزی است برای فروریختن اشیایی که در آن است و تعبیر بالا به معنای رها ساختن رشته طاعت الهی است.

۲- ۲). «ثلتم» از ریشه «ثلم» بر وزن «عزم» به معنای شکستن و سوراخ کردن و شکاف دادن است.

هذه الألفه التي ينتقلون في ظلها، وياوون إلى كنفها (۱)، بنعمه لا يعرف أحد من المخلوقين لها قيمه، لأنها أرجح من كل ثمن، و أجل من كل خطر).

این تعبیّرات بلند و بالا همه درباره اهمیّت اتحاد و الفت است، همان چیزی که قرآن بارها بر آن تأکید کرده از جمله می فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمتش، برادر شدید». (۲) و (۳)

در ادامه این سخن با صراحت بیشتری می فرماید: «بدانید شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) باز گشتید و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده اید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید»؛ (و اعلموا انکم صرتم بعد الهجرة اعرابا، و بعد الموالاه احرابا. ما تتعلّقون من الإسلام إلا باسمه، و لا تعرفون من الإيمان إلا رسمه).

امام در این چند جمله نگرانی شدید خود را از وضع مسلمانان آن زمان ابراز می دارد که چگونه تعصبات قبیله‌گی در میان آنها به شدت آشکار شده بود، همان چیزی که پیامبر

ص: ۴۸۰

۱- ۱). «کنف» به معنای حمایت و حفاظت و سایه و پناه است.

۲- ۲). آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳- ۳). نمونه های عینی این فرمان قرآنی و تعلیمات امام علیه السلام را در این خطبه با چشم خود در ایام مشاهده کردیم. دشمنان اسلام و استعمارگران غرب نقشه های خطرناکی برای کشورهای اسلامی لبنان کشیده بودند که آن را به وسیله عمال نفوذی خود تحت سیطره قرار دهند؛ هم فکر اسرائیل را از این ناحیه آسوده کنند و هم سکویی باشد برای دست انداختن به سایر کشورهای اسلامی؛ ولی ملت لبنان در یک روز تاریخی (روز ۲۶ محرم الحرام ۱۴۲۶) دست اتحاد به هم دادند و گردهمایی عظیم میلیونی به راه انداختند و با یک زبان، بیزاری خود را از دشمنان ابراز داشتند و نقشه های آنها را نقش بر آب کردند: «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

اسلام آن را در سایه تعلیمات عالی اسلامی محو کرد و این تعصبات سرچشمه درگیری و خونریزی شد، لذا امام علیه السلام به آنها می فرماید: «شما دم از اسلام و ایمان می زنید؛ ولی تنها از اسلام نامی بر خود نهاده اید و از ایمان به تشریفاتی بسنده کرده اید. آری! شما شهادتین را بر زبان جاری می کنید و نماز و روزه ای در ظاهر انجام می دهید؛ ولی از اصول تعلیمات اسلام بی خبرید».

سپس امام به شرح این جمله سربسته پرداخته، می فرماید: «شما می گوئید: «النار و لا العار» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امتیث خلقش شمرده، نقض کنید؛ (تقولون: النار و لا العار! کأنکم تریدون أن تکفئوا [\(۱\)](#) الإسلام علی وجه انتهاکا لحريمه، و نقضا لميثاقه الذي وضعه الله لكم حرما فی أرضه، و أمنا بین خلقه) .

جمله شعارگونه «النار و لا العار» که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه اولین بار از زبان «اوس بن حارثه» [\(۲\)](#) شنیده شد و مفهومش این است که «ما از آتش استقبال می کنیم ولی ننگ را نمی پذیریم» در واقع از شعارهای متعصّی بین دور از اسلام است؛ آنها می گفتند:

«حاضریم به دوزخ برویم؛ اما حاضر نیستیم مثلا- فلان قبیله بر ما پیشی گیرد یا خونی از ما بریزد و انتقامش را دو چندان نگیریم». امام می فرماید: «مفهوم این سخن پشت کردن به اسلام و نقض پیمانهای الهی است».

جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: جمله «النار و لا العار» اگر در مورد اهداف مقدّس باشد جمله خوبی است؛ ولی اگر درباره افتخارات موهوم قبیله‌گی باشد سخن زشت و نادرستی است.

ص: ۴۸۱

۱- ۱). «تکفئوا» از ریشه «اکفاء» به معنای واژگون کردن است.

۲- ۲). او مردی بود که در عصر جاهلیت می زیست؛ ولی مطابق نقل نوه او «حمید بن منهب» جدّش اوس بن حارثه با هفتاد نفر از قبیله «طی» خدمت پیامبر رسید و با آن حضرت بیعت کرد. (اسد الغابه، ج ص ۱، ۱۴۱)

این سخن در صورتی صحیح است که «النار» به معنای آتش دوزخ نباشد، بلکه به معنای وسیعی باشد که شامل آتش مشکلات دنیوی نیز بشود. مثلاً گفته شود: «تن به مشکلات و حتی مرگ می دهیم اما ننگ سیطره کفار را بر بلاد اسلامی نمی پذیریم». به یقین این شعار صحیحی است؛ اما اگر گفته شود «تن به آتش دوزخ می سپاریم؛ اما ننگ برتری جویی فلان قبیله را نمی پذیریم» شعاری بسیار نادرست و همگون با تعصبات جاهلیت است.

بر این اساس آنچه در شرح نهج البلاغه محقق تستری آمده است که این تقسیم را سخن مضحکی می داند، درست به نظر نمی رسد، زیرا گویندگان این سخن نار را به معنای وسیع تفسیر کرده اند، هرچند آنچه در کلام امام علیه السلام از زبان متعصبان آن زمان آمده، منظور همان قسم منفی این شعار است.

آن گاه امام به عاقبت شوم این روش اشاره کرده، می فرماید: «شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند (و شکست و زبونی شما فرارسد)»؛ (و إنکم إن لجأتم إلی غیره (۱) حاربکم أهل الکفر، ثم لا جبرائیل و لا میکائیل و لا مهاجرون و لا أنصار (۲) ینصرونکم إلا المقارعه (۳) بالسیف (۴) حتی یحکم الله بینکم).

ص: ۴۸۲

- ۱- ۱). مرجع ضمیر در «غیره» اسلام است که قبلاً ذکر شده، هرچند بعضی احتمال دادند که منظور خداست.
- ۲- ۲). واژه «لا» در چهار مورد که در این جمله آمده است، اگر «لا» نافیه جنس باشد باید جبرائیل و میکائیل و مهاجرون و انصار به صورت منصوب خوانده شود، آن گونه که در بعضی از نسخ نیز وارد شده است و اگر آن را «لا»ی نفی بدانیم (لای مشبهه به لیس) باید هر چهار کلمه به صورت مرفوع خوانده شود، آن گونه که در نسخه موجود است.
- ۳- ۳). «المقارعه» به معنای زدو خورد و نبرد و کشمکش است.
- ۴- ۴). جمله «إلا المقارعه بالسیف» احتمال دارد از قبیل استثنای منقطع باشد، اشاره به اینکه شما هیچ یار و یآوری نخواهید داشت، جز زدو خورد با شمشیر که آن نیز نمی تواند با این پراکندگی که دارید سبب-

اشاره به اینکه آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد؛ دشمنان را عقب راندید و پیروزی و امنیت و عزت را برای خود فراهم ساختید؛ ولی اگر به اسلام پشت کنید همه اینها از شما گرفته خواهد شد؛ شما می مانید و دشمنان خون آشام و به یقین بدون یاری خداوند راه به جایی نخواهید برد، بنابراین به اسلام راستین بازگردید، باد کبر و غرور از سر به در کنید و تعصبات جاهلیت را کنار بگذارید و آتش اختلاف را فروبنشانید تا دست لطف الهی بر سر شما باشد.

آن گاه امام علیه السلام به آنها هشدار می دهد که در سرگذشت دردناک متمرّدان پیشین بیندیشید و حال خود را با آنها قیاس کنید، می فرماید: «(در قرآن مجید) نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد در دسترس شماست»؛ (و إِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنَ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ، وَ أَيَّامَهُ وَ وَقَائِعَهُ) .

تعبیرات چهارگانه «بأس» و «قوارع» و «ایام» و «وقایع» همه، اشاره به مجازاتهای سخت و سنگین امتهای تبه کار پیشین است؛ ولی هریک از این تعبیرات مفهوم خاص خود را دارد؛ «بأس» به معنای جنگ و پیکار و عذاب است و «قوارع» اشاره به کیفرهای کوبنده است؛ مانند طوفان نوح و زلزله ویرانگر قوم لوط و صاعقه عاد و ثمود. «ایام» اشاره به مجموعه روزهایی است که این حوادث در آن اتفاق افتاد و «وقایع» مجموعه این حوادث اعم از مقدمات و ذی المقدمه و آثار و نتایج آن است.

«ایام الله» در اینجا اشاره به روزهای سخت و وحشتناک امتهای پیشین است. در قرآن مجید درباره قوم عاد آمده است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ»

«مُسْدِ تَمْرٍ» مانند باد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم طولانی بر آنان فرستادیم». (۱) و به دنبال آن می فرماید: «تَنْزِعِ النَّيَّاسَ كَمَا أَنْتُمْ أَعْجَازُ نَخْلِ مُنْقَعِرٍ» که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جایشان برمی کند». (۲) و آیات فراوان دیگری که درباره قوم فرعون و قوم نوح و مانند آنها آمده است.

سپس امام به دنبال آن می افزاید: «بنابراین تهدیدهای الهی را به جهت جهل نسبت به آن و سبک شمردن خشم پروردگار و ایمنی از کيفر او دور نشمريد»؛ (فلا تستبطئوا (۳) وعیده جهلا بأخذة، و تهاونا ببطشه (۴)، و یأسا من بأسه) .

اشاره به اینکه اگر چند روز یا چند ماهی مجازات عاصیان و گردنکشان به تأخیر افتد آن را دلیل بر عدم نگیرید، زیرا تاریخ نشان داده این امر «گرچه دیر آید بیاید» و اصولاً این گونه فاصله های زمانی در مقیاس عمر جهان فاصله ای محسوب نمی شود.

آن گاه امام به ذکر دلیل برای این موضوع (همگونی سرنوشتها) پرداخته و انگشت بر یکی از مهم ترین خطاهای آنان گذارده، می فرماید: «خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد سفیه و نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتْرَكْهُمْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السَّيْفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَالْحُلَمَاءَ (۵) لَتْرَكِ التَّنَاهِي). .

ص: ۴۸۴

۱-۱. قمر، آیه ۱۹.

۲-۲. قمر، آیه ۲۰.

۳-۳. «تستبطئوا» از ریشه «استبطاء» به معنای کند شمردن و انتظار کشیدن است. از «بطيء» بر وزن «قفل» به معنای کندی گرفته شده است.

۴-۴. «بطش» در اصل به معنای گرفتن چیزی با قدرت است و چون به هنگام مجازات مجرم، نخست او را با قدرت می گیرند، این واژه به معنای مجازات نیز آمده است.

۵-۵. «الحلماء» جمع «حليم» به معنای عاقل است و از ریشه «حلم» بر وزن «شتر» به معنای عقل گرفته شده است.

این سخن اشاره به آیات شریفه قرآن مجید است، آنجا که می فرماید: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» کافران بنی اسرائیل از زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند. این به جهت آن بود که گناه کردند و تجاوز نمی نمودند؛ آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بدکاری انجام می دادند». (۱)

البته در بخش آینده خطبه، به عوامل دیگر سقوط آنها اشاره شده؛ ولی تعبیر امام نشان می دهد که مهم ترین خطای آنها ترک امر به معروف و نهی از منکر بود، زیرا اجرای همه احکام الهی وابسته به زنده نگه داشتن این دو وظیفه الهی است و هرگاه این دو فریضه برپا داشته شود همه فرایض برپا خواهد بود و اگر رها شود فرایض دیگر نیز دستخوش فنا و نابودی خواهد شد، لذا در حدیث امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... فریضه عظیمه بها تقام الفرائض». (۲)

درباره اهمیت فوق العاده امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، ذیل خطبه های دیگری که با صراحت از این موضوع سخن می گوید به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس امام علیه السلام سخنش را در این فراز از خطبه با این جمله پایان می دهد، می فرماید:

«به هوش باشید شما رشته اسلام را قطع کردید، حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را به نابودی کشانید»؛ (أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَّيْتُمْ حُدُودَهُ، وَ أَمَّتُمْ أَحْكَامَهُ) .

اشاره به اینکه که تنها نام اسلام یا تشریفات ظاهریش سبب نجات کسی نیست، بلکه باید احکامش اجرا شود، حدودش برقرار گردد و پیوند با اسلام در همه زمینه ها محکم باشد و شما چنین نیستید. نام اسلام را یدک می کشید و از افکار و رفتار جاهلی پیروی می کنید و باز هم انتظار دارید سربلند و عزیز و مقتدر باشید.

ص: ۴۸۵

۱- ۱). مائده، آیه ۷۸-۷۹.

۲- ۲). الکافی، جلد ۵، صفحه ۵۶.

اشاره

ألا وقد أمرني الله بقتال أهل البغي و النكث و الفساد في الأرض، فأما الناكثون فقد قاتلت، و أما القاسطون فقد جاهدت، و أما المارقه فقد دوخت، و أما شيطان الردهه فقد بصعقه سمعت لها وجهه قلبه و رجه صدره، و بقيت بقيته من أهل البغي. و لئن أذن الله في الكره عليهم لأدينهم منهم إلا ما يتشدر في أطراف البلاد تشدرا.

ترجمه

آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض امر فرموده است، با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم؛ اما شیطان ردهه (ذو الثدیه رئیس خوارج) با صاعقه ای که بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شرّ او از من دفع گردید ولی گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازه دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می دهم، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند) و در اطراف بلاد پراکنده می شوند.

شرح و تفسیر: من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اشاره به نبردهای معروف خود با گروه های ستمگر و

پیمان شکن در جنگ های جمل و صفین و نهروان می کند که چگونه قدرت و توان خود را به آنها نشان داد، گویی می خواهد با این سخن، بعضی از قبایل شورشی را که بر اثر تعصبات واهی به جان هم می افتادند (و بحث آنها در بخشهای پیشین آمد) بر سر جای خود بنشانند و به آنها بفهماند که اگر به این حرکت نادرست خود ادامه دهند با حمله شدیدی مجازات خواهند شد، می فرماید: «آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض امر فرموده، اما با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آنها را درهم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم»؛ (ألا وقد أمرني الله بقتال أهل البغي والنكث (١) و الفساد في الأرض، فأما الناكثون فقد قاتلت، و أما القاسطون (٢) فقد جاهدت، و أما المارقة (٣) فقد دوخت (٤)).

اشاره به اینکه اولاً آنچه را من در پیکار با این سه گروه انجام دادم به فرمان خدا بود.

این سخن ناظر به روایتی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده است که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «و إنك ستقاتل بعدى الناكثين و القاسطين و المارقين». (٥)

ص: ٤٨٨

١-١). «نکث» به معنای پیمان شکنی است و اهل نکث اشاره به طلحه و زبیر و مانند آنهاست که با امام علیه السلام بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و سرانجام کشته شدند و به آنها ناکثون گفته می شود.

٢-٢). «قاسطون» از ریشه «قسط» است که گاه به معنای ظلم و گاه به معنای عدالت می آید، زیرا اصل معنای آن همان سهم و نصیب است که اگر پرداخته شود عدالت و اگر باز گرفته شود ظلم است. در اینجا اشاره به اصحاب معاویه است که انواع ستمها را بر مردم روا می داشتند.

٣-٣). «مارقه» از ریشه «مروق» بر وزن «غروب» خروج از چیزی است مخصوصاً هنگامی که تیر از کمان خارج شود و فراتر از هدف برود از آن تعبیر به مروق می کنند و خوارج نهروان را از این جهت «مارقه» یا «مارقین» گفته اند که آنها افرادی بسیار افراطی و خشک و متعصب بودند و به همین دلیل همه را جز خودشان کافر می دانستند (مانند وهابیه).

٤-٤). «دوخت» از ریشه «دوخ» بر وزن «فوق» به معنای ذلیل کردن و به تسلیم کشاندن است.

٥-٥). شرح ابن ابی الحدید، جلد ٦، صفحه ١٣٠.

همین سخن به تعبیر دیگری در اسد الغابه آمده است، که امام علیه السلام فرمود: «عهد إلى رسول الله أن أقاتل التياكثين و القاسطين و المارقين».^(۱)

ثانیا اشاره به این است که هر سه گروه را درهم شکستم؛ اما اصحاب جمل تارومار شدند و خوارج نهروان متلاشی گشتند و اصحاب معاویه نیز در نبرد مغلوب شدند، اما با حيله ای که عمر و عاص پیشنهاد کرد خود را از شکست کامل نجات دادند.

در ادامه این سخن، انگشت روی رییس خوارج که نامش حرقوص بن زهیر و کنیه اش ذو الثدیه بود، گذارده که به طرز فجیعی در میدان جنگ نهروان جان داد، می فرماید: «اما شیطان ردهه» (اشاره به ذو الثدیه رییس خوارج است که جسم بی جان او بعد از جنگ نهروان در گودال آبی افتاده بود) با صاعقه ای که بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شرّ او از من دفع گردید؛ (و أمّا شیطان الرّدهه ^(۲) فقد کفیته بصعقه ^(۳) سمعت لها وجبه ^(۴) قلبه و رجّ ^(۵) صدره) .

در میان شارحان نهج البلاغه درباره این صاعقه، گفت و گوست؛ بعضی معتقدند که واقعا صاعقه ای آسمانی رییس خوارج ذو الثدیه را نابود ساخت و جسم بی جان او در گودال آبی افتاد («ردهه» به معنای گودال آب است) ولی جمعی دیگر عقیده دارند که این صاعقه کنایه از آن فریاد شجاعانه ای است که امام علیه السلام در آغاز جنگ از سینه برکشید، این فریاد گروهی را به لرزه در آورد و از جمله ذو الثدیه چنان ترسید که قلبش از کار افتاد به

ص: ۴۸۹

۱- ۱. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۳۳.

۲- ۲. «ردهه» گودالی است که آب باران در آن جمع می شود. به اتاقها یا حیاط وسیع و سالن نیز اطلاق می شود.

۳- ۳. «صعقه» در اصل از صاعقه گرفته شده که سبب هلاکت می شود. سپس به معنای هلاکت یا وحشتی که قلب را به لرزه در می آورد استعمال شده است.

۴- ۴. «وجبه» به معنای سقوط و خفقان و از کار افتادن و ساکت شدن است. واژه «وجبه» گاه به یک وعده غذا اطلاق می شود. شاید به این دلیل که خوردن غذا باعث سکون و سکوت آدمی می گردد.

۵- ۵. «رجّه» از ریشه «رَجَّ» بر وزن «حج» به معنای به لرزه در آوردن است.

روی زمین غلتید و در گودال آبی سرازیر شد. آن گاه بعضی از بازماندگان مخالفین را با این جمله مورد تهدید قرار می دهد و می فرماید: «و گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازه دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می دهد، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده شوند»؛ (و بقیه بقیه من اهل البغی. و لئن أذن الله فی الكرهه علیهم لأدلیلن [\(۱\)](#) منهم إلا ما یتشذرن فی أطراف البلاد تشذرا [\(۲\)](#)). .

تعبیر به «اهل البغی» اشاره به ستمگران شام و اصحاب معاویه است که اگر داستان حکمین در میدان صفین پیش نیامده بود تارومار می شدند. امام علیه السّلام می فرماید: «اگر توفیقی نصیب من شود قدرت آنها را درهم می شکنم و حکومت حق و عدالت را در سراسر کشور اسلامی برپا می دارم».

ذکر این معنا به صورت جمله شرطیه، شاید اشاره به این است که امام علیه السّلام می دانسته است توفیق حمله دیگر به آنان نخواهد یافت و پیش از آن که دست به چنین کاری زند شهید خواهد شد؛ ولی به هر حال آمادگی خود را برای مبارزه با ستمگران تا آخرین نفس اعلام می دارد و در ضمن برنامه آینده را به یاران خود تعلیم می دهد.

نکته: ذو النذیه کیست؟

ذو النذیه کیست؟

نام اصلی وی حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی است که به ذو الخویصره، ذو النذیه و

ص: ۴۹۰

۱- ۱). «ادیلن» از ریشه «دوله» که گاه به معنای جابجایی و گاه به معنای ضعف و سستی است گرفته شده و در اینجا به همان معنای اول است؛ یعنی قدرت را از آنان می گیرم.

۲- ۲). «یتشذرن» از «تشذرن» یعنی پراکنده شدن.

مخدج معروف است. وجه نامگذاری وی به ذو الخویصره روشن نیست؛ ولی به اعتبار آنکه گوشت زائدی همانند پستان بر بازو داشت، به ذو الثدیه معروف شد و به جهت نقص در دست، به مخدج الید نیز شناخته شده است.

در تفاسیر در ذیل آیه ۵۸ سوره توبه آمده است: «و مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشِيخُطُونَ» در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می گیرند، اگر از آن (غنایم، سهمی) به آنها داده شود، راضی می شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می گیرند». و در منابع تاریخی در نقل ماجرای غزوه چنین آمده است که پس از پایان جنگ حنین، به هنگام تقسیم غنایم، در محلی به نام «جعران» ابو سفیان و برخی از تازه مسلمانان قریش، غنایم بیشتری را از رسول خدا صلی الله علیه و اله طلب کردند؛ آن حضرت نیز با اذن الهی و برای تألیف قلوب، اموال فراوانی را به آنان بخشید. در گریودار این تقسیم ذو الثدیه نزد پیامبر آمد و معترضانه گفت: «ای رسول خدا! عدالت پیشه کن». پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟». در این هنگام یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر اجازه خواست که گردن او را بزند؛ ولی پیامبر وی را از این کار بازداشت و فرمود:

«دعه، فسیخرج من ضئضئ هذا قوم یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الزمیه... تحتقر صلاتکم فی جنب صلاتهم، و صومکم عند صومهم، یقرءون القرآن لا- یجاوز تراقیهم، آیتهم رجل أسود مخدج الید، إحدى یدیہ کأنها ثدی امرأه أو بضعه تدردر؛ رهایش کنید! او پیروانی خواهد یافت که از دین به در خواهند شد؛ همان گونه که تیر از کمان به در می شود. شما نماز و روزه خویش را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز خواهید شمرد. آنان قرآن می خوانند؛ ولی از شانه و گلوگاهشان فراتر نخواهد رفت. نشانه آنان وجود مردی سیاه چرده، با دست ناقص است که بر یکی از دستانش (پاره

گوشتی) چون پستان زنان دارد و در میان آنان است». (۱)

مطابق این پیش بینی، گروهی در امت اسلامی پدید می آمدند که قرآن می خواندند و اهل تهجد و عبادت بودند؛ ولی در واقع از دین خارج و از حقیقت آن اطلاعی نداشتند.

این حقیقت به اندازه ای میان مسلمانان معروف بود که حتی عایشه که به علی علیه السلام کینه داشت، پس از ماجرای نهروان و کشته شدن ذوالثدیه گفت: من از پیامبر شنیدم که درباره این گروه فرمود: آنان بدترین مردمند که به دست بهترین افراد کشته می شوند. (۲)

این پیش بینی رسول خدا صلی الله علیه و اله محقق شد و پس از ماجرای جنگ صفین و ماجرای حکمیت، خوارج در منزل عبد الله بن وهب راسبی اجتماع کردند، ذوالثدیه در آن جمع خطبه ای آتشین خواند و دوستان و پیروان خود را به قیام بر ضد مسلمانان - که به زعم او گمراه شده بودند - فراخواند. رهبری آن گروه را عبد الله بن وهب راسبی به عهده داشت (هرچند رهبری فکری و عقیدتی آنها به عهده ذوالثدیه بود). (۳)

آن گروه گمراه جنگ نهروانی را به راه انداختند و امیر مؤمنان علیه السلام قبل از پیکار با آنها فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: قومی از دین خارج می شوند و با مسلمانان جنگ می کنند و علامت آنان مردی است که نقصی در دست اوست (مخدج الید). (۴)

در اثنای جنگ و همچنین پس از پایان آن مردم به دنبال ذوالثدیه و یا همان مخدج بودند؛ ولی هرچه گشتند، او را پیدا نکردند. کم کم برخی از بهانه جویان زبان به طعن

ص: ۴۹۲

۱ - ۱). این ماجرا و پیش بینی رسول خدا (با اختلاف در تعبیرات) درباره آنان در منابع معتبر اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح بخاری، جلد ۷، صفحه ۱۱۱ و جلد ۸، صفحه ۵۲؛ صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۱۲؛ مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۵۶ و ۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۸، صفحه ۷۴۱؛ شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۶۶؛ تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۳۶۰؛ اسد الغابه، جلد ۲، صفحه ۱۳۹ و کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۷ به بعد.

۲ - ۲). شرح ابن ابی الحدید جلد ۲، صفحه ۲۶۷ و ۲۶۸ و البدایه و النهایه، جلد ۷، صفحه ۳۳۷.

۳ - ۳). رجوع کنید به: تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۴-۵۵.

۴ - ۴). مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۱۰، صفحه ۷۴۰.

گشودند و گفتند: «پسر ابو طالب، ما را فریب داد تا با برادران خویش بجنگیم». (۱)

یافتن او کار دشواری شد و همه در جستجوی آن بودند، ولی علی علیه السلام پیوسته می فرمود: «ما کذبت و لا کذبت؛ نه دروغ گفته ام و نه بر من دروغ گفته شد».

حضرت دستور داد با نی تک تک جنازه ها را علامت گذاری کردند، تا آنکه داخل لجنزاری جنازه ای را دیدند که فقط پاهایش پیدا بود. جنازه را خارج ساختند و بی درنگ دستهای او را بررسی کردند و دیدند او همان مردی است که امیر مؤمنان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و اله ویژگیهای او را پیش بینی کرده بود. علی علیه السلام تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند و آن حضرت سجده شکر به جای آورد. (۲)

ص: ۴۹۳

۱-۱. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۱۰، صفحه ۷۳۷.

۲-۲. شرح ابن الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۷۵-۲۷۷.

اشاره

أنا وضعت في الصّخر بكلاكل العرب، و كسرت نواجم قرون ربيعه و مضر. و قد علمتم موضعي من رسول الله-صلى الله عليه و آله-بالقرايه القريبه، و المنزله الخصيصة. و ضعني في حجره و أنا ولد يضمنني إلى صدره، و يكنفني في فراشه، و يمسيني جسده، و يشمّني عرفه. و كان يمضغ الشّيء ثمّ يلقمنيه، و ما وجد لي كذبه في قول، و لا خطله في فعل. و لقد قرن الله به-صلى الله عليه و آله-من لدن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، و محاسن أخلاق العالم، ليله و نهاره. و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمّه، يرفع لي في كلّ يوم من أخلاقه علما، و يأمرني بالاعتداء به. و لقد كان يجاور في كلّ سنه بحراء فأراه، و لا يراه غيري. و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله-صلى الله عليه و آله-و خديجه و أنا ثالثهما. أرى نور الوحي و الرّساله، و أشمّ ريح النّبوه.

و لقد سمعت رثه الشّيطان حين نزل الوحي عليه-صلى الله عليه و آله-فقلت: يا رسول الله ما هذه الرّثه؟ فقال: «هذا الشّيطان قد أيس من عبادته. إنك تسمع ما أسمع، و ترى ما أرى، إلا أنّك لست بنبيّ، و لكنك لوزير و إنك لعلي خير».

ترجمه

من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله

ربیعہ و مضر را درہم شکستم (و سران گردنکش آنها را بہ خاک نشاندم) و شما بہ خوبی موقعیت مرا از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از نظر خویشاوندی نزدیک و منزلت و مقام ویژه می دانید.

او مرا در دامان خویش در حالی کہ کودک (خردسالی) بودم می نشانند و (همانند فرزندش) مرا بہ سینه خود می فشرد و در بستر خویش در کنار خود می خوابانید، بہ گونه ای کہ بدن خود را (همچون یک پدر مہربان) بہ بدن من می چسبانید و بوی خوش خود را بہ مشام من می رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می جوید و در دہان من می گذاشت.

او ہرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباہی ندید.

از همان زمان کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ ترین فرشتہ از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را بہ راہهای فضیلت و محاسن اخلاق جہانیان وادارد و من ہم مانند کودکی کہ بہ دنبال مادرش حرکت می کند از او پیروی می کردم. ہر روز نکتہ تازہ ای از اخلاق برجستہ خود برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد کہ بہ او اقتدا کنم.

او در ہر سال مدتی را در مجاورت غار حرا بہ سر می برد (و بہ عبادت خدا می پرداخت) من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشتم و ہنگامی کہ آن حضرت بہ نبوت مبعوث شد) در آن روز خانہ ای کہ اسلام در آن راہ یافتہ باشد، جز خانہ پیامبر نبود تنها او و خدیجہ در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. من صدای نالہ شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این نالہ (از کیست و برای) چیست؟ فرمود:

این نالہ شیطان است، زیرا از اینکہ پیرویش کنند مأیوس شدہ است.

(سپس پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ بہ من فرمود:) تو آنچه را من می شنوم می شنوی و آنچه من می بینم می بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را درک می کند) جز اینکہ تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و سعادت قرار داری!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تقویت روحیه یاران خود و در مقابل دشمنان و غوغاسالاران و فتنه جویان قبایل، به دو نکته مهم اشاره می فرماید. نخست به موقف خود در جنگهای اسلامی در برابر شجاعان عرب و ضربات سنگینی که به آنها وارد ساخت، اشاره می کند تا دشمنان و غوغاگران بر سر جای خود بنشینند و دیگر رابطه نزدیک خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که امتیاز منحصر به فردی برای آن حضرت بود بیان می کند تا همه مؤمنان راستین، با علاقه و اخلاص بیشتر به فرمایشش گردن نهند، بنابراین هرگز نباید تصور کرد که امام در این بخش از خطبه به خودستایی پرداخته است؛ چیزی که با بخش های پیشین خطبه در تضاد است، بلکه امام هدف مهمی را دنبال می کند که فراتر از این گونه پندارهاست.

در قسمت اوّل می فرماید: «من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله ربیعه و مضر را درهم شکستم (و سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم)»؛ (أنا وضعت فی الصّغر بکلاکل العرب، و کسرت نواجم (۱) قرون ربیعه و مضر).

تعبیر به «صغر» در جمله بالا - نقطه مقابل «کبر» - اشاره به دوران جوانی حضرت است؛ نه کودکی، و این تعبیر متعارفی است که افرادی که سنّ و سالی از آنها گذشته، هنگامی که می خواهند به دوران جوانی خود اشاره کنند، می گویند: «هنگامی که کوچک بودم چنین و چنان کردم».

به هر حال امام علیه السلام در این عبارت کوتاه خاطره پرشکوه پیروزیهایش را در جنگهای اسلامی در نظرها مجسم می کند؛ ضرباتی را که در میدان «بدر» بر پیکر «عتبه» و «ولید» و

ص: ۴۹۷

۱ - ۱). «نواجم» جمع «ناجمه» از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور است و به شاخهای بلند که ظهور و بروز زیادی دارد نواجم قرون گفته می شود، و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

«حفظه» وارد کرد و دفاع جانانه ای را که در میدان «احد» از پیامبر اکرم در برابر انبوه دشمنان فرمود و ضربه سهمگینی را که در جنگ «احزاب» بر بزرگترین شجاع عرب «عمرو بن عبدود» وارد ساخت و آوازه اش در همه جزیره العرب پیچید و سپس قدرت نمایه‌های او در فتح «مکه» و جنگ «حنین» و همچنین غزوات و سرایای دیگر که اندکی مطالعه درباره آنها نشان می‌دهد. امام از نظر روح و جسم تا چه حد قدرتمند بوده است. یادآوری این امور لرزه بر پیکر دشمنان او می‌افکند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تحلیل جالبی در اینجا دارند، می‌گویند: پیامبر اسلام سه دوران مختلف را بعد از بعثت، پشت سر گذاشت؛ نخست دوران سیزده ساله مکه بود که دست به شمشیر نبرد و تنها به مقاومت در برابر دشمنان و تعلیم و تربیت دوستان پرداخت. دوران دوم از آغاز هجرت شروع می‌شود تا جنگ احزاب که پیغمبر اکرم و مسلمانان غالباً در برابر دشمنان حالت دفاعی داشتند و دوران سوم دوران فتح مکه و جنگ حنین بود که بیشتر جنبه تهاجمی داشت، هرچند هدف خاموش کردن آتش فتنه بود.

علی علیه السلام در همه این دورانه‌ها، در کنار پیامبر به فداکاری پرداخت. در دوران اول «لیله المیت» را پشت سر گذاشت که در بستر پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلای او ساخت.

در دوران دوم فداکاری‌های امام در جنگ بدر و احد و احزاب در کنار پیامبر فراموش ناشدنی است. در دوران سوم یعنی فتح مکه و جنگ حنین نیز در صف اول در برابر دشمن قرار داشت. (۱)

بعضی از نویسندگان از این هم فراتر رفته و گفته‌اند: امیر مؤمنان حتی قبل از بعثت نیز مدافع پیامبر اکرم بود و در اینجا اشاره به داستانی کرده‌اند که از دوران هشت سالگی آن حضرت رخ می‌دهد؛ امام در آن سن و سال با کودکان مکه چنین می‌گفت: محمد صلی الله علیه و اله در خانه اش سخنی از بردگان نمی‌گوید و کنیز و غلامان (خدیجه) را به عنوان جوانان خطاب

ص: ۴۹۸

می کند و هرگز در برابر کارهای خلاف آنها تندی نمی کند و حتی کلمه «اف» را نیز به آنها نمی گوید. (۱)

تعبیر به «کلاکل» (جمع کلکل به معنای استخوان سینه) اشاره به افراد نیرومند و سرکردگان است و «قرون» جمع «قرن» به معنای شاخ کنایه از افراد نیرومند است، زیرا شاخ حیوان از محکمترین اعضای اوست.

سپس امام علیه السلام به بیان نکته دوم از این بخش؛ یعنی رابطه بسیار نزدیک او با پیامبر صلی الله علیه و اله پرداخته و نشان می دهد که این رابطه از آغاز طفولیت تا پایان عمر بوده و امام تربیت یافته دامان پیامبر اکرم است، می فرماید: «شما به خوبی موقعیت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و اله از نظر خویشاوندی نزدیک، و منزلت و مقام ویژه، می دانید؛ (و قد علمتم موضعی من رسول الله - صلی الله علیه و آله - بالقرابه القریبه، و المنزله الخصیصه).

آن گاه برای توضیح بیشتر می افزاید: «او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می نشاند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود می فشرد و در بستر خویش در کنار خود می خوابانید، به گونه ای که بدن خود را (همچون یک پدر بسیار مهربان) به بدن من می چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می جوید و در دهان من می گذاشت؛ (و وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسّنی جسده، و یشمّنی عرفه (۲). و کان یمضغ الشیء ثمّ یلقمّنیه).

این تعبیرات نشان می دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هیچ تفاوتی میان علی علیه السلام و فرزندان خود نمی گذاشت و از آن موقع که آن حضرت بسیار کم سن و سال بود او را در دامان و آغوش خود پرورش می داد و نهایت محبت را درباره او ابراز می فرمود.

ص: ۴۹۹

۱- ۱). در فی ظلال نهج البلاغه (شرح محمد جواد مغنیه بر نهج البلاغه)، جلد ۳، صفحه ۱۵۱-۱۵۵، این جمله از عبد الرحمن شرقاوی نقل شده است.

۲- ۲). «عرف» به معنای بوی خوش است.

در ادامه می‌افزاید: «رسول خدا هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید»؛ (و ما وجد لی کذبہ فی قول، و لا خطله (۱) فی فعل) .

اشاره به اینکه من مدارج تربیت را در سایه او به طور کامل پیمودم، به گونه‌ای که گفتار و رفتارم کاملاً صادقانه و در مسیر حق بود و کمترین انحرافی نداشتم.

آن گاه امام علیه السلام به بیان این نکته می‌پردازد که من اگر در دوران قبل از بعثت نیز از آن حضرت پیروی می‌کردم و این را افتخار و فرصت مهمی برای خود می‌شمردم، به این دلیل بود که آن حضرت از آغاز عمر تحت هدایت و عنایت پروردگار قرار داشت، می‌فرماید: «از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و اله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا می‌کنم»؛ (و لقد قرن الله به -صلى الله عليه و آله- من لدن أن کان فطیما (۲) أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن أخلاق العالم، لیله و نهاره. و لقد کنت أتبعه أتباع الفصیل (۳) أثر أمه، یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علما، و یأمرنی بالاعتداء به) .

اشاره به اینکه سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و اله نسبت به من، تنها در جهات ظاهری و معمولی نبود، بلکه هر روز این معلم بزرگ درس، تازه‌ای از اخلاق و فضیلت به من آموخت و من نیز پذیرا می‌شدم.

تعبیر به «علما» اشاره به پرچمها و نشانه‌هایی است که سابقا در مسیر راهها در بیابانها

ص: ۵۰۰

۱- ۱). «خطله» از ریشه «خطل» بر وزن «خطر» به معنای انحراف از مسیر صواب است.

۲- ۲). «فطیم» از «فطام» به معنای از شیر بازگرفتن است و فطیم به کسی گفته می‌شود که از شیر بازگرفته شده باشد.

۳- ۳). «فصیل» بچه شتر است بعد از آنکه از شیر بازگرفته شود.

می گذاردند تا مسافران و رهگذران راه خود را گم نکنند و با اطمینان خاطر و گامهای استوار به سوی سرمنزل مقصود، پیش روند. این هدایت کننده راه حق نیز درباره علی علیه السلام همین موقعیت را داشت.

آن گاه به یکی از فصول مهم زندگی پیامبر صلی الله علیه و اله قبل از بعثت؛ یعنی داستان عبادت‌های او در غار حراء اشاره کرده، چنین می فرماید: «او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می برد (و به عبادت خدا می پرداخت) من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت) و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد در آن روز خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود که او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم؛» (و لقد کان یجاور فی کلّ سنه بحراء فأراه، و لا یراه غیری. و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله - صلی الله علیه و آله - و خدیجه و أنا ثالثهما).

أری نور الوحی و الرّساله، و أشمّ ریح النبوه).

این عبارت نشان می دهد که داستان عبادت پیامبر در غار حراء سالها تکرار می شد، به طوری که امام می فرماید: «هرسال آن حضرت به حراء می رفت» و نیز نشان می دهد که تنها علی علیه السلام با او بود. افزون بر این، در آغاز اسلام مدتها گذشت که تنها سه نفر پیرو این آیین پاک بودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خدیجه و علی علیه السلام.

در اینکه منظور از دیدن نور وحی و استشمام بوی نبوت چیست؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را بر جنبه های معنوی حمل کرده اند، در حالی که بعضی دیگر می گویند:

مانعی ندارد که حمل بر جنبه ظاهری و مادی بشود؛ یعنی به هنگام وحی واقعا نوری ساطع می کشد که تنها پیامبر اکرم و امیر مؤمنان آن را می دیدند و بوی خوشی فضا را عطر آگین می کرد که تنها به مشام این دو بزرگوار می رسید و هیچ مانعی ندارد که بعضی از موجودات مادی را افرادی که احساس قوی تری دارند درک کنند و دیگران درک نکنند؛ مثلا گفته می شود: اشعه ماورای بنفش یا مادون قرمز که برای ما انسانها قابل ادراک

نیست برای بعضی از پرندگان که حسن قویتری دارند قابل ادراک است.

درباره برنامه های پیامبر در غار حراء و ایمان خدیجه و علی علیه السلام به عنوان اولین نفر از زنان و مردان در ذیل همین بخش در بحث نکات، سخن خواهیم گفت.

سپس امام به نکته مهم دیگری در رابطه او با پیامبر اکرم اشاره کرده، می فرماید: «من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است»؛ (و لقد سمعت رنّه (۱) الشیطان حین نزل الوحی علیه-صلی الله علیه و آله-فقلت: یا رسول الله ما هذه الرنّه؟ فقال: «هذا الشیطان قد أیس من عبادته» .

آن گاه اضافه می کند که پیامبر در ادامه این سخن فرمود: «تو آنچه را من می شنوم می شنوی و آنچه من می بینم می بینی (چشم و گوش تو همچون چشم و گوش من حقایق عالم غیب را ادراک می کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر (من) هستی و در طریق خیر قرار داری»؛ (إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ نَبِيٌّ، وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ) .

ممکن است کسی بگوید: بعد از ظهور اسلام و پیامبر اکرم باز هم گروه کثیری سر بر فرمان شیطان دارند. این سخن چگونه با مطلب بالا سازگار است؟ پاسخ این است که با ظهور اسلام آن اطاعت مطلق و بی قید و شرط عصر جاهلیت در همه چیز از شیطان، که شامل بت پرستی و آلودگی های اخلاقی و مظالم شدید اجتماعی می شد درهم شکست و گروه کثیری از مؤمنان راستین در هر قرن پیدا شدند که اگر جمعیت آنها از پیروان شیطان بیشتر نباشد کیفیت وجودی و مقامات آنها بسیار برتر است.

به تعبیر دیگر: شیطان در روز نخست گفته بود: «وَأَلْغُوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ»

ص: ۵۰۲

(۱- ۱). «رنّه» به معنای صدای غم انگیز و ناله است و گاه به فریاد شدید نیز گفته می شود.

«مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (۱) این معنا با ظهور پیامبر اکرم از میان رفت، زیرا غیر از «مخلصین» که منظور اولیای خاص خدا هستند، گروهی از مؤمنان قوی‌الایمان و صالح‌العامل نیز از پیروی شیطان سرباز زدند.

به هر حال این گفتار، همانند روایات متعدّد دیگر که بعداً به آن اشاره خواهد شد، نشان می‌دهد که موقعیت علی علیه السّلام نسبت به پیامبر اکرم تا چه اندازه والا بوده است- او در همه چیز دوش به دوش پیامبر پیش می‌رفت، فقط مقام نبوت نداشت.

این همان حقیقتی است که در حدیث «منزلت» که به طور گسترده در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده، آمده است که در جنگ تبوک هنگامی که پیامبر، علی علیه السّلام را به جای خود در مدینه قرار داد و امام از جهت عدم شرکت در جهاد ناراحت بود پیامبر حدیث منزلت را بیان فرمود.

این حدیث طبق نقل ابن عباس که در کتب معتبر اهل سنت به عنوان یک حدیث صحیح شناخته شده است، چنین است: «هنگامی که رسول خدا برای غزوه تبوک آماده حرکت شد و گروهی از مردم با آن حضرت بودند علی علیه السّلام عرض کرد: من هم با شما بیایم، پیامبر فرمود: نه! علی علیه السّلام گریست، رسول خدا فرمود: «أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لیس بعدی نبی؛ آیا تو راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون (برادر موسی) نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست (اشاره به اینکه تمام مزایای من جز مقام نبوت را دارا هستی)». سپس افزود: «إنّه لا ینبغی أن أذهب إلاّ و أنت خلیفتی؛ سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین من باشی».

این حدیث را حاکم در مستدرک ذکر کرده و گفته است: سند حدیث صحیح است و نیز ذهبی در تلخیص المستدرک آن را آورده و تصریح به صحّت آن کرده است. در کتب

ص: ۵۰۳

بسیار دیگری؛ مانند مسند احمد، ذخائر العقبی، مناقب خوارزمی، الاصابه ابن حجر عسقلانی و کتب بسیار دیگری که نقل تمام اسناد آن بسیار به طول می انجامد، آمده است. (۱)

نکته ها

۱- رابطه بسیار نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و اله

این رابطه از زمانی آغاز شد که علی علیه السلام کودک بسیار خردسالی بود و بحران شدید اقتصادی و قحطی در مکه پیدا شد. ابو طالب فرزندان زیادی داشت و سخت به زحمت افتاد. پیامبر اکرم که هنوز به مقام نبوت نرسیده بود به عباس که مرد ثروتمندی بود، فرمود: برادرت ابو طالب، کثیر العیال است و مشکلات موجود را می بینی. همراه من بیا نزد او برویم. یکی از فرزندانش را تو سرپرستی کن و یکی را من. عباس پذیرفت، هر دو نزد ابو طالب آمدند و مقصود خود را بازگو کردند، ابو طالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر یک از سایر فرزندانم را خواستید انتخاب کنید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را برگزید و عباس جعفر را و از آن به بعد علی بن ابی طالب با رسول خدا بود تا زمان بعثت که در آن زمان نیز از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و تصدیقش نمود. (۲)

گویا دست تقدیر این حادثه را به وجود آورد تا بزرگ ترین مرد جهان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از آغاز عمر شب و روز در کنار آن حضرت باشد و تحت تعلیم و تربیت او قرار گیرد

ص: ۵۰۴

۱- ۱). مرحوم سید شرف الدین در کتاب «المراجعات» و محققان کتاب المراجعات در پاورقیهای آن به مصادر مختلف این حدیث اشاره کرده اند. (المراجعات، صفحه ۲۶۱، مراجعه ۲۶). در کتاب احقاق الحق بیش از یکصد صفحه پیرامون مصادر این حدیث و اسناد آن از کتب اهل سنت بحث شده است. (احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۱۳۲ تا ۲۳۸).

۲- ۲). تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۵۷-۵۸.

و این شاگرد در محضر آن استاد تا آنجا پیش برود که نور وحی را ببیند و بوی وحی را استشمام کند و صدای جبرئیل را بشنود و حتی ناله شیطان را که به هنگام بعثت از حلقوم او برخاست، درک کند و در یک کلام با جهان غیب کاملاً در ارتباط باشد و تا آنجا پیش برود که پیامبر اکرم خطاب به او بفرماید: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ آنچه را که من می شنوم، می شنوی و آنچه را که من می بینم می بینی جز اینکه پیامبر نیستی» (۱).

۲- داستان غار حرا

غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می شود. سابقاً این کوه در خارج مکه بود؛ ولی امروز به سبب گسترش شهر مکه جبل النور و غار حرا در داخل مکه قرار دارد و پیمون آن از پای کوه تا فراز آن حدود یک ساعت به طول می انجامد.

غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش یک نفر ایستاده در حال عبادت و دو سه نفر نشسته را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتاً وسیعی است که جای نشستن گروهی است.

جالب اینکه دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی کند و از همه گذشته، جای خلوت و مملوّ از روحانیت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دور ماندن از غوغای بت پرستان جاهل و جامعه مملوّ از خرافات آن عصر، به غار حرا می رفت و ساعتها و روزها به راز و نیاز با خدا می پرداخت و در اسرار آسمان و زمین می اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس.

ص: ۵۰۵

۱- ۱). درباره اینکه علی علیه السلام نخستین کسی بود که ایمان آورد و ایمانش پذیرفته شد به طور مشروح در جلد ۳، از همین کتاب، صفحه ۱۶۹-۱۷۴ بحث شد.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حتی بعد از نبوت، گاهی به غار حراء می رفت و دور از اذیت و آزار مشرکان متعصب، به عبادت و راز و نیاز با خدا می پرداخت و علی علیه السَّلام و خدیجه گاه با آن حضرت بودند و می دانیم نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: داستان مجاورت پیامبر اکرم به غار حراء مشهور است و در کتب صحاح آمده که او در هر سال یک ماه در جوار حراء بود و در آن ماه نیازمندی به سراغ آن حضرت می آمدند و آنها را اطعام می کرد، هنگامی که این مدت پایان می پذیرفت و پیامبر اکرم از آنجا بازمی گشت به سراغ کعبه می آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می کرد. سپس به خانه خود بازمی گشت تا سال بعثت فرارسید. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن سال به اتفاق خدیجه و علی بن ابی طالب و خادمی که داشتند در آنجا بود و در این زمان بود که جبرئیل فرمان نبوت و رسالت را برای آن حضرت آورد و (این حدیث ظاهرا اشاره به نزول دفعی و یک پارچه قرآن بر پیامبر اکرم در ماه رمضان است و منافاتی با نزول تدریجی که آغاز آن ۲۷ رجب است، ندارد). (۱)

۳- برنامه ویژه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله قبل از بعثت

بسیاری سؤال می کنند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله قبل از بعثت چه آیینی داشته است، در حالی که هنوز آیین اسلام نازل نشده بود؟

گاه گفته می شود او بر آیین شیخ الانبیاء، ابراهیم خلیل علیه السَّلام بود. این سخن از یک نظر صحیح است و آن اینکه حضرت، موحد و یگانه پرست بود و یگانه پرستی از بارزترین ویژگیهای آیین ابراهیم است، هرچند همه انبیا یگانه پرست بودند؛ ولی این دلیل بر آن نمی شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در همه فروع دین، معتقد به شریعت ابراهیم علیه السَّلام باشد.

ص: ۵۰۶

از کتاب غنیه مرحوم ابن زهره برمی آید که این سؤال از آن زمان نیز مطرح بوده است، زیرا ایشان فصلی برای این مطلب که آیا پیامبر متعبد به شریعت انبیای پیشین بوده یا نه منعقد نموده، هرچند سخن بسیار کوتاهی در ذیل آن بیان کرده است. وی تنها به این مطلب قناعت کرده که ممکن است رسول خدا قبل از بعثت نیز به آیین خود عمل می کرده بی آنکه کوچک ترین دلیلی بر آن ذکر کند.

در پاورقیهای چاپ اخیر این کتاب آمده است که این مسئله از زمان سید مرتضی و شیخ طوسی نیز مطرح بوده و بعضی به طور سربسته گفته اند که آن حضرت پیرو آیینهای قبل از خود بوده است و بعضی گفته اند: نبوده، و بعضی توقف کرده اند. از شیخ طوسی نقل شده که می گوید: اعتقاد شیعه بر این است که او قبل از نبوت به برنامه ویژه ای عمل می کرده که از طریق وحی بر او نازل می شده است، بی آنکه پیرو آیین انبیای پیشین باشد.

علامه مجلسی معتقد است که پیامبر اسلام قبل از رسالت دارای مقام نبوت بوده گاه فرشتگان با او سخن می گفتند و صدای آنها را می شنید و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل گردید. او شش دلیل بر این معنا ذکر می کند. (۱)

و چه خوب بود دانشمندان ما به خطبه قاصعه و کلام امیر المؤمنین علیه السلام که در مورد برنامه ویژه پیامبر توسط بزرگ ترین فرشته الهی سخن می گوید و می فرماید: «خداوند از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور او ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق وادار کند.

این سخن به خوبی نشان می دهد که پیامبر اکرم قبل از بعثت پیرو آیینهای پیشین نبود، بلکه برنامه ای مخصوص خود داشت که از طریق الهام فرشته بزرگ خدا به او اعلام می شد و آن حضرت مطابق این برنامه ویژه عمل می کرد.

ص: ۵۰۷

چگونه ممکن است فرشته بزرگ الهی طرق مکارم اخلاق را به او بیاموزد؛ اما واجبات را به او نیاموزد و به این ترتیب پاسخ سؤال درباره تعبد پیامبر به آینه‌های پیشین یا عدم آن در زمان قبل از بعثت روشن می‌شود. (۱)

ص: ۵۰۸

۱- ۱). مرحوم علامه مجلسی نیز در کتاب بحار الانوار بحثی در این زمینه دارد و معتقد است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله قبل از بعثت نبی بود، ولی رسول نبود (جلد ۱۷، صفحه ۲۷۷-۲۸۱) و فخر رازی نیز در کتاب المحصول (جلد ۱، صفحه ۴۲۶، چاپ دار الکتب العلمیه) بحثی در این زمینه آورده است.

و لقد كنت معه-صلى الله عليه و آله-لما أتاه الملائم من قريش، فقالوا له:

يا محمد، إنك قد ادّعت عظيمًا لم يدعه أبؤوك و لا أحد من بيتك، و نحن نسألك أمرًا إن أنت أحببتنا إليه و أريتناه، علمنا أنّك نبى و رسول، و إن لم تفعل علمنا أنّك ساحر كذاب. فقال صلى الله عليه و آله: «و ما تسألون؟» قالوا: تدعو لنا هذه الشجره حتّى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك، فقال صلى الله عليه و آله: «إنّ الله على كلّ شيء قدير، فإن فعل الله لكم ذلك، أ تؤمنون و تشهدون بالحق؟» قالوا: نعم، قال: «فإني سأريكم ما تطلبون، و إنني لأعلم أنّكم لا تفيئون إلى خير، و إنّ فيكم من يطرح فى القلب، و من يحزب الأحزاب». ثمّ قال صلى الله عليه و آله: «يا أيّها الشجره إن كنت تؤمنين بالله و اليوم الآخر، و تعلمين أنّي رسول الله، فانقلعي بعروقتك حتّى تقفى بين يديّ بإذن الله». فواللهى بعته بالحق لا نقلعت بعروقها، و جاءت و لها دوىّ شديد، و قصف كقصف أجنحه الطير؛ حتّى وقفت بين يديّ رسول الله-صلى الله عليه و آله-مرفوفه، و ألقى بغصنها الأعلى على رسول الله-صلى الله عليه و آله-و ببعض أغصانها على منكبي، و كنت عن يمينه-صلى الله عليه و آله-فلما نظر القوم إلى ذلك قالوا- علواً و استكباراً:- فمرها فليأتك نصفها و يبقى نصفها، فأمرها بذلك، فأقبل إليه نصفها كأعجب إقبال و أشده دويًا، فكادت تلتفّ برسول الله-صلى الله عليه و آله-فقالوا- كفرا و عتوا:- فمر هذا النصف فليرجع إلى نصفه كما كان، فأمره-صلى الله عليه و آله- فرجع؛ فقلت أنا: لا إله إلاّ الله؛ إننى أول

مؤمن بك يا رسول الله، و أول من أقر بأن الشجره فعلت ما فعلت بأمر الله تعالى تصديقا بنبوتك، و إجلالا لكلمتك. فقال القوم كلهم: بل ساحر كذاب، عجيب السحر خفيف فيه، و هل يصدقك في أمرك إلا مثل هذا!! (يعنونى).

ترجمه

من با آن حضرت-صلی الله علیه و آله-بودم؛ که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای؛ ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه ای می خواهیم که اگر پاسخ مثبت پیش چشم ما به انجام برسانی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی.

پیامبر-صلی الله علیه و آله و سلم-فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با تمام ریشه هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد، پیامبر-صلی الله علیه و آله و سلم-فرمود: خداوند بر هر چیزی تواناست. آیا اگر این کار را برای شما انجام دهم، ایمان می آورید و شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند: آری، فرمود: من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم؛ ولی می دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی گردید، و نیز می دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می شود (اشاره به جنازه های ابو جهل و عتبه و شیبه و امیه بن خلف است که در میدان بدر به چاه افکنده شدند) و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ با مسلمین) بسیج می کند (اشاره به ابو سفیان است).

سپس فرمود: ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم با ریشه ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست!

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد (با چشم خود دیدم) درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرنده‌گان (در هنگام پرواز) از آن بر می‌خاست و در برابر رسول خدا-صلی الله علیه و آله-قرار گرفت، در حالی که مانند پرنده‌گان بال می‌زد و بعضی از شاخه‌های بالای آن، بر سر رسول خدا-صلی الله علیه و آله- سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، در حالی که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم.

هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می‌گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد) و نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر در جای خود باقی بماند. (رسول خدا) به درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره‌ای شگفت‌آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت-صلی الله علیه و آله و سلم- پیچد.

(بار دیگر) آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید، پیامبر اکرم-صلی الله علیه و آله و سلم- دستور داد و آن نصف به جای نخستین باز گشت.

در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده‌ام و نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم که آن درخت آنچه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه ات بود؛ ولی تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت‌آور و ماهرانه‌ای دارد (سپس افزودند): آیا تو را در این کار کسی جز امثال این-منظورشان من بودم- تصدیق می‌کند؟!

معجزه حرکت درخت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که یکی از مهم ترین بخش های آن محسوب می شود، اشاره به یکی از معجزات مهم پیامبر که در مکه واقع شده و امام شاهد و ناظر آن بوده، می کند تا تأکیدی بر رابطه نزدیک خود با آن حضرت و ایمان پیشین خویش نماید.

معجزه ای که کمتر کسی از مسلمانان شاهد و ناظر آن بوده و می فرماید: «من با آن حضرت -صلی الله علیه و آله- بودم؛ در آن هنگام که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکردند.

ما از تو معجزه ای می خواهیم که اگر پاسخ مثبت به آن دهی، و آن را پیش چشم ما به انجام برسانی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی»؛ (و لقد كنت معه -صلی الله علیه و آله- لما أتاه الملائكة (۱) من قریش، فقالوا له: يا محمد، إنك قد ادّعت عظيمًا لم يدّعه أبأؤك و لا أحد من بيتك، و نحن نسألك أمرًا إن أنت أجبنا إليه و أريتناه، علمنا أنك نبي و رسول، و إن لم تفعل علمنا أنك ساحر كذاب).

تعبیر به «الملائكة من قریش» (-سران قریش) نشان می دهد که این معجزه در مکه واقع شده و در زمانی بوده که دعوت پیامبر آشکار شده بود و به گوش بسیاری رسیده بود؛ ولی هنوز مسلمانان قوت و قدرتی نداشتند و گرنه مخالفان، با چنین لحن شدید و جسورانه ای با آن حضرت سخن نمی گفتند.

به هر حال آنها به گمان خود در مقام آزمون پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برآمده اند و فرصت خوبی به دست رسول الله افتاد تا حقایق خود را از طریق معجزه ای که آنها می خواهند (نه آنچه را خودش می خواهد) به اثبات رساند، لذا در ادامه این خطبه می خوانیم: «پیامبر صلی الله علیه و اله

ص: ۵۱۲

۱-۱). «ملاء» در لغت به چیزی گفته می شود که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را برمی انگیزد، به همین جهت به سران و بزرگان هر جمعیتی «ملاء» می گویند.

فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با همه ریشه هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد؛ (فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «و ما تسألون؟» قالوا: تدعوا لنا هذه الشجره حتى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك).

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «خداوند بر هر چیزی تواناست؟ آیا این کار را برای شما انجام دهم، ایمان می آورید و به حق شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند: آری؛» (فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنَّ اللَّهَ لَكُمْ ذَلِكَ، أَتُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قالوا: نعم).

شایان توجه است که حضرت می فرماید: «فإن فعل الله؛ اگر خدا این کار را انجام دهد». و نمی گوید: «فإن فعلت؛ اگر این کار را من انجام دهم» اشاره به اینکه معجزه در حقیقت کار خداست، هرچند بر دست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظاهر می شود. تعبیر «أ تؤمنون» و «تشهدون» اشاره به این است که هم قلبا ایمان بیاورید و هم در ظاهر شهادت به حق بدهید.

به هر حال آنها هر دو را پذیرفتند و در اینجا بود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم؛ ولی می دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) بازنمی گردید. و نیز می دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می شود و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ) بسیج می کند؛» (قال: «فإني سأريكم ما تطلبون، و إنني لأعلم أنكم لا تفيثون إلى خير، و إن فيكم من يطرح في القليب (1)، و من يحزب الأحزاب»).

جمله «و إن فيكم...» اشاره به ابو جهل و عتبه و شیبه و امیه بن خلف است که در میدان جنگ بدر کشته شدند و بدن بی جان آنها را در چاهی که آنجا بود، افکندند و جمله

ص: ۵۱۳

۱- ۱). «قليب» از ریشه «قلب» به معنای دگرگون ساختن گرفته شده، این واژه به معنای چاه است به جهت این که خاک های آن را برمی گردانند.

«من یحزب الأحزاب» اشاره به ابو سفیان است. در واقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله معجزه مورد تقاضای آنها را با سه خبر غیبی که هریک معجزه ای محسوب می شود، تکمیل فرمود:

عدم ایمان آنها و داستان افکندن جنازه بعضی از آنها در چاه و مسئله جنگ احزاب که سالیان درازی بعد از آن واقع شد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به سراغ اصل تقاضای آنها رفت و رو به درخت کرده: «فرمود:

ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم با ریشه ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست»؛ (ثم قال صلی الله علیه و آله: «یا أيتها الشجره إن كنت تؤمنین بالله و الیوم الآخر، و تعلمین أنى رسول الله، فانقلعی بعروقک حتی تقفی بین یدی یاذن الله»).

خطاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به آن درخت نشان می دهد که نباتات و جمادات نیز از نوعی شعور خداداد برخوردارند و جمله بعد از آن، نشان می دهد که آنها هم دارای ایمان به خدا و روز جزا هستند؛ اما این ایمان و آن هوشیاری چگونه است و آیا جنبه اختیاری دارد یا اجباری، مطالبی است که دقیقاً بر ما روشن نیست. آیات متعددی در قرآن مجید نیز داریم که اشاره به نوعی هوشیاری و ایمان در همه چیز حتی جمادات می کند و می گوید:

آنها نیز تسبیح و حمد خدا می گویند که مفسران به طور مشروح درباره آن بحث کرده اند. ۱

در اینجا امیر مؤمنان علی علیه السلام رشته سخن را به دست می گیرد و می فرماید: «قسم به کسی که او را به حق مبعوث کرد (که با چشم خود دیدم) درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرندگان (در هنگام پرواز). تا در برابر رسول خدا-صلی الله علیه و آله-

قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می زد و بعضی از شاخه های بالای آن، بر سر رسول خدا-صلی الله علیه و آله- سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم؛ (فو الّذی بعثه بالحقّ لانتقلت بعروقها، و جاءت و لها دوی (۱) شدید، و قصف (۲) کقصف أجنحه الطّیر؛ حتّی وقفّت بین یدی رسول الله-صلی الله علیه و آله- مرفرفه (۳)، و ألفت بغصنها الأعلى علی رسول الله-صلی الله علیه و آله-، و ببعض أغصانها علی منکبّی، و کنت عن یمینہ-صلی الله علیه و آله-).

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می شود که درخت مزبور درخت تنومندی بوده است که حرکت شاخ و برگهای آن در آسمان تولید صدا و همهمه می کرد و بعضی از شاخه های آن بالای سر پیامبر و بعضی بر دوش علی علیه السّلام و این معجزه بزرگی است که درختی آن چنان، با یک اشاره پیامبر به اذن الله از ریشه کنده شود و در برابر او قرار گیرد.

آیا این معجزه آشکار سبب بیداری و ایمان آن مشرکان متعصّب شد؟ نه! بلکه همان گونه که عادت متعصّبان لجوج است به بهانه جویی پرداختند که امام علیه السّلام در ادامه سخن به آن اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر آن در جای خود باقی بماند! (رسول خدا) به

ص: ۵۱۵

۱- ۱). «دوی» به معنای صدا و طنین و انعکاس صوت استعمال می شود.

۲- ۲). «قصف» در اصل به معنای شکستن است، و لذا به بادهای شکننده «قاصف» گفته می شود و چون به هنگام شکستن چیزی یا وزیدن طوفان ها صدای شدیدی به گوش می رسد، این واژه به معنای صدای شدید نیز آمده است.

۳- ۳). «مرفوف» از ریشه «ررف» در اصل به معنای برگ های گسترده درختان است و به پارچه های زیبا و رنگارنگ نیز «ررف» اطلاق می شود و «مرفرفه» پرنده ای است که بال و پر می زند، گویی در عبارت بالا- هدف امام این است که بگوید: هنگامی که درخت نزد پیامبر اکرم آمد شاخه هایش همچنان تکان می خورد مانند بال پرندگان.

درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره ای شگفت آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت-صلی الله علیه و آله و سلم-بپیچد؛ (فلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمَ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا-عَلَوْا وَاسْتَكْبَارًا-فَمَرَّهَا فَلْيَأْتِكْ نَصْفَهَا وَيَقِي نَصْفَهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَصْفَهَا كَأَعْجَبَ إِقْبَالَ وَ أَشَدَّهُ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ-صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله-).

از تعبیر بالا استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در اینجا دو معجزه دیگر به آنها نشان داد: نخست امر فرمود که درخت به جای خود برگردد. سپس دستور داد تا نیمی از آن به اذن الله نزد او آید.

آیا با این همه آن قوم مشرک لجوج تسلیم شدند؟ متأسفانه نه! آن گونه که امام در ادامه سخن می فرماید: «آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود. به صورت نخستین در آید، پیامبر اکرم-صلی الله علیه و آله و سلم-دستور داد و آن نصف به جای نخستین باز گشت. در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده ام و نخستین کسی هستم که اقرار می کنم که آن درخت آن چه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه ات بود؛» (فَقَالُوا-كُفْرًا وَ عِتْوًا-: فَمَرَّ هَذَا النَّصْفُ فَلِيَرْجِعَ إِلَى نَصْفِهِ كَمَا كَانَ، فَأَمَرَهُ-صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله-فَرَجَعَ؛ فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ، وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ).

آیا بعد از مشاهده این معجزات چهارگانه و خوارق عادات شگفت انگیز که همه به پیشنهاد آنها واقع شد؛ نه به خواست پیغمبر و انتخاب او، آن گروه ایمان آوردند؟ متأسفانه نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه سخنی کفرآمیز و جسورانه و دور از منطق گفتند، آن گونه که امام در ادامه سخن می فرماید: «تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت آور، و توأم با مهارت دارد (سپس افزودند): آیا تو را در این کار کسی جز

امثال این-منظورشان من بودم-تصدیق می کند؛ (فقال القوم کلهم: بل ساحر کذاب، عجیب السحر خفیف (۱) فیه، و هل یصدّقک فی أمرک إلا مثل هذا!-یعنوننی-).

اشاره به اینکه ما که در عمر خود ساحران بسیار دیده ایم و می دانیم که کار تو همانند کار آنها بلکه از نوع برتر آن است و تنها امثال این کودک خوش باور تو را تصدیق می کنند!

عجب اینکه صدر و ذیل سخنانشان کاملاً متناقض است! خودشان پیشنهاد معجزه می دهند و اظهار می دارند، در همان اولین مرحله معجزه قانع می شویم و ایمان می آوریم؛ ولی هنگامی که این معجزه چهار بار تکرار می شود، تازه می گویند تو ساحری! هر کس در اینجا می پرسد اگر آنها سحر و معجزه را از هم نمی شناختند و احتمال ساحر بودن را درباره پیامبر می دادند، چرا از آغاز پیشنهاد معجزه کردند؟ می توانستند این نسبت دروغین را در آغاز بگویند.

آری افراد لجوج و متعصب نه منطقی صحیح دارند و نه وجدان و انصاف.

نکته ها:

۱- معجزه شجره در روایات اسلامی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله معجزات بسیاری داشت که معجزه بالا یکی از بارزترین آنهاست و تنها در این خطبه نیست که اشاره به این مطلب شده است، بلکه این معجزه در تواریخ و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد.

در اینجا کافی است به سخنی که ابن ابی الحدید در شرح این خطبه دارد، توجه شود.

او چنین می گوید: «اما درختی که رسول خدا صلی الله علیه و اله آن را فراخواند (و به صورت اعجاز نزد آن حضرت آمد) احادیث وارده درباره آن بسیار است و به حد استفاضه رسیده و محدثان در

ص: ۵۱۷

۱- ۱). «خفیف» در اصل به معنای سبک است و به حرکات سریعی که به هنگام تردستی با مهارت انجام می دهند، نیز خفیف گفته می شود.

کتب حدیث و متکلمان در باب معجزات رسول خدا آن را نقل کرده اند و غالباً روایات آنها به همان صورتی است که در خطبه قاصعه (خطبه مورد بحث) آمده است، هرچند بعضی آن را به صورت مختصر ذکر کرده اند و چنین گفته اند: «إنه دعا شجرة فأقبلت تخد إليه الأرض خدا؛ آن حضرت درخت را فراخواند و درخت زمین را شکافت و نزد او آمد».

سپس می افزاید: «بیهقی در کتاب دلائل النبوه داستان درخت را آورده و همچنین محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السیره و المغازی به گونه دیگری آن را ذکر نموده است. (۱)

مرحوم علامه تستری نیز در شرح نهج البلاغه خود می گوید: ابن اثیر در کتاب کامل و در اسد الغابه و بلاذری در انساب الاشراف و کراجکی در کنز الفوائد نیز حدیث درخت را به گونه مختصری آورده اند. (۲)

البته کسانی که آشنایی با معجزات انبیا عموماً و معجزه رسول خدا خصوصاً دارند، می دانند که این گونه معجزات و برتر از آن برای اثبات حق بودن دعوت نبوت چیز عجیبی نیست، همانگونه که لجاجت افراد نادان و متعصب و لجوج نیز در برابر آنها مطلب تازه ای نیست.

۲- فرق میان سحر و معجزه

همان گونه که در بالا اشاره شد بی شک انبیا و پیامبران و همچنین امامان معصوم علیهم السّلام خارق عاداتی که از انسان عادی امکان پذیر نیست داشته اند؛ یعنی اموری که برخلاف قوانین معمول طبیعت بوده و انجام آن جز با استمداد از یک نیروی مافوق طبیعی ممکن نبوده است؛ مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران غیر قابل علاج، اخبار از امور پنهانی که در قرآن مجید درباره حضرت مسیح علیه السّلام آمده یا معجزه عصا و ید بیضای

ص: ۵۱۸

۱- ۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۴.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد ۲، صفحه ۴۶۹.

حضرت موسی و ناقه صالح و خاموش و سرد شدن آتش نمرود در مورد ابراهیم علیه السلام و معجزه شق القمر و از همه بالاتر اعجاز قرآن از جهات مختلف در مورد پیامبر صلی الله علیه و اله.

واضح است که هرگز معجزه به معنای تحقق معلول بی علت نیست تا افرادی آن را انکار کنند، بلکه به معنای استمداد از علل ناشناخته فوق طبیعی است و این ادعا که ما تمام علل طبیعی و مافوق طبیعی را شناخته ایم، ادعایی است که هیچ کس آن را نمی پذیرد.

از سوی دیگر سحر یک واقعیت است، هرچند با خرافات زیادی آمیخته شده است.

ساحران معمولاً از علل طبیعی استفاده می کنند؛ ولی علل و اسبابی که مردم عادی از آن اطلاعی ندارند، مثلاً درباره سحر ساحران عصر موسی علیه السلام گفته اند: آنها چیزی شبیه مار ساختند و درون آن را «جیوه» ریختند. هنگامی که آفتاب بر آن تابید به علت «فراز بودن» جیوه آن مارهای ساختگی به حرکت درآمد، بنابراین کار آنها خارق عادت بود؛ اما با استفاده از اسباب ناشناخته برای توده مردم.

اکنون این سؤال پیش می آید که مردم از کجا تفاوت سحر را از معجزه بفهمند تا بتوانند پیامبران را از ساحران دروغگو بشناسند؟

فرق میان این دو واضح است، زیرا اولاً سحر ساحران چون متکی به علوم محدود بشری است طبعاً محدود است، و لذا ساحران خارق عادت را که خود می خواهند انجام می دهند نه خارق عادت را که مردم پیشنهاد می کنند، زیرا کار آنها متکی به تجربیات و تمرینات و ریاضت های قبلی است.

اما در مورد اعجاز، انبیا به سراغ اموری می رفتند که مردم پیشنهاد می کردند؛ مانند معجزه بالا و معجزه شق القمر و معجزات مختلفی که از موسی بن عمران درخواست کرده اند، هرچند بعضی از انبیا در آغاز معجزاتی نیز با خود داشتند؛ مانند معجزه قرآن و معجزه عصا و ید بیضا.

ثانیاً معجزات انبیا توأم با ادعای نبوت بود، در حالی که خارق عادات ساحران هرگز با

چنین ادعایی همراه نبوده و نیست، زیرا حکمت الهی اجازه نمی دهد که کار خارق عادت‌ی بر دست کذب و دروغگویی حاصل شود و ادعای نبوت کند و مردم ناآگاه را به گمراهی بکشاند. حکمت الهیه ایجاب می کند که این قبیل افراد رسوا شوند، لذا هر وقت ساحری به فکر چنین ادعایی افتاده، رسوا شده است.

ثالثاً از آنجا که سحر امری انحرافی است، افراد منحرف و نادرست به دنبال آن می روند؛ افرادی که رفتار و کردارشان گواه بر نادرستی آنان است. به این ترتیب هنگامی که خارق عادت‌ی از کسی دیده شود باید زندگی او را بررسی کرد، اگر زندگی او سراسر پاکی و تقوا بوده، این نشان معجزه بودن آن خارق عادت است و اگر آثار نادرستی در او نمایان بود و پرونده تاریک یا مبهمی از نظر زندگی داشت، روشن می شود که آن خارق عادت سحر است، چرا که ساحران از مصداقهای بارز افراد متقلب و دروغگو هستند.

ص: ۵۲۰

اشاره

و إني لمن قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم، سيما الصّديقين، و كلامهم الأبرار، عمّار الليل و منار النهار. متمسكون بحبل القرآن، يحيون سنن الله و سنن رسوله؛ لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يعلون، و لا يعلون و لا يفسدون. قلوبهم في الجنان، و أجسادهم في العمل .

ترجمه

من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی هراس ندارند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است. از کسانی که شبها را با عبادت آباد می کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی بخش روزهایند، از کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنتهای خدا و رسولش را احیا می کنند، تکبر نمی ورزند و برتری جویی ندارند، خیانت نمی کنند و فساد به راه نمی اندازند، دلهایشان در بهشت و بدنهایشان در میدان عمل است.

شرح و تفسیر: من از این گروهم!

من از این گروهم!

سرانجام امام علیه السلام در بخش نهایی خطبه به معرفی خویش می پردازد، و آنچه را در سابق برای معرفی خود فرموده بود کامل می کند تا از یک سو به آنچه در این خطبه آمده، قوت و عمق و اتقان بیشتری ببخشد، زیرا ایمان به گوینده و عمق علم و تقوا و بینش و آگاهی او به خواننده پیام می دهد که سخنانش را جدی تر بگیرد و از سوی دیگر نسل جوانی که در میان یاران او بودند و از سوابق امام آگاهی نداشتند، آگاهی پیدا کنند و از

سوی سوم همه بدانند که این بیانات نه به جهت دنیا بوده، نه تقویت پایه های حکومت، بلکه هدفی جز هدایت امت به صراط مستقیم در آن نبوده است. حضرت در اینجا دوازده وصف برای خویشان بیان می کند که هر یک فضیلت بزرگی از فضایل انسانی است.

نخست می فرماید: «من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنی هراس ندارم»؛ (و ائى لمن قوم لا تأخذهم فى الله لومه لائم) .

گاه انجام وظیفه، مخالف افکار و خواسته های گروهی از افراد جامعه است، در اینجا افراد سودجو و عافیت طلب یا ترسو از انجام وظیفه سرباز می زنند، مبادا هدف تیرهای ملامت و سرزنش قرار گیرند. مرد خدا کسی است که اگر همه مردم به راه خطا بروند و او راه صواب را در برابر خود ببیند از پیمودن آن نهراسد و رضای خدا را بر رضای خلق مقدم دارد و در رأس چنین جمعیتی امیر مؤمنان علی علیه السلام - بعد از پیامبر اکرم - قرار داشت و این ویژگی در همه اهل بیت عصمت بود که یکی از نمونه های بارز آن امام حسین علیه السلام و قیامش در کربلاست.

قرآن مجید نیز درباره گروهی از مجاهدان راه خدا این وصف را بیان کرده، می فرماید:

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری هراسی ندارند، این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد. (۱)

در دومین و سومین وصف می فرماید: «از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است»؛ (سیماهم سیمای الصدّیقین، و کلامهم کلام الأبرار) .

«صدّیقین» همان راستگویانی هستند که در صف مقدم تصدیق کنندگان پیامبران درآمده اند و اعمالشان گفتارشان را تصدیق می کند و در آیه ۶۹ سوره نساء هم ردیف پیامبران ذکر شده اند؛ آنجا که می فرماید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ»

ص: ۵۲۲

«ابرار» کسانی هستند که در سوره «هل اتی» هیجده وصف برای آنها بیان شده است، اوصافی که دارنده آن را به بالاترین مقام قرب خدا می رساند و می دانیم این اوصاف درباره پنج تن، (علی علیه السلام و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) وارد شده است.

سپس در چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: «از کسانی که شبها را با عبادت آباد می کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی بخش روزهایند؛» (عَمَّارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ).

تعبیر به «عَمَّار» جمع عامر یعنی آبادگر به جهت آن است که شب زنده داری و عبادات شبانه روح و جان انسان را آباد می کند و به آن صفا و روحانیت می بخشد و دلهای مرده از گناه را با آب حیات بخش توبه زنده می سازد و تعبیر به «منار» اشاره به برجهای بلندی است که سابقا در مسیر راههای بیابانی قرار می دادند و بر فراز آنها چراغی روشن می کردند تا مسافران گمراه نشوند (شبهه علائم راهنمایی امروز). آری این قوم همانند آنها مردم را در مسیر راه به سوی خدا و سعادت و خوشبختی راهنمایی می کنند تا به بیراهه ها نیفتند و گرفتار غولهای بیابان نشوند.

در بیان ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «از کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنتهای خدا و رسولش را احیا می کنند؛» (مَتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ؛ یَحْيُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ).

منظور از تمسک به «حبل قرآن» یا این است که به آن توسل جسته شود تا انسان از چاه طبیعت و هوای نفس بیرون آید و به اوج قرب خدا صعود کند و یا اینکه به وسیله آن، آب حیات، از درون زمین وجود انسانی بیرون کشیده شود و یا در گذرگاه های خطرناک دنیا با تمسک به حبل قرآن از سقوط در دره گمراهی نجات حاصل گردد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم که به هنگام ایراد حدیث ثقلین، در توضیح اهمیت قرآن فرمود: «کتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض؛ کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین (که عالم ملک با ملکوت را پیوند می دهد و

«احیای سنت خدا و سنت پیامبر» عمل کردن به واجبات الهی که در قرآن آمده و فرایضی است که پیامبر فرض نموده است؛ نه فقط عمل کردن، بلکه دعوت عامه مردم به سوی آن نیز لازم است.

در هشتمین و نهمین و دهمین و یازدهمین وصف می فرماید: «از کسانی که تکبر نمی ورزند و برتری جویی ندارند و خیانت نمی کنند و فساد به راه نمی اندازند؛ (لا یتکبرون و لا یعلون، و لا یغْلون^۲ و لا یفسدون).»

این چهار وصف در واقع به یکدیگر مرتبطاند؛ مستکبران دائماً به سوی برتری جویی می روند و برای رسیدن به اهداف نامشروع خود دست به خیانت و فساد می زنند، قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» شاهان جبار هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آنجا را به فساد می کشند^۳، و نیز می فرماید: «تَلْعَكَ الدَّارُ الْمَآخِرَةَ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند». ۴

با توجه به اینکه خیانت و فساد در اینجا به صورت مطلق آمده، خیانت و فساد در عقاید و اخلاق و اموال و تمام شؤون زندگی را شامل می شود.

سرانجام در دوازدهمین وصف که جامعیت فوق العاده ای دارد، می فرماید: «ما از کسانی هستیم که دل هایشان در بهشت و بدن هایشان در میدان عمل است»؛ (قلوبهم فی الجنان، و أجسادهم فی العمل).

اشاره به اینکه هدف آنها بسیار والاست و جز به رضای خدا و بهشت جاویدان او

نمی‌اندیشند و به همین دلیل بدنهایشان پیوسته در مسیر طاعت حق و عمل به وظایف الهی و انسانی است.

قابل توجه است که خطبه با نفی تکبر و استکبار آغاز می‌شود و با همان پایان می‌یابد و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که پایان سخن با آغاز آن پیوند بخورد.

به راستی قوم و جمعیت یا افرادی که واجد این اوصاف دوازده گانه باشند، برترین انسان‌ها هستند؛ وجودشان در دنیا پربها و در آخرت مایه افتخار و نجات برای پیروانشان است.

*** بار الهی ما را در خط و مسیر آنها قرار ده و توفیق پیروی از برنامه‌های آنها عنایت فرما و دست ما را از دامنشان در دنیا و آخرت کوتاه مفرما!

ص: ۵۲۵

و من خطبه له علیه السلام

یصف فیها المتّقین

(۱)

روی أن صاحباً لأمر المؤمنین علیه السّلام یقال له همام کان رجلاً عابداً، فقال له: یا أمیر المؤمنین، صف لی المتّقین حتّی کأنی أنظر إلیهم. فتناقل علیه السّلام عن جوابه ثمّ قال: یا همام! اتّق الله و أحسن: ف «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» فلم یقع همام بهذا القول حتّی عزم علیه، فحمد الله و أثنی علیه، و صلّی علی النّبیّ صلّی الله علیه و اله ثمّ قال علیه السّلام:

ص: ۵۲۷

۱-۱). سند خطبه: این خطبه از خطبه های بسیار معروف و معتبر است که با سندهای مختلف (غیر از نهج البلاغه) نقل شده است. گروهی از راویان آن قبل از سید رضی و گروهی بعد از او می زیسته اند. صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده اند مرحوم صدوق در امالی و ابن شعبه (معاصر شیخ صدوق) در تحف العقول و سلیم بن قیس در کتاب خود آورده است. ابن قتیبه (متوفای قرن سوم) نیز مقداری از این خطبه را در کتاب الزهد از کتاب عیون الاخبار نقل کرده است. از جمله کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را با اسناد دیگری نقل کرده اند و متن آن، نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است، سبط ابن جوزی در تذکره و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و کراجکی در کنز الفوائد هستند که با تفاوتهایی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۶۵).

که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می دهد.

(شأن ورود خطبه از این قرار است که) یکی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام به نام «همام» (۱) که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پرهیزکاران را برایم آنچنان وصف کن که گویی آنها را با چشم می نگرم. امام علیه السلام در پاسخ او درنگ کرد و آن گاه فرمود: ای همام تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛ ولی همام به این مقدار قانع نشد (و توضیح بیشتر خواست و اصرار ورزید) تا اینکه امام علیه السلام تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحا برای او باز گو کند، پس حمد خدای را بجا آورد و ثنا نمود و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود.

خطبه در یک نگاه

از یک نگاه خطبه یک مطلب را دنبال می کند و آن صفات پرهیزکاران است که امام در حدود یک صد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است؛ ولی اگر درست در جزئیات خطبه دقت کنیم می بینیم که این صفات ناظر به ابعاد مختلفی از زندگی پرهیزکاران است.

بخشی از آن از صفات اخلاق فردی آنها سخن می گوید.

ص: ۵۲۸

۱ - ۱). «همّام» از ماده «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده ای گردد. در اینکه «همّام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت و گوست؛ ابن ابی الحدید معتزلی گوید: همّام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهر این است که او همام بن عباده بن خثیم باشد که پسر برادر ربیع بن خثیم محسوب می شود (معروف است که ربیع بن خثیم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است). به هر حال، او از شیعیان خاص امیر مؤمنان و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۴).

بخش دیگری از اخلاق اجتماعی آنها بحث می کند.

قسمتی از خطبه، ناظر به علو شأن آنها در مباحث اعتقادی و معارف دین است، در حالی که در بخش دیگری به مقام پرهیزکاری آنها از نظر گفتار و رفتار اشاره دارد.

در بخش دیگری از خطبه علامتها و نشانه های آنها بحث شده که اگر بخواهیم اهل تقوا را در میان جمع بشناسیم با چه اوصافی می توان شناخت.

در بخش پایانی خطبه سخن از حادثه عجیبی به میان آمده که برای همام-همان پرسشگری که با اصرار و تأکید، بیان اوصاف متقین را خواسته بود-اتفاق افتاد که صیحه ای زد و مدهوش شد. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و به دنبال آن امام علیه السلام فرمود: مواعظ بالغه در کسانی که اهل آن هستند چنین اثر می گذارد. به دنبال آن شخص جسوری سؤال کرد، چرا این حادثه درباره شخص شما اتفاق نمی افتد، و امام جواب قانع کننده ای دادند.

از بعضی طرق روایت استفاده می شود که امام علیه السلام این خطبه را به عنوان صفات شیعه ایراد فرمود. (۱)

پاسخ به یک سؤال

با توجه به آنچه در صدر این خطبه آمده، این سؤال مطرح می شود که چرا امام در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال همام خودداری کرد و پس از اصرار به این کار تن در داد؟

درباره علت تأمل آن حضرت در جواب، وجوهی گفته شده از جمله اینکه:

۱- امام علیه السلام می دانستند که او مردی بسیار حساس و نسبت به مواعظ پذیراست و بیم آن می رود که بر اثر حساسیت فوق العاده و تأثر شدید، قالب تهی کند، لذا امام علیه السلام به پاسخ اجمالی قناعت فرمود و ذیل خطبه گواه بر آن است.

ص: ۵۲۹

۱- ۱). به مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۶۵ رجوع شود.

۲- در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام علیه السّلام مصلحت نمی دید این گوهرهای گرانبها در اختیار آنان قرار گیرد (گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش) ذیل خطبه نیز می تواند گواه بر این معنا باشد، زیرا سؤال آن سائل و جواب امام علیه السّلام دلیل بر وجود بعضی از نامحرمان در آن جمع است.

۳- امام علیه السّلام با این تأمل و سکوت، شوق همام را برای شنیدن پاسخ سؤال بیشتر کرد تا این سخنان در عمق جانش به خوبی جای گیرد:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله ور گردد

۴- ادب در مقام سؤال و جواب، ایجاب می کند که پاسخ دهنده عجلولانه به جواب نپردازد، بلکه با تأمل و درنگ سخن را آغاز کند تا شنونده را به اهمیت مطلب آشناتر سازد. در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در پاسخ سؤال پرسشگری، مقداری سکوت و تأمل فرمود، کسی عرض کرد آیا می خواستید درباره این مسئله فکر کنید؟ فرمود: نه، سکوت و تأمل من برای ارج نهادن به عمل و دانش بود. (۱)

ص: ۵۳۰

أما بعد، فإنَّ الله - سبحانه و تعالی - خلق الخلق حين خلقهم غتياً عن طاعتهم، آمنا من معصيتهم، لأنه لا تضره معصيه من عصاه، و لا تنفعه طاعه من أطاعه. فقسم بينهم معاشهم، و وضعهم من الدنيا مواضعهم.

فالمثقون فيها هم أهل الفضائل: منطقهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع. غصوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم. نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتى نزلت في الرخاء. و لو لا الأجل الذى كتب الله عليهم لم تستقر أرواحهم فى أجسادهم طرفه عين، شوقا إلى الثواب، و خوفا من العقاب. عظم الخالق فى أنفسهم فصغر مادونه فى أعينهم، فهم و الجنة كمن قد رآها، فهم فيها منعمون، و هم و النار كمن قد رآها، فهم فيها معدبون. قلوبهم محزون، و شرورهم مأمون، و أجسادهم نحيف، و حاجاتهم خفيف، و أنفسهم عفيف. صبروا أياما قصيره أعقتهم راحه طويله. تجاره مريحه يسيرها لهم ربهم. أرادتهم الدنيا فلم يريدوها، و أسرتهم ففدوا أنفسهم منها.

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامان کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و معیشتشان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و

هریک را در جایگاه دنیوی اش جای داد. (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است.

چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرونهاده اند و گوشهای خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده اند که برای آنان سودمند است، حال آنان در بلا- همچون حالشان در آسایش و رفاه است و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آنها مقّر داشته نبود یک چشم برهم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی گرفت. آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است. آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معدّبند! قلبهای آنها اندوهگین و مردم از شرّشان در امانند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است. آنها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آنها فراهم ساخته است. دنیا (با جلوه گریهایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می رفت که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند!

شرح و تفسیر: صفات والای پرهیزکاران

صفات والای پرهیزکاران

پیش از آن که به تفسیر بخش اوّل خطبه بپردازیم، لازم است به سراغ این نکته برویم که جواب کوتاه نخستین امام علیه السلام چگونه با سؤال همّام ارتباط داشت؟ او تقاضای بیان اوصاف متقیان کرد و امام به جای بیان اوصاف، امر به تقوا و احسان نمود و سپس فایده تقوا را بیان فرمود که در بدو نظر، نه امر به تقوا پاسخ همّام است و نه ذکر فواید آن.

ظاهر این است که امام علیه السلام با این سخن می خواهد به او بفهماند که مفهوم تقوا به طور اجمال روشن است تو مرد عمل باش، مشکلی در کار نیست. امام علیه السلام برای تشویق او به تقوا به بیان نتیجه می پردازد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز خطبه به بیان این نکته مهم می پردازد که خدا از همگان بی نیاز است و اگر دستورات سنگین و متعددی درباره تقوا در این خطبه می آید، برای افزودن به جاه و جلال خدا نیست، بلکه برای پیمودن راه تکامل انسان است، می فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز بود و از معصیتشان ایمن، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد؛ (أما بعد، فإنّ الله - سبحانه و تعالی - خلق الخلق حين خلقهم غتيا عن طاعتهم، أما من معصيتهم، لأنّه لا تضرّه معصيه من عصاه، و لا تنفعه طاعه من أطيعه) .

دلیل آن روشن است، زیرا اولاً - خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت و کامل مطلق و چنین وجودی کمبود و نقصانی ندارد که بخواهد از طریق ستایش و اطاعت بندگان کمالی بپذیرد و اگر همه کائنات هم کافر شوند بر دامن کبریاییش گردی نمی نشیند، زیرا مخلوقات ناتوان تر از آنند که بتوانند زبانی به ذات پاکش برسانند. ثانیاً مخلوقات هرچه دارند از اوست و از برکات فیض او و بازگرداندن فیض او به او معنا ندارد.

همگی ریزه خوار خوان نعمت او، بلکه وابسته به وجود اویند که اگر لحظه ای رابطه آنها با خدا قطع شود، نابود می شوند: (اگر نازی کند از هم، فروریزند قالبها).

آن گاه امام علیه السلام به وضع مادی مردم در دنیا می پردازد که در واقع مقدمه ای است برای بیان جنبه های معنوی که بعد از آن ذکر شده است و با دو جمله، همه چیز را در جهات زندگی مادی مردم بیان کرده است، می فرماید: «(خدا بعد از آفرینش خلق)، روزی و معیشت آنان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه

دنیوی اش جای داد»؛ (فقسم بینهم معایشهم، و وضعهم من الدنیا مواضعهم).

اشاره به اینکه خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هر کدام را بر حسب لیاقت، جایگاهی بخشید.

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه ۳۲ زخرف آمده است، می فرماید:

«نَحْنُ قَسَمٌ مِّنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» ما اسباب معیشت آنها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم.

بدیهی است معنای تقسیم معیشت این نیست که بدون سعی و کوشش همه چیز به خانه انسان بیاید، از آنجا که روزی بر سعی و کوشش، مایه تباهی و تنبلی و بی اعتنایی به روزیهاست، خداوند مواد همه را آفریده و همگان را به سعی و عمل دعوت کرده است.

مقامات ظاهری نیز که خداوند به بندگان بخشیده، بدون سعی و کوشش به دست نمی آید.

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گروهی در دنیای امروز بر اثر گرسنگی جان می دهند، نه به علت کمبودهاست، بلکه به سبب ظلم و ستم گروهی خودخواه و سودجو و انحصارطلب است. حتی در سخت ترین سال های قحطی اگر تقسیم عادلانه ای در ارزاق شود، کسی گرسنه نمی ماند.

نه تنها ارزاق انسانها، بلکه روزه همه جانداران و حیوانات را به گونه شگفت آوری برای آنها فراهم ساخته است؛ نه نطفه ها را در جنین به فراموشی سپرده، نه جاندار کوچکی که درون تخم پرندگان، یا دانه گیاهان وجود دارد، محروم ساخته است. داستان تقسیم روزی در طرق بسیار مختلف آن، داستانی است بسیار شگفت انگیز که درباره آن کتابها می توان نوشت و حتی شرح کوتاه آن به درازا می کشد.

سپس به بیان فضایل و صفات برجسته پرهیزکاران پرداخته و سخن را با ذکر سه

صفت برجسته آغاز می کند، می فرماید: «پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایی هستند:

گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است»؛ (فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيهُمُ التَّوَاضُعُ).

جمله «منطقهم الصواب» اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت انسانهاست و آن اصلاح زبان است؛ زبانی که بیشترین گناهان کبیره با آن انجام می شود و بهترین عبادات به وسیله آن صورت می گیرد و اگر اصلاح شود، همه وجود انسان رو به صلاح می رود و اگر فاسد شود، همه رو به ویرانی می گذارند.

واژه «صواب»، در اینجا، مفهوم بسیار گسترده ای دارد و هر سخن حق و مفیدی را شامل می شود. آری، پرهیزکاران قبل از هر کار به اصلاح گفتار خویش می پردازند و به همین دلیل، سالکان طریق الی الله معتقدند که اولین گام در اصلاح خویشتن، اصلاح زبان است که اصلاح آن مایه اصلاح سایر ارکان است. قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزکاری پیشه کنید و سخن صحیح بگویید تا خداوند اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببخشد». (۱)

اصلاح اعمال و غفران ذنوب به دنبال تقوا و قول سدید، قرینه خوبی بر رابطه اینها با یکدیگر است.

تعبیر به «ملبس» در جمله «و ملبسهم الاقتصاد» (۲) که به عنوان دومین فضیلت مهم پرهیزکاران ذکر شده است اگر در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به همان لباس ظاهری است که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت گیری و خساست، همان گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه فهمیده اند.

ص: ۵۳۵

۱-۱. احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱.

۲-۲. «اقتصاد» از ریشه «قصد» به معنای میانه روی است و اعتدال در هر چیزی را شامل می شود.

اما اگر به قرینه آیاتی که لباس را در معنای کنایی وسیع به کار برده است؛ مانند «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ» (۱) و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا» (۲) و «هَيْنَ لِبَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» (۳) معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم، مفهوم گسترده ای پیدا می کند که همه زندگی انسان را شامل می شود؛ یعنی اعتدال و میانه روی تمام زندگی آنان را دربر گرفته و همچون لباسی است بر قامت آنان، همان گونه که در جمله سوم تعبیر به «مشیهم التواضع» تنها اشاره به راه رفتن ظاهری نیست، زیرا راه رفتن متواضعانه هر چند کار خوبی است اما در ردیف نخستین صفات برجسته پرهیزکاران قرار نمی گیرد؛ ولی هرگاه اشاره به معنای وسیع مشی باشد مفهومش این است که همه رفتارهای آنها آمیخته با تواضع است.

در واقع امام علیه السلام به سه اصل اساسی در آغاز این خطبه اشاره فرموده است:

درستکاری، میانه روی و تواضع که بر سراسر زندگی پرهیزکاران حاکم است.

در روایات اسلامی نیز راجع به این سه اصل، تأکیدهای فراوانی دیده می شود؛ در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرِّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فضته؛ این زبان کلید هر خیر و شری است، پس سزاوار است که مؤمن مهر بر زبانش زند همان گونه بر طلا و نقره اش مهر می زند (و در صندوق محفوظی نگاه می دارد)». (۴)

در حدیث دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «ما عَالَ مِنْ اقْتِصَادٍ؛ آن کس که میانه روی را پیشه کند هرگز تنگدست نمی شود». (۵)

ص: ۵۳۶

۱-۱. اعراف، آیه ۲۶.

۲-۲. فرقان، آیه ۴۷.

۳-۳. بقره، آیه ۱۸۷.

۴-۴. تحف العقول، بخش سخنان امام باقر علیه السلام، ص ۲۱۸.

۵-۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۰.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام چنین می خوانیم: «فیما اوحی الله عزّ و جلّ إلی داود علیه السّلام: یا داود کما أنّ أقرب النّاس من الله المتواضعون کذلک أبعد النّاس من الله المتکبرون؛ در بین سخنانی که خداوند عز و جل به حضرت داود علیه السّلام وحی کرد این سخن بود: ای داود همان گونه که نزدیک ترین مردم به خداوند، افراد متواضع هستند، دورترین مردم از خداوند نیز متکبران هستند». (۱)

سپس به بیان دو وصف دیگر پرداخته، می فرماید: «آنها چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرونهاده اند و گوشهای خود را وقف شنیدن علم و دانشی که برای آنان سودمند است، ساخته اند»؛ (غضّوا (۲) أبصارهم عمّا حرّم الله علیهم، و وقفوا أسمعهم علی العلم النّافع لهم).

«غضّوا» از ریشه «غضّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در مورد چشم به کار می رود، معنای فروافکندن می دهد؛ یعنی سر را به زیر اندازد و نگاه نکند، که ما در تعبیرات فارسی به جای آن چشم پوشی به کار می بریم.

«وقفوا» از ریشه «وقف» در لغت به معنای متوقف ساختن است؛ ولی گاه به معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن گسترده تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می رود.

بنابراین هر گاه در دو جمله بالا معانی حقیقی کلمه را در نظر بگیریم مفهومش آن است که آنها نگاه به صحنه های حرام نمی کنند و پیوسته گوش به علم نافع می دهند و اگر معنای وسیع و کنایی آنها را در نظر بگیریم، مفهوم جمله اول این است که آنها از همه محرمات چشم پوشی و صرف نظر می کنند و گوشهای آنها وقف بر علم نافع است.

ص: ۵۳۷

۱-۱). وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۲۸، حدیث ۲.

۲-۲). «غضّوا» از ماده «غضّ» بر وزن «خزّ» چنان که در بالا آمد در اصل به معنای کم یا کوتاه کردن است؛ هنگامی که در مورد چشم به کار می رود به معنای فروافکندن چشم است یعنی سر به زیر انداختن و نگاه نکردن است و «غمض» به معنای فروبستن و چشم را برهم گذاردن است.

مقصود از «علم نافع» در درجه اول، علمی است که برای دین و ارزشهای معنوی و زندگی سعادت بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجه بعد، همه علوم و دانشهایی را که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسانها در این دنیا لازم است؛ اعم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.

بی شک رابطه انسان با جهان خارج، جهان امروز و گذشته به طور عمده از طریق این دو موهبت الهی؛ یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می بیند، تاریخ مکتوب را با چشم می خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات بزرگان پیشین را با گوش خود می شنود و با این دو وسیله با همه چیز در اطراف خود رابطه برقرار می کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود، چیزی برای او باقی نمی ماند و عقل و شعورش در حد طفل غیر ممیز متوقف خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس در صورت سلامت این دو فعال می شوند. به همین دلیل افراد کر و کور همیشه لال هستند هر چند زبانشان سالم باشد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَأَكِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرِ ثَلَاثٍ؛ عَيْنٌ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ؛ تمام چشمها در روز قیامت گریان است، جز سه چشم، چشمی که در راه خدا بیدار بماند و چشمی که از خوف خدا گریان شود و چشمی که از حرام پوشیده شود». (۱)

در حدیث دیگری از امام حسن مجتبی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبَهُ وَأَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّنْذِيرَ وَانْتَفَعَ بِهِ؛ بیناترین دیده ها، دیده ای است که نظر و دید آن در مسیر خیر باشد و شنواترین گوشها گوشه ای است که تذکرات و پندها را اخذ کند و از آنها نفع ببرد». (۲)

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از اوصاف پرهیزکاران که صفت رضا و تسلیم است، پرداخته، می فرماید: «حال آنها در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است»؛ (نزلت

ص: ۵۳۸

۱-۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۸۰، باب اجتناب المحارم، حدیث ۲.

۲-۲). میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۵۵۱ نقل از بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۰۹.

أنفسهم منهم في البلاء كآلتی نزلت فی الرّخاء (۱).

در حال نعمت مست و مغرور نمی شوند و در بلا و مشکلات بی تابی و جزع ندارند؛ در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم در برابر اراده او هستند. به یقین از تلاش و کوشش برای مبارزه با مشکلات و فراهم کردن اسباب نعمتها فروگذار نمی کنند؛ ولی آنجا که از تحت اراده آنها بیرون است، جز تسلیم و رضا عکس العملی نشان نمی دهند؛ زیرا از یک سو می دانند خداوند حکیم است و مهربان؛ از هر کس، حتی از مادر مهربان تر و جز آنچه که مصلحت بنده باایمان اوست، مقدر نمی فرماید.

از سوی دیگر می دانند بی تابی در برابر بلا و حوادث ناگوار نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه اجر و پاداش آنها را بر باد می دهد و گاه بر مشکلات نیز می افزاید و سبب یأس و نومیدی و انفعال در برابر هر حادثه ای می شود.

درباره اهمیت مقام تسلیم و رضا، روایات فراوانی از معصومین علیهم السّلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «رأس طاعه الله الصبر و الرضا عن الله فيما أحبّ العبد أو كره، ولا يرضى عبد عن الله فيما أحبّ أو كره إلا كان خيرا له فيما أحبّ أو كره؛ برترین مرتبه اطاعت خداوند، صبر و رضا در همه چیزهایی است که بندگان دوست دارند، یا دوست ندارند و هیچ بنده ای در همه این امور از خدا راضی نمی شود، مگر اینکه خیر او در آن است». (۲)

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت در کافی، دوازده روایت دیگر در اهمیت تسلیم و رضا و مقامات مؤمنان راضی و تسلیم در برابر اراده پروردگار ذکر کرده است.

امام علیه السّلام بعد از ذکر اوصاف فوق به یک وصف دیگر مهم پرهیزکاران می پردازد که نشانه ایمان قوی و اطمینان آنها به وعده های الهی است، می فرماید: «اگر سرآمد معینی که

ص: ۵۳۹

۱- ۱). «رخاء» و «رخوه» در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که در مورد زندگی به کار رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

۲- ۲). الکافی، جلد ۲، صفحه ۶۰، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۱.

خداوند برای (زندگی) آنها مقرر داشته نبود یک چشم برهم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی گرفت؛ (و لو لا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی أجسادهم طرفه عین، شوقا إلى الثواب، و خوفا من العقاب).

روح آنها به کبوتری می ماند که در قفس گرفتار است؛ در یک سوی خود، باغی خرم و سرسبز با انواع گلها و گیاهان و میوه ها می بیند و در طرف دیگر خود آتشی سوزان. در درون قفس، بال و پر می زند و شدیداً طالب آزادی است تا پرواز کند و بر شاخسار باغ قرار گیرد و در ضمن از آتش سوزانی که در یک طرف دیگر قفس بود، رهایی یابد.

پرهیزکاران راستین چنین اند. عشق به ثواب از یک سو و خوف از عقاب (بر اثر سوء عاقبت) از سوی دیگر، روح ناآرام آنها را به جهان دیگر جذب می کند؛ ولی اجلی که خداوند برای آنها مقرر ساخته آنان را از این امر بازمی دارد.

در ضمن این تعبیر، حاکمیت صفت خوف و رجا را بر وجود آنها روشن می سازد؛ از یک سو امیدوار به لطف و ثواب الهی هستند و از سوی دیگر از این بیم دارند که در دنیا پایشان بلغزد و در دام شیطان و هوای نفس، گرفتار شوند و با سوء عاقبت از دنیا بروند.

در حدیثی از لقمان حکیم می خوانیم که خطاب به فرزندش می گفت: «یا بنی خف الله خوفا لو أتیت یوم القیامه ببر الثقلین خفت أن یعدّ بک و ارج الله رجاء لو وافیت القیامه یاثم الثقلین رجوت أن یغفر الله لک؛ فرزندم آن گونه از خدا بترس که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی، در حالی که اعمال نیک انس و جن را با خود داشته باشی باز از عذاب خدا بترسی و آن قدر امیدوار به لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی باز امید به عفو او داشته باشی» (۱).

سپس امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از اوصاف بسیار برجسته پرهیزکاران می رود، می فرماید: «آفریدگار در روح و جانسان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در

ص: ۵۴۰

چشمانشان کوچک است»؛ (عظم الخالق فی أنفسهم فصغر مادونه فی أعینهم).

هرگاه کسی در کنار اقیانوس پهناور و بی کرانی باشد، طبیعی است که یک قطره آب در نظرش بسیار حقیر و ناچیز است و آن کس که چشم به آفتاب عالم‌تاب دوخته، پرتو شمع کوچکی در نظرش بی مقدار است. آری پرهیزکاران با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی پایان او آشنا شده اند و به قدر استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته اند. بدیهی است که غیر او در نظرشان کوچک و بی مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از آن، عصمت و مصونیت از گناه همین است. هر قدر معرفت انسان به خدا بیشتر شود، ما سوی الله در نظرش کوچک تر می شود و به این اشیای حقیر و ناچیز، دل نمی بندد و به جهت آنها گناه نمی کند.

از اینجا می فهمیم که اگر علی علیه السلام می فرماید: «و الله لو أعطیت الأقالیم السبعه بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نمله أسلبها جلب شعیره ما فعلته؛ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانش قرار دارد به من دهند برای اینکه خدا را در مورد مورچه ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش بگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد» (۱) دلیلش همین است.

اگر در ادامه این سخن، می افزاید: «و إن دنیا کم عندی لأهون من ورقه فی فم جراده تقمضها؛ به یقین دنیای شما (با همه ثروتها و زرق و برقهایش) نزد من از برگی که در دهان ملخی است و آن را می جود پست تر است». به دلیل عرفان والای مولا نسبت به خداست. آری، هر قدر معرفه الله بیشتر شود، دنیا در نظر انسان، کوچک تر می گردد، اسباب گناه نزد او ضعیف تر می شود و آرامش بیشتری می یابد. یکی از آثار آن، حضور قلب فوق العاده در عبادت و نماز است، به گونه ای که اگر پیکان تیری از پای او برکشند متوجه نمی شود.

آن گاه امام علیه السلام به سراغ وصف برجسته دیگری می رود که آن مقام یقین شهودی

ص: ۵۴۱

پرهیزگاران و الامقام است، می فرماید: «آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذبند»؛ (فهم و الجنه کمن قد رآها، فهم فیها منعمون، و هم و النار کمن قد رآها، فهم فیها معذبون).

ایمان و یقین، مراحلی دارد؛ گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است و دلایل کافی و شافی بر آن دارند. بزرگان اخلاق و عرفان با اقتباس از آیات قرآن از این مرحله به علم الیقین تعبیر کرده اند.

مرحله والاتر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدلالات عقلی را پشت سر می گذارد و به مقام شهود می رسد و با چشم دل، خدا را می بیند و عظمت او را مشاهده می کند و هرگونه شک و تردید و وسوسه هایی که گاهی در اعماق استدلالات عقلی نیز وجود دارد از او زایل می شود و آن را مقام عین الیقین گویند.

مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است مرحله حق الیقین است و آن، این است که انسان به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، آنچه می بیند خداست و غیر او از نظرش محو می شود.

در حقیقت مرحله اول، جنبه عمومی دارد و همه مؤمنان راستین را شامل می شود.

مرحله دوم ویژه پرهیزکاران مخلص و مجاهد است و مرحله سوم ویژه گروه خاصی از اولیاء الله، همچون معصومان علیهم السلام است و هریک از اینها آثاری دارد.

یکی از آثار مرحله شهود که درباره پرهیزکاران در این خطبه به آن اشاره شده این است که خود را در حضور دائم در برابر حق می بینند و پیوسته سر بر فرمان او هستند و قداست زندگی آنها گواه بر ایمان شهودی آنهاست.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود یک روز پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب آلود بود، اندامش نحیف و لاغر به نظر می رسید، رسول خدا صلی الله علیه و اله او را با نام صدا زد و فرمود: «کیف أصبحت یا فلان؟؛ چگونه

صبح کردی (و حالت چگونه است؟)». عرض کرد: «أصبحت يا رسول الله موقنا؛ صبح کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالی که به مقام یقین رسیدم». رسول خدا صلی الله علیه و اله از این پاسخ صریح او در شگفتی فرورفت و به او فرمود: «إن لكل يقين حقيقه فما حقيقه يقينك؟» هر یقینی نشانه روشن دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله نشانه آن، این است که مرا در اندوهی عمیق فروبرده و به شب زنده داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی اعتناست...

«كأني أنظر إلى اهل الجنة يتنعمون في الجنة و يتعارفون، على الأرائك متكئون، و كأني أنظر إلى أهل النار و هم فيها معذبون مصطرخون و كأني الآن اسمع زفير النار يدور في مسامعي؛ گویی من اهل بهشت را می بینم که در آغوش بهشت متنعم اند و باهم در گفت و گوی دوستانه اند و بر تختها تکیه زده اند و گویی اهل دوزخ را می بینم که در آن، عذاب می شوند و فریاد می کشند و گویی الآن، صدای شعله های آتش در گوش من می پیچد». پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان؛ این بنده ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در رکاب شما برای من فراهم سازد، پیامبر صلی الله علیه و اله در حق او دعا کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر صلی الله علیه و اله شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آنها این جوان بود. (۱)

داستانهای فراوانی شبیه آنچه در بالا آمد از پرهیزکارانی که در طول تاریخ به مقام شهود رسیده اند نقل شده که بر گفتار مولا علی علیه السلام تأکید می نهد.

در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران پرداخته، می فرماید:

«قلب های آنها اندوهگین و مردم از شرشان در امانند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و

ص: ۵۴۳

۱- ۱). این حدیث را مرحوم کلینی در باب حقیقه الایمان (الکافی، جلد ۲، صفحه ۵۲) آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۷۴ از کتاب محاسن، این حدیث را نقل کرده است.

نفوسشان عقیف و پاک است»؛ (قلوبهم محزونہ، و شرورهم مأمونہ، و أجسادهم نحیفہ، و حاجاتهم خفیفہ، و أنفسهم عقیفہ) .

این صفات مجموعه ای از صفات پرهیزکاران است، زیرا حزن و اندوه آنها که در نخستین وصف آمده، اشاره به خوف از خدا و کوتاهی در انجام مسؤولیت هاست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الحزن من شعار العارفين» و در ادامه این سخن می فرماید: «و لو حجب الحزن عن قلوب العارفين ساعه لاستغاثوا؛ اگر ساعتی حزن از دل‌های اهل معرفت پوشیده گردد به درگاه خدا استغاثه می کنند و آن را از او می خواهند». (۱)

آری آنها پیوسته در برابر مسؤولیت هایشان نگرانند و از این نظر بر دل آن ها اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک ظلمی از آنها سرزده باشد یا به غیر خدا اندیشیده باشند. افزون بر این، غم عشق و اندوه دوری از قرب پروردگار که طالب آنند نیز از آنها جدا نمی شود؛ ولی در هر حال آنها غم دنیا ندارند، چون عاشق دنیا نیستند، بنابراین اگر قرآن مجید می گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» بدانید دوستان خدا نه ترس دارند و نه غمگین می شوند». (۲) منافاتی با آنچه در این خطبه آمده ندارد، زیرا این خطبه مربوط به خوف از غیر خدا و غم دنیای مادی است.

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو داغی طلیم

در وصف دوم که می فرماید: «مردم از شر آنها در امانند به این نکته اشاره می کند که وجود آنها برای همه خیر و برکت است؛ نه موجب درد و عذاب». در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ شَرَّهُ»

ص: ۵۴۴

۱-۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۷۰.

۲-۲. یونس آیه، ۶۲.

بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شر او ترسان باشند». (۱)

در وصف سوم می فرماید: جسم آنها نحیف است. البته نحیف نه به آن معنا که امروز در فارسی ما از آن می فهمیم، بلکه به معنای لاغر است که از یکسو نشانه زهد و پارسایی و روزه گرفتن و از سوی دیگر دلالت بر چابکی و آمادگی برای انجام وظایف الهی دارد.

در هر حال این وصف مانند بعضی از اوصاف دیگر همواره استثنایی دارد که بعضی از افرادی که بر حسب ساختمان جسمانی لاغر نیستند، در صف پرهیزکاران هستند.

در وصف چهارم اشاره به نیازهای محدود آنها شده است؛ نه همچون دنیاپرستان زراندوز که مانند جهنم هرچه ببینند باز هم «هل من مزید» می گویند. به یقین روح قناعت و حاجات خفیف، انسان را از بسیاری از گناهان در امان می دارد و فکر او را برای پیمودن راه حق راحت تر می کند و همان گونه که امام علیه السلام در یکی از گفتارهای کوتاه و پرمعنوی فرموده، سبکبار می شوند و ملحق می گردند. (۲)

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق علیه السلام وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می دهید برای شما حمام را قرق کنیم. فرمود: «لا- إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفَ الْمُؤْمِنَةِ، مؤمن خفیف المؤمنه است (و زندگی ساده و بی تکلفی دارد)». (۳)

در پنجمین وصف اشاره به مقام عفت آنها می کند و روح آنها را عقیف می شمارد، همان عفتی که انسان را وادار به چشم پوشی از هوا و هوس و گناه می کند و به تعبیر دیگر هواپرستی و گناه در نظر آنها بی رنگ می شود، به گونه ای که از مشاهده صحنه های زشت و آلوده متنفر می شوند.

در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید: «ما المجاهد الشهيد في سبيل الله بأعظم اجرا ممن قدر فعف؛ لكاد العفیف أن يكون ملكا من الملائكة؛ پاداش کسانی که در

ص: ۵۴۵

۱- ۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۵۰۲، حدیث شماره ۷۶۱۳.

۲- ۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

۳- ۳. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۳۸۱، ابواب آداب دخول الحمام، باب ۲۲، حدیث ۳.

راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی که قادر (بر گناه و حرام و اعمال ناشایست) شود و عفت و پاکدامنی پیشه کند، نیست؛ نزدیک است که فرد پاکدامن و عقیف، فرشته ای از فرشتگان الهی شود».

چرا چنین نباشد در حالی که در میدان جهاد اکبر بر دشمن خطرناکی همچون هوای نفس و شیطان غالب شده است.

سپس در وصف مهم دیگری از پرهیزگاران می فرماید: «آنها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد.

این تجارتی پرسود است که پروردگارشان برای آنها فراهم ساخته است»؛ (صبروا آیاما قصیره أعقبتهم راحة طویله. تجاره مریحه یسرها لهم ربهم).

صبر و شکیبایی خواه در مسیر طاعت باشد یا در برابر وسوسه های گناه و یا در مقابل مصیبت، از صفات برجسته پرهیزگاران است.

هیچ کس به هیچ هدف مهمی خواه مادی باشد یا معنوی، بدون صبر و استقامت نمی رسد و اگر انسان این صفت را از دست دهد دین و ایمان و شرف و آبروی او به خطر خواهد افتاد و به همین دلیل در عبارت دیگری از مولا صبر، نسبت به ایمان همچون سر نسبت به بدن شمرده شده است: «و علیکم بالصبر فإن الصبر من الإیمان كالرأس من الجسد». (۱)

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل می کند، می خوانیم: «الجنة محفوفة بالمكاره و الصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة؛ و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن أعطى نفسه لذتها و شهواتها دخل النار؛ بهشت در لابه لای ناملايمات و شکیبایی پیچیده شده، پس آن کس که در دنیا در برابر ناملايمات شکیبایی کند (و از وسوسه های گناه و شهوات صرف نظر نماید) داخل بهشت می شود و جهنم در لابه لای لذات و شهوات گناه آلود پیچیده شده، پس هر کس نفس

ص: ۵۴۶

خود را در برابر اینگونه لذات و شهوات آزاد بگذارد، داخل آتش می شود». (۱)

امام در جمله های بالا این کار را؛ یعنی صبر و شکیبایی کوتاه مدت در برابر نیل به سعادت درازمدت را تجارتی پرسود می شمرد که با لطف الهی برای پرهیزکاران فراهم شده است.

قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورًا» کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم پنهان و آشکار، انفاق می کنند، تجارتی (پرسود و) بی زیان و خالی از کساد را امید دارند». (۲)

نیز می فرماید: «هنگامی که مؤمنان صالح و صابر می خواهند وارد بهشت شوند، در آستان بهشت، فرشتگان به آنها سلام و درود می گویند که: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» سلام بر شما به جهت صبر و استقامتان». (۳)

آنگاه در بیان دو وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران می فرماید: «دنیا (با جلوه گریهایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می رفت که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند؛ (آرادتهم الدنیا فلم یریدوها، و أسرتهم ففدوا أنفسهم منها) .

اشاره به اینکه دنیا با زرق و برق هایی که دارد به سراغ همه می رود و خود را چنان می آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب کند. آنها که ناآگاه یا هوسبازند، در دام دنیا گرفتار می شوند؛ ولی پرهیزگاران که سراب بودن متاع دنیا را می دانند، هرگز فریب آن را نمی خورند. همچنین دنیا از طریق مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات گوناگون انسان های بسیاری را در دام خود اسیر می سازد و راه آزادی و نجات را بر آنها می بندد؛

ص: ۵۴۷

۱-۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۸۹، باب الصبر، حدیث ۷.

۲-۲. فاطر، آیه ۲۹.

۳-۳. رعد، آیه ۲۴.

ولی پرهیزگاران در همان گام های نخستین به این معنا پی می برند و به بهای جان خود را از این اسارت رهایی می بخشند.

به راستی ما بسیاری را می بینیم که چنان اسیر مقامند که برای حفظ آن به هر گناه و جنایت و ذلّتی تن در می دهند، و بعضی چنان اسیر مال و شهوتند که برای حفظ آن همه کرامت انسانی خود را بر باد می دهند؛ ولی پرهیزگاران که در خط معصومان گام بر می دارند، حتی از جان خویش می گذرند و فریاد «هیئات منّا الذّله» سر می دهند.

نکته: محورهای این بخش از خطبه

محورهای این بخش از خطبه

این بخش از خطبه که در آن قریب بیست صفت از صفات پرهیزکاران آمده، عمدتاً بر چند محور دور می زند؛ ایمان فوق العاده پرهیزکاران، ایمانی که در سرحد شهود و مشاهده عالم ماورای طبیعت است. مسئله بی اعتنایی به زرق و برق دنیا و عدم اسارت در چنگال هوا و هوسها و شهوات، جویای علم و دانش بودن، پرهیز از هر گونه گناه مخصوصاً آلودگیهای زبان، تواضع و فروتنی و عدم آزار خلق.

اگر در برنامه پرهیزکاران جز همین فراز نبود برای اینکه از اینها انسان کاملی بسازد، کافی بود تا چه رسد به این که بخشهای بعدی خطبه نیز به آن ضمیمه گردد.

صفات مزبور، صفاتی جدا و بیگانه از یکدیگر نیست، بلکه همه باهم پیوسته است و برنامه ای جامع برای سالکان الی الله و کسانی که طالب قرب به خدا هستند، تشکیل می دهد.

آن کسی که ایمان او به حدی رسیده که گویی آینده های دور را می بیند و از پشت پرده ضخیم طبیعت، بهشت و جهنم را مشاهده می کند، طبیعی است که ماسوی الله در چشم او کوچک شود، فریب زرق و برق دنیا را نخورد، و در برابر خلق متواضع باشد و آزارش به

ص: ۵۴۸

کسی نرسد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این ایمان شهودی چگونه تحصیل می شود و این همای سعادت بر سر چه کسی خواهد نشست؟

پاسخ این سؤال را با تشبیهات روشن می شود؛ آینه قلب تا زنگار هوا و هوس دارد، چهره حقیقت در آن منعکس نمی شود و تا انسان در سیاهچال طبیعت زندانی است به آسمان حقیقت پرواز نمی کند و تا گرد و غبار فضای اطراف او را پر کرده، جمال دل آرای یار را هرچند به او نزدیک باشد، نمی بیند و چه زیبا می گوید، حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

ص: ۵۴۹

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا.

یحزّون به أنفسهم و یستثیرون به دواء دایمهم. فإذا مرّوا بآیه فیها تشویق رکنوا إليها طمعا، و تطلعت نفوسهم إليها شوقا، و ظلّوا أنّها نصب أعینهم. و إذا مرّوا بآیه فیها تخویف أصغوا إليها مسامع قلوبهم، و ظلّوا أنّ زفیر جهنّم و شهیقها فی أصول آذانهم، فهم حانون علی أوساطهم، مفترشون لجباههم و أكفّهم و ركبهم، و أطراف أقدامهم، یطلبون إلى الله تعالی فی فكاك رقابهم.

ترجمه

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با تدبر می خوانند، به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند. هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است (تشویق به پادشاهی بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می بینند و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوشهای دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانوها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

برنامه شبانه پرهیزکاران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به ذکر برنامه شبانه پرهیزکاران می پردازد و انگشت بر جزئیات آن می نهد و راه را برای پیمودن جهت همگان هموار می سازد و می فرماید: «اما در شب بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با تدبر تلاوت می کنند.

به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند؛ (أما الليل فصافون أقدامهم، تالين لأجزاء القرآن يرتلونها ترتيلا. يحزنون به أنفسهم و يستثيرون (1) به دواء دائهم).

این جمله ممکن است اشاره به تلاوت قرآن در نماز شب باشد، زیرا قرآن را در حال قیام و بعد از سوره حمد نماز می خوانند و نیز ممکن است این دو جدای از هم باشد؛ یعنی به هنگام شب هم به نماز برمی خیزند و هم تلاوت قرآن دارند.

شایان ذکر است که امام روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پرمعنایی بیان کرده است؛ اولاً- قرآن را به صورت «ترتیل» می خوانند و معنای «ترتیل» شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می فرماید: آنها خود را کاملاً مخاطب قرآن می دانند، از بشارات قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرومی روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جستجو می کنند که هم طیب است و هم داروساز.

سپس در تشریح این معنا می فرماید: «هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن تشویق است (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود و گویی آن

ص: ۵۵۱

۱- ۱). «یستثيرون» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» و «ثوران» بر وزن «فوران» در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثاره» به معنای به هیجان درآوردن است و در جمله بالا- به معنای جستجوگری در آیات قرآن برای یافتن داروی بیماریهای اخلاقی و معنوی است.

بشارت را در برابر چشم خود می بینند؛ (فإذا مرّوا بآيه فيها تشويق ركنوا إليها طمعا، و تطلعت (1) نفوسهم إليها شوقا، و ظلّوا أنّها نصب أعينهم).

آری! آنها قرآن را سرسری نمی خوانند و همان گونه که در بالا گفته شد خود را مخاطبان واقعی آن می دانند؛ بشارت های الهی آتش شوق را در دل های آنها شعله ور می سازد و آنچه را در آخرت است در این دنیا با چشم دل می بینند و همین امر انگیزه آنها در برنامه «سیر الی الله» است.

«و نیز هنگامی که به آیه ای می رساند که بیم و انداز در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش های دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است؛ (و إذا مرّوا بآيه فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم، و ظلّوا أنّ زفير (2) جهنّم و شهيقها فی أصول آذانهم).

آری ایمان آنها به مرحله شهود رسیده و حقایق عالم غیب و جهان آخرت را با چشم می بینند و با همه وجودشان لمس می کنند و هرگاه خواندن آیات قرآن بدین گونه باشد بهترین وسیله تربیت انسانهاست.

در یکی از سخنان مولا آمده است: «ألا لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبّر ألا لا خیر فی عباده لیس فیها تفقّه؛ آگاه باشید تلاوتی که در آن تدبّر نیست منشأ خیر و برکتی نیست و عبادتی که در آن فهم و آگاهی نباشد، خیری ندارد». (3)

در حدیث دیگری از امام سجاد علیه السلام آمده است: «آیات القرآن خزائن فکلّمنا فتحت خزینه ینبغی لک ان تنظر ما فیها؛ آیات قرآن گنجینه های الهی است هرگاه گنجینه ای گشوده شود، سزاوار است با دقت در آن نظر افکنی (و از گوهرهای گرانباهش

ص: ۵۵۲

۱- ۱). «تطلعت» از طلوع گرفته شده و «تطلع» به معنای سرکشیدن برای یافتن چیزی است.

۲- ۲). «زفیر» و «شهیق»: «زفیر» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن نفس) و «شهیق» به معنای دم (فروردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته اند: «زفیر»، بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شهیق» فروردن نفس توأم با ناله است.

۳- ۳). بحار الانوار، جلد صفحه ۹۲، ۲۱۱.

از آنجا که امام علیه السلام در جمله های قبل کیفیت نماز پرهیزکاران را در حال قیام بیان فرمود که با تلاوت آیات قرآن و توأم با خضوع و خشوع و تدبّر و حضور قلب همراه است، در جمله های بعد به بیان دو رکن دیگر؛ یعنی رکوع و سجود می پردازد و می فرماید: «آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دستها و سر زانوها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند»؛ (فهم حانون (۲) علی أوساطهم (۳)، مفترشون لجباههم (۴) و أكفهم و ركبهم، و أطراف (۵) أقدامهم، يطلبون إلی الله تعالی فی فكاك (۶) رقابهم).

تعبیراتی که امام علیه السلام درباره رکوع و سجود بیان فرموده، تعبیرات زیبا و جالبی است که انسان را به عمق این عبادات آشناتر می سازد؛ خم شدن در پیشگاه خدا و فرش کردن پیشانی و دست و پاها بر زمین در برابر عظمت او با توجه و حضور قلب، دنیایی از معنویت را به همراه دارد و جالب این که هدف نهایی آن را آزادسازی گردن‌ها از زنجیر اسارت بیان فرموده است؛ آیا تنها آزاد ساختن از اسارت در چنگال آتش دوزخ است یا آزادسازی از هر گونه اسارت در چنگال هوای نفس و شیطان و انسانهای شیطان صفت؟ تعبیر امام، مطلق است و همه را شامل می شود، هر چند در دعاها یا روایات، کرارا دیده شده که بعد از

ص: ۵۵۳

۱- ۱). الکافی، جلد ۲، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته، حدیث ۲.

۲- ۲). «حانون» از ریشه «حنو» به معنای پیچیدن و دولا کردن چیزی است، بنابراین «حانون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم می کند. ماده انحن از همین ریشه گرفته شده است.

۳- ۳). «اوساط» جمع «وسط» در اینجا به معنای کمر است.

۴- ۴). «جباه» جمع «جبهه» یعنی پیشانی.

۵- ۵). «اطراف» جمع «طرف» به معنای کرانه و نوک هر چیزی را می گویند و در اینجا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می گذارند.

۶- ۶). «فكاك» و «فكك» به معنای رها ساختن و آزاد نمودن و جدا کردن است.

«فکاک رقبه» واژه «من النار» ذکر می شود.

آری! آزادی انسان تنها در بندگی خداست، هم در دنیا و هم در آخرت و ناپرهیزکاران اسیر چنگال هواوهوس و شیطان و مال و ثروت و مقام و شهوت اند.

آنچه امام علیه السلام در این فراز درباره پرهیزگاران بیان فرموده در واقع برگرفته از صفاتی است که قرآن مجید در بخش آخر سوره فرقان درباره «عباد الرحمان» بیان کرده است.

آنجا که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا» کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند و کسانی که می گویند، پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است». (۱)

نکته: خودسازی و قرب به خدا

امام علیه السلام بعد از اوصاف ویژه ای که برای پرهیزکاران در ابتدای این خطبه بیان کرده، به برنامه شبانه روزانه آنها اشاره می کند، برنامه ای که مملو از درس های سعادت است.

نخست برنامه شبانه آنها را شرح می دهد که به طور کامل در جهت خودسازی و قرب به خدا پیش می روند.

اساس این برنامه را در دو چیز ذکر می کند: ۱- نماز با حضور قلب کامل، نمازی که معراج مؤمن و نردبان ترقی و «قربان کل تقی» و سبب قرب پرهیزکاران در دادگاه خدا و نهی کننده از فحشا و منکر است.

۲- تلاوت قرآن در نماز و خارج نماز در دل شب، در سکوت مطلق و شرایطی که هیچ چیز مانع از حضور در محضر قرآن نیست، همراه باتدبّر در جای جای قرآن، به گونه ای که خود را مخاطب آیات ثواب و عقاب بداند، سرنوشت بهشتیان و دوزخیان را در لابه لای

ص: ۵۵۴

آیاتش با چشم خود ببیند، از معارفش درس بیاموزد، از مواعظش پند بگیرد و از احکامش برنامه زندگی بسازد.

به یقین چنین نماز و تلاوت قرآنی در دل شب آنها را آنگونه تربیت می کند که به هنگام روز بتوانند برنامه های سازنده و درخشان خود را به نحو احسن اجرا کنند و برنامه روزانه آنها در بخش بعد خواهد آمد.

ص: ۵۵۵

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به برنامه روزانه پرهیزکاران می پردازد (در برابر بخش گذشته که برنامه شبانه آنها را تشریح می کرد) و در آغاز به پنج وصف از اوصاف آنها اشاره می کند و می فرماید:

«پرهیزکاران به هنگام روز، دانشمندی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند. ترس و خوف (در برابر مسئولیتهای الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه های تیر، تراشیده و لاغر ساخته، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار می پندارند در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی خبر و غافل) می گویند: آنها افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند، در حالی که اندیشه ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است (اندیشه مسئولیت در برابر فرمانهای الهی)؛ (و أمّا النَّهار فحلما علماء، أبرار أتقياء. قد براهم (۱) الخوف بری القداح (۲) ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى، و ما بالقوم من مرض؛ و يقول:

لقد خولطوا! (۳). و لقد خالطهم أمر عظيم! .

اوصاف پنج گانه ای که امام علیه السلام در برنامه روزانه پرهیزکاران بیان فرمود، نشانه روشنی بر این حقیقت است که پرهیزکاری مورد نظر، هرگز پرهیزکاری منفی و جدای از جامعه نیست، بلکه پرهیزکاری توأم با علم و دانش، مدیریت و مسئولیت پذیری و نیکوکاری و زندگی در دل جامعه است.

«حلما» از ماده «حلم» به گفته راغب در اصل به معنای خویشتن داری به هنگام غضب

ص: ۵۵۸

۱-۱). «براهم» از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر و یا هرچوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است.

۲-۲). «قداح» جمع «قدح» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آن که آن را بتراشند و به پیکان نهند.

۳-۳). «خولطوا» از «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در اینجا به معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می گویند: فلان کس قاطی کرده است.

است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد سرچشمه می گیرد، این واژه (حلم) گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار می رود، لذا «حلم» هم به افراد بردبار و خویشتر دار می گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

علمای اخلاق گفته اند که صفت «حلم» حد وسط در میان دو صفت رذیله است؛ یکی تن به ذلت دادن و دیگری افراط در غضب.

به هر حال این صفت در برخورد با جاهلان و بی خردان غالباً ظاهر می شود، شخص حلیم تا آنجا که سبب سوء استفاده نشود در برابر آنان ملایمت و مدارا به خرج می دهد، شاید به راه آیند و دست از خیره سری بردارند.

تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده اند، بلکه شامل افراد آگاهی می شود که دارای معرفت بالا و قدرت درک حقایق اند.

تعبیر به «قد براهم الخوف بری القداح» تنها مقصودش این نیست که پرهیزگاران از خوف مسئولیتها لاغر اندامند، بلکه آنها بر اثر این خوف فعالیت قوی تر و قاطع تری در راه انجام وظیفه دارند، زیرا وقتی چوبه تیر را می تراشند برای خوردن به هدف، پرواز بهتر و نوک تیزتری دارد.

تعبیر به اینکه «ناظران آنها را بیمار می پندارند» اشاره به این است که همواره عالمان بردبار و پرهیزگاران نیکوکار-در چشم افراد ساده لوح، انسان های غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می شوند، به همین دلیل می بینیم غالب پیامبران از سوی امت های نادان به جهل و جنون متهم شدند به خصوص این که آنها هم رنگ جماعت نیستند و آن کس که هم رنگ جماعت نباشند از نظر جاهلان سند رسوایی خود را امضا کرده و چنین کسی که نان به نرخ روز نمی خورد، عاقل نیست.

قرآن مجید درباره پیشگامان در خیرات می گوید: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال دلهایشان هراسان است از اینکه به سوی پروردگارشان باز

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیل این آیه شریفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده است که سؤال کردند: آیا منظور از آیه کسانی هستند که معصیت می کنند و از گناه خود می ترسند؟ فرمود: نه! «بل الرجل یصوم و یتصدق و یخاف أن لا یقبل منه؛ منظور کسی است که روزه می گیرد و در راه خدا انفاق می کنند و در عین حال از این بیم دارد که از او پذیرفته نشود». (۲)

سپس امام علیه السلام به ذکر همت عالی پرهیزکاران می پردازد و می فرماید: «از اعمال اندک، خشنود نمی شوند، و اعمال فراوان خود را زیاد نمی شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می سازند (هرچند عبادات و طاعات و کارهای مهم اجتماعی فراوانی کرده باشند و به همین دلیل) از اعمال خود نگرانند (مبادا حق خدا و خلق را ادا نکرده باشند)؛ (لا یرضون من أعمالهم القلیل، و لا یستکثرون الكثير. فهم لأنفسهم متهمون، و من أعمالهم مشفقون (۳)).

علو همت آنها و معرفت بالایشان به آنها اجازه نمی دهد که به اعمال کم راضی شوند و یا اعمال فراوان را بسیار ببینند برخلاف کوه فکرا مغرور که به اندک عملی چنان از خود راضی می شوند که گویی برترین خلق خدایند.

گذشته از این، آنها دارای صفت برجسته انتقاد از خویشان اند که غالب افراد از آن گریزانند نه انتقاد دیگران را می پذیرند و به طریق اولی نه از خود انتقاد می کنند و کاری را که سبب تکامل و پیشرفت انسان است رها می سازند.

آنها پیوسته از این بیم دارند که حق نعمت خدا را ادا نکرده باشند و راه و رسم عبودیت

ص: ۵۶۰

۱-۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲-۲. شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۰، صفحه ۱۴۶.

۳-۳. «مشفقون» از «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به دیگری علاقه دارد و درباره بروز حوادثی نسبت به او بیمناک است.

پروردگار را ترک گفته باشند و در برابر خلق خدا مسئول باشند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «اعمال» در اینجا را تنها به عبادات تفسیر کرده اند و روایات مربوط به عبادات فراوان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و امیر مؤمنان علیه السلام و امام سجاد علیه السلام را در اینجا آورده اند. درست است که عبادت یکی از وظایف مهم بندگان است؛ ولی هیچ دلیلی نداریم که واژه «اعمال» که در بالا آمده منحصر به عبادت باشد و مسئولیتهای اجتماعی را شامل نشود.

پیشوایان بزرگ ما با اعمال فوق العاده وسیع و گسترده و پاکی که داشتند، باز در برابر پروردگار اظهار انفعال می کردند. امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می کند: «و ما قدر أعمالنا فی جنب نعمک و کیف نستکثر أعمالا - نقابل بها کرمک؛ اعمال ما در برابر نعمتهای عظیم تو چه ارزشی دارد و چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم؟!»

در کتاب الغارات از بعضی یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که به او عرض کرد:

چقدر در راه خدا صدقه می دهی و انفاق می کنی؟! آیا دست نگه نمی داری؟ فرمود: «لو أعلم أنّ الله قبل منی فرضا واحدا لأمسکت و لکنی و الله ما أدری أقبل الله منی شیئا أم لا؟! اگر می دانستم خداوند یکی از اینها را از من قبول کرده دست نگه می داشتم؛ ولی به خدا سوگند نمی دانم آیا چیزی را از من قبول کرده یا نه؟». (۱)

این در واقع درسی است برای عموم مردم که به اعمال خویش، مغرور نشوند، هرچند زیاد باشد، زیرا مسئله اخلاص بسیار مشکل و پیچیده است.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ثلاث قاصمات الظهر؛ رجل استکثر عمله و نسی ذنوبه و أعجب برأیه؛ سه چیز پشت انسان را می شکنند؛ کسی که اعمال خود را بسیار ببیند و گناهان خود را به فراموشی بسپارد و فکر خود را بسیار بپسندند (و افکار دیگران را به هیچ انگارد)». (۲)

ص: ۵۶۱

۱- ۱. الغارات، جلد ۱، صفحه ۹۰.

۲- ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۷۳، ابواب مقدمات العبادات، باب حدیث ۲۲، ۶.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه همان مسئله انتقاد از خویشان به نکته زیبای دیگری اشاره می کند، می فرماید: «هرگاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند. از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاهترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاهتر است. بارالها! مرا به سبب نیکیهایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و گناہانی را که من دارم و آنها نمی دانند ببخش»؛ (إذا زكّی أحد منهم خاف ممّا یقال له، فیقول: أنا أعلم بنفسی من غیری، و ربّی أعلم بی منّی بنفسی! اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، و اجعلنی أفضل ممّا یظنون، و اغفر لی ما لا یعلمون!).

می دانیم یکی از موانع راه پیشرفت در درگاه خدا و در جامعه بشری، مدح مداحان و تملق متملقان است که بسیاری از سران جهان را به خطا افکنده و گمراه ساخته است.

پرهیزکاران پیوسته از ستایش ستایشگران بیمناکند، نکند سبب غرور و عجب آنها گردد و مورد مؤاخذه پروردگار واقع شوند. در عین حال از خدا می خواهند که برتر از ستایش آنها باشند و اگر خطا و گناه مخفیانه ای دارند، خدا آنها را ببخشد.

نکته: آنها نقادان عمل خویشند

آنها نقادان عمل خویشند

در حالی که برنامه شبانه پرهیزگاران، خودسازی در سایه نیایش و عبادت و راز و نیاز با خداست، روزانه آنها برنامه ای کاملاً مردمی و اجتماعی دارند؛ تکیه بر علم و حلم و نیکوکاری و خوف در برابر انجام مسؤولیت ها دلیل روشنی بر این معناست.

عالم اند و با علم خود جامعه را هدایت می کنند.

حلیم اند و در مقابل تعصب و لجاجت و ندانم کاری های افراد جاهل صبر می کنند.

نیکوکارند و به اندازه توان خود به نیازمندان خدمت می کنند.

ص: ۵۶۲

خائف اند و نسبت به انجام مسئولیتها سختگیر؛ خوف آنها خوفی است مثبت که انگیزه کار بهتر و بیشتر است؛ نه خوف منفی که سبب گوشه گیری و ترک فعالیت است، لذا می فرماید: خوف، آنها را ضعیف نکرده، بلکه کارآمدتر ساخته است، همچون چوبه تیری که آن را می تراشند و آماده برای هدف گیری می کنند.

از ویژگیهای آنها این است که مانند دنیاپرستان نان را به نرخ روز نمی خورند و همچون طلبان برای رسیدن به اهداف مادی با هر کس در هر شرایطی سازش ندارند و به همین دلیل از دیدگاه این گروه، افراد کم عقل، محسوب می شوند، بالاخره آنها نقادان اعمال خویشند و پیش از آنکه مردم اعمال آنها را زیر ذره بین نقد بگذارند خودشان در این راه پیشگامند.

به یقین چنین افرادی هستند که می توانند جامعه بشری را از ظلم و ستم، نجات دهند و حق را به حق دار برسانند.

ص: ۵۶۳

فمن علامه أحدهم أنك تری له قوه فی دین، و حزما فی لین، و ایمانا فی یقین، و حرصا فی علم، و علما فی حلم، و قصدا فی غنی، و خشوعا فی عبادہ، و تجملا فی فاقه، و صبورا فی شدّه، و طلبا فی حلال، و نشاطا فی هدی، و تحرّجا عن طمع. يعمل الأعمال الصّالحه و هو علی وجل. یمسی و همّه الشّکر، و یصبح و همّه الذّکر. یبیت حدرا و یصبح فرحا؛ حدرا لّما حدّر من الغفله، و فرحا بما أصاب من الفضل و الرّحمه. إن استصعبت علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما تحبّ. قره عینه فیما لا یزول، و زهادته فیما لا یبقی، یمزج الحلم بالعلم، و القول بالعمل.

ترجمه

از نشانه های هریک از آنها این است که او را در دین خود قوی می بینی و در عین قاطعیت، نرم خوست، دارای ایمانی مملوّ از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد، و طلب روزی حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع است. پیوسته عمل صالح انجام می دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود) روز را به پایان می برند در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می کند در حالی که همه همش یاد خداست. شب را سپری می کند، در حالی که ترسان است، و صبح برمی خیزد در حالی که شادمان است؛ ترسان از غفلتهایی است که از آن برحذر داشته شده و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است). هرگاه نفس او

در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می سازد. چشم روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی اعتنائی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می آمیزد و گفتار را با کردار!

شرح و تفسیر: دوازده وصف دیگر

دوازده وصف دیگر

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به دوازده وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران، در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده از قوّت آنها در دین آغاز می کند و به دوری آنان از طمع ختم می نماید، می فرماید: «از نشانه های هریک از آنها این است که آنها را در دین خود نیرومند می بینی و در عین محکم کاری و قاطعیت، نرم خو، و دارای ایمانی مملوّ از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد و طلب روزی حلال و نشاط در راه هدایت، و دوری از طمع هستند؛ (فمن علامه أحدهم أنّك تری له قوه فی دین، و حزما (۱) فی لین، و ایمانا فی یقین، و حرصا فی علم، و علما فی حلم، و قصدا فی غنی، و خشوعا فی عباده، و تجمّلا (۲) فی فاقه، و صبرا فی شدّه، و طلبا فی حلال، و نشاطا (۳) فی هدی، و تحرّجا (۴) عن طمع) .

ص: ۵۶۶

- ۱-۱. «حزم» به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن «حزام»، تنگ حیوان است (نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر شکم حیوان، محکم می بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است).
- ۲-۲. «تجمّل» از «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و «تجمل» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهرا خود را بی نیاز نشان دهد.
- ۳-۳. «نشاط» فعالیت صادقانه است و «نشاطات» علمی به معنای فعالیت های علمی است.
- ۴-۴. «تحرّج» از ریشه «حرج» به معنای مشقّت گرفته شده است. این واژه هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار نمودن است.

تعبیر به قوت در دین، اشاره به این است که وسوسه گران و شبهه افکنان و منافقان نمی توانند در آنها نفوذ کنند و طوفانها و حوادث سخت زندگی، ایمان آنها را متزلزل نمی سازد.

و «حزم در لین» اشاره به این است که آنها در عین دوراندیشی که لازمه آن غالباً سختگیری است - برخلاف «روزمرگی» که کارها را آسان می کند - نرمخوی را فراموش نمی کنند و با کسانی که در انجام یک هدف اجتماعی با آنها همراه هستند رفتاری با رفق و محبت دارند و مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: «لا تکن حلوا فتسترط و لا مرّا فتلفظ؛ آن قدر شیرین نباش که تو را بلعند و نه آن قدر تلخ که تو را دور افکنند»، رفتار می کنند.

تعبیر به «ایمان در یقین» اشاره به این است که ایمان مراتبی دارد و اعلی درجه آن، علم الیقین و حق الیقین است که گاه از طریق استدلالهای قوی و محکم، حاصل می شود و گاه از آن برتر؛ یعنی از راه شهود به دست می آید.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان از اسلام برتر است (زیرا اسلام، اقرار در ظاهر است و ایمان، تصدیق به قلب) و یقین، افضل از ایمان است (زیرا درجه عالی ایمان است) و هیچ چیز کمیاب تر از یقین نیست». (۱) آری پرهیزکاران واقعی به این گوهر گران بهای کمیاب دست یافته اند.

تعبیر به «حرصا فی علم» با اینکه واژه حرص معمولاً بار منفی دارد، اشاره به این است که آنها شدیداً به دنبال فراگیری علم اند و روزی بر آنها نمی گذرد که دانش تازه ای کسب نکنند، در حالی که دنیاپرستان، حریص در جمع اموال اند. پرهیزکاران حریص در جمع علم اند، زیرا پرهیزکاری بدون علم، عمق و ریشه ای ندارد.

منظور از آمیختن علم با حلم، این است که عالم در برابر جهل جاهلان نباید

ص: ۵۶۷

خشمگین شود و تندخویی کند، بلکه با بردباری و به صورت تدریجی در آنها نفوذ نماید و جهلشان را بزدايد.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی در گفتگوی امام صادق علیه السلام با عنوان بصری که برای درک علم به محضر آن حضرت آمده بود نقل می کند، می خوانیم که فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو بگوید اگر سخن نسنجیده ای درباره من بگویی ده برابر آن به تو می گویم، تو در جواب بگویی اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نخواهم گفت: «فمن قال لك إن قلت واحده سمعت عشرة فقل إن قلت عشرة لم تسمع واحده» و در مورد علم به او می فرماید: آنچه را نمی دانی از علما پرس و از اینکه برای بهانه جویی و آزار یا آزمودن افراد از آنها سؤال کنی پرهیز و از عمل به آرای شخصی و ظنی دوری کن: «فأسأل العلماء ما جهلت و إياك أن تسألهم تعنتاً و تجربه و إياك أن تعمل برأيك شيئاً».

(۱)

تعبیر به «قصدا فی غنی» اشاره به این است که آنها اگر غنی و ثروتمند شوند اعتدال و میانه روی را فراموش نمی کنند و از اسراف و تبذیر، پرهیز دارند و اضافه اموال خویش را در اختیار نیازمندان می گذارند.

جمله «و خشوعاً فی عبادہ» اشاره به این است که عبادت آنها سرسری و بی روح نیست، بلکه حالت خضوع و خشوع و حضور قلب که روح عبادات است در اعمال عبادی آنها موج می زند و هر نمازی از آنها نردبانی است برای صعود به اوج قرب خدا؛ و به همین دلیل قرآن مجید در وصف مؤمنان رستگار می فرماید: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۲)

جمله «تَجَمَّلًا فِي فَاقِهِ» در واقع نقطه مقابل «قصدا فی غنی» است. اشاره به اینکه پرهیزگاران نه به هنگام تبذیر و اسراف و طغیان دارند و نه به هنگام فقر زبان به شکوه و

ص: ۵۶۸

۱-۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۶.

۲-۲. مؤمنون، آیه ۲.

تعبیر به «تَجَمَّل» مفهومی است که آنها هر چند فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می کنند، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» (۱)

این گروه از فقیران آنچنان زندگی می کنند که افراد نادان بر اثر خویشتن داری، آنها را اغنیا می پندارند.

جمله «صبرا فی شده» اشاره به استقامت و شکیبایی آنها در برابر شدائد روزگار و حوادث ناگوار است که به مصداق «إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲) خود را از آن خدا می دانند و جایگاه امن و امان و روح و ریحان را سرای آخرت می شمرند؛ نه این دنیا را. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ» (۳) و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانُ؛ نِصْفُ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفُ فِي الشُّكْرِ؛ إِيْمَانُ دُو نِصْفٍ اسْتِ؛ نِصْفٌ مِنْ صَبْرٍ اسْتِ وَ نِصْفٌ مِنْ شُكْرِ اسْتِ» (۴).

جمله «طلبها فی حلال» نشان می دهد که پرهیزگاران افرادی گوشه گیر و بیگانه از فعالیت‌های زندگی نیستند، بلکه تلاش و کوشش برای معاش و پیشرفت جامعه اسلامی جزو برنامه های اصلی آنهاست. با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال و حرام نیستند و آنها پیوسته طالب حلال اند و اگر کاری بسیار پردرآمد باشد ولی بوی حرام دهد از آن می گریزند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ

ص: ۵۶۹

۱-۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲-۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۳-۳. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۱۹ و بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۳۷، حدیث ۲۲.

۴-۴. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۱.

الحلال؛ عبادت هفتاد جزء دارد که از همه برتر، به دنبال روزی حلال بودن است». (۱)

قرآن مجید می گوید: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً» ای رسولان الهی از غذای پاکیزه و حلال تناول کنید و عمل صالح به جای آورید». (۲) این تعبیر ممکن است، نشان آن باشد که عمل صالح زاییده غذای حلال و طیب است.

تعبیر به «نشاطا فی هدی» ناظر به این است که پیمودن راه هدایت برای آنها برخلاف افراد کوتاه فکر و کم معرفت مایه نشاط و شادی است؛ هرگز از پیمودن این راه خسته نمی شوند و سلوک سبیل الهی هر دم بر نشاط آنها می افزاید.

منظور از جمله «و تحرّجا عن طمع» این است که پرهیزکاران به کلی از طمع دورند، زیرا طمع نتیجه وابستگی شدید به دنیا و سبب توجه به غیر خدا و موجب مفسد زیادی می گردد. از جمله یکی از عوامل ذلت و کینه و عداوت و حقد و حسد است؛ طمعکاران هرگز از مال دنیا سیر نمی شوند و پیوسته برای به دست آوردن آن از هراهی که باشد تلاش می کنند و در واقع گرفتار اسارت دائم اند، همان گونه که امام علیه السلام در کلمات قصارش فرموده: «الطَّمع رِقٌّ مؤبَّد؛ طمع سبب بردگی جاویدان است». (۳)

به علاوه، طمع فکر و عقل را از کار می اندازد و انسان را گرفتار لغزش های بزرگ می کند، همان گونه که مولا در یکی دیگر از کلمات قصارش فرموده: «أكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع؛ بیشترین زمین خوردن عقلها، زیر برقهای طمع است». (۴)

سپس امام علیه السلام به بیان سه وصف دیگر از اوصاف برجسته شخص پرهیزکار پرداخته می فرماید: «پیوسته عمل صالح انجام می دهد، با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود). روز را به پایان می برد در حالی که هم او سپاسگزاری (نعمتهای الهی) است و صبح

ص: ۵۷۰

۱-۱. الکافی، جلد ۵، صفحه ۷۸.

۲-۲. مؤمنون، آیه ۵۱.

۳-۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۸۰.

۴-۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۱۹.

می کند در حالی که تمام همّش یاد خداست» (يعمل الأعمال الصّالحه و هو على وجل (۱). یمسی و همّه الشکر، و یصبح و همّه الذکر).

آری! اولیاء الله اگر تمام اعمال صالح را انجام داده باشند باز از این بیم دارند که حق عبودیت پروردگار را ادا نکرده و در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند، همان گونه که در حدیث آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید چه چیز مهمّی در وصیت لقمان بود؟ فرمود: «امور مهم و شگفت آوری، گفت و از همه شگفت آورتر این که به فرزندش گفت: آن گونه از خدا بترس که اگر تمام اعمال نیک انس و جنّ را انجام داده باشی باز از این بترسی که کوتاهی کرده ای و خداوند مجازات می کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناهان انس و جنّ را انجام داده ای، باز امید به رحمت او داشته باشی». (۲)

قرآن مجید در این زمینه تعبیر گویایی دارد؛ در بیان اوصاف پیشگامان در اعمال خیر می فرماید: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال دلهایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان بازمی گردند». (۳)

تعبیر به «عیسی...» اشاره به این است که آنها در آغاز روز که تلاش و کوشش را شروع می کنند، با نام خدا آغاز می کنند و در پایان روز که از مواهب الهی بهره کافی می گرفتند، به شکر خدا می پردازند. درست همچون نشستن بر سر سفره غذا که با نام خدا شروع می شود و با شکر پروردگار پایان می پذیرد، هرچند بعضی از شارحان (۴) نهج البلاغه در تفسیر این دو جمله گفته اند که این اختلاف در تعبیر از باب تنوع در عبارت است و منظور

ص: ۵۷۱

۱- ۱. «وجل» به معنای خوف و ترس است و «وجل» بر وزن «خجل» به معنای شخص ترسان است.

۲- ۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

۳- ۳. مؤمنون، آیه ۶۰.

۴- ۴. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۱۶۹.

آن است که صبح و شام و در جمیع حالات، هم ذاکرند و هم شاکر؛ ولی آنچه که در بالا گرفته شد، صحیح تر به نظر می رسد. درباره اهمیت ذکر الله در آیات و روایات، تعبیرات بسیار پرمعنایی وارد شده است؛ مثلا در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید: «ثلاثه معصومون من إبليس و جنوده:

الذاکرون لله، و الباکون من خشیه الله، و المستغفرون بالأسحار؛ سه گروهند که از شیطان و لشکریانش در امانند، آنها که پیوسته یاد خدا می کنند، و آنها که از ترس (کیفر خداوند) اشک می ریزند (و احساس مسؤولیت می کنند)، و آنها که در سحرگاهان استغفار می نمایند». (۱)

درباره اهمیت شکر نیز در آیات و روایات، تأکیدات فراوانی دیده می شود؛ از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان که در غرر الحکم آمده است، می خوانیم: «شکر النعمه امان من حلول النقمه؛ شکر نعمت انسان را از بلاها و حوادث ناگوار در امان می دارد». (۲)

آن گاه اشاره به دو وصف مهم دیگر از اوصاف این پاک مردان می کند و می فرماید:

«شب را سپری می کند، در حالی که ترسان است و صبح برمی خیزد، در حالی که شادمان است. ترسان از غفلتهایی است که از آن برحذر داشته شده، و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است)»؛ (بیبت حذرا و یصبح فرحا؛ حذرا لئلا حذر من الغفله، و فرحا بما أصاب من الفضل و الرحمة).

مفهوم این سخن آن نیست که برای مسئله خوف و رجا تقسیم زمانی بیان کند؛ خوف و رجا در هر زمان و در هر حال در دل پرهیزکاران است، بلکه از آنجا که پرهیزکاران بعد از پایان کار روزانه به محاسبه خویش می پردازند و از این نگرانند که در برنامه روزی که

ص: ۵۷۲

۱- ۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۶، حدیث ۵.

۲- ۲. غرر الحکم، ۵۶۶۴.

گذشت خطاها و لغزش‌هایی باشد، سخن از خوف آنها به میان آمده و لذا به ما دستور داده شده است که شب هنگام قبل از آنکه به بستر استراحت رویم، استغفار کنیم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «من استغفر الله حين يأوي إلى فراشه ماء مَرَّةٍ تحات ذنوبه كما يسقط ورق الشجر؛ کسی که شب هنگام وقتی به بستر استراحت می‌رود یک صد مرتبه استغفار کند، گناهان او فرومی‌ریزد آن گونه که برگ درختان (هنگام پاییز) فرومی‌ریزد». (۱)

و از آنجا که روز آغاز فعالیت نوین و اعمال صالح جدیدی است فعالیتی که باید با امید آغاز گردد تجلی گاه صفت رجا و شادمانی است.

در اینکه میان فضل و رحمت چه تفاوتی است مفسران قرآن در ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» (۲) گفت و گو بسیار دارند؛ بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت‌های ظاهری و مادی و رحمت را اشاره به نعمت‌های باطنی و معنوی دانسته‌اند و بعضی دیگر فضل را آغاز نعمت و رحمت را دوام نعمت دانسته‌اند. این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به همه انسانها و رحمت اشاره به رحمت ویژه مؤمنان است.

البته این تفسیرها منافاتی باهم ندارند و ممکن است در مفهوم عبارت بالا گنجانیده شوند.

آن گاه امام علیه السلام به بیان دیگر از اوصاف برجسته انسان پرهیزگار که در ارتباط با تهذیب نفس و خودسازی است، پرداخته، می‌فرماید: «هر گاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز از آنچه نفس دوست دارد محروم می‌سازد؛ (إن استصعبت (۳) علیه نفسه فیما تکره لم یعطها سؤلها فیما تحب)».

ص: ۵۷۳

۱-۱. وسائل الشیعه، جلد ۴، صفحه ۱۰۲۸، حدیث ۷.

۲-۲. یونس، آیه ۵۸.

۳-۳. «استصعب» از «صعوبت» گرفته شده و «استصعباب» به معنای مشکل شدن و زیر بار نرفتن است.

این در واقع یکی از مراحل سلوک راهیان الی الله است که آن را مرحله «معاقبه» می نامند که بعد از مراحل «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» قرار دارد؛ یعنی صبحگاهان که برنامه تازه ای را در زندگی خود شروع می کنند با نفس خویش شرط می کنند که از هرگونه گناه پرهیزد. سپس در طول روز مراقب آن هستند و شبانگاه قبل از آنکه به بستر استراحت بروند به حساب اعمال روزانه رسیدگی می کنند و اگر خلاقی از آنها سرزده بود نفس خود را مجازات می کنند. به این صورت که او را از آنچه به آن تمایل دارد موقتاً باز می دارد؛ مثلاً از غذای خوب، بستر نرم، خواب کافی و مانند آن محروم می سازد تا نفس سرکش رام گردد و برای روزهای آینده در مسیر اطاعت خداوند قرار گیرد. این برنامه برای تهذیب نفس، بسیار مؤثر و کارساز است و به یقین هرگاه انسان مدتی بر آن مداومت کند، آثار و برکات عجیب آن را در جان و روح خویش می بیند.

در ادامه این سخن به چهار وصف مهم دیگر اشاره کرده، می فرماید: «روشنی چشم او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می آمیزد و گفتار را با کردار؛ (قرّه عینه فیما لا یزول، و زهادته فیما لا یبقی، یمزج الحلم بالعلم، و القول بالعمل).»

تعبیر به «قرّه عینه» با توجه به اینکه «قرّه» در اصل از ریشه «قرّ» (بر وزن حرّ) به معنای سردی گرفته شده و عرب معتقد بوده که اشک شوق همواره سرد و خنک و اشک غم داغ و سوزان است، این تعبیر در جایی گفته می شود که مایه شادی و خوشحالی است و معادل آن در فارسی «چشم روشنی» است. به این ترتیب مفهوم جمله بالا این است که چشم پرهیزگاران به جهان آخرت روشن است، زیرا جهانی است پایدار و برقرار، همان گونه که قرآن مجید درباره بهشتیان می گوید: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (۱) و نیز می فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا»

ص: ۵۷۴

«كَانُوا يَعْمَلُونَ» هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این جزای کارهایی است که انجام می دادند». (۱) و با توجه به اینکه طبق آنچه در بخشهای قبل این خطبه گذشت، آنها در همین دنیا گویی بهشت و نعمتهای بهشتی را با چشم خود می بینند، این حالت شادمانی و قره العین در برابر بهشت، در همین جا برای آنها حاصل است. به عکس چون دنیای ناپایدار را آن گونه که هست دریافته اند، هرگز دل به آن نمی بندند. آمیختن حلم با علم و بردباری با دانش و همچنین گفتار با کردار از برجسته ترین نقاط قوت آنهاست، زیرا اگر عالم در برابر جهل جاهلان بردبار نباشد نجات دادن آنها برای او غیر ممکن است و اگر گفتار آنها با عمل همراه نگردد تأثیری در سخن آنها نخواهد بود. همان گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بَعْلَمَهُ زَلَمَتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزَلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّيْفِ؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دلها فرومی ریزد، آن گونه که دانه های باران از سنگ سخت فرومی ریزد». (۲)

ص: ۵۷۵

۱- ۱. سجده، آیه ۱۷.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۹، حدیث ۶۸.

تراه قريبا أمله، قليلا زلته، خاشعا قلبه، قانعه نفسه، منزورا أكله، سهلا أمره، حريزا دينه، مئيته شهوته، مكظوما غيظه. الخير منه مأمول، والشّر منه مأمون، إن كان في الغافلين كتب في الذّاكرين، وإن كان في الذّاكرين لم يكتب من الغافلين.

يعفو عمّن ظلمه، و يعطى من حرمه، و يصل من قطعه، بعيدا فحشه، لئنا قوله، غائبا منكره، حاضرا معروفه، مقبلا خيره، مدبرا شرّه. في الزّلازل و قور، و في المكاره صبور، و في الرّخاء شكور. لا يحيف على من يبغض، و لا- يَأْثُمُ فيمن يحبّ. يعترف بالحقّ قبل أن يشهد عليه، لا يضيع ما استحفّظ، و لا ينسى ما ذكر، و لا يناز بالألّقاب، و لا يضاّر بالجار، و لا يشمت بالمصائب، و لا يدخل في الباطل، و لا يخرج من الحقّ. إن صمت لم يغمّه صمته، و إن ضحكك لم يعل صوتّه، و إن بغى عليه صبر حتّى يكون الله هو الذي ينتقم له. نفسه منه في عناء. و النّاس منه في راحه. أتعب نفسه لآخرته، و أراح النّاس من نفسه. بعده عمّن تباعد عنه زهد و نزاهه، و دنوّه ممّن دنا منه لين و رحمه. ليس تباعده بكبر و عظمه، و لا دنوّه بمكر و خديعه .

ترجمه

او(پرهیزکار) را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده و خشمش فرو

خورده شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرّش در امانند. اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی شود.

کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد. سخن زشت و خشونت آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر. نیکی اش روی آورده و شرّش پشت کرده است. در برابر حوادث سخت، استوار و در حوادث ناگوار، شکیبیا و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود و پیش از آنکه شاهدهی بر ضدّش اقامه شود اعتراف به حق می کند. آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند فراموش نمی کند. مردم را با نام های زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون نمی رود. هرگاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود و هرگاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود را به زحمت می افکند؛ ولی مردم از دست او راحتند. خویشتن را برای آخرت به تعب می اندازند و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد. دوری اش از کسانی که دوری می کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که نزدیک می شود، مهربانی و رحمت است؛ نه اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگ بینی و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی) باشد.

شرح و تفسیر

نه وصف مهم دیگر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه نخست به بیان نه وصف دیگر از اوصاف برجسته

ص: ۵۷۸

پرهیزگاران می پردازد و می فرماید: «او را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده، و خشمش فروخورده شده است»؛ (تراه قریبا أمله، قلیلا زلله، خاشعا قلبه، قانعه نفسه، منزورا (۱) آکله، سهلا أمره، حریزا (۲) دینه، میته شهوته، مکظوما (۳) غیظه).

در این عبارت، امام نخست از کوتاهی آرزوها سخن می گوید، زیرا آرزوهای دور و دراز - همان گونه که در روایات وارد شده - سبب فراموشی آخرت می گردد و نسیان آخرت، بلای بزرگی است که سرچشمه انواع گناهان و خطاهاست.

درست است که وجود امید و آرزو در انسان، انگیزه حرکت و فعالیت است، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «الأمل رحمه لأمتی و لو لا الأمل ما رضعت والده ولدها و لا غرس غارس شجرا؛ امید و آرزو مایه رحمت است برای امت من و اگر نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی نشاند». (۴) ولی هر گاه از حد بگذرد و به صورت آرزوهای دور و دراز درآید تمام نیروها و افکار انسان را مجذوب دنیا می کند و همه چیز به فراموشی سپرده می شود و حتی انسان با چنین حالتی از دنیای خود نیز بهره نمی برد.

اما کم بودن لغزشهای پرهیزگاران به جهت آن است که خود را از صحنه های گناه دور می دارند و پیوسته به یاد خدا هستند.

و خشوع قلب آنان نتیجه معرفت آنها نسبت به خداست، چون هر قدر انسان عظمت

ص: ۵۷۹

۱-۱). «منزور» از ریشه «نزر» بر وزن «نذر» به معنای کم و اندک است.

۲-۲). «حریز» از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «حریز» به چیزی می گویند که محفوظ است.

۳-۳). «مکظوم» از ریشه «کظم» بر وزن «هضم» به معنای گلوگاه است و «مکظوم» به کسی گفته می شود که بسیار خشمگین یا غمناک باشد و در عین حال خویشتنداری می کند، گویی گلویش دارد فشرده می شود.

۴-۴). سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۳۰، ماده «امل» و بحار الانوار، جلد صفحه ۱۷۳، ۷۴.

معبود را بیشتر درک کند در برابر او خاضع تر می شود.

قانع بودن پرهیزگاران نتیجه بینش آنها به مواهب مادی و زرق و برق دنیا است. و چون آن را ناپایدار و فانی می بینند خود را برای وصول به آن به خطر نمی افکنند و به مقدار لازم قناعت می کنند.

اندک بودن خوراک آنها بدین جهت است که می دانند پر خوری، علاوه بر اینکه سبب انواع بیماریهاست، حال عبادت و راز و نیاز با خدا را از بین می برد. افزون بر این، آنها را از یاد مستمندان غافل می سازد. در حدیثی در غرر الحکم از کلمات مولا می خوانیم: «من اقتصد فی أکله کثرت صحته و صلحت فکرت؛ کسی که میانه روی در خوردن را پیشه کند، سلامتی او افزون و فکرش به صلاح و درستی می گراید».

جمله «سهلا أمره» اشاره به این است که هم در مورد کارهای شخصی خود آسان می گیرد و هم در برابر مردم سهل المؤمنه است. کسانی را می بینیم که برای یک مسافرت و یا حتی یک مهمانی چه تکلفاتی قائل می شوند و عذاب الیم برای خود فراهم می سازند و یا در برابر مردم برای اندک حقی ماهها و سالها به کشمکش ادامه می دهند، در حالی که آسان گیران هم در زندگی شخصی راحتند و هم در روابطشان با سایر مردم.

تعبیر به «حریزا دینه» اشاره به این است که او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده و اصول مکتب خود اهمیت می دهد و آن را در برابر مال و مقام و شهوت، قربانی نمی کنند. جمله «میته شهوته» به این معنا نیست که آنها خالی از هرگونه شهواتی هستند، بلکه شهوت آنها در کنترل عقل و ایمانشان است، همان تعبیر جالبی که قرآن درباره یوسف دارد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۱)

و اما جمله «مکظوما غیظه» بعد از صفات گذشته، اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیتها، گاه سبب عکس العملهای ناروایی از سوی جاهلان می شود که آتش خشم را در دل پرهیزگاران برمی افروزد؛ ولی آنها بر نفس خویش مسلطند و خشم خود را

ص: ۵۸۰

سپس امام علیه السّلام در ادامه سخن به چهار وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزگاران اشاره کرده، می فرماید: «(مردم) به خیر او امیدوار و از شرّش در امانند، اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی شود»؛ (الخیر منه مأمول، و الشرّ منه مأمون، إن کان فی الغافلین کتب فی الذّاکرین، و إن کان فی الذّاکرین لم یکتب من الغافلین).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم که فرمود: «ألا أتبئکم لم سمی المؤمن مؤمنا؟ لإیمانہ الناس علی أنفسهم و أموالهم، ألا أتبئکم من المسلم؟ المسلم من سلم الناس من یده و لسانه؛ آیا به شما خبر دهم چرا مؤمن مؤمن نامیده شده؟ به سبب این که مردم را بر جان و مالشان امان بخشیده. آیا به شما خبر دهم چه کسی مسلمان است؟ کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت باشند». (۱)

هر گاه مؤمنان و مسلمانان عادی باید چنین باشند، پرهیزگاران که نخبگان مؤمنان و مسلمانان اند به طور مسلم چنین خواهند بود؛ آنها منبع خیرات و برکات و همه مردم از شر آنان در امانند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «إنّ مثل المؤمن کمثل النّحلہ إن صاحبته نفعک و إن شاورته نفعک و إن جالسته نفعک و کلّ شأنه منافع و كذلك النّحلہ کلّ شأنها نحلہ؛ مؤمن همچون زنبور عسل است (سرتاپا مفید است) اگر با او رفیق بشوی به تو سود می رساند و اگر مشورت کنی به تو منفعت می بخشد و اگر با او هم نشین گردی برای تو سودمند است و همه کار او منفعت است، همان گونه که زنبور عسل همه چیزش دارای منفعت است». (۲)

بعضی از دانشمندان گفته اند: تشبیه مؤمن به زنبور عسل می تواند به جهت هوشیاری

۱-۱. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۶۰، حدیث ۳.

۲-۲. بحار الانوار، جلد ۶۱، صفحه ۲۳۸.

فوق العاده، و منافع گسترده، سعی و کوشش فراوان، پرهیز از مناطق آلوده، استفاده از غذای پاک و بهره گرفتن از دسترنج خود باشد. (۱) اضافه بر این زنبور عسل هم شهدی را که تولید می کند بسیار پرفائده است و هم انباری را که از موم می سازد کارآیی بسیار دارد و هم با گردش روی گلها سبب گردافشانی و باروری انواع گیاهان می شود و حتی نیش او نیز که وسیله ای دفاعی در برابر دشمن است برای درمان بعضی از بیماری ها مفید است.

واژه خیر و شر مفهوم بسیار گسترده ای دارد که همه نیکیهای مادی و معنوی و همه شرور مادی و معنوی را شامل می شود.

جمله «إن كان في الغافلین...» اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی خبر، هم رنگ جماعت نمی شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است و در میان ذاکران از جمع آنها عقب نمی ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت.

سپس امام علیه السلام اشاره به سه وصف مهم دیگر که از کرامات پرهیزگاران است کرده، می فرماید: «کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد؛ (يعفو عمن ظلمه، و يعطى من حرمه، و يصل من قطعه).

گاه انسان در برابر بدیهای دیگران مقابله به مثل می کند که غالباً زاییده خوی انتقامجویی است؛ ولی گاه مقابله به ضد می کند که این روش اولیاء الله و پرهیزگاران است؛ از ظلم ظالمان می گذرد در حالی که قدرت انتقامجویی دارد و این نوعی شجاعت است و چون از موضع قدرت انجام می شود تسلیم در برابر ظلم نیست و در برابر کسانی که او را هنگامی محروم ساخته اند عکس العملش بخشش به هنگام نیاز آنهاست که این دلیل بر سخاوت است. با آنهایی که از وی قهر کرده اند آشتی می کند و آنها را مشمول کمک های خود می سازد و این هم شجاعت است و هم سخاوت.

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «روز قیامت که می شود ندا

ص: ۵۸۲

دهنده ای ندا می دهد: اهل فضل کجایند، جماعتی از مردم برمی خیزند (که ما هستیم) فرشتگان رو به آنها می کنند و می گویند: فضل شما در چه بود، می گویند: «کُنَّا نَصِلُ مِنْ قَطْعِنَا وَ نَعْطِي مَنْ حَرَمْنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما با کسانی که از ما قطع رابطه کرده بودند پیوند برقرار ساختیم و به کسانی که ما را محروم ساخته بودند عطا می کردیم و از کسانی که به ما ستم کرده بودند، گذشت می کردیم». در این هنگام به آنها گفته می شود:

«صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ؛ راست گفتید (شما اهل فضیلت اید) همگی داخل بهشت شوید». (۱)

قرآن مجید نیز این دستور را به طور عام و گسترده به ما داده است؛ خطاب به پیامبر می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده). (۲)

آن گاه امام علیه السلام شش وصف برجسته دیگر پرهیزگاران را در عبارتی بسیار کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می فرماید: «سخن زشت و خشونت آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار، نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است»؛ (بعیدا فحشه (۳)، لئینا قوله، غائبا منکره، حاضرًا معروفه، مقبلا خیره، مدبرا شره).

این اوصاف ششگانه که دوبه دو در مقابل هم قرار گرفته اند و یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به برخوردهای اجتماعی پرهیزگاران است.

دو جمله «بعیدا فحشه، لئینا قوله» اشاره به این است که برخورد آنان با همه مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت آمیز است و خشونت در گفتار و سخنان زشت از آنها دور

ص: ۵۸۳

۱-۱. الکافی، جلد ۳، صفحه ۱۴۹.

۲-۲. مؤمنون، آیه ۹۶.

۳-۳. «فحشه» فحش به هرکاری گفته می شود که از حد اعتدال خارج شود و به اصطلاح در حد فاحش قرار گیرد. بدین جهت سخنان زشت و اعمال قبیح و منکر را که قبیح و زشتی آنها آشکار است فحش می گویند. کلمه فاحشه و فحشا نیز از همین معنا گرفته شده است.

است. نه تنها چنین سخنانی نمی گویند، بلکه با آنها فاصله زیادی دارند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام در برابر این سؤال که حدّ حسن خلق چیست؟ آمده است: «آن تلین جناحک، و تطیب کلامک، و تلقی أخاک بپسر حسن؛ حد حسن خلق این است که نرمخوباشی و سخت را پاک و پاکیزه کنی و برادرت را با چهره گشاده ملاقات نمایی».^(۱)

«غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آنها سر نمی زند که در برابر مردم خود را نشان دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که اگر لغزشی از آنان سر زند، حداقل لغزش آشکاری نیست تا جامعه را آلوده سازد.

«معروف» اشاره به همه خوبیهاست که عقل و وجدان و شرع آن را می شناسد و با آن بیگانه نیست (از ماده عرفان به معنای شناخت است).

منظور از «اقبال خیر و ادبار شر» آن است که آنها در انجام نیکیها پیوسته رو به پیش می روند و اگر بدیهایی در گذشته داشته اند، همواره از آن فاصله می گیرند.

سپس امام علیه السلام سه وصف دیگر از اوصاف حمیده آنها را بیان می دارد و می فرماید: «در برابر حوادث سخت، استوار، و در حوادث ناگوار، شکیبا و به هنگام فراوانی نعمت شکرگزار است»؛ (فی الزلازل (۲) و وقور (۳)، و فی المکاره صبور، و فی الرّخاء شکور).

«زلازل» در اصل به معنای زلزله هاست؛ ولی در اینجا رویدادهای سخت و فتنه های بزرگی مراد است که دلها را تکان می دهد. پرهیزکاران در برابر این گونه حوادث، روحیه خود را از دست نمی دهند و مانند کوه در برابر این طوفانها به مضمون «المؤمن أصلب»

ص: ۵۸۴

۱- ۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۳.

۲ - ۲). «زلازل» جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است. به حوادث تکان دهنده و مشقت بار اجتماعی «زلازل» گفته می شود.

۳- ۳). «وقور» از «وقر» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و به اشخاص متین و سنگین وقور گفته می شود.

من الجبل» (۱) ایستادگی به خرج می دهند و این نشان می دهد که پرهیزکاری به معنای کناره گیری از اجتماع و عافیت طلبی نیست، بلکه پرهیزکاران واقعی کسانی هستند که در مقابل حوادث سخت، سینه سپر می کنند و با شجاعت برای نجات خود و جامعه در حل مشکلات می کوشند.

صبر در مکاره، یکی از شاخه های صبر است که شامل هرگونه مصیبت و حادثه ناگوار می شود. پرهیزکاران در این میدان هم سربلند و پراستقامتند، زیرا بی تابی در برابر مصائب و مشکلات از یک سو انسان را به گناه و سخنان نادرست می کشاند و از سوی دیگر راه پیدا کردن حل مشکل را به روی انسان می بندد.

شکرگزاری آنها، به هنگام فزونی نعمت، ناشی از تواضع آنان در برابر خدا و خلق است؛ نه همچون مغروران متکبر که وقتی به مال و مقام و ثروتی می رسند همه چیز را فراموش کرده، سرکشی را در برابر خالق و مخلوق آغاز می کنند.

سپس امام علیه السلام به سه وصف دیگر از این اوصاف فضیلت اشاره کرده، می فرماید: «به کسی که او با وی دشمنی دارد ستم نمی کند، و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود، و پیش از آنکه شاهدی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می کند»؛ (لا یحیف (۲) علی من یبغض، و لا یأثم فیمن یحب، یعترف بالحق قبل أن یشهد علیه).

این سه وصف، همه ناشی از روح حق طلبی و عدالت خواهی پرهیزگاران است. عادل کسی است که نه حق دشمنش را از او دریغ دارد، همان گونه که قرآن مجید می گوید:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» دشمنی با گروهی سبب نشود که عدالت را درباره آنان اجرا نکنید». (۳)

ص: ۵۸۵

۱-۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۴۱.

۲-۲). «یحیف» از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است، بنابراین «لا یحیف» به این معناست که ستم نمی کند.

۳-۳). مائده، آیه ۸.

و نه به دوستانش بیش از آنکه حق دارند بدهد و سبب تضييع حق ديگران شود، همان گونه که قرآن کریم در اين باره می فرماید: «وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت کنید، هرچند درباره بستگان نزدیک شما باشد». (۱)

اعتراف آنها به حق قبل از اقامه شهود نیز از همین جا سرچشمه می گیرد، زیرا کسانی در مقابل شهود تسلیم می شوند که تسلیم حق نیستند و اقامه شهود، آنها را مجبور به تسلیم می کند؛ اما کسی که خواهان حق و عدالت است شخصا به دنبال صاحب حق می رود تا او را بیابد و حق او را ادا کند و پشت خود را از بار مظلومه ديگران سبک سازد. در این میدان بدهکاران به دنبال طلبکاران می روند و افراد امانتدار در جستجوی صاحبان امانتند به عکس آنچه در جوامع بی تقوا دیده می شود.

آری، پرهیزگاران واقعی آنهایی هستند که نه دوستیها و نه دشمنیها هیچ یک آنها را از مرز حق و عدالت دور نمی کند و برای ادای حقوق نیاز به دادگاه و دادستانی ندارند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حدیثی می فرماید: «أَتَقَى النَّاسَ مِنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید چه به نفع او باشد یا به زیان او». (۲)

در ادامه این سخن، امام علیه السلام به هفت وصف برجسته دیگر از صفات پارسایان در عباراتی هماهنگ اشاره کرده، می فرماید: «آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند، فراموش نمی کند. مردم را با نامهای زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دایره حق بیرون نمی رود»؛ (لا یضیع ما استحفظ، و لا ینسی ما ذکر، و لا ینابز) (۳)

ص: ۵۸۶

۱-۱. انعام، آیه ۱۵۲.

۲-۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۱۲.

۳-۳. «ینابز» از ریشه «نَبَز» بر وزن «نَبَض» به معنای لقب بد نهادن بر کسی است و «تنابز باللقاب» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقب های زشت یاد کنند.

بالألقاب، ولا يضارّ بالجار، ولا يشمت (۱) بالمصائب، ولا يدخل في الباطل، ولا يخرج من الحق).

جمله «لا- يضيع ما استحفظ» مفهوم وسیعی دارد که همه امانت های الهی و مردمی را شامل می شود. از نماز گرفته که قرآن درباره آن می گوید «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» مؤمنان کسانی هستند که بر نمازهای خود محافظت دارند (از ریا و سمعه و هرکاری که به صحت نماز و یا قبول آن لطمه می زند). (۲)

همچنین امانتهای دیگری؛ مانند قرآن مجید و احکام اسلام، فرزندان که خدا به آنها داده و امانتهای مختلفی که مردم به آنها می سپارند برای حفظ آنها سخت می کوشند و هرگز به سبب سهل انگاری و غفلت و کوتاهی، آنها را تباہ نمی کنند.

جمله «لا ينسى ما ذكّر» اشاره به همه تذکرات و یادآوری های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیاء الله و معلّمان راستین و دوستان بیدار نسبت به آنها شده است؛ آری آنها افراد فراموشکاری نیستند که درس های هدایت را نادیده بگیرند و به آن پای بند نباشند و هرگاه وسوسه های شیطان به سراغ آنها بیاید بی فاصله به یاد خدا و اندرزهای اندرزگویان باایمان می افتند و به راه بازمی گردند. قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند، ناگهان بیدار می شوند. (۳)

جمله «و لا ینابز بالألقاب» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده، می فرماید: «و لا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند خطاب

ص: ۵۸۷

۱-۱). «یشمت» از «شمت» گرفته شده که به معنای سرزنش کردن و در غم دیگری شادی نمودن است.

۲-۲). مؤمنون، آیه ۹.

۳-۳). اعراف، آیه ۲۰۱.

نکنید». (۱) زیرا ذکر این گونه القاب، آتش کینه و عداوت را در دل ها برمی انگیزد و طرف مقابل را به عکس العمل وامی دارد و فضای جامعه را مسموم می کند و شخصیت افراد را در هم می شکند.

آزار نرساندن به همسایگان و شماتت نکردن مصیبت زدگان که به دنبال مسئله «تناوب به القاب» آمده، اشاره به رعایت حقوق اجتماعی و احترام انسان ها در همه جوانب است.

قرآن مجید و پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السّلام بارها سفارش رعایت حقوق همسایگان را کرده اند تا آنجا که در سخنی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السّلام می خوانیم که فرمود: «اللّٰه الله فی جيرانکم فإِنَّهم وصیّه نیبکم ما زال یوصی بهم حتّٰی ظنّنا أنّهم سیورّثهم؛ خدا را خدا را در مورد همسایگانتان فراموش نکنید، زیرا پیامبر اکرم پیوسته سفارش آن ها را می کرد تا آنجا که ما گمان بردیم آنها را در زمره وارثان قرار خواهد داد». (۲)

از سوی دیگر می دانیم مصیبت زده، همچون انسان مجروحی است که نیاز مبرم به تسلیت دارد و شماتت مانند نمک پاشیدن بر زخم اوست و هیچ انسان باوجدانی چنین اجازه ای را به خود نمی دهد که بر زخم کسی نمک پاشد. در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می خوانیم: «من شمت بمصیبه نزلت بأخیه لم یخرج من الدّٰنیا حتّٰی یفتتن؛ کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خود به همان مصیبت گرفتار می شود». (۳)

آخرین اوصاف در جمله های بالا عدم ورود پرهیزگاران در باطل و عدم خروج از دایره حق است که مفهوم وسیعی دارد و به مقتضای آن پرهیزگار، در افکار باطل رفتار باطل و گفتار باطل وارد نمی شود و در همه چیز و همه جا و نسبت به هر کس و هر کار، تابع حق است و مطلقاً از حق عدول نخواهد کرد.

ص: ۵۸۸

۱-۱. حجرات، آیه ۱۱.

۲-۲. نهج البلاغه، نامه ها، ۴۷.

۳-۳. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۹.

سپس امام علیه السلام در ادامه همین اوصاف به سه وصف دیگر در عبارتی هماهنگ اشاره می کند و می فرماید: «هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود، و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد»؛ (إن صمت لم یغمه صمته، و إن ضحک لم یعل صوته، و إن بغی علیه صبر حتی یكون الله هو الذي ينتقم له).

پرهیزگاران از سکوت خود غمگین نمی شوند، با اینکه سکوت در بسیاری از مواقع سبب پژمردگی و اندوه است، زیرا سکوت مایه نجات از بسیاری از آفات لسان است، به علاوه سبب تفکر در این امور دین و دنیا است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم:

«طوبی لمن... أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من قوله؛ خوشا به حال کسی که فزونی مالش را انفاق کرده است و زیاده گویی را از سخنش فرو گرفته است».^(۱)

پرهیزگاران با صدای بلند نمی خندند، زیرا قهقهه های بلند، راه و رسم ثروتمندان مغرور و افراد بی خیال است. در حدیثی از آن حضرت که در غرر الحکم آمده است، می خوانیم: «خیر الضحک التبسّم؛ بهترین خنده تبسم است».

جمله «و إن بغی علیه...» اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان و حتی برادران ممکن است ستمی بر انسان وارد کنند که اگر بخواهند به انتقامجویی برخیزد، درگیری ها ادامه می یابد و چه بسا به جای خطرناک و غیر قابل جبران برسد. هر گاه در این گونه موارد انسان راه شکیبایی و تحمل پیش گیرد و طرف مقابل را به خدا واگذارد، هم خودش از وسوسه های خطرناک شیطان رهایی می یابد و هم آرامش جامعه را حفظ می کند؛ ولی بدیهی است این سخن ناظر به دشمنان لجوج و بی رحم نیست که در برابر آنها صبر و سکوت، سبب طغیان و ظلم بیشتر است: (اشک کباب مایه طغیان آتش است).

ص: ۵۸۹

سپس امام علیه السلام به چهار وصف برجسته دیگر از اوصاف پارسایان اشاره می کند که هر یک مکمل دیگری است، می فرماید: «نفس خود را به زحمت می افکنند؛ ولی مردم از دست او راحتند، خویشتن را برای آخرت به تعب می اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد»؛ (نفسه منه فی عناء. و الناس منه فی راحة).

اشاره به این است که مشکلات را برای ناراحتی دیگران پذیرا می شود؛ مثلاً هرگاه مشکلی در جامعه پیدا شود او برای حل آن خویشتن را به زحمت می افکند تا دیگران راحت باشند و در واقع این نوعی ایثار و فداکاری است که انسان برای راحتی بندگان خدا، مشکلات اجتماعی را تحمل کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله سوم و چهارم «أتعب نفسه...» را به منزله دلیل برای دو جمله قبل دانسته اند؛ یعنی اگر نفس او از ناحیه خودش در زحمت است به سبب این است که پیوسته برای آماده کردن سرای آخرت می کوشد و اگر مردم از دست او راحتند به واسطه این است که او برای این کار تصمیم گرفته است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله، ناظر به مسئله دیگری باشد؛ دو جمله قبل، اشاره به امور مادی و این دو جمله اشاره به امور معنوی باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «من عمّر دار إقامته فهو العاقل؛ عاقل کسی است که خانه اقامت خود را آباد سازد». (۱)

قرآن مجید با صراحت می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» سرای باقی و اقامتگاه ابدی آخرت است». (۲)

حضرت سرانجام با ذکر چهار فضیلت برجسته دیگر صفات پرهیزکاران را پایان می بخشد. (پایانی که اگر حادثه مربوط به همام پیش نمی آمد شاید نقطه پایان نبود و

ص: ۵۹۰

۱- ۱). غرر الحکم.

۲- ۲). غافر، آیه ۳۹.

مطالب برجسته دیگری در این رابطه بیان می‌کرد) می‌فرماید: «دوری اش از کسانی که دوری می‌کند به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که نزدیک می‌شود مهربانی و رحمت است، نه اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگی بینی باشد و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره‌گیری مادی)»؛ (أتعب نفسه لآخرته، و أراح الناس من نفسه. بعده عمن تباعد عنه زهد و نزاهه؛ و دنوّه ممّن دنا منه لین و رحمه، لیس تباعده بکبر و عظمه، و لا دنوّه بمکر و خدیعه).

امام علیه السّلام در ذکر این اوصاف به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه: پارسایان در پیوندهای اجتماعی، دوستیها و دشمنیها، برقرار ساختن رابطه‌ها یا قطع کردن ارتباط که در تعامل افراد جامعه نسبت به یکدیگر اجتناب ناپذیر است، اهداف مقدّسی را دنبال می‌کنند؛ اگر از کسی دور می‌شوند به جهت آلودگی او یا برای آن است که نزدیک شدن به او آنها را گرفتار زرق و برق دنیا می‌سازد که آنها به آن مبتلا گشته‌اند. نزدیک شدن آنان به افراد برای این است که ارشاد جاهلی کنند یا تنبیه غافل‌لی و یا کمک به ضعیف و دردمندی، به عکس دنیاپرستان که دوری آنها از افراد به سبب خودبزرگی بینی است و نزدیک شدن برای گرفتن بهره‌های مادی و فریب دادن و نیرنگ است.

سرنوشت همّام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

در ذیل این خطبه در نهج البلاغه آمده است: راوی این خطبه می‌گوید: «هنگامی که سخن امیر مؤمنان به اینجا رسید (همّام فریادی کشید و مدهوش شد و جان داد)؛ (قال:

فصعق همّام صعقه کانت نفسه فیها).

«در این هنگام امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود، به خدا سوگند من از این پیشامد بر او می‌ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آنها که اهل موعظه‌اند، اثر می‌گذارد»؛

ص: ۵۹۱

(فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما والله لقد كنت أخافها عليه. ثم قال: أ هكذا (1) تصنع المواعظ البالغه بأهلها).

«در اینجا کسی به امام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی کند؟» (فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين!).

«امام در پاسخ او فرمود: وای بر تو هراجل و سرآمدی وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی کند؟» (فقال عليه السلام: ويحك، إن لكل أجل وقتا لا يعدوه، و سببا لا يتجاوزه).

سپس افزود: «آرام باش دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت؛» (فمهلا! لا تعد لمثلها، فإنما نفث الشيطان على لسانك!).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا همّام به چنین سرنوشتی دچار شد و چرا برای امام که گوینده این سخنان است، چنین حادثه ای رخ نداد؟

در پاسخ سؤال اول باید به این نکته توجه داشت که همّام، گرچه مرد عابد و زاهدی بود (همان گونه که در آغاز خطبه آمده است: «كان رجلا - عابدا») و گرچه قلبش مملوّ از حکمت و روحش سرشار از زیرکی و ذکاوت بود (همانگونه که از سؤالش پیداست)؛ ولی هر قدر روح او وسیع باشد در برابر روح امیر مؤمنان علی علیه السلام که چون اقیانوس ناپیدا کرانه ای است، قابل مقایسه نیست. به همین دلیل قلب همّام تاب تحمل فشار آن همه معلومات را نداشت، زیرا اقیانوس را نمی توان در استخر کوچکی ریخت، بنابراین جای تعجب نیست که همّام صیحه ای زند و از هوش برود، آن هم از هوش رفتنی که جان خود را با آن از دست بدهد.

در قرآن مجید در داستان موسی و بنی اسرائیل و تجلی نور الهی بر کوه چنین می خوانیم: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» هنگامی که

ص: ۵۹۲

۱- ۱). در نسخه بالا همزه استفهام بر سر «هكذا» آمده؛ ولی در بسیاری از نسخ قدیم و شروح نهج البلاغه همزه استفهام ذکر نشده است و مناسب معنا نیز همین است.

پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را درهم کوبید و موسی افتاد و مدهوش شد». (۱)

نه تنها موسی نتوانست مقاومت کند، کوه با آن عظمت نیز درهم کوبیده شد.

آری! مواعظی که از دل برخیزد این گونه بر دل می نشیند و مهم آن است که انسان اهل «مواعظ بالغه» باشد و گرنه انسانهای سنگدل و آلوده ای که در دام شیطان گرفتارند نه گوش شنوایی برای اندرزها دارند و نه قلب آرامی برای پذیرش.

به تعبیر دیگر: هم‌اگرچه پارسایی و الامقام بود؛ ولی صفاتی را که امام در این خطبه بیان فرمود به طور تمام و کمال در خود ندید. آتش حسرت در عمق جان او افتاد و بی قرار شد و از شدت تأسف جان داد.

در طول تاریخ اسلام نیز نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که گاهی گنهکاران بیدار شده و پارسایان بی قرار. سخنان کوبنده ای را شنیدند و طاقت نیاوردند و جان دادند. (۲)

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه هنگامی که هم‌ایم بشارتهای ضمنی امیر مؤمنان علی علیه السلام را به پرهیزکاران شنید روحش از شوق معبود و محبوبش پرواز کرد و به عالم جنان رهسپار شد.

بلی رسم و ره عشاق این است طریق جان فشانی شان چنین است

در حدیثی آمده است که «ربیع بن خثیم» در آن جلسه حاضر بود. هنگامی که روح هم‌ام از بدنش پرواز کرد اشک از چشمان او جاری شد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان چقدر زود موعظه تو در فرزند برادرم اثر گذاشت. ای کاش من جای او بودم! امام علیه السلام فرمود: آری موعظه های رسا این گونه در اهلش اثر می گذارد! (۳)

پاسخ سؤال دوم همان است که امام علیه السلام بیان فرمود که هرکسی اجلی دارد تا اجلش

ص: ۵۹۳

۱- ۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲- ۲. مرحوم علامه تستری در شرح نهج البلاغه خود، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۹ نمونه هایی از آن را آورده است.

۳- ۳. شرح نهج البلاغه تستری، جلد صفحه ۴۶۲، ۱۲.

فرانرسد، از دنیا نمی رود؛ ولی به هنگام فرارسیدن اجل عامل نهایی ممکن است امور مختلفی باشد. در این جا عامل نهایی، سخنان پرمایه امیر مؤمنان بود. به علاوه نمی توان روح امام را با روح همّام مقایسه کرد، روح او اقیانوسی است که این گونه امواج را در خود پذیرا می شود؛ نه همچون استخری که تلاطم شدید آب وضع آن را به کلی درهم بریزد.

از آنچه در بالا آمد پاسخ سؤال سوّم نیز روشن می شود و آن این که چگونه امیر مؤمنان علی علیه السّلام درخواست همّام را پذیرفت و آن اندرزهای شافی و کافی و بلند و بالا را برای او بیان کرد، در حالی که خودش می گوید: من بیم این داشتم که همّام به چنین سرنوشتی دچار می شود؟ زیرا هنگامی که اجل او فرارسیده باشد عامل نهایی می تواند یک دگرگونی دستگاه های مختلف بدن باشد یا امواج خروشان معنوی در درون جان.

اما اینکه امام به شخص اعتراض کننده می فرماید: «دیگر از این قبیل سخنان مگوی! و شیطان آن را بر زبان تو جاری ساخت» به سبب آن است که او سؤال خود را به عنوان تحقیق برای فهم مطلبی مطرح نکرد، بلکه هدفش این بود که سخنان امام را نقض، یا به تعبیر دیگر به پندار خود ابطال نماید و به یقین چنین سؤالی با چنین هدف سؤال شیطانی است.

نکته: نگاه دیگری به خطبه همّام

نگاه دیگری به خطبه همّام

این خطبه در واقع دوره ای کامل از اخلاق اسلامی است که به کلیه زوایای زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان نظر می افکند و برای کسانی که می خواهند مراحل سیر و سلوک را بپیمانند، نسخه کاملی است. در این خطبه اوصاف پارسایان به سبک بدیعی در یک صد و ده صفت بیان شده (گویی عدد را به نام مبارک خودش انتخاب کرده است) از اصلاح زبان شروع می شود و به آیین مردم‌داری و احترام به حقوق انسانها

ص: ۵۹۴

پایان می یابد. کسانی هستند که بر اثر ضعف ایمان و اراده در همان گام اول فرومی مانند؛ ولی افرادی همچون همّام با پیمودن این یک صد و ده گام به دیدار معبود می رسند.

از مزایای این خطبه این است که تقوا را از صورت منفی آن که در اذهان بعضی است بیرون برده و به صورت مثبتش که در آیات و روایت اسلامی است، معرفی می کند. این خطبه نمی گوید برای اینکه پاک بمانی از همه چیز دوری گزین، مبادا آلوده شوی، بلکه می گوید در دل جامعه و در میان امواج خروشان زندگی دنیاپرستان آنچه باش که گردی بر دامان تو ننشیند، همچون انسان قویّ البینه ای که در جمع بیماران، سالم می ماند و همه میکروبهای بیماری را خنثی می سازد.

مرحوم علامه شهید مطهری در «ده گفتار» خود از عهده بیان این سخن به خوبی برآمده و ضمن اینکه تقوا را به دو نوع تقسیم می کند؛ تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است در بیان نوع اول می گوید: «تقوای ضعف این است که انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و نوع دوم آن است که در روح خود چنان حالت و قوتی به وجود آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی ببخشد.

سپس می افزاید: «ادبیات منظوم و مثنوی، تعلیماتی دیده می شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف است نشان می دهد؛ آن گونه که در اشعار سعدی می خوانیم:

بدیدم عابدی در کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری

چرا گفتم به شهر اندر نیایی که باری بند از دل برگشایی

بگفت آنجا پریرویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

آن گاه به شرح تقوای قوت می پردازد و می گوید: «در آثار دینی خصوصاً نهج البلاغه همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدس است که به روح، قوت و قدرت و نیرو می دهد و نفس اماره و احساسات سرکش را رام و مطیع می سازد».^(۱)

ص: ۵۹۵

آری به غاری پناه بردن و از گناه مصون ماندن افتخار نیست. افتخار از آن یوسف است که در برابر شدیدترین امواج تمایلات جنسی قرار می گیرد و «برهان ربّ» که همان تقوای سطح بالاست او را حفظ می کند.

البتّه انکار نمی کنیم! کسانی که به این مرحله از تقوا نرسیده اند، چه بسا برای خود ناچار باشند راه اوّل را برگزینند.

ص: ۵۹۶

اشاره

و من خطبه له عليه السلام

يصف فيها المنافقين

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است.

که درباره اوصاف منافقان ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه همان گونه که از عنوانش پیداست درباره منافقان و اوصاف آنها سخن می گوید و در مجموع از دو بخش تشکیل شده است.

بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آغاز می شود و در ذیل همین بخش، مشکلات طاقت فرسای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و توطئه های خطرناکی که از

ص: ۵۹۷

۱-۱). سند خطبه: در مصادر نهج البلاغه برای اثبات اینکه خطبه مورد بحث را غیر از مرحوم سید رضی نیز نقل کرده اند، به دو مدرک اشاره می کند؛ نخست به چیزی که میر یحیی علوی در کتاب طراز آورده که بخشهایی از این خطبه را با تفاوتهایی ذکر کرده است و نشان می دهد از جای دیگری آن را گرفته است. دیگر این که آمدی در کتاب غرر الحکم بخشهای مختلفی از خطبه را با تفاوتهایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۶۹)

سوی منافقان و دشمنان، بر ضد آن حضرت شد، مورد توجه قرار گرفته است.

از آنجا که خط نفاق بعد از آن حضرت و در عصر امام علیه السّلام نیز با شدت ادامه داشت، امام علیه السّلام در بخش دوم این خطبه، درباره خطر منافقان هشدار می دهد و صفات آنها را یکی پس از دیگری با بیانی روشن برای جامعه اسلامی ذکر می کند تا همه مسلمانان راستین، آنها را بشناسند و توطئه های آنها را خنثی کرده و در نطفه خفه کنند.

ص: ۵۹۸

نحمده على ما وفق له من الطاعة، و زاد عنه من المعصيه، و نسأله لمنته تماما، و بحبله اعتصاما. و نشهد أن محمدا عبده و رسوله، خاض إلى رضوان الله كل غمره، و تجرع فيه كل غصه. و قد تلون له الأدنون، و تألب عليه الأقصون، و خلعت إليه العرب أعتتها، و ضربت إلى محاربتة بطون راحلها، حتى أنزلت بساحته عداوتها، من أبعد الدار، و أسحق المزار .

ترجمه

خداوند را جهت توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، سپاس می گوئیم و از او می خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و اله بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه ور شد و جام هر مصیبتی را جرعه جرعه نوشید. نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان در دشمنی اش مصمم بودند. عرب برای نبرد با او زمام مرکبها را رها ساخت و با شتاب به سوی او راند تا از دورترین نقطه و دورافتاده ترین خانه، عداوت خویش را در برابر او ظاهر ساختند.

شرح و تفسیر: مشکلات عظیم رسالت

مشکلات عظیم رسالت

امام علیه السلام این خطبه را، مانند بسیاری از خطبه های دیگر، با حمد و ثنای الهی و شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آغاز می کند و در اینجا حمد و ثنا را با تقاضا و دعا

می آمیزد و می فرماید: «خداوند را سپاس می گوئیم و ستایش می کنیم بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، و از او می خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند»؛ (نحمده علی ما وفق له من الطاعة، و ذاد (۱) عنه من المعصیه، و نسأله لمتته تماما، و بحبله اعتصاما).

از آنجا که برترین افتخار انسان توفیق اطاعت و ترک معصیت است، امام علیه السّلام در کلام بالا بر این دو تکیه می کند و منظور از توفیق در اینجا فراهم کردن اسباب اطاعت و ترک معصیت است، زیرا خداوند به ما عقل و هوش داده، وجدان بیدار مرحمت کرده، پیامبران الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل کرده که تمام اینها ما را به طاعتش نزدیک و از معصیتش دور گرداند و اگر این اسباب وجود نداشت در گرداب گناه و ترک طاعت غوطه ور می شدیم، بنابراین سزاوار است همواره خدا را بر این نعمتهای بزرگ سپاس گوئیم.

اما دعایی که امام در دو جمله در ذیل این حمد و ثنا آورده، یکی مربوط به تقاضای تکمیل نعمتها و دیگری توفیق اعتصام به جبل الله است که منظور از آن یا دین و آیین الهی است، آن گونه که از آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۲) استفاده می شود، و یا منظور قرآن مجید است، آن گونه که از حدیث ثقلین برمی آید که می فرماید:

«کتاب الله جبل ممدود من السماء الى الأرض» (۳) و یا منظور، هر دو است، زیرا در واقع تفاوتی باهم ندارند.

به یقین اگر این توفیق الهی شامل حال ما گردد، که نعمتهای او در حق ما کامل و چنگ زدن ما به جبل الله، قوی شود، خوشبخت ترین انسان خواهیم بود.

ص: ۶۰۰

۱-۱). «ذاد» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوق» به معنای راندن و طرد کردن است.

۲-۲). آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳-۳). مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۳، سوره آل عمران این حدیث را از ابو سعید خدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا اشکالی مطرح کرده اند، که چگونه امام تقاضای اتمام نعمت می کند، در حالی که قرآن می گوید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۱) اشاره به اینکه نعمتهای الهی قابل شمارش نیست و حد و مرز ندارد؟

ولی باید توجه داشت که تکمیل نعمت درجات و مراحل دارد؛ اگر به مرحله نهایی آن هیچ کس نمی رسد، مراحل دیگرش قابل وصول است و امام آن را از خدا تقاضا می کند.

سپس حضرت شهادت به نبوت پیامبر را با ذکر اوصاف برجسته آن حضرت مطرح می کند و می فرماید: «و گواهی می دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه ور شد، و جام هرمصیبتی را جرعه جرعه نوشید»؛ (و نشهد أن محمدا عبده و رسوله، خاض إلى رضوان الله كل غمره (۲)، و تجرع فيه كل غصه (۳)).

این دو وصفی که امام علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و اله بیان فرموده، جامع همه اوصاف خیر است؛ ایستادن در برابر مشکلات و تحمل در برابر مصائب. تا آن مقاومت و تحمل نباشد هیچ کار مهمی به سامان نمی رسد.

جمله «تجرع فيه كل غصه» نشان می دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر یکی، دو تا نبود، بلکه او جرعه جرعه از جام مصائب می نوشید و تحمل می کرد؛ جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند صبر کرد، انواع مشکلات و موانع بر سر راه او ایجاد کردند؛ ولی از همه آنها عبور نمود و این در واقع درسی است برای همه کسانی که می خواهند با طاغوت ها مبارزه کنند و به اصلاح جامعه خویش پردازند.

سپس امام علیه السلام بخشی از مشکلات عظیم پیامبر اسلام را در دوران رسالتش در چند

ص: ۶۰۱

۱- ۱). ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- ۲). «غمره» در اصل از «غمر» بر وزن «خمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می پوشاند و مسیر خود را می شوید و پیش می رود «غمره» و «غامر» گفته می شود.

۳- ۳). «غصیه» در اصل به معنای غذا، آب و یا شیء دیگری است که در گلوگیر می کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می کند چیزی در گلویش گیر کرده است از آن تعبیر به غصه می شود.

جمله کوتاه و پر معنا بیان می کند و می فرماید: «بستگان و نزدیکانش را ناپایدار و بیگانگان در دشمنی اش مصمم بودند، عرب برای نبرد با او زمام مرکب ها را رها ساخت و باشتاب، به سوی او راند تا از دورترین نقطه و پرفاصله ترین خانه عداوت خویش را در برابر وی ظاهر سازند»؛ (و قد تلّون له الأذنون (۱)، و تألب (۲) علیه الأقصون، و خلعت إليه العرب أعتتها (۳)، و ضربت إلى محاربتة بطون رواحلهها، (۴) حتى أنزلت بساحته عداوتها، من أبعده الدار، و أسحق (۵) المزار).

جمله «تلّون له الأذنون» اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و اله مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت قدم نبودند.

جمله «تألب علیه الأقصون» اشاره به شاخه های دورتر قبیله قریش است که دست به دست هم دادند و قبائل دیگر را نیز تحریک کردند تا در برابر پیامبر اسلام بایستند و در چنین شرایطی که نه نزدیکان جرأت حمایت شجاعانه ای داشته باشند و نه دوران، در عداوت و دشمنی کوتاهی کنند مشکلات عظیمی پیدا می شود که ایستادگی در برابر آن بسیار سخت است.

جمله «خلعت إليه العرب أعتتها، و ضربت إلى محاربتة بطون رواحلهها» اشاره به سرعت و شتاب شدید مخالفان در عداوت و دشمنی با آن حضرت است، زیرا هنگامی که بخواهند مرکب به سرعت پیش برود افسار آن سست می کنند و با شلاق بر پهلوها و شکم آن می زنند. تاریخ اسلام نیز در همه فصول خود به این حقیقت گواهی می دهد که

ص: ۶۰۲

-
- ۱- ۱. «اذنون» جمع «أذنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «أذنون» یعنی نزدیکان و در مقابل «أقصون» به معنای افراد دور است.
 - ۲- ۲. «تألب» از ماده «ألب» بر وزن «امر» به معنای جمع شدن و از هر سو گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن بر ضدّ شخص یا گروهی نیز به کار می رود.
 - ۳- ۳. «أعتته» جمع «عنان» یعنی زمام و لجام.
 - ۴- ۴. «رواحل» جمع «راحله» به معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به معنای شتر باربر است.
 - ۵- ۵. «أسحق» از ریشه «سحق» بر وزن «قفل» یعنی دور شدن و اسحق به معنای دورترین نقطه است.

دشمنان از هیچ کاری که فکر می کردند به شکست اسلام و پیامبر بینجامد خودداری نکردند؛ ولی خدا می خواست این نور الهی خاموش نشود و روزبه روز درخشش بیشتری پیدا کند، لذا نقشه های آنها را نقش بر آب کرد و آتشیایی را که افروخته بودند، با باران لطف و عنایتش خاموش ساخت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از این معرکه های خطرناک پیروز و سربلند برآمد و اسلام، شرق و غرب جهان را تسخیر کرد.

ولی از آنجا که منافقان داخلی-همان کسانی که اظهار اسلام کردند و ظاهراً به مسلمانان پیوستند؛ ولی دلهای آنها بوی کفر می داد و مملو از عداوت بود- نیز در این میان نقش مهمی داشتند و خط آنها همچنان در میان مسلمانان و حتی در عصر امام علیه السلام ادامه داشت. امام در ادامه این سخن، هشدار اکیدی به مسلمانان درباره خط نفاق می دهد و در بخش بعد-چنانکه خواهد آمد- اوصاف و خطرات منافقان را شرح می کند.

ابن ابی الحدید در اینجا نگاهی کوتاه و گذرا به مشکلات و دشواریهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در دوران رسالت خود پشت سر گذاشت، افکنده، چنین می گوید:

«کسی که کتب تاریخ و سیره را مطالعه می کند، می داند که رسول الله صلی الله علیه و اله در راه خدا چه دشواریهایی را تحمل کرد؛ از استهزای قریش در آغاز دعوت گرفته تا سنگسار کردن، تا آنجا که از پشت پای او خون فرومی ریخت و کودکان را به مخالفت و آزار او وادار می کردند. شکمه شتر بر سر او می ریختند. لباس آن حضرت را بر گردنش پیچیده و می فشردند. او را چند سال در شعب بنی هاشم (ابو طالب) محاصره کردند. خرید و فروش با او و مسلمانان اندک آن زمان را تحریم کردند و از ازدواج با آنان و سخن گفتن خودداری نمودند تا آنجا که نزدیک بود مسلمانان از گرسنگی هلاک شوند، و اگر بعضی از ارحام و علاقه مندان پیامبر صلی الله علیه و اله مخفیانه کمی آرد و خرما در تاریکی شب به آنها نمی رساندند، از گرسنگی هلاک شده بودند. اصحاب و یارانش را می گرفتند و می زدند و در برابر آفتاب به بند می کشیدند و از خانه خود دور می ساختند تا آنجا که گروهی مجبور شدند به حبشه مهاجرت کنند و خود پیامبر صلی الله علیه و اله گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی عامر و گاه به ربیع و

غیر آنها پناه برد(ولی هیچ یک فایده ای نداشت). سپس همگی تصمیم گرفتند که آن حضرت را شبانه به قتل برسانند و پیامبر صلی الله علیه و اله ناچار شد از چنگال آنها فرار کند و به مدینه رود و به طایفه اوس و خزرج بپیوندد، در حالی که همسر و فرزندان خود و تمام وسایل زندگی را در مکه رها کرده بود و با زحمت شدید توانست خود را به مدینه برساند. در آنجا نیز آن حضرت را آسوده نگذاشتند، جنگها پشت سر یکدیگر روی داد و لشکرها پشت سر یکدیگر به سوی او حرکت کردند، به گونه ای که همیشه در زحمت بود و جنگها یکی پس از دیگری مسلمانان را در فشار قرار می داد؛ ولی سرانجام خدا او را یاری کرد و آیینش جهانگیر شد و کسی که آشنا به تاریخ اسلام باشد شرح این مشکلات را می داند (۱) اینها همان چیزی است که امام علیه السلام در جمله های کوتاه و پرمعنای بالا به آن اشاره کرده است.

ص: ۶۰۴

۱- ۱). شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۵.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله، وأحذركم أهل التَّفَاق، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّون المَضَلُّون، وَ الزَّالُّون المَزَلُّون، يَتَلَوَّنون ألواناً، وَ يفتنون افتناناً، وَ يعمدونكم بكلِّ عماد، وَ يرصدونكم بكلِّ مرصاد. قلوبهم دويَّة، وَ صفاحهم نقيَّة. يمشون الخفاء، وَ يدبُّون الضُّراء. وَ صفهم دواء، وَ قولهم شفاء، وَ فعلهم الدَّاء العيَاء. حسده الرِّخاء، وَ مؤكِّدو البلاء، وَ مقنطوا الرِّجاء. لهم بكلِّ طريق صريع، وَ إلى كلِّ قلب شفيع، وَ لكلِّ شجو دموع. يتقارضون الثَّناء، وَ يتراقبون الجزاء: إن سألوا ألحفوا، وَ إن عدلوا كشفوا، وَ إن حكموا أسرفوا.

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان برحذر می‌دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده، خطاکارند و به خطا انداز، هر زمان به رنگی درمی‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌نمایند. از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، دل‌هایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک‌نگه می‌دارند، در پنهانی گام برمی‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در میان بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند.

بیان‌شان در ظاهر درمان، گفتارشان شفا بخش؛ ولی کردارشان درد بی‌درمان است. آنان بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی بر دل‌ها می‌پاشند. آنها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند، پیوسته مدح و ثنا به هم وام

می دهند، و انتظار پاداش و جزا می کشند، هرگاه چیزی را طلب کنند اصرار می ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده دری می کنند، و اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می گیرند.

شرح و تفسیر: خطر منافقان!

خطر منافقان!

همان گونه که در پایان بخش قبل گفتیم، امام علیه السّلام در این بخش، اشاره به صفات منافقان می کند و مسلمانها را از خطرات آنها آگاه می سازد و به همگان هشدار می دهد و چنان وصف دقیقی برای آنها ذکر می کند که هیچ کس با این دقت اوصاف اهل نفاق را بیان نکرده است.

در آغاز شش وصف آنها را به این صورت بیان می کند که می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان برحذر می دارم، زیرا آنها گمراهند و گمراه کننده، خطا کارند و به خطا انداز، هر زمان به رنگی درمی آیند و به قیافه های دیگری خودنمایی می کنند»؛ (أوصيكم عباد الله بتقوى الله، وأحذركم أهل النفاق، فإنهم الضالون المضلون، والزالون (۱) المزلون، يتلونون ألوانا، ويفتنون (۲) افتنانا).

نخستین صفتی که امام علیه السّلام در اینجا برای اهل نفاق می شمرد گمراهی آنان است؛ نه تنها گمراهند که اصرار بر گمراه ساختن دیگران نیز دارند، اضافه بر این خطا کارند؛ نه تنها خطا کار که دیگران را نیز به خطا می افکنند.

در ضمن تفاوت بین «ضالون» و «زالون» روشن شد؛ اولی اشاره به کسانی است که

ص: ۶۰۶

۱- ۱). «الزالون المزلون» از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست.

۲- ۲). «يفتون» از «افتنان» از ریشه «فن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده، بنابراین «يفتون افتنانا» به این معناست که آنها اعمال خود را به اشکال مختلف تزین می کنند تا دیگران را بفریبند.

آگاهانه در گمراهی گام می نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و خطای فراوان دارند. آری! چون از نور علم و ایمان بی بهره اند اشتباهات آنها نیز فراوان است.

افزون بر این صفات چهارگانه آنها افراد متلونی هستند که هرروز به رنگی و هرزمان به شکلی درمی آیند تا منافع نامشروع خود را از این طریق تأمین کنند؛ در جمع نمازگزاران به نماز می ایستند و در میان شرابخواران به شرب خمر می نشینند و مطابق توصیف قرآن «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات کنند می گویند ما ایمان آوردیم؛ ولی هنگامی که با افراد شیطان صفت خود خلوت می کنند می گویند: ما با شما مییم ما فقط آنها را مسخره می کنیم». (۱)

تفاوت «یتلونون» و «یفتنون» ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به جهات ظاهری آنها می کند که هرروز به رنگی درمی آیند و دومی اشاره به نقشه های پنهانی آنها دارد که هرروز به سراغ نقشه مرموز تازه ای می روند و طبیعت نفاق در هرصورت دوگانگی در گفتار و رفتار و برنامه ها است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به شش وصف دیگر از اوصاف خطرناک آنها در عبارتی کوتاه و پرمعنا اشاره می کند، می فرماید: «از هر وسیله ای برای فریفتن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند. دلهایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می دارند، در پنهانی گام برمی دارند، و همچون خزنده ای در لابه لای بوته های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می روند، بیان آنها درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفابخش؛ ولی کردارشان درد بی درمان است!»؛ (و یعمدونکم (۲) بکل عماد، و یرصدونکم (۳) بکل مرصاد. قلوبهم دوّیه (۴)، و صفاحهم (۵)

ص: ۶۰۷

۱- ۱). بقره، آیه ۱۴.

۲- ۲). «یعمدونکم» از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در اینجا این است که آنها از هر وسیله ای بر ضد شما استفاده می کنند.

۳- ۳). «یرصدونکم» از «رصد» بر وزن «صدف» در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است.

۴- ۴). «دویه» از ریشه «دوی» از «دوا» به معنای بیماری گرفته شده و دوی (صفت مشبهه بر وزن فعیل) به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن دویه است؛ ولی «دواء» بر وزن دمار از همین ماده گرفته شده و به معنای دارو و درمان و چیزی است که درد را زایل می کند.

۵- ۵). «صفاح» جمع «صفح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و در این جا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

نقیه. یمشون الخفاء، و یدبّون (۱) الضّراء (۲)، و صفهم دواء، و قولهم شفاء، و فعلهم الدّاء العیاء (۳).

جمله «و یعمدونکم بکلّ عماد» اشاره به این است که آنها برای درهم شکستن شما از هروسيله ای استفاده می کنند؛ شایعه افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف مؤمنان، پاشیدن تخم بدبینی و فساد و...

جمله «و یرصدونکم بکلّ مرصاد» اشاره به این است که آنها از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به شما غافل نمی مانند. پیوسته در کمین هستند تا فرصتی بیابند و زهر خود را در کام شما بریزند.

جمله های بعد از آن، همگی حکایت از دوگانگی شخصیت آنها و تفاوت ظاهر و باطن آنان می نماید و می فرماید: دلپایان بیمار و ظاهرشان سالم، گفتارشان به ظاهر شفافبخش؛ اما رفتارشان درد بی درمان و تمام کارهایشان آمیخته با توطئه های مخفیانه و نقشه های پنهانی شیطانی است.

ص: ۶۰۸

۱- ۶). «یدبّون» از «دیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبنده ای را شامل می شود؛ خواه سریع، راه برود یا آهسته.

۲- ۷). «ضوّاء» یعنی بیشه و زمین گسترده ای که درختان به هم پیچیده ای در آن وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می برند.

۳- ۸). «عیاء» از «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به معنای بیماری غیر قابل علاجی است که اطبا از درمان آن عاجزند (عیاء در اینجا مصدری است که معنای وصفی دارد).

سپس در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی و یأس بر دل‌ها می‌پاشند»؛ (حسده (۱) الزخاء، و مؤکدو البلاء، و مقنطو الزجاء).

قرآن مجید می‌گوید: «إِنْ تَمَسَسِيكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا» هرگاه نیکی به شما برسد ناراحت می‌شوند و هرگاه مصیبتی بر شما وارد گردد خوشحال می‌شوند» (۲) و این طبیعت منافقان در هر عصر و در هر زمان است.

ایجاد یأس و بدبینی برای تضعیف اراده‌ها و درهم شکستن قدرت جهاد و مقاومت، یکی دیگر از حیل‌های خطرناک منافقان است که اگر کارگر شود آثار بسیار زیانباری دارد.

این موضوع در دنیای امروز که فعالیت رسانه‌های جمعی بر همه جا سایه افکنده از گذشته خطرناک‌تر است. منافقانی که در بیرون و درون کشورهای اسلامی هستند با استفاده از این وسائل برای مأیوس کردن مسلمانان از برنامه‌های اصلاحی و از هرگونه پیشرفت و موفقیت، و وسائل شکست آنها را فراهم می‌سازند. باید در برابر این شیطان صفتان با تمام قدرت ایستاد و پیوسته مردم را به الطاف خفیه و جلیه الهی و پیشرفت و پیروزی امیدوار ساخت و شعارهای «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ» (۳) «و لا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلىون إن كنتم مؤمنين» (۴) را همه جا سر داد.

در ادامه به سه وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند، و به هردلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند»؛ (لهم بكل طریق صریع (۵)، و إلى كل قلب شفيع، و لكل شجو (۶) دموع).

ص: ۶۰۹

۱-۱). «حسده» جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که حسد می‌ورزد.

۲-۲). آل عمران، آیه ۱۲۰.

۳-۳). محمد، آیه ۷.

۴-۴). آل عمران، آیه ۱۳۹.

۵-۵). «صریع» از «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به خاک افکندن گرفته شده و معنای مفعولی دارد یعنی به خاک افتاده، و به معنای کشته‌ای که به خاک افتاده به کار می‌رود.

۶-۶). «شجو» به معنای غم و غصه است.

جمله اول، کنایه کثرت افرادی است که به دست آنها و با توطئه های آنها کشته می شوند یا شدیداً آزاد می بینند.

جمله دوم، اشاره به این است که منافقان با انواع حيله ها و تملقها تلاش می کنند در تمام دل ها نفوذ کنند و خود را دوست همه کس قلمداد کنند، حتی کسانی که باهم اختلاف دارند و در دو قطب مختلف اند و از این طریق به فتنه انگیزی ادامه دهند. جمله سوم، اشاره به همدردی های دروغین آنها و اشک تمساح ریختن در مصائب مؤمنان است تا کینه ها و عداوت های درونی خود را به این طریق بپوشانند و مردم را بفریبند و به دنبال خود به پرتگاه بکشانند و آنها را بیچاره کنند.

جمله چهارم، اشاره به کثرت کسانی است که از آنها ضربه خورده و از کار افتاده اند و یا هلاک شده اند. اشاره به این که قربانیان آنها محدود نیست که به آسانی بتوان از کنار آنها گذشت؛ به قدری گسترده است که گویی در هر کوچه و برزنی کشته ای بر اثر توطئه های آنها افتاده است. به این ترتیب اگر مسلمانان به موقع نقشه های آنها را نقش بر آب نکنند، هیچ کس از ضربه های آنان در امان نخواهد بود.

جمله پنجم، از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دلها خبر می دهد آنها همواره شریک دزد و رفیق قافله اند و نشانه های قافله را در اختیار سارقان می گذارند و با آنها همکاری تنگاتنگ دارند و به همین دلیل سعی می کنند به هر کسی وانمود کنند دوست صمیمی او هستند. ششمین جمله نیز تکمیل و تأکیدی است برای آنچه در جمله قبل آمد. آنها سعی دارند خود را شریک غم مردم نشان دهند و بر مصائب آنان اشک تمساح بریزند، هر چند در دل می خندند و خوشحالی آری این است راه و رسم نفاق.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دو صفت زشت و شوم دیگر آنان اشاره می کند و می فرماید: «آنها پیوسته مدح و ثنا به هم وام می دهند، و انتظار پاداش و جزا می کشند»؛ (یتقارضون الثناء، و یتراقبون الجزاء).

آری هر کدام از آنها در مجلسی به مدّاحی و ثناخوانی دیگری می پردازد و صفاتی را که هرگز در او وجود ندارد برمی شمرد، به این قصد که او هم در مجلس دیگری همین گونه از او مدح و ثنای دروغین بگوید. هرگز مدح و ثنای آنها به نیت حق گویی و تقدیر از پاکان و نیکان نیست، بلکه هدف آن است که شبیه آن دروغها را در حق خود بشنود.

جمله «یتراقبون الجزاء» نیز تأکیدی بر این مطلب و یا چهره دیگری از این خلق و خوی زشت است؛ یعنی هرگز خدمت بی ریایی به کسی نمی کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند؛ نه فقط در ثناخوانی در همه جا و در هر کار.

سرانجام امام علیه السلام این بخش را به بیان سه قسمت دیگر از رذائل اخلاقی منافقان پایان می بخشد و می فرماید: «هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده دری می کنند، اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می گیرند»؛ (إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَا (۱)، وَ إِنْ عَذَلُوا (۲) كَشَفُوا، وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا).

نیاز انسانها به یکدیگر قابل انکار نیست و گاه این نیاز سبب می شود که انسان چیزی یا حلّ مشکلی را از دیگر بخواهد؛ ولی اصرار کردن، کار زشتی است، زیرا ممکن است طرف نخواهد یا نتواند آن کار را انجام دهد و با آن خواسته موافقت نماید و از اصرار شرمنده و ناراحت شود. قرآن مجید در اوصاف مؤمنان نیازمند و تهی دست می فرماید: «لَا يَسْتُلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا» آنها هرگز با اصرار چیزی از مردم تقاضا نمی کنند» (۳)؛ ولی منافقان می خواهند به مقصود خود برسند، هر چند دیگری را مأخوذ به حیا کنند و مجبور سازند که برخلاف میلش عمل کند.

همچنین اگر به اصطلاح بخواهند کسی را نصیحت و امر به معروف کنند کاری می کنند که در میان جمع آبرویش بریزد، در حالی که اسلام دستور می دهد این کار با

ص: ۶۱۱

۱-۱). «الحفوا» از «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

۲-۲). «عذلوا» از «عذل» بر وزن «هزل» به معنای ملامت کردن است.

۳-۳). بقره، آیه ۲۷۳.

ظرافت و دقت انجام شود؛ نه آبروی مسلمانی بریزد و نه در دل ناراحت شود و غمگین گردد.

جمله «و إن حکموا أَسْرَفُوا» اشاره به این است که منافقان هرگاه به مقامی برسند نه تنها حق آن مقام را ادا نمی کنند، بلکه راه اسراف، پیش می گیرند؛ هم خدا را ناراضی می کنند و هم مردم را و سعی دارند کیسه ها برای منافع نامشروع خود بدوزند. قرآن مجید درباره بعضی از منافقان می گوید: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» هنگامی که به مقامی می رسد در راه فساد در زمین گام برمی دارد و سعی دارد زراعتها و چهارپایان را نابود کند (با اینکه می داند) خدا فساد را دوست ندارد». (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «إن حکموا» این باشد که اگر آنها را در کاری به داوری بطلبند هرگز داوری عادلانه ای نخواهند داشت و از مرز عدالت و دادگری تجاوز خواهند کرد. و مانعی ندارد که هر دو تفسیر در مفهوم جمله جمع باشد.

ص: ۶۱۲

۱- ۱). بقره، آیه ۲۰۵. البته تفسیر بالا یکی از تفاسیر آیه است.

اشاره

قد أعدوا لكلِّ حقِّ باطلا، و لكلِّ قائم مائلا، و لكلِّ حى قاتلا، و لكلِّ باب مفتاحا، و لكلِّ ليل مصباحا. يتوصَّيَون إلى الطَّمع باليأس ليقيموا به أسواقهم، و ينفقوا به أَعلاقهم، يقولون فيشبهون، و يصفون فيموهون. قد هَوَّنوا الطَّرِيق، و أضلَعوا المضيق، فهم لمه الشَّيطان، و حمه النَّيران:

«أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

ترجمه

(منافقان) در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته اند، و در برابر هر دلیل محکمی شبهه ای، و برای هر زنده ای قاتلی، و برای هر دردی کلیدی، و برای هر شبی چراغی (تا به مقاصد شوم خود نائل شوند). آنها با اظهار یأس و بی رغبتی (به دنیا) تلاش می کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کنند و کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند.

آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند، و بیانات فریبنده ای دارند تا دیگران را بفریبند. راه ورود به خواسته های خود را آسان، و طریق خروج از آن را تنگ و پر پیچ و خم می سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار کنند) آنها دارودسته شیطانند و شراره های آتش دوزخ. (همان گونه خدا می فرماید) آنها حزب شیطانند و بدانید حزب شیطان زیان کارند.

برنامه ریزی دقیق منافقان!

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه که بخش پایانی است، اشاره مهمی دارد به اینکه منافقان با برنامه ریزی کامل به سوی اهداف خود پیش می روند و برای حلّ هر مشکلی از مشکلات خود چاره ای اندیشیده و برای نابود کردن مخالفان برنامه ریزی نموده اند، می فرماید: «آنها در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته اند، و در برابر هر دلیل محکمی، شبهه ای و برای هر زنده ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه کرده اند؛ (قد أعدّوا لكلّ حقّ باطلا، و لكلّ قائم مائلا، و لكلّ حیّ قاتلا، و لكلّ باب مفتاحا، و لكلّ لیل مصباحا) .

در این پنج جمله با توجه به واژه «أعدّوا» (آماده کرده اند) امام علیه السّلام از این حقیقت پرده برمی دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر نظر می گیرند و برای تخریب آن برنامه ریزی می کنند و برای بن بستهایی که بر سر راه دارند راه حلهایی در نظر می گیرند تا بتوانند درهای بسته را بگشایند و موانع را از سر راه بردارند، حتی در شب تاریک با چراغ آیند تا گزیده تر برند کالا!

در طول تاریخ مخصوصا قرنهای نخستین اسلام، شواهد زنده ای برای کلام پرمعنای امام علیه السّلام دیده می شود؛ از بهانه ای که برای کنار زدن امام از صحنه خلافت (جوان بودن و یا شوخ طبع بودن) گرفته تا آتش زدن در بیت وحی، بعد از پیامبر اکرم، به بهانه مخالفت با اجماع مسلمین (اجماعی که وجود خارجی نداشت) و سپس خونخواهی عثمان، آن هم از سوی کسانی که دستشان به خون عثمان آلوده بود و بالا بردن قرآنها بر سر نیزه ها در زمانی که در آستانه شکستن بودند و مانند آن.

جالب این است که گاه به اموری متوسل می شدند که هرانسان آگاهی را شدیداً در تعجب فرومی برد؛ مثلاً هنگامی که به لشکریان معاویه گفتند شما «فته باغیه» (گروه

ستمگر) هستید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حدیث معروف درباره عمار خبر داده بود و بیش از سی سال قبل، به عمار خطاب کرد و گفت: «تو را فئه باغیه خواهند کشت» آنها در برابر این استدلال محکم و روشن گفتند «قاتل عمار علی است، زیرا او عمار را به همراه خود آورد! اگر نیاورده بود ما او را نمی کشتیم». (۱)

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دلها اشاره کرده می فرماید:

«آنها با اظهار یأس و بی رغبتی (به دنیا) تلاش می کنند به مطالع خویش برسند و بازار خود را گرم کرده. کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند؛ (یتوصّلون إلى الطّمع بالیأس لیقیموا به أسواقهم، و ینفقوا به أعلاقهم (۲)).

آنها سوداگران مرموزی هستند که سرمایه آنان کفر و نفاق و ضلالت و مشتریانشان افراد ساده اندیش و بهای این معامله از دست دادن دین و ایمان است.

همان گونه که گاه بعضی از تجار برای گرم کردن بازار خویش، نسبت به فروش جنس به مشتریان بی اعتنایی نشان می دهند تا به مقتضای «الانسان حریص علی ما منع» آتش شوق را در دل آنها بیفروزند و بازار خود را گرم کنند و متاع کاسد و فاسد خود را به اعلی القیم بفروشند.

آن گاه می افزاید: «آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند، توصیف می کنند تا مردم را بفریبند؛ (يقولون فیشبهون، و یصفون فیموهون (۳)).

آری! آنها پیوسته کفر و نفاق و گمراهی و ضلال را در لباس حق جلوه می دهند تا توده های مردم که به طور فطری و طبیعی خواهان حق اند، باطل آنها را بپذیرند و در طریق گمراهی گام بردارند.

در وصف دیگر می افزاید: «آنها راه ورود به خواسته های خود را آسان، و طریق خروج از

ص: ۶۱۵

۱-۱. صحیح مسلم، جلد ۸، صفحه ۱۸۵ و سفینه البحار، «عمر» و بسیاری از کتب دیگر شیعه و اهل سنت.

۲-۲. «اعلاق» جمع «علق» بر وزن «حزب» به معنای اشیاى مورد علاقه است.

۳-۳. «یموهون» از «تمویه» به معنای تزئین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن حق به باطل است.

آن را تنگ و پریچ و خم می سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند)؛ «قد هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَ أَضْلَعُوا (۱) المَضِيقَ» .

این روش را امروز هم در منافقان عصر خویش می بینیم که با شرایط سهلی افراد را وارد گروه خویش می سازند، آن گاه چنان دست و پای با انواع تعهدات و بدهکاریها می بندند که خروج از جرگه آنان بسیار سخت است. جهانخواران عصر ما برای گرفتار ساختن ملت ها و کشورها، نخست با شرایط ساده ای وام های سخاوتمندانه به آنها می دهند. هنگامی که آنها را گرفتار ساختند فشارها را پی در پی بر آنها وارد می سازند و خواسته های خود را بر آنان تحمیل می کنند، در حالی که چنان دست و پای آنها بسته که راه خروج و بازگشت ندارند.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این خطبه، هشدار می دهد و می فرماید: «آنها دارودسته شیطانند و شراره های آتش دوزخ (همان گونه که خدا می فرماید) آنها حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان زیان کارانند»؛ (فهم لمه (۲) الشَّيْطَانِ، و حمه (۳) النَّيْرَانِ: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۴) .

نکته: نفاق و منافقان در طول تاریخ

نفاق و منافقان در طول تاریخ

هیچ کس نمی تواند تاریخچه ای برای نفاق و منافقان تعیین کنند. در جوامعی که

ص: ۶۱۶

۱-۱). «اضلعوا» در اصل از ریشه «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون دنده ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است.

۲-۲). «لمه» جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر کرده اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفرات آنها کم و خطراتشان زیاد است.

۳-۳). «حمه» به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده ای «حمه» اطلاق می شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب.

۴-۴). مجادله، آیه ۱۹.

افراد فاسد و مفسدی وجود داشته اند، تا زمانی که قدرت بر مبارزه آشکار در خود می دیدند؛ به مبارزه ادامه می دادند؛ ولی هنگامی که شکست می خوردند، لباس نفاق در تن می پوشیدند و به صورت جمعیت‌های زیرزمینی درمی آمدند و اهداف شوم خود را از این طریق ادامه می دادند. در ظاهر تسلیم شده و اعلام وفاداری و پیوستن به توده های مردم می کردند؛ ولی در باطن اهداف شوم خود را با برنامه ریزی دقیق دنبال می کردند.

ویژگی اصلی منافقان، داشتن شخصیت دوگانه است. دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و رفتار، جلسات خصوصی و عمومی و دوگانگی در همه چیز، که شرح آن را امام امیر مؤمنان علیه السلام در این خطبه به صورتی بسیار دقیق بیان فرموده است.

آنها خود را اصلاح طلب می خوانند، در حالی که مفسدان واقعی هستند. خود را عاقل و هوشیار و دیگران را ابله و نادان می دانند، در حالی که واقعا ابلهانی شیطان صفتند.

آنها شریک دزد و دوست قافله، رفیق مردم و عامل بیگانه، غمخوار کشور و عامل استعمارند.

آنها به هنگام بروز طوفانها و رسیدن وقت فداکاری به بهانه های واهی و گفتن «إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ» (۱) میدان را خالی می کنند و معمولا در این هنگام است که پرده نفاق بر اثر طوفان از چهره های آنها کنار می رود و شناخته می شوند.

برخلاف آنچه گروهی از ساده اندیشان اهل سنت فکر می کنند که هرکس پیامبر خدا را ملاقات کرد و در خدمت او بود و سخنان او را شنید و چشم او بر صورت پیامبر صلی الله علیه و اله افتاد، در هاله قداستی به نام «صحابی» قرار می گیرد و صدق و عدالت او مسلم می شود، برخلاف این پندار در میان معاصران پیامبر صلی الله علیه و اله، منافقان خطرناکی بودند که در سوره «منافقین» و از آن آشکارتر و گسترده تر در سوره «احزاب» و «توبه» و بعضی سوره های دیگر قرآن با صراحت به آنها اشاره شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در مقابل آنها موضع گیری سختی داشته است.

ص: ۶۱۷

کسی که این سوره ها را با دقت بررسی کند می داند که موج نفاق و منافقگری، حتی در سالهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و اله، شدید بوده؛ اما نفوذ و قدرت پیامبر صلی الله علیه و اله و پیروزی آشکار مؤمنان راستین، ابتکار عمل را از دست آنها گرفته بود.

آنها بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به جنب و جوش در آمدند و با نقشه های بسیار مرموز، آن قدر تلاش کردند که در عصر بنی امیه بر جای پیامبر صلی الله علیه و اله به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله تکیه زدند و کسی که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و اله اسلام را پذیرفته بود و فرزند دشمن شماره یک اسلام؛ یعنی ابو سفیان به شمار می رفت بر جای رسول الله صلی الله علیه و اله نشست و «خال المؤمنین» شد. این داستان سر دراز دارد که فعلا از آن می گذریم.

در دنیای امروز نفاق بیش از هر زمان دیگری دیده می شود. منافقان با برنامه ریزی بسیار حساب شده و ابزار و سرمایه فراوان و عمال وسیع در همه جای دنیا و حتی با بهره گیری از وسایل مدرن به شیطنتهای گسترده خود مشغولند.

دولتهای استعماری که حیات آنها به مکیدن خون دیگران وابسته است، در پناه عناوینی مانند حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، بدترین جنایات را انجام می دهند. اگر در کشوری که مورد پسند آنها نیست در صورتی که کمترین خشونت با یک زندانی شود فریاد برمی کشند؛ ولی در زندانهای، همچون زندان «ابو غریب» عراق و «گوانتانامو» جنایاتی انجام می دهند که در تاریخ بی سابقه بوده است و اخبار تکان دهنده آنها در عصر و زمان ما همه جا منتشر شده است.

در پناه لفظ آزادی، آزادی عمل و عقیده را از همه مخالفان خود می گیرند و سعی دارند همه جا حکومتهای وابسته به خود به وجود آورند و گاه با صراحت می گویند بهترین گزینه برای ما حکومتهایی است که حافظ منافع ما باشد.

آنها دم از حکومتهای مردمی می زنند؛ ولی در هر نقطه ای از جهان که مردم حکومتی برپا کردند که حافظ منافع آنها نبود با تمام قوا سعی می کنند آن را ساقط کنند.

گاه از طریق کمکهای مردم و وامهای باعوض و بلاعوض وارد می شوند؛ ولی هدف

اصلی آنها وابسته کردن ملت‌ها و دولتهاست؛ زیرا هنگامی که وابسته شدند به حکم اجبار آنچه را به آنها دیکته کنند باید بپذیرند و این داستان بسیار مفصل‌تری دارد که شرح آن را در یک کتاب و چند کتاب نمی‌توان نوشت.

تنها راه‌هایی از چنگال این منافقان دژخیم و خطرناک و چندین‌چهره، اتحاد ملت‌های مظلوم و دربرند است که نخست پرده از چهره آنها برگیرند و آنها را معرفی کنند و سپس به گونه‌ای هماهنگ با آنها بستیزند و به یقین چون منافقان، تنها دنبال اهداف مادی هستند هرگز روح فداکاری ندارند. سرانجام شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند.

ص: ۶۱۹

و من خطبه له علیه السلام

(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن پس از ستایش خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله مردم را نصیحت می فرماید.

خطبه در یک نگاه

بحث هایی را که امام علیه السلام در این خطبه بیان فرموده است می توان در سه بخش خلاصه کرد: نخست حمد و ثنای پروردگار با ذکر آثاری از آن ذات مقدس، از عجایب جهان هستی و سپس شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اشاره به اوصاف دیگری از صفات بارز آن حضرت.

در بخش دوم اشاره به هدف آفرینش انسان می کند و مراقبت الهی را بر او با عبارات بسیار زیبایی شرح می دهد.

در بخش سوم اندرزهایی درباره تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت و حضور در دادگاه عدل الهی آمده است.

ص: ۶۲۱

۱-۱). سند خطبه: این خطبه از معدود خطبه هایی است که مدرکی جز نهج البلاغه برای آن نیست.

الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه، و جلال كبريائه، ما حير مقل العقول من عجائب قدرته، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه صفته.

و أشهد أن لا إله إلا الله، شهادة إيمان و إيقان، و إخلاص و إذعان. و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، أرسله و أعلام الهدى دارسه، و مناهج الدين طامسه، فصعد بالحق؛ و نصح للخلق، و هدى إلى الرشد، و أمر بالقصد، صلى الله عليه و آله و سلم.

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریایش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه های بلند انسان ها را از شناخت کنه صفاتش باز داشته است، و گواهی می دهد که معبودی جز خداوند یکتا نیست؛ گواهی بر گرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان، و گواهی می دهد که محمد صلی الله علیه و اله بنده و فرستاده اوست. هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت کهنه و فرسوده و جادّه های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم دلسوزی و خیرخواهی کرد و آنان به سوی کمال، هدایت نمود و به عدل و داد، امر فرمود. رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد.

قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت

همان گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام علیه السلام این خطبه را -مانند بسیاری از خطبه های دیگر- با حمد و ثنای الهی شروع می کند؛ ولی با تغییراتی تازه و تشبیهاتی نوین و روح پرور.

می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریایش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه های بلند انسان ها را از شناخت کنه صفاتش بازداشته است»؛ (الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه، و جلال کبریائه، ما حیر مقل (۱) العقول من عجائب قدرته، و ردع خطرات همهام (۲) النفوس عن عرفان کنه صفته).

به راستی اگر کسی در جهان آفرینش از ذرات اتم گرفته تا منظومه های آسمانی و کهکشانها و از انواع گیاهان و گلها و میوه ها گرفته تا اقسام شگفت انگیز حیوانات، پرنده ها و درنده ها و ماهیان دریاها و وحوش بیابانها و انواع عجیب حشرات و جانداران ذره بینی، دقت کند هرروز عجایب تازه و شگفتیهای نوینی در آنها می بیند و پیشرفت علم و دانش بشری نیز هرروز پرده جدیدی از این شگفتیها را نشان می دهد، به گونه ای که انسان در قدرت آفریدگار حیران می شود و روزبه روز این حقیقت آشکارتر می گردد که او بالاتر از خیال و قیاس و وهم ماست و بالاتر است از آنچه دیده ایم و خوانده ایم و نوشته ایم.

سپس امام علیه السلام به سراغ اقرار به شهادتین می رود؛ ولی هریک از آن دو را با تعبیراتی

ص: ۶۲۴

-
- ۱- ۱). «مقل» جمع «مقله» بر وزن «غرفه» به معنای قسمت دوری چشم اعم از سیاهی و سفیدی است و در اینجا امام علیه السلام عقل را تشبیه به انسانی کرده که دارای چشمی است که به اشیای شگفت انگیزی خیره شده و در آن حیران شده است.
- ۲- ۲). «همهام» جمع «همهمه» به معنای صدای آهسته یا صدایی است که به گوش می خورد اما معنا و مفهوم آن درک نمی شود.

تازه بیان می کند و می فرماید: «و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست، گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان»؛ (و أشهد أن لا إله إلا الله، شهادة إيمان و إيقان، و إخلاص و إذعان (۱)).

این چهار تعبیر (ایمان و ايقان و اخلاص و اذعان) اشاره به چهار مرحله از باورهای دینی است؛ ایمان مرحله اول است که انسان چیزی را می پذیرد و باور می کند، هرچند ممکن است در اطراف آن، شکوک و شبهات جزئی وجود داشته باشد؛ ولی مرحله ايقان مرحله ای است که گردوغبار آن شبهات و شکها زدوده می شود و باورهای قلبی شفاف و درخشانده می گردد.

مرحله اخلاص مرحله نفی ما سوی الله است که همه چیز را غیر خدا کنار می زند، تنها او را می بیند و به او عشق می ورزد و با او سخن می گوید و از او طلب می کند و سرانجام مرحله اذعان فرامی رسد که به گفته اهل لغت به معنای اقرار آمیخته با خضوع است؛ یعنی ایمان او در جای جای اعمال و گفتار و رفتار او آشکار می شود و همه زندگی او به رنگ الهی درمی آید و مصداق «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (۲) می شود.

بدیهی است هر گاه ایمان و یقین و اخلاص در وجود انسان ریشه دار شود ثمره نهایی آن همان اعمال انسان است.

آن گاه امام بعد از شهادت به یکتایی پروردگار، به شهادت نبوت با ذکر صفات برجسته ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و اشاراتی به اهداف نبوت می پردازد و می فرماید: «و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت کهنه و فرسوده، و جاده های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم

ص: ۶۲۵

۱- ۱). «اذعان» از «ذعن» بر وزن «وطن» به معنای خضوع و فرمانبرداری و اطاعت است، لذا در عبارت بالا امام علیه السلام آن را در چهارمین مرحله قرار داده است. نخست ایمان و بعد یقین و بعد مرحله اخلاص فرا می رسد و نتیجه آن اطاعت و فرمانبرداری حق است.

۲- ۲). بقره، آیه ۱۳۸.

دلسوزی و خیرخواهی کرد و به سوی کمال هدایت نمود، و به عدل و داد امر فرمود.

رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد؛ (و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله، أرسله و أعلام الهدى دارسه (۱))، و مناهج الدّین طامسه (۲)، فصدع (۳) بالحقّ؛ و نصح للخلق، و هدى إلى الرّشد، و أمر بالقصد، صلّى الله عليه و آله و سلّم). .

اعلام هدی به معنای نشانه‌هایی است که در مسیر راه مسافران قرار می‌دهند تا جاده را گم نکنند (مانند علائم راهنمایی امروز که بر سر راهها می‌گذرانند تا هر کس مقصد خویش را بشناسد و پیش‌گیرد) و در اینجا اشاره به تعلیمات آنها و پیشوایان دین و آموزه‌های کتب آسمانی است.

جمله «و مناهج الدّین طامسه» اشاره به قوانین آسمانی است که در عصر جاهلیت به فراموشی سپرده شده بود.

آری در چنین شرایط و چنین محیطی که ظلمت کفر، همه جا را فرا گرفته بود، پیغمبر اسلام قیام کرد و چهار برنامه را اجرا فرمود: نخست حق را در معارف دینی آشکارا بیان کرد. سپس به خیرخواهی مردم برخاست و با اندرزها و نصایح خود آنها را به ترک گناه و فساد و زشتیها و نامردیها فراخواند و در مرحله سوم آنها را به آنچه مایه تکامل انسان بود هدایت کرد و در چهارمین مرحله دعوت به عدل و داد و میانه روی و اعتدال در

ص: ۶۲۶

۱- ۱). «دارسه» از ریشه «در است» در اصل به معنای تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام فراگرفتن چیزی، استاد مطالب را تکرار می‌کند به آن درس می‌گویند و چون حوادث پی‌درپی، و باد و باران سبب فرسودگی و کهنگی بناها می‌شود این تعبیر به معنای فرسودگی نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا اشاره به همین معناست.

۲- ۲). «طامسه» از «طمس» بر وزن «شمس» به معنای محو شدن و از بین رفتن آثار چیزی است و به معنای محو کردن نیز آمده است.

۳- ۳). «صدع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای مطلق شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و چون با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود این واژه به معنای آشکار کردن نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

همه چیز فرمود(درود و سلام پروردگار بر او و آتش باد).

امام در این عبارات کوتاه، هم ترسیم واضحی از وضع عصر جاهلیت نموده و هم ارکان دعوت پیغمبر اسلام را بیان کرده است.

ص: ۶۲۷

و اعلموا، عباد الله، أنه لم يخلقكم عبثاً، و لم يرسلكم هملاً، علم مبلغ نعمه عليكم، و أحصى إحسانه إليكم، فاستفتحوه، و استنجحوه، و اطلبوا إليه و استمنحوه، فما قطعكم عنه حجاب، و لا أغلق عنكم دونه باب، و إنه لبكل مكان، و في كل حين و أوان، و مع كل إنس و جان؛ لا يثلمه العطاء، و لا ينقصه الجباء، و لا يستنفده سائل، و لا يستقصيه نائل، و لا يلويه شخص عن شخص، و لا يلهيه صوت عن صوت، و لا تحجزه هبه عن سلب، و لا يشغله غضب عن رحمه، و لا تولهه رحمه عن عقاب، و لا يجنّه البطون عن الظهور، و لا يقطع الظهور عن البطون. قرب فئأى، و علا فدنا، و ظهر فبطن، و بطن فعلمن، و دان و لم يدن. لم يذره الخلق باحتيال، و لا استعان بهم لكلال .

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است. خدا از مقدار و اندازه نعمتهایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است. (و همه کارهایش از روی حکمت است) حال که چنین است از او درخواست گشایش و پیروزی (و گشودن درهای سعادت) کنید. دست نیاز به سوی او دراز کرده، عطا و بخشش را از او بخواهید، زیرا میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جنّ همراه است.

نه بخشش از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می رساند. نه درخواست

کنندگان، نعمتش را تمام می کند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان می دهند.

و توجه او به کسی وی را از دیگری غافل نمی سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگری باز نمی دارد. عطا و بخشش او به کسی مانع از سلب نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی گردد و غضبش او را از رحمت باز نمی دارد و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی سازد. نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می دارد و نه آنچه آشکار است او را از آنچه نهان است جدا می سازد. او نزدیک است و در عین حال دور؛ بلند مرتبه است و در همان حال نزدیک؛ آشکار است و پنهان؛ پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می دهد و کسی به او جزایی نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته و به جهت خستگی از کسی کمک نخواسته است.

شرح و تفسیر: خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است

خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه نکته اساسی اشاره می فرماید: نخست مسئله هدف آفرینش. سپس نعمت های فراوان الهی که شامل حال همه بندگان می شود و سرانجام، بر مراقبت دائمی و حضور الهی در همه جا و همه حال تأکید می نهد.

در قسمت اول می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که خدا شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است»؛ (و) اعلموا، عباد الله، أنه لم يخلقكم عبثاً، و لم يرسلكم هملاً (۱).

این سخن در واقع برگرفته از کلام خداست که می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» آیا چنین پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید». (۲)

ص: ۶۳۰

۱- ۱). «همل» از ریشه «همل» بر وزن «حمل» در اصل به معنای رها ساختن شتران بدون ساریان است. سپس به هر شخص یا هر کار بدون سرپرست اطلاق شده است.

۲- ۲). مؤمنون، آیه ۱۱۵.

به یقین خداوند حکیم و دانا هرگز کاری عبث و بیهوده انجام نمی دهد، گرچه منافع و سودهای افعال خدا به خدا باز نمی گردد، چون او بی نیاز مطلق است؛ ولی به یقین افعال او آثار و برکاتی دارد که به بندگانش باز می گردد.

چون داشتن هادی و راهنما، نخستین شرط برای وصول به هدف است، به دنبال جمله «لم یخلقکم عبثاً» جمله «لم یرسلکم هملاً» آمده است، زیرا ارسال در این گونه موارد به معنای رها ساختن و «همل» در اصل به گله بی چوپان گفته می شود. بدین ترتیب، مسئولیت انسان با این اشاره در برابر اهداف آفرینش و هدایت رهبران، روشن می گردد.

در قسمت دوم می فرماید: «خدا از مقدار و اندازه نعمت هایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است (و همه کارهایش از روی حکمت است)»؛ (علم مبلغ نعمه علیکم، و أخصی إحسانه إلیکم).

نعمت و احسان، شامل تمام نعمت های مادی و معنوی و حتی استعدادهای گوناگون درونی می شود و این بدان معناست که مردم از نعمت های او بهره گیرند و طریق ناسپاسی پیش نگیرند و نعمتهای الهی را بیهوده به هدر ندهند و از سستی و تنبلی در بهره گیری از آن بپرهیزند و بدانند برای رسیدن به هدف آفرینش و کمال مطلوب، همه اسباب و وسائل آماده است.

آن گاه سومین مطلب را عنوان می کند و می فرماید: «حال که چنین است (و همه وسائل سعادت آماده شده) از او درخواست گشایش و پیروزی بطلبید، دست نیاز را به سوی او دراز کرده و عطا و بخشش را از او بخواهید، چرا که میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است»؛ (فاستفتحوه (۱)، و استنجحوه (۲)، و اطلبوا إلیه و

ص: ۶۳۱

۱-۱). «استفتحوا» از ریشه «فتح» در اصل به معنای گشودن است، بنابراین استفتاح به معنای طلب گشایش و فتح و یاری است.

۲-۲). «استنجحوا» از «نجاح» در اصل به معنای سهل و آسان شدن و به مقصود رسیدن است.

استمنحوه (۱)، فما قطعکم عنه حجاب، و لا أغلق عنکم دونه باب) .

اشاره به اینکه فیض از مبدأ فیاض آماده شده، اکنون نوبت شماسست که دست طلب به دامان لطفش بزیند و درهای رحمتش را بگشاید و رستگاری را از او بطلبید و می دانیم هنگامی که فاعلیت فاعل با قابلیت قابل بیامیزد نتیجه قطعی و حتمی است.

حضرت برخلاف پندار بت پرستان و مشرکان و پیروان آنها در عصر و زمان ما، که گمان می کنند مستقیماً نباید به درگاه خدا رفت، بلکه باید غیر او را پرستید تا او راه را بگشاید، می فرماید: هیچ رادع و مانعی بر سر راه نیست و همه بندگان می توانند به درگاه خدا بروند و اگر گاهی از آبروی شفیعان بهره می گیرند آن هم تأکید دیگری است بر ارتباط مستقیم به ذات پاک خدا و عمل به دستور او.

آن گاه در توضیح این سخن اشاره به سه نکته دیگر می کند و تفاوت عطا و بخشش الهی را با دیگران در این سه نکته روشن می سازد و می فرماید: «او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جنّ همراه است. نه بخشش از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می رساند. نه درخواست کنندگان، نعمتش را تمام می کند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان می دهند»؛ (و إِنَّه لَبِکَلِّ مَکَانَ، وَ فِی کُلِّ حَیْنٍ وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ کُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍّ؛ لَا یُتَلَمَّه (۲) الْعَطَاءُ، وَ لَا یُنْقَصُهَ الْحَبَاءُ (۳))، و لا یستنفده سائل، و لا یتقویه نائل) .

به این ترتیب، خداوند بخشنده ای است که در همه جا حضور دارد و دست همه نیازمندان به دامان کبریایی اش می رسد، بلکه در همه جا با هر کسی همراه است و از

ص: ۶۳۲

۱- ۱). «استمنحو» از ریشه «منح» بر وزن «منع» در اصل به معنای واگذار کردن شیر حیوان به خود حیوان است. سپس به هر گونه عطیه و بخشش اطلاق شده، بنابراین استمناح به معنای طلب عطیا است.

۲- ۲). «یتلم» از ریشه «تلم» بر وزن «صبر» و «تلمه» بر وزن «ضربه» در اصل به معنای لبه چیزی شکستن است. سپس به هر کاری که صدمه ای بر کسی یا چیزی وارد کند اطلاق شده است.

۳- ۳). «حباء» از ریشه «حبو» بر وزن «ختم» در اصل به معنای بخشش چیزی بدون انتظار پاداش است و در جمله بالا نیز به همین معناست.

سوی دیگر، عطایای او حدّ و مرز و نهایتی ندارد و بیم این نمی رود که اگر به افرادی ببخشد دیگران در مضیقه قرار گیرند:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

زیرا او وجودی است از هر نظر نامتناهی، به همین دلیل کرمش نامتناهی است و نعمت و عطایش نیز نامتناهی، بلکه مطابق آنچه در دعای افتتاح آمده است: «و لا تزیده کثره العطاء إلاّ جودا و کرما؛ فزونی بخشش جز بر جود و کرم او نمی افزاید»، اشاره به اینکه هر قدر بیشتر ببخشد مردم بیشتر به جود و کرمش امیدوار می شوند.

آن گاه به نکته سوم پرداخته می فرماید: «(او همانند مخلوقاتش نیست) و توجه به کسی وی را از دیگری غافل نمی سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگر باز نمی دارد. عطا و بخشش او به کسی مانع از سلب نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی گردد، و غضبش او را از رحمت باز نمی دارد، و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی سازد، نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می دارد، و نه آنچه آشکار است او را از آنچه پنهان است جدا می سازد؛ (و لا یلویه [\(۱\)](#) شخص عن شخص، و لا یلهیه صوت عن صوت، و لا تحجزه هبه عن سلب، و لا یشغله غضب عن رحمه، و لا تولهه [\(۲\)](#) رحمه عن عقاب، و لا یجّنه [\(۳\)](#) البطون عن الظهور، و لا یقطعه

ص: ۶۳۳

۱- ۱). «یلوی» از ریشه «لوی» بر وزن «حوی» به معنای اعراض کردن و سر بر گرداندن و منحرف ساختن است.

۲- ۲). «توله» از «وله» بر وزن «فرح» به معنای حیرت و سرگردانی از شدت غم و اندوه است و لذا به شخص عاشق غمگین «واله» گفته می شود.

۳- ۳). «یجن» از ریشه «جنّ» بر وزن «فنّ» به معنای مستور ساختن و پوشاندن است، لذا به کسی که عقلش پوشیده شده، مجنون گفته می شود و بر طایفه جن به جهت مستور بودن، این لفظ اطلاق شده است و به-

این جمله های هفت گانه، از یک سو تشویقی است برای بندگان که هرچه می خواهند از او بخواهند و بدانند. اگر همه مخلوقاتی که در پهنه جهان آفرینش وجود دارند، دست به دعا بردارند و همزمان خواسته هایی را مطرح کنند، او از همه خواسته های این افراد آگاه و باخبر است. چیزی که در غیر خداوند مطلقاً دیده نمی شود، حتی گاه سؤال یک نفر آنها را از سؤال نفر دوم غافل می کند.

از سوی دیگر، هشدار است به همه بندگان، که مراقب حضور ذات پروردگار در همه حال باشند و بدانند همان گونه که نعمت و عطایش بی پایان است و هیچ خواننده ای از در او بی مقصود باز نمی گردد، همچنین رحمتش مانع غضب، و نعمتش مانع کیفر بدکاران و ظالمان نیست و آنچه در خلوت و جلوت و آشکار و نهان انجام می دهند برای او نمایان است. اساساً آشکار و نهان، دور و نزدیک درباره آن ذات نامتناهی، مفهوم ندارد. این مخلوقانند که محدودند و دور و نزدیک و آشکار و نهان دارند.

آن گاه امام علیه السلام با ذکر هفت جمله دیگر مربوط به اوصاف خداوند متعال، آنچه را در جمله های قبل آمد تشریح کرده و بر آن تأکید می نهد و می فرماید: «او نزدیک است و در عین حال دور، بلند مرتبه است و در همان حال نزدیک، آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می دهد و کسی به او جزا نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته، و به جهت خستگی از کسی کمک نخواسته است»؛ (قرب فنای، و علا فدنا، و ظهر فبطن، و بطن فعلم، و دان (۱) و لم یدن. لم یذرء (۲) الخلق باحتیال، و لا استعان بهم لکلال (۳)).

ص: ۶۳۴

۱ - ۱. «دان» از ریشه «دین» بر وزن «غیر» گاه به معنای وام دادن و گاه به معنای جزا دادن آمده و در اینجا منظور معنای دوم است.

۲ - ۲. «لم یذرأ» از «ذرأ» بر وزن زرع؛ یعنی آفریدن.

۳ - ۳. «کلال» معنای مصدری و اسم مصدری دارد و مفهوم آن خسته شدن و خستگی است.

همه این اوصاف هفتگانه، در واقع از یک نقطه سرچشمه می‌گیرد و آن اینکه او وجودی است نامتناهی از هر نظر و به همین دلیل همه جا حضور دارد و در عین حال کنه ذات بی‌انتهایش از دسترس افکار دور است. ظاهر و باطن، دور و نزدیک، برای او یکسان است و با توجه به علم بی‌پایانش نیازی به فکر و اندیشه به هنگام آفرینش ندارد و نیز به همین دلیل خستگی و کلال در ذات او راه نمی‌یابد، زیرا این از اوصاف مخلوقات است که قدرت و توان محدودی دارند به هنگامی که قدرتشان پایان‌گیرد خسته و ناتوان و وامانده می‌شوند.

امام علیه السلام نهایت فصاحت و بلاغت را در این جمله‌ها به کار گرفته که حقیقت واحدی را در چهره‌های گوناگونی و با عباراتی زیبا و متنوع منعکس ساخته است.

ص: ۶۳۵

اشاره

أوصيكم، عباد الله، بتقوى الله، فإنها الزمام والقوام، فتمسكوا بوثائقها، واعتصموا بحقائقها، تؤل بكم إلى أكنان الدّعه و أوطان السّيعه، و معاقل الحرز و منازل العزّ، «لِيَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»، و تظلم له الأقطار، و تعطّل فيه صرّوم العشار. و ينفخ في الصّور، فتزهق كلّ مهجه، و تبكم كلّ لهجه، و تذللّ الشّمّ الشّوامخ، و الصّمّ الرّواسخ، فيصير صلدها سرايا رقرقا، و معهدا قاعا سملقا، فلا شفيع يشفع، و لا حميم ينفع، و لا معذره تدفع .

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی اوست، پس به وسیله های مطمئن تقوا، تمسک جوئید و به حقایق آن، چنگ زبید تا شما را به سرمنزل آرامش و جایگاههای پروسعت و قلعه های محکم و سراهای عزت برساند.

در آن روز که چشمها در آن خیره شود و از حرکت بازایستند و همه اقطار جهان تیره و تار گردد و گله های شتران (نفیس ترین ثروتهای عرب) بی صاحب می مانند (و به فراموشی سپرده خواهد شد) در آن هنگام در صور دمیده می شود، قلبها از کار می افتند، زبانها بند می آید، کوههای بلند فرومی ریزند و سنگهای محکم درهم می شکنند و آن سنگهای سخت چنان متلاشی و صاف می شوند که همچون سرابی لرزان به نظر می آیند و جای آنها، صاف و هموار می گردد، چنان که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است (در آن روز) نه شفيعی وجود دارد که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد.

در این بخش از خطبه همه انسان ها را به تقوای الهی سفارش می کند و آثار مهم تقوا را برمی شمرد و می فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی اوست»؛ (أوصیکم، عباد الله، بتقوی الله، فإنها الزمام و القوام).

تعبیر به «زمام» که در اصل به معنای افسار است، اشاره به نیروی بازدارندگی تقواست که انسان را در برابر گناهان مهار می کند و از سقوط در پرتگاه های فساد و گناه و گرفتار شدن در دام شیطان و هوای نفس بازمی دارد. «قوام» اشاره به این است که پایه های زندگی پاک و آمیخته با سعادت، بر آن استوار است و به تعبیر دیگر: تقوا از یک سو جنبه بازدارندگی دارد و از سوی دیگر جنبه سازندگی و هرگاه این دو، دست به دست هم بدهد سعادت و نجات انسان کامل می شود و در یک کلام با وجود تقوا، سعادت انسان از نظر مادی و معنوی کامل است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «زمام» و «قوام» را مربوط به عبادات دانستند، در حالی که جمله از قبیل حذف متعلق است که عمومیت به مفهوم آن می بخشد و آیات قرآن نیز گواه بر این است که تقوا، هم سبب نجات در آخرت و هم مایه برکت در زندگی مادی دنیاست. از یک سو می فرماید: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱) و از سوی دیگر می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (۲)

در ادامه سخن به عنوان توضیح و تأکید می افزاید: «به وسیله های مطمئن تقوا، تمسک جوید و به حقایق آن، چنگ زنید تا شما را به سرمنزل آرامش و جایگاه های پر

ص: ۶۳۸

۱-۱. مریم، آیه ۶۳.

۲-۲. اعراف آیه، ۹۶.

وسعت و قلعه های محکم و سراهای عزت برسانند؛ (فتمسّی کوا بو ثائقها (۱)، و اعتصموا بحقائقها (۲)، تؤول (۳) بکم إلی أکنان (۴) الدّعه (۵) و أوطان السّعه، و معاقل (۶) الحرز و منازل العزّ). .

تعبیر به «و ثائق» جمع وثیقه به معنای دستگیره محکم، اشاره به جنبه های ظاهری تقواست و تعبیر به «حقائق» جمع حقیقت اشاره به جنبه های واقعی آن است.

جمله های چهارگانه ای که در عبارت بالا به عنوان نتیجه (و جزای شرط مقدر) ذکر شده، نشان می دهد که تمسک به تقوا هم سبب آرامش است و هم گشایش و هم محفوظ ماندن از خطرات و هم برخورداری از عزّت.

آری! هنگامی که تقوا به معنای احساس مسئولیت الهی، بر جامعه حاکم شود، کمتر کسی به حقوق دیگری تجاوز می کند و دست به ظلم و ستم می آید که نتیجه آن آرامش است و هنگامی که تقوا به معنای وظیفه شناسی حاکم شود، جامعه روزبه روز گسترش پیدا می کند و هنگامی که تقوا به معنای حالت بازدارندگی در مقابل دشمن، حاکم گردد، جامعه از شرّ آنان مصون خواهد ماند و مجموعه این امور مایه عزّت و آبرو و سربلندی است.

ص: ۶۳۹

۱-۱). «و ثائق» جمع «وثیقه» چیزی است که بر آن تکیه و اعتماد می کنند.

۲-۲). «حقائق» جمع حقیقت، معنای آن معروف و مشهور است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) آن را به معنای رایت (پرچم) گرفته که در هیچ یک از منابع لغت پیدا نشده است.

۳-۳). «تؤول» (که در اصل «تؤول» بوده و به جهت جزای شرط مقدر واقع شدن، مجزوم شده و به صورت تؤول در آمده) از ریشه «اول» بر وزن «قول» به معنای بازگشت، گرفته شده است، بنابراین جمله «تؤول بکم» مفهومی است که شما را باز می گرداند.

۴-۴). «اکنان» جمع «کن» بر وزن «جن» به معنای ستر و پرده است.

۵-۵). «دعه» به معنای استراحت و آرامش است.

۶-۶). «معاقل» جمع «معقل» بر وزن «مسجد» به معنای ملجأ و پناهگاه و گاه به معنای کوه های بلند آمده که می تواند انسان را از خطر سیلاب و مانند آن نجات دهد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید: این آثار چهارگانه به طور کامل در آخرت تحقق می یابند، نه به این معنا که این آثار، در زندگی دنیا هم نباشد، بلکه یعنی هدف اصلی و نهایی آنجاست. می فرماید: «این در روزی است که چشمها در آن خیره شود و از حرکت بازایستد و همه اقطار جهان تیره و تار گردد و گله های شتران (نفیس ترین ثروت های عرب) بی صاحب ماند»؛ («لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ» (۱) و تظلم له الأقطار، و تعطل فيه صروم (۲) العشار (۳)).

این اوصاف سه گانه مربوط به صیحه نخستین و زلزله پایان جهان است زیرا به قدری وحشتناک و دهشت آفرین است که همه کس همه چیز را جز خود فراموش می کند همانگونه که قرآن در ترسیمی گویا می گوید: «يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» روزی که آن (زلزله رستاخیز) را می بینید هر مادر شیردهی، کودکی شیرخوارش را فراموش می کند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد، و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب الهی شدید است». (۴)

در ادامه این سخن امام علیه السلام گوشه های دیگری از آغاز رستاخیز را شرح می دهد که دلها را می لرزاند و افکار را حیران می سازد، می فرماید: «در آن هنگام در صور دمیده می شود، قلبها از کار می افتد، زبانها بند می آید، کوههای بلند فرومی ریزند و سنگهای

ص: ۶۴۰

۱- ۱). «تشخص» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است، به طوری که از حرکت باز ایستد. این تعبیر معمولاً کنایه از رعب و وحشت است.

۲- ۲). «صروم» جمع «صرم» بر وزن «فعل» در اصل به معنای گله شتران است سپس به مجموعه های دیگر انسانی و غیر انسانی اطلاق شده است.

۳- ۳). «عشار» جمع «عشراء» بر وزن «وکلا» در اصل به معنای شتر باردار ده ماهه است و از آنجا که چنین شتری هم به جهت خودش و هم به جهت بچه کاملی که در شکم دارد پرارزش است این واژه، کنایه از اموال نفیس است.

۴- ۴). حج، آیه ۲.

محکم درهم می شکنند و آن سنگهای سخت چنان متلاشی و صاف می شود که همچون سرابی لرزان و متلائی به نظر می آید و جای آنها، صاف و هموار می گردد که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است؛ (و ینفخ فی الصّور، فترهق (۱) کلّ مهجه (۲)، و تبکم (۳) کلّ لهجه، و تذلل الشّم (۴) الشّوامخ (۵)، و الصّیم (۶) الزّواسخ (۷)، فیصیر صلدها (۸) سرابا رقرقا (۹)، و معهدها (۱۰) قاعا (۱۱) سملقا (۱۲)).

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو نوع تحوّل شدید و تکان دهنده در پایان جهان و آستانه رستاخیز رخ می دهد که از آنها تعبیر به نفخ صور (دمیدن در

ص: ۶۴۱

۱- ۱). «ترهق» از «زهوق» بر وزن «غروب» به معنای هلاکت و نابودی است.

۲- ۲). «مهجه» در اصل به معنای خونی است که در درون قلب وجود دارد و حیات آدمی به آن بسته است. سپس به خود قلب اطلاق شده است.

۳- ۳). «تبکم» از «بکم» بر وزن «قلم» به معنای لال شدن و از کار افتادن زبان گرفته شده و «بکم» بر وزن «فقل» جمع «ابکم» یعنی شخص گنگ و لال.

۴- ۴). «شّم» جمع «أشّم» به معنای مرتفع است.

۵- ۵). «شوامخ» جمع «شامخ» به معنای بلند است، بنابراین «الشّم الشّوامخ» به عنوان تأکید برای کوه های بلند ذکر شده است.

۶- ۶). «صّم» جمع «أصم» گاه به معنای ناشنوا و گاه به معنای سنگهای سخت می آید و در جمله بالا در معنای دوم استعمال شده است.

۷- ۷). «رواسخ» جمع «راسخ» به معنای محکم و پابرجاست.

۸- ۸). «صلد» در اصل سنگ صاف و سختی را گویند که چیزی بر آن نمی روید. سپس به معنای بخیل و انعطاف ناپذیر نیز استعمال شده و در اینجا همان معنای اوّل مراد است.

۹- ۹). «رقرق» به معنای اشک خفیفی است که در چشم حلقه می زند و می درخشد و از آن خارج نمی شود. سپس به هرچیز کم و خفیفی اطلاق شده و نیز به معنای برق زدن و تلالؤ نیز بکار رفته است و در جمله بالا به همین معنای اخیر است.

۱۰- ۱۰). «معهد» جایگاهی است که به سوی آن بازمی گردند و در تعبیرات امروز به آموزشگاه نیز اطلاق می شود و «معهدها» در این خطبه به معنای جایگاه کوه هاست.

۱۱- ۱۱). «قاع» یعنی زمین صاف و مستوی.

۱۲- ۱۲). «سملق» زمین صافی است که هیچ جای آن بلندتر از جای دیگر نباشد.

شیپور) شده است، زیرا در گذشته هنگامی که می خواستند لشکر را به حرکت در آورند یا اعلام جنگ کنند یا از خواب بیدار نمایند شیپور بیداری یا شیپور حرکت یا جنگ نواخته می شد و با آهنگ های مختلفی که صدای شیپور داشت، مطلب به گوش می رسید، بنابراین نفخ صور به معنای آغاز تحوّل عظیم است.

از آیات قرآن استفاده می شود که همراه نفخ صور اول، زلزله عظیمی در سراسر جهان رخ می دهد و همه موجودات زنده بر اثر شدت آن، قالب تهی می کنند که این شیپور مرگ است. آیه شریفه «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا» (۱) نیز آیه «وَ نَفْخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۲) اشاره به همین نفخ صور است.

در نفخ صور دوم که همان شیپور تجدید حیات و زندگی است، تحوّل تازه ای رخ می دهد و بر ویرانه های جهان پیشین جهانی نو پدیدار می شود و مردگان از قبرها بر می خیزند و آماده حساب می شوند. در سوره «زلزال» اشاره به نفخه دوم شده، می فرماید:

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» همچنین در ادامه آیه ۶۸ سوره زمر که در بالا آمد، می فرماید: «ثُمَّ نَفْخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه مردگان از قبر برمی خیزد و در انتظارند. آنچه امام در این بخش از خطبه بیان فرمود، اشاره به همان نفخ صور اول است که سبب ویرانی جهان، درهم شکستن کوه ها و محو شدن آثار آن و تحیر عجیب انسان ها و سپس مرگ آنان می شود.

آنچه در ذیل این خطبه آمده اشاره به حوادث بعد از نفخ دوم است که می فرماید: «(در آن روز) نه شفیع است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد»؛ (فلا شفیع یشفع، و لا حمیم ینفع، و لا معذره تدفع).

ص: ۶۴۲

۱-۱. حج، آیه ۱ و ۲.

۲-۲. زمر، آیه ۶۸.

این سخن نیز برگرفته از آیات قرآن مجید است که می فرماید: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» برای ستمگران نه دوست پرمحبتی است و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود». (۱) نیز می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد و توبه آنان پذیرفته نمی شود». (۲)

بدیهی است عدم پذیرش معذرت همان گونه که از آیات بالا- برمی آید، مخصوص کسانی است که با اعمال خود پلهای ارتباطی شفاعت پشت سر خود را ویران کرده اند؛ ولی آنان که راه شفاعت را باز گردانده اند، مشمول شفاعت خواهند شد. قرآن مجید می فرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» و (شافعان) شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که خداوند راضی به شفاعت آنان است». (۳)

ص: ۶۴۳

۱-۱. غافر، آیه ۱۸.

۲-۲. روم، آیه ۵۷.

۳-۳. انبیاء، آیه ۲۸.

اشاره

و من خطبه له علیه السلام

(۱)

از خطبه‌های امام علیه السلام است

خطبه در یک نگاه

طرز چینش این خطبه نشان می‌دهد که بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش گل‌چینی مخصوص خود، این بخش را از بخش‌های دیگر را برگزیده و به آن استقلال بخشیده است. به هر حال این خطبه از سه بخش تقسیم شده است:

در بخش نخست امام اشارات کوتاه و پرمعنایی به دوران قیام پیامبر و در نتیجه خدمات بزرگ او به جهان انسانیت به ویژه جامعه عرب می‌کند.

ص: ۶۴۵

۱- ۱). سند خطبه: این خطبه را -افزون بر مرحوم سید رضی- در بعضی منابع دیگر می‌توان یافت؛ از جمله آمدی بخشی از این خطبه را (در غرر الحکم در حرف الف) آورده است و نیز بخش‌هایی از خطبه ۱۹۲ را همراه بخش‌هایی از خطبه مورد بحث و بخش‌هایی از خطبه مورد بحث را همراه خطبه ۱۹۱ آورده است و این نشان می‌دهد هر دو خطبه یکی بوده (و آمدی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۷۴).

در بخش دوم بعد از توصیه به تقوا، همه مخاطبان خویش را از فریفته شدن در برابر زرق و برق دنیا برحذر می‌دارد و با عباراتی زیبا و پرمعنا و تشبیهاتی جالب، ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا را روشن می‌سازد.

در بخش سوم، راه نجات را به همگان نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که تا توان دارید از فرصت بهره‌گیرید و پیش از آن که مرگ دامن شما را بگیرد شما دامن سعادت را بگیرید.

ص: ۶۴۶

بعثه حين لا علم قائم، و لا منار ساطع، و لا منهج واضح.

أوصيكم، عباد الله، بتقوى الله، و أحذر كم الدنيا، فإنها دار شخوص، و محلّه تنغيص، ساكنها ظاعن، و قاطنها بائن، تميد بأهلها ميدان السيفينه تقصفها العواصف في لجج البحار، فمنهم الغرق الوبق، و منهم التاجي على بطون الأمواج، تحفزه الرياح بأذيالها، و تحمله على أهوالها، فما غرق منها فليس بمستدرك، و ما نجا منها فإلى مهلك!

ترجمه

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نشانه ای (از دین و ایمان) برپا نبود؛ نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار بود.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و از دنیای فریبنده برحذر می دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است، ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر از جدایی از آن هستند. ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی می باشند که در دل اقیانوس عمیقی گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده و پیوسته طوفانها و امواج آنها را مضطرب می سازد. (و سرانجام آن کشتی درهم می شکند) گروهی از سرنشینانش غرق و هلاک می گردند و بعضی که نجات می یابند (و به قطعاتی از چوب های کشتی می چسبند) بادها آنها را به این سو و آن سو می برند و بر فراز امواج هولناک می کشند (و چندین بار می میرند و زنده می شوند تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده اند باز یافتشان ممکن نیست و آنها که نجات یافته اند نیز در شرف هلاکتند.

امام علیه السّلام در قسمت اول این خطبه هنگامی که می خواهد دورانی را که پیامبر صلی الله علیه و اله در آن مبعوث شد یعنی عصر جاهلیت را توضیح می دهد، در سه جمله کوتاه چنین می فرماید: «خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نه نشانه ای (از دین و ایمان) برپا بود، نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار»؛ (بعثه حین لا- علم قائم، و لا منار ساطع (۱))، و لا منهج واضح).

در زمانهای گذشته جاده های بیابانی و کوهستانی، مانند امروز روشن نبود. البته شاهراه ها به علت عبور و مرور زیاد مشخص بود؛ ولی راههای فرعی نامشخص بود برای اینکه مسافران راهها را گم نکنند روزها نشانه هایی به صورت ستون و مانند آن در جای جای جاده از ابتدا تا مقصد قرار می دادند که آن را «علم» می نامیدند و شبها چراغی بالای آن روشن می کردند و به این جهت نام منار به خود گرفت»، بنابراین اگر نشانه روزانه و چراغ شبانه و شاهراه واضح نبود، احتمال گمراهی رهروان راه بسیار زیاد بود.

امام علیه السّلام مسیر زندگی مردم را در عصر جاهلیت به کوره راهی تشبیه می کند که نه نشانه ای در آن برپاست و نه چراغ روشنی بخش، و نتیجه آن همان ضلال مبین است که درباره آنها قرآن بیان فرموده است: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲)؛ و به یقین (مردم عصر جاهلیت قبل از قیام پیامبر اکرم) در گمراهی آشکار بودند». سپس امام در ادامه این سخن، همه انسانها را مخاطب ساخته می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می کنم، و از دنیای فریبنده برحذر می دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است. ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر جدایی

ص: ۶۴۸

۱- ۱). «سطوع» به معنای بالا آمدن و گسترده شدن است و نور ساطع آن است که اطراف خود را روشن می سازد.

۲- ۲). جمعه آیه، ۲.

از آن هستند؛ (أوصيكم، عباد الله، بتقوى الله، وأحذركم الدنيا، فإنها دار شخوص (۱))، و محله تنغيص، ساکنها طاعن، و قاطنها بائن). این تعبيرات چهار گانه همگی اشاره به ناپایداری دنیا و بی قرار بودن آن است، آن هم آمیخته با رنج و درد، و شکفت آنکه با آشکار بودن نشانه های ناپایداری و درد و رنجها از همه جای آن، باز هم گروهی عملا جاویدانش می دانند و برای آن سر و دست می شکنند.

آن گاه امام علیه السلام مثال بسیار گویا و تکان دهنده ای برای این دنیا فریبنده بیان می کند که از آن بهتر تصور نمی شود و می فرماید: «ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی هستند که در دل اقیانوسی عمیق گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده که پیوسته طوفان ها و امواج آنها را مضطرب می سازد. (و سرانجام آن کشتی درهم می شکنند)، گروهی از سرنشینانش غرق شده و هلاک می گردند. و بعضی که نجات می یابند (و به قطعاتی از چوبهای در هم شکسته کشتی می چسبند) بادها آنها را به این سو و آن سو می برند و بر فراز امواج هولناک به هر طرف می کشانند (و چندین بار می میرند و زنده می شوند تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده اند باز یافتشان ممکن نیست و آنها که نجات یافته اند نیز در شرف هلاکتند؛ (تمید بأهلها میدان السفینه تقصفها (۲) العواصف فی لجاج (۳) البحار، فمنهم الغرق الوبق (۴)، و منهم التاجی علی بطون الأمواج، تحفزه (۵) الریاح بأذیالها، و تحمله علی أهوالها، فما غرق منها فلیس بمستدرک، و ما نجا منها فإلی مهلك!).»

ص: ۶۴۹

۱-۱). «شخوص» به معنای برآمدن و طلوع کردن و یا از محلی به محل دیگر رفتن است و در اینجا به همین معنای اخیر آمده است.

۲-۲). «تقصفها» از ریشه «قصف» بر وزن «حذف» به معنای شکستن آمده است.

۳-۳). «لجاج» جمع «لججه» دریای عمیق و پهناور را گویند.

۴-۴). «وبق» از ریشه «وبق» بر وزن «فقر» به معنای هلاکت گرفته شده و صیغه «وبق» بر وزن «خشن» معنای وصفی دارد و به معنای هلاک شده است.

۵-۵). «تحفزه» از ریشه «حفز» بر وزن «لفظ» به معنای حرکت دادن و به پیش راندن گرفته شده است.

تشبیه دنیا به دریا و تشبیه ساکنانش به سرنشینان کشتی، آن هم به هنگام طوفان سخت که نتیجه آن غرق شدن گروهی است پیش از این خطبه مولا- امیر مؤمنان علیه السّلام، در کلمات لقمان حکیم آمده است، هرچند تعبیرات وی هرگز به این زیبایی نیست. لقمان مطابق آنچه امام موسی بن جعفر علیه السّلام در حدیث پرمحتوای خود از او نقل می فرماید، می گوید: «یا بنی إنّ الدّنيا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی الله و حشوها الإیمان و شرائها التّوکل و قیّمها العقل و دلیلها العلم و سکنها الصّبر (۱)؛ فرزندم! دنیا دریای عمیقی است که انسانهای بسیاری در آن غرق شده اند.

کشتی خود را در این دنیا تقوا قرار ده، و ذخایر آن را ایمان و بادبان آن را توکل، ناخدای آن را عقل، راهنمای آن را علم، و سگان آن را صبر قرار ده». (۲)

امام علیه السّلام در ادامه همین خطبه نجات از این دریای مخوف را بیان کرده است.

به هر حال، آنچه امام علیه السّلام در این تشبیه گویا و زیبا بیان فرموده حال مردم دنیا را ترسیم می کند که چگونه در لابه لای انواع مصائب و ناراحتیها و بلاها قرار دارند، پیوسته امنیت به ناامنی، سلامت به بیماری؛ غنی به فقر؛ و جمعیت به پراکندگی تبدیل می شود و هر زمان در حوادث گوناگون گروهی را در کام امواج خود می بلعد. با این حال تعجب است از کسانی که بر آن دل می نهند و به وفاداری آن امیدوارند.

ص: ۶۵۰

۱-۱). الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۶.

۲-۲). «سگان» چیزی شبیه فرمان اتومبیل است که کشتی را به واسطه آن چپ و راست هدایت می کنند.

عباد الله، الآن فاعلموا، و الألسن مطلقه، و الابدان صحيحه، و الأعضاء لدنه، و المنقلب فسيح، و المجال عريض، قبل إرهاق الفوت، و حلول الموت. فحققوا عليكم نزوله، و لا تنتظروا قدومه.

ترجمه

ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبانها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است.

(آری) پیش از آنکه این فرصت از دست برود و مرگ فرارسد (از آن بهره گیرید)؛ نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دوردست) نباشید.

شرح و تفسیر: تا فرصت باقی است کاری کنید

تا فرصت باقی است کاری کنید

امام علیه السلام در شرح این بخش از خطبه-همان گونه که قبلا- اشاره کردیم-طریق نجات از حوادث خطرناکی را که در بخش قبل به آن اشاره فرمود، به وضوح نشان می دهد که هر گاه این دستورات به کار گرفته شود نجات از امواج خطرناک دنیای پرزرق و برق و فریبنده حتمی است، می فرماید: «ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبانها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است. پیش از آنکه این فرصت را از دست برود و مرگ فرارسد (از آن بهره گیرید)؛ نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دوردست) نباشید»؛ (عباد الله، الآن فاعلموا، و الألسن مطلقه، و الابدان صحيحه، و الأعضاء

لدنه (۱)، و المنقلب (۲) فسیح (۳)، و المجال عریض، قبل إرهاق (۴) الفوت، و حلول الموت. فحَقَّقُوا عَلَیْكُمْ نَزُولَهُ، و لا- تنتظروا قدومه).

امام علیه السَّلام در این عبارات پر معنا به همگان مخصوصاً جوانان و پیران، هشدار می دهد پیش از آنکه دوران پیری و فرسودگی فرارسد زبانها کند شود، بدنها بیمار، اعضا خشک و میدان تنگ و مجال کوتاه، آری پیش از اینکه این امور رخ دهد، در فرصت خوبی که در اختیار دارید عمل کنید عمل که بهترین ذخیره و وسیله نجات، اعمال صالحه است.

همچنین تأکید می کند که در هر سن و سالی که هستید، مرگ را دوردست نیندید.

حتی در جوانی و شادابی و سلامت مانند غافلانی نباشید که وقتی به آنها گفته می شود گناه بس است به درگاه خدا روی آورید، می گویند: هنوز فرصت باقی است. زمان توبه و عمل صالح بعدا فرامی رسد چه کسی می داند فردا چه خواهد شد و چه کسی تضمین می کند که تا یک ساعت دیگر چه پیش می آید. و کدامین نفر از ما زنده است و کدامین زنده نیست. شبیه همین معنا در آغاز خطبه ۲۳۷ نیز آمده است که می فرماید: «فاعلموا و انتم فی نفس البقاء و الصِّ حِف منشوره و التَّوبه مبسوطه؛ اکنون که در متن زندگی و حیات هستید و پرونده ها باز و بساط توبه گسترده است عمل کنید».

قابل توجه اینکه اکثر نسخه های نهج البلاغه در آغاز بخش این خطبه «الآن فاعلموا» نوشته اند (به جای فاعلموا) و قرائن، شهادت بر صحت همین نسخه می دهد. انسجام مطالب و تناسب اندر زها هم حکایت از لزوم عمل دارد. خطبه ۲۳۷ نیز گواه بر آن است.

ص: ۶۵۲

۱- ۱). «لدنه» از ریشه «لدانه» بر وزن «شبانه» به معنای نرمی گرفته شده، یعنی پیش از آن که انسان به پیری برسد و اعضای او خشک و کم تحرک شود.

۲- ۲). «منقلب» به معنای محلّ بازگشت، در اینجا اشاره به میدان عمل است.

۳- ۳). «فسیح» از ریشه «فسح» بر وزن «مسح» به معنای گستردن و فسیح به معنای گسترده و وسیع است.

۴- ۴). «ارهاق» از «رهبق» بر وزن «شفق» به معنای کسی را تحت فشار قرار دادن و نیز به معنای نزدیک شدن آمده است؛ بنابراین «ارهاق الفوت» ممکن است اشاره به تحت فشار قرار گرفتن از ناحیه مرگ باشد و یا نزدیک شدن به مرگ.

اشاره

و من کلام له علیه السلام

یتبّه فیّه علی فضیلتّه لقبول قوله و امره و نهیه

(۱)

از سخنان امام علیه السلام است که در آن فضایل خویش و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهیش را یادآور می شود.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تقسیم می شود:

در بخش نخست امام علیه السلام اشاره به اطاعت خالصانه خود و دفاع بی قید و شرط از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می کند و می فرماید: اصحاب و یاران محمد همگی شاهد و ناظر این صحنه ها بودند و به خوبی از آن آگاهند.

ص: ۶۵۳

۱ - ۱). سند خطبه: این خطبه را مرحوم شیخ مفید پیش از مرحوم سید رضی در کتاب مجالس با تفاوت مختصری آورده است؛ همچنین «آمدی» در حرف «واو» غرر الحکم قسمت عمده این خطبه را ذکر کرده است. روایت «آمدی» اضافاتی دارد که نشان می دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۷۵-۷۶).

در بخش دوم اشاره به حوادث مهمی از لحظه جان دادن پیامبر تا زمان غسل و نماز بر او و دفن آن حضرت می‌کند و نشان می‌دهد که آن امام علیه السلام به حضرت از همه نزدیک تر بوده است.

در بخش سوم در یک نتیجه‌گیری روشن، اطاعت فرمانش را به دلیل آن همه سوابق و فضایل و افتخارات بر همه واجب می‌شمرد و از مخاطبان دعوت می‌کند که در حفظ آیین اسلام و میراث پیامبر با او همراه باشند و فرمان او را نسبت به جهاد با دشمن (لشکر معاویه و شام) اجرا کنند و هیچ تردیدی به خود راه ندهند که آنها بر حَقِّند و دشمنانشان بر باطل.

ص: ۶۵۴

و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد-صلى الله عليه وآله وسلم- أنني لم أردد على الله ولا على رسوله ساعة قط. و لقد واسيته بنفسى فى المواطن التى تنكص فيها الأبطال، و تتأخر فيها الأقدام، نجده أكرمنى الله بها .

اصحاب و یاران رازدار محمد صلی الله علیه و اله به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش برنخاستم (بلکه پیوسته چشم بر امر و گوش بر فرمان بودم) من با جان خود در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گام هایشان به عقب بر می گشت او را یاری کردم. این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرمود.

شرح و تفسیر: پیوسته گوش بر فرمان بودم!

پیوسته گوش بر فرمان بودم!

امام علیه السلام در آغاز این خطبه اشاره به دو نکته مهم می کند: نخست این که همیشه و در همه جا و بدون هیچ قید و شرط، مطیع فرمان خدا و پیامبر بوده است، در حالی که گاه و بی گاه بعضی از افراد عادی یا سرشناس یاران پیامبر بر آن حضرت خرده می گرفتند، می فرماید: «اصحاب و یاران رازدار محمد صلی الله علیه و اله به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش برنخاستم (بلکه پیوسته چشم بر امر و گوش بر

فرمان بودم)؛ (و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمّد -صلى الله عليه و آله و سلم- أنّي لم أردّ على الله و لا -على رسوله ساعه قطّ).

«مستحفظون» (به صورت صیغه اسم مفعول) اشاره به آن گروهی است که اسرار پیامبر و تاریخ صحیح اسلام به آنها سپرده شده بود و این به خوبی نشان می دهد که تنها گروهی از یاران آن حضرت بودند که به دقت و خالی از هرگونه غرض و سوء نیت، حافظ اسرار اسلام و حوادث تاریخی بودند و مردم آنها را به دقت و امانت می شناختند. در برابر گروهی در دوران معاویه که دین خود را به دنیا فروختند و احادیثی جعل کردند و با فضایل علی علیه السلام به مبارزه برخاستند و حتی نقایصی را به کذب و دروغ به آن حضرت نسبت دادند، تا دنیای خود را با این گناهان آباد کنند.

این جمله در عین حال اشاره به کسانی دارد که گاهی زبان اعتراض می گشودند، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «و منهم من يلمزك في الصدقات فإن أعطوا منها رضوا و إن لم يُعطوا منها إذا هم يشخطون» و در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند. اگر از آن غنایم سهمی به آنها داده شود راضی می شوند و اگر داده نشود خشم می گیرند.» (۲)

نیز اشاره به افراد سرشناسی مانند عمر است که در روایات اهل سنت نیز آمده که در

ص: ۶۵۶

۱- ۱). در این خطبه پنج بار تعبیر «و لقد» آمده است که هر کدام برای تأکید بر مطلب تازه ای است. بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که واو در اینجا واو قسم است؛ ولی بعضی از اساتید فن ادب عربی «واو» را مستأنفه دانسته و لام را لام جواب قسم گرفته اند و معتقدند که قسم، محذوف آن است. در تقدیر «و أقسم بالله لقد...» بوده است. در کتاب مغنی اللیب آمده است: مشهور این است که در این گونه موارد لام، لام قسم است؛ ولی از ابو حیان نقل می کند که در آیه «و لقد علمتم» لام را لام ابتدا دانسته که برای تأکید است و ممکن است قبل از آن قسم محذوفی باشد. (مغنی اللیب، حرف «لام»). این احتمال نیز وجود دارد که اساساً اینجا قسمی در کار نباشد، بلکه «لام» و «قد» هر دو برای تأکید است و لذا غالب مترجمان در ترجمه های خود معنای قسم را نیاورده اند.

۲- ۲). توبه، آیه ۵۸.

روز حدیبیه-طبق نقل مصنف عبد الرزاق صنعانی، عالم معروف اهل سنت-به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اعتراض کرد و گفت: آیا تو رسول بر حق خدا نیستی؟! پیامبر فرمود: آری! عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ پیامبر فرمود: آری! گفت: چرا ما در دین خود تسلیم پستی شویم (و صلحی که شبیه تسلیم است با دشمن داشته باشیم)؟ پیامبر فرمود: من رسول خدا هستم و گوش به فرمان او و او مرا یاری خواهد کرد، عمر اعتراض خود را ادامه داد و عرض کرد: مگر نفرمودی ما به زیارت خانه خدا مشرف می شویم؟ فرمود: آیا من گفتم امسال مشرف می شوید؟ عرض کرد: نه! فرمود:

الآن هم می گویم به زودی مشرف خواهید شد». (۱)

از روایت استفاده می شود تنها خلیفه دوم نبود که زبان به اعتراض گشود. گروه های دیگری نیز با وی همراهی کردند.

ولی در هیچ تاریخی نمی خوانیم که در جایی علی علیه السلام نسبت به یکی از کارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اعتراض کرده باشد، بلکه همه جا تابع آن حضرت و سر بر فرمانش بود.

امام در ادامه سخن، به شرح فداکاری های خود در راه اسلام و پیامبر پرداخته، می فرماید: «من با جان خود او را یاری کردم، در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گامهایشان به عقب برمی گشت؛ این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرمود»؛ (و لقد واسيته (۲) بنفسي في المواطن التي تنكص (۳) فيها الأبطال، و تتأخر

ص: ۶۵۷

۱- ۱). مصنف عبد الرزاق صنعانی، جلد ۵، صفحه ۳۳۹. همین حدیث را سیوطی در در المنثور، جلد ۶، صفحه ۷۷ ذیل آیه ۲۶

سوره فتح و طبری در تاریخ معروف خود در جلد ۲، صفحه ۲۸۰ در حوادث سنه شش هجری نیز آورده اند.

۲- ۲). «واسیت» و «آسیت» هر دو از یک ریشه و به یک معناست؛ هر دو از «أشی» بر وزن «سعی» گرفته شده و به معنای شرکت دادن دیگری در چیزی است و «مواسات» به معنای شریک ساختن دیگران در مال و امکانات زندگی است.

۳- ۳). «تنکص» از ریشه «نکص» بر وزن «عکس» یعنی به عقب بازگشتن و در میدان جنگ به عقب نشینی لشکر اطلاق می شود. «نجده» به معنای شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن یا حادثه است.

فيها الأقدام، نجاهه أكرمني الله بها).

این جمله های کوتاه اشاره به فداکاریهای آن حضرت در غزوات مهم اسلامی، همچون احد و خیبر و احزاب و حنین است.

می دانیم در احد طبق تصریح مورّخین هنگامی که دشمن خبر دروغین کشته شدن پیامبر را منتشر کرد و عده زیادی از مسلمانان شهید شدند باقی مانده لشکر عقب نشینی کردند تنها کسی که در کنار پیامبر باقی ماند و همچون پروانه گرد شمع وجود او می گشت و دفاع می نمود علی علیه السلام بود. (۱)

نیز می دانیم در جنگ احزاب همه در برابر «عمرو بن عبدود» به اصطلاح، سپر انداختند و هیچ کس جز امیر مؤمنان علی علیه السلام آماده مبارزه با او نشد. (۲)

در جنگ خیبر پیامبر هر روز پرچم جنگ را به دست یکی از مدعیان می داد؛ ولی کاری از پیش نمی برد تا اینکه در آخرین روز پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد و قلعه های خیبر به دست مبارک او یکی پس از دیگری فتح شد. (۳)

در جنگ حنین هنگامی که لشکر اسلام مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار گرفت بسیاری از ترس و وحشت فرار کردند. یکی از کسانی که محکم ایستاد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله دفاع کرد، علی علیه السلام بود. (۴)

به یقین فداکاری های علی علیه السلام منحصر به میدان نبرد نبود، بلکه در موارد دیگری که کمتر کسی جرأت می کرد در آن گام نهد، علی علیه السلام بود که شجاعانه وارد می شد؛ مانند داستان «لیله المبيت» (شبی که علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابید و سبب نجات آن حضرت از چنگال دشمنان خونخوار شد).

ص: ۶۵۸

۱- ۱. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۹۷ (حوادث سال سوم).

۲- ۲. همان، صفحه ۲۳۹ (حوادث سال پنجم).

۳- ۳. همان، صفحه ۳۰۰ (حوادث سال هفتم).

۴- ۴. همان، صفحه ۳۴۷ (حوادث سال هشتم).

و لقد قبض رسول الله -صلى الله عليه و آله و سلم- و إن رأسه لعلی صدری. و لقد سالت نفسه فی کفّی، فأمررتها علی وجهی. و لقد وئیت غسله -صلى الله عليه و آله و سلم- و الملائکه أعوانی، فضجّت الدار و الأفنیه. ملأ یهبط، و ملأ یعرج، و ما فارقت سمعی هینمه منهم. یصلون علیه حتی واریناه فی ضریحه. فمن ذا أحقّ به منی حیّا و میتا؟ فانفذوا علی بصائرکم، و لتصدق نیاتکم فی جهاد عدوّکم. فوالذی لا إله إلاّ هو إنّی لعلی جادّه الحقّ، و إنهم لعلی مزله الباطل. أقول ما تسمعون، و أستغفر الله لی و لکم!

ترجمه:

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت، قبض روح شد، نفس او در دستم روان گشت. سپس آن را به چهره کشیدم. من عهده دار غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند. (گویی) در و دیوار و صحن و خانه، به ضجه درآمده بودند. گروهی (از فرشتگان) به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آن حضرت نماز می خواندند، خالی نمی شد! تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم. چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟، بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید؛ زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست قسم یاد می کند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند من سخنانم را

آشکارا می گویم و همگی می شنوید(و به همه شما اتمام حجت می کنم) و برای خود و شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم.

شرح و تفسیر

چه کسی از من سزاوارتر است

بعد از بیان رابطه نزدیک و خالصانه و مخلصانه امام علیه السّلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حیات او، امام روابط نزدیک خود با آن حضرت، پس از وفات را یادآور می شود و نشان می دهد که احدی از مسلمانان چنین ارتباطی را با پیامبر اکرم نداشت، می فرماید: «رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت قبض روح شد و نفس او در دستم روان گشت، سپس آن را به چهره کشیدم»؛ (و لقد قبض رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلّم- و إنّ رأسه لعلی صدري. و لقد سالت نفسه فی کفی، فأمرتها علی وجهی).

تعبیر «إنّ رأسه لعلی صدري» ممکن است اشاره به این باشد که امیر مؤمنان علی علیه السّلام سر پیامبر را از زمین بلند کرد و در آن لحظه به سینه چسباند که هم مایه آرامش پیامبر بود و هم سبب آرامش علی علیه السّلام و در این حال، نفس کشیدن هم آسان تر است. این احتمال نیز داده شده که سر پیامبر اکرم بر دامن علی علیه السّلام بود و علی علیه السّلام خم شد و سینه آن حضرت با سر پیامبر تماس داشت؛ ولی این احتمال با تعبیر «علی صدري» سازگار نیست. در اینکه منظور از «نفس» در جمله «سالت نفسه» چیست؟ در میان شارحان و مترجمان نهج البلاغه گفت و گوی بسیاری است و این گفت و گوها بر محور دو تفسیر دور می زند:

نخست اینکه منظور از نفس خون است که در بسیاری از عبارات فقها و ادبا به این معنا آمده؛ «نفس سائله» در کتب فقهی به معنای خون جهنده است و در اشعار عرب نیز

به این معنا استعمال شده است و گفته اند: «پیامبر اکرم در آخرین ساعت عمر، مقداری خون از حلق مبارکش بیرون آمد و از دهان بیرون ریخت و طبق این خطبه آن خون در کف دست مبارک علی علیه السّلام قرار گرفت و آن حضرت به عنوان تبرّک بر صورت خود مالید». (۱)

تفسیر دیگر این که نفس همان روح مقدّس انسانی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده است: «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» خداوند روح انسان ها را در هنگام مرگ می گیرد». (۲) بنابراین مفهوم جمله این می شود که روح مقدّس و پاک پیامبر به هنگام جدا شدن از بدن بر دست علی علیه السّلام قرار گرفت و آن حضرت آن را به صورت خود کشید. (۳)

ولی در اینجا جمله ای که برای بسیاری از شارحان یا مترجمان مبهم مانده تعبیر «أمرتها علی وجهی» است؛ می گویند: مگر روح چیزی است که بتوان آن را بر صورت مالید؟!

برای حل این اشکال می توان گفت که «کفّ» مؤنث است، زیرا اعضای جفت بدن جنبه تأنیث دارد و اعضایی که یکی بیشتر نیست مذکر شمرده می شود. شاعر عرب نیز می گوید:

«و كَفَّ خَضِيبَ زَيْتِ بِنَانِي»، بنابراین معنای جمله این می شود که دست من با روح مقدّس پیامبر تماس گرفت. سپس دست را به عنوان تبرّک به صورت کشیدم. به این ترتیب مشکل تفسیر جمله بالا حل می شود.

سپس امام به سایر مراسم پیامبر اکرم از غسل و دفن پرداخته، می فرماید: «من متصدّی غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند. (گویی) در و دیوار و صحن و خانه به ضجّه درآمده بودند، گروهی (از فرشتگان) به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آنان نماز می خواندند، خالی

ص: ۶۶۱

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم و ابن ابی الحدید و فی ظلال (ذیل خطبه مورد بحث).

۲-۲. زمر، آیه ۴۲.

۳-۳. منهاج البراعه محقق خویی و بهج الصباغه محقق تستری (ذیل خطبه مورد بحث).

نمی شد تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم؛ (و لقد وُلّیت غسله-صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ-و الملائکه أعوانی، فضجّت الدّار و الأفنیه (۱). ملاً یهبط، و ملاً یعرج، و ما فارقت سمعی هینمه (۲) منهم. یصلّون علیه حتّی واریناه (۳) فی ضریحه).

جمله «وُلّیت غسله» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم مرا مسئول و متولی این کار ساخته بود و یاری فرشتگان به منظور احترام و تعظیم و تکریم پیامبر اکرم بود.

ضجّه و فریاد در و دیوار خانه ممکن است به معنای حقیقی آن باشد، همان گونه که در مورد تسبیح جمادات در تفسیر آیات تسبیح در قرآن مجید ذکر کرده اند و ممکن است به معنای مجازی باشد و اشاره باشد به فضای غم و اندوه عظیمی که بر فضای خانه پیامبر سایه افکنده بود. این احتمال نیز داده شده که در اینجا واژه ملائکه محذوف شده که جمله قرینه بر آن است بنابراین معنای جمله «فضجّت...» این می شود فرشتگانی که در خانه حضور داشتند فریاد و ضجّه برآوردند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که مردمی که در اطراف خانه حضور داشتند فریاد می کشیدند.

تعبیر به هبوط و عروج فرشتگان اشاره به این است که گروه گروه می آمدند و بر آن حضرت نماز می گزاردند و می رفتند و در این میان گوش مبارک علی علیه السّلام بود که صدای آنها را به هنگام نماز و درود فرستادن بر آن حضرت درک می کرد و این نماز و درود فرشتگان تا هنگام دفن ادامه داشت.

تعبیر به «ضریح» اشاره به شکافی است که در زمین برای دفن آن حضرت ایجاد کردند؛ زیرا «ضریح» در لغت به همین معناست، هرچند امروز ضریح به آن چیزی که روی

ص: ۶۶۲

۱- ۱). «افنیه» جمع «فناء» بر وزن «غناء» به معنای صحن خانه و جوانب آن است.

۲- ۲). «هینمه» به معنای صدای آهسته است.

۳- ۳). «وارینا» از ریشه «موارات» و از ریشه «وری» بر وزن «نفی» به معنای پوشاندن و پنهان ساختن گرفته شده و در اینجا به معنای دفن کردن است.

قبر می گذارند، اطلاق می شود.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است: تنها متولی غسل و دفن پیامبر، علی علیه السلام بود از جمله مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب الوصیه «شیخ عیسیٰ ضریر» از امام کاظم علیه السلام چنین نقل می کند: «قال رسول الله يا علي! أضمنت ديني تقضيه عني! قال نعم. قال اللهم فاشهد. ثم قال يا علي تغسلني و لا يغسلني غيرك فيعمى بصره... قال علي عليه السلام فكيف أقوى عليك وحدي؟ قال يعينك جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل...؟ پیامبر اکرم فرمود: ای علی! آیا تو ضمانت کردی که بدهی های مرا پردازی؟ عرض کرد آری! فرمود خدایا گواه باش! سپس فرمود: ای علی! مرا غسل بده و غیر تو نباید مرا غسل دهد که نابینا خواهد شد... علی علیه السلام عرض کرد چگونه من به تنهایی قادر بر این کار خواهم شد؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و... تو را یاری خواهند کرد.» (۱)

آن گاه امام علیه السلام به نتیجه گیری از مجموع بحثهای گذشته پرداخته و قرب خود را به پیامبر در حال حیات و وفات دلیل روشنی بر سزاوارتر بودن به امر خلافت می شمرد و به دنبال آن، همگان را برای جهاد با دشمن بسیج می کند و می فرماید: «(با توجه به آنچه گفتم) چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟» (فمن ذا أحقّ به مني حيا و ميتا؟).

ممکن است سؤال شود که این امور چه ارتباطی به مسئله خلافت دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ مقصود علی علیه السلام این است که اگر خلافت پیامبر - به فرض - منصوص نباشد باید به شایسته ترین و نزدیک ترین افراد سپرده شود. آیا کسی که همیشه تسلیم فرمان پیامبر بود و در همه غزوات اسلامی ایثار و فداکاریش فزون تر بود و کسی که زمزمه های غیب را می شنید و هبوط و عروج فرشتگان را با چشم می دید و مراسم خاص غسل و کفن و دفن پیامبر را طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت، آیا از همه

ص: ۶۶۳

شایسته تر نیست؟ علم و آگاهی از یک سو، فداکاری بی نظیر از سوی دیگر، قرب به رسول الله از سوی سوم و وصیت به غسل و کفن و دفن از سوی چهارم، همه اینها امتیازاتی است که هر گاه در کفه ترازو گذارده شود، بر همه چیز ترجیح پیدا می کند.

سپس حضرت نتیجه گیری دیگری کرده، می فرماید: «بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید، زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند؛ (فانفذوا علی بصائرکم، و لتصدق نياتکم فی جهاد عدوکم. فوالذی لا إله إلا هو إتی لعلی جاده الحق، و إنهم لعلی مزله (۱) الباطل).»

امام در واقع منطق منظمی را که به صورت علت و معلول های زنجیره ای است در این خطبه دنبال کرده است؛ نخست قرب و فداکاری خود را به پیامبر در حال حیات و نزدیکی خود را بعد از وفات به آن حضرت ثابت کرده و به دنبال آن شایستگی خویش را برای احراز مقام خلافت، از همه بیشتر می شمرد. سپس به نتیجه گیری نهایی پرداخته، همه را دعوت به جهاد با دشمن می کند که منظور در اینجا مبارزه با معاویه و لشکریانش اوست و به آنها اطمینان خاطر می دهد که راه حق همین است. (۲)

تعبیر به «جاده الحق و مزله الباطل» تعبیر جالب و حساب شده ای است، زیرا حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می رساند؛ ولی باطل، جاده نیست، بلکه لغزشگاه و پرتگاه است.

سرانجام امام علیه السلام خطبه را با دو جمله دیگر پایان می دهد، می فرماید: «من سخنانم را آشکارا می گویم و همگی می شنوید (و به همه شما اتمام حجت می کنم) و برای خود و

ص: ۶۶۴

۱- ۱). «مزله» از ریشه «زلزل» بر وزن «ضرر» به معنای لغزش گرفته شده، اسم مکان و به معنای لغزشگاه خطرناک است.

۲- ۲). مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (جلد ۴، صفحه ۸۸) می نویسد: این خطبه از خطبه هایی است که مطابق

نقل نصر بن مزاحم در کتاب صفین، امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را در صفین ایراد کرد.

شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم؛ (أقول ما تسمعون، و أستغفر الله لي و لكم!).

امام علیه السلام با این جمله با مردم اتمام حجت می کند و بر عمل کردن به دستوراتش تأکید می ورزد و برای حسن ختام از خداوند برای همه طلب آمرزش می کند تا اگر یارانش مرتکب خطاهایی شده باشند مشمول عنایت الهی شوند.

حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و بعد از آن

امام علیه السلام در خطبه بالا- اشاره به حادثه ناگوار رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و ضجه فرشتگان می کند که حاکی از عظمت این مصیبت عظاماست.

این حادثه هنگامی دردناک تر می شود که حوادث ناگوار دیگری را که مقارن و همراه آن یا بعد از آن واقع شد، مورد بررسی قرار دهیم که عمق فاجعه را بیشتر می کند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا به ذکر بخشی از این حوادث پرداخته اند؛ ولی ما بهتر آن دیدیم که عناین قلم را به دست «شهرستانی» دانشمند معروف و متعصب اهل سنت، از علمای قرن ششم در کتاب ملل و نحل بسپاریم.

او اشاره به ده اختلاف مهم می کند که هر کدام برای جهان مصائبی به بار آورد، هر چند می کوشد آن را با اجتهاد اصحاب توجیه کند؛ ولی بدیهی است اعمال خلاف انجام شده به قدری آشکار است که توجیه آن با مسئله اجتهاد یا اشتباه غیر قابل قبول است.

نخستین اختلاف را نزاعی می داند که در بیماری آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله واقع شد.

او از صحیح بخاری از «ابن عباس» نقل می کند هنگامی که بیماری پیغمبر صلی الله علیه و اله که در آن بدرود حیات گفت، شدید شد، فرمود: «ایتونی بدواه و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی؛ دوات و کاغذی بیاورید برای شما نامه ای بنویسم تا با عمل کردن به آن بعد

از من گمراه نشوید».

عمر گفت: «بیماری بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کرده (و آنچه می گوید از هوش و حواس کافی سرچشمه نمی گیرد)، کتاب خدا ما را کافی است».

در این هنگام سر و صدای زیادی در میان اصحاب بلند شد، پیغمبر فرمود: «قوموا عَنِّي لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید و بروید، نزاع نزد من سزاوار نیست».

ابن عباس بعد از نقل این حدیث افزود: «الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ؛ مصیبت بزرگ این بود که میان ما و نامه پیامبر جدایی افکندند».^(۱)

سپس به اختلاف دوم در همان بیماری پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشاره می کند که فرمود: «جَهَّزُوا جِيْشَ أَسَامَةَ لَعْنِ اللَّهِ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ؛ لشکر اسامه را آماده کنید و همراه آن بروید، لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند».

در این هنگام جمعی گفتند امتثال امر پیغمبر بر ما واجب است و اسامه در خارج مدینه آماده حرکت (به سوی شام برای مبارزه با فتنه شامیان) است. عده دیگری گفتند:

بیماری پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اله شدید است، قلوب ما اجازه جدایی از او را نمی دهد، باید صبر کنیم بینیم کار به کجا می کشد.

اختلاف سوم نیز هنگام رحلت پیغمبر اتفاق افتاد. عمر بن خطاب گفت: «مَنْ قَالَ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ قَتَلْتَهُ بِسَيْفِي هَذَا وَإِنَّمَا رَفَعُ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رَفَعَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ هر کس بگوید محمد از دنیا رفته، من او را با این شمشیر به قتل می رسانم، خدا او را به آسمان برد، همان گونه که عیسی علیه السلام را برد».

ابو بکر (گفتار او را شکست و) گفت: هر کس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پرستش می کرد، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا دیده فروبست و هر کس خدای محمد را پرستش می کند او نمرده و نخواهد مرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ» محمد فقط فرستاده

ص: ۶۶۶

۱- ۱). صحیح بخاری، کتاب العلم، حدیث ۱۱۴ و کتاب المرضی، حدیث ۵۶۶۹.

خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب (به دوران جاهلیت و کفر) بازمی گردید...» (۱).

در این هنگام مردم گفتار او را پذیرفتند، و عمر گفت: گویا تاکنون آیه ای را که ابو بکر تلاوت کرد، نشنیده بودم. (۲)

اختلاف چهارم در مورد محل دفن پیامبر بود، مهاجران مکه می خواستند جسد حضرت را به مکه ببرند، چون زادگاه او بود و انصار مدینه می خواستند در مدینه دفن شود، چون دار الهجره بود. گروهی علاقه داشتند حضرت را به بیت المقدس ببرند که محل دفن انبیاست. سپس همگی اتفاق بر این کردند که در مدینه دفن شود چون روایتی از آن حضرت بود که «الأنبياء يدفنون حيث يموتون؛ پیامبران در همانجا که از دنیا می روند باید دفن شوند». (۳)

پنجمین اختلاف در مسئله امامت بروز کرد که به گفته همین دانشمند مهم ترین اختلاف بین امت، اختلاف در امامت و خلافت بود: «إذ ما سلَّ سيف في الإسلام علي

ص: ۶۶۷

۱- ۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- ۲. از تاریخ طبری استفاده می شود که هنگام وفات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبُو بَكْرٍ در «سخ» یکی از آبادیهای اطراف مدینه بود، هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از دنیا رفت عمر برخاست و گفت: گروهی از منافقان گمان می کنند پیامبر مرده است به خدا سوگند او نمرده و به سوی پروردگارش رفته است، همان گونه که موسی بن عمران چهل شب رفت و سپس بازگشت (پیامبر هم بازمی گردد) ابو بکر باخبر شد و به خانه پیامبر اکرم رفت و از رحلت او آگاه شد و به مسجد بازگشت، عمر همچنان برای مردم سخن می گفت او رشته سخن را به دست گرفت و گفتاری را که در بالا ذکر کردیم بیان نمود (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۴۲ حوادث سنه ۱۱). بعضی معتقدند هدف عمر از این گفت و گوها این بود که مردم را مشغول کند تا ابو بکر خود را در میان جمع حاضر کند و مسئله خلافت را سامان دهد.

۳- ۳. در منابع حدیث اهل بیت آمده است که علی علیه السلام فرمود: شریف ترین موضع همان موضعی است که خداوند پیامبرش را در آنجا قبض روح کرده، و به همین دلیل آن حضرت در همان خانه خودش دفن شد. (کامل بهایی، جلد ۱، صفحه ۲۸۵، تألیف عماد الدین طبری).

قاعده دینیه مثل ما سلّ علی الإمامه فی کلّ زمان؛ زیرا در هیچ برنامه دینی شمشیری همچون شمشیری که در امامت و خلافت در هر زمان کشیده شد، کشیده نشد».

سپس داستان سقیفه بنی ساعده و اختلافاتی را که در آن روی داد و سرانجام با ابو بکر بیعت کردند، نقل می کند.

ششمین اختلاف را به امر فدک اختصاص می دهد و اشاره به سخن فاطمه زهرا علیها سلام می کند که آن را به عنوان هبه پیامبر و یا لا اقل ارث پیامبر مطالبه می فرمود؛ ولی ابو بکر با روایت (مجموعول): «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما ترکناه صدقه؛ ما پیامبران چیزی را به ارث نمی گذاریم و هر چه را از ما بماند صدقه در راه خداست»، با وی مخالفت می ورزیدند.

آنگاه به هفتمین اختلاف درباره مانعان زکات که بعضی آنها را کافر می دانستند و بعضی غیر کافر و اختلاف هشتم که تصریح ابو بکر به خلافت عمر در وقت وفاتش بود، می کند که گروهی از مردم به او گفتند: «ولّیت علینا فظّاً غلیظاً؛ شخص خشنی را بر ما گماشتی»؛ ولی گروهی او را پذیرا شدند.

نهمین اختلاف در امر شورای شش نفره عمر بود که برای تعیین خلیفه بعد از خودش ترتیب داده بود و دهمین اختلاف در زمان امیر مؤمنان علی علیه السّلام رخ داد که بعد از اتفاق عموم مسلمین نسبت به خلافت و بیعت با آن حضرت روی داد، طلحه و زبیر و عایشه شعله جنگ جمل را برافروختند و معاویه جنگ صفین و خوارج جنگ نهروان را. (۱)

ص: ۶۶۸

و من خطبه له علیه السّلام

یتبه علی إحاطه علم الله بالجزئیات، ثمّ یحثّ علی التّقوی،

و یبین فضل الإسلام و القرآن

(۱)

از خطبه های امام علیه السّلام است

که درباره احاطه علم خداوند به همه جزئیات و سپس تشویق به تقوا و به دنبال آن بیان برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است.

ص: ۶۶۹

۱- ۱). سند خطبه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده با آنچه در خطبه ۱۰۴ (۱۰۶ طبق آنچه در این کتاب آمده است) یک خطبه است که با دقت در عبارات، این مطلب روشن می شود. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۲)؛ ولی مدرک و منبع دیگری غیر از نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده است با بررسیهایی که به وسیله رایانه انجام شد نیز مدرکی غیر از نهج البلاغه برای آن نیافتیم. متأسفانه در بعضی از کتب (مانند نهج البلاغه نسخه معجم مفرس از انتشارات نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین) شش منبع غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر شده که حتی یکی از آنها صحیح نیست؛ امّا بلندای مضمون و محتوای خطبه به قدری است که ممکن نیست از غیر امام صادر شود و این خود دلیلی بر قوت سند آن است.

این خطبه از چند بخش تشکیل شده است: در بخش نخست، امام علیه السلام با تعبیرات زیبایی از علم بی پایان خداوند سخن می گوید و به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گواهی می دهد که در واقع، شهادتین را با تعبیر جدیدی تکمیل می کند.

در بخش دوم، سفارش به تقوا و پرهیزگاری می فرماید و آن را داروی همه دردها و شفای تمام بیماریها و وسیله اصلاح همه مفاسد و پاکیزگی روح و روشنی چشم می شمرد. در این بخش نکاتی درباره تقوا بیان شده که در خطبه های دیگر کمتر آمده است.

در بخش سوم، با تعبیراتی شوق انگیز که دلها را به سوی خود جذب می کند، از اهمیت دین اسلام و مزایای آن سخن می گوید.

در بخش چهارم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و خدمات برجسته او در آن دوران تاریک جاهلیت و رهبری انقلاب اسلام سخن گفته شده است.

در بخش پنجم که بخش پایانی خطبه است، سخن از قرآن کریم به میان آورده و با ذکر چهل وصف از اوصاف و ویژگی های قرآن که می توان گفت جامع ترین تمجید درباره قرآن مجید است، خطبه را به پایان برده است. درود و رحمت بی انتهای الهی بر روان پاکش باد.

يعلم عجيج الوحوش في الفلوات، و معاصي العباد في الخلوات، و اختلاف النينان في البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات. و أشهد أنّ محمّداً نجيب الله، و سفير وحيه، و رسول رحمته.

ترجمه

(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها، و گناهان بندگان را در خلوتگاهها، و رفت و آمد ماهیان را در دریاها، ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادها، می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و باخبر است) و گواهی می دهد که محمّد برگزیده خدا و سفير وحی و رسول رحمت اوست.

شرح و تفسیر: احاطه علمی پروردگار

احاطه علمی پروردگار

چون این خطبه عمدتاً پیرامون اسلام و قرآن و تقوا سخن می گوید، امام در آغاز از ایمان به مبدأ و معاد شروع می کند؛ ایمانی که انگیزه برای همه خیرات و وسیله برای همه برکات است.

هنگامی که می خواهد سخن از معرفه الله بگوید روی علم بی پایان خدا که از مهم ترین اوصاف حقّ است، تکیه می کند و می فرماید: «(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها و گناهان بندگان را در خلوتگاهها و رفت و آمد ماهیان را در دریاها، ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادها می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و باخبر

است)؛ (یعلم عجیب (۱) الوحوش فی الفلوات (۲)، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف النینان (۳) فی البحار الغامرات (۴)، و تلاطم الماء بالزّیاح العاصفات (۵) .

امام در این قسمت از خطبه روی چهار پدیده از پدیده های جهان که بسیار متنوع است و در عین حال چندان مورد توجه نیست، انگشت گذارده و علم خداوند را به آنها بیان می کند:

نخست اینکه می دانیم در بیابانهای سرتاسر دنیا، حیوانات وحشی فراوانی وجود دارند که نعره ها و ضجه های آنها به گوش ما شهرنشینان نمی رسد؛ ولی خداوند از آن با خبر است و می داند کدام حیوان در کدام مکان و کدام زمان نعره ای کشید و کمیت و کیفیت آن چگونه بود؟

دیگر اینکه گناهان زیادی در خلوتگاه و دور از چشم توده های مردم انجام می گیرد که همه ما از آن بی خبریم؛ ولی خدا می داند که کدام انسان در چه زمان و در چه مکان، چه گناهی را مرتکب شده است.

نیز می داند در اعماق دریاها دور از چشم انسانها کدام یک از ماهیان در چه زمانی و چه مکانی رفت و آمد دارند.

ص: ۶۷۲

-
- ۱-۱). «عجیب» از ریشه «عجج» بر وزن «حجج» به معنای فریاد کشیدن و نعره زدن است و معمولا درباره حیوانات به کار می رود.
 - ۲-۲). «فلوات» جمع «فلات» به معنای زمین گسترده بی آب و علف است و گاه به مطلق دشتها و بیابانها گفته می شود.
 - ۳-۳). «نینان» جمع «نون» به معنای ماهی بزرگ است و گاه به «نهنگ» اطلاق می شود.
 - ۴-۴). «غامرات» از ریشه «غمر» بر وزن «عمد» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آبهای زیادی که تمام چهره زمین یا موجودات درون آن را می پوشاند، اطلاق شده است و دریای «غامر» همان دریای عمیق است.
 - ۵-۵). «عاصفات» جمع «عاصفه» از ریشه «عصف» بر وزن «حذف» به معنای کاه است و «عاصف» به تندبادی گفته می شود که بر گهای خشکیده و کاه مانند را به هر طرف پراکنده می کند و یا اشیا را همچون کاه از هم متلاشی می سازد.

نیز می‌داند امواجی که در صفحه اقیانوسها، هر شب و روز به حرکت درمی‌آیند و ما انسان‌ها جزء بسیار کوچکی از آن را می‌بینیم در چه زمانی و چه مکانی حرکت می‌کند و کی آرام می‌گیرد.

اگر بر همه اینها این نکته را بیفزاییم که علم خداوند درباره این امور، منحصر به امروز و دیروز نیست، بلکه در طول میلیونها سال که این حوادث شب و روز واقع شده (به استثنای گناه انسانها که زمان محدودتری دارد) خدا می‌داند که کدام یک از این پدیده‌ها در کجا و به چه صورت تحقق یافته است.

نیز اگر بر اینها بیفزاییم که تنها کره زمین نیست که مرکز حوادث گوناگون است، بلکه میلیاردها ستاره تنها در کهکشان ماست که مرکز حوادث گوناگون دائمی است به اضافه کهکشانهای دیگر که سر به میلیاردها می‌گذارد.

آری! مجموعه اینها در علم خدا جمع است و اینجاست که باور می‌کنیم آنچه را قرآن مجید در آیه ۲۷ سوره لقمان فرموده است: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد، خداوند عزیز و حکیم است».

عین واقعیت است و نه تنها این آیه اغراق نیست، بلکه نسبت به دایره گسترده خداوند چیز مهمی محسوب نمی‌شود.

در ادامه این سخن و بعد از بیان علم و دانایی مبدأ جهان آفرینش، درباره گواهی بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله سخن می‌گوید و با سه وصف مهم او را می‌ستاید و می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت وی است»؛ (و أشهد أنّ محمداً نجيب (۱) الله، و سفیر وحیه، و رسول رحمته).

ص: ۶۷۳

۱ - ۱). «نجیب» از نجابت گرفته شده و به معنای هر موجود باارزش و نفیس برگزیده است، هر چند در فارسی امروز به خصوص کسانی گفته می‌شود که در امور جنسی پاک و پاکدامن هستند.

آری! او انسانی والامقام و فوق العاده برجسته بود که خداوند او را برای مقام ختم نبوت برگزید و وحی خود را بر او نازل کرد و او را کانون رحمت خویش ساخت.

این رحمت در چهره های مختلف تجلی کرد؛ گاه از طریق بیان معارف والای دینی و گاه شرح قوانین حیاتبخش و گاه طلب رحمت از سوی خدا برای امت و سرانجام این رحمت در شکل شفاعت در قیامت ظاهر خواهد شد و امید داریم که ما هم مشمول رحمت واسعه او بشویم.

در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُنَّكَ إِلا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱) که مظهري از رحمت عامه توست نازل شد، به جبرئیل فرمود: آیا چیزی از این رحمت نصیب تو هم شده است عرض کرد: آری! من از پایان کار خود بیمناک بودم.

هنگامی که این آیه (درباره من) بر تو نازل شد: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» (۲) و خداوند مرا به این وسیله ستود من آرامش یافتم. (۳)

ص: ۶۷۴

۱-۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲-۲. تکویر، آیه ۲۰.

۳-۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۷ سوره انبیاء.

أما بعد، فإنني أوصيكم بتقوى الله الذي ابتداء خلقكم، وإليه يكون معادكم، وبه نجاح طلبتكم، وإليه منتهى رغبتكم، ونحوه قصد سييلكم، وإليه مرامي مفزعكم. فإن تقوى الله دواء داء قلوبكم، وبصر عمى أفئدتكم، وشفاء مرض أجسادكم، وصلاح فساد صدوركم، وظهر دنس أنفسكم، وجلياء عشا أبصاركم، وأمن فزع جأشكم، وضياء سواد ظلمتكم.

فاجعلوا طاعه الله شعارا دون دثاركم، ودخيلوا- دون شعاركم، ولطيفا بين أضلاعكم، وأميرا فوق أموركم، ومنهلا- لحين ورودكم، وشفيعا لدرك طلبتكم، وجنبه ليوم فزعكم، ومصايح لبطن قبوركم، وسكنا لطول وحشتكم، ونفسا لكرب مواطنكم. فإن طاعه الله حرز من متالف مكتنفه، ومخاوف متوقّعه، وأوار نيران موقده. فمن أخذ بالتقوى عزبت عنه الشدائد بعد دنوّها، واحلّولت له الأمور بعد مرارتها، وانفرجت عنه الأمواج بعد تراكمها، وأسهمت له الصّيعاب بعد إنصابتها، وهطلت عليه الكرامه بعد قحوطها، وتحذبت عليه الرّحمه بعد نفورها، وتفجرت عليه النّعم بعد نضوبها، وبلت عليه البركه بعد إرذاذها.

فأتقوا الله الذي نفعكم بموعظته، وعظكم برسالته، وامتّن عليكم بنعمته. فعبدوا أنفسكم لعبادته، وخرجوا إليه من حقّ طاعته.

آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست. تقوا پیشه کنید که تقوای الهی داروی بیماریهای دل‌های شماست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نایبایی چشم‌ها و سبب امتیت در برابر اضطراب‌ها و روشنایی تیرگیهای شماست. حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید؛ نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود سازید؛ نه جامه زیرین (و از آن بالاتر) آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آبگام (زندگی) و شفیع برای نیل به خواسته‌ها و سپری برای روز اضطراب و چراغ پرفروغی برای درون قبرها و مایه آرامشی در برابر وحشت‌های طولانی و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی، زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فرا گرفته و وحشت‌هایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود و حفظ از حرارت آتشیهای برافروخته (جهان دیگر) است. هر کس دست به دامن تقوا زند شاداند و سختیهای نزدیک، از وی دور می گردد، تلخیهای حوادث ناراحت کننده به شیرینی مبدل می شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان می گردد، و مجد، عظمت از دست رفته، همچون بارانهای پر پشت بر او فرومی بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او بازمی گردد. نعمتهایی که فرونشسته بود به جوشش درمی آید و برکنهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند. حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار سرچشمه این همه برکات است) تقوای الهی پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و با رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است، بنابراین خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید.

تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختیها

امام علیه السلام بعد از اشاره به علم بی پایان خداوند و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در بخش گذشته، که در واقع جنبه مقدمه داشت، در این بخش وارد ذی المقدمه می شود که در درجه اول توصیه به تقوای الهی است و آن را با اوصافی از پروردگار همراه می کند تا شعله عشق به تقوا را در دل ها برمی افروزد، می فرماید: «اما بعد من شما را به تقوای الهی توصیه می کنم، همان خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست»؛ (آیه بعد، فیائی أوصیکم بتقوی الله الذی ابتداء خلقکم، و إلیه یکون معادکم، و به نجاح طلبتکم، و إلیه منتهی رغبتکم، و نحوه قصد سیلکم، و إلیه مرا می مفرعکم (۱)).

قرآن مجید نیز می گوید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» و اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد. (۲) و نیز می فرماید:

«ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ» و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می خوانید. (۳)

سپس امام علیه السلام به دنبال توصیه به تقوا، به ذکر آثار تقوا در هشت جمله کوتاه و پرمعنا می پردازد و می فرماید: «تقوا پیشه کنید» تقوای الهی داروی بیماریهای دلهای شماسست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشمها و سبب امتیت در برابر اضطرابها و روشنایی

ص: ۶۷۷

۱-۱. «مفرع» از ریشه «فزع» به معنای ترس و وحشت گرفته شده و این واژه (مفرع) به معنای پناهگاه به کار می رود، زیرا انسان به هنگام ترس و وحشت به آنجا پناه می برد.

۲-۲. یونس، آیه ۱۰۷.

۳-۳. نحل، آیه ۵۳.

تیرگیهای شماسست؛ (فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قَلْبِكُمْ، و بَصْرَ عَمَى أَفْتَدِتْكُمْ، و شَفَاءَ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، و صِلَاحَ فِسَادِ صُدُورِكُمْ، و طَهْرَ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، و جَلَاءَ عِشَا (۱) أَبْصَارِكُمْ، و أَمْنَ فِرْعِ جَأْشِكُمْ (۲)، و ضِيَاءَ سَوَادِ ظَلَمَتِكُمْ) .

جمله اول اشاره به بیماریهای فکری و روحانی، همچون گمراهی و ضلالت است و جمله دوم اشاره به برطرف شدن موانع و حجابهای شناخت در پرتو تقواست.

جمله سوم اشاره به کم خوری و رعایت اعتدال در مصرف غذاها در سایه تقواست، زیرا می دانیم همان گونه که در روایت معروف نبوی «المعدة رأس كل داء و الحمية رأس كل دواء؛ معده خانه تمام بیماریها و کم خوردن سرآغاز تمام درمانهاست» (۳) آمده و پزشکان امروز عموماً آن را تأیید می کنند، قسمت مهمی از بیماریها بر اثر پرخوری است و سلامت و طول عمر از آن کسانی است که کمتر غذا می خورند. جمله چهارم و پنجم هر دو اشاره به پاکسازی درون از رذائل اخلاقی، همچون کبر و حسد و کینه و مانند آن است منتها جمله چهارم ناظر به آنجایی است که این صفات زشت آنچنان در جان آدمی رسوخ کرده که آن را به فساد کشانده است، در حالی که جمله پنجم اشاره به آلودگیهای سطحی و کم عمق تر است که با آب تقوا شستشو می شود. جمله ششم، اشاره به این است که تقوا بینش درونی انسان را تیزتر و چشم بصیرت را روشن می سازد و تفاوت آن با جمله «و بصر عمی أفئتد تکم» ظاهراً این است که در آن جمله سخن از نابینایی مطلق بود که تقوا آن را درمان می کند و در اینجا اشاره به کمی نور بصیرت است که در سایه تقوا افزونی می یابد.

ص: ۶۷۸

۱-۱). «عشا» از «عشو» بر وزن «نشر» به معنای ضعیف شدن چشم یا جستجو کردن با چشمان ضعیف است و «عشا» که اسم مصدر است به معنای ضعف دیده به کار می رود.

۲-۲). «جأش» به معنای اضطراب ناشی از اندوه یا ترس است و از آنجا که قلب انسان (روح انسان) مرکز این امور است گاهی به خود قلب نیز جأش گفته می شود و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است.

۳-۳). بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۱.

جمله هفتم، اشاره به اضطرابهایی است که انسان بر اثر آلودگی به گناه پیدا می کند؛ ترس از عذابهای الهی در دنیا و آخرت و ناراحتی وجدان که در طبیعت گناه وجود دارد.

تقوا همه اینها را برطرف می سازد.

قرآن مجید می گوید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت و اضطراب آن روز در امانند. (۱)

آخرین جمله، اشاره به تأثیر تقوا در برطرف ساختن ظلمت جهالتها و بی عدالتیهاست. به این ترتیب تقوا، همه خیر و سعادت‌های دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می آورد.

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر تقوا و آثار مهم آن در زندگی معنوی و مادی انسانها، اطاعت پروردگار را که از آثار پربرار تقواست مطرح می کند و در ده جمله کوتاه و پرمعنا موضع طاعت خدا را در زندگی افراد باایمان روشن می سازد و می فرماید: «حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید؛ نه روئین، بلکه آن را درون وجود خود بسازید؛ نه جامه زیرین بلکه آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آبگناه (زندگی) و شفיעی برای نیل به خواسته ها، و سپری برای روز اضطراب، و چراغ پرفروغی برای درون قبرها، و مایه آرامشی در برابر وحشت های طولانی، و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی؛ (فاجعلوا طاعة الله شعارا دون دنثارکم، و دخیلا دون شعارکم، و لطیفا بین أضلاعکم، و أمیرا فوق أمورکم، و منهلا (۲) لحنین و رودکم (۳)، و شفیعاً لدرک (۴) طلبتکم، و جنّه لیوم فزعکم، و مصابیح

ص: ۶۷۹

۱-۱. نمل، آیه ۸۹.

۲-۲. «منهل» به معنای محلی است که از آنجا در کنار آب قرار می گیرند و در فارسی به آن آبشخور گفته می شود و از ریشه «نهل» بر وزن «محل» به معنای ابتدای نوشیدن آب است.

۳-۳. «ورود» در اصل به معنای رفتن در کنار آب است. سپس معنای وسیعی پیدا کرده و به داخل شدن-در هر چیزی اطلاق می شود.

۴-۴. «درک» بر وزن «نمک» به معنای رسیدن و دریافتن است و تدارک به جبران کردن چیزی اطلاق می شود.

لبطون قبورکم، و سکننا لطول و حشتکم، و نفسا لکرب موطنکم).

امام علیه السّلام در سه جمله نخست، جایگاه اطاعت خدا را در وجود انسان مشخص می کند؛ ابتدا آن را به صورت لباس زیرین، نه لباس رویین که تنها جنبه خودنمایی و ظاهرسازی و ریاکاری داشته باشد، معرفی می کند آن گاه از آن فراتر رفته و آن را به درون جسم می کشاند که از لباس زیرین هم پایین تر است و باز از آن فراتر می رود و جایگاه آن را قلب انسان معرفی می کند.

توجه داشته باشید که «بین اضلاع» مفهوم دقیقش «میان دنده ها» است و از آنجا که قلب در درون سینه قرار دارد و دنده ها از هر طرف آن را احاطه کرده، اشاره لطیفی به قلب است.

البته باید توجه داشت که قلب، مرکز ادراکات نیست؛ ولی رابطه نزدیکی با مغز و روح انسان دارد و هرپدیده ای که در روح ظاهر می شود، نخستین اثرش در قلب نمایان می گردد.

جمله «أمیرا فوق أمورکم» اشاره به این است که حاکمیت فرمان خدا باید در تمام مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی جاری باشد.

جمله های «و منهلا لحنین و ورودکم...» اشاره به آثار مثبت و برکات فراوان اطاعت خدا در زندگی مادی و معنوی انسانهاست روح را سیراب می کند و انسان ها را به اهداف والای خود می رساند، در مقابل مشکلات از او دفاع می کند و در عالم برزخ و قبر و روز قیامت مایه آرامش است. سپس حضرت در ادامه به ذکر علت لزوم اطاعت پروردگار پرداخته، می فرماید: «زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فرا گرفته و وحشت هایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود، و (نیز) حفظ از

حرارت آتش های برافروخته (جهان دیگر) است؛ (فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حَرْزٌ مِنْ مَتَالِفِ مَكْتَنَفِهِ، وَ مَخَافٌ مَتَوَقَّعُهُ، وَ أَوَارٌ (۱) نِيرَانِ مَوْقَدِهِ).

در واقع جمله اوّل و دوم اشاره به برکات اطاعت خداوند در دنیا و جمله سوم اشاره به آثار آن در آخرت است؛ در دنیا انسان را از خطرات موجود و خطرات آینده حفظ می کند و در آخرت از آتش سوزان دوزخ.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این خطرات را اشاره به مفسد اخلاقی و درونی دانسته اند که هلاکتهای ناشی از آن همان دور ماندن از هدایت های الهی است در حالی که این خطرات می تواند شامل خطرات مادی هم بشود، زیرا اطاعت الهی، جامعه بشری را در امتیّت فرومی برد، برکات آسمان و زمین را شامل حال آنها می کند و مرگ و میرها را تقلیل می دهد، همان گونه که در آیات سوره نوح به آن اشاره شده است: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَاراً» (۲)

آن گاه بار دیگر امام به مسئله تقوا و پرهیزگاری و آثار آن بازمی گردد، زیرا طاعت پروردگار و تقوا لازم و ملزوم یکدیگرند؛ تقوای درونی سبب طاعت می شود، همان گونه که طاعت عامل پرورش تقوا در درون می گردد. امام علیه السلام در اینجا به هشت قسمت از آثار تقوا، ضمن جمله هایی کوتاه و پرمعنا اشاره می کند و می فرماید: «هرکس دست به دامن تقوا زند شدائد و سختیها پس از نزدیکی، از وی دور می گردد، تلخیهای حوادث ناراحت کننده به شیرینی مبدّل می شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی درپی و خسته کننده، آسان می گردد و مجد و عظمت از دست رفته، همچون بارانهای پر پشت بر او فرو می بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او بازمی گردد. نعمتهایی که فرونشسته بود به

ص: ۶۸۱

۱-۱. «أوار» بر وزن «غبار» به معنای حرارت آتش و آفتاب است و گاهی به تشنگی حاصل از آن نیز اطلاق می شود.

۲-۲. نوح، آیات ۱۰-۱۲.

جوشش درمی آید و برکتهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند؛ (فمن أخذ بالتقوی عزبت (۱) عنه الشدائد بعد دنوها، و احلوت (۲) له الأمور بعد مرارتها، و انفرجت عنه الأمواج بعد تراکمها، و أسهلت له الصّعب بعد إنصابتها (۳)، و هطلت (۴) علیه الکرامه بعد قحوطها (۵)، و تحدّبت (۶) علیه الرّحمه بعد نفورها، و تفجّرت علیه النّعم بعد نضوبها (۷)، و وبلت (۸) علیه البرکه بعد إرذاذها (۹) .

از مجموعه این آثار هشت گانه ای که امام برای تقوا بیان فرمود، به خوبی ارزش تقوا در صحنه زندگی مادی و معنوی بشر آشکار می شود. آری! در سایه تقوا بلاها برطرف می گردد و فیض رحمت الهی بر پرهیزگاران و جوامع پرهیزگار می بارد، فساد و تباهی رخت برمی بندد، آرامش و امنیت و نعمت و برکت، شامل حال آنها می شود. قرآن مجید

ص: ۶۸۲

۱ - ۱). «عزبت» از ریشه «عزوب» بر وزن «غروب» در اصل به معنای دور شدن از خانواده برای یافتن مرتع جهت چهارپایان است. سپس به هرنوع دور شدن و پنهان گشتن اطلاق شده است. به مردان و زنانی که از همسران خود دور مانده، یا اصلاً همسری انتخاب نکرده اند «عزب» بر وزن «عرب» گفته می شود.

۲ - ۲). «احلوت» در اصل از «حلو» بر وزن «حکم» به معنای شیرینی است و «احلوت» که از باب مزید فیه است، معنای کثرت و فزونی را پیدا کرده است، بنابراین «احلول» یعنی بسیار شیرین شد؛ مانند «اعشوشب» که به معنای پر گیاه شدن است.

۳ - ۳). «انصاب» مصدر باب افعال به معنای خسته کردن است و از ریشه «نصب» بر وزن «نصب» به معنای خسته شدن گرفته شده است.

۴ - ۴). «هطل» یعنی ریزش پی در پی باران.

۵ - ۵). «قحوط» به معنای قحطی است.

۶ - ۶). «تحدّبت» از ریشه «حدب» بر وزن «ادب» در اصل به معنای بلندیهایی است که میان پستیها قرار گیرد و به برآمدگی پشت انسان نیز «حدب» گفته می شود و هنگامی که چیزی احاطه بر چیز دیگر کند این واژه در آنجا نیز به کار می رود و در خطبه بالا به همین معناست.

۷ - ۷). «نضوب» در اصل به معنای فروکش کردن آب در زمین است. سپس به از بین رفتن هر چیزی اطلاق شده است.

۸ - ۸). «وبلت» از ریشه «وبل» بر وزن «جبل» به معنای باران شدید و دانه درشت گرفته شده است و در اینجا به معنای ریزش فراوان برکات الهی است.

۹ - ۹). «ارذاذ» به معنای باریدن خفیف باران است (نم نم باریدن).

می گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم». (۱) و نیز می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» آن کس که تقوا پیشه کند خداوند راه نجات از مشکلات را به روی او می گشاید و از آنجا که انتظار آن ندارد، به او روزی می دهد». (۲)

رابطه تقوا با این امور تنها رابطه ای معنوی نیست. از نظر تحلیل های عقلی نیز همین گونه است.

جوامعی را می شناسیم که بر اثر رعایت تقوا و اعتماد به یکدیگر توانستند با همکاری یکدیگر مشکلات عظیم را حل کنند و اختلافات و منازعات و پرونده های جزایی و کیفری در آنها به حداقل رسیده است.

جالب است که در ماه مبارک رمضان که روزه داران به مقتضای «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۳) از تقوای بیشتری برخوردار می شوند، آمار جرائم و جنایات به شدت کاهش می یابد و به هنگامی که مردم به سفرهای معنوی، همچون زیارت خانه خدا می روند مشکلات اجتماعی ناشی از مشکلات اخلاقی به سرعت فروکش می کنند، زیرا تقوا عامل بازدارنده ای در برابر تمام این مشکلات است.

در یک جامعه با تقوا بدهکاران به دنبال طلبکاران می گردند و اغنیا به سراغ نیازمندان می روند؛ افرادی که سنگینی حقوق دیگران را بر دوش خود احساس می کنند راه نجات از آن را جستجو می کنند و به این ترتیب رابطه تقوا و فرونشستن مشکلات و فزونی برکات هم تفسیر معنوی دارد و هم تفسیر مادی.

ص: ۶۸۳

۱-۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲-۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

۳-۳. بقره، آیه ۱۸۳.

سپس امام علیه السلام در پایان این بخش از خطبه بار دیگر به مسئله تقوا بازمی‌گردد و بر آن چیزی که این بخش با آن آغاز شده بود بار دیگر تأکید می‌ورزد و می‌فرماید: «حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار این همه برکات بی‌مانند و گسترده دارد) تقوای خداوند پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و به وسیله رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَ وَعَظَكُمْ، بِرِسَالَتِهِ، وَ اَمْتَنَ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ).

این اوصاف سه گانه ای را که امام برای خداوند ذکر کرده، همگی انگیزه‌هایی است برای پیمودن طریق تقوا، زیرا شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی می‌شود، مواعظ الهی آن هم مواعظی که از طریق رسالت انبیا مخصوصاً پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به صورت گسترده در اختیار تمام اهل ایمان گذارده، و انواع نعمتهای مادی و معنوی دیگر که به انسانها بخشیده و در سایه آن می‌توان به اوج قلّه عبودیت و تقوا و کمال معنوی و مادی رسید، سبب می‌شود که حسّ شکرگزاری در برابر بخشنده این نعمتها در انسان تحریک گردد و او را به سوی تقوا و اطاعت پروردگار ببرد.

در آخرین جمله می‌فرماید: «اکنون که چنین است خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید»؛ (فَعْبُدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَ اُخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ).

«عَبِدُوا» گرچه از ریشه عبادت اخذ شده؛ ولی در این گونه موارد به معنای مهیا ساختن و تسلیم نمودن است و همان گونه که گفته می‌شود «عبد الطريق» یعنی جاده را آماده ساخت.

روشن است که آماده ساختن خویشتن برای بندگی خدا مقدمه‌ای است برای ادای حق اطاعت و این آمادگی از طریق ایمان و معارف الهی و خودسازی و تهذیب نفس و آگاهی بر اسرار عبادات میسر خواهد شد.

اشاره

ثم إن هذا الإسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه، و اصطنعه على عينه، و أصفاه خيره خلقه، و أقام دعائمه على محبته. أذل الأديان بعزته، و وضع الملل برفعه، و أهان أعداءه بكرامته، و خذل محاديه بنصره، و هدم أركان الضلاله بركنه. و سقى من عطش من حياضه، و أتاق الحياض بمواتحه. ثم جعله لا انفصام لعروته، و لا فك لحلقته، و لا انهدام لأساسه، و لا زوال لدعائمه، و لا انقلاع لشجرته، و لا انقطاع لمدته، و لا عفاء لشرائعه، و لا جد لفروعه، و لا ضنك لطرقة، و لا وعوثة لسهولته، و لا سواد لوضحه، و لا عوج لانتصابه، و لا عصل في عوده، و لا وعث لفتجه، و لا انطفاء لمصايحه، و لا مراره لحلاوته. فهو دعائم أساخ في الحق أسناخها، و ثبت لها أساسها، و ينابيع غزرت عيونها، و مصايح شبت نيرانها؛ و منار اقتدى بها سفارها، و أعلام قصد بها فجاجها، و مناهل روى بها وزادها. جعل الله فيه منتهى رضوانه، و ذروه دعائمه، و سنام طاعته؛ فهو عند الله وثيق الأركان، رفيع البنیان، منير البرهان، مضىء النيران، عزيز السلطان، مشرف المنار، معوذ المثار. فشرفوه و اتبعوه، و أدوا إليه حقّه، و وضعوه مواضعه .

ترجمه

(آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیت داده است) بهترین خلق خود

(محمّد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزیده و پایه های آن را بر محبت خویش بنا نهاده، ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن ارکان ضلالت را درهم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد و آبگاهش را پر آب نمود. سپس اسلام را چنان قرار داد که هرگز دستگیره اش شکسته نشود و حلقه هایش از هم بازنگردد. اساسش ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرونریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه هایش قطع نگردد، راههایش خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهایش هرگز خاموش نشود و شیرینی اش هیچ گاه تلخی ندارد، اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده است. چشمه سارهایش پر آب و چراغهایش پرفروغ است. نشانه های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می شود و پرچم هایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاہ هایی که واردان بر آن سیراب می شوند. خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است، لذا اسلام نزد خدا دارای پایه های محکم، بنای رفیع، دلیل روشن، شعله ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه هایی آشکار است و ستیز و مبارزه با آن امکان پذیر نیست، بنابراین آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهید.

شرح و تفسیر: ارزش والای اسلام

ارزش والای اسلام

امام علیه السلام در این قسمت از خطبه، به بیان اهمیت اسلام و عظمت این آیین مقدس

ص: ۶۸۶

می پردازد و در واقع با این بخش آنچه را که درباره اطاعت و تقوا در بخش گذشته آمده بود، تکمیل می کند، زیرا اطاعت و تقوا به پیروی آیین اسلام حاصل می شود. در قسمت نخست این بخش، یازده صفت از اوصاف عظمت اسلام را بیان کرده، می فرماید: «سپس (آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیت داده است). بهترین خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه های آن را بر محبت خویش قرار داد؛ (ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ (۱) عَلِيَّ عَيْنَهُ، وَ أَصْفَاهُ خَيْرَهُ خَلْقَهُ، وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلِيَّ مَحَبَّتَهُ).

در این پنج وصف نخستین، در حقیقت ارکان اصلی این دین مقدس تبیین شده که تشریح آن به دست خداست و با نهایت دقت صورت گرفته، و ابلاغ کننده آن بهترین خلق خدا پیامبر اسلام است و پایه های اصلی آن براساس محبت خدا قرار گرفته است.

جمله (اصطفاه لنفسه) اشاره به این است که راه رسیدن به قرب خداوند، تنهایی آیین اسلام است: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» هر کس غیر دین اسلام را بپذیرد از او پذیرفته نیست». (۲) جمله «و اصطنعه علی عینه» در مورد اموری گفته می شود که شخص به هنگام انجام گرفتن آن حاضر و ناظر باشد و به عبارت دیگر در برابر چشمان او انجام گیرد. و در مورد خداوند، کنایه از نهایت عنایت و مراقبت الهی نسبت به آن است. قرآن مجید درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَلِتُصْنَعَ عَلِيَّ عَيْنِي» تو باید در حضور من و تحت مراقبت من پرورش یابی». (۳)

جمله «أقام دعائمہ علی محبتہ» (با توجه به اینکه ضمیر محبتہ به خدا بازمی گردد

ص: ۶۸۷

۱- ۱). «اصطنع» از ریشه «اصطناع» از باب افتعال است که به معنای ساخته و پرداخته کردن و برگزیدن و پرورش دادن چیزی است.

۲- ۲). آل عمران، آیه ۸۵.

۳- ۳). طه آیه، ۳۹.

اشاره به این است که اساس اسلام را محبت تشکیل می دهد و این یکی از افتخارات ماست که آیینمان بر پایه محبت است و لذا در روایت آمده است: «هل الدین إلا الحب إن الله عز و جلّ يقول «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ خداوند عز و جل می گوید: بگو (ای پیامبر صلی الله علیه و اله) اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد». (۱)

به این ترتیب پایه دین محبت بندگان نسبت به خدا از یک سو و محبت خدا به بندگان از سوی دیگر است.

در ادامه این سخن شش وصف دیگر را بیان کرده، می گوید: «خداوند ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت بخشیدن به اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد، و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن، ارکان ضلالت را درهم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد، و آبگاهش را پرآب نمود»؛ (أذلّ الأديان بعزّته، و وضع الملل برفعه، و أهان أعداءه بكرامته، و خذل محاديه (۲) بنصره، و هدم أركان الضلالة برکنه. و سقى من عطش من حياضه، و أتاق (۳) الحياض بمواتحه (۴)).

جمله های «أذلّ الأديان بعزّته، و وضع الملل برفعه...» با توجه به اینکه ضمیر در آنها به اسلام برمی گردد) اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «هُوَ»

ص: ۶۸۸

۱- ۱). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۳۷، حدیث ۵. ضمنا آیه ای که آمده، آیه ۳۱ سوره آل عمران است.

۲- ۲). «محادی» از «محاده» از معنای دشمنی کردن و ستیزه نمودن، گرفته شده و ریشه اصلی آن «حدّ» است که به معنای طرف و نهایت چیزی است و چون دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد. «محاده» به معنای دشمنی کردن آمده است (توجه داشته باشید «محادی» در اصل «محادین» اسم فاعل صیغه جمع بوده که نون آن به هنگام اضافه، افتاده است).

۳- ۳). «أتاق» از ریشه «تأق» به معنای پر شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای پر کردن است.

۴- ۴). «مواتح» جمع «ماتح» به معنای کسی است که آب از چاه برمی کشد.

«الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند». (۱)

در آیه قبل از آن می خوانیم: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند». (۲)

پیروزی اسلام بر ادیان دیگر در دو جبهه بود؛ یکی جبهه ظاهری از نظر سیاسی و نظامی و دیگر جبهه باطنی از نظر منطقی و استدلال و برهان، زیرا قرآن مجید قوی ترین دلایل را برای اثبات معارف دینی اقامه کرده که هر فرد منصفی را وادار به پذیرش می کند و همان گونه که مولا- در جمله های بالا فرمود، تشنگان را از چشمه های جوشان خود سیراب و آنگاه های علم و معرفت را با دلایل خویش پر می سازد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان امتیازات مهم دیگری از امتیازات اسلام می پردازد و نخست جاودانگی این آیین مقدس را بیان می دارد و با هشت جمله پر معنا این جاودانگی را به زیباترین و جهی ترسیم می کند و می فرماید: «خداوند اسلام را چنان قرار داده که هرگز دستگیره اش شکسته نشود و حلقه هایش از هم بازنگردد، اساسش ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه هایش قطع نگردد»؛ (ثم جعله لا- انفصام لعروته، و لا- فكك لحلقته، و لا- انهدام لأساسه، و لا زوال لدعائمه، و لا انقلاع لشجرته، و لا انقطاع لمدته، و لا عفاء (۳) لشرائعه، و لا جد لفروعه) .

ص: ۶۸۹

۱-۱. صف، آیه ۹.

۲-۲. صف، آیه ۸.

۳-۳. «عفاء» به معنای کهنه و مندرس شدن و در اصل از عفو به معنای صرف نظر کردن است و چون صرف نظر کردن از چیزی سبب پوسیدگی و اندراس می شود این واژه در معنای بالا به کار رفته است.

این همان چیزی است که قرآن مجید درباره پیامبر فرموده: «ما كان مُحَمَّدٌ أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است...» (۱).

اصول و ارکان اسلام چنان از سوی خداوند تنظیم شده که با گذشت زمان متزلزل نمی شود و نیازهای هر زمان و هر مکان در احکام ثابت و متغیرش (با تغییر موضوعات) پیش بینی شده و همین جامعیت آن را جاودانه ساخته است.

سپس امام بعد از جاودانگی اسلام به بیان اوصاف دیگری از قبیل سهل و آسان بودن و صاف و مستقیم و روشن بودن قوانین اسلام می پردازد و در ضمن هشت جمله می فرماید: «راههایش خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کزی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهایش هرگز خاموش نشود و شیرینی اش هیچ گاه تلخی ندارد»؛ (و لا ضنک (۲) لطرقة، و لا وعوثة (۳) لسهولته، و لا سواد لوضحه (۴)، و لا عوج لانتصابه (۵)، و لا عصل (۶) فی عوده، و لا وعث لفجّه (۷)، و لا انطفاء لمصابیحه، و لا مراره لحلاوته).

جمله اول (و لا ضنک لطرقة) اشاره به همان چیزی است که در روایت نبوی آمده است: «بعثت بالحنفیة السیهله السیهله؛ من به شریعت سهل و آسان مبعوث شده ام». (۸)

ص: ۶۹۰

۱-۱. احزاب، آیه ۴۰.

۲-۲. «ضنک» به معنای ضیق و سختی است و این واژه همیشه به صورت مفرد به کار می رود.

۳-۳. «وعوثة» به معنای مشقت و سختی است.

۴-۴. «وضح» از ریشه «وضوح» به معنای ظهور و آشکار شدن است.

۵-۵. «انتصاب» از ریشه «نصب» یعنی برخاستن و ایستادن.

۶-۶. «عصل» به معنای اعوجاج و خمیدگی است.

۷-۷. «فج» در اصل به معنای درّه؛ یعنی فاصله میان دو کوه است. سپس به جاده های وسیع اطلاق شده است.

۸-۸. این حدیث و مضمون آن در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است از جمله در المحصول-

شریعتی که پیمودن آن برای سالکان الی الله سختی ندارد و قوانینش سهل و آسان است.

از آنجا که گاهی افراط در سهولت سبب سستی می گردد، در جمله بعد (و لا وعوثة لسهولته) می فرماید: این آسانی و سهله و سمحه بودن شریعت، هرگز به افراط نمی گراید، بلکه در سرحد اعتدال است. در جمله سوم اشاره به این حقیقت دارد که روشنایی جاده اسلام همیشگی است و چنان نیست که گاهی تاریکی بر آن غلبه یابد.

فرق میان جمله چهارم و پنجم که هر دو اشاره به صاف و مستقیم بودن آیین اسلام و عدم کژی در آن است، ممکن است از این نظر باشد که در جمله چهارم به صاف بودن مسیر اشاره می کند و در جمله پنجم به صاف بودن ستون های این بنای پرشکوه نظر دارد.

در جمله ششم (و لا- وعث لفتحیه) اشاره به این دارد که سطح این جاده محکم است و پیمودن آن برای رهروان آسان، نه همچون جاده های پر خاک و شن که پای در آن فرو می رود و پیمودنش بر رهروان مشکل است.

جمعی از شارحان نهج البلاغه جمله هفتم (و لا انطفاء لمصابیحه) را اشاره به وجود علما در هر عصر و زمان دانسته اند که به لطف پروردگار، این چراغ های روشن در هر زمانی بوده و هستند و راه ها را به همگان نشان می دهند. بعضی نیز آن را اشاره به امامان معصوم دانسته اند که زمین از وجود آنان خالی نمی شود. نیز ممکن است مفهوم عامی داشته باشد که شامل دلایل روشن و نشانه های حقانیت و آثار عظمت در هر عصر و زمان می شود.

آخرین جمله (و لا مراره لحلاوته) اشاره به این است که بسیاری از شیرینیهای دنیا است که تلخیهای فراوانی به آن آمیخته و یا در پایان آن است، همچون مال و ثروت و مقام و بهره گیری از لذات که غالباً توأم با ناراحتی ها و نگرانی هاست؛ ولی شیرینی اسلام

هیچ گاه آمیخته با تلخی نخواهد بود.

آن گاه امام در ادامه سخن بعد از بیان جاودانگی اسلام و سهولت احکام، اشاره به قوت و قدرت و اقتدار اسلام کرده و ضمن هفت جمله، حق مطلب را ادا نموده، می فرماید:

«بنابراین اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده و چشمه سارهایش پر آب و چراغهایش پرفروغ است.

نشانه های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می شود و پرچمهایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاہ هایی که واردان بر آن سیراب می شوند؛ (فهو دعائم أساخ (۱) فی الحق أسناخها (۲)، و ثبت لها أساسها (۳)، و ینایع غزرت (۴) عیونها، و مصابیح سبت نیرانها؛ و منار اقتدی بها سفارها (۵)، و أعلام قصد بها فجاجها، و مناہل روی بها وزادها).

به این ترتیب اسلام به کاخ عظیمی تشبیه شده که دارای شالوده های محکم و ستون های قوی است و در کنار آن باغستان و چشمه های پرآبی قرار دارد و برای رسیدن به آن در مسیر راه چراغهایی در شب تاریک و نشانه هایی در روز قرار داده شده، به گونه ای که پویندگان این راه نه در شبها گمراه می شوند و نه در روزها، و در مسیر راه آبگاہ هایی است که مسافران تشنه را سیراب می کند.

این ستونها و پایه ها می تواند اشاره به همان چیزی باشد که در حدیث «بنی الإسلام علی خمس؛ علی الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه و لم یناد بشیء کما نودی بالولایه؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و

ص: ۶۹۲

۱ - ۱). «أساخ» از ریشه «سوخ» بر وزن «صوت» به معنای فرورفتن در چیزی است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای فروردن می آید.

۲ - ۲). «أسناخ» جمع «سنخ» بر وزن «صبر» به معنای اصل و پایه هر چیزی است.

۳ - ۳). «أساس» جمع «اساس» به معنای شالوده و ریشه ساختمان است.

۴ - ۴). «غزرت» از ریشه «غزرت» به معنای کثرت و فراوانی گرفته شده است.

۵ - ۵). «سفار» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

حاکمیت امامان، و به چیزی همچون ولایت، دعوت نشده است (زیرا پایه همه واجبات است). (۱)

اما چشمه هایی که در سومین جمله به آن اشاره شده، می تواند ناظر به آیات قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السّلام باشد. چراغ ها و نشانه های راه، اشاره به معجزات و کراماتی است که از آن بزرگواران صادر شده و آبگاہ های سیراب کننده، اشاره به علوم معصومین است که همه را سیراب می کند.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن به سه ویژگی دیگر از ویژگی های اسلام اشاره کرده، می فرماید: «خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است»؛ (جعل الله فيه منتهی رضوانه، و ذروه دعائمه، و سنام طاعته).

جمله اول در واقع اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده که می فرماید:

«وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۲)

جمله دوم می تواند اشاره به آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» هر کس جز اسلام را دین خود قرار دهد از او پذیرفته نیست» (۳) باشد.

و جمله سوم مطابق بعضی از روایات اشاره به جهاد است. در حدیثی از امام باقر علیه السّلام می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «ألا- اخبرك بأصل الإسلام و فرعه و ذوره سنامه؛ آیا تو را از اصل و فرع اسلام و قلّه رفیع آن باخبر نسازم». راوی عرض می کند: آری! فدایت شوم، فرمود: «أما أصله الصّلاه و فرعه الزّكاه و ذروه سنامه الجهاد؛ اصلش نماز و فرعش زکات و قلّه رفیع آن جهاد است». (۴)

سرانجام امام علیه السّلام در پایان این بخش به هفت وصف دیگر از اوصاف اسلام در عباراتی

ص: ۶۹۳

۱- ۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۸، باب دعائم الاسلام، حدیث ۱.

۲- ۲. مائده، آیه ۳.

۳- ۳. آل عمران، آیه ۸۵.

۴- ۴. منهاج البراعه، جلد ۱۲، صفحه ۲۹۴.

کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، می فرماید: «بنابر آنچه گفته شد، اسلام نزد خدا دارای پایه های محکم، بنای رفیع، دلیلی روشن، شعله ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه هایی آشکار است، و ستیز و مبارزه با آن امکان پذیر نیست»؛ (فهو عند الله وثيق الأركان، رفيع البنيان، منير البرهان، مضيء النيران، عزيز السلطان، مشرف المنار، معوذ (1) المثار).

جمله اول (فهو عند الله...) اشاره به این است که اسلام بر پایه های محکمی از دلایل عقلی و منطقی و معجزات روشن پیامبر اکرم قرار دارد.

و جمله «رفیع البنیان» اشاره به گستردگی و عظمت برنامه های اسلام است که شامل همه اصول و فروع زندگی مادی و معنوی انسانها می شود.

جمله سوم «منیر البرهان» اشاره به دلایل روشنی است که می توان بر حقانیت اسلام اقامه کرد.

جمله چهارم «مضیء النیران» ناظر به علوم و دانشهای روشنی بخشی است که از اسلام سرچشمه می گیرد. همان گونه که تاریخ می گوید: اسلام در قرون تاریک وسطی، چنان حرکتی در پیشرفت تمام رشته های علوم انسانی و تجربی ایجاد کرد که فرآورده های علمی مسلمانان به همه جهان آن روز صادر شد و به گفته بعضی از دانشمندان غرب به منزله ماهتابی بود که فضای ظلمانی شبهای قرون وسطای اروپا را روشن ساخت.

جمله پنجم «عزیز السیطان» می تواند اشاره به شکست ناپذیری حاکمیت اسلام باشد یا اشاره به شکست ناپذیری دلایل و براهین متقن و قوی آن.

جمله ششم «مشرف المنار» - با توجه به اینکه «منار» ستونهای بلندی بود که بر فراز آن چراغ روشن می کردند تا مسافران در بیابانها راه مقصد را گم نکنند و هر قدر این منار

ص: ۶۹۴

بلندتر بود و اشراف بیشتری داشت دور افتادگان را بهتر هدایت می کرد- اشاره به این است که هدایت‌های قرآن و اسلام آن قدر قوی است که دورافتادگان را از همه جا به سوی خود دعوت می کند.

هفتمین جمله «معوذ المثار» - با توجه به اینکه «مثار» مصدر میمی است و به معنای حرکت دادن و برانگیختن و بیرون راندن است- اشاره به این است که هیچ کس قدرت ستیز با اسلام راستین را ندارد.

به دنبال این اوصاف، چهار دستور که در واقع لازمه اوصاف سابق است، صادر می فرماید و می گوید: «اکنون که چنین است آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهید؛ (فشرّفوه و اتّبعوه، و ادّوا إلیه حقّه، و ضعه مواضعه).

بدیهی است چیزی که دارای این اوصاف باعظمت باشد هرعقلی باید آن را گرامی بدارد و آیینی که این گونه دلایل قوی و روشن دارد، باید از آن پیروی شود و حقش را ادا کنند و ادای حق آن، گوش بر امر و چشم بر فرمان آن دوختن است و آن را در جایگاه خویش قرار دادن این است که آن را سرمشق زندگی در همه امور قرار داده و کمترین تحریف، در آن روا مدارند.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعَ، وَاقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاعَ، وَأَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ، وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ، وَخَشِنَ مِنْهَا مَهَادُ، وَأُزِفَ مِنْهَا قِيَادُ، فَبِي انْقِطَاعِ مِنْ مَدَّتِهَا، وَاقْتِرَابِ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَتَصَرُّمِ مِنْ أَهْلِهَا، وَانْفِصَامِ مِنْ حَلَقَتِهَا، وَانْتِشَارِ مِنْ سَبَبِهَا، وَعَفَاءِ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكْشُفِ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَقَصْرِ مِنْ طَوْلِهَا. جَعَلَهُ اللَّهُ بِلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَرَفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ .

ترجمه

خداوند سبحان محمد عليه السلام را زمانی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایانش نزدیک گشته، نشانه های آخرت مشرف شده بود؛ روشنایی نشاط انگیزش به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود، در زمانی که بسترش ناهموار و حیاتش رو به زوال می رفت، عمرش پایان می گرفت و عوامل زوالش نزدیک شده بود.

اهلش در حال نابودی، حلقه هایش درهم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرچمهایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود. در چنین شرایطی خداوند پیامبر را ابلاغ کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش، و همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش.

امام علیه السّلام در فصل سابق بحث غزایی درباره عظمت اسلام و ویژگیهای مهم آن، ضمن تعبیرات عمیق و گویایی بیان فرمود. به دنبال آن در این فصل درباره آورنده این دین؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و مخصوصاً شرایط بسیار سختی که در آن شرایط، پیامبر صلی الله علیه و اله قیام کرد، سخن می گوید. در فصل آینده اهمیت قرآن مجید را که مهم ترین معجزه پیامبر اکرم و قانون اساسی اسلام است، مطرح می کند.

در این فصل-همان گونه که گفته شد-بیش از همه چیز روی شرایط سخت عصر جاهلیت و زمان قیام پیامبر اکرم انگشت می نهد و ضمن چهارده جمله کوتاه، ویژگیهای آن زمان را برمی شمرد و می فرماید: «خداوند سبحان محمد علیه السّلام را هنگامی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایانش نزدیک شده، و نشانه های آخرت مشرف شده بود، روشنایی نشاط انگیز آن به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود»؛ (ثم إنّ الله سبحانه بعث محمداً-صلى الله عليه و آله و سلم-بالحقّ حين دنا من الدّنيا الانقطاع، و اقبل من الآخره الاطّلاع (۱)، و اظلمت بهجتها بعد إشراق، و قامت بأهلها على ساق (۲)).

در ادامه می افزاید: «در زمانی که بسترش ناهموار و حیاتش رو به زوال می رفت، عمرش پایان می گرفت و علامات زوالش نزدیک شده بود»؛ (و خشن منها مهّاد (۳)، و أرف (۴) منها قياد (۵)، في انقطاع من مدّتها، و اقتراب من أشراتها (۶)).

ص: ۶۹۸

۱- ۱). «اطّلاع» از ریشه «طلوع» به معنای ظاهر شدن گرفته شده و به معنای سر کشیدن و آگاهی گرفتن و مشرف بر چیزی شدن.
۲- ۲). «ساق» در اصل به معنای ساق پاست و چون برای انجام کارهای مشکل و پیچیده، انسان ناچار است بر ساق پا بایستد، این واژه کنایه از شدت و مشقت است.

۳- ۳). «مهّاد» در اصل به معنای بستر است. (مانند مهد) سپس به زمین های صاف و گسترده، اطلاق شده است.

۴- ۴). «أرف» از ریشه «ازوف» بر وزن «وقوف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

۵- ۵). «قياد» از «قید» به معنای در بند کشیدن گرفته شده و «قياد» طنابی است که آن را در گردن حیوان و مانند آن می افکنند و به پیش می کشند. جمله «ازف منها قيادا» به این معناست که گویی طنابی به گردن دنیا افکنده اند و آن را به سوی پایانش می کشانند.

۶- ۶). «اشرط» جمع «شرط» بر وزن «شرف» به معنای علامت است.

سپس می افزاید: «اهلش در حال نابودی، حلقه هایش درهم شکسته، اسبایش از هم گسیخته، پرچمهایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود»؛ (و تصرّم (۱) من أهلها، و انفصام من حلقتها، و انتشار من سببها، و عفاء (۲) من أعلامها، و تکشف من عوراتها، و قصر من طولها).

این تعبیرات چهارده گانه، همه اشاره به این است که جهان رو به زوال می رود و ما در بخش آخرین آن قرار گرفته ایم. امکانات، نعمتها، مواهب و استعدادها در همه ابعاد رو به زوال است.

سپس می فرماید: «در چنین شرایطی، خداوند پیامبر را ابلاغ کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش؛ همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش»؛ (جعلہ اللہ بلاغا لرسالتہ، و کرامہ لأئمّته، و ربیعا لأهل زمانہ، و رفعہ لأعوانہ، و شرفا لأنصارہ).

آری! این پیامبر بزرگ در بخش پایانی جهان، بهار خرم و سرسبز آفرید و پیروان خود را به اوج افتخار و قلّه پیروزی رساند و همه را از برکات وجود خود برخوردار کرد و در آن شام تیره، خورشید درخشانی طالع ساخت.

ص: ۶۹۹

۱- ۷). «تصرّم» از ریشه «صرم» بر وزن «سرو» به معنای قطع و بریدن گرفته شده است و «تصرّم» به معنای پایان گرفتن به کار می رود.

۲- ۸). «عفاء» به معنای مصدری و اسم مصدری به کار می رود؛ یعنی زوال و اضمحلال، عفو و گذشت نیز از همین معنا گرفته شده است؛ زیرا بر اثر عفو گناهان گذشته مضمحل می شود.

با توجه به آنچه در بالا آمد قسمت اعظم عمر دنیا گذشته و آنچه باقی مانده، بخش کمتر آن است، از آیات مختلف قرآن نیز همین معنا به خوبی استفاده می شود. در آیه یک سوره انبیا می خوانیم: «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند».

در نخستین آیه سوره قمر آمده است: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت» و در آیه شش و هفت سوره معارج می خوانیم: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَرَأَاهُ قَرِيباً» آنها پایان جهان را دور می بینند و ما نزدیک می بینیم» و آیات دیگر.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر عمر دنیا چه اندازه است که بیشتر آن گذشته باشد؟ حدود ۱۴ قرن از بعثت رسول خدا می گذرد و ممکن است قرون زیاد دیگری نیز به همین منوال بگذرد، در حالی که ما اثری از زوال دنیا و آغاز قیامت احساس نمی کنیم.

مفسران نهج البلاغه در اینجا گفتگوی زیادی دارند؛ گویی در بن بست قرار گرفته و هر کدام راهی برای گشودن بن بست جستجو می کنند. و بعضی نیز بعد از گفت و گوهای زیاد، اعتراف به عجز کرده و سکوت را شایسته تر می شمردند.

جالب اینکه درباره مقدار عمر دنیا هر کس چیزی گفته است، بعضی ۵ هزار سال، بعضی ۷ هزار و بعضی ۱۲ هزار و بعضی بیشتر از آن شمرده اند و شگفت تر اینکه بعضی مقدار اضافی از ماهها و روزها را نیز در کنار سالها قید کرده اند، در حالی که به نظر می رسد هیچ کدام مدرک معتبری بر گفتار خود ندارند و سخن همه آنها بر حدس و گمان استوار است و به اصطلاح تیری است در تاریکی. بهتر آن است که ما بی آنکه در صدد تعیین عمر دنیا به سال و ماه و روز باشیم به سراغ پاسخ سؤال فوق برویم و ببینیم چگونه باقی مانده عمر دنیا در برابر گذشته آن مقدار کمی است؟

در اینجا پاسخهای متعددی ذکر شده که از همه بهتر پاسخ زیر است:

دانش امروزی و همچنین روایات اسلامی، تاریخی طولانی برای زندگی انسانها بر صفحه زمین قائل هستند که در مقایسه با آن، باقی مانده عمر انسان بر روی زمین، ممکن است کوتاه باشد.

در پاره ای از روایات، آمده است «آیا گمان می کنید که خداوند هیچ مخلوقی غیر از شما انسانها نیافرید، در حالی که قبل از شما هزاران نسل انسان بوده و شما در آخر آنها قرار دارید». (۱)

بنابراین آنچه در بخش بالا از این خطبه آمده است و همچنین اشاراتی که در آیات مختلف قرآن به این مسئله شده که باقی مانده عمر دنیا کوتاه است، مشکلی ایجاد نمی کند.

تفسیر دیگری که برای تعبیرات بالا ذکر شده این است که منظور از انقطاع و روی آوردن آخرت، پایان زندگی انسان ها یا اَمّت هاست، زیرا مدت عمر آدمی کوتاه است و چیزی نمی گذرد که مرگ او فرامی رسد.

اگر خوب در جمله های چهارده گانه بالا دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این تفسیر با همه آن جمله ها سازگار نیست.

نکته: آری او بهار بود!

آری او بهار بود!

امام علیه السّلام در پایان این بخش، اشاره به افتخار آفرینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره پیروانش فرموده، او را به منزله فصل بهار برای اهل زمانش و مایه شرف و رفعت اعوان و انصارش دانسته است.

ص: ۷۰۱

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶، مرحوم علامه طباطبایی در جلد چهارم المیزان در ذیل آیه یک سوره نساء بحث مفیدی در این زمینه آورده اند.

هرگاه نگاهی به تاریخ عصر جاهلیت بیفکنیم و بعد تحوّل و انقلابی را که بر اثر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پدید آمد در نظر بگیریم حقیقت جمله های بالا- را به خوبی درک خواهیم کرد. عرب جاهلی که به عنوان انسانی نیمه وحشی محسوب می شد و فاقد هرگونه موقعیت اجتماعی و تاریخی بود در سایه قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنان عظمتی پیدا کرد که در تاریخ عالم بی سابقه یا کم سابقه بود. پیروان پیغمبر اسلام اعم از عرب و عجم نه تنها حکومت گسترده ای بر بخش عمده جهان آن روز تشکیل دادند، بلکه قلّه های علم و دانش را نیز فتح نمودند؛ آنچنان که علوم اسلامی سرانجام سرچشمه انقلاب علمی اروپا و به اصطلاح «رنسانس» شد و هم اکنون نیز اگر مسلمانان به گذشته خود بازگردند و ارزشهای اسلامی را زنده کنند، باز از پیشروان و پیشتازان در صحنه های علمی و سیاسی و اقتصادی خواهند بود.

ص: ۷۰۲

ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا- تطفأ مصابيحها، و سراجا لا يخبو توقده، و بحرا لا يدرك قعره، و منهاجا لا يضل نهجه، و شعاعا لا يظلم ضوءه، و فرقانا لا- يخمد برهانه، و تبيانا لا تهدم أركانه، و شفاء لا تخشى أسقامه، و عزا لا تهزم أنصاره، و حقا لا تخذل أعوانه. فهو معدن الإيمان و بجوحته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و أثافي الإسلام و بنيانه، و أوديه الحق و غيطانه. و بحر لا ينزفه المستنزفون، و عيون لا ينضبها الماتحون و مناهل لا يغيضها الواردون، و منازل لا يضل نهجها المسافرون، و أعلام لا يعمى عنها السائرون، و آكام لا يجوز عنها القاصدون.

جعل الله ربيا لعطش العلماء، و ربعا لقلوب الفقهاء، و محاج ل طرق الصيالحاء، و دواء ليس بعده داء، و نورا ليس معه ظلمه، و جبلا وثيقا عروته، و معقلا منيعا ذروته، و عزا لمن تولاه، و سلما لمن دخله، و هدى لمن ائتم به، و عذرا لمن انتحله، و برهانا لمن تكلم به، و شاهدا لمن خاصم به، و فلجا لمن حاج به، و حاملا لمن حمه، و مطيه لمن أعمله، و آيه لمن توسم، و جته لمن استلام. و علما لمن وعى، و حديثا لمن روى، و حكما لمن قضى .

سپس خداوند قرآن را بر او نازل کرد؛ نوری که چراغهایش خاموشی ندارد، چراغی که

فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی کشد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند. قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریا‌های علم و باغهای عدالت و برکه های عدل و پایه های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشت های خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هرچه از آن بگیرند پایان نمی گیرد و چشمه ای است که هرچه از آن بردارند کم نمی شود.

آبشخورهایی است که هرچه از آن برکشند کاستی نمی یابد. منزلگاه هایی است که مسافران راه خود را گم نمی کنند و نشانه هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی ماند و زمین های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی گذرند. خداوند آن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، بهار دل‌های فقیهان و جاده های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود. ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن، عزّت و قدرت است، برای آن کس که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی است برای آن کس که در حوزه آن وارد شود.

راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد و سبب پیروزی است بر آن کس که به آن احتجاج کند. قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد. نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه گذاری کند و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد. علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار

والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.

شرح و تفسیر: ویژگی های مهم قرآن

ویژگی های مهم قرآن

همان گونه که قبلاً گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه بلیغ، نخست از اهمیت تقوا سخن می گوید. سپس راه تقوا را که پیروی از آیین اسلام است شرح می دهد و در مرحله بعد به اهمیت قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، آورنده اسلام می پردازد و در این بخش آخر، از فضایل و امتیازات قرآن که معجزه جاویدان پیامبر و قانون اساسی اسلام است، سخن می گوید.

جالب اینکه امام در ۴۲ جمله کوتاه و عمیق و پرمعنا به ۴۲ امتیاز مهم قرآن اشاره و فضیلت های آن را به صورت گسترده، تشریح می کند به گونه ای که بالاتر از آن نمی توان گفت.

در آغاز به ده فضیلت و امتیاز می پردازد و می فرماید: «سپس خداوند قرآن را بر او نازل فرمود، نوری که چراغهای خاموشی ندارد، چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی انجامد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود، و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند»؛ (ثم أنزل علیه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحہ، و سراجا لا یخبو (۱) توقمده، و بحرا لا یدرک قعرہ، و منهاجا (۲) لا یضلل نہجہ، و شعاعا لا یظلم ضوءہ، و فرقانا لا یخمد برہانہ، و تبیانا لا تہدم أركانہ، و شفاء لا تخشی أسقامہ، و عزا لا تہزم أنصارہ، و حقًا لا تخذل

ص: ۷۰۵

۱-۱). «یخبو» از ماده «خبو» بر وزن «سرو» به معنای خاموش شدن گرفته شده است.

۲-۲). «منهاج» به راه روشن و آشکار گفته می شود و «نہج» به معنای پیمودن چنین راهی است.

جمله اول و دوم در واقع برگرفته از آیاتی است که قرآن مجید را به نور تشبیه کرده است؛ در آیه ۱۵ مائده می خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» از سوی خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمد...»، زیرا قرآن مجید جاده های تاریک زندگی را روشن می سازد و راه را از بیراهه و پرتگاه، نشان می دهد و کاروان جامعه انسانی را در بیابان پرفراز و نشیب این جهان به سوی مقصد؛ یعنی سعادت دنیا و آخرت رهنمون می گردد.

جمله سوم (و بحرا لا- یدرک قعره) اشاره به اسرار پنهانی و دقایق علوم است که در قرآن مجید وجود دارد و فراتر از اندیشه هاست و جز خاصان درگاه الهی به آن نمی رسند.

در احادیث اسلامی به بطون متعدد قرآن مجید اشاره شده است.

تعبیر به «منهاج» در جمله چهارم در مورد قرآن با توجه به اینکه منهاج به معنای جاده واضح و روشن و مستقیم است که رهروان آن گمراه نمی گردند- اشاره به این است:

کسانی که از این طریق واضح و صراط مستقیم الهی بهره گیرند هرگز گرفتار گمراهی ها نمی شوند.

در جمله پنجم اشاره ای دیگری به نورانیت قرآن شده است، از این نظر که شعاعش جاودانی است و هرگز زایل نمی گردد، همان گونه که قرآن درباره خودش می گوید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» هیچ گونه باطل (و باطل کننده ای) نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، زیرا از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است». (۱)

در جمله ششم اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که قرآن، فرقان است؛ یعنی به هنگامی که حق و باطل به هم آمیخته شود، آنچه مطابق قرآن است، حق و آنچه مخالف آن است باطل است و به این ترتیب، حق را از باطل جدا می سازد. تعبیر به فرقان درباره قرآن در آیه اول سوره فرقان آمده است «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ»

ص: ۷۰۶

«لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» و از آن مهم تر این که این ویژگی قرآن هرگز به خمود و خاموشی و پنهانی نمی گراید.

در جمله هفتم قرآن تشبیه به بنایی شده است که ارکان و ستونهای آن چنان مستحکم است که هرگز ویران نمی شود و این اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن است. (۱)

در جمله هشتم به تشبیه دیگری برخورد می کنیم؛ قرآن با داروی شفابخشی تشبیه شده که هیچ آثار زیانباری ندارد، زیرا می دانیم غالب داروها به مضمون «لیس من دواء إلا و یهیج داء؛ هیچ دارویی نیست مگر اینکه اگر یک بیماری را برطرف می سازد بیماری دیگری را می آفریند» (۲) آثار منفی مختلفی دارند؛ ولی قرآن دارویی است که سرتاپا مثبت و شفابخش است.

تعبیر به «شفاء» درباره قرآن در خود قرآن آمده است؛ در آیه ۵۷ سوره «یونس» می خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» از سوی پروردگار شما اندرزی برای شما آمد و چیزی که شفابخش بیماریهای (اخلاقی) در سینه هاست.

در آیه ۸۲ سوره «اسراء» آمده است: «وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» و از قرآن آنچه شفاء و رحمت است برای مؤمنان نازل می کنیم.

حتی از بسیاری از روایات معصومین استفاده می شود که قرآن مجید اضافه بر این که درمان بیماریهای عقیدتی و اخلاقی است، درمان بیماریهای جسمانی نیز هست. از جمله در روایات در مورد تأثیر بسیار مثبت سوره «حمد» برای بیماریهای ظاهری تأکید شده است.

در تفسیر کنز الدقائق و دیگر تفاسیر در تفسیر سوره حمد روایات متعددی در این زمینه آمده است. مرحوم کلینی نیز در جلد دوم اصول کافی در باب فضل القرآن، روایات

ص: ۷۰۷

۱- ۱. در نسخه نهج البلاغه «صبحی صالح» به جای «بنیان» «تبیان» آمده است؛ ولی جمعی از شارحان در متن همان «بنیان» را ذکر کرده اند و متناسب با «لا تهدم ارکانه» همین است.

۲- ۲. الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۷۳، حدیث ۴۰۹.

متعددی در این زمینه نقل کرده است.

در نهمین و دهمین جمله از جمله های بالا سخن از انصار و اعوان قرآن به میان آمده که هرگز گرفتار شکست نمی شوند و در برابر دشمنان تنها نمی مانند.

در ادامه این بحث، امام علیه السلام به یازده امتیاز دیگر در یازده جمله کوتاه و پی در پی اشاره کرده و قرآن را به دریا و چشمه سار و بنای مستحکم و معدن گرانبها و جاده روشن و آشکار تشبیه می کند و می فرماید: «قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریاهای علم و باغهای عدالت و برکه های عدل و پایه های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشتهای خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هرچه از آن برگیرند پایان نمی گیرد و چشمه هایی است که هرچه از آن بردارند کم نمی شود و آبشخورهایی که هرچه از آن برکشند کاستی نمی یابد. منزلگاههایی است که مسافران راه خود را گم نمی کنند و نشانه هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی ماند و زمینهای مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی گذرند»؛ (فهو معدن الإیمان و بحبوحة (۱)، و ینایع العلم و بحوره، و ریاض (۲) العدل و غدرانه (۳)، و أئافی (۴) الإسلام و بنیانه، و أودیه الحقّ و غیطانہ (۵). و بحر لا ینزفه (۶) المستزفون، و عیون لا ینضبها (۷) الماتحون (۸)، و

ص: ۷۰۸

۱- ۱). «بحبوحة» به معنای کانون و وسط چیزی است.

۲- ۲). «ریاض» جمع «روضه» به معنای باغ است.

۳- ۳). «عذران» جمع «عذیر» به معنای آبگیر و برکه است و به معنای رودخانه نیز آمده است و در اصل گودالی است که بر اثر سیل، آب در آن جمع می شود.

۴- ۴). «ائافی» جمع «أئفیه» بر وزن «أضحیه» از ماده «أئف» بر وزن «اسب» به معنای ثبات و استقرار گرفته شده و «ائفیه» به سنگهای ثابتی گفته می شود که دیگ را روی آن می گذارند. گاه این واژه به سه پایه هم اطلاق می گردد.

۵- ۵). «غیطان» جمع «غیط» بر وزن «زید» به معنای شدت و زمین وسیع است.

۶- ۶). «ینزف» از ریشه «نزف» بر وزن «نظم» به معنای آب از چیزی کشیدن است (و به معنای خون گرفتن هم آمده است) و «مستزفون» به کسانی گفته می شود که آب را آن قدر از چاه یا استخر می کشند که پایان می گیرد.

۷- ۷). «ینضب» در اصل از ریشه «نضوب» به معنای فرورفتن آب در زمین است و جمله «لا ینضبها» مفهومی است که آب آن چشمه ها را پایان نمی دهد.

۸- ۸). «ماتحون» جمع «ماتحه» از ریشه «متح» بر وزن «مدح» به معنای آب کشیدن از چاه یا چشمه است.

مناهل لا یغیضها (۱) الواردون، و منازل لا یضلّ نهجها المسافرون، و اعلام لا یعمی عنها السائرون، و آکام (۲) لا یجوز عنها القاصدون).

تعبیر به «معدن الإیمان» اشاره به این است که دلایل معارف اسلامی از توحید و اثبات وجود خدا گرفته تا مسئله معاد و اعجاز قرآن و ولایت، همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است؛ دلایلی که سرچشمه دلایل دیگر است، زیرا معدن به چیزی گفته می شود که منبع و مرکز اصلی اشیا و گرانها و مورد نیاز است.

در جمله دوم همین مطلب به تعبیر دیگری آمده است. قرآن را به عنوان چشمه جوشان و دریای علم، بلکه چشمه های جوشان و دریاها شمرده که اهل ایمان می توانند علوم مختلف را از آن بگیرند و امروز ما می دانیم سرچشمه علم کلام و فقه و اخلاق و تاریخ انبیا و تاریخ اسلام و علوم دیگری در قرآن مجید است.

در جمله سوم به مسئله مهم دیگری اشاره کرده و قرآن را به عنوان باغهای عدالت و غدیرها و آبگیرهای آن معرفی نموده است. قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته، می گوید: «یا ایّها الذّین آمنوا کونوا قوامین بالقسط» (۳)؛ یعنی قیام به عدالت را کافی نمی شمرد، بلکه «قوام» بودن را لازم می داند که صیغه مبالغه و تأکید است حتی تصریح می کند دوستیها و دشمنیها هرگز مانع اجرای عدالت نشود: «و لا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی» (۴)

ص: ۷۰۹

۱- ۹). «یغیض» از ماده «غیض» بر وزن «غیب» در اصل به معنای فروکش کردن و فروبردن (به صورت لازم و متعدی) است و در جمله بالا به معنای کاستن گرفتن است.

۲- ۱۰). «آکام» جمع «اکمه» بر وزن «طلبه» به معنای تپه بلندی است که از سنگ یا شن تشکیل شده باشد.

۳- ۱۱). نساء، آیه ۱۳۵.

۴- ۱۲). مائده، آیه ۸.

و نیز در ذیل آیه اوّل می گوید: حتی به جهت طرفداری از پدر و مادر و نزدیک ترین نزدیکان، در اجرای عدالت سستی نکنید.

قابل توجه اینکه امام علیه السّلام عدالت را تشبیه به باغ و استخرهایی کرده که باغ را آبیاری می کند و به یقین جامعه ای که عدالت در آن اجرا می شود همان زیبایی باغ و خرّمی و طراوت ناشی از آبیاری کافی دارد و جامعه ای که غرق ظلم و تبعیض گردد، به بیابان خشک و سوزان و خالی از آب و علف می ماند.

در چهارمین جمله سخن از اساس و بنیان اسلام است که در قرآن مجید دیده می شود، زیرا «اثافی» و «بنیان» به معنای ریشه ها و پایه هاست و طبق حدیث معروف امام باقر علیه السّلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از توابع ولایت است)؛ «بنی الإسلام علی خمسة اشیاء؛ علی الصّلاه و الزّکاه و الحجّ و الصّوم و الولایه» (۱) و می دانیم اصول این فرایض الهی همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است.

در جمله پنجم سخن از حق است (حق به معنای گسترده آن که تمامی حقوق الهی و انسانی و اجتماعی را دربرمی گیرد. امام می فرماید: «نهرها و زمینهای آباد حق در قرآن است».

در ششمین و هفتمین و هشتمین جمله سخن از پایان ناپذیری معارف و علوم قرآنی است که هرچه از آن بگیرند کاستی نمی یابد و تا دامنه قیامت حقایق تازه ای برای اندیشمندان و جویندگان و پویندگان راه خدا ارائه می دهد، دلیل آن هم روشن است؛ قرآن کلام خداست و کلام خدا همچون ذات خدا پایان ناپذیر و نامحدود است، همان گونه که در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آمده است: «لا- تحصی عجائبه و لا- تبلی غرائبیه؛ شگفتیهای قرآن شمارش نمی گردد و غرائب آن هرگز کهنه نمی شود» (۲).

ص: ۷۱۰

۱- ۱). الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۸، باب دعائم الاسلام.

۲- ۲). همان، صفحه ۵۹۹.

این سخن، پیامی برای همه مفسران قرآن دارد که هرگز تصوّر نکنند آنچه را از قرآن استفاده کرده اند آخرین سخن است و نکته تازه و جدیدی ماورای آن نیست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «که در پاسخ این سؤال که چرا قرآن هرگز کهنه نمی شود؟ فرمود: زیرا خداوند او را برای زمان خاص و گروه معینی قرار نداده است»: «فهو فی کلّ زمان جدید و عند کلّ قوم غضّ إلی یوم القيامة؛ قرآن در زمانی نو است و نزد هر قوم و ملتی تا روز قیامت تازه و پرتراوت است». (۱)

در نهمین و یازدهمین امتیاز، اشاره به روشن بودن راه قرآن و تضمین هدایت پویندگان این راه است: نه مسافران گمراه می شوند، نه نشانه هایش بر رهروان پوشیده می ماند و نه منزلگاه های مطمئنش بر کسی مخفی خواهد بود.

سپس امام در ادامه این اوصاف والای قرآن به پنج وصف هماهنگ دیگر قرآن اشاره کرده، می فرماید: «خداوند آن را فرونشاننده عطش دانشمندان، بهار دلهای فقیهان و جاده های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود؛ (جعل الله ریّا (۲) لعطش العلماء، و ربیعا لقلوب الفقهاء، و محاجّ (۳) لطرق الصّالحاء، و دواء لیس بعده داء، و نورا لیس معه ظلمه).

اینکه در جمله اوّل می فرماید: «خداوند قرآن را سبب فرونشاندن عطش دانشمندان قرار داده» اشاره به این است که هر دانشمندی تشنه علم بیشتر است، زیرا طعم علم و دانش را چشیده است و چون علوم و دانش های قرآن مجید بسیار گسترده و نامحدود است، دانشمندان می توانند با آن عطش علمی خود را فروبشانند.

در کلمات قصار امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز آمده است: «منهومان لا یشبعان؛ طالب

ص: ۷۱۱

۱-۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۳، ح ۱۸.

۲-۲. «ری» (با کسر راء و فتح آن) به معنای سیراب شدن است.

۳-۳. «محاجّ» جمع «محجّه» به معنای راه روشن و وسیع است.

علم و طالب دنیا؛ دو گروه گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند؛ طالبان علم و طالبان دنیا». (۱)

اگر در جمله دوم می فرماید: «قرآن بهار دل‌های فقیهان و عاقلان است» اشاره به این است که در فصل بهار عالم طبیعت، زندگی را از سر می گیرد. گیاهان و گلها و میوه ها ظاهر می شوند. قرآن مجید نیز در دل‌های آگاهان همین اثر را دارد؛ گل‌های فضیلت، میوه های لذت بخش ایمان و اخلاق و معرفت و سرانجام قرب الهی در پرتو قرآن فراهم می شود.

در جمله سوم، امام علیه السلام قرآن را جاده وسیع و روشن رهروان راه حق می شمرد، زیرا صالحان کسانی هستند که در مسیر سیر و سلوک الی الله گام برمی دارند و بهترین جاده ای را که می توانند برای رسیدن به مقصد برگزینند مسیر قرآن مجید است.

در چهارمین جمله اشاره به نکته جدیدی می کند و آن این که داروها گاه تنها جنبه تسکینی دارند و گاه درمان موقت و گاه درمان کامل؛ ولی عوارض منفی و بیماریهای جنبی به بار می آورند؛ اما قرآن دارویی است که هیچ یک از این ضعفهای سه گانه را ندارد؛ دارویی است که به طور کامل درمان می کند و فاقد هرعارضه منفی است.

در پنجمین جمله باز به نکته تازه ای اشاره می کند و آن این که نورهای عالم ماده، گاه آمیخته با ظلمت اند (مانند نور بین الطلوعین و بین الغروبین) و اگر ظلمتی با آن آمیخته نیست یا خسوف و کسوفی دارد و یا غروب و افولی؛ ولی نور قرآن نه غروب و افولی دارد و نه خسوف و کسوفی، زیرا از نور علم حق سرچشمه گرفته و در آنجا ظلمت راه ندارد و می دانیم: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (۲)

در ادامه این اوصاف، امام به چهار امتیاز دیگر از امتیازهای قرآن اشاره کرده، می فرماید: «ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن و عزّت و قدرت است برای کسی که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی

ص: ۷۱۲

۱- ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۷.

۲- ۲. نور، آیه ۳۵.

است برای آن کس که در حوزه اش وارد شود؛ (و حبلًا - وثیقًا عروته، و معقلًا (۱) منیعًا ذروته، و عَزَا لَمَن تَوَلَّاهُ، و سلما لمن دخله).

امام علیه السَّلام با بیان این چهارم وصف در واقع سعادت انسان را به دژ محکمی تشبیه کرده که بر فراز کوه بلندی قرار دارد و رهروان این راه همچون کوهنوردان باید از طنابهای محکمی که به نقاط بالاتر کوه بسته می شود و دستگیره های محکمی دارد استفاده کنند تا به آن دژ برسند و آن دژ در جایی قرار دارد که دشمن به آن دست نمی یابد و هرکس در سایه آن قرار گیرد قدرتی غیر قابل شکست می یابد و آن کس که در آن وارد شود، سالم می ماند.

دشمن اصلی انسان، هوای نفس و شیطان است و ناامنیها نیز از همین جا سرچشمه می گیرد. کسی که در پناه قرآن قرار می گیرد، بر قله رفیع سلامت و سعادت و در عزت و امتیّت خواهد نشست.

آن گاه امام به پنج وصف دیگر هماهنگ، از اوصاف قرآن اشاره کرده، می فرماید: «قرآن راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید، و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد، و سبب پیروزی است برای آن کس که به آن احتجاج کند؛ (و هدی لمن اتتم به، و عذرا لمن انتحله (۲)، و برهانا لمن تکلم به، و شاهدا لمن خاصم به، و فلجا (۳) لمن حاج به).

منظور از هدایت در جمله اول روشن است و منظور از عذر در جمله دوم ممکن است اتمام حجّت باشد که قرآن به همه افراد در مورد ایمان و انجام وظایف الهی، اتمام حجّت

ص: ۷۱۳

۱ - ۱). «معقل» به معنای پناهگاه و سنگر است. از ریشه «عقل» به معنای بازداشتن گرفته شده، زیرا پناهگاه انسان را از گزند حوادث دور می دارد.

۲ - ۲). «انتحل» به معنای پذیرش مذهب و آیین از ریشه «نحله» بر وزن «خرقه» به معنای ایمان و مذهب گرفتن است.

۳ - ۳). «فلج» به معنای ظفر و پیروزی است.

می کند و نیز ممکن است منظور این باشد که قرآن سند معذور بودن در پیشگاه خدا در قیامت است به این معنا که هر کس اعمال خود را با دستور و پیام قرآن هماهنگ سازد،

در پیشگاه خدا معذور خواهد بود. معنای دوم صحیح تر به نظر می رسد.

تعبیر به «برهاننا لمن تکلم به» اشاره به این است که نه تنها انسان در عقاید و اعمال خود می تواند تکیه بر قرآن کند، بلکه براهین قرآنی در مقابل مخالفان؛ خواه در مبدأ و معاد باشد و خواه در برنامه های زندگی، بهترین برهان است.

تعبیر به «شاهدا لمن خاصم به» تأکید بیشتری بر این معناست که هر کس قرآن را شاهد و گواه خود در مقابل خصم بگیرد، بهترین شاهد و گواه محسوب خواهد شد و نتیجه آن همان چیزی است که در جمله پنجم آمده که استدلال و استشهاد به قرآن، سبب پیروزی و غلبه بر مخالفان است.

سپس امام علیه السلام در هفت وصف باقی مانده از ۴۲ وصفی که در این بخش از خطبه درباره قرآن بیان کرده، می فرماید: «قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد، نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه گذاری کند، و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد و علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند؛ (و حاملا لمن حمله، و مطیبه لمن أعمله، و آیه لمن توسم (۱)، و جئه لمن استلام (۲)، و علما لمن وعی، و حدیثا لمن روی، و حکما لمن قضی).»

ص: ۷۱۴

۱ - ۱). «توسم» از «وسم» بر وزن «وصل» به معنای علامت گذاری گرفته شده است. این ماده، گاه به معنای زیبایی نیز به کار می رود.

۲ - ۲). «استلام» از ریشه «لثم» بر وزن «لعن» به معنای جمع کردن و التیام بخشیدن و هماهنگ نمودن میان دو چیز است و «استلام» به معنای پوشیدن زره یا سایر ابزار جنگ است، گویی میان این ابزار و بدن خود هماهنگی ایجاد می کند.

در جمله های اول و دوم، مؤمنان به قرآن را به کسی تشبیه می کند که بر مرکبی از نور سوار شده و به سوی آسمان سعادت در پرواز است، مرکبی مطمئن و راهوار.

در جمله سوم قرآن را مدال افتخاری می شمارد برای همه کسانی که آن را نشانه زندگی خود قرار می دهند. آیات قرآن بهترین شعار و نشانه های آن بهترین نشانه هاست.

در جمله چهارم آن را زرهی شمرده که انسان را در نبرد با دشمنان از گزند حوادث، حفظ می کند. هم دشمنان ظاهری و مخالفان اسلام و هم دشمنان باطنی و درونی؛ یعنی هوای نفس و هم دشمنی پنهانی یعنی شیطان.

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف، در واقع به علوم حاصل از قرآن اشاره می کند؛ جمله «و علما لمن وعی» ممکن اشاره به استدلالات منطقی قرآن باشد و جمله «حدیثا لمن روی» اشاره به حدیث نقلی و احادیثی که از ناحیه وحی به دست آمده است.

در آخرین جمله، به کاربرد علمی آن در مسئله قضاوت و داوری اشاره می کند.

بنابراین که قضا در این جمله به معنای داوری در مخاصمات باشد، و اگر قضا هر گونه حکم و قضاوت را شامل شود، همه احکام فقهی و عقیدتی را دربر گیرد.

نکته ها

۱- عظمت قرآن از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام

بحث درباره عظمت قرآن در خطبه های فراوانی از نهج البلاغه آمده است؛ ولی در هیچ خطبه ای بحثی به این گستردگی و جامعیت دیده نمی شود.

در ۴۲ امتیازی که امام علیه السلام در این خطبه ذکر فرموده، مطالبی است که ناظر ناآگاه ممکن است آن را ادعای بی دلیل پندارد؛ ولی با دقت در آیات خود قرآن، شواهد و دلایل کافی برای آن یافت می شود.

مثلاً- اگر امام قرآن را معدن ایمان و سرچشمه علم می شمرد، به جهت آن است که قرآن مجید درباره مهم ترین مسائل عقیدتی، یعنی مبدأ و معاد، آن قدر دلایل گوناگون عقلی ذکر کرده که درهای ایمان به خدا و معاد را به روی هرانسان منصفی می گشاید.

در مسئله خداشناسی، دست انسانها را گرفته، به اوج آسمانها و اعماق زمین می برد؛ آمد و شد منظم شب و روز، حرکت منظم بادها، (۱) آفرینش انواع حیوانات و گیاهان و میوه ها، (۲) پرواز پرندگان بر فراز آسمانها (۳)، حرکت ابرها و سیراب شدن سرزمینهای تشنه، بر اثر ریزش بارانها (۴) که هر کدام جلوه ای از نظم عالم آفرینش است، به او نشان می دهد تا یقین پیدا کند در ورای این دستگاه، مبدأ علم و قدرتی است که آن را به این صورت می گرداند. در مسئله معاد دست انسان حق طلب را گرفته به آغاز آفرینش می برد (۵) و صحنه های معاد را در عالم گیاهان (۶) و قدرت خدا را بر احیای استخوان پوسیده مردگان

۷

ص: ۷۱۶

۱-۱. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِبُ الرِّيحُ وَالسَّحَابُ الْمُسِيَّرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره، آیه ۱۶۴)

۲-۲. «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتجاوِرَاتٌ وَجَنَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صَبْوَانٌ وَغَيْرُ صَبْوَانٍ يُشْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِصِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (رعد، آیه ۴)

۳-۳. «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل، آیه ۷۹)

۴-۴. «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيُبْسِطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَافاً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ» «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (روم، آیه ۴۸ و ۵۰)

۵-۵. «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» (اعراف، آیه ۲۹)

۶-۶. «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا» (كهف، آیه ۴۵)

نشان می دهد.

در زمینه عدالت آن قدر به آن اهمیّت داده که آن را از وظایف حتمی مؤمنان او اجرای آن راحتی درباره دشمنان سرسخت، توصیه می کند ۲ و انحراف از آن را گناهی بزرگ می شمرد.

اگر امیر مؤمنان آن را چشمه جوشان فیض الهی برای سیراب کردن قلوب علما و بهار دل های فقها می شمرد، دلیل آن در خود قرآن است، زیرا با اینکه هزاران تفسیر بر قرآن مجید نوشته شده، باز هرروز دانشمندان به کشف تازه ای در قرآن مجید دست می یابند.

اگر امام علیه السلام می فرماید: قرآن سبب عزت و شوکت مسلمانان است، دلیلش آن است که در آیات مختلف، آنها را به وحدت کلمه و عدم تفرقه دعوت کرده و پیوند مؤمنان را پیوند برادران شمرده و نتیجه آن را عزّت مؤمنان در سایه عزت خدا دانسته است. ۳

همچنین تمام موضوعاتی را که امام به عنوان ۴۲ امتیاز برای قرآن در این بخش از خطبه ذکر فرموده، ریشه های آن را در قرآن می یابید، که اگر جمع آوری شود یک کتاب قطور تشکیل می دهد. دستوراتی که اگر به آنها عمل شود به یقین این آثار از آنها به دست می آید.

ص: ۷۱۷

عظمت قرآن چنان است که نه تنها مسلمانان و پیشوایان بزرگ اسلام آن را به این اوصاف بزرگ می ستایند، بلکه دورافتادگان باخبر نیز پس از غور در آیات این کتاب بزرگ آسمانی، به عظمت آن اعتراف کرده و تعبیراتی دارند که بسیار قابل توجه است:

«آلبرماله» مورخ و دانشمند معروف فرانسوی در کتاب «تاریخ عمومی» خود درباره قرآن چنین می نویسد:

«قرآن کتاب به تمام معنا ممتازی است که جایگزین سایر کتابهای عالی و دربرگیرنده همه علوم (انسانی) است، کتابی است که هم دارای دستورات مذهبی و هم قوانین مدنی امروز است؛ هم نسخه راهنمای یک قاضی و هم کمال مطلوب یک پیشوای روحانی است». (۱)

«ویل دورانت» دانشمند و فیلسوف معروف معاصر در کتاب تاریخ تمدن خود می نویسد:

«قرآن در جانهای ساده و بی آرایش، عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می آورد که از رسوم تشریفات ناروا دور است و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد. ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمین به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنان استوار ساخته است.

-سپس می افزاید: -عقول آنان را از بسیاری از اوهام و خرافات و ظلم و خشونت رهایی بخشیده و مردم زبون را از حرمت و عزت نفس برخوردار ساخته و در جامعه مسلمین چنان اعتدال و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان که قلمرو انسان سفیدپوست بوده است، نظیر نداشت». (۲)

«رالف لین تون» (نویسنده کتاب سیر تمدن) می نویسد:

ص: ۷۱۸

۱- ۱. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، تألیف حسین عبد اللهی خروش، جلد ۱، صفحه ۱۵.

۲- ۲. عصر ایمان، بخش دوم، تمدن اسلامی صفحه ۵۲.

«آموزشگاه عالی قرآن، راه ترقی و پیشرفت هر فرد را از هر طبقه به هر مقام هموار ساخته است، به گونه ای که حتی فرزند یک نفر برده، می تواند در جامعه اسلامی به مقامات عالی و والا برسد».^(۱)

پروفسور «دراپرز اروپ» می گوید:

«قرآن شامل پیشنهادها و دستورات عالی اخلاقی است و از بخش هایی تشکیل یافته که مورد قبول همگان قرار می گیرد. این دستورات به خودی خود کامل و رسا بوده و برای برنامه زندگی مردم راهنمای حیات و ضروری است».^(۲)

«جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می نویسد:

«قرآن به اندازه ای از نقایص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن را خواند بی آنکه انسان کمترین ملامتی از آن احساس کند».^(۳)

«گوته» شاعر و دانشمند مشهور آلمانی می گوید:

«سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدّس و عظمت آورنده آن محمّد صلی الله علیه و اله، دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که قدم در جاده علم و دانش گذاردیم پرده های جهل و تعصّب نابجا از بین رفته و این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) جهانیان را به سوی خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می گذارد، و سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد».^(۴)

ص: ۷۱۹

۱-۱. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد ۱، صفحه ۱۵.

۲-۲. همان، صفحه ۱۴.

۳-۳. از مقدمه کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام، ص ۱۱۱.

۴-۴. تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۳۷.

اشاره

و من کلام له علیه السّلام

کان یوصی به أصحابه

(۱)

از سخنان امام علیه السّلام است که پیوسته یارانش را به آن توصیه می کرد.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این گفتار خود به چهار موضوع مهم از تکالیف اسلامی سفارش می کند که هر کدام بخشی از خطبه را تشکیل می دهد.

در بخش اول، به مسئله نماز و اهمیت آن می پردازد و به کیفیت عالی و کمیت کافی آن اشاره کرده، نماز را وسیله نجات در آخرت و سبب پاکی از گناهان در دنیا و شستشوی

ص: ۷۲۱

۱- ۱). سند خطبه: مرحوم کلینی قبل از مرحوم سید رضی این کلام را در «کافی» کتاب الجهاد بخش عمده این کلام را نقل کرده است (الکافی، جلد ۵، صفحه ۳۶). در مصادر نهج البلاغه نیز چیزی فراتر از آن نیامده است (مصادر، جلد ۳، صفحه ۸۵).

جان و دل از رذائل اخلاقی می شمرد و اهتمام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و مؤمنان راستین را نسبت به آن یادآور می شود.

در بخش دوم، به مسئله زکات که بعد از نماز مهم ترین رکن ایمان است، می پردازد و آن را کفاره گناهان و حجابی در برابر آتش دوزخ می شمرد و پرداختن آن را افتخاری بزرگ می داند، و کسانی را که از این نکته غافلند، سرزنش می کند.

در بخش سوم، به سراغ موضوع بسیار مهم دیگری می رود که آن ادای امانت است.

اهل امانت را سعادت‌مندان، و خائنان به امانت را شکست خوردگان و مایوسان از رحمت الهی می شمرد و به تفسیر کوتاهی از آیه شریفه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» (۱) می پردازد.

در بخش چهارم از موضوعی سخن می گوید که ضامن اجرای همه تکالیف و احکام الهی است و آن مراقبت و احاطه علمی پروردگار بر همه اعمال انسانهاست. نه تنها خداوند احاطه علمی دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمائر انسانها را نیز ناظران و مراقبان حق بر اعمال او می شمرد.

جمله «کان یوصی به أصحابه» نشان می دهد که امام علیه السلام این سخن را در هر فرصت مناسبی تکرار می کرد و به یاران خود درباره به این چهار اصل مهم هشدار می داد. سزاوار است پیوندگان راه امام علیه السلام نیز همین برنامه را ادامه دهند و خود و یاران خود را به این اصول چهارگانه نجات بخش، همواره توصیه کنند.

ص: ۷۲۲

تعاهدوا أمر الصلاة، و حافظوا عليها، و استكثروا منها، و تقرّبوا بها، فإنّها «كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً» ألا تسمعون إلى جواب أهل النار حين سئلوا: «ما سيملككم في سقر قالوا لم نك من المصلين» و إنّها لتحت الذنوب حتّ الورق، و تطلقها إطلاق الرّيق، و شبهها رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - بالحّمّه تكون على باب الرّجل، فهو يغتسل منها في اليوم و اللّيلة خمس مرّات، فما عسى أن يبقى عليه من الدّرن؟ و قد عرف حقّها رجال من المؤمنين المّدين لا تشغلهم عنها زينه متاع، و لا قره عين من ولد و لا مال. يقول الله سبحانه: «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزّكاة» و كان رسول الله - صلى الله عليه و آله - نصباً بالصّلاه بعد التبشير له بالجنّه، لقول الله سبحانه: «و أمر أهلك بالصّلاه و اصّطبر عَلَيْهَا» فكان يأمر بها أهله و يصبر عليها نفسه .

ترجمه

برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرّب جوئید، زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است. آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی شنوید که می گویند: «ما از نماز گزاران نبودیم». (آری) نماز گناهان را فرومی ریزد، همچون فروریختن برگ از درختان (در فصل پاییز) و طنابهای معاصی را از گردنها

می گشاید. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد که بی شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج گانه نیز روح و قلب انسان را شستشو می دهند و آثاری از گناه در آن باقی نمی گذارند).

آن گروه از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان و اموالی که مایه چشم روشنی است، آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته اند. خداوند سبحان درباره آنها می فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات بازمی دارد و رسول خدا بعد از بشارت به بهشت، خویش را برای نماز به تعب و مشقت می انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن شکبیا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است)، آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را بر آن وادار می فرمود (و در انجام آن اصرار و شکبیبایی داشت).

شرح و تفسیر: اهمیت فوق العاده نماز

اهمیت فوق العاده نماز

همان گونه که در بحث «خطبه در یک نگاه» گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار امر مهم که از ارکان دین محسوب می شود اشاره کرده، بر آن تأکید می ورزد. سه امر آن مربوط به فروع دین (نماز و زکات و حفظ و ادای امانت) و یک امر آن از آثار اصول دین است و آن ایمان به حضور الهی در همه جا و علم او به تمام مضمرات قلوب و اعمال جوارح است.

در بخش اول که مربوط به نماز است به آثار مهم معنوی و تربیتی نماز و عاقبت شوم تارکان و سبک شمرندگان آن پرداخته، نماز گزاران واقعی را معرفی می کند، نخست می فرماید: «برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز

بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جوید زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است؛ (تعاهدوا أمر الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها، فإنها «كانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» (۱)).

در این عبارت کوتاه چهار دستور درباره نماز داده شده است: تعاهد، محافظت، استکثار، و تقرب جستن به آن.

منظور از «تعاهد» سرکشی و اصلاح کردن است. این تعبیر در مورد کسی که به املاک و مزارع خود سرکشی کرده و در اصلاح آن می کوشد به کار می رود، بنابراین جمله بالا- اشاره به این است که آموزشهای خود را در مورد واجبات و مستحبات و مکروهات نماز ادامه دهید به گونه ای که هر روز نماز شما از نمازهای روزهای گذشته بهتر باشد.

منظور از محافظت که در آیه ۲۳۸ بقره نیز به آن اشاره شده: «حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی» نگاهداری نماز از موانع و ریا و سمعه و مانند آن است.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور حفظ اوقات هر نماز در وقت فضیلت آن است.

تعبیر به «استکثروا» اشاره به همان چیزی است که در روایت معروف نبوی صلی الله علیه و اله آمده است که: «الصیلاه خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر؛ نماز بهترین کار است، هر کس بخواهد به مقدار کم بجا می آورد و هر کس بخواهد (و توان داشته باشد) به مقدار زیاد». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «إن أحب الأعمال إلى الله عز و جل الصیلاه و البر و الجهاد؛ بهترین اعمال نزد خداوند متعال نماز است و نیکوکاری و جهاد». (۳)

در چهارمین جمله که در واقع نتیجه جمله های سه گانه قبل است، می فرماید: «به

ص: ۷۲۵

۱- ۱). نساء، آیه ۱۰۳.

۲- ۲). بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۳۰۸، حدیث ۹.

۳- ۳). وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۲۷ (حدیث ۷، باب ۱۰، ابواب اعداد الفرائض).

وسيله نماز به درگاه خدا تقرب جويد.

در حديث معروف از امام علي بن موسى الرضا عليه السلام آمده است: «الصلاه قربان كل تقى؛ نماز وسيله تقرب هر پرهيزگارى است». (۱)

سپس امام عليه السلام به ذكر دليل براى اين دستورات مهم در مورد نماز پرداخته و به هفت نکته اشاره مى كند و به آياتى از قرآن مجيد و سنت پيامبر صلى الله عليه و اله استدلال مى فرمايد.

نخست مى گويد: «زيرا نماز به عنوان فريضة واجب (در اوقات مختلف شب و روز) بر مؤمنان مقرر شده است»؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (۲)

مفسران براى اين آيه دو تفسير ذكر کرده اند: نخست اينكه منظور از «موقوف» واجب است، زيرا اين تعبير به جاى و جوب به كار مى رود. ديگر اينكه اشاره به اوقات نماز است كه بايد همه مؤمنان به دقت مراقب آن باشند و هر نمازى را در وقت خود به جا آورند.

سپس به ذكر دليل دوم پرداخته، مى فرمايد: «آيا پاسخ دوزخيان را در برابر اين سؤال كه «چه چيز شما را به دوزخ كشانيد؟» نمى شنويد كه مى گويند: «ما از نماز گزاران نبوديم»؛ (أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَىٰ جِوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سَأَلُوا: «مَا سَيَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۚ قَالَ لَوْ لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (۳)).

البته در ادامه آيه شريفه مزبور به چند گناه ديگر كه عامل ورود آنها در دوزخ شده اشاره گرديده است: «عدم اطعام مساكين، هم صدا شدن با اهل باطل و تكذيب روز قيامت»؛ «وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَ كُنَّا نُكذِّبُ بَيُّومٍ»

ص: ۷۲۶

۱- ۱). الكافي، جلد ۳، صفحه ۲۶۵، حديث ۶.

۲- ۲). نساء، آيه ۱۰۳.

۳- ۴). مدثر، آيه ۴۲ و ۴۳.

«الدین» (۱)؛ ولی مهم اینجاست که قرآن مجید ترک نماز را قبل از همه این ها بیان کرده است و این نشانه روشنی بر اهمیت نقش نماز در سعادت و نجات انسانهاست.

در ضمن، این آیات دلیل روشنی بر مجازات کفار بر ترک فروع دین همانند ترک اصول دین است و این مسئله پیچیده را حل می کند.

امام در بیان سومین و چهارمین دلیل برای اثبات اهمیت نماز می فرماید: «نماز گناهان را فرومی ریزد، همچون فرو ریختن برگ از درختان (در فصل پاییز) و طناب های معاصی را از گردن ها می گشاید»؛ (و إِنَّهَا لَتَحْتَ الذَّنُوبِ حَتَّ (۲) الُورِقِ، و تَطْلُقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبْقِ (۳)).

آری همان گونه که نماز از گناهان آینده به مضمون آیه شریفه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۴) جلوگیری می کند، نسبت به گناهان گذشته نیز از طریق توبه و انابه به درگاه الهی که نماز بستر آن را فراهم می سازد اثر می گذارد و گناهی را که همچون طناب بر گردن انسان قرار گرفته و او را از پیشرفت و ترقی مانع می شود، از بین برده، انسان را آزاد می سازد.

در حدیثی از سلمان فارسی می خوانیم که می گوید: من با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در سایه درختی نشسته بودیم، پیامبر شاخه ای از آن درخت را گرفته، تکان داد در این هنگام برگها فرو ریختند، سپس فرمود: «أَلَا تَسْأَلُونِي عَمَّا صَنَعْتُ؟» آیا نمی پرسید چرا این کار را کردم؟» عرض کردند: ای رسول خدا خودت به ما خبر ده! فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا

ص: ۷۲۷

۱-۱) .مدثر، آیه ۴۴-۴۶.

۲-۲) .«حَتَّ» در اصل به معنای جدا کردن برگهای درختان است و گاه در جدا کردن اشیای دیگر نیز به کار می رود.

۳-۳) .«رَبْقٍ» بر وزن «عَنْبٍ» جمع «رَبْقٍ» بر وزن «فَعْلٍ» به معنای طنابی است که دستاویزهای متعددی در آن است و معمولاً هنگامی که می خواهند حیوانات را به صف کنند هر کدام را به یکی از آن دستاویزها می بندند.

۴-۴) .عنکبوت آیه، ۴۵.

قام إلى الصَّلوة تحات خطايا كما تحات ورق هذه الشَّجرة؛ بنده مسلمان هنگامی که به نماز برمی خیزد گناهان او فرومی ریزد همان گونه که برگهای این درخت فرو ریخت». (۱)

سپس امام در پنجمین استدلال خود به کلام معروف رسول خدا درباره اهمیت نماز استناد می جوید و می فرماید: «پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد که بی شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج گانه روزانه نیز چنان روح و قلب انسان را شستشو می دهد و آثاری از گناه در آن باقی نمی گذارد)؛ (و شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ (۲)؟). (۳)

با توجه به اینکه در متن خطبه تعبیر به «حمّه» (چشمه آب گرم یا آبهای گرمی که به عنوان درمان بیماری ها مورد استفاده قرار می گیرد) شده روشن می شود که نماز همچون چشمه آب معمولی نیست، بلکه چشمه خاصی است که آثار فوق العاده ای در زدودن آلودگی ها دارد؛ ولی باید توجه داشت که این تعبیر تا آنجا که ما تفحص کردیم تنها در کلام امام و در این خطبه آمده است.

این تأثیر ممکن است از این جهت باشد که نماز روح تقوا را در انسان زنده می کند و به مضمون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» او را از فحشا و منکرات، در آینده باز

ص: ۷۲۸

۱- ۱). وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۷۶، حدیث ۳ از باب ۳۲ از ابواب اعداد فرائض.

۲- ۲). «درن» بر وزن «لجن» به معنای چرک و آلودگی است.

۳- ۳). این حدیث را مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه در جلد ۳، باب دوم از ابواب اعداد فرائض، حدیث ۳ آورده است. با این تفاوت که به جای «حمّه» «نهر» و «النهر الجاری» ذکر شده است. همین مضمون در مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۷۲، چاپ دار الصادر بیروت و صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۳۲ انتشارات دار الفکر نیز آمده است.

می دارد و طبعاً نسبت به گذشته نیز دعوت به توبه می نماید.

امام علیه السّلام در ادامه سخن در ششمین استدلال خود به آیه دیگری در قرآن مجید که مقام والای نمازگزاران را بیان می کند استناد می جوید و می فرماید: «گروهی از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان اموالی که مایه چشم روشنی است آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته اند. خداوند سبحان درباره آنها می فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی دارد»؛ (و قد عرف حقها رجال من المؤمنین الذین لا تشغلهم عنها زینة متاع، و لا قره عین من ولد و لا مال. یقول الله سبحانه: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة» (۱)).

باید توجه داشت که آیه فوق به فاصله یک آیه از آیه نور در قرآن مجید واقع شده و در آیه قبل از آن سخن از بیوت مرتفعی است که نور پرفروغ الهی در آن می درخشد و صبح و شام در آن تسیح و تحمید خدا می شود و رجالی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، همانند پاسداران نور الهی هستند که زرق و برق دنیا آنها را به خود مشغول نمی کند و از یاد خالق و کمک به خلق باز نمی دارد.

سرانجام در بیان هفتمین و آخرین دلیل برای اهمیت نماز اشاره به برنامه پیامبر اکرم که برگرفته از قرآن مجید است کرده، می فرماید: «رسول خدا بعد از بشارت به بهشت خویش را برای نماز به تعب و مشقت می انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن شکبیا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است) لذا آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را بر آن وادار می کرد (و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت)؛ (و کان رسول الله -صلی الله علیه و آله- نصباً (۲) بالصلاة بعد التبشير له بالجنة، لقول الله سبحانه: «و أمر أهلك»

ص: ۷۲۹

۱- ۱. نور، آیه ۳۷.

۲- ۲. «نصب» بر وزن «خجل» به معنای خسته و فرسوده است و صفت مشبّهه از ریشه «نصب»

«بِالصَّلَاةِ وَاضْطَبِرَ عَلَيْهَا» (۱)، فکان یا امر بها أهله و یصبر (۲) علیها نفسه).

این دلایل هفت گانه که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای بیان اهمیت نماز از آیات قرآن و سنت پیامبر آورده و ده ها دلایل دیگر که به یقین، امام در مقام بیان همه آنها نبوده است، نشان می دهد که نماز چه گوهر گرانبهائی است و چه تأثیری در تربیت و سعادت انسان دارد و دور ماندن از نماز و برکات آن چه خطراتی ایجاد می کند.

نکته: نقش نماز در تربیت انسان

نقش نماز در تربیت انسان

انسان موجود فراموش کاری است؛ نه تنها دیگران را فراموش می کند، بلکه بسیار می شود که به خود فراموشی نیز مبتلا می گردد و این خود فراموشی بزرگ ترین دشمن سعادت اوست.

دو عامل مهم به این خود فراموشی کمک می کند؛ نخست نیازهای واقعی زندگی روزانه است مخصوصا در زمانی که زندگی پیچیده و پر از مشکلات شود، و دیگری نیازهای خیالی و زرق و برقها و تشریفات آمیخته با هوا و هوسها و عشق به مال و جاه و شهوات است. در این حال درست به مسافری می ماند که در دو طرف جاده، قصرهای سر به فلک کشیده و شاهدان زیبا روی را می بیند که ناگهان او را از مسیر اصلی بازداشته و به پرتگاه می کشاند.

مهم ترین آثار نماز، بیدار ساختن انسان و پایان دادن به خود فراموشی است، زیرا

ص: ۷۳۰

(۱-۱). طه، آیه ۱۳۲.

(۲-۲). «یصبر» از «صبر» به معنای شکیبایی است و قابل توجه است که این فعل غالبا به صورت لازم استعمال می شود؛ ولی گاه معنای متعددی هم دارد؛ یعنی وادار به صبر نمودن، و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

هنگامی که یاد خدا به میان آمد، وضع به کلی دگرگون می شود. آیه شریفه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱) که فلسفه نماز را یاد خدا می شمارد و آیه شریفه «لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۲) که بعد از جمله «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» آمده، نشان می دهد که ریشه اصلی فلسفه نماز در یاد خدا نهاده شده است زیرا سرچشمه همه گناهان حب دنیا و دنیاپرستی است که ذکر الله، انسان را از آن بازمی دارد، همان گونه که در آیه ۲۹ «نجم» می خوانیم:

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» از کسانی که از یاد ما روی برتافتند و تنها به دنیای مادی دل بسته اند، روی بگردان.»

طبق آیات دیگر قرآن، شیطان در اطراف قلب انسان، طواف می کند، همین که یاد خدا در آن پیدا شود می گریزد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۳)

و اگر می بینیم در روایات اسلامی، نماز عمود دین و چشمه آب زلال پاک کننده شمرده شده، دلیلش همین است به ویژه اگر این نماز به صورت جماعت انجام شود و مؤمنان، دسته جمعی به درگاه خدا روی آورند. در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله آمده است: «هرکس نمازهای پنج گانه روزانه را با جماعت (با شرایط کامل) بخواند، هرکار نیکی را درباره او گمان داشته باشید و شهادت او را بپذیرید»؛ (من صلی الصلاه فی جماعه فظنوا به کل خیر و اقبلوا شهادته). (۴)

اگر نگاهی به مقدمات نماز (طهارت و وضو و غسل) که انسان را به پاکی جسم و جان، دعوت می کند و شرایط دیگر آن مانند پاک و حلال بودن لباس و توجه به کعبه، کهن ترین مرکز توحید و ارکان و محتوای آیات و اذکار و تعقیبات آن شود، دید و فهم انسان را درباره

ص: ۷۳۱

۱-۱. طه، آیه ۱۴.

۲-۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳-۳. اعراف، آیه ۲۰۱.

۴-۴. بحار الانوار، جلد ۸۵، صفحه ۱۶.

اهمیت فوق العاده این عبادت بزرگ و بی نظیر، گسترش می دهد و نشان می دهد که نماز چه نقش مهمی در تربیت انسان و رساندن او به جوار قرب خدا در سیر و سلوک معنوی و عرفانی دارد.

ص: ۷۳۲

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قَرَابَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تَجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَ مِنْ النَّارِ حِجَازًا وَ وَقَايَةً. فَلَا يَتَّبِعُهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يَكْتَرِنُ عَلَيْهَا لَهْفَهُ، فَإِنَّ مِنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونٌ الْأَجْرَ، ضَالٌّ الْعَمَلَ، طَوِيلُ النَّدَمِ .

ترجمه

سپس زکات، همراه نماز، وسیله تقرب مسلمانان به خدا قرار داده شده است، کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) بنابراین نباید هیچ کس نسبت به آنچه (در راه خدا) پرداخته دل مشغولی داشته باشد و از ادای آنچه داده است تأسف خورد، زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را پردازد، نسبت به سنت پیامبر، جاهل بوده، و از گرفتن پاداش مغبون شده در عمل گمراه است و پشیمانی او طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر: برکات زکات

برکات زکات

همان گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار برنامه بسیار مهم اشاره می کند که نخستین آنها نماز بود و بحث آن به صورت مستوفی گذشت. اکنون نوبت زکات است، می فرماید: «سپس زکات، همراه نماز، وسیله تقرب مسلمانان به خدا قرار داده شده است»؛ (ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قَرَابَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ) .

«قربان» در اینجا به معنای چیزی است که موجب تقرب به سوی خدا می شود و می دانیم نماز، رابطه خلق با خالق و زکات، رابطه خلق با سایر بندگان خداست که ارتباط با آنها نوعی ارتباط با خدا محسوب می شود. شایسته توجه است که نماز و زکات در ۲۷ آیه از قرآن مجید در کنار یکدیگر قرار گرفته اند که نشان می دهد این دو برای تأمین سعادت فرد و جامعه، لازم و ملزوم یکدیگرند.

سپس امام علیه السلام بعضی از آثار مهم زکات و شرایط آن را برمی شمرد و می فرماید:

«بنا بر این هر کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفّاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) برای او خواهد بود؛ (فمن أعطاهها طیب النفس بها، فإنّها تجعل له كفّاره، و من النار حجازا و وقایه).

مطابق این تعبیر امام، نخستین شرط برای قبولی زکات آن است که با میل و رغبت و به عنوان امتثال فرمان پروردگار و جلب رضای او آن را پردازد و در چنین حالتی دو اثر مهم دارد که یکی از آنها کفّاره گناهان پیشین است و دیگری حجاب بودن در مقابل آتش دوزخ.

به یقین کسی که زکات را با کراهت پردازد و نتواند عشق و علاقه به مال را از دل بیرون کند، ادای تکلیف کرده؛ اما از برکات معنوی و روحانی و اخلاقی آن بهره مند نخواهد شد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آمده است: «أرض القیامه نار ما خلا ظلّ المؤمن فإنّ صدقته تظله؛ سراسر زمین قیامت را آتشی فرامی گیرد جز سایبان مؤمن که صدقات او سایبانی برای او می شود». (۱)

قرآن مجید یکی از صفات منافقان را این می شمارد که اگر انفاقی در راه خدا می کنند با کراهت توأم است و به همین دلیل مقبول در گاه الهی نمی افتد: «و ما منعهم أن تُقبَل منهم نفقاتهم إلا أنّهم كفّروا بالله و برّسوله» «و لا یُنفقون إلا و هم کارهون» (۲)

ص: ۷۳۴

۱- ۱. الکافی، جلد ۴، صفحه ۳، حدیث ۶.

۲- ۲. توبه، آیه ۵۴.

در ادامه این سخن، امام نتیجه گیری می کند و می فرماید: «پس نباید هیچ کس به آنچه (در راه خدا) پرداخته دلبستگی داشته باشد و از ادای آنچه داده است بسیار تأسف بخورد»؛ (فلا يتبعنها أحد نفسه، و لا يكثرن عليها لهفه (۱)).

آری! مردم دو گروهند؛ گروهی زکات و سایر صدقات خود را با نهایت خشنودی در راه خدا می دهند و به مضمون «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً» (۲) همه عشق و علاقه آنها متوجه جلب رضای پروردگار است؛ نه انتظار سپاسگزاری دارند و نه پاداش و جزایی از گیرندگان می طلبند؛ ولی گروه دیگری به سختی جان کندن، زکات را از خود جدا می کنند و پیوسته دلشان نگران آن است و گاه و بی گاه می گویند فلان مالی را که برای زکات دادیم چقدر خوب و مرغوب بود و چه اندازه برای آن زحمت کشیده بودیم و اگر امروز در دست ما بود چنین و چنان می شد. این گروه، مصداق همان چیزی هستند که امام علیه السلام در عبارت بالا فرموده است. اکنون ببینیم امام پیامدهای منفی آن را چگونه بیان می کند، می فرماید: «زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را پردازد او نسبت به سنت پیامبر، جاهل، و از گرفتن پاداش مغبون شده است، در عمل گمراه و پشیمانی او طولانی خواهد بود»؛ (فإن من أعطاه غير طيب النفس بها، يرجو بها ما هو أفضل منها، فهو جاهل بالسنة، مغبون الأجر، ضالّ العمل، طويل التدم). .

در تفسیر جمله «یرجو بها ما هو أفضل منها» جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته اند:

منظور این است که انسان با ایمان در ادای زکات و سایر قربات حتی انتظار برکت مال و برخورداری از مواهب بیشتر الهی را نداشته باشد، بلکه تنها رضا و خشنودی خدا را در نظر بگیرد؛ ولی این تفسیر با تعبیر «جاهل بالسنة» و «ضالّ العمل» سازگار نیست، زیرا از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که انتظار فضل و عنایت الهی در این گونه موارد

ص: ۷۳۵

۱-۱). «لهف» به معنای غصه، تأسف، اندوه و افسوس است.

۲-۲). دهر آیه، ۹.

نه تنها ممنوع نیست، بلکه مرغوب است.

در روایات زکات و صدقه وارد شده است که در هنگام تنگدستی از طریق دادن صدقه، گشایش روزی بطلبید (۱) و حتی قرآن مجید می گوید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ» خدا ربا را نابود می کند (و برکت را از آن می گیرد) ولی صدقات را افزایش می دهد. (۲)

ولی دو تفسیر دیگر برای این جمله، می توان گفت که با جمله های دیگر هماهنگ تر است؛ نخست اینکه این جمله ادامه جمله «غیر طیب النفس بها» باشد؛ یعنی هنگام زکات نه طیب خاطر دارد نه امید برتر از آن از سوی خدا. بدیهی است چنین کسی برخلاف سنت عمل کرده و به گمراهی کشیده شده است. دیگر اینکه منظور این است کسی که به هنگام ادای زکات، رضایت درونی ندارد و در عین حال برتر از آن را از خدا می طلبد، سخت در اشتباه و جاهل به سنت است.

نکته: زکات رکن مهم جامعه اسلامی

زکات رکن مهم جامعه اسلامی

زکات بعد از نماز مهم ترین برنامه اسلام است؛ در نماز سخن از رابطه با خالق است و در زکات، رابطه با خلق خدا. در واقع صدق و راستی انسان در موضوع رابطه با خالق، هنگامی ثابت می شود که رابطه او با خلق قوی باشد؛ از مشکلات آنان باخبر گردد؛ در حل آن بکوشد؛ نسبت به دردمندان و بی نوایان و محرومان هم دردی نشان دهد و تا آنجا که در توان دارد به کمک آنها بشتابد که روشن ترین مظهر آن پرداخت زکات است. به همین دلیل همان گونه که در سابق اشاره شد در ۲۷ آیه از قرآن مجید، «نماز» و «زکات» در کنار

ص: ۷۳۶

۱- ۱). «إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۵۸).

۲- ۲). بقره، آیه ۲۷۶.

هم قرار گرفته است.

از سوی دیگر یکی از خطرناک ترین پدیده های اجتماعی، فاصله طبقاتی است؛ قشری مرفه و صاحب همه چیز و قشری محروم از نیازهای ابتدایی زندگی در برابر هم قرار گیرند که هم به قشر محروم آسیب می رسد و هم بر اثر واکنشهای شدید آن قشر، قشر مرفه آسیب می بیند و ناامنی در کل جامعه آشکار می شود.

در آیه ۱۹۵ سوره بقره می خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» مفهومش این است که اگر می خواهید از هلاکت نجات یابید انفاق در راه خدا را فراموش نکنید.

در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره لطیفی به این حقیقت شده است، زیرا بعد از تقسیم اقشار جامعه به عالم و جاهل و غنی و فقیر می فرماید: «وإذا بخل الغني بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه» یعنی هنگامی که اغنیا از نیکی به محرومان بخل ورزند محرومان، جامعه آخرت خویش را به دنیا می فروشند و قیام می کنند و همه قوانین اجتماعی را درهم می شکنند.

از سوی سوم، صفات رذیله ای در بسیاری از انسان ها بالفعل یا بالقوه وجود دارد که جز با پرداخت زکات ریشه کن نمی شود. قرآن مجید می گوید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و تربیت کنی. [\(۱\) آری!](#) پرداخت زکات تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش عالی ترین صفات انسانی دارد.

ص: ۷۳۷

اشاره

ثمّ أداء الأمانة، فقد خاب من ليس من أهلها. إنّها عرضت على السّماوات المبتّيه، والأرضين المدحّوه، والجبال ذات الطّول المنصوبه فلا- أطول ولا- أعرض، ولا أعلى ولا أعظم منها. ولو امتنع شيء بطول أو عرض أو قوّه أو عزّ لا متنعن؛ و لكن أشفقن من العقوبه، و عقلن ما جهل من هو أضعف منهّن، و هو الإنسان، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

ترجمه

سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده همگان گذارده) آن کس که اهل آن نیست ناامید و ناکام خواهد شد. این امانت بر آسمانهای برافراشته و زمینهای گسترده و کوه های مرتفع که از آنها طولانی تر و عریض تر و برتر و بزرگ تر پیدا نمی شود، عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمّل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند) و اگر بنا بود چیزی به واسطه (غرور قدرت به خاطر طول و عرض و قوتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد به یقین آسمان و زمین و کوه ها امتناع می کردند؛ ولی آنها) نه به جهت غرور، بلکه (از عقوبت الهی) (به سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان تر از آنها- یعنی انسان- از آن بی خبر بود، درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود.

شرح و تفسیر: اهمیت ادای امانت

اهمیت ادای امانت

امام علیه السّلام در بخش سوم خطبه- بعد از بیان اهمیت نماز و زکات- مسئله بسیار مهم دیگری را طرح می کند که مسئله «ادای امانت» است. همان موضوعی که اگر انجام نشود

همه برنامه ها ابتر و بی نتیجه خواهد بود، می فرماید: «سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده انسان ها گذارد) به راستی آن کس که از اهل آن نیست، ناامید و ناکام خواهد شد؛ (ثم أداء الأمانة، فقد خاب من ليس من أهلها).

در اینکه منظور از ادای امانت در اینجا چیست؟ بعضی از شارحان برای آن محدودیت قائل شده و آن را به معنای ولایت و امامت، یا مانند آن دانسته اند، در حالی که قرار گرفتن ادای امانت بعد از نماز و روزه، نشان می دهد که مفهوم عامی از آن اراده شده است، زیرا ادای امانت پایه همه فعالیت‌های مثبت اجتماعی است که اگر خیانت در امانتها راه یابد، اعتماد همگان متزلزل می شود، همکاری اجتماعی از میان می رود و محیطی مملو از سوء ظن و فساد و نابسامانی به وجود می آید، لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت به خوبی و بدان، جزو برنامه های او بود». (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می خوانیم: «الأمانة تجلب الغنى و الخيانة تجلب الفقر؛ امانت بی نیازی و ثروتمندی می آورد و خیانت فقر و ناداری». (۲)

شایسته است توجه شود که امانت دو معنا دارد؛ معنایی خاص که شامل امانتهای مالی مردم می شود که نزد یکدیگر می سپارند و حفظ آن از اوجب واجبات است و دیگر معنای عام که شامل هرگونه موهبت و مسئولیت الهی می شود. به این ترتیب عمر ما، فرزندان ما، کشور ما، مقامات اجتماعی و حکومت‌های الهی همه، اماناتی است که به ما سپرده شده و باید در آن خیانت نشود.

این مفهوم عام هم شامل امانتهای مادی مردمی و هم امانتهای الهی و معنوی می شود و حفظ همه آنها از ارکان دین است که امام بعد از بیان نماز و زکات به آن پرداخته است.

ص: ۷۴۰

۱-۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴.

۲-۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

جمله های بعد از آن به خوبی نشان می دهد که هدف از ذکر امانت در اینجا، همان مفهوم عام است، چون در تعقیب این جمله، امام می فرماید: «این امانت بر آسمانهای برافراشته و زمینهای گسترده و کوههای مرتفع که از آنها طولانی تر و عریض تر و برتر و بزرگ تر پیدا نمی شود، عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمیل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند)»؛ (إِنَّهَا عَرْضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبِيتَةِ (۱)، و الأَرْضِينَ الْمَدْحُوهَ (۲))، و الجبال ذات الطُّول المنصوبه، فلا أطول و لا أعلى و لا أعظم منها) .

سپس می افزاید: «و اگر بنا بود چیزی به واسطه طول و عرض و قوت و قدرتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد، به یقین آسمان و زمین و کوهها امتناع می کردند؛ ولی آنها (نه به جهت غرور و قدرت بلکه) از عقوبت الهی (به سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان تر از آنها- یعنی انسان- از آن بی خبر بود درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود»؛ (و لو امتنع شيء بطول أو عرض أو قوه أو عز لا متنعن؛ و لكن أشفقن من العقوبه، و عقلن ما جهل من هو أضعف منهن، و هو الإنسان، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا») .

این کلام امام اشاره به همان چیزی است که در آیه ۷۲ سوره احزاب آمده است که می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» ما امانت (تعهد، تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم. آنها از حمل آن سر بر تافتند و از آن

ص: ۷۴۱

۱- ۱). «مبیتیه» از ریشه «بناء» گرفته شده که مفهوم آن روشن است و چون وجود بناء در ساختار زمین و آسمان مطلب واضحی است، نیاز به بیان ندارد؛ بر این اساس این واژه اشاره به مفهوم مهم تری می کند و آن بلندی و رفعت و عظمت بناست.

۲- ۲). «مدحوه» از ریشه «دحو» بر وزن «محو» به معنای گسترده شدن گرفته شده است و منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز- همان گونه که علم زمین شناسی نیز تأکید می کند- تمام سطح زمین را آبهای حاصل از باران های سیلابی نخستین فراگرفته بود؛ این آبها تدریجاً در گودال زمین جای گرفتند و خشکی ها از زیر آب سر بر آورد و زمین آماده سکونت انسان ها شد.

هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود. (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت)».

این آیه شریفه می گوید: «ما در آغاز امانت الهی را بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه داشتیم؛ و آنها از بیم قبول مسئولیت، آن را نپذیرفتند؛ ولی انسان بار این امانت را بر دوش کشید و ظالم و جاهل بود».

نکته ها

۱- دو مطلب مهم و پیچیده

در این آیه دو نکته مهم و پیچیده وجود دارد: نخست اینکه منظور از این امانت الهی که آن قدر سنگین بود که آسمان و زمین و کوهها از پذیرش آن سرباز زدند، چیست؟

بسیاری از مفسران آن را همان تکلیف الهیه و اوامر و نواهی و ایمان و از جمله ولایت معصومین می دانند و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین به دلیل عدم استعداد آنها برای پذیرش این مسئولیت بود، بنابراین عرضه داشتن این تکلیف الهی بر آنها به زبان حال بوده است، هرچند بعضی معتقدند خداوند در آن زمان عقل و هوش کافی برای مخاطب شدن به دین خطاب را به آنها عطا فرمود؛ ولی به هر حال انسان با دارا بودن استعداد فوق العاده الهی آن را پذیرا شد.

به یقین این افتخار بزرگی برای انسان است که مخاطب به اوامر و نواهی الهی است و لذا روز بلوغ خود را جشن می گیرد.

از همین رو «ظلوم و جهول» را به پایان کار تفسیر کرده اند یعنی در پذیرش این بار امانت ظلوم و جهول نبود، بلکه در ادای حق آن بر خویشتن ظلم کرد و قدر مقام خود را ندانست و به آن جاهل بود.

این روشن ترین تفسیری است که می توان برای آیه فوق کرد؛ ولی این تفسیر از دو

جهت با آنچه در خطبه مورد بحث آمده سازگار نیست. نخست اینکه می گوید: اگر آسمان و زمین و کوهها زیر بار این امانت نرفتند، به واسطه عقل و هوشیاری آنها بود و دیگر اینکه انسان که از آنها ضعیف تر بود. بر اثر جهل و نادانی به خویشتن ظلم کرد و زیر بار این امانت رفت و به این ترتیب پذیرش این امانت تکلیف، نکته ضعیفی برای انسان ها و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین نقطه قوتی برای زمین و آسمان محسوب می شود.

این معنا افزون بر اینکه با آیه فوق نمی سازد با آیات دیگر، قرآن نیز سازگار نیست، زیرا خداوند انسان را برترین موجود آفرینش معرفی کرده و درباره او «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (۱) فرموده و تمام فرشتگان را دستور داده است بر او سر فرود آورند و او را «خليفة الله» در زمین معرفی کرده و در حق او «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) فرموده است. آیا ممکن است انسان با این افتخارات، از جماداتی مانند زمین و آسمان و کوهها ضعیف تر و پست تر باشد؟!

این راستی مسئله پیچیده ای است و جمع میان محتوای این خطبه با آیه شریفه کار آسانی نیست و شارحان نهج البلاغه نیز در پی حل این مشکل نرفته اند. تنها راه حلی که به نظر می رسد این است که آیه را یک قضیه کلیه بدانیم و کلام امام را بر قضیه جزئیه حمل کنیم. به این معنا که بگوییم: امام علیه السلام ناظر به گروهی از انسانهاست، گروهی که به حکم آیه شریفه «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۳) عقل و دانشی ندارند و پرده های جهل و غرور و غفلت و هواپرستی بر فکر آنها افتاده و پذیرش این امانت الهی به جای اینکه مایه افتخاری برای آنها شود سبب بدبختی آنها شده است و نظیر آن را در قرآن مجید درباره بیمار دلان و منافقان می خوانیم: «وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي»

ص: ۷۴۳

۱- ۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲- ۲. بقره، آیه ۳۰.

۳- ۳. اعراف، آیه ۱۷۹.

«قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگران) می گویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو): اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدشان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». (۱)

سزاوار است این مسئله از سوی پژوهشگران، بیش از این، مورد غور و بررسی قرار گیرد.

۲- مهمترین نشانه ایمان

حفظ امانت، چه به معنای خاص آن که حفظ سرمایه های مالی دیگران است و چه به معنای عام که پاسداری و حفاظت از تمام سرمایه های الهی، معنوی و مادی، فردی و اجتماعی است، از ارکان همه ادیان الهی بوده و هست. حدیث معروف: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ» که قبلاً به آن اشاره شد دلیل روشنی بر این مطلب است.

حفظ این امانت به قدری عظیم و سنگین و والاست که آسمانهای برافراشته- و کوه های عظیم، استعداد تحمل آن را نداشت و انسان که اشرف مخلوقات بود با استعداد خدادادی این بار را بر دوش کشید، هرچند گروهی ناسپاس را ظلومان و جهولان را در پیش گرفتند و حق آن را ادا نکردند؛ ولی انبیا و اولیا و پویندگان راه آنها این افتخار بزرگ را حفظ نمودند.

نکته مهم این است که در منابع اسلامی، حقوق زیادی را برای مسلمین نسبت به یکدیگر ذکر شده است؛ ولی حفظ امانت فراتر از آن است و جزء حقوق بشر محسوب می شود، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در یکی از وصایایش فرمود: «إِعْلَمْ

ص: ۷۴۴

أَنْ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ إِيْتَمَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْهُ لِأَذِيَّتِ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ بَدَانَ إِنْ كَانَ كَسَّ كَمَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى بِأَشْمَشِيرٍ ضَرْبَهُ زِدَّ وَبِهِ شَهَادَةٌ رَسَانِدٌ إِنْ أَمَانَتِي نَزِدَّ مِنْ مِيْ غَدَاشَتِ يَأْ نَصِيحَتِي مِيْ خَوَاسْتِ يَأْ مَشُورَتِي مِيْ طَلِيْبِدِ وَ مِنْ أَزْ أَوْ مِيْ پَذِيْرِفْتَمِ أَمَانَتِ رَأْ (دَرْ هِرْسَه مَوْرِدِ) رَعَايَتِ مِيْ كَرْدَمِ». (۱)

این مسئله تا آن حد اهمیت دارد که به عنوان بهترین نشانه شخصیت انسان و ایمان او شمرده شده، حتی فراتر از نماز و روزه و حج است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ كَثْرَةَ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةَ حَجِّهِمْ وَالمَعْرُوفِ وَطَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَيَّ صَدَقَ الْحَدِيثُ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ؛ تَنْهَاهَا نَظَرًا بِه فِزُونِي نَمَازَ وَ رُوزَه وَ كَثْرَتِ حَجِّ وَ كَارِهَائِي نِيكَ أَنَّهُمْ وَ سِرِّ وَ صَدَائِي مَنَاجَاتِهِمْ دَرْ دَلِّ شَبِّ نَكْنِيْدِ، بَلَكَه بَه رَاسْتَكُوْبِي وَ اِدَائِي أَمَانَتِ أَنَا نَ بَنَگَرِيْدِ». (۲)

گواه صدق این حدیث نورانی، تجاربی است که در طول عمر خود دیده ایم. بسیاری از کسانی که در مسائل عبادی سخت کوش و کاملاً مقیدند ولی هنگامی که پای مسائل عالی مخصوصاً اموال کلان به میان می آید قدمهایشان می لرزد و می لغزند.

ص: ۷۴۵

۱-۱). الکافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۳، حدیث ۵.

۲-۲). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مَقْتَرُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ. لَطْفٌ بِهِ خَبِيرًا، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا. أَعْضَاؤُكُمْ شَهُودَةٌ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودَةٌ، وَضَمَائِرُكُمْ عِيُونَةٌ، وَخُلُوتُكُمْ عِيَانَةٌ.

ترجمه

خداوند منزّه و متعال آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او پوشیده نیست، به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد، اعضای شما گواهان، و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند، و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار و عیان است!

شرح و تفسیر: در خلوت و جلوت با شماست

در خلوت و جلوت با شماست

امام علیه السّلام در بخشهای گذشته این خطبه به سه موضوع مهم که از ارکان اوامر الهی است، اشاره فرمود؛ نماز و زکات و حفظ امانت، و در این بخش از خطبه به چیزی اشاره می کند که به منزله عامل اجرایی این دستورات مهم است و آن احاطه علمی پروردگار در همه حال نسبت به انسانهاست.

به تعبیر دیگر انسان هنگامی در پی اطاعت این اوامر است که احساس کند در همه حال در محضر خداست و چشم علم او ناظر همه احوال وی است همان گونه که قرار دادن مراقبین بشری در داخل شهرها و جاده ها مردم را به رعایت قوانین بشری دعوت می کند.

می فرماید: «آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او پوشیده نیست به

طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد؛ (إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادِ
مَقْتَرُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ. لَطْفٌ بِخَيْرٍ، وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا).

تعبیر به «عباد» تعبیر گسترده ای است که شامل همه انسانها، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ، عالم و جاهل، می شود و مقدم
داشتن شب بر روز برای آن است که شب ها مخفیگاهی است برای بسیاری از گنه کاران.

جمله «لطف به خیرا» با توجه به اینکه یکی از اوصاف پروردگار «لطیف» است و لطیف به کسی گفته می شود که به امور
ظریف و دقیق آشناست ناظر به این معناست که حتی کوچک ترین و مخفی ترین اعمال بندگان از او پنهان نمی ماند: «يَعْلَمُ
خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ» چشمهایی که مخفیانه به خیانت گردش می کند می داند و از اسرار درون سینه ها آگاه
است. (۱)

همه اینها به سبب آن است که علم خدا نسبت به همه اشیا، علم حضوری است، او همه جا حاضر و ناظر است و تمام عالم
هستی، محضر خداست و به این ترتیب، چیزی بر او مخفی نمی ماند.

گاه بعضی به مثالی تمسک می جویند و می گویند: اگر چیزی در کف دست ما باشد و به آن نگاه کنیم آیا امکان دارد که بر
ما مخفی بماند، علم خداوند نسبت به موجودات از این هم فراتر و بالاتر و والاتر است.

در ادامه این سخن و برای اثبات مراقبتهای شدید الهی نسبت به انسانها می افزاید:

«اعضای شما گواهان و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار
و عیان است؛ (أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودَةٌ، وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودٌ، وَ ضَمَائِرُكُمْ عَيْونٌ، وَ خَلُوتُكُمْ عِيَانَةٌ).

اعضا جمع عضو، مفهوم عامی دارد که شامل عضوهایی می شود که انسان با او

ص: ۷۴۸

کارهایی انجام می دهد؛ مانند دست و پا، و عضوهایی که به ظاهر کاری با آن کاری انجام نمی دهد؛ مانند دنده ها و پهلوها؛ ولی «جوارح» جمع «جارحه» با توجه به ریشه لغوی که «جرح» به معنای اکتساب است، تنها اشاره به اعضای است که انسان با آن عملی انجام می دهد و کار نیک می کند یا بد مرتکب شود و به این ترتیب ذکر جوارح بعد از اعضا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

«ضمایر» جمع «ضمیر» به معنای باطن و درون انسان است و در اینجا می تواند اشاره به وجدان انسان باشد که قاضی و داوری درونی است.

«خلوات» جمع «خلوه» به معنای جایی است که عموم مردم به آن راه ندارند و از آنجا که بسیاری از گناهان در خلوتگاه انجام می شود در جمله بالا روی آن تکیه شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «خلوات» را به معنای اعمالی که در خلوتگاه انجام می شود دانسته اند که از قبیل حذف مضاف خواهد بود.

به هر حال هدف امام علیه السلام از بیان چهار جمله اخیر این است که بگوید: نه تنها علم خداوند بر همه اعمال انسان ها احاطه دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمایر خود شما نیز شهود و جنود و عیون او هستند و جای جای مکانها حتی خلوتگاهها بر اعمال شما گواهی می دهند.

اشاره

و من کلام له عليه السلام

(۱)

از سخنان امام عليه السلام است

که درباره معاویه ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

امام عليه السلام در این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام فریبی و مکر و حيله بوده، اشاره می کند و می فرماید: «من از او به فنون این گونه سیاستها آشناترم؛ اما تقوا و پرهیزگاری و ترس از خدا هرگز به من اجازه نمی دهد که این روش جنایت آلود را برگزینم».

در آخر این کلام می فرماید: «اما چنان نیست که من در برابر سیاستهای او اغفال شوم و مقاومت نکنم».

ص: ۷۵۱

۱-۱). سند خطبه: این خطبه را مرحوم کلینی (با عبارات مختصرتر و مشابهی) در جلد دوم اصول کافی، صفحه ۳۳۶ و ۳۳۸ با دو سند نقل کرده است که یکی از آن دو از امام صادق عليه السلام است و دیگری از اصبع بن نباته که مستقیماً از امیر مؤمنان علی عليه السلام نقل می کند. با توجه به اینکه اصبع بن نباته می گوید: امیر مؤمنان علی عليه السلام این سخن را در خطبه ای بر منبر کوفه بیان کرد که این بخشی از خطبه مفصل تری بوده است که مرحوم سید رضی تنها به همین مقدار اکتفا کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۵).

و الله ما معاويه بأدهي مني، و لكنّه يغدر و يفجر. و لو لا كراهيه الغدر لكنت من أدهي الناس، و لكن كلّ غدره فجره، و كلّ فجره كفره. «و لكلّ غادر لواء يعرف به يوم القيامة».

و الله ما أستغفل بالمكيدة، و لا أستغمر بالشديده.

ترجمه

به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود مجاز می شمرد). اگر غدر و خیانت ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ ولی هرگونه عذر و پیمان شکنی منتهی به فجور و گناه می شود و هرگناهی سر از کفر در می آورد (همان گونه که رسول خدا فرمود): «هرغدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود (و در صحنه محشر رسوا می گردد) ولی به خدا سوگند (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستم؛ ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شداید زانو می زدم».

شرح و تفسیر: سیاستهای او آمیخته با گناه است

سیاستهای او آمیخته با گناه است

بعضی از ناآگاهان و بی خبران در عصر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند که وقتی آن امام بزرگوار را با معاویه مقایسه می کردند، می گفتند معاویه سیاستمدارتر است. سخنی که در قرون بعد از بعضی شنیده شده و امروز غافلانی هستند که آن را تکرار می کنند. اما در

ص: ۷۵۳

گفتار بالا پاسخ منطقی دندان شکنی به این گونه افراد می دهد و می فرماید: «به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی مجاز می شمرد)؛ (و الله ما معاویه بأدهی (۱) منی، و لکنه یغدر و یفجر).

«یغدر» از «غدر» به معنای نیرنگ و پیمان شکنی گرفته شده و «یفجر» از «فجور» به معنای گناه است و در واقع این فجور نتیجه این عذر است، زیرا «غدر» راه آن را هموار می سازد.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «اگر غدر و خیانت ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ (و لو لا - کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس).

در واقع امام علیه السلام اشاره به این نکته مهم می کند که سیاست بر دو گونه است: سیاست بی قید و شرط و آمیخته با انواع گناه و در یک کلمه سیاست شیطانی، و سیاست و تدبیر آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و در یک کلمه سیاست رحمانی راه این دو با هم متفاوت است و نتیجه های آن مختلف.

گونه اول هیچ حدّ و مرز اخلاقی و دینی و انسانی و وجدانی را به رسمیت نمی شناسد و هر اصل و قانون و ضابطه و فضیلتی مزاحم آن شود، بی رحمانه آن را از سر راه بر می دارد، همان گونه که در شرق و غرب عالم سیاست امروز دیده می شود.

اما قسم دوم سیاستی است که در چهارچوبه ارزشهای الهی و وجدانی و انسانی قرار دارد؛ هرگز متوسّل به گناه و ظلم و ستم، مخصوصاً بر افراد بی گناه و بی دفاع، نمی شود؛ عذر و خیانت و فجور و پیمان شکنی را مجاز نمی داند، زیاده خواهی و زیاده طلبی را نمی پسندد و خطوط قرمزی برای خود قائل است که از آن فراتر نمی رود.

لذا امام علیه السلام در ادامه این سخن اشاره به کسانی که عذر و نیرنگ و فجور را وسیله

ص: ۷۵۴

۱- ۱). «أدهی» از ریشه «دهی» بر وزن «وحی» به معنای شدت هوشیاری و زیرکی می آید و گاه به معنای مصیبت و حادثه بزرگ و در جمله بالا همان معنای اول اراده شده است.

پیشرفت سیاستهای خود می دانند کرده، می فرماید: «ولی هرگونه عذر و پیمان شکنی منتهی به فجور و گناه می شود و هرگناهی سر از کفر در می آورد (همان گونه که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرغدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود) (و در صححه محشر رسوا می شود)»؛ (و لکن کَلَّ غدره فجره، و کَلَّ فجره کفره. «و لکلَّ غادر لواء يعرف به يوم القيامة»).

جمله «و لکلَّ غادر لواء...» حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در بسیاری از کتب نقل شده است. از جمله شوکانی در نیل الاوطار و بخاری در صحیح خود آن را آورده اند و شوکانی تصریح می کند که این حدیث مورد اتفاق است. (۱)

آن گاه در پایان این سخن برای اینکه کسی تصور نکند امام علیه السَّلام با این صفای دل ممکن است فریب سیاست بازان غدار و جبار را بخورد، می فرماید: «ولی به خدا سوگند من (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستم؛ ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شداید و سختیها زانو نمی زنم»؛ (و الله ما أستغفل بالمکیده، و لا استغمز (۲) بالشَّديده).

این سخن در واقع پاسخی است به آنها که می گویند در برابر افراد فاجر و بی دین تنها کسانی مانند آنها می توانند بایستند و افراد دیندار و درستکار، در چنگال آنها گرفتار خواهند شد. امام علیه السَّلام در پاسخ این سخن می فرماید: ممکن است انسان اهل نیرنگ و فجور نباشد؛ ولی راه و رسم اهل نیرنگ و فجور را بشناسد تا هرگز در دام آنها گرفتار نشود.

ص: ۷۵۵

۱- ۱). نیل الاوطار، جلد ۸، صفحه ۷۹ و صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۶۲ (کتاب الحیل).

۲- ۲). «استغمز» از ریشه «غمز» بر وزن «رمز» به معنای ناتوان ساختن گرفته شده است و به معنای فشردن و بدگویی کردن نیز آمده و در اینجا همان معنای اول اراده شده است.

حقیقت سیاست، همان تدبیر است که گاه درباره یک گروه کوچک به کار می رود و گاه درباره یک کشور و این امر از دورترین زمانها در جوامع انسانی وجود داشته و سیاستمداران، اعم از خوب و بد بر انسانها حکومت می کردند.

این سیاستها بر دو گونه بوده است: غالباً بی قید و شرط و گاه مشروط و مقتید. سیاست بی قید و شرط، سیاستی است که برای پیشبرد هدف هیچ مانع و رادعی را نمی پذیرد و برای نیل به مقاصد شخصی هرکاری را مباح می شمرد؛ گناهکار و بی گناه را می کشد، زمینها و خانه های آباد را ویران می کند، به هر نوع حيله و دروغ و تزویر متوسل می شود، پیمانها را هر زمان مخالف اهداف خود ببند زیر پا می گذارد و حتی بر فرزند و پدر و مادر و برادر رحم نمی کند. اینکه می گویند: «سیاست، پدر و مادر ندارد» اشاره به همین است، هارون به فرزندش مأمون می گوید: اگر چشم طمع به حکومت بدوزی آن را از کاسه سرت بیرون می کشم و مأمون از سر بریده برادرش امین استقبال می کند و جشن می گیرد.

امثال این حوادث در تاریخ عجم و عرب و شرق و غرب فراوان است که قرآن به یکی از نمونه های آن درباره فرعون اشاره کرده، می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و کامجویی) زنده نگه می داشت. او به یقین از تبه کاران بود». (۱)

اما سیاست رحمانی و انسانی، سیاستی است که برای وصول به هدف پای بند مشروعیت و وسیله هاست و از چهارچوبه های احکام الهی و اصول انسانی قدم فراتر نمی نهد؛ عدالت را در حق دوست و دشمن به رسمیت می شمرد، امانت را رعایت می کند،

ص: ۷۵۶

به عهد خود پای بند است و انسان و وجدان و کرامت انسانی را ارج می نهد.

چنین سیاستمدارانی هرچند اندکند و در مقایسه با دشمنان دارای سیاست شیطانی، ممکن است گرفتار مشکلاتی شوند، ولی نام آنها بر پیشانی تاریخ می درخشد و راه و رسمشان الگویی است برای همه انسانها.

نمونه بارزی از نوع اول سیاست، دارودسته معاویه در شام است و نمونه بسیار روشن برای قسم دوم، سیاست امیر مؤمنان علی علیه السلام است. این سخنی است که دوست و دشمن -جز افراد متعصب- به آن اعتراف کرده اند.

ابن ابی الحدید با توجه به مبانی مذهبی خود سیاست امیر مؤمنان را در کشورداری در ابتدا با سیاست عمر مقایسه کرده و می گوید: بعضی از کسانی که مقام علی علیه السلام را نشناخته اند می پندارند عمر از او سیاستمدارتر بود، هرچند که آن حضرت از عمر عالم تر بود.

سپس به ردّ این نظریه پرداخته، می گوید: سیاست علی علیه السلام منطبق بر سیاست پیامبر اسلام بود و از استادش ابو جعفر نقیب نقل می کند که با صراحت می گفت: «هیچ تفاوتی میان سیره پیامبر با سیره علی علیه السلام نبود».

آن گاه به بیان مشروح سخنان جاحظ (دانشمند سنی معتزلی) درباره مقایسه سیاست علی علیه السلام و معاویه می پردازد که خلاصه اش چنین است:

بعضی که خود را عاقل و هوشیار می پندارند، می گویند: «معاویه دوراندیش تر و سیاستمدارتر از علی علیه السلام بوده است در حالی که این سخن اشتباه (بزرگی) است». در ادامه سخن برای ابطال این توهم می افزاید علی علیه السلام در جنگهای خود به چیزی جز آنچه موافق قرآن و سنت بود عمل نمی کرد ولی معاویه هرحیله ای را به کار می برد، چه موافق قرآن باشد چه مخالف.

علی علیه السلام به سپاهیان خود دستور می داد که هرگز آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب و نابود نکنید، مجروحان را نکشید (در حالی که معاویه هرگز چنین دستورهایی را

نمی داد).

ابن ابی الحدید بعد از نقل این سخن و تمجید در پی به سراغ سخنان کسانی می رود که در پاره ای از امور بر سیاست علی علیه السّلام خرده گرفته اند از جمله:

۱- چرا علی علیه السّلام به هنگام بیعت برای خلافت، معاویه را در شام تثبیت نکرد تا پس از استقرار حکومتش او را بدون جنگ و خونریزی عزل نماید؟

در پاسخ می گوید: علی علیه السّلام می دانست این کار سبب تقویت معاویه و امتناع بیشتر او از بیعت می شود و پس از آن دیگر هیچ عذری برای عزل او پذیرفته نبود.

۲- چرا علی علیه السّلام هنگامی که در میدان صفین بر شریعه فرات مسلط شد معاویه و لشکریانش را از آن منع نکرد تا از تشنگی به ستوه آیند، در حالی که معاویه پیش از آن، چنین کرده بود؟

در پاسخ می گوید: علی علیه السّلام همچون معاویه نبود که شکنجه دشمنان را مخصوصا از طریق عطش جایز بشمارد، زیرا خدا در مورد هیچ یک از مجرمان چنین حکمی را صادر نکرده است.

۳- چرا علی علیه السّلام در قرارداد ترک مخاصمه با معاویه حاضر شد نام امیر مؤمنان (خلیفه رسول الله صلی الله علیه و اله) را از کنار نامش محو کنند، کاری که شبهه را در نفوس اهل شام تقویت کرد؟

در پاسخ می گوید: این کار علی علیه السّلام دقیقا همچون روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در جریان صلح حدیبیه بود که وقتی سران شرک اصرار کردند پیامبر صلی الله علیه و اله عنوان رسول الله را از عقدنامه صلح حذف کند، موافقت کرد (و چون کسی راضی به این کار نبود خود اقدام به این کار نمود) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این جریان را به علی علیه السّلام قبلا خبر داده بود.

۴- چرا علی علیه السّلام با اینکه از کثرت دشمنان خود باخبر بود، اقدامات امنیتی را در این مورد به اجرا در نیاورد؟ در پاسخ می گوید: علی علیه السّلام در این کار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پیروی

می کرد(و راضی نبود با گماردن محافظان در چپ و راست،خود را از مردم جدا سازد). (۱)

ابن ابی الحدید سخنانی فراتر از اینها دارد و در حدود ۵۰ صفحه از کتابش را در ذیل همین خطبه به بحث فوق، اختصاص داده که نقل همه آن در این مختصر نمی گنجد.

جالب اینکه او در پایان همه این بحثها چنین می گوید: از آنچه گفتیم روشن می شود کسانی که بر سیاست علی علیه السلام خرده می گیرند در اشتباهند: «إِنَّهُ أَصْحَحُ النَّاسِ تَدْبِيرًا وَأَحْسَنُهُمْ سِيَاسَةً وَإِنَّمَا الْهَوَى وَالْعَصْبِيَّةُ لَا حِيلَةَ فِيهِمَا؛ او از همه مردم، تدبیرش صحیح تر و سیاستش بهتر بود؛ ولی تعصبات شدید(که مانع فهم این امور می شود) راه حلی ندارد».

*** اکنون که با پایان خطبه دویست(۲۰۰) جلد هفتم این کتاب پایان می یابد خدا را شکر و سپاس می گوئیم که توفیق را تاکنون رفیق راه کرد و از ساحت قدسش مسئلت داریم که سایه لطفش را از ما برنگیرد و همچنان توفیق او رفیق راه باشد، تا این شرح به پایان رسد.

بحمد الله این شرح از سوی گروههای مختلف مورد استقبال واقع شده و به عنوان بهترین کتاب سال ۱۳۸۲ شناخته شده و امیدواریم به لطف او به عنوان فصل نوینی در میان شروح نهج البلاغه جای شایسته خود را بگشاید.

*** در اینجا نمی توانیم تأسف خود را به جهت از دست دادن یکی از همکاران عزیز، فاضل ارجمند و متتبع؛ یعنی مرحوم مبرور حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ ابراهیم بهادری(قدس سره) را کتمان کنیم.

او مردی سخت کوش، منظم، مخلص، باتقوا و محقق بود و بیش از بیست کتاب از کتب بزرگان پیشین را تحقیق کرد و یادداشتهای گرانقیمتی بر آنها نگاشت؛ روحش قرین

ص: ۷۵۹

رحمت ایزدی و پاداشش نزد خداوند غفور و رحیم افزون باد.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۱)

پایان جلد هفتم شرح نهج البلاغه پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام

۸۴/۷/۱۰ مطابق ۲۷ شعبان ۱۴۲۶ ق

ص: ۷۶۰

۱- ۱. حشر آیه، ۱۰.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

